Afghanistan Digital Library

adl1198

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj

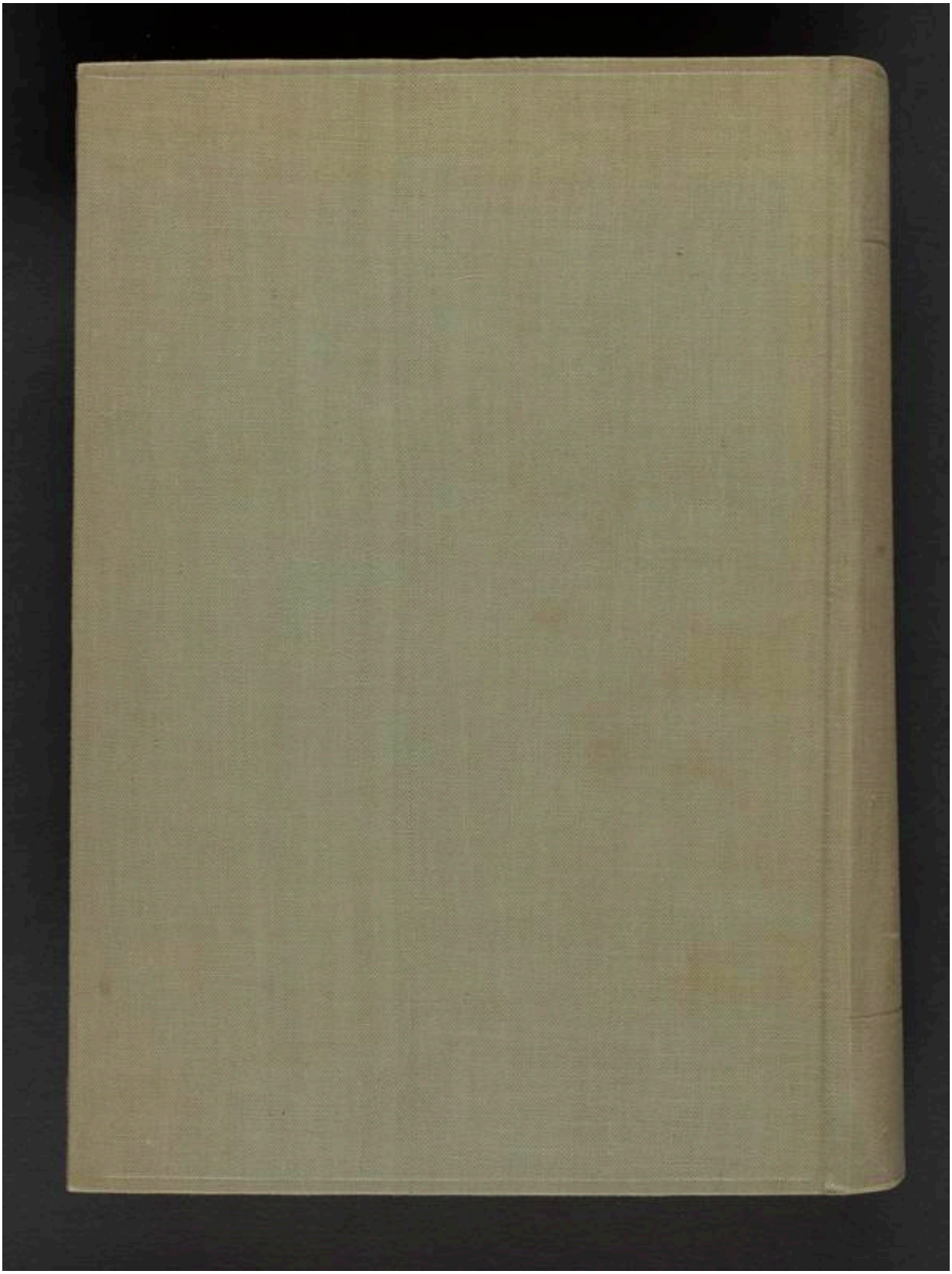


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

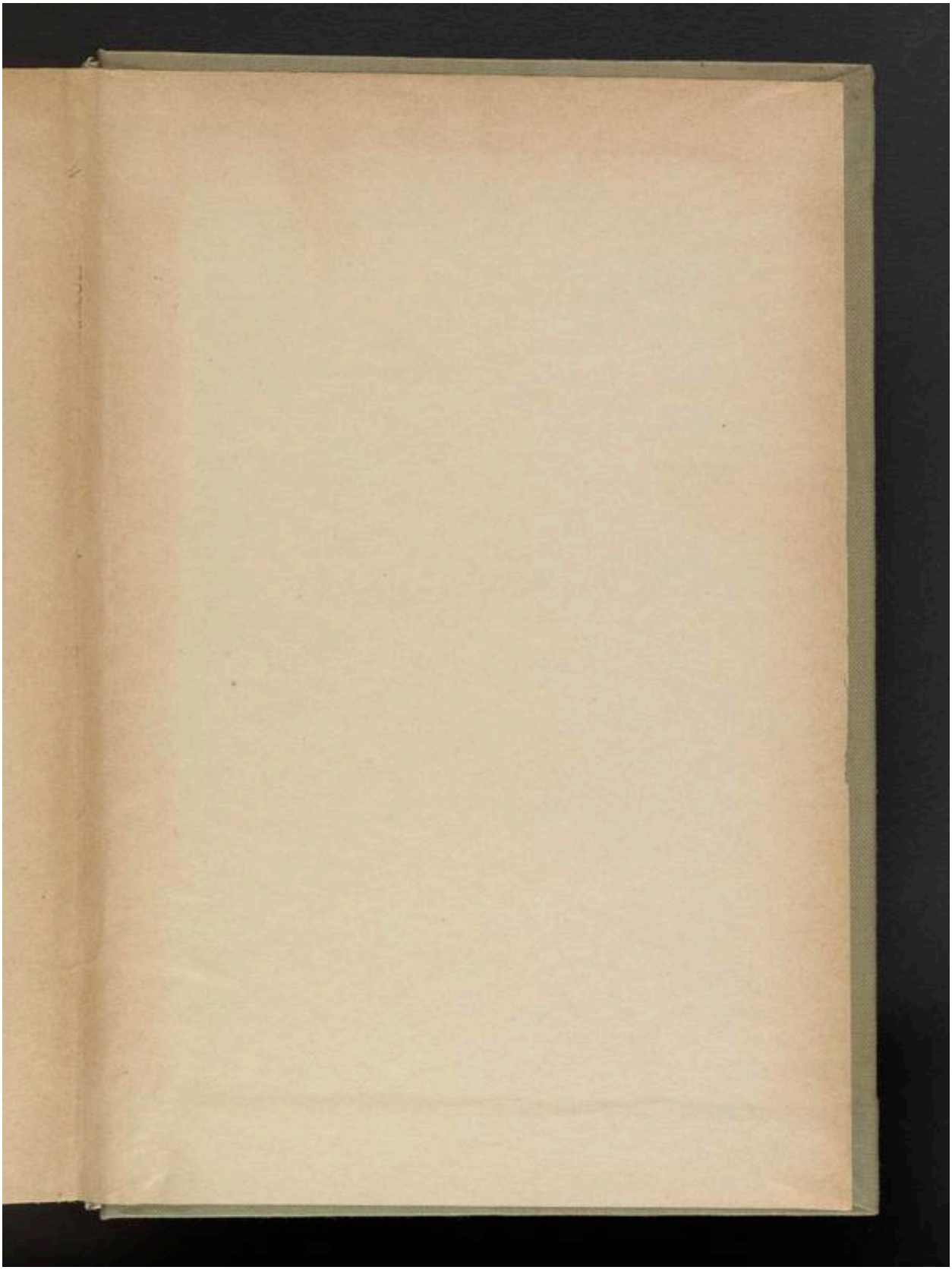
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

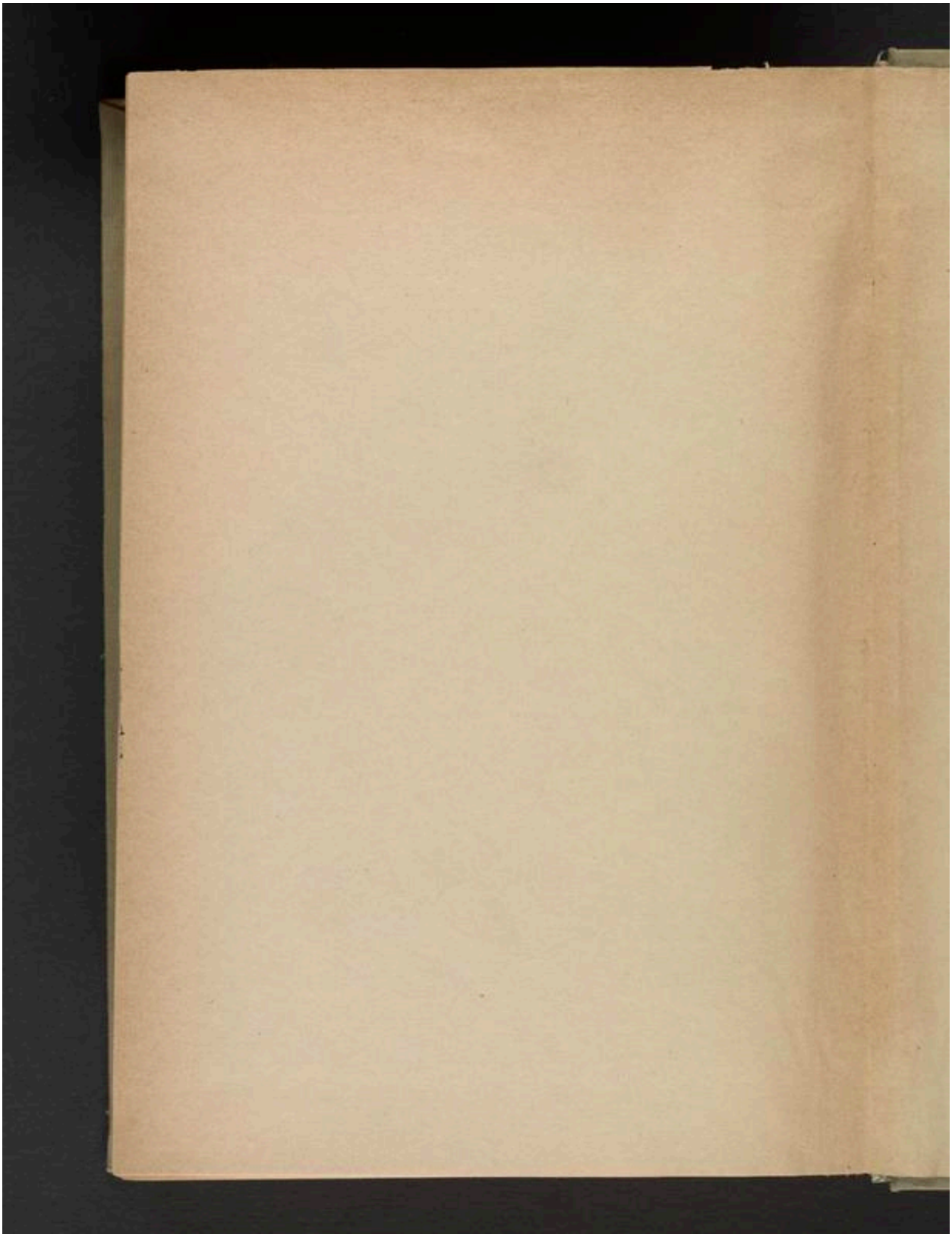
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

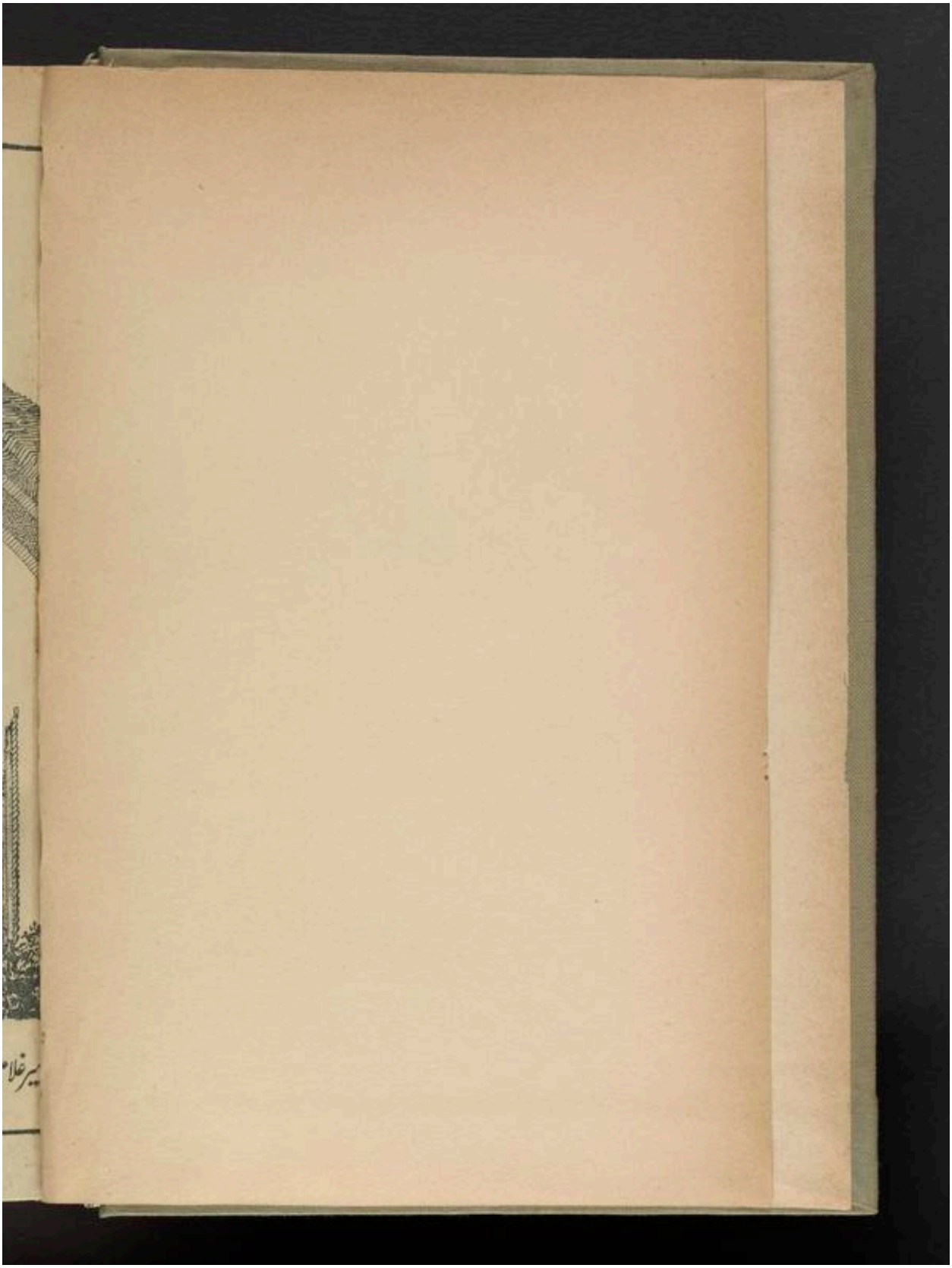
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 1 of 736



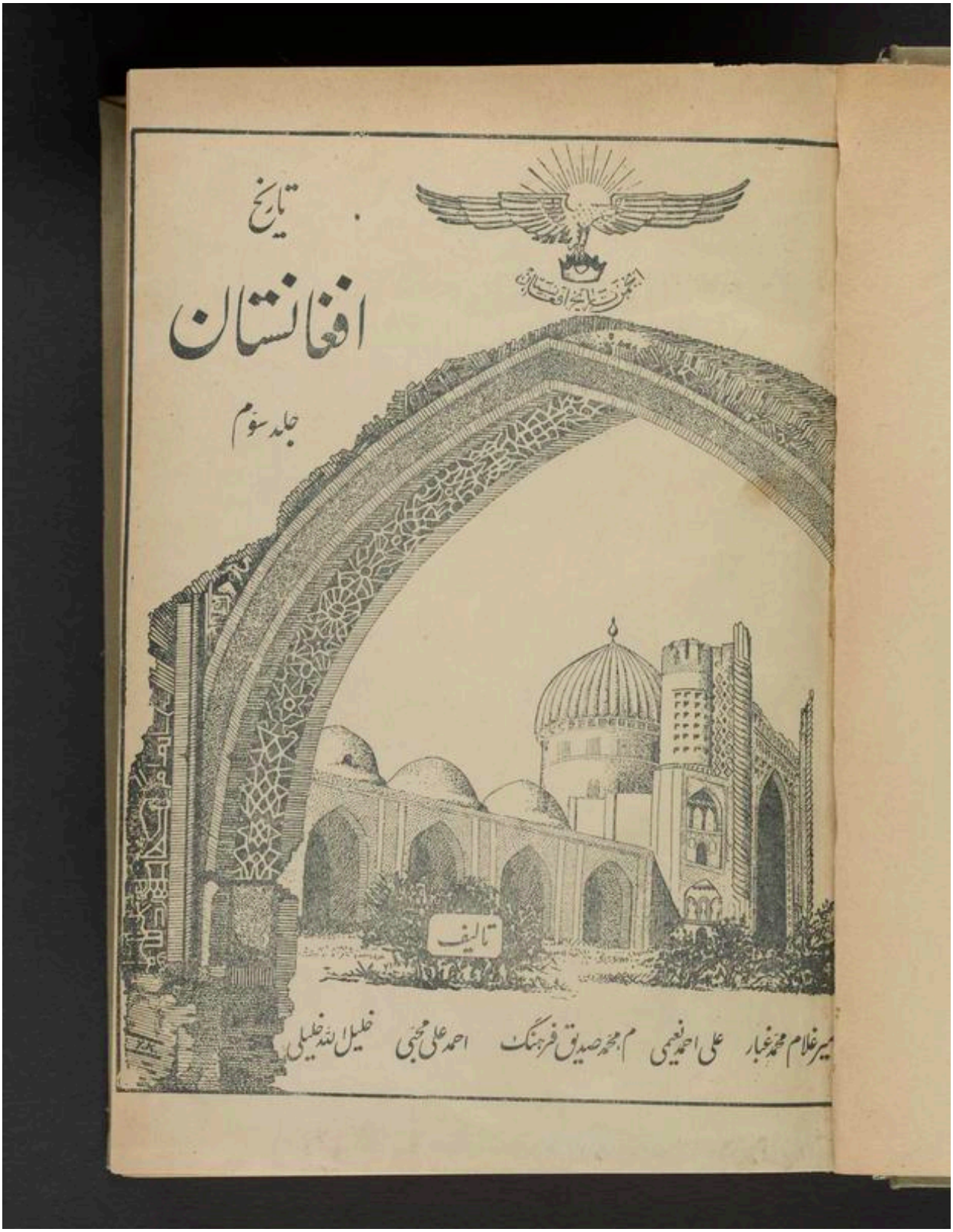
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 2 of 736







http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 5 of 736



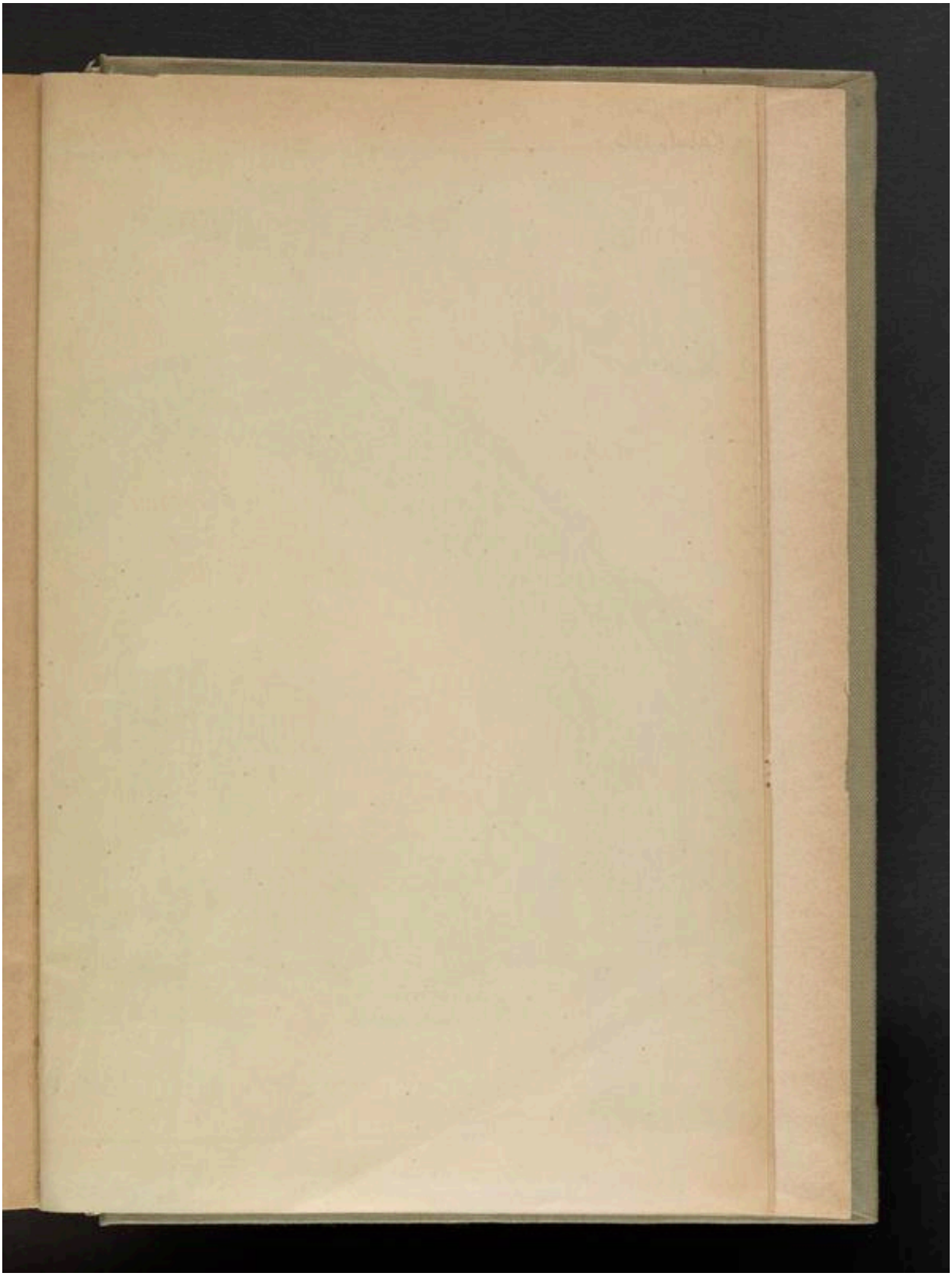
تاریخ

افغانستان

جلد سوم

تالیف

میر غلام محمد غبار علی احمد نعیمی م محمد صدیق فرهنگ احمد علی مجتبی خلیل الله خلیلی



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 7 of 736

May Eljaz
Kabul, 1963.

نمره : ۴۸

تاریخ افغانستان

جلدسوم

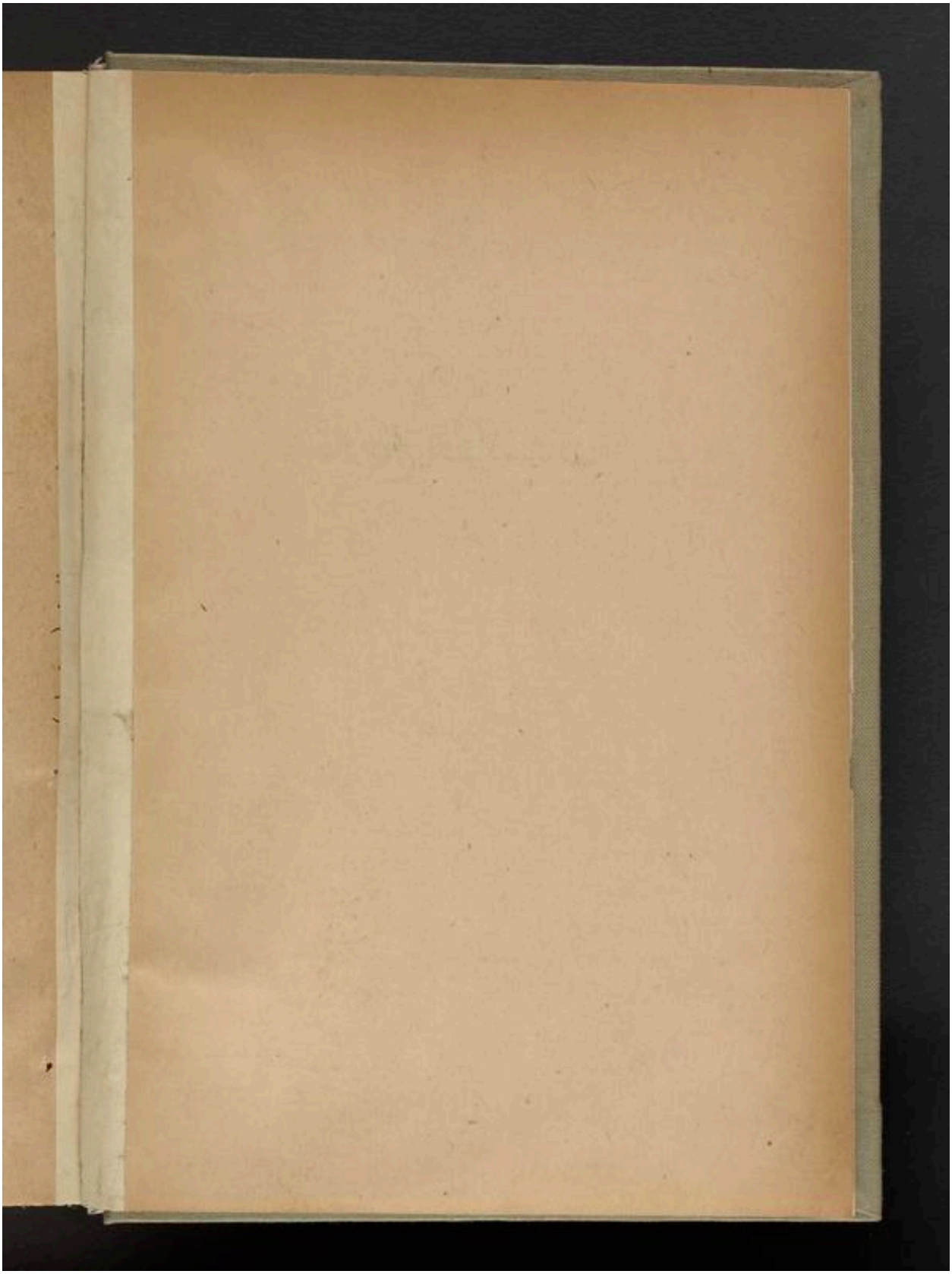
* * *

مشتمل بر :

ظهور و نفوذ اسلام و عرب در افغانستان نگارش : م غبار
طاهریان « : علی احمد نعیمی
صفاریان « : میر محمد صدیق فرهنگ
سامانیان « : احمد علی مجبی
غزنویان « : خلیل الله خلیلی

* * *

مطبعهٔ دولتی
نور ۱۳۳۶



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 9 of 736

مقدمه

جلد سوم تاریخ افغانستان حسب تقسیماتی که بر اساس کرونولوژی دوره‌های تاریخی بعمل آمده اساساً از آغاز انتشار اسلام در افغانستان شروع وباظهور چنگیز خاتمه می‌یابد.

این دوره‌درحدودشش قرن رادربرمیگیرد که‌درطی دوقرن‌اول‌آن‌موازی باجنگها آئین‌اسلامی ونفوذ فرهنگی عربی به‌تدریج دامنهٔ انتشار خویش را درنقاط مختلف مملکت پهن میکند ودرنتیجهٔ عمیق ترین انقلاب فکری جای آئین ومعتقدات پارینه رادین وثقافت ومعارف اسلامی فرا میگیرد. سپس باسپری شدن یك دوره جنگهاومقابله‌های خونین بعد ازین که تعداد معتنابهی ازمردم افغانستان بدین فرخندهٔ اسلامی میگرایندو دلهای شان به نور ایمان روشن میشود، حریت اسلامی باعثمنهٔ آزادی پسند ی روح استقلال طلبی رادر افراد این خطه تقویت نموده، رؤسای قوم درهر گوشه و کنار سر بلند میکنند وسلاله های مسلمان کشور در پی احراز استقلال وتشکیل حکومتها برآمده وسلاله های سلطنتی طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان وغوریان یکی بعد از دیگری بمیان می‌آید.

جلد سوم تاریخ افغانستان وقف روشن ساختن همین دورهٔ تاریخ شده و درنگارش قسمتهای مختلف آن برخی از اعضای مسلکی سابق انجمن تاریخ وبعضی ازهمکاران افتخاری حصه گرفته واز ثمرهٔ مجموعی تتبعات ایشان این اثر بمیان آمده است.

چون نگارش فصل‌های این مجلد به‌تاریخ‌های مختلف بعمل آمده است انجمن تاریخ بغرض اینکه خوانندگان انتظار زیاد نکشیده باشندهرفصل را درموقعش بشکل رسالهٔ علیحده به چاپ‌رسانیده واینك امروز مجموع آنها را بصورت این اثر بزرگ تقدیم میکند. تنها فصل غوریها که در ین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 10 of 736

اواخر رسیده هنوز متأسفانه موقع طبع نیافت. لهذا انتشارجلدسوم رابیش ازین به تعویق نیفگنده امیدواریم فصل غوریها جدا گانه بشکل ضمیمهٔ جلد سوم منتشر گردد .

انجمن تاریخ از همکاریهای قیمتدار ذواتی که در نگارش فصل‌های مختلف جلد سوم تاریخ افغانستان سهم گرفته اند صمیمانه تشکر نموده وبا استقبالی که قبل بسرین از رساله ها بعمل آمده است متیقن شده است که نتیجهٔ این‌تتبعات در روشن ساختن دوره ئی ازتاریخ وطن مفید واقع شده و مجموعهٔ آنها بصورت یك جلد بیشتر موجبات داچسپی علا قمندان را فراهم خواهد کرد .

۱۶ نور۱۳۳۶ احمد علی کهزاد

* * *

تاریخ (۵۰۰ جلد) شیر محمد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 11 of 736

فهرست مندرجات

قسمت اول

ظهور وقوف اسلام وعرب
درافغانستان
ازسال ۲۲ تا ۲۰۰ هجری

مضمون	صفحه
اسم خراسان	۱
اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام	۳
ظهور اسلام درعربستان	۷
عرب درهمسایگی افغانستان	
حضرت پیغمبر آخرالزمان (ص)	۱۰
خلیفهٔ اول (رض)	۱۲
خلیفهٔ ثانی (رض)	۱۴
تصادم عرب باافغانستان (۲۲ - ۲۳)	۱۶
خلیفهٔ ثالث (رض) وافغانستان (۳۱ - ۳۲)	۲۰
دفاع خراسانیان درمقابل عرب	۲۲
قارن هراتی (۳۲)	۲۳
چغبش سیستان	۳۴
ولایات شمالی افغانستان وعرب (۲۲ - ۱۳۹)	۳۵
بازان حکمدار مرغاب	۲۵
جنگ مرغاب	۲۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 12 of 736

مضمون	صفحه
ماهویه حکمدار مرو	۲۷
اولین خلیفهٔ اموی	۲۸
توطن قبایل عرب درخراسان شمالی	۲۹
توجه اعراب بماوراء النهر	۳۰
حجاج وقتیبه	۳۱
نیزك بادغیسی	۳۲
قتل یرغمل قتیبه	۳۶
حیان خراسانی	۳۸
ولایات غربی خراسان وعرب (۲۳-۱۳۰)	
	۴۳
ابن سمره وحمله بکابل وزابل وبلوچ	٤٤
یزید ورتبیل	٤٦
لشکر طاؤسان	٤٩
ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان وعرب (۲۳-۲۰۵)	
	۵۳
بلوچستان	٥٤
ولایت سند	٥٥
ظهور ابومسلم در افغانستان (۱۲۹-۱۳۷)	
	٦٠
نهضت سیاسی ابومسلم	٦٣
نجات خراسان از ادارهٔ اموی	٦٦
تامین ماوراءالنهر	۷۰
انعکاس قتل ابومسلم درخراسان	۷۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 13 of 736

مضمون	صفحه
سنباد	۷٤
محمد وآذرویه	۷٦
حکیم مقنع	۷٦
خراسان مفتوحه وخلفای عباسی (۱۳۲ - ۲۰۵)	**۷۷**
خلیفه سفاح	۷۸
خلیفه مهدی	۷۹
خلیفه هادی	۸۰
خراسان وهارون خلیفهٔ عباسی	۸۰
درسیستان	۸۲
امیر حمزه بن عبدالله	۸۳
آل برمك در دربار هارون الرشید	۸٦
مأمون عباسی وخراسان	۹۰
غلبهٔ خراسان بربغداد	۹۲
طرز ادارهٔ عرب در خراسان مفتوحه	**۹٦**
دورهٔ خلفای راشدین	۹٦
دورهٔ بنی امیه	۹۷
دورهٔ بنی عباس	۱۰۱
موثرات عرب وافغان در همدیگر	**۱۰۱**
قسمت دوم	
طاهریان	
فوشنج	۱۱۳
ظهور طاهر	۱۱۵

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 14 of 736

مضمون	صفحه
نسب طاهر	۱۱۶
طاهر	۱۱۶
فرمان‌دهی طاهر بر افواج خراسان وفتوحات او	**۱۱۷**
غلبه‌طاهر برعلی بن عیسی	۱۱۸
ذوالیمینین	۱۲۰
غلبهٔ طاهر بر عبدالرحمن بن جبله وفتح همدان	۱۲۲
فتح اهواز	۱۲۳
حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن	۱۲۵
تقرر طاهر بحکومت شام وجزیره وغیره	۱۲۶
تقرر طاهر بحکومت خراسان واعلان استقلال	۱۲۷
مرگ طاهر	۱۲۸
مکتوب طاهر	۱۲۹
طلحه بن طاهر	**۱۳۳**
عبدالله بن طاهر	**۱۳۵**
فتح مصر	۱۳۶
طاهر بن عبدالله	**۱۴۰**
محمد بن طاهر	**۱۴۲**
شورش درطبرستان	۱۴۲
تصرف یعقوب برهرات	۱۴۴
آمدن یعقوب باردیگر بسوی هرات	۱۴۵
عزیمت یعقوب بسوی نیشاپور وانقراض دولت طاهری	۱۴۵
اوضاع اقتصادی خراسان درعهدطاهریان	۱۵۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 15 of 736

قسمت سوم

صفاریان

صفاریان ۱۵۲

عروج صفاریان

یعقوب بن اللیث صفاری ۱۵٤

امارت وفتوحات یعقوب ۱۵۷

فتح هرات وبوشنج ۱۵۸

فتح کرمان وفارس ۱۵۹

سفر کابل وبلخ ۱٦۲

فتح نیشاپور وانقراض طاهریان ۱٦٤

سفر گرگان ۱٦۵

سفر فارس ۱٦٦

واقعه دیر العاقول ۱٦۷

وفات یعقوب ۱٦۹

عمرو لیث ۱۷۰

عمرو لیث وخجستانی ۱۷۱

سفر اول فارس ۱۷۱

جنگ بلخ واسارت عمرولیث ۱۷٦

امارت طاهر بن محمد بن عمرو لیث ۱۸۰

بن علی معروف به شیر لباده ۱۸۱

امارت محمد بن علی بن لیث ۱۸۲

صنایع و ادبیات ۱۸۴

اداره ومالیات ۱۸۸

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 16 of 736

قسمت چهارم

سامانیان

مضمون	صفحه
بلخ ماوای اصلی سامانیان	۱۹۲
سامانیان وامرای خراسان	۱۹۵
طاهریان هرات وآل سامان	۱۹۶
اسماعیل عادل	
مؤسس دولت آل سامان	**۱۹۸**
علل بهم افتادن اسماعیل وعمرولیث	۲۰۲
اسماعیل بحیث فرمانروای کل خراسان	۲۰۶
فتح گرگان وطبرستان	۲۰۶
سیرة امیر عادل	۲۰۷
الشهید ابونصر احمدبن اسماعیل	**۲۰۹**
موضوع سیستان	۲۰۹
السعید ابو الحسن نصر	**۲۱۳**
واقعات داخلی	۲۱۴
موضوع سیستان	۲۱۷
واقعهٔ برادران نصر	۲۱۸
وقایع خارجی دورهٔ پادشاهی السعید نصر	۲۲۱
امیر حمید نوح بن نصر	
جلوس امیرحمید نوح	۲۲۵
فتح ری بر کناری ابوعلی	۲۲۵
ظهور ابراهیم	۲۲۷
اقدامات نوح پس از برقراری مجدد	۲۲۹
مخالفت محمد بن عبدالرزاق	۲۳۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 17 of 736

الرشید ابوالفوارس
عبدالملک بن نوح ۲۳۳

السدید ابوصالح
منصور بن نوح ۲۳۷
عاقبت کار محمد بن عبدالرزاق ۲۳۸
واقعهٔ سیستان ۲۳۹
صلح بارکن الدوله ۲۴۰

نوح ثانی
الرضی ابوالقاسم نوح بن منصور ۲۴۲
فتنهٔ بغراخان خان ترکستان ۲۴۸
بازگشت نوح براورنگ سلطنت ۲۴۹
نقش سبکتگین درفرو نشاندن بدخواهان ۲۵۰

منصور ثانی
ابوالحارث منصور بن نوح ۲۵۵

عبدالملک ثانی
ابوالفوارس عبدالملک بن نوح ۲۵۷
انقراض دولت سامانی ۲۵۸
اوضاع اجتماعی واداری ۲۵۹
اوضاع فرهنگی ۲۶۱

وزرا وسرداران
ابوالفضل بلعمی ۲۶۳
ابوعلی محمد بلعمی ۲۶۴
ابوعبدالله محمد جیهانی ۲۶۶
عبیدالله جیهانی ۲۶۶
ابوعلی جیهانی ۲۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 18 of 736

مضمون	صفحه
ابوعبدالله جیهانی	۲٦٦
ابوالفضل جیهانی	۲٦۷
حمویه بن‌علی	۲٦۷
ابوالعباس احمدبن حمویه	۲٦۷
ابوعمران سمیجور دوانی	۲٦۸
ابراهیم بن سمیجور	۲٦۸
ابوالحسن ناصرالدوله سمیجوری	۲٦۹
ابوعلی سمیجور	۲٦۹
الپتکین	۲٦۹
ابوصالح منصور	۲۷۰
احمد بن سهل	۲۷۰
ابوبکر چغانی	۲۷۰
ابوعلی چغانی	۲۷۱
ابومنصور محمد	۲۷۱
دانشمندان‌وشعرا	
ابوزید بلخی	۲۷۲
ابوسعید احمد السجزی	۲۷٤
ابوسلیمان المنطقی	۲۷۵
ابو سلیمان بستی	۲۷۵
ابومحمد المروزی	۲۷۵
ابوعبدالله محمد المرزبانی	۲۷٦
ابوجعفر الخراسانی	۲۷٦
ابوالوفاء جوزجانی	۲۷٦
ابو حاتم بستی	۲۷٦

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 19 of 736

مضمون	صفحه
محمد بن عبدا لرزا ق بیهقی	۲۷۷
محمد بن علی الکاتب	۲۷۷
ابو عبدالله محمد المروزی	۲۷۸
ابوعمر و احمد	۲۷۸
ابوالقاسم الکعبی	۲۷۸
امام ابوالحسن محمد	۲۷۸
ابن ابی الازهر	۲۷۸
ابوعبدالله خوارزمی	۲۷۹
ابوبکر خوارزمی	۲۷۹
هیأت علمی مترجمین تفسیر طبری	۲۷۹
ابومنصور محمد بن هروی	۲۸۰
اسماعیل فارابی	۲۸۰
ابوعمر زوزنی	۲۸۰
مولف حدود العالم	۲۸۰
ابو منصور موفق بن علی هروی	۲۸۱
ابوالمؤید بلخی	۲۸۲
رودکی	۲۸۳
ابوالحسن شهید بلخی	۲۸۶
رابعهٔ بلخی	۲۸۹
فرالاوی	۲۹۰
ابو شعیب هروی	۲۹۰
ابوشکور بلخی	۲۹۱
معروفی بلخی	۲۹۲
ابو العباس ربجنی	۲۹۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 20 of 736

مضمون	صفحه
ابوزراعه معمری	۲۹۳
واوالجی	۲۹۴
لوکری	۲۹۵
آغجی	۲۹۵
دقیقی بلخی	۲۹۶
امیر ابو یحیی طاهر چغانی	۳۰۰/۱
منجیك	۳۰۰/۲
ابوطیب مصعبی	۳۰۰/۳
ابواسحق ابراهیم‌جویباری	۳۰۰/۴
شاکر جلاب	۳۰۰/۵

قسمت پنجم

مقدمه

فصل اول

البتکین	۳۰۱
ابواسحق ابراهیم	۳۰۳
بلکاتکین	۳۰۴
پریشکین	۳۰۵

فصل دوم

سبکتکین	۳۰۶
سبکتکین وساما نیها	۳۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 21 of 736

فصل سوم

یمین الدوله سلطان محمود	۳۲۰
غرشستان	۳۳۰
سیستان	۳۳٤
غزنه وغور	۳۳۸
خوارزم	۳٤۳
سلطان وترکان	۳٤۷
ترکمان‌ها	۳۵۳
سلطان وهندوستان	۳۵٤
جنگ وبهند	۳۵۹
جنگ بهاطیه	۳٦۰
جنگ بهیم دیکربا نگرکوت	۳٦۱
تسخیر نندانه (ناردین)	۳٦٤
جنگ تانی سر	۳٦۵
جنگ کشمیر	۳٦۷
فتح قنوج	۳٦۸
جنگ بردریای رهت (راهب) ولشکرکشی	
بمقابل تریلو چیپال وتندا (کنده)	۳۷٤
گوالیار و کالنجر	۳۸۰
سومنات	۳۸۲
بت سومنات	۳۸٦
ماهیت بت سومنات	۳۸٦
فتح نور وقیرات	٤۰۰
مناسبات سلطان محمود باآل زیار وآل بویه	٤۰۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 22 of 736

مضمون	صفحه
زیاری ها	٤٠٢
شاهنشاه افغانستان و آل بویه، فتح ری وهمدان واصفهان	٤٠٧
فتح مکران	٤١٤
جنگ جانها	٤١٥
شاهنشاه شرق دربستر مرگ	٤١٦
شمایل سلطان	٤٢٢
کرامت وسخاوت محمود	٤٢٢
عدالت سلطان	٤٢٩
مقام دانش وفضیلت سلطان	٤٣٢
سلطان وایاز	٤٣٤
دلیری وسالاری سلطان	٤٣٧
قرارگاه سلطان هنگام سفر	٤٣٩
پابندی شدید سلطان به دیانت	٤٣٩
مسجد عروس الفلك	٤٤٥
مذهب	٤٤٧
قبر سلطان	٤٤٨
فصل چهارم	
امیر جلال الدوله ابواحمد محمد	٤٤٨
فصل پنجم	
شهاب الدوله سلطان مسعود	٤٥٧
رسیدن مسعود به بلخ	٤٦٤
امر وزارت	٤٧٢
مسعود ونیابت وی در فارس وهند	٤٧٣
آمدن سفیر بغداد به‌در بار بلخ	٤٧٥

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 23 of 736

مضمون	صفحه
قتل منجوق وحادثهٔ خوارزم	٤٨٠
رفتن التونتاش خوارزمشاه بجنگ علی تکین و کشته شدن او	٤٨١
کشاده شدن راه حج	٤٨٣
رسیدن خلعت بغداد	٤٨٥
ترکمانان	٤٨٧
فتح قلعهٔ سرستی	٧٨٩
جنگ آمل و ساری	٤٩٠
حمله ترکمنان به نساء	٤٩٤
آمدن سلطان ازهرات به غزنی	٥٠٠
حمله ترکمن ها به بون	٥٠٢
فتح هانسی	٥٠٣
انجام تخت طلا	٥٠٥
جنگ سباشی سپهسالار مسعود با ترکمنان	
ودیگر واقعاتی که درین میانه روی داد	٥٠٦
علی قهندزی	٥٠٧
جنگ علی آباد	٥٠٩
جنگ بیابان سرخس	٥١٠
وقایعی که درهرات رخ داد	٥١٣
عید درهرات بانجمل تمام سپری شد	٥١٤
پیکار در آزادی نیشا پور	٥١٥
حصار دندانقان وشکست آخرین سلطان	٥١٦
کشته شدن شهاب الدوله مسعود	٥٢٥

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 24 of 736

مضمون	صفحه
شخصیت و اخلاق مسعود	۵۲۷
قبر سلطان مسعود	۵۳۱
فصل ششم	
سلطان مودود	۵۳۲
القاب و اولاد مودود	۵۳۷
فصل هفتم	
محمد یا مسعود پسر مودود	۵۳۸
علی بن مسعود	۵۳۸۰
فصل هشتم	
عبدالرشید پسر سلطان محمود و طغرل کافر نعمت	۵۴۰
طغرل کافرنعمت	۵۴۲
فصل نهم	
فرخ زاد	۵۴۵
فصل دهم	
سلطان ابراهیم ظهیرالدوله (ابوالملوك)	۵۴۷
فصل یازدهم	
علاء الدوله مسعود بن ابراهیم (مسعود ثالث)	۵۵۲
فصل دوازدهم	
ارسلان شاه	۵۵۴
فصل سیزدهم	
بهین الدوله بهرامشاه	۵۶۰
سوختن غزنه	۵۶۲
فصل چهاردهم	
خسروشاه پسر بهرامشاه	۵۷۰
فصل پانزدهم	
آخرین سلطان غزنویان خسروملك	۱۷۱
فهرست تاریخ جلوس سلاطین غزنه بحساب قمری وعیسوی	۵۷۸
شجرهٔ نسب غزنویان	۵۷۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 25 of 736

مضمون	صفحه
فصل شانزدهم	
مسکوکات سلاطین غزنه	۵۷۴
فصل هفدهم	
مشاهیر رجال وارباب حل وعقد	
ابوالفتح بستی	۵۸۰
ابوالعباس فضل بن احمد اسفرایینی وزیر سلطان محمود غزنوی	۵۸۲
خواجه احمد بن حسن میمندی	۵۸۴
حسنک میکال	۵۹۳
ابونصر احمد بن عبدالصمد شیرازی	۵۹۶
طاهر مستوفی	۵۹۸
عبدالرزاق بن احمد بن حسن	۵۹۸
ثقة الملك طاهر بن علی بن مشکان	۵۹۸
حسین بن مهران	۵۹۸
ابوبکر صالح	۵۹۹
بوسهل خجندی	۵۹۹
عبدالحمید پسر احمد بن عبدالصمد	۵۹۹
جرجیریا (خرخیز)	۵۹۹
ابونصر منصور مشکان	۵۹۹
ایاز ایماق	۶۰۲
خوارزم شاه التونتاش	۶۰۴
ابوسهل احمد بن حسن حمدوی یا احمدولی	۶۰۵
عبدالله بن یوسف معروف به ابوبکر حصیری	۶۰۵
ابوسهل زوزنی	۶۰۶
ابوالفضل بیهقی	۶۰۶
امام ابوالطیب سهل بن سلیمان صعلوکی	۶۰۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 26 of 736

فصل هجدهم
گویندگان و دانشمندان ۶۰۸
شعرای زبان دری

ملك الشعراء عنصری ۶۱۰
امیر فرخی ۶۱۳
عضایری رازی ۶۱۹
ابونظر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی ۶۲۰
استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی ۶۲۱
محمد بن محمود بدایعی بلخی ۶۲۱
ابو محامد محمود عمر جوهری زرکر هروی ۶۲۱
حکیم ابواسحاق کسائی مروزی ۶۲۱
ابو نصر احمد بن منصور اسدی طوسی ۶۲۲
عمارهٔ مروزی ۶۲۲
حکیم ابوالقاسم فردوسی ۶۲۲
مسعود سعد سلمان ۶۲۳
منوچهری ۶۲۴
زینتی علوی محمودی ۶۲۶
لبیبی ادیبی ۶۲۷
ابو الفرج رونی ۶۲۹
سید محمد بن ناصر علوی غزنوی ۶۲۹
سید حسن غزنوی ۶۳۰
ابوالفضل مسرور بن محمد طالقانی ۶۳۱
منشوری سمرقندی ۶۳۱
صدر اجل ملك الکتاب ۶۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 27 of 736

(ف)

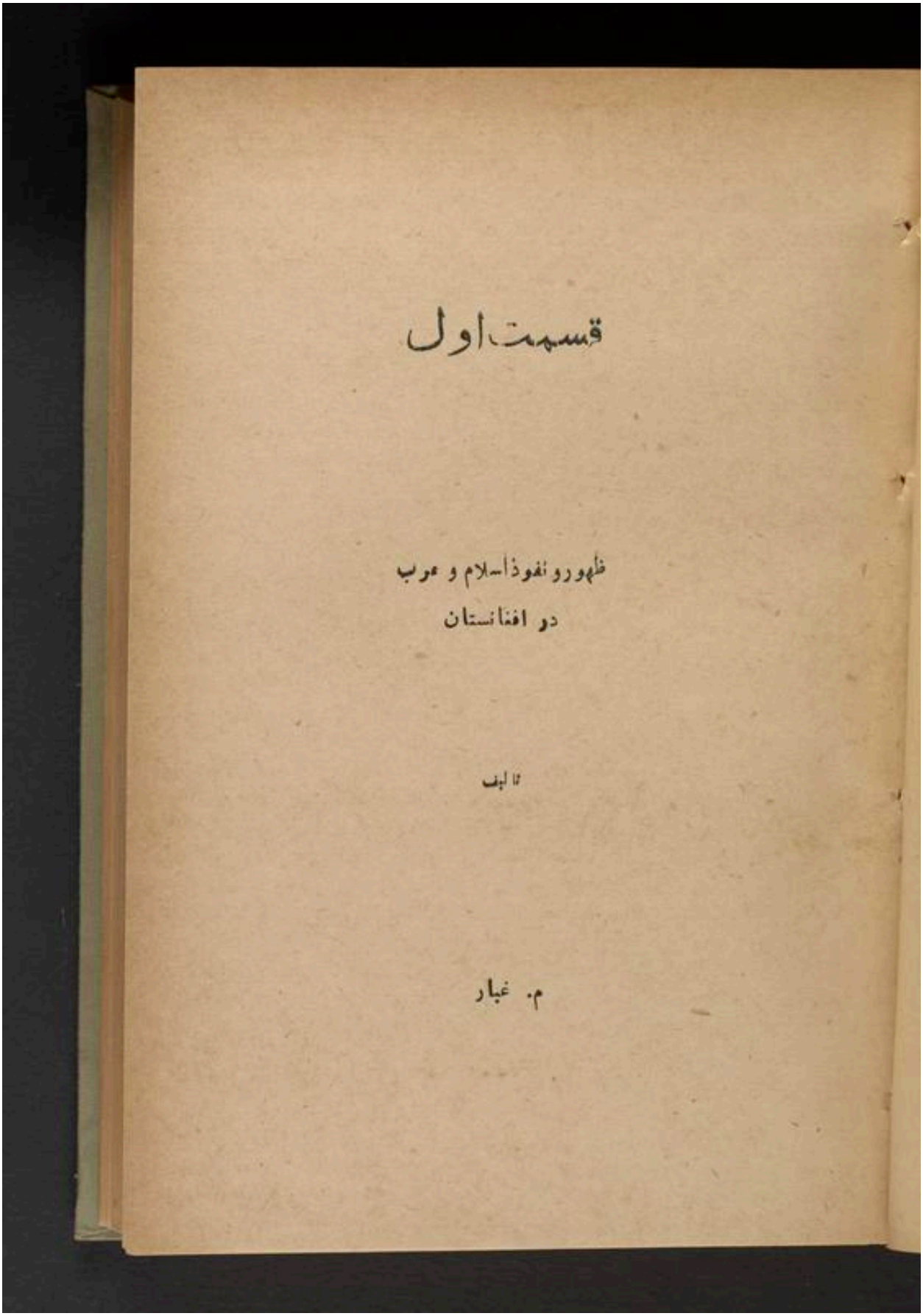
مضمون	صفحه
ابو سراقه عبدالرحمن پسر احمد بلخی	٦٣٣
ابو المظفر بن ابراهیم بن علی پنجهیر ی (پنجشیری)	٦٣٤
مسعود رازی	٦٣٤
مظفر پنجدهی	٦٣٥
کوکبی مروزی	٦٣٥
ابو المجد مجدود سنائی غزنوی	٦٣٦
مختاری غزنوی	٦٣٧
فصل نزدهم **عرفا رحمهم الله تعالی**	
شیخ علی هجویری داداگنج بخش	٦٣٨
حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی	٦٣٩
شیخ ابوسعید ابوالخیر	٦٤٠
شیخ یحیی بن عمار سجستانی	٦٤١
خواجه عبدالله طاقی	٦٤١
ابواسماعیل عبدالله انصاری	٦٤٢
فصل بیستم **علماء**	
شیخ الرئیس ابوعلی سینا	٦٤٤
ابوریحان محمد بن احمد بیرونی	٦٤٤
ابوسلیمان خطابی	٦٤٦
عبدالملك بن علی هراتی	٦٤٧
ابومنصور ثعالبی	٦٤٧
آل میکال	٦٤٨
ابونصر احمد بن علی میکالی	٦٤٨
شیخ ابی عبدالرحمن سلمی	٦٤٩

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 28 of 736

(ص)

مضمون	صفحه
ابی بکر احمد بن حسین بن علی البیهقی	٦٤٩
احمد بن محمد عبدالرحمن یا شانی هراتی	٦٥٠
آدم بن احمد بن اسد هراتی	٦٥٠
جنادة بن محمد بن حسین از وی هراتی	٦٥٠
ابوعبیدالله عبدالواحد جوزجانی	٦٥١
ابوالخیر خمار	٦٥١
ابونصر عتبی	٦٥٢
ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود گردیزی	٦٥٣
ابوالمعالی نصرالدین بن عبدالحمید غزنوی	٦٥٣
فصل بیست ویکم	
شعرائی که در دورهٔ محمود بان به عربی شعر دارند و در مدح این خاندان پرداخته اند	
ابو حفص عمر وبن مطوعی حاکم	٦٥٥
شیخ ابوالحسن محمد بن عیسی کرجی	٦٥٥
ابوبکر عبدالمجید پسر افلح غزنوی	٦٥٥
ابو سهل گنبدی	٦٥٦
ابوالمظفر بلخی	٦٥٦
ابوبکر نحوی بستی	٦٥٦
ابو عبدالله الوضاحی البشری محمد بن حسین	٦٥٦
فصل بیست ودوم	
غزنه و وجه تسمیهٔ آن	٦٥٧
تربت سلطان	٦٥٩
شرح مآخذ	

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 29 of 736



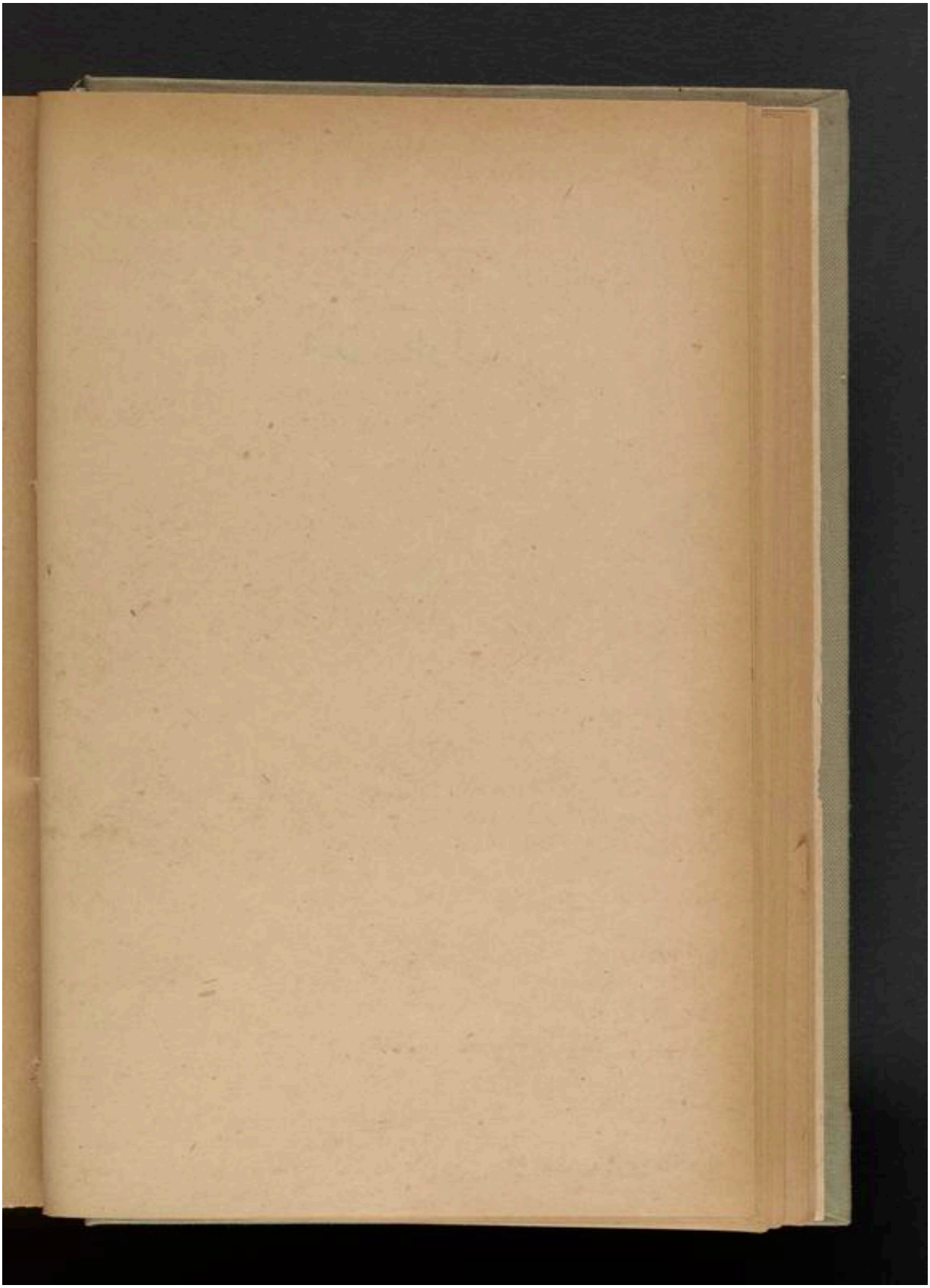
قسمت اول

ظهور و نفوذ اسلام و عرب
در افغانستان

تالیف

م. غبار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 30 of 736



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 31 of 736

بسمه تعالی و تقدس

قسمت اول

ظهور و افول اسلام و عرب

در افغانستان

سالهای ۲۲ - ۲۰۵ هجری

اسم خراسان: قبلا باید دانست چنانچه نام قدیم و ماقبل دورهٔ اسلامی افغانستان «آریانا» بود، در دورهٔ اسلام از قرون اولیهٔ هجری تا قرن سیزدهم نام خراسان در عوض آریانا اطلاق و استعمال گردیده است یکنفر مؤرخ ارمنی «موسس خورنی» در قرن (٤ـ٥ مسیحی) میگوید: «... آریان از سوی باختر ماداو پارس است و تا هندوستان گسترده است... ویازده ناحیه دارد ... کتاب مقدس تمام آریان را نام پارتیاداده است گمانم بسبب قلمرویست که بدست پارتها بود این ناحیه را ایرانیان «خراسان» مینامند یعنی شرقی: » (۱)

مؤرخین دورهٔ اسلام نیز کلمهٔ خراسان را که مرکب از «خر» و «آسان» است در همین معنی مشرق گرفته، وخررا آفتاب و آسان را مکان شی

(۱) کتاب «احوال واشعار رودکی» تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱۵۰ بنقل از:

Géographie de Mosie de Corene Venise
1881 p, -55

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 32 of 736

داشته ولهذا هردورا به مطلع الشمس ترجمه کرده اند (۱) .

نویسندگان وشعراء افغانستان کلمهٔ مشرق وسلطان مشرق رادرمورد افغانستان و پادشاهان افغانی استعمال (۲) و مؤرخین مغرب زمین نیزاسم خراسان را بمفهوم سرزمین مشرق شناخته اند، یکی ازینها میگوید که کلمهٔ خراسان در فارسی قدیم بمعنی مشرق آمده است (۳) .

در هرحال چنین معلوم میشود که کلمهٔ خراسان بسیارقدیمی بوده ، و بیشتر در دورهٔ ساسانیان فارس بوجود آمده، ودرمورد افغانستان که درمشرق کشور شان افتاده بود استعمال گردیده است بعد ها در دورهٔ اسلام این نام از عهد بلاذری (قرن ۳ هجری) تا عصر سیزده هجری در معنی خاصش بولایات شمالی وشمال غربی افغانستان (٤) ودرمعنی عام آن به کل کشور افغانستان اخلاق (٥) رحلاطین افغانی بعنوان پادشاهان خراسان ذکر گردیده اند (٦)

(۱) مثلا ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری ، تقویم البلدان طبع پاریس سال ۱۸٤۰ عنوان خراسان وغیره .

(۲) نویسنده گمنام قرن چهار هجری ، حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع عکسی لندن گراد ص ۳۷ وعروضی سمرقندی نویسنده قرن شش هجری ، چهار مقاله طبع لیدن سال ۱۹۲۷ ص ۳ و پا عنصری در قصیده :

ا یا شنیدم هنرهای خسروان یکجا ❁ بیاز خسرو مشرق عیان به بین تو هنر .

(۳) لوسترانج ، کتاب اراضی خلافت شرقیه فصل خراسان .

(٤) مثلا بلاذری مؤرخ قرن سوم هجری، فتوح البلدان طبع قاهره سال ۱۹۰۱ ص ٤۱۰ واشکالها

(٥) ابن خرداد به نویسنده قرن سه هجری، المسالك والممالك طبع لیدن سال ۱۳۰٦ ص ۱۸ - ۲٤۳ وبانویسندهٔ اشکال العالم منسوب به جیهانی - قرن ۳ - ٤ هـ - متعلق موزه کابل ص ٦۷ - ٦۸ - ۷۰ وغیره .

(٦) ناصر خسرو نویسندهٔ قرن پنج هجری سفر نامه طبع برلین سال ۱۳٤۰ ص ۱۳۰ نیز شعبی نویسندهٔ قرن چهار هجری ، تاریخ بخارا طبع طهران سال ۱۳۱۷ ص ۱۲-۲۷ - گردیزی (قرن ٥) زین الاخبار طبع برلین ۱۹۲۸ ص ۱۵ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۳ - ٦۲ - ابوالفضل بیهقی طبع کلکته ۱۸٦۲ ص ۱٤۸-۱٤۱ - ٤۸۲ - ٤۸٥ - ٤۸٦ - خواند امیر حبیب السیر طبع بمبئی ۱۲۷۳ جلد ۲ - جز ٤ ص ۱٥٥ - ۱٦٥ مرتضی حسین ، حدیقة الاقالیم طبع هند ص ۷٤ - ۳۷٥ - امرتسار، ظفر نامه رتجیت طبع لاهور ۱۹۲۸ ص ۳ - ۱۲۰ - ۱۲۱-۱۲۲-۲۰۱-۲۰۳ - ۷٤-۷۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 33 of 736

تا آنکه درطی قرون کثیره اسم افغان وافغانستان بمیان آمده وبالاخره درقرن سیزده هجری جای اسم خراسان را اشغال نمود.

اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام یعنی قرن هفت میلادی اوضاع کشور خراسان متلاشی وپریشان وازحیث مادی ومعنی دوچار بحران بزرگ اجتماعی بود. مثلاً از پهلوی دین که عامل قوی وحدت جامعه است، از نه قرن باینطرف خراسان گرفتار تفرقه ونشتت وبعلاوهٔ دیانت قدیم زرتشتی، معروش سیلاب خمار آور دین بودائی گردیده بود، درصفحات شمال هندوکش درخطی که از بلخ تا فندهار ممتد شود درغرب آن دیانت زرتشتی ودرشرقش دیانت بودائی مروج واین دین اخری ازقرن دوم قبل المیلاد روبعروج سیر، وآئین زرتشت راقدم بقدم درصفحات شمال ووادیهای هیرمند عقب زده میرفت. آئین برهمنی نیز بتدریج پیشرفته واینک درصفحات جنوبی هندوکوه معابد او باعابد بودائی همسری مینمود طریقه های شیوائی درصفحات جنوب هندوکش (ازقرن اول مسیحی) را آفتاب پرستی (کیش متررا) که جزئی از آتش پرستی یادگار اویستا بود درزمین داور ونقاط مختلفه مملکت (تاقرن نهم عیسوی) وهمچنان طرق مختلفهٔ هندوئی درزابل وکابل، لنگنهار ولغمان وپاختیا وسواحل راست رودخانه سند رواج وهریك معابد معینی در آنجاها داشتند. طریقه نسطوری عیسوی هم ازقرن چهار باشش مسیحی درولایت های طوس، مرو، هرات وغزنی قدم نهاده بود. (۱)

معابد عظیم این مذاهب از قبیل معبد نوبهار بودائی بلخ، معبد «زور» آفتاب پرستی زمین داور معبد «آروناى» آفتاب پرستی کاپیسا، معبد «سوریای» برهمنی

(۱) نستوریان نام بطریق قسطنطنیه بود که ادعا میکرد حضرت عیسی دو وجود روحانی وجسمانی داشت، عقیده او بعدها دراطراف موصل، حلب وسوریه نشر گردیده، ودرقرن شش مسیحی درنواحی ولایت مرو وحتی غزنی رسیده بود، پیروان این عقیده نستوریها گفته میشدند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 34 of 736

کو تل خیرخانه کـابل ومعبدهندوئی-بگاوندلوگر درصفحات تا ریخ افغانستان مشهورند.

جامعه افغانستان آ ٔروز از حیث زبان نیز کمتر از تعدد مذهب مختلفه گرفتار نشدتوپر اکند گی نبود؛ چونکه ساختمان جغرافیائی مملکت بواسطه جبال شامخه کشوررا درصفحات ووادیهای متعدده منقسم وهروادی وولایتی در تحت تأ ثیرآب وهوا باعدم اختلاط وارتباط کـافی باولایات سائره بملت صعوبت وعدم شوارع و راهها دارای زبان و یا لهجهٔ خاصی گردیده بود بحدیکه مقارن ظهوراسلام السنه بسیاری درتمام کشورراج بود ازقبیل :دری، تخاری ، سا سکریت و پراکریت هایش ، هروی ، سکزی ، زاولی و دها لهجهٔ دیگر .

حالت سیاسی واقتصادی کشور نیز با اختلافات امور فوق ملت یعنی دین وزبان یکسان بود. در صفحات غرب و قسماً شمال مملکت ازقرن شش مسیحی (٥٦٥م) تسلط ساسانیان ، وازهمان وقت درولایت آ ٔروزه ورسیم تخارستان نفوذ نورکان غربی پهن بوده وصفحات جنوب هندوکش تاحوزهٔ هیرمند مستقل ، وولایات جنوب وشرق شمال بشکل ملوك الطوائفی بسرمیبرد واحیاناً دست هندیها از رودسند عبورمیکرد؛ درقرن هفت مسیحی مابین چینی هاو تورکان غربی آتش جنگ مشتعل ودرنتیجه تورکها مغلوب ودرماوراالنهر تحت حمایت چینی ها قرار گرفتند متصرفات ایشان نیز در سواحل جیحون یعنی تخارستان بدست چینی ها افتاد ، ولی متعاقباً در داخله کشور چین انقلاباتی واقع ولهذا سیطره و نفوذ مستقیم ایشان در ساحل جیحون دوامی نکرد .

اقتصاد کشور با چنین اوضاع اداری وسیاسی البته نمیتوانست ترقی اختیار کند ، چونکه مرکزیت معدوم ولهذا قوهٔ مدافعه اقتصاد مفقود بود . بالطبع

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 35 of 736

صنعت، علم، مدنیت واخلاق فاضله نیز روبه انحطاط سیرمی نمود.

بااین ترتیب عامی بینیم که اوضاع اجتماعی افغانستان مقارن ظهور اسلام بحران و مملکت از نظر مادی و روح مستعد انحلال بوده، وچندین نسل ملت یکی پی دیگری درزیراین شرایط نامساعد اجتماعی بدنیا آمده ومیگذشتند مهدا بقاء ملت مرهون تهذیب وتمدن قدیم وخاطرهٔ عظمت ومفاخر گذشتهٔ خراسان بود که هنوز مثل مشعلی درشب های تار فروزان، وقوم رابه اعاده آن جاه وجلال ازدست رفته امیدوار میداشت، وهمین آتش بود که اشانرا درمانی وماجراهای هخامنشی ویونانی وهندی راهنمائی کرده بود.

ولی وقت عبور میکرد وآفات اجتماعی قوت میگرفت وابنك نفوذا جانب از چهار جهت وحدت اداری وشرکت منافع راازبین برده، وسیمرغ بودا وبرهمنی، آئین زرتشتی راکه مبنی برروح عمل وجدال باشربود زیرسایه اشه آورخویش فرا گرفته بود، چنانچه میدانیم برهمنی پرازشرك وبت پرستی وفاقد هرنوع مساوات حقوقی بوده ودین بودائی نیز اصلا ابیشتردین نظری بود تاعملی وانگهی تحریفاً بااصول سائر ادیان باطله مخلوط شده بود، لهذا عجالتاً این ادیان باروح اجتماعی افغانستان ملایمت وموافقت وبارشدسیاسی مملکت مساعدت نمیکرددرحالیکه همیشه ادیان مخصوصاً درآنعهوددرزندگی اجتماعی ملل تأثیر بزرگتری را دارا بود ازهمین جاست که درقرن هفتم میلادی کشور خراسان محتاج یك انقلاب عظیم اجتماعی بود تابتوانند تمام مفاسد اخلاقی واختلافات سیاسی و مذهبی ومغایر تهای نصب العین مادی ومعنوی قوم را ازبین برده، وبجایش روح واحد وزندهٔ درمملکت ایجاد نماید وگرچه زمینه برای قبول چنین انقلابی مساعدبود، اماهنوز محرك چنین انقلابی بزرگ مفقود، وظهورش بنظر مستبعد می آمد، تنهادرین میانه دین اسلام میتوانست چنین وظیفه سنگینی رادرخراسان ایفانماید، درحالیکه شرایط

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 36 of 736

اقلیم وطبع جنگجوی ملت درمقابل پیشرفت این دین نوین هم موانع بزرگی ایجاد میکرد، زیرا تاثیرین اسلام سرنیزه و تبلیغ را توأم پیش میکردند و خراسانیان خو نه کرده بودند دینی جدید آنهم در سایه شمشیر بپذیرند بهمین سبب تعمیم اسلامیت درین کشور نه قرنی بلکه قرنها بتأخیر افتاد معهذا نشر دین اسلام در افغانستان سبب بزرگ و حدت و ترقی و سعادت قوم افغانستان در آینده گردید.

در هر حال اینوقت حالات اجتماعی ممالک همسایه خراسان وحتی دنیا معلوم نیز چندان بهتری نسبت بافغانستان نداشت درسمرقند و بخارا ختن و چین دیانت بودائی خیمه زده، وپاد شاه چین خودش را معبود، وسلطنتش را آسمانی میدانست، دین زرتشتی و کشور فارس را نفوذ آئین مزدکی خلل دار کرده دولت خود سر، امراء مستقل ومستبد و اهالی گرفتار ظلم وستم بودند، اروپا ومصر گرفتار جهالت عمومیه، قساوت کلیسا، مظالم وخانه جنگی امراء بوده امپراطوری روم شرقی از آستانه قسطنطنیه تا لوقیانوس اطلس سوای تجمل ظاهری چیزی دردست نداشت، واروپای شمالی وغربی زیردست وپای اقوام بربر وحشی می تپید، اسپانیا درچنگال ویزیگوتها اطم وآبادی خودش را باخته وایطالیا جلال وجبروت روم قدیم را از کف داده بود، خلاصه تمام ملل اروپا درظلم وانظلام گرفتار ودیانت که قهراً در سرنوشت اجتماعی دخل بزرگی داشت، آلوده وسدی از تعصب درمقابل تقدم وارتقاء مجامع بشریه افراخته بود، دین عیسوی تحریف ومنجر به تثلیث واقنوم پرستی گردیده برده فروشی رایج، خون غلام بی قیمت وزن جنس پاکی محسوب بود مردم ازظلم وانظلام بجان رسیده، بمرهمانیت وانجیل پناه میبردند، ولی پناهگاهی نمیافتند، چونکه ادیان بحالت اصلی خویش نمانده بودند، یهود ونصاری باخالق را بخالق وبامخلوق را بخالق تشبیه میکردند ولهذا این ادیان اگر اصلاً نبود تحریفاً نقطه مقابل و مخالف عقل وفطرت قرار گرفته یهودیها مادی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 37 of 736

صرف وعیسوی ها لاهوتی صرف شده بودند .

درچنین وقتی بود که دین اسلام در گوشه از آسیا ظهور وارکان اجتماعی ملل کهنی را تکان سختی داده شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد

ظهور اسلام در عربستان

آنوقت در جزیره نمای خشك و خالی عربستان هشت ، نه ملیون نفوسی زندگی میکرد که بشکل کوچی و بدوی ، محروم از حرف ، صنایع و تجارت و فاقد احساس ملیت ووطنیت بوده دین بت پرستی وعصبیت خانواده و قبیله داشتند وبس . معهذا تأثیر اقلیم وآب و هوا باعدم مرکزیت واداره ایشان را آزاد ، شجاع ، باحمیت وجوانمرد بار آورده ، وبعلاوه زبانی وسیع و حیرت انگیز داشتند لهذا اینها در امور جنگ وادب هردو استعداد ترقی شایانی دارا بودند . درچنین مملکتی حضرت پیغمبر اسلام علیه الصلوة والسلام ظهور ودین رزین جدیدی برای بشریت آورد . اساس این دین متین توحید خالص وعدل و احسان بمردم ، و عباداتش کوتاه ومفید بود ، عقاید اسلام با اصول وقواعد طبیعی موافق ، و درتسویه اخلاق مساعد ، وبرای ترقی وتمدن بشری مانعی بلکه مشوق ومقوی بشمار میرفت . اسلام که یکمذهب روشن وساده عالی قابل فهم همه مردم بود ، در پیروان خودش تساهل مذهبی ایجاد ، ودر ترویج دین تنها شمشیر نی بلکه تبلیغ را نیز اهمیت میداد و مغلوبین را در اختیار دین آزاد میگذاشت ، با آنکه اسلام از شهوات بیشتر جلوگیری کرده ، وبرای منهیات احکامات امتناعی سختی داشت ، معهذا از هر دینی زیاد تر توانائی آنرا داشت که از ملل مختلفه ونژاد های متباینه ملتی واحد تشکیل کند . اسلام هر که را مسلمان میشد با سائر مسلمین برادر قبول میکرد . «انما المومنون اخوة» و عدالت را بمردم امر مینمود . «واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» . همچنین عصبیت و امتیاز را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 38 of 736

لغو و شرف را در عمل وقول پاك و مفید میدانست « ان اکرمکم عندالله اتقاکم » پیغمبر اسلام در خطبه حجة الوداع فرمود « یاایهاالناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیته وفخرها بالاباء کلکم لادم وآدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی » . اسلام حمایت علام، حفظ حقوق زنان، انفاق به مساکین و خدمت به مردم را امر، وارتکاب زناء، قتل دزدی، دروغ، خیانت، قمار، خمر و وعده خلا فی رانهی، و بسعی وعمل توصیه مینمود، اسلام برخلاف مذاهب آنوقت که تعالیم مخوف آنها خضوع را در قلوب پیروان شان مستولی میساخت. مردم را از راه تفکر و تعقل بقبول ایمان دا میداشت چنانچه میگفت :

« ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب » و یا « الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا » . و یا « قل انظروا ماذا فی السموات والارض » قرآن چنانچه بعلم وحکمت توصیه میکند برهان را مقام شامخی میدهد و حتی مشرکین را بواسطهٔ نداشتن برهان توبیخ میکند در جائیکه میگوید « ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم » دین اسلام بشکل عقل و فطرت انسانی درنظر جلوه میکند واو نه یکدین صرف مادی ونه صرف روحانی بلکه دینی معتدل و جامع هر دو جنبه بود بر ضد فلسفه فنا وترك دنیای هند و فلسفه اشراق که مردم را بوادی فنا میکشاند میگوید « قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین امنوا فی الحیات الدنیا خالصة یوم القیمته کذالك نفصل الایات لقوم یعلمون » . اسلام دنیا و آخرت را دو چیز جدا گانه نی بلکه یکی وعاقل وخطا کار را دردنیا، بدبخت درآخرت هم میداند چنانچه میگوید « ومن کان فی هذه اعمی فهوفی الآخرة اعمی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 39 of 736

را ضل سبیلاً» و با «لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذالك هو الفوز العظیم» و با «لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة عذاب عظیم» اسلام پیروان خودش را برای تبلیغ مردم براه راست وامتناع از بدیها، وایمان بخدا مامور میکند «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله» بطور اختصار می‌توان گفت دین اسلام راجع بعبادات، اخلاق، حقوق، جزاء واجتماع یعنی حقوق جسم وروح ومصالح دنیا وآخرت قوانین مکملی دارد.

اینست که دین اسلام باچنین اصول محکم در قرن هفت مسیحی ظهور ودر کمترین مدتی دارای پیروان صمیمی وجدی گردید، اردوی جسور وفداکار ومطیع وافسران زبردست ولایق او در سایهٔ عشق به دین، علو نصب العین، ایثار وفداکاری، عدالت واحسان، احترام وآزادی بمعابد وادیان ورسوم، حسن تدبیر درامور کشوری وایفاء بعهود، بسرعت حیرت بخشی ارکان امپراطوریهای روم شرقی وفارس رامنهدم وبرای پیشرفت اصول وسیادت اسلام ازشرق تاغرب جهان صحنهٔ وسیع وعظیمی باز کرد بطوریکه درمدت کمتر از قرنی ازسواحل اوقیانوس اطلس تا کناره های سندواز آبشارهای نیل تا دریای قزوین بیرقی اسلام دربلاد مختلفه جهان در اهتزاز آمد، البته این فتوحات عظیمه مرهون صلابت عسکریه وقوای روحیهٔ مسلمین است، ولی نشر دیانت اسلامیه بیشتر ازسر نیزه ممنون تشویق، تقریر وتبلیغ پیروان اسلام میبا شد، زیرا مردم اعمال واخلاق حسنهٔ اینهارا که نمایندهٔ دین اسلام بود دیده و بقبول دین جدید حاضر شدند. ملل مسیحی بجهتی دین اسلام پذیرفتند که حکام اسلامی را عادلتر ازحکام خود شان ومذهب اسلام را روشن تر از مذاهب قدیمه خود ها یافتند، بعد ها تورك و مغل نیز بهمین علت دین اسلام قبول کردند، درحالیکه فاتح ممالك اسلامی شمرده میشد تادر نشر اسلامیت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 40 of 736

درچین بدون جمله لطیفی بهتر بن دلیل رجحان مذهب اسلام نسبت بهادیان قدیمه محسوب است.

درهرحال سیلاب این فتوحات هادی معنوی عرب که درطول یك قرن بادو صد هزار عسکر ویکهزار و دوصد کشتی از سواحل بحیرهٔ خزر وسیاه تابحر عرب وعمان واز سواحل عربی آسیا تا فرغانه زمین امداد یافته وجزائر مدیترانه را پر کرده بود فقط این در مقابل دیوارهای سر بفلك کشیدهٔ جبال هندوکش وقلب افغانستان بود که متوقف گردید تا آنکه اولاد این کشور خود این سدرا ازبین برداشته ودین اسلام را نه تنها تادریای سند بلکه تاقاصی مملکت هندوستان انتشارواز بین راهم بخود وهم بدیگران خدمت بزرگی انجام دادند.

عرب درهمسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخرالزمان: چنانچه میدانیم حضرت پیغمبر اولی العزم اسلام علیه الصلوات والسلام دردو شنبه ۱۲ ربیع الاول مساوی ۱۷ اپریل سال ۵۷۰ مسیحی درشهر مکه بین قبیلهٔ قریش بدنیا آمد. این قبیله لهجهٔ فصیحتر واعتباری بیشتر درمیان قبائل حجاز داشته وخاندان حضرت پیغمبر از برجسته ترین خانواده های قریش محسوب بود. قصی یکی ازاجداد حضرت پیغمبر مکه را تعمیر، وهاشم فقراء مکه را درقحط غلامان میداد. عبدالمطلب هم ازین شهر در برابر هجوم حبشی ها مردانه دفاع کرد.

پدر پیغمبر اکرم قبل ازتولد حضرت اوفات کرده بود. وآنحضرت بعد ازتولد خودش یك خانه، یك کنیز حبشی «ام ایمن» پنج اشتر، یك گله گوسفند بمیراث گرفت. پیغمبر اکرم هنوز شش سال داشت که مادرش «امنه» ازدنیا گذشت «حلیمه» دایه آنحضرت تاسن پنج اورادربین عشیرهٔ بنی سعید برورش میکرد ودرسن شش این وظیفه را «ام ایمن» قبول کرد. حضرت پیغمبر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 41 of 736

هشت سال داشت که جدش عبدالمطلب فوت ، وعمش ابو طالب به پرستاری او مشغول شد. درسن ۱۲ پیغمبرا کرم درمعیت عم سفری باستقا مت شام نمو د، ودرسن ۲۵ با «خدیجه کبری رضی الله عنها» ازدواج فرمود، عرب حضرت پیغمبر را نظر بمعالی اخلاقی که داشت «امین» لقب دادند، وپیغمبر ا کرم درسن ۳۵ قریش را به تعمیر مجدد کعبه تشویق نمود .

حضرت محمد علیه السلام درسن چهل وحی والها م پیغمبر ی گر فتند دوشنبه ۱۷ رمضان ۶۱۰ مسیحی در کوه «حرا» آیه «اقراء باسم ربك...» نازل شد نبوت حضرت پیغمبر راخدیجه کبری ، ابو بکر صدیق ، وعلی ابن ابو طا لب رضی الله عنهم به ترتیب تصدیق کردند، وبعد از نزول آیه «فادع...» حضرت پیغمبر دعوت باسلام راعلنی ساخت در حالیکه قبلاً درخفا صورت میگر فت ، اینوقت تعداد مسلمین به چهل نفر رسیده و «عمر خطاب» و «حمزه» عم حضرت پیغمبر رضی الله عنهما از مشاهیر ایشان بود ، البته قبیله قریش به مخالفت بر خواستند ولی خا ندان هاشم وعبدالمطلب درمقابل دفاع میکردند . درسال ۱۳ بعثت هجرت پیغمبری ازمکه به مدینه واقع ، و این سا ل که با ۶۲۲ مسیحی مساوی بود مبدأ ورأس تاریخ ملل مسلمان قرار گرفت .

جنگ «بدر» و «احد» ازجنگهای مشهور پیغمبر ا کرم با مخا لفین است ودر سال دوم هجرت قبلهٔ مسلمین از بیت المقدس بکعبه تبدیل ، و درسال ششم صلح «حدیبیه» وارسال نامه های آن حضرت به هر قل ر وم و کسری فارس ونجاشی حبشه درخارج وامراء یمامه وبحرین وغسانی درداخل جزیر ه نمای عربستان محتوی دعوت بدین اسلام ، ودرسال هفتم فلاع چندی ازخیبر مفتوح ، و سه هزار عسکر اسلام زیرقیادت زید بن حارثه باستقا مت شام سوق گر دید ، گو یا ازهمین وقت برای تعمیم اسلام وازبین بردن امپراطوریهای بزرگ دنیا اقدام شد خالد بن ولید نیز درهمین سوقیات شهرت عسکری خودش را حا صل کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 42 of 736

درسال نهم رومیان درحدود فلسطین حاضری چنگ دیدند وحضرت پیغمبر بطرف شام حرکت ودرتبوك قرار داد مصالحه را بامردم آنجا امضاء کرد خالد بن ولید ازهمین جابه دومةالجندل اعزام وامیرآنجارا اسیر نمود

درسال ده هجری پیغمبر اکرم مکه را فتح، وبا ۱۲٤ هزار نفر مراسم حج ادا نمودند، ودرسال بازدهمجدداً درصدد سوقیات شام شدند، ولی اردو هنوز حرکت نکرده بود که حضرت پیغمبر اکرم در منتصف ربیع الاول بعمر ٦۳ چشم ازجهان پوشید. عایشه صدیقه زوجه پیغمبر اکرم در تعزیهٔ آنحضرت میگفت«ربع ازپیغمبر یکه فقر برغنا اختیار کرد ودین پروریکه ازغم امت شبی دربستر راحت آرام نغنود، اودرمحاربه با نفس از میدان صبر وتحمل فرار نکرد، وچشمش به منهیات میل نه نمود. باوجود کثرت اشرار اعدا گرد ملال بهروی باقبال وی ننشت، ودر انعام بر رخ هیچ فقیر بی سوال نه بست، دندانش بسنگ دشمن، وسرش بعصای حوادث روزگار شکسته گردید، وشکم وی در دوروز پیاپی ازنان جو تهی سیر نشد وصلی الله علیه وسلم.

خلیفهٔ اول رضی الله عنه : بعدازفوت حضرت پیغمبر اکرم درسر جانشینی آنحضرت میان عرب ها اختلاف پیدا و بدو دسته تقسیم شدند، یك دسته خلافت راحق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب پسرعم وداماد حضرت پیغمبر میدانستند، ودستهٔ دیگر میراث را درخلافت نمی پسندیدند. درهر حال بین هردودسته مخالفت شروع ومیتوان گفت ازهمین وقت تخم نفاق بین مسلمین کاشته شد، گرچه عجالةً لیاقت و کفایت امیرالمومنین ابوبکر صدیق وامیرالمومنین عمرخطاب از بسط این نفاق جلوگیری نمود، ولی درآینده تزدیکی آن تخم سر کشیده ومتعصبین اموی کاررا بشهادت امیرالمومنین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 43 of 736

خلیفه رابع منجر، وخودها به تأسیس خلافت میراثی پرداختند، ولی افغانها درآخر مداخله وسلطنت متعصب بنی امیه‌را از بین بردند. در هر حال درعهد حضرت ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر اکرم، که روزی پنجدرهم از خزانه ملت معاش میگرفت و بعدازمرگش اشتری وبکدست لباس مندرسی وغلامی بمیراث گذاشت سیاست پیغمبری تعقیب و بلا فاصله سوقیات عسکری برعلیه هردو امپراطوری روم شرقی وفارس شروع گردید عساکر عرب برای بار اول زیر قوندمانی «مثنی بن حارثه» و خالد بن ولید درجبهه شمال مشرق بالشکر فارس در سرحد عراق عرب مقابل، ودوبار فارسی هارا مغلوب نمودند، فارسی هامکرراً بجنگ مبادرت کردند ولی باز هم مغلوب ودرسیزده ماه بیشترین حصص عراق عرب را از دست دادند، جنگهای: لیس، حیره، انبار وعین التمر از حروب مشهوره مذکوراست.

همچنین قوماندان مشهور عرب خالدبن ولیددرعهد ابوبکر صدیق رض بجنگ بار اطینی‌ها متوجه شد، اردوی رومی، فرات حدفاصل طرفین را عبور واز طرف اعراب نصرانی تقویه گردید، معهذا از طرف خالد مغلوب ومنهزم گردیدند، هراکیلیس (هرقل) مجبور شد خودش از قسطنطنیه بشام آمده و اردوی دوصد چل‌هزاری تشکیل کند، این اردوی بزرگ در «یرموك» باسی هزار عسکر عرب مقابل شد، ولی ازطرف قوماندان اسلام که عساکرش رادرمربع‌های نظامی منقسم کرده بودمغلوب وبعداز دادن صد هزار کشته فرار کردند. این‌جنگ مشهور دلیل دیگری بود بر تأثیر معنوی عقیده وایمان وایثار وفداکاری درجنگ مادی وغلبه براخلاق مشوش وتذبذب عقیده وظلم وانظلام. آری عرب آنروز نصب العین عالی وحدت نظر، فداکاری ولهذا روحیه قوی داشته وبرعکس طرف آنها ازمدتها بادیانت مداران مغرض، حکومات ستمگار، امراء عیاش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 44 of 736

وتمثیل وظالم بسر برده، فاقد قوای معنوی وآرامش مادی بودند عساکر نیز بزور نازیانه وپول در میدان حرب سوق میشد، پس غلبهٔ او ان بردومی امری بود طبیعی.

خلیفه ثانی: بعدازفوت امیرالمومنین ابوبکرصدیق رض، امیرالمومنین عمر خطاب رض خلیفه شد، واو درعقل وکفایت مثل خلیفهٔ اول بوده، سواء اعلاء کلمه توحید مطلبی نداشت، این خلیفه اسلام که بزرگترین فرمانروایان جهان بود لباس خودشرا پینه میزد وشبها را روی صفحهٔ مسجد بافقراء بکجا میخوابید، رفتار او دربیت المقدس نمونه ازدها وذکاومعالی اخلاق بشر بود بلاشك امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رض در امور کشور وجنگ وعدل و داد مرد بزرگی در تاریخ عالم است.

درحال خلیفه ثانی رض نقشه خلیفه اول رض را بحرارت تمام تعقیب نمود در جبهه شرق فرماندهان عرب ابو عبیده بن مسعود ثقفی قوای مدافع فارس وفرماندهان آنها را مغلوب واسیر، ومتعاقباً ترسی افسردیگر فارسی را درنواح «کسکر» منهزم گردانید، رستم فرخ زاد سپه سالار فارس قطعات تقویه به مدد ترسی اعزام کرد ولی او نیز ازابو عبیده شکست خورده، دولت فارس اردوی دیگری زیر قیادت بهمن جادویه ای جلو گیری ازپیشرفت عرب سوق نمود، وجادو در کنارهٔ فرات به تمیه پرداخت، ابو عبیده نهررا عبورو به جنگ صعبی اقدام کرد، عرب چهار هزار کشته در میدان جنگ گذاشته، مغلوباً نهر فرات را عبوروجادو به مدائن بار گشت.

ولی سال دیگرسنه ۱٤ هجری مثنی فرماندهان عرب که موضع لیس را قرار گاه انتخاب کرده بودازطرف جریربن عبدالله فرماندهان جدیدواعزامی دار الخلافه تقویه گردید، ومهران افسر فارسی در از مکان «نخیله» بمقابل جریر سنگر ساخته واردوی او متفرق گردید، عرب این روزرا «یوم الاعشار»

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 45 of 736

خواندند. مثنی بعد از بن بازار بغداد را (که آنوقت دهکده ئ بیش نبود) تاراج نمود و یزد گرد پادشاه فارس سپه سالار رستم فرخ زاد را با شصت هزار عسکر و فیلهای متعدد بجنگ عرب اعزام نمود. خلیفه ثانی رغم نیز قطعات مهم تقویه باقوماندان جدید ی " سعد وقاص " در اوائل سنه ۱۵ در محاذ شرقی گسیل نمود. اردوی عرب که ازسی هزار نفر تجاوز نمیکرد موضع "قادسیه" را منطقه حرب اتخاذ کردند و در جنگی که بین طرفین واقع شد رستم سپه سالار کشته واردوی فارس ذخائر وعلم منسوب به کاویانی را با مقتول بسیاری از دست داده فرار کردند. قوماندان عرب ازین ببعد فرات را بی جسر عبور و باستقامت پایتخت فارس پیش نمود یزد گرد دل از دست داده و به "حلوان" عقب نشست "امامهران رازی در" جلولا " وقسماً عساکر شکست خورده قادسیه در "تکریت" موقع گرفتند. سعد وقاص بعد از اشغال مرکز درششماه حصار جلو لارا بواسطه برادر زاده خود ش هاشم و ۱۲ هزار عسکر اشغال وهمچنین تکریت وموصل رابواسطه عبدالله معتمر فتح نمود. وشروان نیز درهمین سال ۱۵ هجری مسخر گردید. امایزد گرد از استماع سقوط پایتختش بلادربنگ ازحلوان بهری فرار کرد. عربها در سال ۱۷ هجری "اهواز" را اشغال و ابو هریره قوماندان اعزامی دارالخلافه هرمزو تستر رابصلح تحویل گرفتند متعاقبا سوس فتح و شهرجدید کوفه ازطرف سعدوقاص اعمار وبحیث قرار گاه عمومی عرب اتخاذ شد. درسال ۲۱ یزد گرد اردوی عظیمی تشکیل وفیروزان قوماندان خودش رادر نهاوند ماموز نمود. زیرا از عزل سعد وقاص درسال ۲۰ مجدداً امید وار بفتح شده بود. سپه سالار جدید عرب نعمان بن مقرن که بواسطه عبدالله پسر خلیفه اسلام تقویه شده بود به نهاوند عسکر کشید ودرجنگ سه روزه با آنکه نعمان شخصاً درمیدان حرب کشته شد اردوی عرب لشکر فارس رادر هم شکسته وفیروزان را با ده هزار عساکرش درزمگاه بکشتند و بفتح "فتح الفتوح" خواندند. حذیفة بن الیمان جانشین نعمان گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 46 of 736

ومتعاقباً دینور و همدان بصلح مفتوح و بزد گرد با صفهان و از آنجا در کشور خراسان پناهنده شد. اصفهان نیز بسعی عبد الله بن عبان مسخر، در سنه ۲۲ ﻫ آذربایجان بهمت «مغیره» گشاده گردید.

نعیم بن مقرن افسر عرب همدان باغی را مجدداً تنبیه، و خط ری، قومس و دامغان را تامین نمود، والی مازندران و اهالی طبرستان نیز با عربها مفاهمه و در نتیجه نادیه خراج پذیرفتند، و باین ترتیب در عرصه چند سالی کاخ بلند آوازه امپراطوری ساسانی با طراقه هولناکی از پادر آمد.

تصادم عرب با افغانستان: چنانچه دیدیم از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری در مدت ده و دوازده سال برق فتوحات عسکری نظیر عرب در ۲۲-۲۳ ﻫ

درمشرق جزیره عربستان فراز مداین بای تخت امپراطوری چندین قرنه ساسانی و درشمال عربستان بالای دمشق الشام مرکز آسیائی هفت قرنه امپراطوری روم شرقی و درغرب عربستان در کشور مصر و نوبه دراهتزاز آمد ولی هنوز طوفان این فتوحات حیرت انگیز درجهات ثلاثه مشغول پیشرفت بوده، وقوماندا نهای نامور عرب یکی پی دیگری بلاد مشهوره دنیای آنروز را میکشودند. منجمله عساکر فاتح عرب که سرتاسر کشور فارس را استیلا و یزد گرد ساسانی را تعقیب میکردند، با سنقامت افغانستان مارش نمودند. درینوقت ولایات عرب وشمال مملکت که زیر تسلط یك قرنه دولت ساسانی و تورکان غربی و بعدها نفوذ چینی بسر میبرد، دارای ولایات متعدد و تشکیلات مختلفه بود و در نواحی مذکوره حکام و امراء محلی افغانستان بحیث حکمرانان بومی و تحت الاطاعه خارجی هازندگی داشتند. این حکام واهالی از تسلط اجانب دل خوشی نداشته و برای رهائی خود شان از نفوذ ساسانی، تورکی و چینی منتظر وقت مساعد بودند. زیرا به تنهائی نمیتوانستند بادشمنان بزرگ و متعدد مقابله کنند. درچنین وقتی دولت ساسانی زیر هجوم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 47 of 736

عرب فرار گرفت و خراسانیان از دور میدان نبرد را تماشا میکردند بالاخره یزدگرد مغلوب و در سال ۲۲ هجری بخراسان پناه هند و شد ولی خراسانیان چهره موافق نشان ندادند و او مجبور شد از مرو به ماوراء جیحون بگذرد و از ترکان فرغانه زمین استمداد کند بیست هزار عسکر تازه دم عرب بقوماندانی احنف بن قیس از بصره و کوفه بفرض تعقیب یزدگرد در شمال مشرق فارس را معبر پیمود و اینها برای بار اول از راه طبسین و بقول مورخین عرب دروازه خراسان وارد سرزمین خراسان گردید. تامر و بیشرفتند. یزدگرد نیز با کومکیان ترک از آنطرف جیحون بمقابله پیش آمدند خراسانیان در حین عبور لشکر عرب از خاک خودشان سعی کردند بدون ضرورت دست بخون مهمان نو وارد نیالایند و بگذارند ریشه سامانی دشمن مشترک مردو قطع گردد همین طور هم شد و احنف سه هزار نفر پیشدار یزدگرد را در جنگ مرو معدوم، وخان ترک را بمراجعت مجبور نمود. ولی یزدگرد هنوز زنده ودر ولایات خراسان شمالی دست و پا، ومتوالیاً از چغانیان ها و تورکهاوامراء محلی سغدیانه وغیره استمداد میکرد. ورعایای فارسی خودش را در داخله کشور فارس برضد عرب تحریك مینمود، یزدگرد درنخارستان نزد پادشاه محلی اقامت داشت که نماینده او از چین برگشته، ودربرابر استمداد او جواب مثبتی دولت چین را بواسطه بعد مسافه تقدیم کرد، یزدگرد مایوساً از نخارستان به بلخ رفت وفیروز پسرش درنخارستان ماند. تا آنکه حمله احنف بن قیس درسال ۳۱ شروع و پسر بچین و پدر در حوزه مرغاب فراری گردید در هرحال عربها که از سهولت پیشرفت سال ۲۲ درخراسان شمالی ممنون شده وهنوز از سیاست مردم اطلاع و تجربه کافی در دست نداشتند، سال دگر (۲۳ هجری) بهخط وسطی وجنوبی خراسان لیز پیش شدند، سهل بن عدی و عبدالله بن عامر امیر های عرب در ولایت کرمان، وعاصم بن عمر تمیمی در ولایت سیستان وحکم بن عمر تغلبی درولایت مکران ریختند، وساریه بن زنیم باستقامت بادغیس شمال ولایت طوس بحرکت افتاد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 48 of 736

خراسانیان در تمام طول اینخط از جنوب مشرق بحیره خزر تا سواحل آبهای عمان در مقابل حملات عرب همان سیاست کجدار و مریز گذشته را پیروی کرده ، و تا اندازهٔ مقدور دست بجنگ دراز نمیکردند. زیرا ایشان تاب دگرد زنده و احتمال دوباره قوی شدن امپراطوری ساسانی موجود بود اضمحلال عرب را میخواستند بهمین سبب خراسانیان در این جبهه جنگ بیشتر سعی بمصالحه کرده و از راه مقاومه و مصالحه عرب را یکمی قانع ساختند و اگر جنگی در بین میانه واقع شد آنهم نسبتاً خفیف و زود گذر بود .

درهر حال سال دیگر بود (۲۴ه) که امیر المؤمنین عمر رض از دنیا گذشت و برای هفت سال دیگر سرحدات غربی خراسان آرام ماند زیرا خلیفه ثالث امیر المؤمنین عثمان تا این مدت مشغول پیشرفت در سواحل بربر افریقه و ولایات قفقاز و تامین ولایات فارس بوده فرصت سوقیات در ماوراء کشور عجم نداشت درطی این مدت بود که ممالک خراسان و حکومت های محلی آن برای از بین بردن نفوذ ساسانی و پیش بینی حملات آینده عرب وقت متصل بدست آوردند ولی اینها نتوانستند به تشکیل یک دولت بزرگ خراسانی و یا اقلا یک اتحادیه از تمام حکومات محلی افغانستان بپردازند . ولهذا در روز دفاع از کشور گرفتار مشکلات زیادی گردیدند ، چنانچه گفتیم درین وقت بزرگترین حکومات محلی افغانستان حکومت کابلشاهان و یادگار امپراطوریهای قدیم کوشانی و یفتلی آریانا بود که از جنوب هندوکش تا حوزه هیرمند شمالا جنوباً و تا دریای سند شرقاً فرمان میدادند سلسله کابلشاهان ملقب به رتبیل اخلاف همان سلسله پادشاهان موسوم به کیداریها هستند که از بقایای کوشانیان بزرگ و یفتلی ها بوده و بعد از انقراض امپراطوری یفتلی افغانستان در صفحات شمال و جنوب هندوکش و بعدها به انتهائی در جنوب هندوکش چراغ یکدولت افغانی را افروخته روشن نگهداشتند این سلسله طرلانی در دو طبقه تقسیم میشوند اول رتبیل ها یا کابلشاهان که از طبقهٔ کشاتریا (جنگجو) بوده و بعدها

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 49 of 736

القاب تکین و نجن اختیار کردند . موسس این طبقه برها تکین و آخرین حکمران شان لکه تور مان است سلسله دوم عبارت ازطبقه برهمن است که دراوائل سمت وزارت طبقه نخستین را داشته وبعد ها کالار نام موسس این سلسله اقتدار پاد شاهی را از شاهان متبوع خود سلب ودردست خویش گرفت ، واینها بیشتر در تاریخ عنوان برهمن - شاهیان دارند . درهرحال هردو سلسله کابلشاهان ازقرن شش تایازدهم مسیحی درجنوب هندو کش حکمرانی ودر کابل مرکزیت داشته بادین بودائی وبرهمنی بسرمیبردند ، پاد شا ها ن این سلسله درطول قرون مدا فع حکومت خویش دربرابر تورکها ، ساسانیها ، هندیها وعربها بوده ازولایت کابل تارودخانه سند و ها مو ن سیستا ن فرمان میدادند ، تاآنکه دولت صفاری افغانستان بمیان آمده وقلمرو کابلشاهان محدود ، ومتعاقباً دولت غزنوی قدم بقدم ایشان را از کابل بطرف شرق درلغمان وپشاور ، درانك وویهندو بالاخره در پتهنده آنطرف ستلج راند تا اینکه بکلی از بین رفتند ، اینها درسواحل سند هم ازجنوب کشمیر تا حدو د ملتان حکومت میراندند . باقی حصص کشور در علاقهای خورد وبزرگی تقسیم وهریك حکمرانی مخصوص ازخود داشت ، مو رخین عرب القاب این امراء را بقرار ذیل تعیین میکنند :- کنذار (شاه نیشاپور) ما هویه (ملك مرو) زازویه (ملك سرخس) بهمنه (ملك ابیورد) ابر از (ملك نسا) بـرا زبند . (ملك غرجستان) کـیلا ن (ملك مروالرود) فیروز (شاه زابلستان) کابلشاه (شاه کابل) ترمذشاه (ملك ترمز) شیر بامیان (ملك بامیان) خداة (شاه جوزجان) خسرو (ملك خوارزم) رتبیل (ملك سجستان ، رخج ، داور ، کابل) برازان (ملك هرات ، بادغیس ، بوشنج) مکران شاه (شاه مکران) قیقان شاه (شاه قلات بلوچستان) قشمیران شاه (شاه کشمیر) چنین میدانیم که اغلب این حکمرانان محلی منسوب به یفتلی های قدیم افغانستان بوده وبعداز انقراض آن شهنشاهی بزرگ درهر گنج

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 50 of 736

و کنار مملکت دائره حکمرانی خود شان را محفوظ نگهداشتند ، خانهای ترک و شاهان ساسانی و بعد هاچینی ها هم در تخارستان و بلخ و هرات و سائر علاقه‌های متصرفه خودها استقلال داخلی این امراء را قبول و باخذ مالیاتی قناعت میورزیدند ، چنانچه درهجوم نخستین عرب در ولایت نیشاپور می بینیم که اسمی از هیاطله در تاریخ عرب برده شده و آنها را بعنوان هیاطله هرات و مدافع نیشاپور خاطر نشان میکنند . ولی هنوز عربها درعرق وملت شناسی بلد نبوده این هیاطلهارا گاهی نژاداً عجم و گاهی ترک میشناسند ، بلاذری ، طبری و ابن اثیر وغیره نه تنها ازهیاطله بتعریف ترک در طبسین وقهستان سخن میگویند بلکه طوائف ترک را هم کتاب رتبیل هادرمحاربات کابل قندهار وسیستان هم میدانند ، بعضی مورخین دیگر نیز از قبیل خوازرمی صاحب مفتاح العلوم وصاحب تاریخ سیستان وغیره بتقلید اینها مدافعین رخج یعنی قندهار راترک شناخته وحتی یکنفرشان سیداحمد نام مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه درمحاربه سندیین اهالی قیقان (تقریباً قلات حالیه بلوچستان) وعرب از دفاع مردم بهمراهی تورکان ذکری مینماید ، بهمین جهت است که مثلاً تیزک حکمدار بومی باد غیس ترک ، قارن هراتی بالشکرش درهرات ترک ، رتبیل با اردویش در کابل همه ترک گردیده‌اند . درحالیکه‌ماميدانيم حين‌هجوم عرب ، درافغانستان شمال مغربی وغربی ومرکزی وجنوب شرقی ابداً نفوذ وپای نژاد تورکی نرسیده است واینطائفه‌از تخارستان آنروز بجانب‌جنوب وشرق وغرب گاهی این سو نگذاشته اند .

خلیفه ثالث رشن وافغانستان در سال ۳۱هجری امیرالمومنین عثمان بن عفان یکی از اقران مشهور عرب ۳۱-۳۲ هجری عبدالله‌بن‌عامر راباعسکر مکملی بخراسان اعزام نمود ، احنف بن قیس پیشدار ابن عامر که‌تجربه سابقه درمورد اینولایت داشت طبسین‌را بمفاهمه ومصالحه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 51 of 736

گرفت، ودر قهستان مجبور بجنگ گردید ولی بزودی صلح بین طرفین قایم شد، هنوز رجال خراسان ازطرف اجانب (چین، ترك، ساسانی) وخطرات احتمالی شان خاطر جمع نبود وخیال مقابله جدی باعرب هانداشتند، ازهمه بیشتر ماهویه سوری حکمدار مروطرفدار رفتار مسالمت کارانه باعرب بوده وخود فوراً ازمرو باعبدالله ابن عامر روابط دوستانه برقرار کرد، ابن عامر را زبن بیشاهد استفاده و علاقهای جوین، بحرآباد، اسفراین، خواف، باخرز، جهان مرغینان تا ابیورد، میزوارزو ابرشهر (نیشاپور) رایگان یکسان در اثر سرقیات خود بمصالحه و بعضاً بجنگ اشغال، ونیشاپور راقرارگاه عمومی وأس الحرکات عسکری اتخاذ نموده، همچنین اومجاشع بن مسعود رابعرض تسخیر مکرر ولایت کرمان، وربیع بن زیاد حارثی رابرای فتح ولایت سیستان، عبدالله بن حازم را باستقامت ولایت هرات سوق، ویك قطعه عسکر بجناب سرخس گسیل نمود، هنوز این ولایات افغانستان درجنگ باعرب مصمم نشده وخیال داشتند اردوی مهاجم رابه پول وصلح متوقف سازند چنانچه اکثراً بمصالحه گرایید ه وبقبول تادیه پول وخراج تن دادند، ولی بعضی قسمت هادست بشمشیر بردند، منجمله حکمدار هرات صلح را بجنگ ترجیح، ویك ملیون درهم نقد اداوسالانه اداءسه صدهزار درهم راقبولکرد، ولی در سیستان اینطور نشد وایران بن رستم حکمدار سیستان بعد از جنگ بار بیع سردار عرب مصالحه کرد، باین ترتیب که درسه میلی زرنج مجلس مصالحه دراردوی عرب منعقدواجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ درعوض فروش ازمین گسترده وربیع سردار عرب بالای آن جلوس نمود، متکاء این سردار راهم اجساد کشتگان تشکیل کرده بود، درا ینوقت ایران بن رستم سواره بامؤبد مؤبدان و بزرگان زرنج رسیده ونزدیك صدر ازاسپ پیاده شد، وچون ربیع را باقددراز، چهره گندمی لبهای قوی و دندانهای بزرگ برسر کشتگان نشسته دیدبا ستاد وادرا بسه همراهان خود نشان داده گفت نـ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 52 of 736

«میگویند اهر یمن درروز بچشم نیایداینك به بینید که در چشم میاید . . .»
ربیع ترجمه سخن اورا اززبان ترجمان شنوده بدون آنکه متغیرشود با
کمال حوصله خندیدن راشروع نمود و به ایران تکلیف نشستن نمود ولی
ایران نپذیرفته گفت: ما برین صدر تو نیائیم که به یا کیزه صدریست
پس همانجا فرش افگندند و نشست مذاکره صلح آغاز گردید، بعد ازمذاکره
ومصالحهٔ ربیع از زرنج گذشت وبسائر علاقه های سیستان پیش شد . ولی این
علاقه‌های سیستان مثل شهر رشت وزرنج وسنارود وغیره بمصالحه ایران وربیع
وقعی نگذاشته وجنگهای سختی با عرب نمودند .

درهرحال ابن عامر که ازهیچ ژلی عسکری یا کم نمی آورد فرصت را از
دست نداده ولشکری به قوماندانی احنف بن قیس باستقامت ولایت بلخ و تخارستان
بغرض تعقیب یزد گرد حرکت داد ، چو نکه او بعد ازمغلوبیت در جنگ
مرغاب اینك درولایت بلخ تمرکز گرفته وبه ترتیب لشکرمشغول بود، احنف
توانست علاقه های مرغاب وجوزجان رابجنگ وصلح عبوروتا بلخ پیش رود
گرچه این پیشرفت احنف در بلخ عارضی بوده وده سال دیگرعرب رادر آن
دیار دستی بهم نرسید تا آنکه قیس هیثم برآنجا مستولی شده ولو بهار از
ورنج افتاد . . . اد گان تخاری مجبور بفرار شدند .معهذا درسنه ۵۱ شورش
بزرگی ضد عرب آغاز کرده مدتها تسلسل یافته تاقتیبه سردار مشهورعرب
این شورش هارا از بین برد، ولی شهر بلخ هم درین جدالها خراب شده وسکنه
ترکش گفتند وعربها درد وفرسخی بلخ بر وقان رامسکن گرفتند تا انکه
اسد القسری حاکم عربی خراسان نیم قرن بعد تر بلخ را مجدداً تعمیر کرد
(۱۰۷ ه) معهذا اقتدار عرب درینجا بتمام بود واصلاً اختیار دردست امراء
بومی نمرکز داشت . درهرحال چون یزد گرد تا گام از بلخ جیحون را
مجدداً عبور نمود پیشرفت احنف نیزتا تخارستان امتداد یافت ، عبدالله ابن
عامر که این همه فتوحات رادر مدت یك سال نعمت غیرمترقب دانسته وعلت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 53 of 736

آنرا مجهول میدید بشکرانه این فتوح عزیمت اداء حج نمود و وکالت خودش را در نیشاپور به قیس بن هیثم داد.

از طرف دیگر ماهویه سوری حکمدار محلی مرو که از تردد یزدگرد در ولایات خراسان هنوز مشوش بود سعی کرد که او را هر طوری است بدست آورده و از بین ببرد. بالاخره یزدگرد سانی نیز مثل دارپوش هفا منشی بدست افتاد و بلافاصله در نزدیکی شهر مرو از بین رفت. از بن ببعد خراسانیان از خطرات آینده ساسانیان خاطر جمع گردیده و در صدد دفاع از کشور خود بمقابل عرب برآمدند. اینست که جنگهای متواتر و انقلابات ملی ضد عرب شروع و تقریباً دوصد سال دوام کرد. تا بالاخره حکومت ملی طاهریهٔ خراسان بمیان آمده و امنیت طبیعی در کشور افغانستان قایم شد.

دفاع خراسانیان بمقابل عرب

چنانچه دیدیم در سوقیات سال ۳۱ عربها در افغانستان، از یک طرف خراسانیان استفاده کرده که بقایای ساسانی و تورک و نفوذ چینی از سفحات غرب و شمال کشور بکلی برافتاد. و از دیگر طرف عربها مستفید شدند از اینکه بنام تعقیب یزدگرد و قطع ریشه ساسانی در خراسان قسماً نفوذ سیاسی و نظامی بهمرسانیدند. گرچه تا هنوز این سوقیات شدت نداشته و بیشتر عرب در ولایات هرات، مرو، بلخ و تخارستان عارضی و موقتی بود. ولی در ولایت نیشاپور و سیستان، کار رنگ دیگری داشته و عجالتاً هر دو جا مرکز لشکری و اداری عرب قرار گرفته بود. قیس بن الهیثم در نیشاپور وکالت عبدالله ابن عامر و مردی از بنی حارث در سیستان وکالت ربیع بن زیاد در دست و این هر دو مشغول تعمیم نفوذ سیاسی و دینی عرب در منطقهٔ حکمرانی خود شان بودند

قارن هراتی ولی همینکه خراسانیان دیدند تورکان در ماوراءالنهر ۳۲ھ عقب نشسته و چینی ها تخارستان را ترک گفته و سانی ها بواسطهٔ کشته شدن یزدگرد در سال ۳۱ از بین رفته اند.

در تمام ولایات بغرض مقابله با عرب مشغول ترتیبات شدند حکام محلی و بقایای امراء

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 54 of 736

یقتلی در شمال و غرب خراسان جنبشی بخود داده و از همه اولتر مردی از هرات موسوم به «قارن» در سال ۳۲ هجری بجمع عسکر مشغول و از علاقه‌های باد غیس و هرات از دوی قوی ترتیب و بلافاصله بسر کرعرب در نیشابور حمله کرد. هجوم اینشخص آنقدر قوی بود که قیس بن هیثم تاب نیاورده و باستقامت بصره حرکت کرد. و نویسندگان عرب باغراقه تعداد اردوی قارن را بچهل هزار نفر رسانده‌اند. در هرحال قارن ولایت هرات و قسمتی از ولایت نیشابور را مسترد و اسراء زیادی از ساخلوی عرب گرفت مگر هنوز عبدالله ابن خازم قوماندان مشهور عرب در نیشابور موجود و درصدد مقابله با قارن بر آمد. عبدالله یکی از بهترین قوماندانهای عرب بوده و بزودی قوای خودش را جمع و باجرای یك شباخون هولناکی اقدام کرد چهار هزار سوارهٔ اینشخص بانیزه هائی که هر یك پارچه روغن زده و آتش گرفته داشت در دل مظلم شب در اطراف اردوی نیمه غافل قارن تاخته تولید سراسیمگی و اشوب نمودند ولی شخص قارن از جا نرفته بلادر تنگ سوار و وارده میدان جنگ گردید قارن در بنجنگ آنقدر مقاومت نشان داد که بالاخره در رزمگاه کشته و عسکر بی سردارش مغلوب و متفرق گردید. و باین ترتیب اردوی عرب در وهلهٔ اول از دست دشمن قوی خلاص و با ظفر داد اسراء خود موفق شد.

جنبش سیستان: از دیگر طرف سیستانیان نیز مثل هراتیان برای دفع عرب حاضری دیده و نائب ربیع بن زیاد را قهراً از سیستان اخراج و تمام قرارداد های با عرب را از بین برداشتند. اما عرب بهم غافل نبوده مجدداً برای تسخیر خراسان تر تیبات تازه وجدی گرفتند و جنگهای سختی بین طرفین رخداد. این بار امیرالمؤمنین از یزدگتر بن مردان عرب عبدالرحمن بن سمره را با لشکری فداکار و عدهٔ از فقهاء بزرگ مستقیماً بغرض فتح و تعمیم اسلام در سیستان اعزام نمود و از همین وقت قوماندانی عسکری و اداره ملکی سیستان مستقل گردید. در هرحال عبدالرحمن تا زرنج پیشرفت اما ایران بن رستم حکمران سیستان بسیاست دیرینه با این سمره از در صلح در آمد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 55 of 736

وقرار داد ربیع بن زیادرا مجدداً قبولکرد، وعبد الرحمن نقشه بزرگی برای منح تمام هامون سیستان وحوزه هیرمند وارغنداب تا زابل و کابل طرح وبعملی ساختن آن آغاز کرد. وازدیگر طرف درصفحات شمال هند وکش نیز عربها بجدیت مشغول کار گردیده وقدم بقدم پیش رفتن راشروع کردند وحتی درافغانستان جنوبی وجنوب شرقی نیزبیشتر بعملیات حربی پرداختند.

ولایات شمالی افغانستان وعرب. چنانچه دیدیم حمله اول عرب در اراضی

از ۲۲ تا ۱۲۹ هـ جنوبی شمالغربی افغانستان در سال ۲۲ هجری ابتداء ازطبسین آغاز کرد، واین حمله بیشتر بهیئتنوع عبورنظامی شباهت بهم میرساند تاحمله مستقیم. چه عسکر عرب یزدگرد پادشاه فراری فارس را تعقیب مینمود وبهمین مطلب آنها توانستند تامرو پیشروند اهالی عرض راه نیز سعی میکرند ممانعتی ازعبور عرب بعمل نیاید. حمله دوم عرب باز بهمین مقصد درسال های ۳۱-۳۲ از نیشاپور تابلخ وتخارستان امتداد یافت باین ترتیب که درسال ۳۱ هجری نماینده عبدالله ابن عامر باحکمران بومی هرات معاهدهٔ دربرابر تادیه خراج عقد کرده راه سوقیات را با سلامت باختر بازنمود. ابن عامر که هنوز صفت امیر خراسان مفتوحه نشسته بودامر کرد تااحنف بن قیس بالشکری کافی بخط مرغاب حرکت نماید.

باذان حکمدار مرغاب. حکمدار محلی مروارود «باذان» بمقابله شتافت وبعد ازجنگ سختی درشهر متحصن گردید؛ احنف چنانچه شیوه اسلام بود اورا کتباً دعوت بقبول اسلام، باتسلیم وجزیه، و یا جنگ نمود ولی معلوم است شرط اول باروح خراسان موافقت نداشت، زیرا ازروزگاران قدیم این ملت عادت نکرده بودند امور ذوقی ومعنوی خود شان را با توک شمشیر عوض کنند، طریقه های عناصر پرستی قدیم وزرتشتی همه مولود طبع اریائی بوده، برهمنی وبودائی نیز بعلاوه آشنائی نژادی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 56 of 736

وتاریخی ازراه تشویق وتبلیغ دربین جامعه انتشار یافته بودند بقوت سلاح .
ترکتازان اجنبی اعم ازیونانی وچینی وتورکی هم چنین تحمیلاتی نکرده
بودند بعلاوه هنوز خراسانیان بزبان عربی ومزایای دین اسلام پی نبرده
بودند ولهذا دراول وهله پیشنهاد قبول اسلام در مناطق مختلفه افغانستان
رد گردید، باذان نیزمثل سائر امراء محلی این تکلیف قوماندان اسلام را
تردید کرد، ولی برای مذاکره راجع به آن دوامر دیگر « ماهك » را در
زادهٔ خویش را باتامه ئی وترجمانی نزد احنف اعزام کرد، باذان درین نامه
بسردارعرب نوشته بود که: چندازسواران نامور کشور، وکشنده گرزهٔ
از دهانی درین منطقه بوده وچون گروهی را ازستودهٔ از درواز ها ببنده
بود بحق اینسرزمین را به تیول گرفته است ، چنانچه تو خواسته باشی
بمصالحه گرائی شناختن این اقطاع من وعفو خاندان من از ادا ء خراج
شرط لخستین است، درآصورت شصت هزار درهم بعنوان خراج بتو پرداخته
خواهد شد . احنف بقبول پیشنهاد باذان تن داده و چنین جواب نوشت :
نامه‌ات رسید ازمطالب تودانستم، مسئول توقبول است وبرتو وخاندانت
خراجی نیست، اما کمك مسلمین برهمه شما لازم است، وجابین بر اینعهد
استوارخواهیم ماند. احنف درآخرمکتوب زیاد کرده بود: اگر مسلمان میشدی
منزلت ونفقه کافی حاصل وباهن وسائرمسلمین برابر میگردیدی یکشنبه
محرم ۳۲ هجری نامه احنف مختوم بمهر خودش وپنجنفر سرداران بزرگ
دیگر عرب بود . طبری این مکاتبات رانقل میکند (تاریخ امم والملوك جلد
پنج ص ۸۱) باین ترتیب بین طرفین عجالةً مصالحه برقرار وارد وی
اسلام با ستقامت شرق بحرکت افتاد .

جنگ مرغاب : درحدودمرورالرودوموضع موسوم بقصراحنف، عسکراحنف
باقوای ملی که بقول مورخین عرب بالغ برسی هزار نفر بود ملاقی شد، این
عسکر ازمنا طق دورو پیش مرغاب ومیمنه وجوزجان جمع وبرای مقابله باعرب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 57 of 736

حاضر بپیکار گردیده بود، عربها از کثرت اعداد طرف مشوش بودند، ولی فضا منطقه حرب طوری واقع بود که جناحین عرب رادریا و کوه استوارداشته، وطرف راضیق محل مجال نمیداد تا کل قوایش را بکار اندازد، درهر حال جنگ شروع وبالاخره منجر بقلبه عرب گردید. ازین بعداحنف توانست به کوزکان گذشته وبه بلخ برسد، حکمران محلی بلخ نیزدرعوض قبول تادیه بولی توانست با احنف مصالحه نماید، احنف از آنجا چیحون را عبور وباستقامت ولایت خوارزم بحرکت افتاد، ولی شدت سرما اورا مجبور نمود ازین آرزو چشم پوشیده وبخوارزم نارسیده بلخ مراجعت و از آنجا به نیشاپور عودت کند. متعاقباً تمام این فتوحات نیمه پخته احنف درحرکت قارن هراتی ازبین رفته وتنها منطقه نفوذ عرب منحصر بولایت نیشاپور گردید، که درآنجا عبدالله خازم تاسال ۳۶ هجری بعنوان حاکم عرب حکومت می نمود.

ماهویه حکمدار مرو: درسال ۳۶ ماهویه حکمدار محلی مرو یعنی آنمرد یکه سیاست اتحاد باعرب رابغرض ازبین بردن دشمنان تورکیچینی ونفوذ ساسانی تعقیب میکرد، بعد از آنکه یزدگرد را از بین برده وعجالةً ازقوای تورک وچین اثرخطرناکی نمیدید، برای استطلاع ازچگونگی اوضاع عرب شخصاً بدربار خلافت سفر نمود اینوقت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلیفه بود، وباماهویه معاهده قدیم ابن عامر رادرمورد ولایت مرو تجدید وهم منشور رضایتی عنوان دهاقین وسواران مرو عنایت کرد ولی همینکه ماهویه وارد مرو شد چون از وقایع اختلافات سرکار خلافت وجنگ جمل وغیره اطلاع کافی داشت درصدد هکماری باسائر خراسانیان برآمده ویزودی سرحدات نیشاپور را درمقابل عرب استحکام نمود. خلیفه رابع رض از استماع این خبر در سال ۳۷ جعدة بن هبیره را بصفت والی به نیشاپور اعزام کرد، ولی اهالی از قبول او استنکاف ورزیدند وجعدة مجبور بعودت شد، وامیرالمؤمنین در عوض خلید یربوعی را باقوت کافی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 58 of 736

سوق نمود، اما او نیز مجبور شد با نیشابوریها ومرویها هر دو صالحهٔ امضا کند فقط باشرط اینکه دودختر ازیك خاندان محتشم مرو به اوبدهند تابحضور خلافت تقدیم کند، این قرار عملی شد، ودختر ها بمرکز خلافت رسیدند ولی چون در دعوتی که از آنها به نکاح بعمل آمده بود پذیرفته، وخواهش ازدواج با پسران امیرالمومنین نمودند، ایشانرا نیز خلیفه اسلام رد کرد ودختر ها به مرو مراجعت نمودند، طبری در جلد ۵ـ۶ تاریخ امم والملوك خود ازاین وقایع قصه میکند (جلد ۵ ص ۲۳۲ جلد ۶ ص ۳۵) ازین ببعد نفوذ عرب در حصص خراسان شمال مغربی هم موضوع ومفهومی نداشت، تا آنکه دولت اموی در شام مستقر ومجدداً فتوحات اسلامی آغاز شد.

اولین خلیفه اموی : در ٤٢ هجری امیر معاویه اولین خلیفه خاندان اموی قیس بن هیثم را بولایت نیشاپور اعزام کرد ولی هنوز دائرهٔ نفوذ او از این ولایت تجاوز نمیکرد، درسال ٤٧ هجری حکم ابن عمر وغفاری عنوان والی خراسان گرفت، واوخواست از ولایت نیشاپور قدمی فراتر گزارد، لهذا باستقامت ولایت هرات سوقیات وبواسطهٔ قوماندان دلیر خود ش المهلب بهولایت غور داخل جنگ شد،

المهلب باسعی زیادی که کرد نتوانست در برابر قلاع مشیده و مردم سلحشور غور کار اساسی ازپیش برد، ودر آخر مساعی اومصروف این شد که جان خود ش را از بن ولایت نجات بخشد. در عوض غفاری ازنیشاپور به ولایت مرو کشیده، وچون ازماهو به اثری نبود، آنجا تمرکز اختیار کرد، البته این اقدام غفاری ازنظر سوق الجیشی بماوراالنهر قیمتدار بود.

اما امیر اطوری فعال بنی امیه نمیخواست باینچیز ها اکتفا نماید بلکه منظور اواستیلا برتمام دنیای معلوم آنوقت بود، خلیفه المسلمین امیر معاویه مؤسس این سلسله که درد مشق نشسته، و دربار خلافت اسلامی را به تجملات مرسومه روم شرقی آراسته بود، تنها مرد بزرگ جهانداری نی، بلکه شهنشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 59 of 736

جهان گیری هم بود. بحریهٔ قوی او آبهای مدیترانه را بطور متوالی شکافته وجزائر رایکی پی دیگری استیلا مینمود، وقشون بیمانند وفداکارش درشرق وغرب مصروف جهانگشائی و پیکار، و بحر پیمائی هم بود که به جزیره سیسل حمله وقسطنطنیه قلب امپراطوری روم شرقی رادر محاصره کشید.

توطن قبایل عرب درهرحال درعهد همین پادشاه درسال ۵۱ هجری اقتدر درخراسان شمالی، مقتدری چون ربیع بن زیاد حارثی با پنجاه هزار عسکر بطورخانه کوچ در کشور خراسان اعزام شد وربیع درقهستان باعده از عساکر مدافع بادغیس هرات مقابل وفاتح شده بلافاصله باستقامت بلخ بحرکت افتاد، ربیع در بلخ ازمشاهده اوضاع بایشفکر افتاد که بهتر است باهالی ازدر صلح داخل شود لهذا بزودی حکمران محلی بلخ قرار داد قدیم احنف راباو تجدید نمود. ربیع ازین بعد جیحون راعبور وبعد ازدوخوردی باهالی ماوراءالنهر مراجعت ودر ۵۳ ازدنیا گذشت، ربیع مردولی ریشه های اوقوی شده میرفت مهاجرین خانه کوچ عرب درنقاط مهمهٔ شمال کشور رحل اقامت انداخته وبامردم بناء آشنائی وحتی خویشاوندی گذاشتند، این اختلاط ومراوده بتدریج زیاد شده وغبار بیگانگی ونفرت راتااندازه ازبین طرفین میبرد داشت، وازدیگرطرف اهالی بحقیقت دین اسلام آشنا شده ومیرفت که آهسته آهسته برای قبول این دین متین بدون اجبار حاضر شوند. حکام آینده عرب نیزسعی کردند حتی المقدور باخراسانیان که بسهولت سر دربند کسی نمی آوردند بامدارا و مساوات بیشتری رفتار کنند، چانچه در تمام نقاط متصرفه ومتبوعه خراسان معامله غالب ومغلوب وجودنداشت، وعمال دولت مقتدر اموی ازمفتوحین به کمی قانع شدند. وگذاشتندمرور زمان وموانست دائمی طرفین رابهم نزدیك واسلامیت راتعمیم بخشد، بهمین جهت است که مورخین ازقبیل ابن اثیر و غیره ملتفت این نکات بوده، و گفته اند مسلمین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 60 of 736

درخراسان نتوانستند اسلامیت را با فتوحات خودشان دوش بدوش ترویج کنند توجه عرب بما وراء النهر درحال بعداز مرگ ربیع سائر حکام عرب که وارد خراسان شمالی شدند از قبیل عبیدالله ابن زیاد در ٥٤ و سعید بن عثمان در ٥٦ ، واسلم زراعه ، وعبدالرحمن بن زیاد در ٥٩ ، اینهمه بیشتر در مرو بوده و بجنگهای ماوراءالنهر مشغول میشدند. چنانچه بدون سعید که ترمذ را آنهم بمصالحه گرفت دیگر هیچکدام در حصص خراسان کار مهمی ازپیش نه بردند ، امیرمعاویه هم در سال ٦٠ از دنیا چشم پوشید ، و در ٦١ (خلافت یزید) سلم بن زیاد والی خراسان شمالی گردید ، این شخص در نتیجه رفتار خوبی که نمود توانست قلوب خراسانیان راجلب کند ، ولی مردم میخواستند بکلی سلطهٔ عرب از بین برداشته شود ، سر کردگان ملی خراسان فرار گذاشته بودند که در هرزمستان دریکی ازشهرهای کوچك خوارزم اجتماع و کنفرانسی تشکیل ، وبلا نهای حرب ومدافعه ضدعرب طرح ، ودر تابستانها عملی سازند ، سلم زیاد عندالزوم ظیفه مجبور بود این طرح را از بین بردارد ، ولهذا ششهزار عسکر بقیادت مهلب درشهر کاتفرانسلام خوارزم شوق ، واینها درشباخون ناگهانی آنشهر را محاصره کردند ، اهالی بزودی توانستند در بدل پنجاه ملیون نقد وجنس افسر عرب راراضی ورؤساء ملی را ازخطر تجسات بخشند ابن اثیر اینوقایع را بتفصیل ذکر میکند (جلد ٤ ص ٤٩ . ابن اثیر مؤلفه ابوالحسن علی بن محمد) خراسانیان ازبن پس برضد سلم زیاد شده ودرهرجا سر بشورش برداشته ومروبان خود سلم را ازطرف خویش معزول داشتند ، دربنوقت خلیفه یزید دردمشق مرده وجایش را امیر معاویه دوم اشغال کرده بود ، سلم جانب نیشاپور مراجعت کرد ، وعبیدالله خازم را عوض خود گماشت خراسانیان درین میانه از تعصب قبلهوی عرب استفاده ، ودرورود عبیدالله طرف مخالفین او را التزام کردند ، عبیدالله مجبورشده مدتی بامرووم والرود جنگیده وحکومت خودرا استقراری بخشد ، ولی مردم درهرات تمرکز گرفته او س شعلبه را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 61 of 736

برضد او آمادهٔ کار زار ساختند، بکسال دیگر عبدالله در هرات مشغول جنگ ماند تا فتح نمود، و آنگاه درسال ٦٥ بمرو باز گشت و تا ۷۲ باقی ما ند. خلیفه مروان اول در ٦٥ مرده وجایش را امیر عبدالملك خلیفه معروف اموی اشغال کرده بود، ولی خراسانیان انگذاشتند عبدالله خازم با امیرالمؤمنین بیعت نماید لهذا عبدالله اعلان استقلال خراسان نمود، بکیر وشاح دشمن دیرینه عبدالله در خراسان ازطرف خلیفه بعوض اومنصوب وبلا فا صله با قبا یل واتبا ع خود داخل جنگ برضد عبدالله گردید، مد تی جنگهای خو نینی بین ابن قبایل وسرداران عرب جاری بود تا بالاخره در ۷۲ عبدالله کشته، وبکیر بن وشاح جای او نشست خلیفه دمشق در ۷٤ هجری امیه بن عبدالله را بعنوان والی خرا سان مقرر نمود، ولی خراسانیان توانستند بار دیگر درامه سابق را تماشا نمایند، بابنمعنی که بکیر تن درنداد و او نیز مثل عبدالله اعلا ن استقلا ل امارت خراسان نمود امیه بااو داخل جنگ شد ه و پس ازیکر شته جنگها ی صعبی که قوای اصلی عرب رادرخراسان شمالی به تحلیل میبر د، بالاخر ه درسال ۷۷ توانست بکیررا کشته وخودش بحکومت مستقر گردد، امیه ازین پس دایر نرشده ازمرو بباخ عسکر کشیدوخواست اینیا ر مستقیماً ولا یت بلخ راهمثل نیشاپور ومرو تحت اداره خو د قرار د هد، و لی مردم از در جنگ پیشامده و بطوری شدید مصروف پیکار شدند که امیه با تمام قوا ی خود محصور شد، امیه با زحمت زیاد توا نست خودش را از چنگ بلخی ها نجات داده و در مرو برساند.

حجا ج و قتیبه: عبدالملك که در دمشق اتصالاً اخبار خراسا ن را میگر فت احساس کرد اداره ولایات آنها انضباط سختی میخواهد. لهذادر ۷۸ـ امیه را از حکومت معزول و امور خراسان مفتوحه را بیکی از فعال و جدی ترین مردان عرب یعنی حجا ج ثقفی دا د، حجاج مهلب را بادار ه خراسان شما لی و عبیدالله بن ابی بکره را بحکومت سیستان اعزام کرد،

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 62 of 736

مهلب مرد متقی و نیك نفسی بود ، بمردم ضرری نرساند و تا ۸۲ بمقام خود باقیماند ، و البته کار بزرگی هم در خراسان شمالی انجام نداد ! حجاج یزید را عوض او مقرر ، و در ۸۵ مفضل را بجای یزید گماشت ولی هیچکدام از گذشتگان خود در خراسان شمالی قدمی فراتر گذاشته نتوانستند. لهذا عبدالملك شخصاً قتیبه معروفترین سرداران عرب را بحکومت خراسان مفتوحه انتخاب و اعزام نمود .

قتیبه همینکه در مرو رسید ایاس بن عبدالله را بامور حرب و عثمان بن سعید را بامور خراج و دفتر مقرر ، و خودش باستقامت جیحون حرکت کرد ، قتیبه از جیحون عبور و در علاقه چغانیان و شومان با حکمرانان بومی آنجا معاهده و مصالحة برقرار نمود ، و ازدیگر طرف بواسطه برادر خود صالح در ماوراءالنهر تا فرغانه سوقیات کرد ، مشیدار کار آزموده او نصر بن سیار در علاقه های کاشان اوروشت واخشیکت فتوحاتی و معاهداتی نمود ، و قتیبه شخصاً تا بلخ پیشرفت ، حکمدار محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت و مرد باران دیده و مجربی بود در اول بفرش معلوم کردن مقدار طاقت حریف جدید با او داخل جنگ شده و بعدها معاهده و مصالحه قتیبه را قبول کرد .

نیزك باد غیسی: قتیبه پس ازین نامهٔ بحکمران محلی باد غیس «نیزك» مرقوم و بواسطه سفیر خود سلیم نام اعزام کرد ، قتیبه درین نامه لهجه درشت بکار برده و گفته بود اگر امراء عرب را که دردست داری رها نکنی بخداوند قسم است تا زنده ام از جنگ تو دست نخواهم کشید تا ترا بچنگ آرم . نیزك بعد از مطالعه مکتوب قتیبه سفیر اورا از طرز مخاطبه قتیبه ملوم کرد ، و گفت با همچو منی اینطور سخن گفتن از احتیاط دور است ، سفیر آنقدر هوشیار بود که علی الفور با ملا یمتی تمام گفت گرچه قتیبه طبعاً مرد شدید است ولی درمقابل سخنان نرم بی اندازه ملا یمت اختیار میکند ،

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 63 of 736

و این نکته را زیاد کرد که بگمان من مصالحت طرفین در مصالحه میباشد ' نیزك پیشنهاد کرد در بصورت باید قتیبه قبول کند که برای همیشه عسکر او بدخول و عبور از خاك بادغیس مجاز نیستند سفیر قتیبه نزد او عودت و پیشنهاد نیزك را تقدیم کرد و قتیبه نیز که مثل سائر سرداران هوشیار عرب میخواست از عدم مرکزیت و اتحاد خراسان شمالی استفاده کند ' عجالتاً اینقرار را پذیرفته و قیصله امر بادغیس را بوقت دیگر گذاشت قتیبه به بخارا رفت و عسکر کشید و بعد از حرب و صلح مراجعت نمود . درین سفر نیزك حکمران بادغیس هم با اعتماد معاهده خویش با او بوده طرز جنگی قتیبه را با دشمن قرصد میکرد ' چونکه عربها در شجاعت چیلی خود اینك فنون جنگی را از محاربات روم و فرس استفاده و اضافه کرده بودند . قتیبه در آمل رسیده بود که نیزك از وداع ' و بلافاصله بجانب بلخ کشید ' حرکت نیزك آنقدر سریع بود که فقط در نوبهار دم گرفت چونکه او از جانب قتیبه احساس خطر میکرد ' این احساس نیزك مقرون بحقیقت بود و متعاقب حرکت او قتیبه از اذنی که داده بود یشیمان و مغیره بن عبدالله را به تعقیب او الزام کرد ' نیزك داخل وادی خلم شده بود که مغیره رسید ' لی چون دید تاب برد نیزك ندارد ' تا کام مراجعت کرد . نیزك این حرکت قتیبه را برای شکستن معاهده دلیل گرفته و اعلان مخالفت نمود ' نیزك خواست ابتدا تمام قواء پراگنده قوم راجمع و متفقاً بر علیه نفوذ عرب بکار اندازد ' لهذا به امراء معروف محلی از قبیل ' جمبویه ' شاه محلی تخارستان ' اسپهبد ولایت بلخ رئیس ملی مرو ' باذان ' وسائر حکمرانان جوزجان ' فاریاب وطالقان نامه های نوشته ' واینهمه را به تشکیل یك اتحادیهٔ ملی ضد عرب دعوت کرد وهمچنین بهر تیل کابلشاه اطلاعداد که در صورت مغلوبیت این اتحادیه از عرب ' قامرو کابلشاه پناه گاه فراریان وخزینه احمال و انقالشان باشد ' رؤساء ولایات شمالی همه ایندعوت نیزك را پذیرفته و قبول کردند که حسب مقررات او در تابستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 64 of 736

سال آینده بحیث مجموعی باعرب داخل بیکار شوند. بر قبیل شاه بعلاوهٔ قبول پیشنهاد نیزك زیاده کرده بود که هنگام لزوم برای استخلاص رؤسا این اتحادیه ازدست عرب داخل اقدامات نیز خواهد شد. درمیان تمام مدعوین نیزك از جانب جنیویه فرمانفرمای تخارستان تشویش داشته، و برای رفع این اندیشه بترتیب مخصوص جنیویه و امحترمانه باز تجریز زین محبوس و در اردوی خود توقیف نمود اما جنیویه اظهار موافقت کرده و بید رنگ نماینده عرب را که بعنوان حاکم در پهلوی شاه تخارستان اقامت داشت طرد و اخراج نمود، و نیزك در بغلان که دارای قلعه مستحکم جنگی بود قرار گاه اتخاذ کرد. رؤساء ولایت هنوز درصدد تهیهٔ حرب لوازم جنگ برای بهار آینده بودند که در همان زمستان عبدالرحمن برادر قتیبه در بروقان بلخ با دوازده هزار عسکر مکمل رسیده بزرق اختیار کرد، قتیبه قطعات تقویه از ولایت نیشاپور جلب و در نهایت غضب بعلاقه مروالرود حمله کرد، حکمدار محلی طالقان بجنگ شدیدی پیش شد و تلفات طرفین سنگین بود، قتیبه اسراء زیادی که از طالقان بدست آورده همه را درطول چهار فرسخ چوبها استاد کرده و بدار زد، و خود با سقامت قرار باب حرکت کرد هنوز تربیات جنگی دولت آباد و شبرغان مکمل نشده بود، و لهذا حکمرانان محلی هر دو جا بمصالحه پیش آمدند قتیبه بمجله جانب بلخ حرکت کرد اینوقت برادر او عبدالرحمن بصفت پیشدار بخط تاشقرغان پیش میرفت، نیزك معابر بغلان را بمردان جنگ محکم نموده، و عبدالرحمن ومتعاقباً قتیبه مجبور شدند مدتی در خطوط اولیه نیزك مشغول جنگ باشند چون قتیبه از دست یافتن بقلعه جنگی نیزك مأیوس، و خطوط مواصله و غله رسانی خودش را طولانی و زیر خطر میدید، سعی کرد راه علاجی بدست آرد در ینوقت جاسوسی ماهر اورا از معبر نهائی این قلعه آگاه ساخت، و سپاهیان قتیبه بسرعت و ناگهانی داخل قلعه شده، درینجا جنگ سختی رخداد ولی کار گذشته بود قلعه مفتوح و عسکر نیزك اکثراً تلف گردید، اما نیزك مردی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 65 of 736

نبود که باین سهولت از بین رود. او بسرعت جانب سمنگان آمد راب دردامنه هندوکش عقب نشست . وقلعه چنگی موسوم به « گرز » را معسکر گرفت، قتیبه وقت را ازدست نداده و بعجله اورا تعقیب و در دو فرسخی گرز وضع الجیشی اختیار کرد نیزك ذخائر قیمتدار خودش را ازدرهٔ خاوالك وقلعه هندوکش عبور و بدربار کابلشاه فرستاد، وخود بجنگ ودفاع استوار نشست ، قتیبه دوماه مشغول جنگ حصار بود، وآهسته آهسته خزان نزدیك ، وخطر حلول زمستان وبندش راها بیشتر می آمد قتیبه که اینخطر را احساس وتهدید بزرگی در بن نقطه دور دست برای اردوی عرب میدانست مجبور شد خلاف رسم عرب وحکم آئین اسلام یعنی به نقض وعده رفتار کند ، لهذا او بسلیم بن نا صح امر کرد که برسم سفیر نزد نیزك رفته بااو مذاکرهٔ صلح آغاز ودرنتیجه اورا برای ملاقات قتیبه حاضر کند، منتها در وعده وامانی که به او خواهد داد ازقول خود سفیر باشد نه قتیبه ، قتیبه سفیر رادرصورت عدم کامیابی تهدید بمرگ نمود وسوگند برداشت که اورا بدار خواهد زد، درهر حال سفیر مذکور بعد از آنکه در کمین گاههای راه عساکر مسلح ومخفیانه نه گذاشت خودش باباری از حلوارنان داخل قلعه نیزك شد. دربدرفت قلعهٔ گرز مثل طبل آماسیده جلوه نموده ، واز ارزاق و علوفه محروم بود ، بعلاوه مرض چیچك در گرزو بالی شده سبب مرگ اطفال وهراس ساکنین آن گردیده بود، حتی جغبویه حکمدار بیرنخارستان نیزاین مرض اطفال رادر گرز گذارانید سفیر قتیبه بحضور نیزك قبول وهدیه حلوا را تقدیم نمود ولی قحط غله کار رابجائی رسانید ، بود که اتباع نیزك جاده ادب را انحراف وبدون استیذان بخوردن حلوا ونان در روی هوا شروع کردند سفیر مسئله صلح را مطرح قرار داده ونیزك را بقبول ملاقات قتیبه دعوت نمود، نیزك اظهار عدم اعتماد وقول قتیبه را درمیان آورد، سلیم گفت من بتو قول امان واطمینان میدهم آیا قبول داری ؟ نیزك جواب داد بلی ولی اتباع او که هنوز بخوردن حلوا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 66 of 736

مشغول بودند متفقاً فریاد کردند آری ! بزك که نقطه ضعف عسکر وقلعه گرز را احساس میکرد ، زیاده ازین گفتگو را با سلیم لازم ندیده و برای عقد مصالحه وملاقات قتیبه حاضر ، شدبزك نامراجعت و کمالت خودش رادر گرزبه «شقران» برادر زادهٔ خود داد ، وجغبویه وسول نامی را بو کالت خود گذاشته وهردو باتفاق سفیر عرب وعدهٔ از محافظین خویش از قلعه خارج شدند ، همینکه بقرار گاه قتیبه نزدیك شدند ، عساکر کمین کردهٔ عرب از جادر آمده وبین بزك وجغبویه باعساکر محافظ آنها سدی کشیدند ، درهمین آن بود که بزك سلیم را مخاطب قرار داده وفریاد کرد خیانت ... در هر حال بزك وجغبویه دیگر اسیر بودند ، وقتیبه فوراً بقلعه گرز شتافته مرد ومال هردو را تحویل گرفت ، ودرین معرکه دوازده هزار اتباع بزك وجغبویه رابقتل رسانید .

قتیبه بعجله مراتب را بواسطهٔ سواران چاربه حجاج مرقوم وراجع بکشتن بزك استیذان نمود ، حجاج از قتیبه قوی القلب نزبود ولهذا فوراً امر قتل اوداد چهل روز گذشت تاجواب حجاج به قتیبه رسید . آنگاه قتیبه بزك وبرادرش رابدار زده وسر او راچنانچه رسم امویها بود بحضور حجاج تقدیم کرد ، جغبویه شاه بخارستان نیز بدربار دمشق اعزام وبالاخره در آنجا جان داد ، وبا بنصورت قتیبه از دشمن جراری خلاصی یافت . ابن اثیر بتفصیل از ین داستان قصه میکند ، (ابن اثیرجلد ٤ ص ۲٦۳)

قتل یرغمل قتیبه : قتیبه ازاندراب بمرو مراجعت ، وحکمران جوزجان را احضار و یرغمل های چنده از و گرفت ، ولی حکمران مذکور درعودت جود مریض وفوت شد ، وچون قتیبه بعد ازمعامله بانیزك اعتبار قول وعهود خودش را درنظر خراسانیان باخته بود لهذا مردم گمان کردند حکمران جوزجان نیز از طرف قتیبه کشته شده ، پس پرغمل عرب (حبیب بن عبدالله باهلی) را که درنزد حکومت محلی جوزجان بود از تیغ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 67 of 736

کشیدند، قتیبه بناچار بقیه برغملهای جوزجان را درهم وبقتل رسانید، حکمران شومان هم ازقتیبه سلب اعتماد کرده و بجنگ حاضر شد، این حکمران جنگی باتمام مردان خود درمیدان جنگ کشته، وقلعه او بواسطه منجنیق شکاف خورده آل واولاد اواسیر گردید. قتیبه ازین بعددر کش ونصف سوقیات وبعد ازفتح متوجه جنگ فاریاب شد، اهالی دولت آباد سخت جنگیدند وچون قتیبه ازخراسانیان متغیر بود اینبار بعداز فتح فاریاب برخلاف رسم عرب واسلام تمام آنجارا بسوخت، وبسبب همین عمل نزدعرب نام منحرفه گرفت، قتیبه ازین پس بسغد وبخارا سوقیات واخذ خراج نمود وضمناً برای اطلاع مردم بخارا وتعمیم اسلام اجازه دادقرآن کریم بزبان دری آموز خوانده شود وخود درصدد هجوم بقلمرو کابلشاه برآمد ولی هیئت سفارت رتبیل نزد قتیبه حاضر واداء باج وقبول نماینده عرب رادرمرکز کابل پذیرفته وباین ترتیب باقتیبه مصالحه برقرار کردند. وقتیکه قتیبه خواست بخوارزم سوقیات نماید خوارزمشاه عیناً رفتار رتبیل را تعقیب وباقتیبه بقبول اداء خراج صلح نمود. قتیبه آرام ننشست وعلی الرغم معاهده ئیکه باحکمران سمرقند داشت بجانب اوعسکر کشید. حکمدار سمرقند بجنگ پیش آمد واز حکمداران شاش وفرغانه کمك خواست. معهذا در جنگ پیشقراول سپاه سمرقند مغلوب ومتعاقباً شهر سمرقند ازمنجنیق شکاف خورده وشهریان بقبول اداء دوملیون درهم وتاسیس مسجدی در شهر وسی هزار عسکر بعرب دادن مصالحه نمودند وقتیکه قتیبه باعکسرش در شهر بفرض اداء نماز داخل شد دیگر نخواست بحکم معاهده ان داده وخارج شود بلکه حکمدار سمرقند را اخراج وغنایم زیاد گرفته؛ دختر کی از شهزادگان محل را باخبر این فتح نزد حجاج فرستاد، دختر بحضور حلیفه ولید (۸۶ - ۹۶) رسید وبعدهاریزیدازومتولد شد، ترتیب فتح سمرقند درخراسان بدتلقی شدموخراسانیان آنرادلیل دیگری به بدقولی قتیبه گرفتند،

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 68 of 736

اما قتیبه اهمیت نداده مغیره بن‌عبدالله را بخوارزم سوق و حکمران آنجارا مجبور به تادیهٔ باج و قبول حاکم تازه‌عرب در پهلوی خود نمود . قتیبه باچنین جرات بیمانندی تااواخر قرن اول هجری در خراسان حکومت راند ، ولی ولیداول در ۹۶ فوت وجای اورا سلیمان اشغال ولهذا انحطاط قتیبه آغاز کرد ، چونکه قتیبه‌وحجاج‌هردو درمشورةولیدراجع‌بخلع‌سلیمان ازولیعهدی وتقرر عبدالعزیزپسر ولیدباین‌سمت‌همفکرومواقق بودند ، پس همینکه سلیمان خلیفه شد قتیبه درمیدان عامی بحضور خراسانیان واعراب خلع سلیمان را از خلافت اعلان و دعوت به‌بیعت شخص خودنمود ، عربهاحاضر بشنیدن این خطابه نبوده خاموش‌ماندندقتیبه خطاءحدس خودش رادرك کرده رخواست بجلب قلوب خراسانیان به پردازد لهذادرنطق خودتذکرداد کەمن ازحیث مادر ، مولد ، وفکر ورای آرزو ودین وغیره از اهل عجم میباشم ، ولی خراسانیان که ازو حوششان نمی آمد نیزخاموش ماندند عربها از کناره گیری خراسانیان قوی شده و از همه بیشتر قبائل مضرونمیم به و کیع‌سر کرده تمیمی که از دشمنان قتیبه بود اطاعت کردند وقتیبه کم‌قوت ماند. درین‌وقت تعداد مردان جنگی عرب‌در خراسان‌شمالی بقرارذیل بود:

از بصره ۹۰۰۰ — ازبکر ۷۰۰۰ — تمیمی ۱۰۰۰۰
قوم عبدالقیس ۴۰۰۰ — قوم‌ازد ۱۰۰۰۰ — ازکوفه ۷۰۰۰ } ۵۴۰۰۰ نفر
ازادشده کان عجم ۷۰۰۰

حیان خراسانی: درهرحال جنگ‌داخلی عرب‌بین‌قتیبه‌و کیع شروع خراسانیان بیطرفانه‌تماشامیکردند همینکه کاربمرحله نازك‌وفیصله کنی‌رسیدخراسانیان زیر قیادت یکمرد فعال خراسانی موسوم به «حیان نبطی» — نبطی برای آنکه لکنتی درزبان داشت - طرف وکیع را الزام کرد تادرنتیجه شورش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 69 of 736

عامی بریا وقتیبه باخاندان خودش یکجا بقتل رسیدند وبا ینصورت عرب از
ننگ ناموری محروم وخراسانیان از دست حاکم شدیدی خلاص شدند معهذا
خراسانیان بعدازمرگ قتیبه به عربها گفتند حیف از چنین مردی که کشتید
اگر از ما بودی او را امیر میدیم، ولی افسوس که او بحکم حجاج درخراسان
اختلال وقتال بر یارغله راقیمت و بیوفائی بعهد کرد. اسپهبد حکمدار پیر بلخ
وقتیکه ازمرگ قتیبه شنید عر بهارا از کشتن چنین مردی بد گفت و سرزنش
نمود. درهر حال قتیبه مرد و کیع دوامی نکرده درسال (۹۷) یزیدبن مهلب
بعنوان حاکم خراسان مفتوحه وارد مرو شد و او نه قتهاو کیع و خاندانش را مجبور
بلکه خراسانیان دخیل در اینکار را تحت فشار قرار داد، زیرا او احساس
میکرد که بیشتر نفاق بین قبایل عربی درخراسان ازطرف خراسانیان اشتعال میشود
چنانکه جیان خراسانی در تولید نفاق بین عرب زیاد کار میکرد، بالاخره
بهمین سبب ازطرف سعید والی عرب خراسان بزهر هلاك گردید.

امیرا لمؤمنین عمربن عبدالعزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست (۹۹) یزیدمهلب
را ازخراسان معیوساً احضار وجایش را به جراح بن عبدالله درسال ۱۰۰ داد، واین
آن وقتی بود که اقتدار خلافت عرب از سر احل عمان تا او قیانوس اطلس واز
قفقاز تا خلیج فارس منبسط ودر کشور اسپانیا بیرق فتح امویها در اهتزاز بود،
معهذا هنوز عسکر وافسر عرب درمدت یکقرن تنوانسته بود در کشورخراسان
موفقیت اساسی بدست آورده وحکومتی قادر ومطیع تشکیل کند خراسانیان
همینکه امیرالمومنین عمرعبد العزیز راشناختند از حکام عرب شکایت
ونوشتند که اینها متعصب وقوم پرورند، از نومسلمانان خراسان جزیه میخواهند
وبه عسکر خراسان درغزوات خارجه غنایم نمیدهد. خلیفه جراح را احضار
ودونفر عبدالرحمن نامان را بامور حکومت وخراج خراسان مفتوحه مقرر وایشان
را به خوش رفتاری بامردم امر، واز انتقام آینده خراسانیان تهدید نمود. درسال ۱۰۲
سعیدبن عبدالعزیز عوض عبدالرحمن بن نعیم القشری بحکومت خراسان شمالی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 70 of 736

مقرر شدو او توانست میلعین خانواده عباس را کنوارد خراسان شده و برضد امپراطوری اموی کارمیکردندد ستگیر کند.ولی آن خراسانیانیکه باقبائل ربیعه ویمنی خویشاوندی کرده بودند ازموقع استفادهومیلعین را باشمانت خود آزاددر خفانقویه نمودند خلیفه یزیدثانی خلیفه اموی(۱۰۱ـ ۱۰۵)سعیدحرشی رادرسال۱۰۳بخراسان اعزام کرد.واینشخص درماوراءالنهر بجنگهای چندی مبادرت وتاخچندپیشرفت درسال۱۰٤عوض اواسلم بن سعیدوارد خراسان شداما معلوم است این تبدلات سریع وپیاپی حکام عربی خراسان مانع آن بود که ایشان بتوانددست بکارمهم و اساسی زنند.

ازسال۱۰٦ تا۱۰۹اسد بن عبدالله بحیث حاکم خراسان شمالی ازطرف خلیفه هشام اموی (۱۰۵ـ۱۲۵) مقرروکارمیکرد. کاراول اینشخص اعدام هیئت میلعین خانواده عباس درسال ۱۰۷ وبازسوقیات او در غرجستان و غور است . اسد ازراه مرغاب به غرجستان پیش شد و « نمرون » حکمدار بومی غرجستان بمقابله پرداخت ، اسد پس ازرزم با نمرون داخل مذاکره شده ومصالحه با او راامضاء کرد . نمرون نیز بعدها به میل خودش دین اسلام اختیار کرد. اسد درهمین سال۱۰۷ بعدازجنگ غرجستان باغوریها داخل حرب گردید ولی درینجا نتوانست کار مهمی انجام دهد ، لهذا در سال ۱۰۱ مکرراً باغور رزم داد.اما اینبار هم موفقیت محکمی حاصل نکرد اسد درهمین سال مصلحت دید که یکنفر سردار محلی بلخ موسوم به برمك ابوخالدبن برمك رابعنوان حاکم ولایت بلخ مقرر نماید. درسال ۱۰۹ خلیفه هشام اسد را از حکومت خراسان شمالی موقوف وعوضش اشرس بن عبدالله را مقرراعزام کرد اشرس بزودی درسمرقند عسکر کشی کرد ، ومردم بسیاری در آنجا ها بدین اسلام گرویدند ولی چون متعاقباً جزیه زمان کفر بفرض تلافی کسر خزانه از ایشان خواسته شد مجدداً ارتداد واز نو کها بر ضد استمداد کردند در جنگهای متوالی که بین طرفین درپیگرفت ، بخارا ، کمرجة

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 71 of 736

وغیره واقع شدعربهامغلوب گردیدند. واشرس در ۱۱۱ موقوف شد. وجنیدبن عبدالرحمن رسید. او عمارة بن حریم رادر ۱۱۲ یـا هژده هزار عسکر بجنگ تخارستان اعزام کرد ودر جناح اوده هزار عسکر دیگر تعین نمود ولی معلوم نیست این عسکر درتخارستان چه نوع کاری انجام داده است. خود جنید برای تلافی شکست دوسال پیشتر عرب درمقابل ماوراء النهر وتورکها با عسکر زیادی جیحون راعبور کرد. ومتعاقبا خلیفه هشام اورا بواسطهٔ قطعات جدید اعزامی تقویه نمود. جنید درجنگهای نزدیك سمرقند وطواویس دشمنان خودرا شکست سختی داد. ولی این مردجنگی هم بزودی معزول وعوضش عاصم بن عبدالله وارد شد. عاصم ازسر کشی خراسانیان ونفاق داخلی قبایل عربی خراسان که مخصوصاً ازسال ۱۰۶ یـا بنطرف زیاد ترشده واغراض قبیله وی مضر ها وتمیمی ها کاررابجای ناز کشی کشانیده بود پریشان شده بالاخره بهشام نوشت که ادارهٔ خراسان ازحیز انتظام خارج شده وبایستی مستقیما بحکومت عراق مربوط شود. هشام درعوض خوداو را موقوف وخالد برادر اسد سابق الذکررا بجایش در سال ۱۱۷ مقرر نمود. اسدنیز درمعیت برادر خودبود ومتفقا کار میکردند. اینها تا بسمرقندیکبارسوقیات کردندو درداخله تا بلخ رفتند. وهم ازجملهٔ سرداران مسلمان شده خراسان که ازمدتی باینطرف باعرب همکاری وبغرض توحید ملی درتعمیم دین اسلام درخراسان میکوشیدند یکنفر آنرا «جدیع کرمانی» درعلاقهٔ «توشگان» بدخشان بغرض فتح اعزام نمودند واینشخص درآن علاقه ها جنگ وفتوحاتی نمود. در یتوقت خراسانیان ازیکطرف مبلغین عباسی رانقویه وبرند اموالها تحریکات میکردند، واز دیگر طرف نفاق داخلی قبایل عرب را اشتعال وخود به تشکیل جمعیت های سیاسی می پرداختند منجمله «خداش» بانی طریقه خرمیه بود که اینك در خراسان نمرکز داشته وازدشمنان خطرناك امیرا توری بنی امیه بحساب میرفت ولی اسد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 72 of 736

حکمران عرب بهر نوعی بود توانست شخص مذکور را مغلوب و بقتل رساند. ازسال ۲۰ تا ۳۰ هجری جعفر بن حنظله و بعدها یوسف بن عمر جدیع الکرمانی و پسان نصر بن سیار سر کردهٔ قبیله مضر یکی پی دیگری ازطرف خلافت بحکومت خراسان مقرر شدند واین ازابتداء هجوم عرب درسال ۳۱ هجرت درکشور خراسان تاحال یکصد سال زمانه را دربر میگرفت در تمام اینمدت پیکر نه نفوذ حکام عربی خراسان بیشتر دردوولایت نیشاپور و مرو تمرکز داشته ودر سائر بلاد وولایات شمالی افغانستان ازقبیل تخارستان - بلخ - جوزجان - هرات ومضافات اینها اتساط مستقیمی نداشتند باینمعنی که درتمام این مناطق اداره امور در دست حکمداران محلی بود بعضا باداء جزیه و باجی پرداخته وبعضاً نمایندهٔ ازعرب رابعنوان حاکم در پهلوی خود پذیرفته واحیاناً قطعه سا خلوی عرب را در مرکز خود می پذیرفتند معهذا در خلال اوقاتی که بدست می آوردند سراز اداء باج باز زده وبرای جنگ وشورش حاضر می شدند .ولی عربها سعی کردند که خودرا بیشتر در بلخ قوی داشته وحاکم وقبایل خودشان را در آنجا مستقر سازند ،در هرحال عمال اموی آهسته آهسته باینفکر افتادند که باخراسانیان مسلمان شده دست داده واز سرداران آنها برای بقاء حکومت خود کار بگیرند سر داران خراسانی دم از موافقت زده وباین ترتیب داخل امور کشوری واشکری شده به تقویت همدیگر پرداختندولی اینها در کمین فرصتی بودند که دولت مستقل خراسانی تشکیل نمایند .

زیرا ادارهٔ اموی را خلافت را شدهٔ اسلامی نی بلکه یك امپراطوری جهانگیر ومستبدی میدانستند درهر حال اینکار آسانی نبوده وامپراطوری قوی اموی درشرق وغرب عالم بیرق اقتدار نظامی وسیاسی افراشته داشت لهذا خراسانیان دست به تشویق وتقویه خاندان بنی هاشم زده وخواستند آل علی وباعباس رارضی الله عنهم بنام دین عدل وحق بررخ بنی امیه کشیده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 73 of 736

وباین نام امپراطوری بنی امیه‌را واژگون وافغانستان رامستقل وزمام امور حکمرانی خلافت اسلام را در شرق وغرب دردست گیرند . این طرح مهم آنقدر موانع ومشکلاتی درپیش داشت که محتاج بسی قربانی‌ها و صرف سالها وقت وتدابیر عمیقی بود معهذا عقل خراسانی از مدتی مشغول پیشبرد این نقشه بودولی درهربار خواه‌بجنگ وخواه‌بصلح ناکام میشد . بالاخره مردی ظهور کرد که‌هم عقل سیاسی وهم تجربه کشوری وهم استعداد خارق‌العاده داشته واین سنگ بزرگ‌راازجایش‌برداشت . اینشخص عبارت بوداز ابومسلم خراسانی که‌شرح کار نامهای اوجداگانه داده میشود.

ولایات‌غربی خراسان وعرب از ۲۰ تا ۱۳۰ ه

امادرجبهه‌غرب خراسان‌چنانکه‌دیدیم بعدازفراربزدگردو تعقیب‌عرب در سال ۲۰هجری مقرزمهای اسلام بقوماندانی‌سهل‌بن‌عدی وعبدالله‌بن‌غسان ولایت کرمان‌وزیرقیادت‌عاصم‌بن عمر تمیمی ولایت‌سیستان‌وتحت‌فرمان‌حکم‌بن‌عمر ثعلبی ولایت مکران ریختند وبعدازجنگ‌وصلحی بدون اخذ نتیجه‌قطعی مراجعت کردند درسال۳۱ هجری بازمقرزهٔ دیگر عرب بقوماندانی‌مجاشع بن مسعود السلمی ولایت کرمان سرازیر، وبعدازگرفتن شهر سیرجان بسیستان کشیدند . وال اینبار کشته بسیار داده شکست سختی خوردند وبرگشتند ربیع‌بن زیاد بن‌اسد الزیادی حارثی متعاقباً برای‌تسلافی این شکست از قرارگاه عمومی نیشابور وارد سیستان شد سپاه سیستان درسه میلی زرنج رزم سختی‌داد وبالاخره ایران بن‌رستم بن آزاد خوبن بختیار حکمران‌محلی سیستان‌حاضرشد که دربدل تادیهٔ هزاربنده‌وهزار جام‌زرین بعرب صلح برقرار نماید .

ربیع از زرنج به خواش ویست کشیده جنگهای زیادی با اهالی کرده تلفات بسیاری داد، در هر حال بعد از آنکه اسرائی هم بدست آورده بود مراجعت نمود . مشاهیر امراء ربیع اینها بودند : حزین بوالحرث ، بسام

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 74 of 736

سالم بن ذکوان، عبدالرحمن آنکه نظر بلیاقت خویش منشی حجاج و باز صاحب خراج عراقین گردید. باین ترتیب بعد از سیستان بر گشت و بقرار گاه ابن عامر سپه سالار عمومی عرب در نیشاپور رفت. اهالی بعداز رفتن او قرار داد هارا زیر پا گذاشته و استقلال محلی را از سر گرفتند و نماینده عرب را اخراج کردند.

ابن سمره وحمله بکابل وزابل وبلوچ:

ابن عامر لشکری کافی زیر قیادت عبدالرحمن بن سمره بغرض تسخیر قطعی این ولایات اعزام کرد وقتیکه ابن سمره بدر سیستان رسید ایران بن رستم تواست با او عهد قدیم ربیع را تجدید کند. هنوز ابن سمره راحت نفسی نکرده بود که امیر المؤمنین عثمان رض از دنیا گذشت (۳۵) واو مجبور شد یکبار نزد عبدالله عامر برود، و کیل ابن سمره در سیستان امیر بن احمر یشکری مقرر بود والی سیستانیان اورا مجبوس و ترتیبات عربی را از بین برد. عبدالرحمن مجددا بسیستان وارد شد و بعد از تامین زرنج به خواش و بست و زمین داور سوقیات نمود و در شهر «دوان» مرکز داور با اهالی حرب سختی نمود. مردم مدتها از جنگ در کوه «زور» یا «زوذ» محصور و بالاخره بقبول مصالحه حاضر شدند و عبدالرحمن از معبد مشهور زور، مجسمهٔ رب النوع آفتاب را که از طلای ناب ساخته و چشمان یاقوتی داشت کشیده و خراب ساخت. عبدالرحمن مرد بزرگی بود و یکعده فقهاء مشهوری از قبیل حسن بصری رحمة الله علیه وغیره بغرض تعلیم و نشر اصول اسلام همراه داشت و نقاط مفتوحه را فورا زیر انتظام می گرفت. او میخواست اسلامیت را با فتوحات خود در خطوط متوازی پیش ببرد. درهر حال عبدالرحمن بولایت رخج یعنی قندها رسیدش و بعد از ضرب و گردی باستقامت زابلستان یعنی ولایت غزنی بحرکت افتاد و این اولین باری بود که سواران عرب درغزنی و از آنجا بجانب کابل جولان می کردند. ولی عربها در کابل کار مهمی از پیش نبرده تنها کابلی هارا برای دفاع آینده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 75 of 736

بیدار ساختند. کابلشاه بعد ازجنگ مختصری قرارداد صلح امضاء کرد وعبدالرحمن بجانب سیستان مراجعت نمود. ازجمله اسراء کابل اشخاص ذیل بعدهادرعالم عرب مشهور شدند: ابو مکحول الشامی فقیه، سالم بن عجلان حمید الطویل و نافع، یك مفرزهٔ عبدالرحمن بقوماندائی مهلب تاقندابیل در درولایت بلوچستان نیزپیشرفت ولی بعد اززد وخورد مختصری مراجعت نمود باین ترتیب عبدالرحمن سه سال مصروف اسفار نظامی خودش بود اماهمینکه خواست مثل نیشاپور، زرنج رانیزقرارگاه نظامی ومرکزاداری عرب واسلام قراردهد سیستانیان نه پذیرفته وگفتند توعامل معاویه هستی در حالیکه خلیفه رابع بجای است. عبدالرحمن پافشاری نکرده عبادبن حصین راوکیل تعیین وخود بدربار خلافت عزیمت نمود امیر المومنین خلیفه رابع (رض) عبدالرحمن بن جزالطائی را وبعدهاربعی بن کاس عنبری رابه عنوان حاکم سیستان اعزام نمود، اما اینها کاری از پیش نه برده وبزودی امیر المومنین درسال ٤٠ هجری از دنیا گذشت در خلافت حضرت خلیفه چهارم (رض) جمعیت زیادی ازاعراب مفلس ومفلوك زیر ریاست حنکته بن عتاب الحبطی وعمران بن فضیل البرجمی خارجی درسال ٣٦ وارد سیستان گشتند اینها هم برضد عمال حضرت خلیفه چهارم وهم برضد اهالی حرکت می کردند عبدالرحمن بن جز والطائی حاکم امیرالمومنین از دست همسین ها کشته شد. ولی ربعی کاس درجنگ زرنج حنکته را ازبین بسردا شته وخطر خارجی راکم کرد کلمه خارجی برآن دسته جات عرب اطلاق می شد که درجنگ های حضرت خلیفه رابع (رض) وامیرمعاویه همه از اتباع وطرفدا ران امیرالمومنین بوده ولی بعد ها چون درجنگ مشهور به صفین امیرالمومنین بحصا لحه وحکمیت دو نفر وکیل تعین داده وایشن منجر بغلبهٔ امیر معاویه گردید، دسته ها یمذکور شدیت با امیرالمومنین نمو دند ولهذا خوارج خوانده شدند. پسان ها

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 76 of 736

این اسم درمورد اکثر شورشیان ملی سیستان که ضد حکومت عرب کار می کردند نیز اطلاق گردید .

درهرحال بعد از چندی (٤٣) ربیع حارثی بصفت حاکم امیر معاویه وارد سیستان شد واوسعی کرد زرتشتی‌ها رابدین اسلام جلب وقرآن کریم راتعلیم نماید در سال ٤٨ رتبیل کابلستان که از سوقیات عبد الرحمن در کابل بیدار شده بود در قندهار آمده درصدد تر تیبات عسکری برای جنگ عرب بود ولی ربیع از مراتب مطلع شده و قبلا بحمله در رخد پرداخت امار بیع کاری انجام نداده بر گشت . وبعداز کمی حاکم جدید عرب عبیدالله بن ابی بکره وارد زرنج گردید . واونیز به بست و رخد سو قیات کرده با کابلشاه رزم دادو بزودی بین طرفین مسالحه برقرار ورتبیل شخصا بسیستان آمده وبغرض استطلاع از اداره وقدرت عرب ببصره رفت ، ودر آنجابا زیاد که عنوان امیر خراسان داشت ملاقات کرد و بر گشت . در سال ٥٣ امیر معاویه به خراسان مفتوحه رابه عبیدالله بن زیاد داد واو برادرخود عباد رابحکومت سیستان اعزام کرد ولی اوهم مجبور شدباستقامت کابل بقندهارعسکر کشدودر آنجا باعساکر رتبیل که خودش را حکمران بالا ستحقاق ولایت جنوب هندو کش تاهامون سیستان ودریای سند میدانست رزم دهد ، البته درینجنگ نیز عرب موفقیت بزرگی حاصل نکرد و عباد مراجعت نمود ، همینکه امیر معاویه دردمشق از دنیا چشم پوشید (٦٠) سیستانیان ادارات عربی را برهم زده وعباد راهجبور کردند ببصره عودت کند اما اونتها نرفت ، وتوانست خزانه سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم بود هم دربصره به برد .

یزید ورتبیل : در سال ٦٢ ازطرف یزید مجدداً دونفر برای تنظیم امور سیستان مقرروارد زرنج شدند ، اینها یزید وبوعبیده بن زیاد بودند ، یزید بکابل لشکر کشید ، وبکابلشاه بمقابله شتافت در جنگ سختی که واقع

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 77 of 736

شد سپاه عرب گشته واسیر فراوانی داد و فقط عده معدودی توانستند بفرار
موفق شوند، در جمله مقتولین جنگ یکی هم خود یزید حاکم و قوماندان
عرب، ودر جمله اسراء برادرش بوعبیده شامل بود، خلافت دمشق ازینخبر
بهم برآمده سام بن زیاد را برسیدگی امور خراسان مقرر، و او طلحه
الطلحات را بسیستان اعزام کرد، طلحه اوضاع ولایت رابنو عی دید که
مجبور شد بامردم ازدر محبت ومدا را پیش آید، مردم نیز اورا دوست
گرفتند، واوبا کاباشاه داخل مفاهمه شده وبالاخره توانست بوعبیده وسائر
اسراء عرب را در بدل اداء نیم ملیون درهم از رتبیل خلاص کند، درسال
٦٣ عبدالله بن طلحه ویکسال بعد خود طلحه حاکم سیستان شده وبا مردم
بمدا را پیش آمدند، ولی بزودی مردم وعسکر برضد یزید شورش نمودند
وتاخلیفه دردمشق زنده بودسیستان همچنان آزادماند. درین میانه عبدالعزیز
بن عبدالله بن عامراز طرف عبدالله بن زبیر خلیفه دیگر عرب و رقیب خلیفه
اموی بعنوان حاکم وارد زرنج شد، واو نیز باهالی در کمال آشنائی
ومحبت پیش آمد وبعزم رزم کابل شاه براه بست روان شد، رتبیل در نواح
کابل او را بمضیقهٔ خطرناکی گرفتار نمود واگر همت عمر بن شان العاری
یکی ازسرداران دلیر عرب نبودی تمام اردوی عبدالعزیز محو وتباه
میگردید، در هر حال عبدالعزیز بسیستان مراجعت کرد وبطور دائم راجع
بامور جانداری اندرز های سودمند رستم بن مهر هرمزد دانای سیستان
رامی شنید که ازقول دهاقین خردمند قصه میکرد. باین ترتیب عبدالعزیز
تاسال ٧٢ در زرنج ماند، وقتیکه عبدالله زبیر مغلوب عبدالملك خلیفه اموی
گردید حجاج معروف در بصره عنوان امیر خراسان وعراق حاصل کرد
واومیه بن عبدالله را بسیستان مقرر نمود واومیه پسر خودش عبدالله را
بسیستان فرستاد. واین اخیری بغرض رزم کابلشاه ببست کشید، چونکه
این رتبیل مرد سخت دلیر وباتدبیر وبرای عربها همیشه یك تهدیدی سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 78 of 736

بشمار میرفت رتبیل بعبدالله اطلاع داد که اگر از جنگ خود داری نمایدیك
ملیون درهم باو خواهد پرداخت ، ولی عبدالله به نمایندهٔ او جوابی داد که رتبیل
بگوا گر این رواق بست را از طلا مملو کنی قبول نخواهم کرد ، رتبیل
علی الفور از مقابل عبدالله عقب کشیده وقدم بقدم قلاع وبلاد را تخلیه کرده
رفت ، وباین ترتیب اورا دردرون درهای مهیب کش کرد آنگاه راهها را
از هرطرف قطع واردوی اورا تحت تهدید مرگ قرار داد ، اینست که عبدالله
خطر را احساس وبه رتبیل پیغام داد که اگر راه مراجعت اورا باز گزارد
از تادیهٔ خراج عفو خواهد بود ، امارتبیل جواب داد اگر میخواهد زنده
برگردد سه صد هزار درهم تادیه وعهدنامه تحریر کند که در آینده با کابلشاه
داخل جنگ نخواهد شد و بلاد اورا از آسیب محفوظ خواهد گذاشت
عبدالله مجبور بود این قرار را به پذیرد ودر عوض از دربار خلافت
معزول گردد خلیفه عبدالملك موسی طلحه را بحکومت سیستان مقرر نمود واو
تاسال ۷۵ درزرنج ماند ، اماسیستانیان نمیخواستند درقید امویها باشند لهذا
بافرق عربی خوارج که برضد حکومت اموی هم بودند داخل روابط شدند.
حجاج عسکر کافی زیر قیادت عبیدالله بن ابی بکره بسیستان اعزام نمود ، اما
حربش پیشدار عبیدالله باقطعه خوددر جنگ باسیستانی ها تباه شد ، وعبیدالله در
۸۲ وارد سیستان گردید ، وبه بست عسکر کشید ، کابلشاه بجنگ سختی پیشامد
و عبدالله بریج همان پلان قدیم را عملی وعبیدالله راقدم بقدم درداخل قلمرو خود
کشیده رفت ؛ تا آنکه بیکبارگی اورا زیر محاصره قرارداده وخطوط مواصله
اورا ازهرطرف قطع نمود ، عبیدالله مجبور شد هفتصد هزار درهم تاوان جنگ
داده خودوعسکرخودرا ازورطه مرگ نجات بخشد ، افسر پیروز لیری ازعرب
«شریح» اینقرار دادرا تنگین شمرده نه پذیرفت وخودرا باعساکر مربوط خود
بصفوف کابلشاه زده وقسمت بزرگ ایشان کشته شدند ، بقیة السیف که بفرار
روی آوردن به آن موفق شدند از فرط گرسنگی آنقدر طعام خوردند که ایشان نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 79 of 736

ازبین رفتند ،ولی مردم برای جلو گیری ازخطر ثانی ،فراریان رابتدریج اندك‌روغنی وبازطعامی داده‌چاق میساختند عبیدالله بعد ازین شکست سخت کمر بندگانی کرده‌ودرحدود بست ازدنیاچشم پوشید حجاج بشنیدن اینخبر مراتب‌را بدربارخلافت دمشق اطلاع واجازه‌خواست قشون‌بصره و کوفه‌را بسیستان و کابل سوق کند .

لشکر طاؤسیان : بعدازاین‌حجاج یکصدوبیست هزارعسکر مربوط بخود راسان‌دیده وازآنها قطعاتی مرکب‌ازاشراف وسادیدعرب جدا وچهل‌هزار نفرتهیه‌نمودحجاج ازین‌جمله‌ده‌هزارمردرازبرنیادت یکی‌ازمشاهیرسرداران عرب‌عبدالرحمن بن‌اشعث باستقامت سیستان حرکت انداخت ، این افسر وعسکریکه ازکثرت سامان وسلاح‌اسم جیش‌الطاویس بخود گرفته وحجاج دوملیون درهم‌بایشان بخشش ومعاونت کرده بود در سال ۸۱ هجری بسفر آغاز ودرسال ۸۲هجری واردسیستان گشتند ،ودروحله اول‌باخوارج وهمام بن عدی‌السدوسی سرکرده‌شورشیان رزم‌داده غالب گشتند ،وبعده اخذعسکر مسلمی پرداخته‌وعبدالرحمن ازحاکم‌عمومی خراسان نیزقطعات تقویه‌طلب کردودرآخر همان‌سال بعزم‌رزم کابلشاه روان‌شد ،ترتیبل‌ازدور تمام‌اینوقعات رارسدمیکرد ،لهذابزودی‌هیئت‌سفارت‌اوبحضور عبدالرحمن رسیده‌باشرط فراموشی ازماجراهای‌ماضی‌اداء خراج رابرای آینده‌قبول کرداماعبدالرحمن‌فردی‌نبود که‌بااینهمه عسکروقوت‌آزمایشی ازدشمن نکرده‌ویکمی قناعت کند ،لهذا باستقامت بست‌بحرکت افتاد ،وتبیل یلان گذشته‌را تطبیق‌واردوی‌خودرابقهقرا عقب میکشید ودرقلاع عرض‌راه غنایم سنگین‌بارمیگذاشت ،اردوی عبدالرحمن در هر منطقه اموال زیادی بدست آورده گران بار می‌شدند و عبدالرحمن برای‌ازدست ندادن خطوط‌ارتباط وتنظیم‌اداره عقب‌جبهه درهرجانمایند گان ومحافظینی گذاشته وبتدریج کابلشاه‌را تعقیب‌میکرد ، اینحرکت بطی زمستان راقریب میساخت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 80 of 736

وجیش الطواویس از فرط اغتنام شبیه شتر مرغی سنگین بار میگشت ازدیگر طرف کرباشاه سعی میکرد عبد الرحمن را بدام آشنائی اسیر ودر صورت ممکن برعایه حجاج بکاربرد حوادث طوری فراهم شده بود که عبد الرحمن حجاج را ازپیشرفت خودبزابل و کابل اطلاع وضمنا حوالهٔ سربه قطعی را ازجهت سعوبت طرق وشوارع حواله به بهار سال آینده نمود اچه اسپان رساله عرب که دردشتهای شن زار مثل کشتی در بحر حرکت میکرد درسخره های پر برف زابل و کابل بسهولت جولان نمیتوانست اما حجاج که مردی شدید بود تدبیر عسکری عبدالرحمن را دوبطائت حرکت وتعویق حمله اورا کتبا بچین وبسزدلی منسوب وراحت طلبی عبد الرحمن را بسمرد کسوری تشبیه کرد این تندی حجاج عصبیت عبدالرحمن را که مرد بزرگی بود برانگیخت .حجاج منتظر نتیجه این مکتوب شدید خودش نشده متعاقبا امری دیگر فرستاد که بدون درنگ بکابلستان حمله وآبادیهارا یکسره ویران وآل واولاد مردان زابل و کابل را اسیر نمایند بزودی امر سوم حجاج بعبدالرحمن رسید که تافتح تمام مملکت دشمن اقامت او درآنجا حتمی است واگرسهل انگاری کندمعزول وعوضش اسحاق بن محمد مقرر خواهدشد. عبدالرحمن نامه های حجاج را برزخ اردوی خود کشیده واز مجموع افسروعسکر درینخصوص رای خواست عسکر غریو برآورد وسرداری چون ابوطفیل عامربن . اتله خطا به غرائی ایراد و منجمله گفت: امر حجاج به آن ماند که گویند غلامت را باسب سوار کن اگر هلاك شد اسپش ازتو واگر نجات یافت هردو از توست هان ای عسکر ! حجاج از زحمات شما درجنگهامتاء ثر نمیشود اگر فاتح شدید غنایم ودسترنج شمارا اومیخورد ودرعوض مکافات شما ترقی هم او میکند واگر مغلوب شدید ومعدوم گشتید فداکاریهای سابق شمامحوشده ودر نظر او مردمانی پست ودون همتی بشمار خواهید رفت .افسر دیگری عبدالمومن ربعی بپاایستاده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 81 of 736

وفریاد کرد . سوقیات حجاج درین مملکت شبیه سوقیات فرعون در رود نیل است ، مطمئن باشید که این مملکت گورستان ابدی شماست ودیگر ابداً بعلاقات خاندان خود نائل نخواهیدشد ، بهتر است بعقب بر گردید وباستقامت حجاج مارش کنید واورا ازوطن خود طرد نمائید بیائید و بعبدالرحمن بیعت کنید تا پیش رویم واین منم که برای نخستین بار با ابشمرد بیعت میکنم ... یکی فریاد کرد منهم . دیگری منهم . دیگری من . والحاصل در ساعتی عبدالرحمن فرمانروا و دشمن جدی حجاج بود ، عبدالرحمن با کاباشاه درین موضوع تازه مفاهمه وقراری را امضاء کرد که در صورت فتح برعلیه حجاج ، کابلشاه برای همیشه از اداء باج وخراج معاف ، ودر صورت مغلوبیت عبدالرحمن پناه گاه او باشد البته بر تبیل چنین خبری را باهتمای شعف استماع وتصدیق کرد . عبدالرحمن بسیستان مراجعه وبا اهالی از در شفقت پیش آمد وبعداز آنکه نمایندگان خودش چون عباس وعبدالله را دربست وزرنج مقرر نمود ، پیشدار خود عطیه بن عمر والعنبری را امر حرکت بجانب عراق داد ، وخودش با داوطلبان زابل و کابل وذخائر احتیاطی در عقب بحرکت افتاد . ولی همینکه عبدالرحمن بهرات رسید آنقدر بقواه خویش مغرور شد که سهو کرد خلع خلیفه عبدالملك راهم اعلان نمود وبدینصورت تمام عالم عرب را برضد خود تحریك نمود . درهر حال حجاج پیش بین بود ودر موضع زاویه بصره با سقبال دشمن شتافت ودرجنگ سختی که اتفاق افتاد عبدالرحمن منهزماً بکوفه رفته وبعداز ترتیب مجدد اردو در دیرالجماجم مکرراً باحجاج رزم داد ومتجاوز از هشتادجنگ درسال ۸۳ هجری بااو نمود ، معهذا در آخر کار عبدالرحمن مغلوب وبسیستان پناهنده شد ، ده هزار عسکر حجاج اورا تعقیب میکرد لهذا عبدالله حاکم زرنج اورا راه نداد ، وعبدالرحمن بیست کشید ، عباس اورا زیر نظارت گرفت تا به حجاج تسلیم کند ، ولی رتبیل سوقیات فوری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 82 of 736

کرده وعبدالرحمن‌را خلاص و بدربار خود احضار کرد. درین وقت طرفداران عبدالرحمن اجتماع ودر زرنج آمده اورا خواستند و عبدالرحمن بلافاصله بسیستان کشیده واز آنجا بهرات سرقیات نمود، امادر جنگی که بین او ویزید مهلب حاکم عمومی عربی خراسان رخداد یکبار دیگر منهزم وبدربار کابلشاه پناهنده شد. حجاج بکابلشاه مراجعه و قبول کرد اگر عبدالرحمن‌را تسلیم کنددیگر عرب درزابلستان کابلستان مداخله نخواهد نمود سفیر حجاج عماره بن تمیم مرد داناوچرب زبان بود وبالاخره او توانست رتبیل را باین کار حاضر نماید، و قول ابن اثیر (جلد ۴ ص ۲۴۱) عبدالرحمن در بنوقت بمرض سل مبتلابوده وازجهان رفت رتبیل هم سرمرده را بریده بحجاج فرستاد درعوض اعاده حکومت سیستان حاصل کرد ورتبیل چندی از تاخت وتاز محفوظ ماند واختتام این بازی در سال ۸۵ هجری بود.

در سال ۸۶ مسمع حاکم عرب در سیستان شدولی مجبورشد با ابوحاده قاید شورشیان جنگهای بسیاری نماید درهمین وقت خلیفه ولیدقتیبه سردار معروف را خراسان اعزام واو عبدویه‌را حکومت سیستان داد ودر ۸۸ عمرو برادر قتیبه باین سمت مامور گردید واومجددا دربست جنگها را با کابلشاه شروع کرد، امارتبیل توانست اورا بدادن هشت صد هزار درهم آرام سازد بعدها قتیبه کهنیزك وادر خراسان شمالی ازبین برد وماوراء النهر رانا اندازه صافی کرد خواست با کابلشاه کار عرب را یکطرفه کند، زیرا رتبیل‌ها درطی تقریبا یك قرن عرب‌را گاهی به جنگ و گاهی بصلح و گاهی هم بپول مشغول میداشتند وهنوز اردوی عرب در آنطرف بست نفوذی نداشت، ولی اینبار نیز ذکاء رتبیل پیش گرفت واو توانست بقبول دو ملیون درهم قتیبه را بهجایش اشاند، قسط اول این پول نیز در ذی الحجه ۹۴ هجری پرداخته شد. ازین بعد تا آخر قرن اول هجری چندین نفر چون عبدویه (مکرر) نعمان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 83 of 736

مدرك ، سماك بن منذر ، عبدالرحمن بن عبدالله ودرسال ۱۰۲ عمر بن هبیره یکی پی دیگری بحکومت سیستان رسیدند ، ولی حجاج وقتیبه از پی رفته بودند واینها کار تازه درسیستان انجام ندادند ، بلکه از عهد آخری (عمر هبیره) شورشیان سیستان قوت گرفتند ، چنانچه در ۱۰۷ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان کرنوالی) سیستان را کشتند ، وقضاء سیستان را نیز از عرب منفصل و یکی از علما محلی موسوم به عمر بن عبدالله محدث سیستانی دادند درسال ۱۰۸ ه اصبغ شیبانی حاکم سیستان و محمد بن جحش قوماندان عسکری مقرر ودرسال ۱۰۹ بجنگ رتبیل روان شدند ولی رتبیل راه هارا قرو گرفت وعسکر پیش کشید وجنگ شروع گردید ، عرب بعد از آنکه کشته بسیار داد مراجعت کرد درسال ۱۱۱ کار شورشیان سیستان بالاتر گرفت ودر سال ۱۱۶ فتنها بیدار گشت ، مخصوصا که عصبیت قبیله وی عرب در بین بنی تمیم و بنی بکر زیاد شده و سیستانیان این اختلاف را دامن میزدند ، در سال ۱۳۰ شورشیان سوار بن اشعر نائب الحکومه اموی سیستان را کشتند واین آن وقتی بود که در سر تاسر خراسان شمالی وعربی یعنی نقاط متفوحه عرب هیجان ملی کسب شدت کرده وابو مسلم خراسانی بصحنه سیاست قدم نهاده بود ، درسال ۱۳۱ ه ابو مسلم نصر بن سیار حاکم عمومی خراسان را مغلوب ، ودر فارس سوقیات کرده ، و برای تصفیه سیستان از عرب مفرزهٔ به قوماندانی مالك اعزام نمود ، سیستانیان زرنج را تسلیم کردند و حاکم اموی هیثم را که با هزار سوار در آنجا اقامت داشت اجازه دادند که بدربار خلافت درشام سفر کنند وباین ترتیب بعد از یك قرن دوباره سیستان از ادو ادارهٔ امور مستقیما در کف اهالی کشور قرار گرفت .

ولایات جنوبی و جنوب شرقی افغانستان چنانچه دیدیم قشون اسلام بتعقیب و عرب از ۲۳ تا ۲۰۵ هجری : یزد گرد در سال ۲۳ هجری بسو لایات سر حدی افغانستان داخل شدند ، و از آن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 84 of 736

جمله سهل بن عدی وعبدالله بن غسان بولایت کرمان ریختند ، حکم بن عمر تغلبی نیز با قطعات خود به بلوچستان غربی یاولایت مکران سرا زیر شد، درینوقت اداره علاقه‌های جنوبی وجنوب شرقی افغانستان مثل سائر ولایات او دردست حکمداران محلی کشور بوده وهریك بطوریکه مورخین عرب مینویسند دارای لقب(شاه) واین لقب ها ازطرف اردشیر تصدیق شده بود مثلا: کرمان شاه قفص شاه، مکران شاه، قیقان شاه، ربخان شاه وامثالهم ، درهر حال حملات نخستین عرب عارضی وزود گذر بوده بجنگ و صلحی خاتمه یافت، گرچه گرمانشاه در جنگ باعثمان ابن عاصی سردار اعزامی حضرت خلیفه ثانی رض قبلا کشته شده بود، ولی درسال ۳۱هجری مجاشع بن مسعود افسر دیگر عرب در کرمان بعدازجنگهای چندی فاتح وشهر شیرجان را بگرفت ، متعاقباً ربیع بن زیاد اطراف شیرجان را تسخیر وبااهالی بم بمصالحه پیشامد همینکه مردم شورش نمودند مجاشع نه تنها آنرا خاموش بلکه جرفت راهم بگرفت. گرمانیان که درخط نخستین خراسان افتاده وهمسایهٔ بلافصل متصرفات عربی فارس ولهذا بیشتر زیر فشار عرب واقع بودند درجنگهای که نزدیکا تمام شدند اکثراً بولایات سیستان و مکران پناه میبردند، اماعربها ازنظر سوق الجیشی نمیتوانستند از کرمان چشم بپوشند لهذا درانجا رحل اقامت افکنده به حفر کاریزها وزراعت مشغول شدند چون که موقعیات عرب بیشتر ازراههای کرمان بولایات سیستان و بلوچستان عملی میگردید، حکم بن عمر حاکم حجاج در کرمان مسجد «ارجان» ومقام دار الحکومگی نیز تعمیر کرد

بلوچستان : وادار بلوچستان عساکر عرب بفرمان امیرالمومنین خلیفه ثانی ازمکران تجاوز نکردند، مغیرة بن عاص تادیبل بندر گاه شرقی بلوچستان رسیده بود اماچندسود که درجنگ باافسر محلی «دیوائج» که ازسند بکمك اهالی آمده بود کشته شد. درسال ۳۹ حارث بن مره در بلوچستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 85 of 736

شرقی تا کیسکا نان یا قیقان پیشرفت ولی او نیز با عسکرش در حدود قلات حالیه بلوچستان از دست مدافعین کشته گردید. مهلب سردار دیگری از عرب در ۷۴ تابنده و اهوار و قیقان عسکر کشیده و بعد از جنگهای چندی بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد. عبدالله بن سوار مجدداً به سوقیات پرداخت ولی او نیز بدون اخذ غنایمی در قیقان به نتیجه نرسیده بمکران عودت کرد. چنین معلوم میشود که مکران نیز ازین بعد شورش کرده و سنان بن سلمه مکرراً آنجا را اقامین نموده است پس ازان راشد بن عمرو به قیقان عسکر کشیده پس از یک سال جنگ فتحی هم نمود، ولی در عودت از حملهٔ اهالی کوه «مندر» و «بهرج» کشته شد بار دیگر عربها از جبهه سیستان و قندهار کنونی در علاقه کچ گنداوه بلوچستان حمله نمودند ولی سودی نه بردند و قوماندان عرب در آخر کار کشته شد. در سال ۶۱ هجری منذر بن جارود در بلوچستان عسکر کشیده در بوقان و قیقان حرب، و قصدار را فتح کرد. ازین بعد پای عرب در ولایت بلوچستان قوی و محکم گردید، چنانچه در عصر حکومت طاهریه در خراسان شمالی یعنی قرن سوم هجری اهالی بوقان کاملاً پیرو دین مبین اسلام بودند در وقت حجاج سعید بن اسلم حاکم مکران بود، و باز مجاعه بن سعر باین سمت مقرر شد و اینشخص ناقد اول در بلوچستان شرقی فرمان میداد. پس از مجاعه بن سعر مجاعه بن محمد حاکم بلوچستان گردید و بعد ازین ولایت سند توجه فرماندهان اسلام را جلب نمود. عربها بلوچستان غربی را بنام ولایت مکران و بلوچستان شرقی را بنام ولایت قیقان یاد و در تشکیلات ملکیه بهمین ترتیب قبول کردند.

ولایت سند : چنانچه مقارن نفوذ عرب در خراسان ولایات شرق شمالی افغانستان زیر اداره حکمرانان محلی بوده و منجمله در ولایت کشمیر «کشمیر شاهان» حکومت میکردند، در جنوب این خط از حدود کشمیر تا بحر عرب یک حکومت دیگر ملی موجود و زیر اداره شاهان سند زندگی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 86 of 736

می نمود، م گزاینولایت شهر معمورو سرسبز «اورور» وخودولایت درچهار علاقه برهمن آباد، سیوستان، ا سکنده، باتیه، چچ پور وملتان تقسیم میشد تاریخ خاندان حکمران محلی سند عجالتاً از سیهرس نام بن ساهسی شروع میشود که مشارالیه در جنگی که با پیستان شاه نمرد درحدود کرمان کشته گردید، پسر اینشخص نیز ساهسی نامداشته وبعد ازمرگ خودش حکومت را به منشی جوان و لایق خود چچ امی گذاشت . داهر حکمران سند پسر وجانشین همین چچ است که باهجوم عرب مقابل ومدتها مقاومت نموده درهر حال در سال ۱۵ (زمان خلافت امیرالمومنین خلیفه ثانی) عثمان بن ابی العاص به بحرین اعزام ومشارالیه بجانب عمان روان گردید، و مغیره برادر این شخص فرماندان بحرین گردید و کشتی های عسکری نیز در دریا روان شد، وباین ترتیب لشکر عرب برای بار اول دربندر گاه دیبل بین حدود بلوچستان وسند وارد گردید، چچ حکمران محلی سند سامه بن دیوائج را برای دفاع عرب اعزام کرد، واو قوماندان عرب را مغلوب ومقتول نمود، وتاچندین سال دیگرسندازحمله عرب محفوظ ماند، حجاج نائب الحکومه اموی خراسان یك مفرزه عسکر زیر قیادت بدیل بسند اعزام نمود ولی او نیز از دیبل پیشتر نرسیده ودرهمانجاراه سلف خودش رادر پیش گرفت باینمعنی که بدیل درمیدان رزم ازطرف جیسه پسرداهر حکمران سند کشته شد حجاج بعدازین محمد قاسم ثقفی داماد خودش را که افسر مدبر ودلیروخیلی جوان بود باشش هزارعسکر ازراه شیراز فارس باستقامت سند بحرکت انداخت وسامان ثقیل و لوازم حرب بواسطه کشتی ها در دریا انداخته شد تادربندر گاه دیبل لنگر انداز شد کپتان این بحریه (پسر مغیره وخریم) بودند ابن قاسم ازشیراز ششهزار جمازه سواروسه هزار اشتر بارکش را به ششهزار عسکر سابق خود اضافه کرده بجانب بلوچستان کشید، محمدهارون حاکم عربی بلوچستان اورادرمکران استقبال ودرمعیت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 87 of 736

اوباستقامت (ارمائیل) در جنوب غربی بلوچستان فعلی رو ان شد' هارو ن در ارمائیل بمردوقا سم بجانب شرق عز یمت ووارد بندر گاه دیبل و کشتی ها ی عرب نیز ازراه بحر واصل گردید 'البته مدافع دیبل حکومت سندبود ولی عجالـة اهالی شهر دیبل بجنگ حاضرشد ند ودر قامه معبد د یبل که هشتاد گزارتفاع داشت بیرق حریرسبز چهار زبانه رابرافراختند. که هرزبانه این بیرق بشکل برجی درهوا نموج داشت 'از آنطرف محمد قاسم درمنطقه حرب خندق بکند ومنجنیق موسوم به «عروسك» مخصوص خلیفه راتعبیه کرد پنجصد نفر عمله وسله ار وماده این منجنیق بزرگ ومشهوررا برای انـداخت میکشید .صاحب بن عبدالرحمن در طلیعه لشکروجهم بن زحر درساقه اردو وجنا حین به عطیه بن سعدوموسی بن سنان سپرده شد والحاصل باین ترتیب جنگ شروع و نه روز دوا کرد' بهجوبهٔ منصبدار عروسك گفته شد اگر بیرق سبز معبد دیبل را استهداف نماید ده هزاردرهم انعام خواهد گرفت اونیز سعی کرد که این انعام گزاف را حاصل کند لهذا بیرق ازا نداخت منجنیق تباه واهالی دیبل این رابفال بد گرفته ودل شکسته شدندعسا کرعرب هم به هجوم آغاز وبارهٔ شهرراصعودنمودند. زیاده ازین مدافعه سودنداشت ومردم تسلیم شد. اماحجاج امر کرده بود بمردم امان دا ده نشود ولهذا سه روز کشتار عام دوام کرداین قاسم معبد معروف دیبل را تصرف وهفت صدزن جوان خادمهٔ معبد را باالبسهٔ مرصع تملك نمود دودختر حا کم دیبل نیز باضدن غنا یم بحضور حجاج فرستاده شداما پدر اینهاتوانست درقیرون فرار کند محمد اورا تعقیب کرد وسمنی حا کم قیرون بد ون جنگ تسلیم شـد .زیرا مذهبا از خون وجنگ احتراز میکرد محمد قا سم بلا فاصله به سیستان حرکت کرد بجهرا حا کم آنجا بجنگ پیش شد وبعد ازیك هفته مغلوب وفراری گردید 'محمد قاسم بخط بود هیه حرکت کرد و کا که بن کوتك حا کم بود.هیه مقاومت نتوانسته تسلیم شد محمد قاسم در کنارهٔ آب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 88 of 736

مهران رسید وسفیری نزد داهر حکمران سند در قلعهٔ راور فرستاد داهر درعوض تسلیم یاجزیه ،جنگ‌را قبول کرد ومحمدآب‌راعبور و واردجیپور شد .جنگ بین‌طرفین روان گردید وبالاخره داهر درمیدان‌رزم نماز عصر پنجشنبه ده رمضان ۹۳هجری کشته شد وسراوبحجاج تقدیم گردید.داهر چندزن‌داشت‌یکی‌آن‌مرسوم‌به‌لادی‌اسیروبعداستیذان‌ازحجاج‌وخلیفه‌ازطرف محمدقاسم‌نکاح‌شد.امازن‌دیگرداهر(رانی‌بائی) باخواهردا هرودیگرزنان حرم در حصار راورمتحصن و بجنگ آنقدر دوام دادند تا بکلی مغلوب و مستأصل گردیدند.وبالاخره‌خودرا درآتش‌سو خنثند ،محمدقاسم‌برهنماباد را هدف گرفت وبا چهل هزار مرد مدافع‌آنشهرشش‌ماه رزم داد ، وعاقبت بهمدستی طبقهٔ تجار شهر فاتح گردید وسی هزار اسیر گرفت ، ازین بعد بلا دوفصیات مربوط سندیکی پی دیگری مفتوح شد، وجیسه پسر داهرهم بچترال پناهنده گردید .محمدقاسم ازین‌بعد بحدود ملتان گذشت ودوماه باحاکم ملتان« گندارای» جنگ واخیراً فاتح گردید ، محمد دراین جا سیزده هزار ودوسدمن زرازدفاین ،وسنمی ازطلا بوزن دو سدوسی من با چشمان یاقوتی از معبد ملتان اغتنام نمود .یکی‌از مورخین میگوید ، محمدقاسم درملتان‌بیك‌خانه برخورد که‌درآن‌چهل بهار طلابود و هربهاری مساوی ۳۳۳ من‌ولهذا جمعاً معادل۲ملیون۳۹۷ هزاروشش صدمثقال میشد درهرحال محمدبن قاسم ثقفی باین ترتیب تمام‌ولایت سندوهم ملتان رافتح وبعداز غلبه به‌تدبیرومدارا وتساهل مذهبی‌بامردم پیش آمد ،وبعضاً مردم نیز بقبول اسلام تن دادند ،اما بزودی حجاج مشهور بظالم در ۹۵ هجری ازدنیا گذشت وخلیفه‌ولید یکسال بعدتر فوت نمود. سلیمان خلیفه‌جدید محمدبن‌قاسم را معزول واحضار کرد ،وایشردار بزرگ درعراق بضربت وشکنجه هلاك گردید پیشرفت اسلام‌هم‌درهمین منطقه خاتمه یافت ،سلیمان خلیفه اموی در عوض محمد بن قاسم بحکومت سند یزید بن‌ابی کشته را اعزام کردولی حاکم جدید هژده روز در سند نگذشتانده‌بود که چشم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 89 of 736

ازجهان پوشید ،وجایش را حبیب بن مهلب گرفت ، ولی سند یان تن
باستیلای عرب نمیدادند ،و حکام محلی دوباره برسر اقتدار آمده بودند
لهذا حبیب در کنارهٔ جیلم به جنگ با مردم مجبور شد .
حاکم اعزامی خلیفه عمربن عبدالعزیز موسوم به عمر وبن مسلم نیز مثل
سلف خود درهمان نواحی به جنگ اهالی گرفتار گردید .در عهد خلافت
یزید بن عبدالملك مجدداً بین عربها از یك طرف وسند یها وبلوچها از
دیگر طرف محاربات واقع ودر قنداهیل عرب کشته بسیار داد ، ازین
بعد جنید بن عبدالرحمن حاکم سند مقررشدولی اونیز ناچار بود ازینکه
بااولاد واخلاف داهر مدتی بجنگد منصبداران اینشخص متوجه مندل
دهنج وبروص گردیده وهم در هریمد حرب وفتح کردند . عوض جنید پسان
تمیم بن زیدمقرر وبزودی دردیبل فوت شد و جای او حکم بن عوانه منصوب
گردید در ینوقت مردم نمرد کرده بودند ، واو شهر منصوره را در غرب
سند بنا کرد این ترتیب درسندد وام می نمود که اباامسلم درخراسان شمالی
واردعرصه سیاست شده متعاقباً حاکم اعزامی اوموسی بسندرسید ، ومنصور
بن جمهور کلبی را که مدافعه میکرد مغلوب ، ومساجد تعمیر وامنیت را قایم
واسلامیت را پیشبرد ،بعد ازین خلافت از امویها به عباسی ها منتقل وبرای مدتی
حکام وعمال آن دولت درولایت سند اعزام می شدند از آنجمله خلیفه منصور
عباسی هشام بن عمرو تغلبی راحاکم سند مقرر نمود ودرعهد این شخص نامدار
اسلامیت تا کشمیر پیشرفت ودر آنجا عرب بفتح نایل آمد ، کذا ملتان را
مجدداً مسخر کردند این ترتیب درزمان خلفاء عباسی نه تنها ناظهور دولت
طاهری درخراسان شمالی بلکه نامدتهای دیگر دوام داشت ، نامجدداً اهالی
سند ومنجمله طائفه سومری ها بقیه عرب ونفوذ ایشان را ازبین برده وحکومت
محلی تشکیل کردند ،و همچنان درملتان حکومت اودی محلی تشکیل ونا
اواخر قرن چهارم هجری دوام نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 90 of 736

ظهور ابومسلم درافغانستان

سالهای ۱۲۹ ـ ۱۳۷ هجری

از نفوذ اولین عرب درخاك خراسان (۲۲هجری) تاظهور ابومسلم خراسانی درصحنه سیاست (۱۲۹هجری) یکصدوبیست سال عبور، و سه نسل مردم یکی بی‌دیگر بدنیا آمده و میگذشتند، درطی این مدت حوادثی درعالم اجتماع عرب‌واقعان بوقوع‌رسید که نه‌تنها درسر نوشت هریك ازین دوملت به‌تنهائی بلکه‌درمقدرات هردوتواما تاثیر نمود از آن‌جمله بعدازفوت حضرت پیغمبر آخر الزمان‌علیه الصلوة‌والسلام اختلافی درسر جانشینی آنحضرت میان‌قبایل عرب پدید آمد که‌تاه‌ثیر منفی آن‌قرنهای متوالی‌درتمام عالم‌اسلام محسوس وشاید بعد از هزار وچهار صدسال‌هنوز بکلی‌ازبین نرفته‌باشد، پس‌ازوفات امیر المو منین خلیفه اول وثانی درسال های ۱۳ و ۲۳هجری خلا فت اسلام به امیر المومنین خلیفه ثالث رسید، و عصبیت قبیله وی‌مجدداً آتش نفاق را دامن زد، ودرنتیجه خلیفه سوم در سال ۳۵ درضمن یك شورش وهیجا نی از جهان گذشته، وامیرالمؤمنین‌خلیفه‌رابع زمام‌خلافت‌رادردست گرفت، رؤ سای بنی امیه درزیر قیادت امیر معاویه نائب الحکومه شام شهادت خلیفه سوم را دستاویز سیاسی گرفته و عداوت دیرینهٔ‌بنی امیه‌وبنی ها شم را تجدید وعملی نمودند، امیر المؤمنین خلیفه رابع هم‌درنتیجه‌این اختلا فات در سال ٤١ هجری بشهادت رسید، ونزاع گل ناشدنی در وحله اول بین دوقبیله عرب وبعد ها بین تمام‌ملل اسلامی برای قرنها باقیماند، درحین گیر ودار فرقه سومی در عرب تشکیل و،وسوم به خوارج گردیدند که‌هم برضد رؤسای‌بنی‌امیه وهم برضدرؤسای‌بنی‌هاشم بوده، طالب‌تشکیلات جدید سیاسی محسوب میشدند،البطبع، تمام‌این‌اختلافات داخلی‌عرب‌بواسطهٔ ارتباط مستقیمی که بامما لك متصرفه خود ها داشتند درجمله ممالك‌تحت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 91 of 736

نفوذ عرب اما مسلمان ساری وجاری گردید، که منجمله خراسان بود. خراسانیان که نصب العینی جزء تشکیل دولت ملی نداشتند از بین رفتن وعدارت های داخلی عرب استفاده وهمیشه درمقابل سلطنت های قویه عربی سیاستا طرف دسته مخالف آنهارا التزام میکردند، چنانچه در برابر قدرت امپراطوری بنی امیه طرفدار جدی بنی هاشم بودند، و وقتیکه عباسی ها از دسته بنی هاشم بسلطنت رسیدند بازخراسانیان طرفداری از علویان میکردند تا بالاخره سلطنت خراسانی تشکیل کردند.

درهرحال خلفاء راشدین یا از نعمه اسلام رضی الله عنهم چهار نفر از سال ۱۱ تا ٤١ هجری دوام نموده، ودرسال آخری امیر معاویه اولین خلیفهٔ اموی دردمشق جلوس نمودولی خراسانیان مثل جزیرة العرب و عراقین در عوض او خلافت امام حسن (رض) پسر حضرت علی را تصدیق کردند اما امام حسن درهمان سال از خلافت استعفا کرد و باز خلافت در دست امیر معاویه ماند، معهذا وقتیکه عبدالله بن زبیر درمکه اعلان خلافت نمود خراسانیان تصدیق و نائب الحکومه اورا درخراسان پذیرفتند، مگر بزودی امیر معاویه برمخالفین غلبه جسته وتسلط او درممالک متصرفه قوی شده رفت، باین ترتیب خلفاء بنی امیه چهار ده نفر ازسال ٤١ تا ١٣٢ هجری تقریباً یکقرن بر مسند یک امپراطوری خیلی وسیع نشسته وبر جهان حکومت نمودند. درمیان خلفاء اموی مردان بزرگ ولایقی بهم رسیده ودورهٔ حکمرانی این سلسله را مخصوصاً از نظر تعمیم دین اسلام وفتوحات عظیمه در تاریخ اسلام ممتاز ساخت ازقبیل امیر معاویه اول وخلیفه عبدالملک وخلیفه ولید وامیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وغیرهم بطور اختصار دورهٔ اموی عصر تدوین، جهاد، قرآن، حدیث وفقه وبحث در اطراف آنها بود، در وس دنیوی از طب، صنعت و کیمیا کم وآنهم مشغلهٔ غیر مسلمین شمرده میشد درجها نگیری، دوره اموی اختصاصی بزرگ داشته و قلمرو او آنوقت شامل ممالک ذیل بود: عربستان، فلسطین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 92 of 736

شام، ارمینیا، عراق عرب، فارس، ماوراء النهر و قسمتی ازافغانستان، مصر طرابلس، تونس، الجیریا، مراکش، اسپانیا، پرتگال، فرانسه جنوبی، جزیره کورسیکا وغیره، درهمین دوره قسطنطنیه محاصره شدوطارق سرداراسلام خواست ازوپارا فتح وازراه اسلامبول بهدمشق رود، گرچه این هردوعمل وآرزو یکی بواسطهٔ استحکام موقع ووضع جغرافی ود یگر بسبب یك امر بیلزوم خلیفه وقت تا کنام ماند. درهمین دوره (عهد عبدالملك) بهجای سکهٔ باز نطینی مسکوکات اسلامی ضرب زدهشد، ودفاتر وادارات دولتی تاسیس ومرتب گردید.

ولی دوره بنی امیه یك دورهٔ پراز تعصب قبیله وی وغرورعربیت نیز بوده، عربی زبان رسمی تمام امپراطوری گردید، دیوان ودفاتردولتی که تاآنوقت بخطفارسی بوددرعهد نائب الحکومه گی حجاج مشهوردر کوفه بعربی منتقل گردید واینکار بزرگ هم بدست یکی ازابناءخراسان زمین صالح بن عبدالرحمن سیستانی منشی زاده افزوغ بن بیزی رئیس دیوان انجام یافت. بنی امیه عصبیت وامتیاز طبقاتی راخلاف اصول اسلام و روش خلفاء راشده رضی الله عنهم، مجدداً برقرار ساخت، تاجائیکه امام مساجد بایستی ازنژاد عرب میبود، ودوائر دولتی تاجای ممکن بعرب داده میشد، بعلاوه از زمان موسس سلسلهاموی تجمل رومی در دربار خلاف اداب اسلامی قبول، وسلطنت انتخابی بمیراثی تبدیل ودر نتیجه دولت اموی یکدولت خالص عربی آنهم متعصبی گردید.

این ترتیب اداره در نظر ممالك متصرفه مخصوصا خراسا نیان مطبوع ومستحسن نبود. خاصه درحالیکه عرب از آنها بمراتبی درمدنیت افتاده تر بودند، هنوز عربها در زراعت وباغداری، صنعت وتجارت دستی نداشته و در قلمرو امپراطوری ایشان سکه واحدی وجود نداشته، مسکوکات مختلفه محلی در داد وستد بکارمیرفت، بعلاوه بعضاً حکام اموی درتشدد اداری می افزودند وبعضاً در جمع مال وخرج آن اسراف میکردند، قتیبه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 93 of 736

در خراسان شمالی میثاق وعهود را پامال وحجاج در کوفه خون‌مردم را بیشمار میریخت ، همین‌شخص عبدالله بن زبیر رضی‌الله عنه‌مردی را که آخرین خلفاء راشده اسلام محسوب وخلافتش در خراسان وعراق وحجاز قبول شده بود در سال ۷۳ هجری بدارزد وبزید خلیفه اموی امام‌حسین نواسه‌حضرت پیغمبر علیه‌السلام را در کربلابواسطه‌چندهزار عسکر خودش محصور وبلاخره آن جناب را با اولادوآل واتباعش که ۷۲ نفر میشدند باستثناء امام زین العابدین یك چادر سال ٦١ بشهادت رسانید شانزده نفر ازین شهداءاولا دحضرت‌فاطمه‌زهرا رضی‌الله‌عنها دختر حضرت خاتم‌الانبیا بودند وبعضا خلفاء اموی درقلمرو مسلمان شده‌خویش امرمیکردند تادر نماز جمعه‌بالای‌منابر نسبت بخاندان‌امیرالمومنین خلیفه‌چهارم بدگفته شود.

نهضت‌سیاسی ابومسلم: تمام‌اینچیز هادردست‌سیاسیون‌وسرداران‌خراسان اسلحه‌برنده‌بود که بواسطه آن‌امپراطوری عظیم اموی راواژگون‌و کشورخودرااز تسلط آنها آزادساز ند اینست که‌بلافاصله‌بکار شروع کردندوبرخلاف‌سابق که‌فقط بشورشهاو مقاومت‌های‌متفرد‌محلی‌پرداخته وبالاخره یکی‌پی‌دیگری درمقابل‌قدرت دولت‌اموی مغلوب میشدند اینبار بتشکیلات‌اساسی ووسیعی بنام‌دین اسلام‌حق‌وعدالت آغاز کردند . درسراین تشکیلات بزرگ‌نیز شخصی فوق‌العاده چون‌ابومسلم قرار گرفت ومجری تاریخ‌رادر خراسان وتمام ممالك اسلام تغییرداد . البته زمان‌ومکان نیز باابومسلم مساعدوزمینه ازیکقرن‌باینطرف درخراسان آماده بودخراسانیان درشمال‌غرب‌وجنوب کشورخویش که‌دین‌اسلام‌را بزورشمشیر نه‌پذیرفته‌بودند درمرورزیکصدسال باعرب‌ومسلمین داخل‌ارتباط‌مجادله‌وپیکار بوده وبخوی وبوی‌همدیگر آشنا گردیدند . درطی‌اینمدت طولانی‌هردوملت‌باوجودجنگ وپیکار بهمدیگر نزدیکتر گردیده وخراسانیان بمزایای دین اسلام وپوسیدگی‌ادیان‌قدیمه خراسان‌پی‌برده وبدون‌اجبار بقبول‌اسلام گرائیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 94 of 736

درعرو ز همین ایام بود که ازسواحل جیحون تاهامون سیستان واز حوزه ار غنداب تا دهنه‌سند مساجد آباد وشمار اسلام آشکار ورجال بزرگی از خراسانیان مسلمان‌شده پیدا گردید درحالیکه آزادی دین وعقیده برقرار وهیچ یکی به‌قبول اسلام مجبور نشده بودند .مدارس اسلامی درخراسان آنقدر ترقی کرد که‌دریکی از آنها سه‌هزار کودک تحصیل میکرد ، چنانچه وقتیکه در سال ۱۰۱ هجری ضحاك بن مزاحم هلالی عالم بزرگ تفسیر وفقه‌درخراسان‌شمالی مردسه هزار طلبهٔ اودرین رشته علوم باقیما ند .

از مدتی باین طرف سرکرد گان خراسان خود با هیت تعمیم دین اسلام غرض وحدت وسعادت قوم پی برده وبوسایل ممکنه درانتشار آن می کوشیدند اینچنین اشخاص در اموراداری عرب نیزدر خراسان داخل واقتدار سیاسی بدست آوردند .دراواخرقرن اول اوائل قرن دوم نه تنها در دربار حجاج وحکام عربی خراسان ،خراسانیان مسلمان نفوذ کرد ند بلکه بحکومت های‌داخلی خراسان وسرداری لشکر نیز رسیدند چنانچه ازطرف اسد بن عبدالله نائب‌الحکومه عربی خراسان درسال ۱۰۸ هجری برمك ابوخالد بن برمك حاکم ولایت‌بلخ مقرر گردید بالجمله درچنین محیط وآب وهوائی ابومسلم‌ظهور کرد .

ابو مسلم عبدالرحمن نامداشت ودر ۱۰۲ هجری در قریه سیفدنج (سپید دز) از مضافات شهر ابیار «سرپل موجوده وراس القنطرة عرب» درشهر یهودیه «میمنة کنونی» تولدشدبعض مورخین سفیدنج‌مسقط الراس ابو مسلم را از مضافات مرو میدانند درهرحال ابومسلم درشباب تحصیلات خود را در خراسان‌تمام وزبان عرب را بالغت‌واشعار آن فرا گرفته‌قرآن‌حفظ نمودتربیه‌ابومسلم طوری‌شد که او مردفاضل‌وپرهیز گاری بارآمد ا بومسلم قلبی سخت وقوی‌داشت اوازهیچ مصیبتی اظهار غم‌والم واز هیچ مو قفیت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 95 of 736

و نعمتی اظهار مسرت و انبساط نمی کرد ابومسلم از طرز اداره و رفتار دولت اموی متنفر بوده و آرزو داشت کشور خراسان مستقل و در سر اداره تمام ممالک اسلامی قرار گیرد و عجالة هم خودش را لایق اداره چنین کشوری میدانست لهذا درصدد تهیه صحنهٔ فعالیت بر آمد. خراسانیان از جوانی چون ابومسلم که عقل کافی و اخلاقی عالی و نصب العینی بزرگ داشت با کمال میل استقبال کردند و اینمرد نوزده ساله با قامت متوسط بشت دراز، سای کوتاه، اما منظر جذاب و چهره گندمی و پوست پاکیزه، و زبان فصیح خودش زودی مرکز یك جمعیت عظیمی گردید.

ابومسلم میدید که یك عدهٔ از خانوادهٔ بنی‌هاشم از طرف حجاج از وطن شان طرد و در بلخ و سائر بلاد خراسان نفی و تبعید گردیده اند، و عدهٔ هم از خاندان عباس در کوفه و حجاز با کمال ذلت در زیر فشار دولت اموی زندگی می کنند، ابو مسلم مصمم شد از نام این خاندان‌ها برضد امپراطوری اموی استفاده و به جلب و همکاری سائر مسلمین بپردازد و در نتیجه دولت خراسانی تشکیل کنند. از دیگر طرف خانوادهٔ بنی عباس که از مظالم بی‌پایان بنی امیه می نالیدند نیز از مدتی باینطرف درصدد رهائی خویش برآمده و بر علیه حکومت اموی درخفا مشغول کار بودند.

اما عباسی‌ها بالاخره ازین اقدامات هذیوحی خودخسته و از طرف تمام ممالك اسلامی مأیوس گردیدند، آخرین امید گاه اینقوم صلابت علیه خراسان بود، ولهذا از مدتی مراجعه باین کشور نموده و توسط اعزام نمایندگان و مبلغین و مکاتیب ترحم و همکاری رؤسای خراسان را جلب می نمودند محمد امام عباسی هنگامیکه مبلغین خودش را برای دعوت مردم بخلافت خود اعزام مینمود چنین خطاب کرد مردم بصره عثمان پرست و از کشاکش کناره گیرند و گویند بندهٔ خدا مقتول باشد بهتر است تا قاتل. اهالی جزیره خارجی و فراری هستند و با آنکه عربند بروم مانند و با آنکه مسلمانند اخلاق مسیحی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 96 of 736

دارند ، اهالی شام یاما دشمن وجز آل سفیان دیگری نشناسند ، مردم مکه ومدینه ابوبکر وعمر میخواهند، پس شما بایستی متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم وقلوب شان از عقاید مختلفه بلکه از دین تهی واز فساد خالیست ایشان آزار دیده مستعد انقلاب وخواهان تغییر خلافت میباشند، آری خراسانیها پیکر قوی ، سینه پهن ، سر بزرگ ، ریش انبوه ، صدای هولناک ، سخن درشت ، دهن دهشت آور دارند . »

درسر تشکیلات مخفی عباسی همیشه یك نفری از اینخاندان بعنوان امام قرار میداشت ودروقت ابو مسلم این رئیس ابراهیم امام بود که پدرش محمد مؤسس تشکیلات مذکوره بحساب میرفت واو بود که داعیان خودش رابه خراسان اعزام وسعی نمود چندتنی از بزرگان این کشور اورا ملاقات وهمکاری نمایند. محمد پسر علی بود آنکه اولاد بن عبدالملك خلیفهٔ اموی دوبار تازیانه زد ومحمد این اهانت نسبت به پدرش را ابداً فراموش نکرد، علی یك پسر از جملهٔ هشت پسر عبدالله، وعبدالله ازجملهٔ چهار پسر حضرت عباس عم حضرت پیغمبر آخر الزمان بود .

ابو مسلم درسال ۱۲۴ هنگامیکه بیست وسه سال عمر داشت شخصاً بکوفه سفر وبا ابراهیم امام عباسی مذاکره وملاقات، بعدباعنوان امیر طرفداران بنی عباس بخراسان مراجعت کرد، ابو مسلم درین مسافرت ازحالات کشور فارس وعرب بخوبی آگاه شد. وبمجرد ورود در خراسان پرضد بنی امیه داخل اقدامات گردیده، ملت راتحریك، وطرفداران زیادی بهمرسانید وبازدر سال ۱۲۸ سفری بمکه نموده با ابراهیم امام قرار های گذشته را تجدید نمود .

نجات خراسان ازادارهٔ اموی : وقتیکه ابو مسلم بخراسان بر گشت بلافاصله درسال ۱۲۹ لقب شاهنشاه اختیار وحکومت خود وخلافت آل عباس و خلع دودمان اموی را اعلان کرد، اینوقت تمام سر کردگان ملی خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 97 of 736

وعسکری زیادی در دوراوجمع شده بود وداوطلبان کشورقطعات معیت اورا تشکیل میکردباین ترتیب ابومسلم درحالیکه مرکز مرو راسخندقی حصارداده وخودش بامنصبداران معیت خودلباس سیاه پوشیده بود، بیرق سیاهی افراشته ودرمعسکر خویش آتش عظیم افروخت. ودرپنجم رمضان سال ۱۲۹ بمسند حکومت نشست. نصربن سیارنائب الحکومهٔ عربی خراسان که مَرد قوی بوده وبغرض مرعوب ساختن طرفداران بنی‌هاشم قبلاً یحیی بن زیدبن امیرالمومنین علی رادر طالقان مرعاب بدار آویخته بود، اینك در مقابل خدیع کرمانی بجنگ مشغول و ازخبرابومسلم نهایت متغیر گردید، درهمین آن بود که منشور ابومسلم باورسیده وبقبول بیعت به خاندان عباس دعوتش کرد. نصرسیار عوض جواب یك قطعه عسکربر قیادت یزید سوق کرد، ولی ازطرف مالك بن هیثم افسر اعزامی ابومسلم یزید اسیرو عسکراو مغلوب و منهزم گردید، ابومسلم محبوس رامجدداً رهاودرقرار گاه نصر سیارفرستاد، وخود متعاقباً باردوی خویش بجانب نصرسرازیر شد، نصر سیارمیان دو دشمن گیر افتاده بود ولهذابه خدیع پیغام داد که مبادا ازاطمینانی که کتبا ابومسلم بتوداده است فریب خوری، بهتر آنست که عجالتاً بمرو برگردی که اینك منهم رسیدم ودر آنجا باتومصالحه خواهم نمود، خدیع همچنین کرد ونصر نیز برگشت ودرحالیکه هردو سردار هریك با دوصد سوار ازمعسکر خودجداو بغرض مذاکره بهم نزدیك گردیدند، تیراندازقابلی بتعلیم نصر سیار، خدیع راغافلانه بکشت. درسال ۱۳۰ علی پسر خدیع بعد از آنکه بحضور ابومسلم درماخان رسیده بود بجنگ نصرسیار پرداخت وابومسلم مرویان رابکمك اودربرابر عرب تشویق کرد، و خود متعاقباً ازماخان بجانب مرو روان شد، نصرسیار تاب نبرد نیاورده از مرو بسرخس وازسرخس بطوس واز طوس به‌ری فرارنمود ولی بزودی بیمارواز دنیا چشم پوشید. در خراسان عربهادو دسته یمانی ومضری اقامت داشته، وازدی‌ها ازدستهٔ اول و

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 98 of 736

تمیمی وقیسی هاازدستهٔ دومی و هردودسته بر ضدهمدیگر از مدتی باینطرف داخل فعالیت بودند ابومسلم ازین رقابت آنها خیلی ماهرانه استفاده کرده در اول یك طرف را مغلوب بعد ها تمام عرب و طرفداران سیار و امپراطوری بنی امیه را ازبین برداشته و خراسان شمالی را ازین دسته مردم چه مسلمان وچه غیر مسلمان وچه خواص وچه عوام بکلی صاف کرد ازین بعد حکام اوهجوجه ولایات غربی وجنوبی شده تمام سیستان وبلوچستان وسند را از حکام اموی تحویل گرفتند وباین ترتیب ابومسلم در کمترین مدتی خراسان مفتوحه را بعداز یکقرن مسترد نمود ابومسلم هنوز کار بزرگی درپیش داشت و لهذا بزودی عسکری مکمل زیر قیادت قحطبه بن شبیب وخالدبن برمك باخی بغرض تسخیر کشور فارس بحرکت انداخت قوماندان ابومسلم از طوس به گرگان کشید ودرجنگی که اورا باابن هبیره حاکم اموی گرگان رخداد ده هزار عسکر دشمن را ازبین برده داخل گرگان شد وسی هزار نفر از طرفداران بنی امیه رابقتل رسانید وقتیکه عسکر ابومسلم باستقامت عراق عجم حرکت میکرد سرداران اموی کرمان داودبن یزید وعامر درنواحی اصفهان جلو ایشان را گرفتند ولی عامر کشته شد وداود فرار کرد اردوی خراسان بعداز هشت روز وارد نهاوند شده بعداز اشغال آنجا بجانب عراق عرب حرکت کرد یزیدبغرض مدافعه موضع جلولا را معسکر ساخت وازمروان خلیفه اموی استمداد نمود ولی همینکه قوماندانان ابومسلم بخانقین رسیدیزید تاب نیاورده به کوفه فرار کرد اردوی خراسان دشمن را تعقیب واز فرات عبوروقحطبه قوماندان اردو در رود غرق گردید بهمین سبب عسکر خراسان اهمیت داده بجنگ دشمن پیش و عسکر یزیدرا مغلوب و منهزم کردند اردوی خراسان بدون معطلی کوفه را هدف گرفته وابن هبیره عامل اموی را ازآنجا به واسط فراری ساختند اردوی خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 99 of 736

باحسن بن قحطبه در محرم سال ۱۳۲ هجری داخل شهر کوفه شدو حسن منشور
ابومسلم رادرینشهر بهابوسلمه جعفربن سلیمان الخلال مردعجمی تسلیم کرد
ابومسلم درین مکتوب مشارالیه رابعنوان وزیر آل محمد خطاب ودر تنظیم
امورمامور کرده بود ابوسلمه این منشور رابرای مردم کوفه قرائت کرده
ومامور بن خود ش را برای عملی شدن هدایات ابومسلم در اطراف اعزام
کرد ابومسلم که کاررا تااینجا رساندو ازانقراض امپراطوری بنی امیه
چیزی نمانده بوددیگر نمیخواست حقیقتا خاندان عباس به جای این امپرا طوری
قرار گیرند زیرا اینها عجالتا" دراثر شمشیر و تبلیغ خراسانیها زیاد ازاندازه
لزوم شهرت و نفوذدر کشور های اسلام حاصل کرده بودندوممکن بودا ینها
نیزقوی وخود سرشد" اسباب دردسری برای خراسان فراهم کنند لهذا به
عجله جلال وزیررا که محمد میگفتند ازدسه تن ازبزرگان اولاد حضرت
علی چون امام جعفرصادق عبدالله بن حسن بن علی وعمر بن علی بن حسین بن
علی فرستاده وایشان را بقبول خلافت اسلام درعوض خلفاء اموی دعوت نمود
اتفاقا" این هرسه جناب جواب رد داده و ازقبول خلافت وسلطنت عذر خواستند
ابومسلم چون خودنمیتوانست در آنعصر مقام خلافت اسلام راد عوی کند
ناچار باز بهخاندان عباس متوجه شده اما ابراهیم امام دراواخر سال ۱۳۱ هجری
بعلت کشف مکتوب ابومسلم از نزدش بحکم مروان خلیفه اموی درزندان حران
محبوس ودرهمانجا بواسطه فرو بردن سرش در ابان چونه کشته شده بود
برادران این شخص عبدالله ملقب به سفاح وابوجعفر منصور دوانیقی باعده از اعوان
خودشان درشهر کوفه پناهنده و دریکر ازخانهای آنجا بطور نهانی زندگی
میکردند اینها چون ازفتوحات اردوی خراسان اطلاع میدوارشده بودندهمینکه
شهر کوفه بدست خراسانیان مفتوح و تامین شد بخانه ابو سلمه داخل ومنزل
گزیدند وقتیکه سرداران خراسان این خبر را گرفتند بحکم ابومسلم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 100 of 736

ایشان‌را ازخانه کشیده بدارالا مارهٔ کوفه‌بردند وعبدالله سفاح در یکی ازجمعات ربیع یاجمادی ۱۳۲ هجری درجامع کوفه‌خطبهٔ خوانده بنی‌امیه را تکوهش وخلافت خودش را اعلام نمود منصور دوانیقی هم بگرفتن بیعت بنام برادر از مردم شروع کرد عبدالله عم‌سفاح بجنگ مروان خلیفهٔ اموی اعزام گردید ، مروان که‌قلوب رعایارا باظالم خودش‌یك جا ازدست داده بود بناچار ازحران خارج ودر کنار آبی‌درزاب بادشمن مقابل شد ، ولی بزودی منهزم وبه جانب مصرروان گردید ، عبدالله تا دمشق او را تعقیب ودر جنگ حصار ولید بن معاویه حاکم آنجا را گرفته ازتیغ کشید وخود به قنسرین‌واز آنجابفلسطین گذشت صالح برادرعبدالله نیز بلادرنگ خلیفه مروان را در راه مصر تعقیب می کرد تا در منزل فات السلاسل باو رسیده ودرشباخونی که برد ، مروان کشته وسرش نزد سفاح‌وباز به‌خراسان‌فرستاده شد ، زنان‌ودختران او نیزاسیروبخراسان اعزام گردید امایسران اوموفق بفرار شدند .عباسی‌هادرانتقام‌ازاموی‌ها قصوری نکردند تاایشان بکلی ازبین رفتند ، بزرگان‌این‌خاندان‌دردمشق دربصره درموصل ودیگر جاها بضرب چوب میده و کوفته ، وزیر گلیم فرش وبالای‌اجساد شان‌سفره‌طعام گسترده‌شد ، مردم درین سفره‌طعام میخوردند وناله‌های نیمه‌زنده آنهادرزیر دست وپایشان‌میطپید ، بعداز جان سپردن کوشتهای اینها بسگها خوراندەشد ، وقبور سلاطین اموی شکافت و عظام رمیمه‌شان برون افکنده گردید (جز از خلیفه عمر بن عبد العزیز) مرده خلیفه هشام را نیز چوب زدند وباز بدار آویختند ، و باین ترتیب بساط امپراطوری یك قرنه بنی امیه درمشرق زمین برچیده‌شد .

تأمین‌ماوراء النهر

واما ابومسلم‌درمرو نشسته‌و عملاً زمام امور سلطنت خراسان اسلامی وماوراء النهر و کشور فارس را در دست داشت در ین ضمن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 101 of 736

بود که سفاح عباسی را نظر بمصالح سیاسی دولت خیال کشتن ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی پدید آمد ولی خلیفه جرأت اینکار نداشت زیرا او از دست نشاندهٔ ابومسلم چیزی بیشتر نبود ، درحالیکه ابومسلم ابوسلمه را منشور وزارت ولقب وزیر آل محمد ومعنا" اختیار اداره خلافت عطا کرده بنابران خلیفه برادر خود ابوجعفر منصوررا شخصا" بدربار ابو مسلم اعزام وبرای استیذان کشتن ابوسلمه مامور کرد ، اما هنگامیکه منصوردر نزد ابومسلم اقامت داشت از طرز رفتار وتکبر اودردل کینه گرفت واز همان وقت مصمم شد اگر بتواند احسان این مردخراسانی را بکفران مقابله کند درهرحال منصور بدربار خلافت برگشت وخلیفه رااز قدرت ابومسلم تخویف وبدشمنی اوتحریك نمود اما خلیفه نمیتوانست ونمیخواست از احسان ابومسلم اغماض کند ، درحال ابو سلمه بعد از اجازه ابو مسلم از طرف سفاح کشته وعوض او خالد بن برمك بلخی بوزارت برداشته شد ، و برمك پسرجاماس پسر یشتاسف «یشتاسپ» از اهالی شهر بلـخ بود ، ابو مسلم بعداز تنظیم خراسان درسال ۱۳۵ بماوراءالنهر عسکر کشیده وزیاد حاکم عربی آنجارا که دم ازعصیان میزد بکشت ، ودرسال ۱۳۶ بعرض و ارسی ازامور خلافت عباسی واداء فریضه حج بجانب حجاز حرکت کرد و قتیکه اووارد مرکز خلافت گردید از طـرف خلیفه سفاح استقبال شد منصور که در کمین بود باز خلیفه رانحریك برشد ابومسلم نمود ، وقتیکه ابو مسلم به مکه روان شد خلیفه امارت حجاج را به او نی بلکه به برادر خود منصور داد لهذا ابومسلم کوفته خاطر شده وازمنصور یك منزل پیشتر بحرکت افتاد اودرینسفر به تمام قوافل وحجاج امر کرد تادرعرض راه از مطبخ او که دوصدقطار اشتر سامان آرامی کشید نان خورده واز خودطبخی نه نماید ومقرر کرد ازمنزل هر کسی که دودیرایداعدام شود ، هیبت وآوازه کارنامهای

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 102 of 736

ایشخص چنان در دل عرب نشسته بود که حین عبور اوراه و آبادی هارا میگذاشتند ، ابومسلم ازاداء حج فارغ شده بود که خبرمرگ خلیفه سفاح راشنید ، منصور درینوقت که رقیبی چون عیسی بن موسی درانبار داشت ضعف خودرااحساس و از ابومسلم التماس نمود که خلافت اوراهمقرر و تأمین نماید ، ابومسلم قبول وبااو وارد انبار شده عربهارا از بیعت باعیسی مانع وابوجعفر منصور دشمن بر کینه خودرا مجال جلوس درمسند خلافت داد ، منصور هنوز دشمن دیگری درمقابل داشت وعبدالله بن علی بن عباس بعد از فوت سفاح اعلان خلافت کرده وایمك در تصیبین قرار گاه داشت ، ابو مسلم به الحاق منصور بجانب دشمن او نیز عسکر کشیده وبعد از پنج ماه جنگ اورامغلوب ومنهزم گردانید ، درچنین وقتی خلیفه منصور ابوا لحصیب را برای ضبط غنایم اردوی شکست خورده دشمن از شمشیر ابو مسلم وخراسانیان اعزام کرد ابو مسلم از پنجرکت منصور وخست طبع او سخت متنفر گردیده بدون وداع واجازه او باستقامت خراسان حرکت کرد ابومسلم دری بود که مکتوب خلیفه رسیده و اورا دعوت بمراجعت نمود ، خلیفه درینمکتوب خاطرنشان کرده بود نائب الحکومه گی کشور های شام ومصر به ابومسلم تعلقدارد ، ولی ابو مسلم جواب نداد ، متعاقباً یکنفر هموطن ابومسلم ابوحمید مرغابی از طرف خلیفه بحضوراو رسیده و سعی بلیغی کرد که ابومسلم را ملایم وبمراجعت راضی سازد ، در همین آوان مکتوبی ازابو داؤد وکیل ونائب الحکومه ابومسلم در کشور خراسان بحضور ابومسلم رسید ، که درآن تصریح کرده بود قبل ازمراجعت توبسخراسان استرضاء خلیفة المسلمین واجب است . این مکتوب در اثر دسیسه خلیفه منصور نوشته شده بود ، چونکه او ابو داؤد را از ما جرای خود ورنجش ابو مسلم آگاه وعده داده بود که اگر موفق شوی اورا ازدمن برگردانی حکومت خراسان بتو تعلقدارد ، چونکه ابومسلم در دارالخلافه کار بسیار خواهد داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 103 of 736

در هر حال ابومسلم از خواندن مکتوب ابوداؤد بیشتر از فرمان خلیفه متفکر شد ، زیرا اندیشه میکرد مبادا در رفتن او بخراسان ابو داؤد غدار از در مقابله درآمده و آتش جنگهای داخلی را مشتعل نماید در حالیکه خلیفهٔ عباسی هم با او همکاری خواهد نمود ، اصرار ابو حمید مروالرودی بر تاثیر اینمکتوب افزوده و بالاخره ابومسلم عزم مراجعت بدربار خلیفه نمود ، درحالیکه ابداً از خلیفه ترسی سوای نفرت نداشت ، زیرا از روی خراسان درمعیت او بوده ، مکر ابومسلم احساس نمیکرد خدعه گاهی بر قوت غلبه میکند . وقتیکه ابومسلم بدارالخلافه رسید سه روز بیهم چنان پذائی و گرم جوشی از طرف خلیفه نشانداده شد که اینمرد رشید و وفور در اخلاص منصور نسبت بخود متقین گردید . ولی روز چهارم که بدیدن خلیفه رفت منصور وا نمود کرد با او خلوتی دارد ، لهذا اورا تنها بدرون خانهٔ احضار کرد ، همینکه ابومسلم وارد شد ، چهار نفر تیغدار از کمین گاهها جسته وا بمرد نامی را ریزریز کردند ، منصور پس از بن امر کرد ناسر اورا درمیان طبق های درهم و دینار درمعسکر خراسان ریختند . روزیکه این فاجعه عملی شد چهار شنبه ۱۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری و ابومسلم بسن ۳۵ سالگی بود .

انعکاس قتل ابومسلم درخراسان: بعداز کشته شدن ابومسلم گرچه نفوذ حکام عباسی مجدداً در ولایات مفتوحه خراسان مستقر گردید ، امادست خراسانیان نیزدر امور خلافت محکم شده بود خراسانیان چنانچه ابومسلم را تقویه کردند ابومسلم خاندان برمك را پرورش و در دربار خلافت داخل نمود و اینخاندان هم خانوادهٔ مشهور سهل خراسانی را در دولت عباسی برقرار ساختند و گرچه بعدها این هردو خاندان از طرف خلفاء عباسی درعقب ابو مسلم فرستاده شدند امااینها مرد دیگری چون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 104 of 736

طاهر خراسانی را پرورش وبرای خدمت بخراسان حاضر کرده بودند وبالاخره همین مردبود که ازفعالیت دو قرنه خراسانیان نتیجه گرفته واستقلال خراسان مفتوحه را اعلان وتأمین نمود .

از دیگر طرف درداخل خراسان فکر استقلال کشور بقدری محکم بود که حتی تخالف وتباین دین ومذهب داخلی نیز مانع نشوونمای آن نمیتوانست گردید .

سنباد : چنانچه پس ازختم تراژیدی ابومسلم اولین کسیکه بانتقام کمر بست فیروزملقب بهسنباد زرتشتی مذهب خراسانی وباشنده قریهٔ «هردانه» درغرب هرات بود این شخص درسال ۱٤۲ بلا درنسک بفعالیت آغاز وبزودی در گرداو بقول مورخین عرب تقریباً صد هزارعسکر داوطلب مرکب از مسلمان وزرتشتی جمع شد سنباد برضد عباسی ها درنیشاپور حمله وبعداز چندین حرب نیشاپور ، قومس وری را اشغال ،وخزائن ابو مسلم را دری متصرف و خودش ملقب به سپهبد گردید، سپهبد در ولایات متصرفه عباسی قتل نفوس واغتنام اموال بسیاری نموده وبعدها قصد عراق وحجاز کرد. چون نائب الحکومهٔ عباسی ری قبلاً باعسکرش در رزم سپهبد مغلوب ومنهزم گردیده بود لهذا خلافت عباسی برای جلو گیری از عاقبت وخیم بعجله داخل کارشده واردوی مکملی زیر قیادت جمهور بن مرار درمقابل سنباد سوق نمود تلاقی طرفین در حدود بین همدان وری واقع وبعداز جنگ سختی عسکر عباسی غالب گردید، سنباد با این آنقدر مقاومت کرد که خلیفه منصور پسر خود مهدی را درمقابل اوسوق نمود وسنباد مجبوراً بجانب طبرستان عقب کشید تا فرصتی برای جمع آوری قوا بدست آرد، ولی سپهبد حکمران محلی طبرستان بامهمان پناه خدعه، وسنباد وهمراهانش را کشته وسرهایشان راعلی الرسم بدربار خلیفه عباسی تقدیم کرد ،خلیفه منصور نیز نفسی براحت کشیده ودرطرح بناء شهر بغداد مشغول ماند .ولی دسته دیگری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 105 of 736

ازخراسانیان (معروف به‌فرقهٔ راوندیه) درآنجا نیز شوریده و خلیفه رادر جنگ‌ها مقصور نمودند تا آنکه معن بن زایده بکمك خلیفه رسیده اورا از محاصره رها وفرقه راوندیه را مغلوب ساخت معن بن زایده در برابر اینخدمت بزودی حکومت سیستان حاصل کرد، مگر سیستانیان او را مجالی نداده درقصر حکومتی شکم دریدند. درسال ۱٤٤ مردم بست و قندهار نیز برخلاف خلیفه منصور شورش و باز هیربن محمد الازدی فرماندار اعزامی حاکم عباسی سیستان رزم‌شدیدی دادند. همچنین درسال ۱۵۰ مرد دیگری ازهرات بنام «استاد سیس» بادغیسی ظهور و باتفاق رفیق سیستانی خود ش «حریش» لشکر جمع واستقلال خراسان را اعلان نمود. سیاسیون عباسی بعادت دیرینه فوراً کلمه زندقه رابگردنش بسته و حتی مسلمین خراسان راهم برضد او تحریك کردند از جملهٔ سران اسلامی خراسان که تعمیم اسلامیت را در خراسان شرط اول ترقی کشور میدانستند یکی «اجشم» مروالرودی بود که بلا درنگ بمقابل استاد سیس سوقیات نمود ولی‌در اولین‌میدان‌جنگ‌سرش‌وعسکرش‌راازدست‌داد، خلیفه‌منصوربه‌پسرش المهدی امر کرد تاخازم بن‌خزیمه افسر مشهوری را با۲٤ هزار عسکراز غرب‌به مرو گسیل‌نمود همچنین عمرووابی‌عون‌پسران‌قتیبه‌بحکم‌خلیفه از تخارستان بمدد خازم رسیدند، جنگ‌شروع شد وتلفات طرفین‌بهزار هارسید. اردوی استادسیس ۱٤هزار نفراسیر داده‌ومنهزم گردیدعربهااسراء رااعدام‌وخود استادسیس را درمنطقه استواری محاصره کردند بالاخره استادسیس هم اسیر ومحبوساً بدربارمنصورشد، ودرآنجاازبین رفت. مرجیله بادغیسی دختر همین شخص بود که‌بعدهازن خلیفه هارون ومادرخلیفه هامون عباسی گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 106 of 736

محمد واذرویه: درسیستان نیز مردم چه مسلمان وچه زرتشتی زیر قیادت محمد بن شداد و آذرویه مرزبان زرتشتی بر ضد خلیفه منصور شورش کرده راز بست بجنگ یزید بن خلیفه منصور که حاکم سیستان بود پیش شدند یزید در رزمگاه مغلوب و فراری شد سیستانیان متعاقباً در سال ۱۵۱ در شهر زرنج شورش کرده وممن بن زایده سابق الذکر را کشتند ، و این همان شخص مشهوری است که درجود وسخا ضرب المثل گردیده ولی سیستانی ها میگفتند جز این نیست که او مال بسیار بجور جمع کرده و به اسراف خرج میکرد .

حکیم مقنع: درسال ۱۵۸ مرد دیگری در مرو ظهور و خودش را جانشین ابومسلم معرفی کرد ، اینشخص موسوم به حکیم بن عطا ومعروف به مقنع بود چونکه اینمرد کاریزی بادفیسی همیشه بروی خودش نقابی از طلای ناب میکشید ، ۵۰۰۰ زیادی از خراسانیان زرتشتی و همچنین نفری بسیاری از خراسانیان مسلمان به عنوان «سفیدجامگان» گرداو جمع شدند . مقنع برای اینکه مرکز اجتماعش از دسترس مرکز خراسان دور تر باشد جیحون را عبور ودر نواحی کش (شهرسبز) قلعه مستحکم نظامی آباد کرد قصهٔ ماه نخشب آنکه برای دوماه هرشبی از چاه نخشب می برآورد و در دو فرسخ نور میپاشید هم منسوب بهمین شخص است . در هر حال خلیفه منصور در همین سال از دنیا گذشته و جایش را محمد مهدی اشغال نمود ، حکیم مقنع بعملیات نظامی آغاز کرده و تا سال ۱۶۱ سرداران مشهوری را امثال حسان بن نعیم و محمد بن نصر وغیره از بین برد تا آنکه اردوی قوی عباسی بقوماندانی افسران قابلی چون معاذ بن مسلم وعقبه وابوسعید مرد دلیری وارد منطقه نفوذ او گردید و بلا فاصله جنگهای سختی شروع شد حکیم مقنع چون به بدعت و کفر منسوب شده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 107 of 736

بودلهذا ازحمایه‌وتقویه‌ا کثرسران‌واهالی‌خراسان‌محروم ودرمضیقه افتاده محصور گردید معهذا آنقدر مقاومت نمود که اسارت او به یقین پیوست پس‌برای آنکه تن‌بچنین‌ذلتی نداده باشد آل‌واطفال‌خودرا کشته واخیرا خودش‌هم انتحار نمود همچنین میان سال های ۱۵۳ - ۱۵۸ مرد دیگری درهرات‌بنام‌یوسف ابرم ظهور وبعد ازتشکیل‌عسکر دایطلب‌شد ، علاقه‌های میمنه ومرغاب وپوشنگ‌را اشغال کرد ، یزید بن‌مزید که از سال ۱۵۳ باینطرف حکومت خراسان شمالی ازطرف خلیفه منصور داشت خود بدفع یوسف‌عسکر کشیده وبااوحرب‌های سختی‌داد ، یوسف دریکی از جنگهای دست و گریبان امیر و... بغداد گسیل و در آنجا باسائر رؤسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید . درهمین‌سال که‌سال مرگ خلیفه‌منصور است‌فرق‌شورشیان ملی‌وخوارج درسیستان بسیار قوت گرفته ومجدداً سبب تشویش‌منصور را فراهم کردند .

خراسان مفتوحه وخلفاء عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری

چنانچه دیدیم امپراطوری بنی امیه سقوط کرده و در عوض دولت عباسی برقرار گردید . دولت‌عباسی بیشتر یك دولت خراسانی‌ویك امپراطوری بین‌الاسلامی بوده درمرتبه‌اول خراسانیان وبعدها تمام‌ممالك اسلامی درادارهٔ امور دست‌داشتند . مرکز ایند ولت بزرگ هم ازدمشق دربین‌النهرین منتقل ، ولهذا برای قبول تربیت وتهذیب خراسان‌وفارس نزدیك تر ومساعد گردید . ایجاد مقام وزارت درغداد ورسیدن وزراء خراسانی به‌آن مقام منبع در نشر این‌تربیت وتهذیب خدمت فراموش ناشدنی نمود ، وباین‌ترتیب دوره عباسی به‌ترقیات علمی ، از دوره اموی ممتاز گردید .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 108 of 736

درهرحال نفوذامپراطوری عباسی درخراسان مفتوحه ازسال ۱۳۷ هجری تاسال ۲۰۵ تقریباً هفتادسال دوام نمود درطول اینمدت خراسانیان ازیکطرف درداخله برای تاسیس یکدولت مستقل مشغول کار، وازدیگرطرف برای تسلط دردربارخلافت یکی پی دیگری مصروف سعی ومجاهدت بوده و ازطرفی هم درترقیات علمی پیشرفتند، بدرجهٔ که اینها درتشکیل مدنیت جدید اسلامی که بیشتر بدوش ملل خراسان، عرب وفارس استوار بود رکن قوی تری بحساب رفتند.

خلیفه سفاح: اولین خلیفهٔ عباسی سفاح ازجلوس خودش ۱۳۲ تازمان مرگ او در ۱۳۶ درامور کشورخراسان بی اختیار، و درمرکز خلافت بیشترین امور دولت دردست وزیر نخستین خراسانی خالدبن برمك بود، منصور جانشین سفاح تا ۱۵۸ خلافت نمودوچون بقتل ابامسلم ارتکاب نموده بود درتمام اینمدت بمخالفت وجنگهای خراسانیان درشمال وغرب اینکشور دچار بود، چنانچه حکام او درخراسان شمالی ازقبیل ابی داؤد خالد عبدالجبار بن عبدالرحمن وخازم بن خزیمه که در سال های ۱۴۷ - ۱۴۱ ۱۵۱ یکی پی دیگری مقرر شدند کار مهمی انجام داده نتوانستند. محمد ومهدی پسران خلیفه منصور نیزاسماً نائب الحکومه خراسان معین شدند ولی این اسم هم تاثیر بزرگی درمورد خراسان نداشت وچنانچه دیدیم انقلابات سنباد، محمد، آذر رویه وحرکات مقنع بیهم درخراسان شمالی وسیستان برضد خلیفهٔ منصور عملی شد، وهکذا درسیستان بو عاصم بشتی قبایل بنی تمیم عرب را که بر ضد ابو مسلم شورش کرده بودند منقاد وحکومت سیستان را خوددردست گرفت، و گرچه سلیمان کندی افسراعزامی حکومت عباسی خراسان توانست اینشخص را درجنگ از بین بردارد ورتبیل شاه را دربست بعقب براند(۱۳۸) معهذادرسال ۱۴۱ مردم بقوماندانی حضین بن رفاد مردی ازقصبهٔ (زون وجول) برضد سلیمان بجنگهای سختی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 109 of 736

پرداختند وقتیکه همهنادی السری از طرف خلیفه منصور بحکومت سیستان اعزام گردید بقوت مردم توانست سلیمان را مغلوب واسیر نماید ، منصور بن زهیر حاکم دیگر خلیفه منصور نیز نتوانست در سیستان کاری از پیش برد جز آنکه هنادی السری حاکم پیشتر عباسی را از بین بردار د . در سال ۱٤٦ مهدی پسر خلیفه منصور کذاسماً نائب الحکومهٔ خراسان بود برادر خودش یزیدبن منصور رابحکومت سیستان اعزام کرد . ولی چنانچه اشاره شد درجنگ با اهالی مغلوب وفراری گردیند، در سال ۱۵۱ حاکم دیگر خلیفه منصور درسیستان معن بن زایده که در تبیل دررخدجنگ وتوانسته بود (ماوند) داماد رتبیل را گرفته ودربغداد بفرستد، درسال ۱۵۲ سرش را درمقابل شورش مردم باخت ، ازسال ۱۵۳ تا ۱۵۸ ، زمان مرگ خلیفه منصور دو نفر حاکم دیگر او نیز درسیستان ازقبیل یزیدبن مزید و نعیم بن عمر سرخسی کاری انجام داده نتوانستند جزاینکه در دسته های شورشیان ملی وحتی خوارج عربی افزودند. باین ترتیب خلیفهٔ منصور از دنیا گذشت وجایش رامهدی پسرش اشغال نمود .

خلیفه مهدی : که تاسال ۱٦۹ خلافت نمود زحمت اول او درخراسان از بین بردن حکیم مقنع بود، مهدی که در اول امر جنیدبن قحطبه را بحکومت خراسان شمالی مقرر کرده بود پسان بهتر دید یکی از مردان خراسانی را برای اینکار بر گزیند و لهذا درسال ۱۵۹ ه ابوعون عبدالملك بن یزید خراسانی باین سمت مقررشد ، همچنین مهدی بعدازمسعود بن مسلم (۱٦۰) ومسیب بن زهیر (۱٦۳) ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی مرد دیگر خراسانی را بحکومت خراسان بر گماشت ، وباین ترتیب خودش را از مخالفت خراسانیان تااندازهٔ نجات بخشید حمزهٔ بن مالك حاکم مهدی درسیستان بانائب خودخالدبن سوید نیز توانست درجنگ برعلیه خارجی ها غلبه وقائد ایشان نوح خارجی را از بین بردارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 110 of 736

خلیفه هادی : بعداز مهدی درسال ۱۶۹ هجری هادی بخلافت رسید ولی این شخص را خاندان برمکی خراسان که اینك در دربار خلافت وی شده بودند چندان دوست نداشتند او نیز بدون آنکه کار مهمی در کشور خراسان نموده باشد بزودی چشم از دنیا پوشید ، و جای اورا خلیفهٔ مشهور هارون الرشید که بیشتر طرف میل خراسانیان بود درسال ۷۰ هجری اشغال نمود . مهمترین کار هادی درسیستان این بود که حاکم او تمیم بن سعید از بست به رخد رفته با کابلشاه حرب نموده واینشخص توانست برادر رتبیل رادرمیدان جنگ اسیر وتزد هادی درعراق بفرستد ۰

خراسان وهارون خلیفهٔ عباسی : هارون الرشید عباسی که درسال ۱۷۰ هجری ۷۸۶م بخلافت رسید یکی از بزرگان خلفاء اسلام در تاریخ بشمار میرود . این شخص مشهور تا سال ۱۹۳ خلافت نمود و حاکم اول او در خراسان شمالی جعفر بن محمد طوسی درسال ۱۷۱ ـ و بعد عباس بن جعفر مذکور درسال ۱۷۳ وپدر وپسر ازمردان خراسان بوده وا ینك حصهٔ از کشور خودشان را درعوض حکام خالص عربی اداره میکردند . درسال ۱۷۴ خالد الطریف ودرهمان سال نائب اورشید ، و درسال ۱۷۶ حمزهٔ بن مالك این رتبه را احراز کردند ، ولی دیگر ممکن نبود بدون فرزندان خود خراسان شخص دیگری ولایات کشور را باحفظ امنیت عمومی اداره کنند ، لهذا درسال ۱۷۷ فضل بن یحیی برمکی مرد معروف خراسانی با پن سمت مقرر ووارد خراسان شد ۰ اینمرد بمجرد ورودخودش درصدد (اصلاح امورادارای وجلب قلوب هموطنانش بر آمده رباطها ومسجد ها ی زیادی بساخت ومردم را معنا تشویق نمود ، فضل برمکی در خراسان شما لی اردوی قوی ومکملی ازاهالی تشکیل وبه عجالة به آن عنوان عسکر عباسی بخشید که اسامی ایشان در دفتر مستدیم (افواج بغداد) ثبت شد ، مورخین بعضاً

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 111 of 736

بامبالغه تعداداین اردوی خراسانی رابالغ برنصف ملیون میدانند، درهرحال فضل جزاین نمیخواست که کشور ابائی او باداشتن چنین اردوئی برای نقشه‌های آیندهٔ مملکت وتامین آزادی و استقلال استعداد حربی مکمل داشته باشد، فضل باهمین قوت بسزرگی درماوراء النهر پیشرفت وآوازه اردوی اوپایتخت خلافت را فراگرفت، چنانچه شعراءعرب ازقبیل مروان بن ابی حفصه وغیره درمدیح این عسکر و افسر قصائد غرائی سرودند خلیفهٔ عباسی رشیدهم ازپیشنهاد فضل عجالةً مطمئن بوده واین اردوی خراسانی راحافظ امپراطوری وسیع خودش میدانست. فضل تا ۱۷۹ در خراسان مشغول اصلاح امور بود ومردم او رااز کثرت محبت بدرجهٔ پرستش دوست داشتند ودرحین عبوراواز بلادوقصبات معمورو پرازدهام خراسان که درتعداد صدهاوهزارها موجود ومملواز صدهاهزار مردم دلیر ومتمول بود-- زیراهنوز چنگیز ظهور نکرده ومغل سر ازپر نشده بود. بملیونها نفوجنس باوهدیه میکردند، البته فضل قبول نمیکرد وروزیکه ازخراسان برگشت وهارون الرشید سوای تازیانهٔ ازهموطنان خودش هدیهٔ نه پذیرفت. فضل بابنصورت به بغداد برگشت و هارون الرشید ازواستقبال بی سابقه دربغداد نمود. بعد از فضل برمکی منصور بن یزید حمیری درسال ۱۷۹ ومتعاقباً علی بن عیسی بن ماهان درسال ۱۸۰ بحکومت خراسان شمالی مقرر شدند، ولی خراسانیان نپذیرفته یحیی پسر علی رادر ۱۸۲ دربلخ بکشتند وخودعلی رامغلوب وفراری ساختند وسی ملیون درهم اموال اورا غنائم نمودند، بهمین جهت علی تا ۱۹۱ درخراسان شمالی از شدت ودرشتی خودداری نکرد. معهذاهمین علی بن عیسی بود که طاهر بن حسین پوشنگی سرسلسلهٔ امراءطاهریه رابحکومت پوشنگ وطن او-- که آنوقت برابر هرات معمور بود-- مقرر کرد، هارون الرشید درین میانه جعفر بن یحیی برمکی سردار دیگر خراسانی رابحکومت خراسان شمالی اعزام نمود، اما مدت اقامت جعفردر خراسان از بیست روز بیشتر طول

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 112 of 736

نکشیدو خلیفه حکومت خراسان رااسماً بهمامون پسر خویش گذاشت وحاکم او هرثمه بن اعین در ۱۹۱ وعباس بن جعفر در ۱۹۳ وارد خراسان شمالی گردیدند.

وامادر سیستان :وقتیکه هارون الرشید دربغداد جلوس نمود سیستانیان بحکام عباسی تن نمیدادند، لهذادر همانسال جلوس هارون انقلاب کرده کثیربن سالم حاکم عربی را مجبور بگریز جانب بغداد نمودند، حکام آینده هارون موظف بودند که درسیستان بیشتر با مردم بمدارا پیش آیند، منجمله عثمان بن عماره بود که توانست سیستانیان مسلمان شده راجلب ودر اردوی خود موقع بدهد، این شخص درزد خوردهای و جنگهای بی نتیجه با عساکر کابلشاه هم نمود بعلاوه او توانست بشربن فرقد یکی ازقائدین انقلابی سیستان را ازبین برده وباحضین سیستانی قائددیگر محلی رزم سختی نماید، حضین با سواران خودبطور دائم میان اراضی بست وسیستان حرکت و برشد حکام عباسی تاختن میکرد چون عثمان عماره نتوانست درمقابل حضین کاری از پیش ببرد معزول شد، وخلیفه هارون خواست اغتشاشات سیستان رامثل انقلابات ولایات شمالی خراسان بواسطه تعین حکام ملی خاموش کند. پس درسال ۱۷۶ داودبن بشر یکی ازبزرگان سیستان رابه حکومت آنجا تعین نمود. درحالیکه اهمیت سیستان درنظر بغدادانقدر بود که لیث بن نصر سل روزی در برابر هکافات خدمات مهمهٔ خود اززبان هارون شنود که: فعلاً حکومت کشور مصر رابتو میدهم اگردو آنجا خدمت درست کردی بازت به سیستان میفرستم تا کار تو بالا گیرد. درهرحال داودسیستانی توانست درسیستان مردی چون حضین را ازبین بردارد، درصورتیکه حضین لایق رویهٔ ازین بهتر بود، او درسیستان برعباسی ها غلبه کرده وبرای استرداد ولایت هرات عسکر کشید وباششصد نفرسوار خویش چندین هزار عسکر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 113 of 736

مدافع حاکم عربی خراسان شمالی رامنکوب نمود ' بالاخره اینمرددر سال ۷۷۱ درجنگ باهموطنش داؤد کشته وهارون آسوده گردید. وقتیکه فضل برمکی حاکم خراسان شدحکومت سیستان را از داؤد گرفته وبه یزیدبن جریر درسال ۱۸۷ داد یزید نه تنها در رخد سوءقیات بلکه از آنجا بز ابل گذشته وبه کابل رسیدولی درجنگی که داد نتیجه اسکرفت وبسیستان بر گشت وبجنگ عمر بن مروان خارجی دچار شد. درسال ۱۸۲ عیسی حاکم سیستان بود واو نیز از راه بست تا کابل کشید 'مگر بی نیل بمقصود مجبور بعودت گردید . درینوقت مرد بزرگی در سیستان ظهور کرد .

امیرحمزهٔ بن عبدالله: اینشخص نسبت به زوطهماسب مردی از بزرگان سیستان درست میکرد او آدمی عالم 'شجاع وا ز باشندگان قریهٔ رون وچول بود ' او روزی از بی ادبی یکی از حکام عربی سیستان بهم برآمده واورا اخطار کرد ولی اینمرد ازدلش بیرون نرفت تااز اداء فریضهٔ حج برگشت 'اینوقت قائدین انقلاب محلی چون بشر و حضین وغیره از بین رفته بودند وحمزه جای همه را پروتمام پیروان قائد بن سابقه رادر گردخودجمع نمود 'ویلا فاصله درسال ۱۸۲ بالای عیسی بن علی حاکم هارون حمله و کشتار خونا کی نمود' عیسی بخراسان شمالی فرار کرد وحمزه لقب امیر اختیار وزرنج مرکز سیستان را ضبط ومردم را از ا داء خراج بغداد عفو نمود . متعاقباً حمزه بتعقیب عیسی عسکر کشید و تا هرات وپوشنگ پیشرفت وقتالی سخت نمود 'عیسی باقواء تازه دم بجنگ او پیش شدواو بسیستان عقب کشید 'عیسی درعرض راه بقتل بیگناهان بر داخت وهرجا اتباع حمزه را بدست آورد 'همه رابشقه کردن وبدرخت بستن و پاره کردن از بین برد وباینصورت تازرنگ رسید و کشتار خودرا تکرار کرده برگشت .امیر حمزه مجدداً ترتیب لشکر داده وبه تعقیب عیسی تاپوشنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 114 of 736

تاخت ودرآنجا بانتقام دیرینه بقتل عباسی ها پرداخت وحتی درین مورد راه افراط گرفت. حمزه از آنجا به نیشاپور حمله کرد ویا قشون علی بن عیسی حاکم عربی خراسان شمالی رزم صعبی نموده درسال ۱۸۸ بسیستان مراجعت کرد. امیر حمزه درولایت سیستان تمام قوای عباسی را ازبین برد؛ و خراج اینولایت حتی ولایات شمالی را از بغداد منع کرد؛ حکام عباسی در شهر زرنگ هنوزا قامت داشتندولی ظاهراً طرف ملت را گرفته ، حکام جدید بغداد راقبول نمیکردند ویك پول هم بدارالخلافه نمیفرستادند جز آنکه درمساجد بخواندن خطبه بنام خلیفه کفایت میکردند . چنانچه محمد بن حفین قوسی حاکم عباسی سیستان بهمین طریق رفتار نمود وحکام جدید عباسی چون سیف بن عثمان وحکم بن سنان رانه پذیرفت . امیر حمزه هم با سی هزار عسکر خودش سرتاسر سیستان را بدون تمرکز درجای معین گشت گزار کرده هر جا عرب رامییافت از بین میبرد . از دیگر طرف علی بن عیسی حاکم خراسان مرد شدیدی بود ویا مردم ازدر درشتی داخل میشد ، لهذا در ماوراالنهر وشهر سمرقندمردم زیرقیادت رافع بن لیث سیارشورش کرده وحکام عباسی خراسان را جواب دادند ، گرچه خلیفه هارون علی بن عیسی را مجازات واموال مردم را ازو مسترد و جایش رابه هرثمه بن اعین درسال ۱۹۱ داد ، ولی شورش ماوراالنهر فرونشست واو کاری ازپیش نبرد.

لهذا هارون خلیفه که نهیب او نصف زمین را میلرزاند ودولت بازنطین باوخراج میپرداخت مجبور شد شخصاً برای تامین کشور خراسان ازبغداد حرکت کند ، وقتیکه هارون درگرگان رسید نامهٔ سخت مطولی در صفر ۱۹۳ براز وعده ووعید بعنوان امیر حمزهٔ سیستانی نوشت ، امیر حمزه شخصاً درزبان عرب جواب مکتوب هارون رابامنطق محکم واستواری بداد ، چون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 115 of 736

از مکاتبهٔ نتیجه بدست نیامد هارون بطوس پیشامد و ازدیگر طرف امیر حمزه نیز عزم رزم جزم وباسی هزار سوارهٔ قرآن خوان وپرهیز کارخودش که همه بعنوان جهاد زنان راطلاق داده بودند باستقامت نیشاپور مارش کرد، همینکه امیر سیستانی بدر نیشاپور رسید شنید که خلیفة المؤ منین هارون شب سه‌شنبه سوم ربیع الاخر سال ۱۹۳ چشم ازدنیا پوشیده است. حمزه دیگر نخواست بااردوی تعزیه دارعباسی در آویزد لهذا بسیستان بر گشت وچون عزم جهاد کرده بود کمر نگشود وبهمین نیت بجانب بلوچستان وسند بحرکت افتاد، حمزه فقط پنجهزار سوار وافسری بو کالت خود درسیستان گذاشت تا از تجاوز ظالمه نسبت بمردم جلو گیری کنند. چنین معلوم میشود که حمزه در ولایات بلوچستان وسند مدتی به نشر اسلامیت پرداخته است چونکه درسال ۹۹ ه از راه مکران بسیستان بر گشت. اینوقت خلافت دردست مامون بود وحکام او در سیستان ازقبیل زهیر بن مسیب (سال ۱۹۳) وفتح بن سهل (۱۹٤) یکی پی دیگر رسیده، واین آخری بحرب محمد بن حضین فوسی حاکم عربی وقدیم سیستان که از طرفداران جدی ملیون بود دوچار گردید، ولی ابن حضین بدست حاکم مامون مغلوب گردید، ودرعوض بوعقیل جنرال وو کیل امیر حمزهٔ سیستانی بتلافی برخاسته حاکم مامون وقشون اورا مغلوب نمود، واین وقتی بود که امیر طاهر خراسانی به بغداد سوقیات می‌نمود. ازین بعد مرد دیگری دربست بنام حرب بن عبیده از اهل خواش سیستان ظهور و برضد حکام مامون بجنگ آغاز نمود، این حکام ازقبیل اشعث و لیث واحمد پسران فضل که تاسال ۱۹۹ یکی پی دیگری درسیستان رسیدند همه درجنگهای حرب خواشی مغلوب گردیدند، درهمین وقت بود که امیر حمزهٔ سیستانی از مسافرت شش سالهٔ خوددرسیستان بر گشت، ولیث بن فضل حاکم مامون که زیر آواز اینمرد مرعوب شده بود باو تسلیم گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 116 of 736

امیرحمزه هم اورا بحکومتش گذاشته ودر عوض حرب خوارشی را درجنگ مغلوب نمود، ازین بعدتاظهور دولت طاهریهٔ خراسانی حکام‌عربی سیستان بنام‌بوده وتنها باسم خلیفه خطبه میخواندند و برای شخص خویش آنقدر ازعایدات سیستان میگرفتند که‌مصارف‌ضروری شب وروزایشان را کفایت مینمود آخرین حاکم‌عربی مامون‌درسیستان هم‌عبدالحمید بن سیب درسنه ۲۰۴ بود،در عوض ملیون سیستان خود ولایت را اداره کرده رو پرداخت مالیات بحکام عباسی وبغداد را باز داشته بودند تاآنکه درسال ۲۰۵ طاهر خراسانی درشمال کشور حکومت ملی‌را استوار ،وولایت سیستان‌را به‌پسر خود طلحه داد، نائب طلحه درسیستان برای بار اول الیاس بن‌اسد مقرر گردید، وازین بعد حکام طاهری درسیستان واردشده وولایت را تا انقراض دولت طاهری و ظهور شهنشاهی‌صفاری افغانستان درقرن سوم هجری اداره می‌نمودند،اینست که درسیستان در دورهٔ طاهری بدون یکی دوماری دیگر اغتشاشات و انقلاباتی نظیرسابق ظهور نکرد امیر حمزهٔ سیستانی نیز تاسال ۲۱۳هجری یعنی نه سال ازابتداء دولت طاهریه گذشته درسیستان زنده وآرام بود و بالاخره اینمردی که نظر بحسن نظرخالق سیستان پهلوان افسانهٔ امیرحمزه قرار گرفته‌بود در ۱۲جمادی الاخرسال مذکور ازدنیا چشم بست . مؤلف گمنام تاریخ سیستان شمهٔ ازین افسانه که امیرحمزه از سند بهند وسراندیب وچین و ماچین گذشته وبعد ازسیر وجهاد درتورکستان وروم‌وغیره‌واپس بسیستان عودت کرده است،در کتاب خویش گنجانیده است .

آل‌برمك در دربار هارون الرشید :

خاندان‌برمك یکی‌ازخانواده های مشهور ومعتبر ما قبل الاسلام افغانستان ،و ازاهل بلخ بوده جعفر مورث

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 117 of 736

معروف این‌خانواده دراواخر قرن‌اول اسلامی دین‌اسلام قبول‌وبین‌سا ایهای ۹۶-۹۹ بعر کز امپراطوری بنی‌امیه در دمشق سفر کرده است سلیمان خلیفه اموی این شخص رادر در بار خویش قبول نمودو بطوریکه گویند چعفرنا اوائل عروج‌خاندان عباسی زنده‌بود ' درسال ۱۰۸ یکنفر دیگر از اینخاندان موسوم‌به‌ابوخالد برمك‌بن برمك نیزازطرف اسد والی‌عربی خراسان به‌حکومت بلخ مقرر گردید.دین‌قدیم این‌خاندان زرتشتی‌بوده وچون‌یکی اینها سمت تولیت معبدنو بهاررا داشت یعنی مورخین نتیجه گرفته‌اند که‌خاندان برمك دیانت بودائی قبواسکره بودند.خالد برمك را ابومسلم درزمرهٔ‌سرداران اردری خودقبول وبفرش انقراض‌امپرا طوری اموی‌سوق نمود همینکه عسکر خراسان کوفه‌را فتح‌وابوالعباس سفاح عباسی‌را ازپناگاه مخفی او کشیده بخلافت‌عرب نشانیدند ' ازهمانوقت قیمت شخصی خالد برمك نظر خلیفه جدیدراجلب وبعدازابوسلمه او را بوزارت دولت‌عباسی قبوا-کرده و باین ترتیب مردی‌از خانواده برمك برای باراول مستقیماً داخل اموریك امپرا طوی بزرگی گردید . خلیفه منصور عباسی‌بعداز کشتن ابومسلم‌این‌وزیر هموطن اورانیزمعزول‌و ماخوذ نمود' خالددر سال۹۰هجری در-لخ متولد ودر سال۱۶۵ در بغداد فوت وهفتاد وپنج‌سال عمر نمود' خالدبلخی در دربار بیگانه‌بغداد بجز فرزندی یگانه ازخودنگذاشت 'ولی‌این یادگار منحصر بفرد او (یحیی) واجد مزایای معنوی ودارای تعلیم وتربیه کافی وعقل وهوش سرشاری بود وتوانست سالیان درازی از نظر سیاست برامپرا طوری عظیمی -حکم نماید واز نظر اجتماعی در تشکیل تمدن جدیدی درعالم تاثیر ونفوذی کند خلیفه هارون رشید یحیی پسر خالد برمك‌را پدر خواندووزارتخود ش رابه‌او تسلیم نمودومردم که‌به‌علومقام‌و شخصیت معنوی‌این آدم نظر میکردند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 118 of 736

می گفتند او آنقدر بزرگ است که وزارت در چشمش کوچك و حقیر مینماید.

یحیی چهار پسر داشت :— فضل . جعفر . محمد . موسی . و اینهمه هوش و سخا و و تعلیم و تربیه را از پدر بمیراث گرفته بودند. اما فضل مغرور تر و جعفر در صنعت انشاء و کتابت ماهر تر . محمد عالی همت و عیاش و موسی شجیع و دلیر بود در هر حال اینخانواده مدت هفده سال در خلافت هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری در مقدارات کشورهای عربی و اسلام کما میر اطوری عباسی را تشکیل میکرد دست بزرگی داشتند. مخصوصاً جعفر که خودش وزیر مقتدر هارون بوده و کلید کافه امور دولت را در دست داشت. خاندان برمکی در بین عرب رویهمرفته تربیت و تهذیب کشور ایرانی خود شان «خراسان» را تقویب و سائر رشته های علوم و فنون ادبی را نشر و حمایت و خاندان عباسی را بپرورش علما و پیشبرد علوم تشویق و راهنمائی میکردند یحیی بن خالد برای اولین بار کتاب مجسطی را در علم هیأت و کتاب منکه هندی را در طب ترجمه کرد و فرمان داد مذاهب مختلفه هند را در کتابی واحد تدوین کنند یحیی ادویه و گیاهای سودمند را از ماوراء رودخانه سند در بغداد احضار کرد اعضاء خاندان برمك بعضاً خود مترجمین آثار دری در زبان عرب بودند چنانچه موسی و یوسف اینکار را میکردند همچنین محمد بن جهم یکی از منسوبین برمکی هاست که سیر ملوك الفرس را ترجمه کرد یحیی برمکی برای الاد یتیم و بیکس عرب مکتب خانه ها ایجاد کرد و به محتاجین از دیکی نمود. خاندان برمك تا اندازه مقدور مسئول هر ملتجی را اجابت و بمال و منال دستگیری خلق مینمودند یکی از مورخین میگوید :

هریك از همنشینان برمکی اگر خانه و عمارتی داشتند آنرا خالد آباد کرده بود و اگر دهی داشتند او خریده بود و اگر فرزندی داشتند مادرش را خالد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 119 of 736

خریده ویا مهرویی را داده بودواگر اسپ واشتری داشتند او داده بود!
همین نویسنده درو صف یحیی بن خالد وجعفر بن یحیی عبارات ذیل را
نقل میکنند :

اگرسخن در و گوهر بودی و یا از سخن لعل و گوهرتوان ساختی ،
بیشك کلام آن دو بزرگوار را میتوان لوء لوء و گهر نامید . شعراء
عصر هم انقدر که خاندان برمك را مدح نمودند ، هیچ خلیفهٔ را بان
اندازهٔ نه ستودند . مهمذاخاندان برمك در دربار بغداد دشمنان قوی
داشتند و دسته های متنفذو متعصب که رفتا ربنی امیه را در مورد عجم
دو باره میخواستند تجدید شود ، از بین نفوذ قوی خاندان برمك متنز جر
ومتنفر بودند ، خود خلیفه هم بتدریج از اقتدار سیاسی و خراسان پرستی
ایشان بدبین گردیده ودرصدد بود که بازی اسلاف خود را درمورد ابومسلم
بابرمکی ها تجدید کند لهذادر پی بهانه افتاده وبزودی بهانه چندی بدست
آورد که یکی از آنها رها کردن محبوسی بنام یحیی بن عبدالله بن حسن از
طرف جعفر برمکی بود، داستان شورانگیز عباسه خواهر زیبای هارون الرشید
را که معقوده ودلداده جعفر، وازودوپسری برخلاف رضای هارون آورده
بود ، نیز با بن بهانه ها اضافه میکنند . ولی معلوم است سخن همان یکی
ودیگرها عبارت آرائی است ، هارون بزودی مهر تکفیررا که مؤثر ترین
آلات قتالهٔ خلفاء دمشق وبغداد در برابر سپاهیون و ملیون امپراطوری
وسیع آنها مخصوصاً خراسانیان بشمار میرفت بخاندان برمکی زده ،
وتبلیغات دشمنان اینخاندان راکه ایشان را زندیق معرفی میکرد تقویه
نمود . اسم زندقه درعهد عباسی بهرفاسق شرابخوار وبیباك اطلاق میشد
ولی بعدها این یك کلمه کشش دار سیاسی شده ، بهر دشمنی ومخالفی که
میخواستند براست یادروغ ، بحق یاناحق استعمال میکردند ، اینست که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 120 of 736

هارون بهمین اسم درسال ۱۸۷ هجری جعفر برمکی وزیر خودش را درشبی که تازه از دربار خلیفه بخانه مراجعت کرده بود بواسطه یا سرغلام مخصوص دربار در درون خانه‌اش سر برید وسائر خاندان برمك را محبوس واموال شان را ضبط ، وحرم ها یشان را بعوام مباح نمود چونکه هارون آدمی بود که درزهد وظلم ، در رأفت ورقت در خشم و غضب ، درتقوی و عشرت والحاصل درهرچیزی افراط میکرد وحد اعتدال را نمیتوانست نگهداشت. یحیی پیردوسال در زندان هارون بسر برده و بالاخره درسال ۱۹۰ ، وفضل که در۲۳ ذی‌الحجة ۱۴۹ تولد شده بود درسال ۱۹۲ درزندان چشم ازدنیا پوشیدند ، جسد کشته جعفر نیز تاسال ۱۹۳ برسر جسر بغداد آویخته ماند، و هنگام مسافرت رشید در خراسان آن نعش را فرود آورده بسوختند وخاکسترش را بباد فنا سپردند ، وباینصورت محزون داستان غم‌انگیز آل برمك در دربار بغداد خاتمه یافت .

مامون عباسی وخراسان : هارون در۱۹۳ درخراسان بمرد ودرطوس دفن شد اودرحیات خودش سرزمین شرق را به‌مامون پسر خود داده‌بود که اینك اودرطوس حاضر ، وبعدازدفن پدر به‌مرو مرکز کشور خراسان عزیمت نمود ، دربغداد جانشین هارون محمد امین پسر بزرگ وولیعهد او گردید ، خلیفهٔ جدید وزیر پدرش فضل بن ربیع را باخزاین ، سامان همر کاب هارون ازمرو بدربار خلافت احضار کرد ، و سران خراسان بعجله مامون را که مادرخراسانی داشت احاطه وبتشکیل یکدولت خراسانی که جانشین خلافت بغداد شود سعی ورزیدند ، پیشرو اینده‌سته هم خاندان سهل خراسانی از اهالی سرخس بود ، فضل پسر سهل اولین مرد اینخاندان بود که کتابی از پهلوی بعربی ترجمه وبه یحیی برمکی پیش وظر دقت او را جلب کرد ، یحیی استعداد فضل را لایق تربیت دیده او را وخاندانش را پرورش نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 121 of 736

فضل هم به تشویق یحیی دین اسلام قبول کرد ، وبا برادرش حسن بن سهل یکجا دخیل امورسیاسی کشور خراسان گردید، نجابت و شهرت اینخاندان قدیم که منسوب به شاهان محلی کشور بودند با لیاقت فضل سبب شد که مامون در مرو . او را بسمت وزارت خود بر داشت ، و فتکیه فضل بسدر بار مامون میرفت در کرسی بالداری نشسته میرفت . وچون مامون رامیدید از کرسی فرودآمده سلام میکرد، وپیاده روان میشد کرسی اورا نیز ازدنبالش میکشیدند ، تابعد ازسلام مجدداً در آن کرسی می نشست ، وباین ترتیب امور کشور راحل وفصل میکرد ، فضل فرزندان وخویشاوندان خودش رادرایام وزارت خود تزدسالخوردهٔ زرتشتی درخراسان به تحصیل وآموختن مقرر کرد ، ولهذامخالفین او گویندچون آنهارا بر گشتند درتعالیم شان هنوز آثار آئین قدیم پدیدار بود درهرحال فضل بن سهل که در امور کشور ولشکر مختار ولقب ذو الریاستین حاصل کرده بود، مساعی خودش را مصروف این نمود که مامون مرورا مرکز خلافت امپراطوری عباسی اعلان وازاینجا بغداد را جزء متصرفات اسلامی اداره نماید، فضل سر کردگان خراسان را در امور دولت دخل داده، ومردان زیادی رابرای آیندهٔ کشور تربیت وتقویه نمود ، یکی از زمره اینها طاهر بن حسین مرد مشهوری بود که بزودی استقلال خراسان را اعلام نمود، درهرحال عجالتاً فضل مامون را بهمین نقشه بکرانداخت واورا برضد خلافت بغداد آماده ساخت ازدیگر طرف فضل بن ربیع که طرفدارجدی عنصرعرب ووزیر امین در بغداد بود، خلیفه متبوع خودش رابرضدنقشه های طرح شده خراسان تحریك مینمود بالاخره درسال ۱۹٤ خلیفه امین برادرش مامون را ازخراسان بدارالخلافه احضار کرد والبته مامون وفضل نه پذیرفتند ، وامین رسماً مخالفت خودشرا بسر علیه مامون اعلام ، و نام او را از خطبه افکنده و خلاف

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 122 of 736

وصیت پدر او را از ولیعهدی خلع نمود ، و در سال ۱۹۵ شصت هزار عسکر زیر قیادت علی بن عیسی بن ماهان دشمن قدیمی خراسان ـ آنکه پسرش را خراسانیان در بلخ کشته بودند ـ باستقامت خراسان سوق نمود . درمقابل فضل بن سهل وزیر خراسان طاهر پوشنگی پسر حسین حاکم سابق پوشنگ پسر مصعب ساکن پوشنگ پسر قرخ نومسلمان را بقوماندانی اردوی مدافع خراسان اختیار ومامون نصوب نمود ، طاهر درزمان حکومت علی بن عیسی بن ماهان حاکم عربی خراسان - ۱۸۰ - ۱۹۱ - حکومت محلی پوشنگیرا حاصل کرده ، واینك جزء افسران اردوی خراسان قرارداشت . روزیکه طاهر سپه سالار با اردوی خودش درمقابل بغداد سوق میشد فضل بن سهل بدست خود بیرقی ترتیب وبدست طاهر داده گفت ازای تو بطالع خجسته بسته شده که تا قرب شصت سال هیچکس آنرا نتواند کشود .

غلبهٔ خراسانیان بر بغداد:

درهرحال طاهر که بعدها لقب ذوالیمینین حاصل کرد با اردوی خودش جانب کشور فارس بحرکت افتاد اردوی عباسی وخراسان در ری بهم رسیدند و بلافاصله بجنگی که تاشی از نظریه مخالفانه دوعنصر مختلف بود شروع نمودند ، طاهر که ازحیث عدد سپاهی کمتر از اصف اردوی بغداد داشت طوری میجنگید که تلافی این قصور را نماید ، بالاخره سپاه خراسان فاتح ، وارد وی بغداد را منهزم وقوماندان آنها علی بن عیسی درمیدان نبرد کشته گردید ، وطاهر باستقامت همدان حرکت نمود ، زیرا قوماندان دیگر بغداد عبدالرحمن باقواه تازه دمی بجنگ خراسان پیش می آمد . طاهر این اردوی بغدادرا نیز درجنگ یکماهه بسختی شکسته ، ومتعاقباً قواه تقویه بغداد را که بشب خون خطرناکی اقدام کرده بودند از بین برد ، وعبدالرحمن قوماندان بغدادرا که درجنگ دوم امان داده بود ، وباز اورا خلاف قولش درجنگ سوم داخل پیکار دید بکشت ، وازآن بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 123 of 736

تا حلوان پیشرفت ، اینوقت قوای دیگر خراسان بقیادت هرثمه بن اعین
نزدطاهروارد شد ، طاهرخودش ازراه اهواز، وهرثمه ازراه نهروان دردو
ستون بجانب بغداد حرکت کردند ، اما طاهر اهوازرا بجنگ گرفت وبصره
و واسط تسلیم شد ، و او بدا بن رفت وبعد از اشغال آنجا بجانب بغداد
پیشرفت . ازدیگر طرف هرثمه نیزبعد از جنگ وغلبه درنهروان باستقامت
بغداد حرکت کرد ، ودرنتیجه خلیفه امین میان دوقوت محصور گردید. امین
بظاهر مراجعه وازوخواهش باز کشادن راه بجانب مامون نمود ، ولی
طاهر نمیخواست چنین چیزی صورت بگیرد لهذا رد کرد ، امین به هرثمه
رجوع کرد واوقبول نمود، ومقرر شد امین درشب هنگام نزداو بیاید ،
امین شبانه زورق درشط انداخت وحرکت نمود ، اما طاهر از اینقرار
مسبوق وسر راه گرفته بود، و در نتیجه جنگ مختصر کشتی شکاف خورده
امین دردریا مشغول شنا گردید، یکی از غلامان طاهر موسوم به قریش -
دنداقی برخلیفه دست یافت ، و دانسته یا نادانسته او را بکشت ، و فردا
سرخلیفه به بغدادیان نشان داده شد و بغداد مفتوح گردید . طاهر به تامین
و تنظیم دارا لخلافه مشغول و سر امین آ نخلیفه مهربان را در ده محرم
۱۹۸ با نامه بدربارمامون ارسال کرد. مامون نیزازدیدن سربرادربی اختیار
بگریست. درهرحال ازهمین سال مرودرخراسان مرکزامپراطوری بزرگ
اسلام گردید ، وفضل بن سهل به انجام مابقی نقشه خویش مصروف گردید،
میگویند روزی درمرو فضل بیکی گفت : سعی من درین دولت ازابومسلم بیشتر
است. مردجواب داد : اوسلطنت را از قبیلهٔ بقبیله دیگر رسانید، وتوتنها از
برادری به برادری دیگر دادی . فضل گفت: اگ عمر باقی بود من نیزچنین
کردنی هستم . فضل بعد ازانکه مامون خلیفة المؤمنین گردید، برادرخودش
سهل را بحکومت عراقین وحجاز مقرر ودر بغداد اعزام کرد ، وچون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 124 of 736

هرثمه مخالف نقشه خراسانیان بود باخدماتی که درجنگ بغداد وتأمین اغتشاشات شورشیان آن ولایات نموده بود ازطرف سهل بخراسان فرستاده و درمرو از طرف فضل از بین برده شد ، مگر او قبل از کشته شدن خودش مامون را از خیال خراسانیان واجرا آت خانواده سهل وضدیت رؤسای عرب پیاپی تسر تیب آ گاه ساخته بود . فضل بعلاوه اینها مامون را وادشت تادختر خودزینب راباولایت عهدی خلافت بهحضرت علی موسی الرضا بدهد ، فضل این کاررا درنظر مامون سبب تولید آرامی و سکون دربلاد عربی قلمداده ، وشورشها علویان رادرآن حصص که برشد ادارهٔ برادرش حسن کرده بودند دلیل آورد . درحالیکه چنین نبودو او میخواست خلافت عباسیان را که خیلی مقتدر گردیده بود ازبین برداشته ، وعلویان را که هنوز از تحصیل قدرت بزرگی دور بودند بدست خود روی کار کند وباین ترتیب نقشه ابومسلم راتکرار کند. چنانچه نعیم بن حازم عرب درهمین مجلس به حضور مامون به فضل بن سهل گفت :ــ تومیخواهی سلطنت بنی‌عباس را بفرزندان علی انتقال دهی ، آ نگاه بامکر و حیله سلطنت را ازایشان هم گرفته وشهنشاهی وخسروی‌عجم راتجدید و برقرار کنی. فضل رنگ‌سیاه راکه دربیرق والبسه رسمی شعارخلفاء عباسی بوده واین رنگ‌را ازابومسلم گرفته بودند ، نیز تبدیل ومامون را وادار بقبول رنگ سبز کشعار علویان بود نمود ، ولی‌مخالفین عربی‌او گفتند :ــ سبز شعارقدیم زرتشتیان است . تمام اینچیزها در بغداد باقصور إداری حسن سهل یکجا شده وعنصر عرب‌را برضد خراسان ومامون‌می انگیخت تا آنکه در سال ۲۰۲ مردم بغداد مامون را ازخلافت بغداد خلع وبه‌ابراهیم عم او بخلافت سلام وبیعت کردند این بارفضل نتوانست مامون را ازحرکت بجانب بغداد باز دارد. بلکه مامون چون درسرخس رسید خودفضل رابه‌دست‌ما مای‌خود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 125 of 736

غالب بن حکم و کسان او در حمام بخدعه بقتل رسانید ، وباین صورت ثابت نموده که فرزند صحیح هارون است ، ولی ظاهراً بعضی ازمرتکبین قتل وزیررا بقصاص رساند ، چونکه دیگر اقتدار زمان هارون باقی نمانده بود اکنون خراسان در دست خراسانیان ، بلکه تامین بغداد وعراقین وحجازهم محتاج قدرت خراسانیان بود ، درهرحال مامون چون به بغداد رسید پوران دخت بنت حسن سهل برادرزاده زیبای فضل ذوی الریاستین را در حباله نکاح خویش کشید ، وعروسی همین دختر بود که بطور حیرت انگیزی درطی تجملات افسانوی ازطرف سهل پدر عروس در بغداد درسال ۲۰۳ علنی شد .

مامون در بغداد مجدداً پایه های امپراطوری عباسی را مستقر و نظر باصرار رؤساءعرب سیاه را در جای رنگ سبز قبول کرد ، در بنوقت طاهر پوشنگی نصر بن شبیب باغی را تأدیب وشام را تأمین ، وخودش دربغداد حاضر بود . مامون نمیتوانست قتل برادرش امین را فراموش کند ، ولی فعلاچاره بهتری جزسکوت نمیدید .

طاهر سعی کرد بواسطه دوستان خودش مامون را وادار کند که نایب الحکومگی کشور خراسان را باو بدهد ، مامون اینقرار را پذیرفت ودر سال ۲۰۵ هجری طاهر رابحیث والی خراسان مفتوحه مقرر وعزام نمود . اینست که طاهر وارد خراسان گردیده وطرح استقلال کشور وتاسیس یك دولت خراسانی را مدنظر قرار داد .

پسر اوعبدالله هم بصفت سپه سالار مامون دردربار خلافت مقیم ومدافع امپراطوری عباسی بحساب میرفت ، و همین شخص بود که بغاوتهای مخالفین را در کشور مصر واسکندریه فرو نشاند .

بخاطر باید داشت که در سال مرگ هارون الرشید (۱۹۳) عباس بن جعفر عنوان حکومت خراسان داشت . بعد از انکه مامون درسال ۱۹۸ در

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 126 of 736

خراسان خلافت خودش را اعلام نمود، حکومت کشور خراسان را به حسن بن سهل مشهور بخراسانی داد، حسن خودش در در بار هرو مصروف امور بوده ودر همان سال بحکومت عراقین وحجاز منصوب و عازم بغداد شد، ولی نائبان حسن در خراسان موجود وحکومت را بنام او اداره میکردند. ابن حکام حسن از سال ۱۹۸ تاسال ۲۰۵ یعنی استقرار حکومت طاهریه دوام کرده وعبارت از اشخاص ذیل بود ند: علی بن حسن (۱۹۸) هرثمه بن اعین (۱۹۸) غسان بن عباد (۲۰۲ ـ ۲۰۵)

طرز اداره عرب در خراسان مفتوحه

دورهٔ خلفاء راشدین: چنانچه دیدید سوقیات عرب درافغانستان ازسال ۲۲ هجری تا ۴۱ در دورهٔ خلفاء راشدین بعمل آمد ودرینددوره قوماندانهای عرب دارای اصابت العین عالی، علو افکار، عدالت واخلاق اسلامی بوده درمقابل ممالک دیگر سه شرط را پیش میکردند قبول اسلام، قبول جزیه، وياجنگ. درصورت اولی اهالی باعرب یعنی مسلمین دارای حقوق مساوی بود، در صورت دوم نمایند: از عرب بعنوان حاکم در سر زمین مفتوحه مقیم، وجزیه را تحویل گرفته بسائر امور داخلی ایشان دستی نمیزد. و در صورت سوم یعنی جنگ آنچه از مرد ومال در دست عرب می افتاد غنیمت ایشان برده ودر رفتار بمقابل مفتوحین آزاد تر ولی تعدی وافراط در سفك دما وتاراج نمی نمودند، قوماندان نظامی عرب هم در سر زمین مفتوحه بحیث حاکم کشوری و قاضی وامام مسلمین اجراء وظیفه می نمود، ویا خود باعساکر معینی در مرکزی بزرگتر اقامت اختیار وحاکمی از خود با تنی چند درعلاقه کوچك گذاشته واجراء امور اداری وتعمیم اسلامیت را دراثر تبلیغ وتعمیر مسجد واظهار شعائر اسلامی برذمت ایشان میگذاشت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 127 of 736

وخود بعملیات نظامی در مناطق دیگر مشغول میگردید . این ترتیب ازعهد امیرالمومنین خلیفهٔ ثانی تاخلافت امیرالمومنین خلیفهٔ ثالث در افغانستان مفتوحه دوامداشت ، در عهد حضرت خلیفه چهارم نفوذ عرب در افغانستان اعتباری نداشت وحکام وخلیفةالمسلمین درشمال‌طرد ، ودرغرب بیشتر باخوارج عربی مشغول پیکار بودند . اما مدت اقامت حاکم امیرالمؤمنین عبدالله بن‌زبیر در گوشه از خراسان خیلی محدود وموقتی ولهذا فاقد تأثیر مهمی بود ، ودر دورهٔ خلفاء راشده شهر نیشاپور بیشتر مرکز خراسان مفتوحه بشمار میرفت .

دورهٔ بنی‌امیه : عرب قبل‌ازاسلام ازنظراجتماع دارای‌شعورملی نبود بلکه تعصب قبیلهٔ وی‌بود. اسلام اینهارا بصورت یك کتله واحد درآورد ، وبین ایشان بعلاوه زبان‌واحدی که داشتند یك نحودین‌ویك نوع حکومت ایجاد کرد ، عسکر دلیر خلفاء راشده هم برامپراطوری‌روم شرقی‌ودولت فارس غالب ، ودر کشورهای‌خراسان‌ومصروغیره پیشرفت ، تااینوقت تعلیم اسلام‌بین‌سران وسرداران عرب‌حاکم ومؤثر ولهذا عموم مسلمین باهم برادروبرابرشمرده می‌شدند ، امیر المومنین عمر خطاب در سفر بری شام با نوکر خودش در سواری یك‌اشترسهیم و نوبت مقرر میکرد ، اما معلوم است احساسات تمام طبقات عرب بپایه احساسات‌امیر المومنین نمیرسد ، چنانچه امیرالمؤمنین خلیفه رابع که شریف را برحقیر وعرب‌را برعجم بر تری نمیداد وتعالیم قرآن و اسلام را پیروی مینمود با مخالفت اینگونه عربهای متعصب‌دچار و مغلوب شد ودرنتیجه آل‌ابوسفیان که‌نماینده این تعصبات بودند ممالك امپراطوری عظیمی گردیده وخود نیز فتوحات شانداری نمودند ولهذا اینها عرب‌را ازنظرداراثی زبان‌وسیع‌وبعثت حضرت پیغمبر (ص) دربین‌عرب ، وظهور دین اسلام وقرآن کریم درعرب ، وغلبه بر امپراطوریهای بزرگ جهان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 128 of 736

وبالاخره ازنظرمعالی اخلاق عربی ' برتمام ملل گیتی یعنی عجم ترجیح وبرتری داده وفقط نژاد عرب‌را درروی زمین حافظ دین مبین‌وقرآن کریم ولهذا سرملت های دنیا میدانستند . بنی امیه درزیر تاثیر ا ت این عقیده وافکار مدت یکقرن درقسمتی ازدنیای معمورآنروز شهنشاهی کرد اند ' دولت اموی حکام ولایات مفتوحه و قاضی وامام را از نژاد عرب مقرر می نمود وحجاج در کوفه نسب امام‌غیر عربی راقد غن‌میکرد ' عربی که‌مادرش عجمی بود "هجین" یعنی ناقص خوانده می‌شد.خلیفه‌عمر ابن‌عبدالعزیز فقط بواسطهٔ آنکه مردعجمی رابحکومت وادی القری‌مقرر کرده‌بود طرف‌رنجش گروه متعصبین واقع شد ' حجاج‌عجمی‌هارا ازبصره وواسط اخراج کرد ' وعرب‌ها دربازارا گرمتاعی‌خریده‌وعجمی‌را مقابل‌می‌شدند‌بلادرنگ آن‌متاع‌رابدوش اوگذ شته وتاخانه‌خود میرسانیدند وباین ترتیب تعصب‌حکام‌اموی‌واشراف وبدوی‌حکومت بنی‌امیه‌را ازشکل‌یك دولت‌اسلامی بصورت‌یك حکومت‌عربی درآورده و تعصب درعوض تعالیم اسلام حاکم گردید عکس‌العمل این رویهٔ‌عرب‌تولید احساس‌مخالفانه‌درعجم ایعنی‌ملل‌غیرعربی" نمود ودرنتیجه مسلك شعوبیه بمیدان برامد: که‌دراول هیچگدام‌را از عرب‌وعجم بریکدیگر ترجیح نداده' وبرای‌هر ملتی یك نوع شرف وامتیازی قایل‌بود ولی بمدها اینها نیزازروی تعصب‌همه‌ملل‌را برعرب ترجیح میدادند . شعوبیه‌ها البته دردورهٔ‌تسلط‌اموی‌هامخفی بودند ولی‌درعهد عباسی بمیدان‌بر آمدند چنانچه فرق قدریه ' راوندیه‌و خرمیه نیز در همین دوره ظهور نمودند درهرحال حکام دورهٔ‌اموی قسماً" باهمین احساسات‌وارد افغانستان می‌شدند مرکز این حکام شهر مرو بوده و ازینجا سائر حصص مفتوحه افغانستان را بواسطهٔ حکام خود اداره میکردند نائب الحکومه که درهروهی نشست حاکم کشوری وسپه سالار عسکری' وبحیث نائب خلیفه‌دمشق مامورا قامهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 129 of 736

نماز وجهاد ودارای لقب، عامل، والی حاکم ویاامیر خراسان ومستقیماً بخلافت دمشق مربوط میبود وگاهی این نائب الحکومه در بین النهرین نشسته وازآنجابواسطه نائبان خودش خراسان راوگاهی خراسان وفارس را یکجا اداره میکرد حکام سائر ولایات خراسان از قبیل سیستان وبلوچستان وسند نیز گاهی ازمرو وگاهی ازبین النهرین وگاهی هم از خودمرکز خلافت شام تعیین میگردید مستوفیان بعنوان عامل خراج گاهی ازمرکزخلافت دمشق وگاهی از حکومت عراق دوش بدوش والی خراسان مقرر واعزام میشدند، درمعیت والی ها وحکام خراسان عامل خراج (مستوفی) قاضی، امیرشرط (کوتوال) حاجب ومنشی هاایفاء وظائف مینمودند. ائمهٔ مساجد وعلمای دینی عرب هم درتشکیل درسگاههای دینی ازقبیل تفسیر حدیث وفقه ولغت وتعمیم وتبلیغ دیانت اسلامیه بذل همت وغیرت میورزیدند، این ترتیب درقالب کوچکتر درولایات خورد نیز معمول ومامورین آن ازطرف والی خراسان مقرر واعزام میشد.

واما درولایت هائی که بطورغیرمستقیم تابع عرب بوده وتنها بقبول خراج ونمایندهٔ عرب حاضرشده بودند این تشکیلات تطبیق نمیشد. زیراآنهاازخود حکومت مستقل محلی داشته، وتنها نمایندهٔ ازعرب بعنوان حاکم درپهلوی حکمدار محلی تعیین وباچند نفری از همراهان خود درآنجا اقامت میکرد این نماینده درادای مراسم دینی آزاد وخودش ازتکالیف اداری ومحلی معاف ودراقساط معینه خراج آن علاقه را ازحاکم محلی تحویل میگرفت.

بعضاً درچنین ولایات یکقطعه عسکری عرب ویاعدهٔ ازخانوار عربی بطور مهاجر نیزسکونت کرده، بتعمیرمساجد وتدریس واقامهٔ شعائر اسلامی مشغول میبودند. بعض ولایات بزرگ وکوچکی نیز بودند که بدون تادیهٔ خراج سالانه، دیگرباعرب هیچ ارتباطی نداشته وعرب درآنجاها نماینده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 130 of 736

ونفوذی نداشتند. درهرحال مرکزعمومی اداره حکام عربی در خراسان شهر مروبوده، و لایات نیشابور، سیستان، سند، هرات، بلخ وتخارستان بتدریج زیرادارهٔ مستقیم دولت بنی امیه قرار گرفتند، جز آنکه در علاقه های اینولایات هنوزحکمرانان محلی وجود داشته وبه اداء باج وخراجی اکتفا می کردند، چنانکه تخارستان علیا بابدخشان مثل ولایات غور وغرجستان وقلمرو کابلشاهان تارود خانهٔ سندزیر ادارهٔ حکمرانان محلی آزادانه بسربرده گاهی برعلیه عربها داخل جنگ وزمانی بصلح بسر برده وبعضا خراجی قبول می نمودند. امارویهمرفته تمام کشورخراسان اعم ازولایات مفتوحه و آزاد طرفدار استقلال مملکت و بر ضد عصبیت و استبداد حکام بنی امیه بوده وتا اوائل قرن دوم هجری با ایشان داخل ضرب وحرب ومصروف اغتشاش وانقلاب بودند. امپراطوری اموی نیز درطول این مدت باتمام قوای خود در مقابل خراسانیان داخل نبرد نظامی وسیاسی بوده‌اند. بالاخره در نتیجه پافشاری خراسانیان آن شهنشاهی عظیم از پا در آمد! وهمین علت دولت عباسی را بمیان آورد. چونکه خراسانیان در برابر تمام کتله عرب و ملل اسلامی و غیر عربی امپراطوری اموی بتنهائی نمیتوانستند خلافت اسلام را خود بدست گیرند لهذا خاندان بنی هاشم را روی کار کشیده وبنام آل پیغمبر همکاری سایر ممالک اسلامی وغیر اسلامی ویااقلاً بیطرفی آنهارا درمبارزه برضداموی تامین کردند. وقتیکه هم خاندان عباسی رابخلافت رساندند دست از کار نکشیده، وتمام اموردولت را بواسطهٔ ابومسلم وخاندان برمك وآل سهل یکی پی‌دیگری درقبضهٔ اختیار خویش گرفتند. تابالاخره بواسطهٔ خانوادهٔ طاهر استقلال کشور خودشان را اعلان کردند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 131 of 736

دورهٔ بنی عباس : دراینددوره تشکیلات اداری و کشو ر امپراطوری عرب نسبت به تشکیلات دورهٔ اموی وسعت اختیار کرد ، ولی چون نفوذ خراسا نیان درامور دولت زیاد ووزراء ، حکام ، مستوفی ها ، ومنشی ها گاهی کم و گاهی ز یاد خراسانی بودند ، لابد در ا دارهٔ و لایات خراسان مفتوحه بیشتر دست خود خراسانیان داخل و فشار سابق محسوس نبود .

درهرحال هنوز سکه وخطبه بنام خلفاء ومالیات مملکت بعنوان بیت المال خلیفهٔ اسلام جمع میشد ، ومالیاتی که ازخراسان مفتوحه جمع میگردیددلیل بر آبادی ومعموری خراسان آنروزه نسبت بسائرممالك امپراطوری اسلامی بود ، یکی ازنویسندگان مشهور میگوید (مقدسی) قریه های خراسان آباد تر ازشهرهای عراق است ودیگری میگوید مالیات خراسان بامالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری بنی عباس را تشکیل می کرد وآن عبارت ازارقام ذیل بود :

ولایت کرمان ۴٬۰۰۰٬۰۰۰	جمعاً	۴۷٬۴۰۰٬۰۰۰ درهم
ولایت مکران ۴۰۰٬۰۰۰		
ولایت سیستان ۴٬۰۰۰٬۰۰۰		
ولایت سند ۱۱٬۰۰۰٬۰۰۰		
ولایت خراسان شمالی ۲۸٬۰۰۰٬۰۰۰		

موثرات عرب و افغان در همه یگر

عربها درعالم اجتماع دارای دوقوت بزرگ بودند یکی دینی محکم ومتین و دیگری زبان وسیع و حیرت انگیز ، و ا یشان این هر دورا در سایهٔ عزم وارادهٔ قوی درممالك متصرفه خویشتن تحمیل و ترویج کر د ند ، منجمله افغانستان درایام تسلط سیاسی عرب درشمال وغرب وجنوب و گوشه ازجنوب مشرق کشوراین هردوراولو به آهسته گی وبتدریج ودر نتیجه سالیان درازی مانوسیت پذیرفتند ، ودین اسلام وزبان عرب دین وزبان رسمی وادبی وعلمی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 132 of 736

خراسان مفتوحه گردیدحتی لغات عرب درزبان دری که زبان ملی بود قبول شد و با لاخره زبان نوین دری مرکب ازلغات عرب بوجود آمد که تا امروز باقیست بعض از ممالك مفتوحه عرب بدرجه درزیر تاثیراین دوسلاح قوی واقع شدند که بکلی بیك کشور وملت عربی تحویل یافتند ازقبیل مملکت مصر و بعض هم قرنها دوام نمود تاتوانستند زبان وملیت خویش را ازین تحلیل و تمثل نگهدارند چون کشور فارس .

درهرحال عرب ها ملت بدوی وطبعاً ازصنعت ، حرفت ، علوم و مدنیت ونظم وتربیت اجتماعی محروم بودند ، وبعدها چون در سایهٔ همایون اسلام دائره نفوذ ، اجتماع ، سیاست و اختلاط شان با اقوام و ملل مختلفه روی زمین روز بروز وسیع شده میرفت لابد بقبول نظم وتربیت وعلوم وفنون ملل متمدنه نیز پرداختند . ازظهور اسلام تاانجام دورهٔ اموی متجاوزازیك قرن عصر تدین وجهاد و کشور کشائی عرب بود ، درین عصرعرب دین وزبان خودش را در کشور های مختلف اشر نمود ا سفا ر جنسکی وتشکیل مهجر های عربی در حصص مفتوحه آن امپراطوری ، نژاد عرب را باملل دیگر ازدیك ، وقبول اسلام ازطرف مردم سلسلهٔ خویشاوندی وازدواج رابین فاتح ومفتوح برقرار ساخت . درین دوره عالم عرب فقط درقرآن وحدیث وفقه غور میکرد وچون ملل مفتوحه اشارات قرآن کریم را نمیدانستند لهذا علم تفسیر بمیان آمد ، همچنین ازجمع نمودن اقوال حضرت پیغمبر علم حدیث ، وازشرح حلال وحرام وفرایض واحکام ، علم فقه تدوین یافت . دردورهٔ عباسی ازیك طرف فلسفهٔ یونان و فروعات آن ازقبیل طب ، منطق ، طبیعیات ، کیمیا ، نجوم وریاضیات بواسطه مدرسه اسکندریه در غرب ، ومدرسه جندیشاپور درشرق ، وازطرف دیگر آئین جهانداری وسیاست ، وتاریخ وقصص ازمملکت فارس ، وازطرفی هم فن انشاء وترسل و ریاضیات ونجوم از کشور خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 133 of 736

وهکذا بواسطهٔ ولایات شرقی خراسان فلسفه وطب هندوستان داخل کشور عرب گردیده ، و ازمجموع آنها بناء تمدن جهان شمول اسلامی در روی زمین ریخته شد ، آن تمدنی که حلقهٔ وصل بین تمدن قدیم وتمدن جدید گیتی بشمار رفته ، وتمام ظروف زمانی قرون وسطی را پر ، وسلسله تمدن قرون اولی را با قرون اخری مربوط کرده است ، لهذا تمدن اسلام اگر شاگرد تمدن قدیم جهان بوده هم استاد تمدن جدید دنیا شمرده میشود ، در حالیکه یونان نیز مؤجد تمدن قدیم نبوده وآن را از تمدن های قدیم شرقی چون فنیقه وآنوری ومصروغیره اتخاذ کرده است ، درهر حال عرب واسلام هرچه را ازهر کجا که گرفتند آنقدر توسیع وتکمیل کردند که بدرجه ایجاد رسید ، مسلمین به تمام علوم وفنون توغل ، وا لجبره را ایجاد کردند ، طب یونان را ترقی داده وبادوا سازی بیکجا پیش بردند ، وعلوم حساب هندسه کیمیا ، نباتات ، حیوانات را بشکل کاملتری بنا نهادند ، علماء بغداد تشاندادند که هیئت غیر از نجوم است ، وهمین ها بودند که آثار بطلیموس را ترجمه وآنچه را غلط یافتند تصحیح وتعدیل نمودند ، مسلمانان جغرافیا و نقشه های بحری را ترتیب وقطب نما را ایجاد ، وقسم بزرگ تجارت دنیا را ازخشکه به آب انداختند ، مسلمین بودند که امتعهٔ چین وهند را به اسپانیا واز اسپانیا را تاسیبریا رسانیدند . قسمت بزرگی از آلات ووسایل حرب ، حرفت ، زراعت ، و غیره ، باساعت ، کاغذ ، آسیای بادی ، وفن نقشه کشی وجغرافیا باحبوب و اشجار مثمره که در باغ اعظم او رو پا در قرون وسطی معمول و مستعمل بود ، از طرف مسلمین وارد آن سرزمین گردید . بطور مختصر در تمام قرون اولی و وسطی هیچ ملتی در روی زمین از کشور یونان بیشتر علما وحکما پرورش نداده است ، درحالیکه میتوان در برابر هر نفر عالم یونانی صد نفر عالم مسلمان را حساب کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 134 of 736

درهر حال کشور افغانستان یکی‌ازارکان‌مهم این‌تمدن‌عظیم اسلامی بشمار رفته‌و مردان بزرگ بیشماری درهر رشته‌ازعلوم وفنون پرورش‌داده است مورخین‌و نویسندگان‌عربی‌زبان که‌ازقرن سوم‌هجری بنگارش تاریخ و جغرافیای اقوام‌شروع کرده‌اند ملتفت‌این‌نکات واوضاع بوده‌یکی ازایشان (ابن الفقیه) میگوید‌خراسانی‌ها درعلم‌وصنعت وتجارت سرآمد روزگارند مردم خراسان دلیرو شجاع‌هستند ، اینهافیروزبن‌یزدگردو همچنین کسری بن‌قبادبن هرمزرا کشته‌ودولت‌راازبزرگترین‌ملوک‌اموی‌جدا کردند...» دیگری‌مینویسد... خراسان‌درعهد اسلام‌ازطرف‌عربها بجنگ‌وصلح‌فتح‌شده و بار دیگر استعداد وقابلیت طبیعی‌ودرایت خراسانی درامور سیاسی وعلوم وفنون‌ظاهرشد ، وخراسان‌نسبت بسائرممالک اسلامی بیشتر مردان‌مشهور، علما و امرا و سلاطین نامدار پرورش داد ... » و در واقع هم کشور افغانستان‌ناهجوم چنگیزنسبت بسائر ممالک اسلامی بیشتردرتمدن‌وترقی شمشه افشانی میکرد.

درهرحال چنانچه گفتیم خراسانیان‌ازقرن اول‌هجری شروع بقبول‌دین اسلام وزبان عرب نمودند وازقرن دوم هجری درسایه تبحر در زبان عرب به‌تفسیروحدیث وفقه‌مشهوررجال بزرگی پرورش‌دادند، ودرهمین‌قرن که‌در نتیجه ترکیب واختلاط‌علل‌متعدده‌مشرق‌زمین‌چون‌خراسان ،ماوراءالنهر فارس ،عرب،مصروشام‌واممی‌چون‌یهودو اسرائیلی،وزرتشتی وبودائی وغیره‌بناء تمدن اسلامی ریخته‌شد ، بازخراسان درتشکیل این‌تمدن دست بزرگی‌داشته ازیکطرف‌در علوم‌ریاضی، نجوم،طب، طبیعیات ، فلسفه منطق و کلام،تاریخ و جغرافیابیشرفت‌ودر قرن‌سوم برجال بزرگی‌دراین خطوط پرورش، وزمینه‌را برای‌ظهور وقوایع بشری‌درقرن چهارو پنج‌ازقبیل فارابی‌وابن‌سینا وبیرونی آمده نمودندوازدیگرطرف تربیت وتهذیب خراسانی‌را بواسطه‌ترجمه‌ازپهلوی بعربی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 135 of 736

داخل عرب وجزءهم تمدن اسلامی گردانیدند همگذا خراسانیان بواسطه ولایات مشرق خودش عربرا بفلسفه والهیات هندی آشناساختند.

درهر حال چنانچه قبلاً اشاره شد در دورهٔ خلفاء راشده وبنی امیه مساعی عربها منحصر باعلاء کلمة الله وتعمیم اسلام وزبان عرب در دنیا بوده ولی برای بار اول در عصر اموی عربها متوجه علم طب شده وبه اثر جمعهٔ آن دست زدند، چونکه بعضاً خلفاء اموی مریض ومحتاج طبیب وبابات بودند از آن بعد عربها بصنعت ونجوم نیز متوجه گردیدند وبیشتر بفلسفه یونانی بلد شدند. توغل درفلسفه البته توأم باشناسائی درطب، حکمت، حساب، منطق، موسیقی، هیئت وهندسه نیز بود، وازدیگر طرف مناظرهٔ مسلمین بازرتشتی، مسیحی، یهودی وغیر آگاهی بمنطق وکلام رالتزام میکرد، چه ملل غیر مسلمان در جدال برهان وحجت پیش میگرفتند وهم از تعالیم اسلام خود رامطلع میساختند، مسلمین بعین این رفتار مجبور بودند ولهذا بعلاوه منطق وکلام بحقیقت سائر ادیان نیز آشنا گردیدند، بهمین سبب بعدها معتزلی ها این وظیفه را بردوش همت خود گرفتند وبیشتر باعلماء زرتشتی مشغول رزم نظری گردیدند، ازان جمله بود کتابی که ایشان بنام (ردجهمیه) برضد اتباع جهم بن صفوان خراسانی نوشتند. درهر حال عربها ومسلمین باموختن زبانهای یونانی وسریانی متوجه شدند، وازقبطی وپهلوی وهندی ترجمه کردند، باین ترتیب فلسفه یونان وفلسفه جدید افلاطون وهم فلسفه والهیات خراسان شرقی وهند وتعالیم زرتشتی خراسان باتربیت دینی یهود ونصاری درفلسفه دورهٔ اسلام تأثیر کرد، بنا برین تمدن اسلام وفلسفهٔ اسلامی نه یك تمدن وفلسفه عربی بلکه یك تمدن وفلسفه مشرق زمینی بحساب رفت.

واما خراسانی ها وقتیکه داخل اسلام شدند بزودی زبان عرب آموخته ودر علوم تفسیر، حدیث وفقه پیشرفتند، بطوریکه هنوز ازورود عرب در خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 136 of 736

پنجاه سال نگذشته بود، که مردی از نژاد اینکشور در کوفه پا بدنیا نها دو عالم فقه را تورببخشید، اینشخص همان امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی خراسانی الاصل است که از عر سهٔ هزار وچند صدسال باینطرف پیشوای مذهبی ملیونها نفوس مسلمان در روی زمین قرار گرفته است، نعمان در سال ۸۰ هجری در کوفه و ثابت پدرش در انبار وزوطی جدش در کابل متولد گردیده وخوداودر ۱۵۰ دربغداد گذشت. در کشورخراسان از ظهوراسلام تا تأسیس حکومت آزادملی (طاهریان) یعنی از قرن اول تاسوم هجری دهانفر عالم تفسیر حدیث وفقه بمیان آمده. وحفاظ قرآن، وسو فیان معروفی پیدا شدند از قبیل: ابو عبد الرحمن عبدالله مشهور با بن المبارك مروزی از کبار محدثین واز مشاهیر متقیان عصرومولف کتاب الزهد و الرقایق (اقدم کتب حدیث) فوت بعمر ۶۳ سالگی درسال ۱۸۱ هجری) ابراهیم بن طهمان باشانی هراتی محدث معروف اسلامی (فوت در مکه سال ۱۶۳ هجری) ابن منذر ابراهیم خزامی نیشا پوری، و پسرش ابو بکر محمد بن ابراهیم مؤلف کتاب الاشراف هردو از مشاهیر فقها ومتوفی درسالهای ۲۳۶—۳۰۹ هجری. ابوبکر عبدالله بن محمد نیشا پوری مؤلف کتاب مزین محدث وفقیه مشهور (فوت درسال۲۳۸) ابوبکر محمدبن اسحاق ابن خزیمه نیشاپوری محدث وفقه معروف (فوت درسال ۳۲۳) ابواسحق سعدی ابراهیم بن یعقوب جوزجانی محدث مشهور ومدرس درمکه مدینه وبصره (فوت سال ۲۵۹) ابراهیم بن ابی طالب نیشاپوری حافظ جید قرآن (فوت سال۲۹۵) ابراهیم ادهم سوفی معروف واز امیر زادگان محلی بلخ (فوت سال۱۶۲ هجری) ابو حفص حداد عمر بن سلمه نیشا پوری سوفی مشهور فوت در سال ۲۶۰ هجری ابو سلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی از مشاهیر حنفیون و مؤلف کتاب مسائل الاصول والا مالی (فوت بعد از سال ۲۰۰ هجری)

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 137 of 736

ابراهیم ابن رستم مروی از اصحاب ابوحنیفه وراوی کتاب الاثوار از محمد بن حسن شیبانی (فوت سال ۲۱۱ هجری) الحافظ ابی عبدالله محمد بن نصر المروزی الشافعی المتوفی سنه ۲۹۴ صاحب المسند حدیث، وازاعلم علماء حدیث، وبعد از صحابه اجمع واضبط احادیث، ابو داؤد سجستانی بن سلیمان بن اشعث بن اسحق سیستانی متولد سنه ۲۰۲ صاحب سنن معروف که دارای مرتبت چهارم در صحاح سته است فوت در ۲۷۵ هجری ـ ابی حاتم سجستانی سهل بن محمد از محدثین و علمای مشهور سیستان و مؤلف کتاب بسیار فوت در ۲۵۵ هجری. امام مسلم عربی الاصل نیشاپوری الموطن متوفی درسنه ۲۶۱ هجری ازائمه حدیث وصاحب کتاب صحیح مسلم ودارای رتبهٔ دوم در کتب احادیث و بالاخره امام احمد بن حنبل بن هلال المروزی ثم بغدادی ازاکابر محدثین واعاظم فقهاوصاحب مذهب ومؤلفات عدیده، متوفی درسنه ۲۴۱ هجری وغیرهم .در پنجا نبایدازیکنفر عالم دیگر خراسانی محمد بن کرام بن عراق بن خرابه المکنی به ابوعبدالله زرنجی سیستانی فراموش نمود اینشخص صاحب مذهب مشهور کرامی و دارای پیروان زیادی درخراسان شمالی و غربی بوده و در سال ۲۵۵ در یکی از علاقه های شام چشم از جهان پوشید .

درهمین عهدیکه خراسانیان درخط تفسیروحدیث وفقه پیش میرفتند درشعروادب عرب، وبعدها درتمام علوم وفنون آنعصر تفردوامتیاز حاصلکرده ورجال مشهوری بدنیای علم اهدا کردند ازقبیل: ابوموسی جابر بن جبان خراسانی عالم بزرگ وواضع علم شیمی درقرن دوم هجری که متجاوز از پنجصد کتاب نوشته، ومنجمله کتاب الخاص و کتاب الخواص اونام برده میشود ابن حکیمی که دارای شهرهٔ افسانوی گردید. درسال ۱۶۰ هجری فوت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 138 of 736

نموده است و محمد بن موسی خوارزمی عالم بزرگ ریاضی و اولین نویسنده کتاب جبر و مقابله که در قرن سوم هجری میزیست و ابو معشر منجم معروف بلخی مرد دیگری که در سال ۲۷۲ فوت نمود. و ابن قتیبه مروزی ابو محمد عبدالله بن مسلم کاملترین نمونه علماء خراسانی و جامع ترین امایندهٔ علوم و فنون قرن سوم اسلامی است که در بغداد پرشد رسیده و چندی در دینور قاضی و بعد مجدداً در بغداد مقیم و عمرش در تالیف گذشت، ابن قتیبه در اوائل تاسیس حکومت طاهریه خراسان در سال ۲۱۳ هجری تولد و در سال ۲۷۶ در بغداد از دنیا گذشت و او از مشاهیر نحویون و کبار علماء لغت و عالم شعر و ادب، حدیث وفقه، تاریخ و عقاید دینیه بوده، و به تعبیر یکی از مؤرخین معاصر اسلام دائرة المعارف قرن سوم بشمار میرفت ابن قتیبه کتب ذیل را تالیف کرده است آداب القرائت، ادب الکاتب، اصلاح غلط ابی عبیده، تأویل مختلف الحدیث. التفقیه. تقویم اللسان. جامع الخوالکبیر جامع الخوا صغیر. الجوابات الحاضره کتاب فی الدلائل النبوه. کتاب فی خلق الانسان. دیوان الکتاب. طبقات الشعراء. عیون الاخبار. کتاب الاشربه. کتاب فی غریب الحدیث. والقرآن. کتاب الانواء. کتاب الخیل. کتاب المیسر والقداح کتاب مشکلات القرآن و المعارف و غیره همچنین خراسانیان در شعر و ادب عربی نیز پیشرفتند ابو مسلم در نطق و خطابت مرد فصیحی بود. و بشار نخارستانی یکی از مشهورترین شعراء ملی خراسان و معروفترین سرایندگان عربی زبان است که روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عرب داخل، و عشرت پرستی را تشویق و ترغیب و از دیگر طرف از مفاخر خراسانیان در برابر عناصر بیگانه دفاع کرده است او روزی اشعار ذیل خودش را بدون ترس در حضور مهدی خلیفه عباسی عرب قرائت کرد «گروهی (مراد از مخالفین او) مرا ناسزا گفتند، و همه آنها احق الناس احمقند ایشان مدام باد کنانی ندارم که مستوجب دشنام باشم، ولی آنها از این غضبناک

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 139 of 736

هستند که: شرف من آفاق را فرا گرفته، شرف من از خراسان است، و خاندان من بسیار برجسته و بلند است، و من نیز که از فرع آن اصل ارجمند هستم، بواسطهٔ سعی خود سرفرازی یافته‌ام»(۱) خلیفه عباسی روزی از بشار پرسید از کجا هستی؟ جواب داد: «از آنهائی هستم که سواران بسیار دارند و در کار زار پایدارند یعنی از اهل تخارستان» همین شاعر خراسانی بود که عجم را به ترک موالات عرب تحریک میکرد: «موالات» رسمی بود که عجمی‌ها برای حفظ شأن خودشان از تحقیر متعصبین خودها را به موالات یکی از قبائل معروف ومعتبر عرب سپرده ومنسوب مینمودند، درهرحال این شاعر فانیبای خراسانی دوازده هزار قصیدهٔ عربی سرود ولی بعد از آنکه خلیفه مهدی عباسی او را در سال ۱۶۸ هجری با تهام زندقه بضرب تازیانه اعدام کرد، قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت.

ابوعطا سندی (متوفا درقرن سوم هجری) شاعر عرب بسی زبان دیگر خراسانی است که مثل پدرش السکن بوده، وخلفاء اولیه عباسی اورا بنظر نفرت میدیدند، چونکه ابوعطا عباسیان را در اشعار خودش مذمت میکرده است ابوالفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی صاحب کتاب المنثور والمنظوم شاعر فاضل وعالم عربی زبان قرن سوم هجری است که درسنه ۲۰۴ تولد، و در ۲۸۰ فوت ودر بغداد زندگی میکرده.

عبدالله پسر امیر طاهر که یکی از فضلاء عصر خود بشمار میرفت درخط شعر وادب نیز دستی داشت، او در یکی از قصاید عربی خودش در خطاب بمعشوقه میگوید: ..... بس کن از آنچه که سرمایهٔ سخن کرده، برای محاوره و مفاخره وقت

(۱) و هجانی معشر کلهم حمق دام لهم ذاك الحمق
لیس من جرم ولکن غاشهم شرف العارض قد سد الافق
من خراسان و بیتی فی الذری ولدی المسعاة فرعی قدسمق

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 140 of 736

داشته ومشغول هستم ابا کان من روسپید، بزرگ، شریف، نجیب و کریم بودند. پدر من نظیر و مانندی، نداشت مانند پدرم کدام شخص صاحب عظمت و بزرگواری بود، بنگرید که بود نگاه کنید بسینه چاك چاك آن مخلوع (اشاره بقتل امین خلیفه عباسی) که در اطراف آن قاتلین دلیر (یعنی طاهر و خراسانی ها) تجمع کرده بودند او بخاك افتاد و خاك آرامگاه او شد ملك او را مرگ وبلادر ربود پدرم سپاهی برای سر کوبی آن بت کشید که طول وعرض زمین بر آن سپاه تنگ شده بود شمشیرداران خراسان که مانند شیران بیشه هستند، آنها جان خویش را در راه خدا داده اند، آنها جبان و بی اسلحه نبودند ... (۱)

خراسانیان در طی قرون اولیه و ثلاثه هجری چنانچه در رشته های علوم اسلامی از قبیل تفسیر، حدیث، فقه، شعر و ادب، علم و حکمت و سائر فنون پیشر فتند و مثالی چند در بن جا بطور نمونه ذکر شد، از دیگر طرف در بسط و نشر علوم و فنون و تهذیب و تربیت خراسانی در بین عرب و تمدن اسلامی بواسطه تحریر و تراجم خویش نیز پرداختند، و از آن جمله بودند موسی برمکی و پوسف برمکی که آثار پهلوی را در زبان عرب ترجمه کردند، محمد بن جهم برمکی نیز کتاب سیر ملوك الفرس را از زبان پهلوی در لسان عربی در آورد. فضل

---

(۱) اقصری هما لهجت به ... فقر ا فی عنك مشغول
انا من قد تمر فی نسبی ... سلفی الفر ا لیها لیل

و ا بی من لا کفاء له ... من یسا و ی مجده قولوا
انظرو المخلوع کلکله ... و حو ا لیه ا لمقا و یل
ثوی و التر ب مضجعه ... فما له هته ملکه قول
قا د جیشاً نحو نا ئلة ... ضاق عنه العرض و الطول
من خر ا سان مصمصهم ... کلیو ث ضمها غیل
و هبیر ا ة ا نفسهم ... لا ممازیل ولا میل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 141 of 736

بن‌سهل‌وزیر معروف خراسانی ترجمان دیگری‌بود که کتابی از پهلوی ترجمه وبحضور یحیی‌برمکی تقدیم کرد، وازهمین جاروبعروج سیاسی روان گردید. بامرخاندان برمکی کتابهای «منکه» (درطب) و «سند هند» (درنجوم وفلکیات) باقصهٔ «سند باد» وغیره نیز ترجمه وداخل زبان‌عرب گردید، وباین ترتیب افغانستان که دارای تربیت وتهذیب قدیمهٔ خراسانی‌بود ـ قسمتی‌از مجموع آنهمه رادرتمدن‌عرب واسلام داخل کرده وفلسفه الهیات وطب هندرا باریاضی ونجوم وهند سه خود یکجا بعرب آموختند، عربهابه مذهب «سمنی» وفلسفه آن که میگویند: «علم واغیر ازحس مایهٔ دیگری نیست» نیز در ولایت سند آشنا شدند، زیرا سمنی مذهب اینولایت وجزئی ازمذاهب قدیم اریه ها بود.

ازدیگرطرف موالی واسراء خراسانی که ازولایت باختر، هرات، مرو نیشاپور، سیستان، بلوچستان، سندو کابل وغیره در جنگها بدست عرب افتاده وبعد درولایات‌عربی ساکن و مسلمان شدند، اکثراً بااخلاف خود درخطوط علمی پیش‌رفته وامثال ابن‌زیاد سندی. ابو معشر نجیح سندی. حصین‌بوالحرس. بسام، سالم بن‌ذکوان، عبدالرحمن، باب، مکحول الشامی سالم‌بن‌عجلان، حمیدالطویل، نافع وامثالهم اشخاصی در صف اساتید علم وادب ومؤلفین‌قرار گرفتند، شخصیت‌ایشمردان خراسانی‌البته درنشر آداب وتهذیب خراسان درعرب بی‌تأثیر نبود. خاصةً هنگامیکه نفوذ سیاسی خراسان درخلافت عرب‌منبسط، وخلفاءاولیهٔ عباسی‌درقرن‌دوم هجری‌دست نشاندهٔ سرداران خراسانی، واردوی خراسان درمرکز خلافت مقیم‌وحافظ امپراطوری خلفاء محسوب‌شد ـ(دروقت‌خلیفه منصور اردوی بغداد مرکب ازچهار دسته‌بود: خراسانی، یمانی، مضری، ربیعه، ودر عصرهارون‌الرشید بیست هزار عسرخراسان دربغداد موجود، وتکیه گاه استقرار خلافت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 142 of 736

بشمار می‌رفت) درعهدمامون هم دولت عرب بیشتر یکدولت خراسانی بود تاعربی، زیراحکام، مستوفی‌ها، ومنشی‌ها ازخراسان وعرب یکجابامور دولت مقررشده، وبازیله خراسانی‌ها سنگینی میکرد، بهمین جهت است که مؤرخین، عصر عباسی رازمان قوت وغلبه خراسان وعصر ضعف عرب خوانده‌اند ولهذا تهذیب وتربیت خراسان در تشکیل تمدن اسلامی تأثیر عظیمی نمود ومتعاقباً چون خراسانیان ازاوائل قرن سوم هجری (۲۰۵) درداخله به تشکیل یکدولت مستقل خراسانی پرداختند البته برای ظهوریك تمدن اسلامی افغانستانی، وشهنشاهی‌های بزرگ افغانی ازقبیل صفاری، سامانی، غزنوی وغوری زمینه مساعد گردیده، ودرنتیجه افغانستان ازحیث تمدن وتهذیب، جهانگیری وفتوحات وخدمت به تعمیم دین اسلام ازبزرگترین ممالك اسلام وشرق بحساب رفت.

درهرحال عرب دورهٔ عباسی، افغانستان رابنظر تکریم و احترام میدید، مدعیان خلافت درخانواده عباس، میلغین خودشان رافقط با اعتماد وامید بمردم خراسان سوق نموده واین ملت رابرای انقراض امپراطوری اموی برهمه ممالك اسلامی ترجیح میدادند، توده‌های عربی مخالف بنی‌امیه نیزراجع بظهورمردان خراسانی وبیرق‌های سیاه ایشان احادیث و مقولاتی روایت، ومردم‌را تقویه معنوی می‌نمودند: داؤدبن علی عموی خلیفه منصور عباسی بمردم می گفت :- ای اهل کوفه بخدا مامغلوب ومظلوم وازحق خویش محروم بودیم تا آنکه خدا خراسانیان راآماده کارزار نمود، آنها حق ماوازنده وراه ماواهموار، وچراغ دولت ماراروشن کردند، وآنچه را که شما انتظارداشتید، ایشان برای مامیسر گردانیده، وخلیفهٔ ازبنی‌هاشم بدلخواه شما مقرر کردند، خراسانیان شماهاراروسفید، ودربرابرشامی‌ها غالب وفاتح ساختند.

خلیفه منصورعباسی که خودقاتل ابومسلم بود باز می گفت :

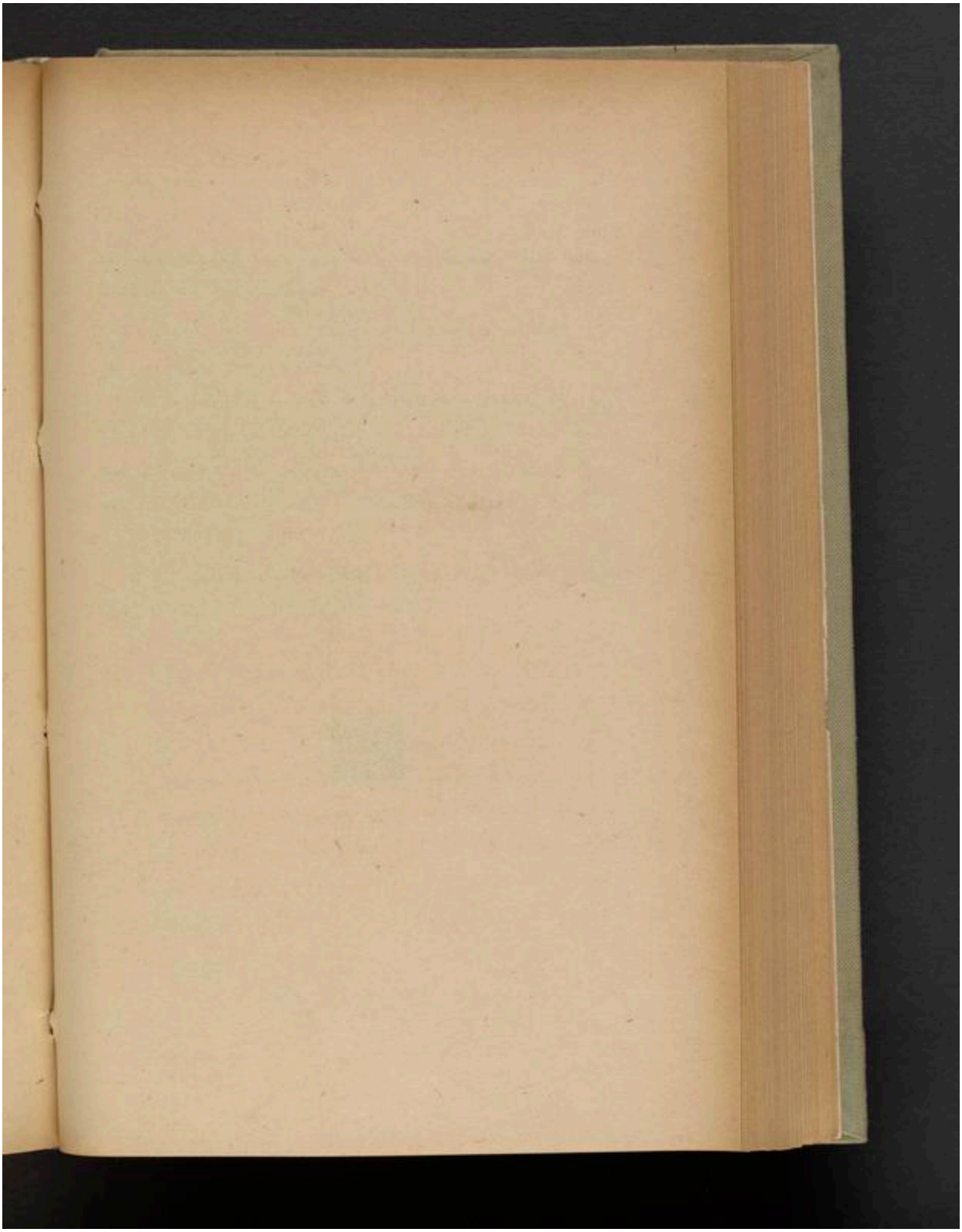
ای اهل خراسان شمایار ویاور ماهستید ودعوت‌ما بواسطه شماهنتشر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 143 of 736

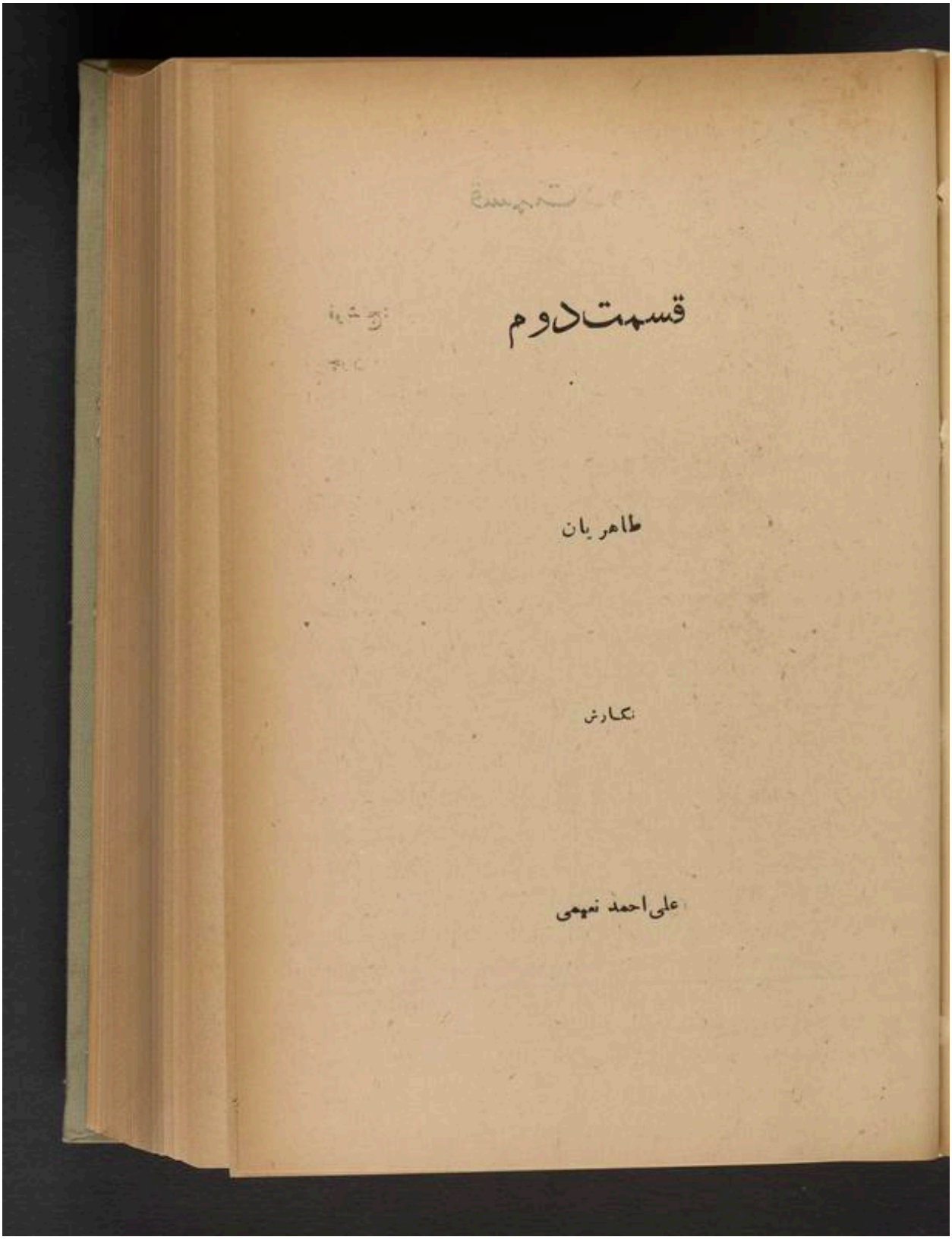
شد استاد احمد امین مصری مورخ معاصر و مولف ضحی الاسلام از قول جاحظ عالم بزرگ قرن سوم هجری می گوید :- دولت بنی عباس خراسانی است ودولت بنی امیه عرب وبدوی بود. خلیفهٔ منصور عباسی هنگام مرگ خودش بفرزند چنین وصیت میکرد :

اهل خراسان رابتو میسپارم که از ایشان خوب نگهداری کنی ، زیرا اینها انصار ما بوده وهستند، جان ومال خود را در دولت ما گذاشتند، محبت تو هیچوقت از دل شان بیرون نخواهد شد، تو همواره بایشان نکوئی کن واز بدی ایشان اغماض نما، درمقابل آنها از مکافات دریغ مکن و هر که از ایشان در گذرد، تو در عایلهٔ او پدر باش .

در شهر بغداد هم دروازهٔ خراسان رادروازهٔ «دولت» میخواندند چونکه دولت از ناحیهٔ خراسان دربغداد داخل شده بود .



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 145 of 736



قسمت دوم

طاهریان

نگارش

علی احمد نعیمی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 146 of 736

قسمت دوم

طاهریان

فوشنج:

چون موضوع این فصل نگارش سلالهٔ طاهریان هراست وطاهر موسس این خانواده از فوشنج میباشد لذا چند سطری در باب فوشنج نگاشته سپس بوقعات تاریخی میپردازیم :

بطرف غرب شهرهرات حکومتی بنام غوریان واقع است که دران شهرتی نسبتاً کوچك در بین مرکز غوریان وهرات بجانب جنوب در پای هری رود بنام زنده جان وجود دارد . این شهر عبارت از همان فوشنج تاریخی هرات میباشد (۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری وسعت و رقبهٔ این شهر را نصف رقبهٔ هرات نگاشته واضافه کرده است که شهر مذکور مانند هرات دریك جلگه که دوفرسخ از کوه ها فاصله دارد واقع است (۲) وشهر خیلی خوش بنا وتماماً بااشجار محاط میباشد استحکامات شهر بسیار عالی ودورادور آنرا یك دیوار عظیم و یك خندق فرا گرفته است یا قوت آنرا بنام بوشنج یافوشنج نوشته مستوفی فوشنج را در قرن ۸ هجری به نسبت هندوانه وانواع انگور آن مشهوردانسته چنانچه اقسام انگور آن بیکصد و چند نوع میرسیده ومستوفی اضافه کرده است که امتیاز دیگراین شهر از حیث آسیاب های بادی آن بوده است .

در حدود سنه ۷۸۰ هجری فوشنج از طرف تیمور باوجود داشتن دیوار های مرتفع وخندق های آبدار ، ومقاومت بی منتهای مردمان آن غارت وتاراج شدوآنگهی نظر به بعضی علل وجهات نامعلوم نام این شهر تاریخی

(۱) صفحهٔ ۹۶ آثار هرات مولفهٔ شاغلی غلبانی افغان .

(۲) لوسترانج مستشرق شهیر درمولفه خود بنام خلافت اراضی شرقیه ، رقبهٔ شهر هرات رادر آنوقت نیم فرسخ مربع می نگارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 147 of 736

معدوم گردید بیهقی نام آنرا فوشنج یا بوشنج یا پوشنگ نوشته واسطخری میگوید که از آنجا طائفهٔ زیادی از اهل علم ظهور کرده است(۱) شیخ ابو لیث فوشنجی که یکی از اعاظم علمای بزرگ اسلام اند و همچنان شیخ ابو الحسن فوشنجی که از مشایخ بزرگ بوده و مزارشان تاحال در آنجا موجود است از رجال علمی این شهر می باشند.(۲)

ظهور طاهر:

چنانچه در فصل گذشته دیده شد پس از قبول شدن دین مقدس اسلام و انتشار آن در خراسان ، با در میان آمدن خلافت های بنی امیه و بنی عباس ، احساسات ملیت خواهی و جنبش های ملی در هر گوشه و کنار خراسان شروع شده مردمان وطن خواه آن بهر سمت و سو بهر وسیله و واسطه که بود جمعیت هائی تشکیل داده بسر کرده گی سرداران قوم بنای حصول آزادی و استقلال سیاسی را گذاشتند این نهضت ها سالها پیش از طاهریان در بین مردمان هرات و سیستان و بلخ دیده می شد تا آنکه در موقعیکه زمینه بکلی در اثر این جنبش ها و نهضت ها آماده شده بود هارون الرشید فوت کرد(۱۹۲) و پس از او در بین دو پسرش امین و مامون بر سر امر خلافت از اع جاء طلبانه مدهشی بر پا خاست و نظر مامون را که از زمان پدر حکومت خراسان را بدست داشت رشادت و جوانمردی یکی از فرزندان آریه پاهرات بخود جلب کرد و از او در مقابل امین کمک خواست این مرد نامی که طاهر نام داشت و جهت قایم نمودن نفوذ خود به نزد عباسی ها و اغفال ایشان انتظار چنین فرصتی را میکشید دعوت مأمون را پذیرفته با سپاه محدودی از مردمان خراسان بحرب امین و عناصر غیر خراسانی داخل گردید .

---

(۱) صفحه ٦ پاورقی کتاب از طاهریان تامغل مولفه عباس پرویز

(۲) آثار هرات اثر خلیلی افغان.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 148 of 736

نسبت طاهر:

پدر طاهر مؤسس سلسلهٔ طاهریان حسین نام داشت در موضوع نسب او اقوال مختلف ذکر شده که ثقه ترین آنها طاهر بن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان است. مطابق روایات مورخین و نویسندگان کسیکه قبل از طاهر ازخانواده او اشتهار زیاد حاصل کرده بود مصعب بن زریق است که در فن کتابت مهارت بسزا داشته وعلاوه بر آن در فضل و ادب و بلاغت مقام ارجمند را احراز کرده بود. مصعب درزمان خلفای عباسی در خدمت یکی از بزرگان و متنفذین بنام سلیمان بن کثیر خزاعی بشغل کتابت اشتغال داشته وبعد آمدنی هم به حکومت هوشنج یا فوشنج یا بوشنج یا پوشنگ هرات منصوب گردیده بود.

حسین بن مصعب یعنی پدر طاهر هم که در آن ایام شهرت زیاد داشت ویکی از نجیب زاده گان هرات وصاحب نفوذ واقتدار بود، در نظر عباسیان مورد احترام واقع گردیده درسنه ۱۸۰ هجری بحکومت پوشنگ هرات مقرر گردید و تاسنه ۱۹۱ هجری که علی بن عیسی حکمران بلخ و خراسان نسبت بوی مظنون شده دربی قتلش افتاد به این وظیفه اشتغال داشت. ولی درین موقع وضعیت خودرا به نسبت مخالفت علی بن عیسی درخطر دیده خود رابه دربار هارون الرشید که ازوی به نسبت رسوخ و اعتبار ش دربین قوم احترام زیاد مینمود رسانیده مورد تلطف و مهر بانی واقع شد وبالاخره در سنه ۱۹۹ وفات یافت در تشییع جنازهٔ او خلیفه عباسی شخصاً حاضر بود (۱)

طاهر

به اتفاق تمام مورخین و نویسندگان محل تولد طاهر سر سلسله طاهریان

(۱) صفحات اول کتاب «از طاهریان تا مغول»

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 149 of 736

هرات پوشنگ است .درسنه تولد او اختلاف جزئی موجود بو ده بعض آنرا درسنه ۱۵۸ وبرخی درسنه ۱۵۹هجری می انگارند. تعلیمات ابتدائی وانتهائی اودر تحت نظر پدرش حسین درداخل کشورصورت گرفته ودر تعلیم و تربیهٔ اوخانوادهٔ جلیل القدر و با فضیلتش سهم بزرگی داشته است .شخص آزادمنش و آزادیخواه ومظهر تربیهٔ احساسات وسجایای ملی قوم باستانی آریانا بود .تازمان مرگ هارون الرشید در تاریخ ازاو نامی دیده نمیشود ولی شهرت واقتخارات فناناپذیر او ازموقعی آغاز میگردد که دربین امین ومامون پسران هارون الرشید درسراسر خلافت اختلاف پیدامیشود مأمون اقتدار خراسان راسالها یعنی از زمان پدردر دست داشت ازنفوذ وقوت اقتدار طاهر استمداد مینگیرد واز بن به بعد است که آوازهٔ طاهر بلند میگردد وبالاخره باآنهمه قوت نفس وغرور ملی که دارد به مقصد دیرینهٔ خودیعنی حصول استقلال و گذاشتن نام نیك در تاریخ کشور موفق میگردد .

فرماندهی طاهر پرافواج خراسان وفتوحات او

هنگامیکه هارون الرشید خلیفهٔ عباسی درسال ۱۹۲ هجری که جهت دفع نمودن فتنه وشورش رافع بن لیث بن سیار که درسنه ۱۹۰ بنای طغیان رادر ماوراءالنهر گذاشت بخراسان آمده درسنه ۱۹۳ وفات یافت وپسرش محمد امین طبق وصیت نامهٔ رسمی دربغداد به تخت خلافت نشست .در همان حال عبدالله مأمون فرزند کوچکتر رشید که از سال ۱۸۲ ازطرف پدر حکومت عراق عجم و کرمان وفارس ومازندران وخراسان را یافته بود درمرو اقامت داشت .هارون درحیات خودوصیت کرده بود که پس ازمرگ امین خلافت حق مأمون است ولی دوسال بعد ازمرگ او امین به تحریك وزیر خود فضل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 150 of 736

بن ربیع اول، قاسم برادر کوچك خودرا که از طرف پدر بارض جزیره و ثغور والی بود عزل کرده سپس نام مأمون را که قرار وصیتنامه پدر ولی عهد او بود از خطبه بیفتاد. و خطبه ولایت عهدی را بنام فرزند خود که لقب الناطق بالحق را بدو داده بود خواند (در سنه ۱۹۵ هجری).

مأمون از این حرکت امین آزرده خاطر گردیده موقعیکه امین او را از خراسان به بغداد طلب کرد از اطاعت وی سر پیچیده عاقبت آنها بجنگ و جدال کشید. این بود که در سنه ۱۹۷ درهمان فرستیکه امین شصت هزار سپاه را به سرداری علی بن عیسی بن ماهان بجنگ برادر فرستاد تا اورا گرفته به بغداد باخود باورد مأمون، طاهر را که چهارهزار عسکر دلیر و شجاع خراسانی باخود داشت، احضار کرده خواهش نمود تا در مقابل عساکر علی بن عیسی به جنگ امین پردازد.

طاهر که در دل منتظر چنین فرصتی بود به طرفداری مأمون کمر همت بسته تجهیزات و ترتیبات عساکر خود را تکمیل نموده بطرف ری حرکت کرد. طبری میگوید که مأمون در موقع حرکت، ری و قهستان وحلوان را بطاهر داده و گفت بدانسو بشتاب پیش از آنکه علی بن عیسی آنرا تصرف نماید و تعداد عساکریکه به معیت طاهر بود به بیست هزار کس میرسید طاهر بطرف ری حرکت کرد و پیش از علی بن عیسی به آنجا رسیده ترتیبات عسکری خود را قائم نمود و منتظر رسیدن حریف نشست.

غلبهٔ طاهر بر علی بن عیسی

هنگامیکه طاهر استحکامات شهر ری را تکمیل نمود جاسوسان و پیش قراولان به اطراف و نواحی فرستاده منتظر وقت نشست. چون علی بن عیسی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 151 of 736

سپهسالار امین با سپاه و لشکر زیاد به نزدیکی ولایت ری رسید طاهر با افسران
و مشاورین خود را مرجنگ مشوره کرد . ایشان متفقاً بدین رای دادند که
چون عدهٔ عساکر ما فوق العاده کم و برخلاف دشمن بی اندازه قوی است باید
ما متحصن شویم تا قوت الظهر دیگر از طرف مامون بما برسد و آنوقت به حمله
بپردازیم ولی طاهر نظر به ایشان قرار داد نموده به حمله تصمیم گرفت و گفت اراده
شما ضعیف است زیرا اگر ما در ری متحصن شویم مردم شهر از خوف علی بن عیسی
با ما مخالفت خواهند کرد و کار ما مشکل خواهد شد من چنین تجربه دیده ام
که بیرون شهر رفته سنگر بگیریم و بتوکل خداوند بدون آنکه منتظر
قوت الظهر باشیم حمله نمائیم . مجموع افراد خراسانی برای قائد و سپهسالار علی
خود متفق گشته پلان اورا تجید نمودند و عساکر طاهر در بیرون شهری در
موضع فلوس معسکر ساختند و جنگ سخت و خونینی در بین بغدادیان و خراسانیان
در گرفت . شجاعت و یافشاری و مردانگی عساکر خراسانی در این جنگ
که عدهٔ ایشان بمراتب از دشمن کمتر بود از حد بیان بیرون است . خلاصه
بعد از چندین حمله و دفاع متوالی عساکر طاهر توانستند که قشون بغدادی
را عقب به نشانند . در اثنای عقب نشینی عساکر امین ، اصحاب و همراهان
طاهر تیری به جانب علی بن عیسی انداخت و به ضرب آن تیر اورا بهلاکت
رسانید (۱) مگر طبری میگوید که بالاخره طاهر و علی هر دو از صفوف
عساکر خود برون آمده شروع بجنگ تن به تن نمودند و طاهر به هر دو دست
شمشیر گرفته سر علی بن عیسی را زدو کلاه خود او را بدو نیم کرد و همه سپاه طاهر
به یکجا حمله نموده قشون بغدادی بهزیمت شدند و علی بن عیسی کشته شد (۲)

ذوالیمینین:

چون بغدادیان در آن جنگ هزیمت یافته و علی بن عیسی کشته شد طاهر

(۱) روضة الصفا خواند میر صفحه ٦٧٤ جلد ٤ (۲) صفحه ٧٦٦ طبری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 152 of 736

ازفتح وپیروزی عساکر خراسانی نامهٔ بهمامون نوشت و سرعلی بن عیسی رابه‌نزد اوفرستاد مأمون درجواب بطاهر نوشت که قرارمعلوم تو با دودست جنگ نموده‌ئی، براهر دو دست راست است. ازهمه‌مردم‌ازخراسان تبارى بیعت‌بستان ودربدن نامه‌اورا طاهر ذوالیمینین‌خوانند (۱) اما مورخین راجع به‌لقب ذوالیمینین طاهر روایات زیاد ذکر کرده‌اند

غلبه طاهر برعبدالرحمن بن جبلهٔ ابناوی وفتح همدان:

ازشنیدن خبرشکست عساکر بغدادوشکسته شدن علی بن عیسی محمد امین سراسیمه گردیده فوراً یك عده عساکر زیاد تازه‌دم را بسر کرده گی عبدالرحمن بن جبله بطرف فارس وری بمقابل طاهر فرستاد عبدالرحمن ازسواره نظام و پیاده بیست‌هزار نفر باخوده داشت وهمه آنها با آذوقه‌فراوان و تجهیزات تازهٔ مجهز بودند ازطرف امین برای عبدالرحمن بن جبله اختیارت کامل داده شده‌بود وعساکراوهمه ازشجاعان ومردان‌جنگ آزموده انتخاب‌شده‌بودند.

عبدالرحمن از بغدادحرکت کرده‌بشهرهمدان‌فرود آمده‌وطرق‌وشوارع راتحت انضباط گرفته دیوارهای‌شهر رامستحکم گردانیده وبا آلات‌وادوات مکمل برای جنگ وحمله آماده شد.

وقتیکه علی‌بن عیسی مقتول گردیدپسرش یحیی بن علی که باوی درجنگ باطاهرهمراه‌بود بایك‌عده نفروسپاه‌فرارنموده‌دربین راه‌همدان‌وری اقامت گزید و فراریان پدر راکه بنزد اومیرسیدند نگهداشته وآنهارادو باره بجنگ باطاهر تشویق و تشجیع مینمود وضمناً قضیه‌رابرای‌امین نگاشته از اوهرخواست قوت الظهرنموده این است که امین به‌جواب او پرداخته عبدالرحمن را باقوهٔ زیادی به پشتیبانی اوفرستاد وبرایش نوشت که تا رسیدن سپاه عبدالرحمن باید مدافعه واستقامت را ازدست ندهد.

(۱) طبری صفحه ۷۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 153 of 736

چون خبر آماده گی جدید عساکر امین ورسیدن عبدالرحمن باعدهٔ زیادی ازعساکر تازه دم بهمدان بگوش طاهر رسید بلادر نگ بداسو حرکت نمود ، عساکر متفرق وشکست خورده که بایحیی بن علی بن عیسی متفق گردیده ودربین راه خطجنگ را تشکیل داده بودند بمحض خبرورود طاهر وعساکر مظفر خراسانی دچارهراس وخوف گردیده بدون مجادله ومقابله فرار نموده متفرق شدند طاهر بهپیشرفت خود جانب همدان ادامه داده به نزدیك شهر رسید ، درین وقت عبدالرحمن باعساکر خود از شهر بیرون آمده برسپاه خراسان حمله کردوجنگ مدهشی در گرفت طرفین درحالیکه تلفات زیاد میدادند استقامت وثبات را ازدست ندادند تا آنکه بالاخره عبدالرحمن پس ازدادن تلفات سنگین عقب نشینی نموده بداخل شهر پناهنده شد وطاهر نظر بمقتضیات وتکنیك حربی بجانب شهر پیش نرفت ومنتظر حملهٔ ثانی عبدالرحمن گردید . عبدالرحمن چندی در داخل شهر همدان ترتیبات وتدارکات زیاد دیده مجدداً هنا حمله را برطاهر گذاشت وباری باعساکر وبیرق های مجلل ومتعددی به اردوگاه عساکر خراسانی شتافت ولی طاهر که سپهسالار وافسر دانشمندی بود وهرجنگ را ازروی فکر وپلان فنی می سنجید هرگز از استحکامات خوددر مقابل قشون عبدالرحمن پیش نرفته بجای خود ثابت واستوار اقامت نمود تا آنکه سپاهیان بغدادی ازاین حرکت او بغفلت افتاده به گمان اینکه خراسانیان ازهیبت وصلابت ها بهراس شده اند بجانب معسکر طاهر بیبیاکانه پیش آمدند چون خوب نزدیك شدند حمله طاهر شروع گردیده جنگ مدهشی در گرفت وازجانبین هزاران کشته وزخمی برزمین افتاد اگرچه عدهٔ عساکر طاهر نسبت به بغدادیان کمتر بود ولی طاهر وسپاه دلیر او سبرو هردانگی را ازدست نداده پی در پی حمله می نمودند تا آنکه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 154 of 736

علمدار عبدالرحمن برزمین هلاکت افتاد و لشکر او دوباره بسوی شهر عقب نشینی نمودند. این مرتبه طاهر شهر را بکلی تحت محاصره قرار داده وروز بروز حلقهٔ آن را تنگ تر می نمود. چون راه شهر از هر طرف بسته شده بود و آذوقه و لوازم زندگانی به آن نمی رسید بالاخره پس از یکماه محاصره اکثر اعساکر عبدالرحمن هلاك و مابقی دچار قحطی و گرسنگی شدند بنابران عبدالرحمن به نزد طاهر کس فرستاده برای خود و عساکر محصور خود امان خواست طاهر هم شرایط او را پذیرفته بغداد یان شهر همدان را تخلیه و بطاهر واگذاشتند. طاهر پس از تسخیر همدان به پاك نمودن اطراف و نواحی آنولا ازوجود دشمن مشغول گردیده و در همین سنه ۱۹۵ قزوین و بعضی شهرهای نسبتاً کوچك دیگر را از قبیل کورالجبال وغیره از دست عمال و کارمندان امین بیرون آورده متصرف گردید.

* * *

درهمان هو قعیکه عبدالرحمن بن جبله با بیست هزار عسکر بطرف همدان فرستاده شده بود محمد امین بسرعت ممکنه سوارهٔ نظام دیگری نیز از اهالی بغداد ترتیب داده بسر کرده گی عبدالله واحمد پسران جرش (۱) بکمك عبدالرحمن بجنگ طاهر فرستاد وبه آنها امر نمود که به محل قصر اللصوص فرود آمده و به اوامر عبدالرحمن سپه سالار کل لشکر مطیع باشند و به تحت نظر او بجنگ بپردازند بعضی میگویند که چون طاهر درخواست وشرط تسلیم شدن عبدالرحمن را پذیرفت و عبدالرحمان شهر تخلیه کرد فی الفور خدعهٔ حربی نموده در حالیکه بحالت تسلیم شدن به عساکر طاهر نزدیك می شد حمله ناگهانی نموده خراسانیان را غافل

(۱) جزء دهم تاریخ طبری طبع مصر.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 155 of 736

گیر کرد ، ولی طاهر وسپاه دلیر او شجاعت ومعنویات را از دست نداده اولاً مدافعه وسپس به تعرض شدید پرداختند وجنگ مدهش در گرفت درحالیکه سپاهیان بغداد کشته وتلفات زیادی بجا گذاشتند منهزم گردید وعبدالرحمن شخصاً با عدهٔ محدودی از عساکر خود به جنگ تن به تن ادامه دادند وبالاخره عبدالرحمن کشته شد . سپاه شکست خوردهٔ او که به عبدالله واحمد پسران جرثمی پیوستند در بین آنها نیز دهشت وهراس تولید نمود چنانچه عبدالله واحمد بدون آنکه باطاهر مقابل شوند راه بغداد را پیش گرفتند

اما بقول روضة الصفا خواند میرامین برای عبدالرحمن سپاه تازه دم وقوت الظهر جدیدی فرستاد ولی به سر کرده گی عبدالرحمن جرثمی وحسین بن علی بن عیسی واین لشکر هنوز تازه به قرناسین رسیده بودند که خبر شکست عبدالرحمن و کشته شدن او به آنجا رسید درین عساکر قوت الظهر بدون معطلی از خوف طاهر وسپاه پیروز منداور وبر گردانیده مجدداً رهسپار بغداد شدند .

طاهر پس از فتح قطعی همدان وشکستن عساکر بغداد و کشته شدن عبدالرحمن بن جبله به پیشرفت خود ادامه داده خانقین را که فعلاً در سرحد فارس وعراق واقع است از دست عمال امین بیرون آورد وداخل حلوان شد . ویکی از قصبات آنرا که بنام ثلاثان بود معسکر خود قرار داده استحکامات ساخت وخندق ها حفر نمود . پس از کمی توقف درین ناحیه ، هرثمه بن ایمین که با عدهٔ زیاد سپاه به کمك او از طرف مأمون فرستاده شده بود باو پیوست وطاهر برحسب مکتوب مأمون تماماً شهرها وقصبات مفتوحه را به هرثمه سپرده خود بطرف اهواز روانه شد .

فتح اهواز :

طاهر هنگامیکه حلوان ونواحی متصرفی آنرا بنابر امر مأمون به هرثمه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 156 of 736

بن الیمین سپرد جهت آنکه بیشتر از اهواز وچگونگی قوا واستحکامات دشمن باخبر باشد یك عده سپاه خود را به سر کرده گی یکی از افسران خود موسوم به حسین بن عمر رستمی بصورت پیش قراول بدانسوسوق داد وخودش بعداز فراغت کار ها به تعقیب او روانه شد. حسین بن عمر رستمی در بین راه شنید که محمد بن یزید مهلبی که ازطرف امین حاکم اهواز بود از مقصد طاهر باخبر گردیده و باعدهٔ زیادی عساکر بجانب جندی شاپور که در بین راه اهواز واقع بود حرکت کرده ومی خواهد در آنجا استحکامات تدافعی جهت اهواز آماده نماید لهذا بطاهر خبر فرستاده وخود محتاطانه به پیشرفت ادامه داد طاهر بمحض شنیدن این خبر عدهٔ زیاد عساکر خود را بصورت قوة الظهر برای حسین بن عمر رستمی سوق داده خودش هم به تعقیب آنها باعتانت وشکوه زایدالوصفی روانه گردید. ولی عساکر طاهر تا نزدیکی های اهواز به هیچ یك موانعی برنخوردند و کسی را در بین راه نیافتند که با ایشان آمادهٔ مقابله ومقاتله باشند در چند فرسخی اهواز محمد بن یزید حاکم اهواز عساکر خود را به جهت مدافعهٔ شهر بیرون کشیده جنگ سختی در گرفت وپس از کمی زدو خورد عساکر محمد بن یزید عقب نشسته به شهر پناهنده ومحصور شدند. بعد از چندی محاصرهٔ که در طول آن ترتیبات لازمه گرفته شده بود محمد بن یزید مجدداً برای شکستن و برهم زدن حلقه محاصره باسپاه خویش برون آمده جنگ مدهش وتن به تن در گرفت بالاخره محمد بن یزید بضرب نیزهٔ یکی از مردان طاهر مقتول شد وشهر اهواز بدست افواج پیروزمند ودلیر خراسانی مفتوح گردید.

طاهر پس از فتح اهواز فوراً بعضی از بلاد دیگر یمامه وبحرین وعمان وغیره را که از متعلقات اهواز و بصره بود یکی عقب دیگر تصرف کرده از جانب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 157 of 736

خود حکمران مقرر نمود و بهمین طریق طاهر شهرهای دیگر عراق را از قبیل کوفه و واسط و بصره و همچنان مدائن متصرف شده برای مأمون بیعت گرفت وبدین صورت درسال ۱۹۶ هجری تقریباً به استثنای دارالخلافه بغداد و یکی دو شهر دیگر تمام عراق به حوزهٔ تصرف و فتوحات طاهر درآمده و مردمان آن همه به مأمون بیعت کردند و هم در همین سنه بود که داؤد بن عیسی که از طرف امین حاکم مکه معظمه و مدینه منوره بود امین را از خلافت خلع نموده به جهت مامون بیعت گرفت و آنرا برای طاهر فرستاد و خود شخصاً بطرف مرو به نزد مأمون شتافت.

حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن:

طاهر پس از آنکه به نزدیکی بغداد رسید بنای محاصرهٔ آنرا گذاشته بهرثمه بن الیمین که درحلوان بود نامه نوشت و او را با عدهٔ از لشکریانش به جنگ بغداد طلب نمود. چون هرثمه به او یکجا شد متفقاً بمحاصرهٔ شهر اقدام نمودند وروز بروز حلقه محاصره بر بغداد تنگ ترشده اهالی از مضیقه وچور وچپاول و بی امنی عساکر محصور محمد و اوباشان شهر بستوه آمدند. بعد از چندین ماه محاصره اکثر افسران و متنفذین سپاه محمد یکی بعد دیگر به طاهر تسلیم شدند تماماً سال ۱۹۷ بمحاصره بغداد گذشت و سپرو تحمل عساکر و مردمان شهر بغداد به تحلیل رفت در اواخر ایام محاصره چیز یکه بیشتر امین را مضطرب و آشفته ساخت تسلیم شدن علی فراهمردی نگهبان دروازهٔ قصر صالح بود که برای طاهر خط نوشته امان خواست و ضمانت نمود که هر قدر آلات و ادوات جنگ و آذوقه که بدست دارد به او تسلیم نماید طاهر هم پیشنهاد وشرایط او را پذیرفته درشب ۱۵ جمادی الاخر ۱۹۷ یک عده افسران و عساکر رشید خود را مانند ابوالعباس یوسف بن یعقوب بادغیسی و غیره جهت تسلیم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 158 of 736

گردیدن او فرستاد. وهمچنان تسلیم شدن محمد بن عیسی به طاهر تیز امین را پریشان و مأیوس ساخت زیرا بدو اعتماد زیاد داشته و رئیس مستحفظین خویش مقرر نموده بود. لهذا محمد امین خود شخصاً با یکچیان مایوسی درحالیکه منتظر هر گونه پیش آمد شوم بود بیرون آمده مردمان شهر و عساکر از مشاهده او کمی بهیجان آمده باعزم بعقب او جانب دروازهٔ قصر صالح که در آن افسران وعساکر خراسان وجود داشتند حمله بردند جنگ سختی در گرفت و در نتیجه ابوالعباس بادغیسی افسر رشید طاهر باعدهٔ ازسپاه خویش کشته شد ومابقی خود را از دطاهر کشیدند خلاصه بهمین طریق محاصرهٔ بغداد تقریباً یکسال وچند ماه بطول انجامید تا آنکه بالاخره طاهر بکلی امین وسپاه اورا منکوب ومغلوب نموده شهر را تصرف کرد و در ماه صفر ۱۹۸ هجری امین را بقتل رسانیده سر اورا بخراسان به نزد مأمون فرستاد. (۱)

طاهر بعد از فتح بغداد تقریباً مدت یکسال یعنی تا ۱۹۹ هجری بحیث والی عراق و بلاد جبل و فارس واهواز وحجاز و یمن در بغداد مقرر بود.

تقرر طاهر بحکومت شام وجزیره و غیره:

درسال ۱۹۹ مأمون حسن بن سهل را به ولایت عراق حاکم مقرر نموده و بطاهر نوشت تا آ ولایت را به او تسلیم نموده خودش به شام برود و نصر بن شبث عقیلی را که بعد از مرگ امین بنای بغاوت و سلحشوری را گذاشته بود منقاد نموده زمام حکومت آنرا بدست خود بگیرد. طاهر هم برحسب امر مأمون عراق را به حسن بن سهل سپرده خودش بجانب شام روانه شد.

(۱) فتح شهر بغداد وقتل امین را بعضی ها درماه محرم همین سال نوشته اند چنانچه ملک الشعراء بهار در حاشیهٔ نمبر اول صفحه ۳۵۰ مجمل التواریخ والقصص آنرا به ۲۰ محرم ۱۹۸ نگاشته است وهم صاحب مجمل التواریخ می نویسد که امین درماه محرم همین سال گذشت،

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 159 of 736

ودررقه با نصر بن شبث بن سیار جنگ شدید و مدهشی کرده او را شکست داد و خود زمام حکمروائی شام و موصل و جزیره و غیره را بکف با کفایت خویش گرفت:

در سنه ۲۰۲ مأمون از مرو قصد حرکت را بسوی بغداد نموده از راه فارس بدانجا وارد شد و عند الورود طاهر را از رقه به بغداد خواست چون از او احسان زیاد دیده بود و خلافت وی مرهون شجاعت و مردانگی و ایثار او بود حکومت بغداد و شحنه گی آن را بوی تفویض نمود اگرچه مامون از خدمات و کاردانی های طاهر تقدیر و قدردانی زیادی نمود ولی در دل به نسبت مقتول شدن امین برادرش بدست او و ازوی نفرت داشت و از طرف دیگر هم مامون به نسبت شخصیت بزرگ و احساسات ملت خواهانه که در طاهر سراغ داشت از او بی اندیشه نبوده خیلی هم میترسید و هراس داشت چون طاهر در اواخر تقرر خود به بغداد وضعیت مأمون را باخود دگرگون یافت و از ضمیرش باخبر گشت صلاح را بدین قرار داد که فرصت را از دست ندهد و بهر وسیله است خود را بخراسان برساند.

تقرر طاهر بحکومت خراسان و اعلان استقلال

لهذا به احمد ابی خالد وزیر مقرب مامون پیوسته او را تحریک نمود تا فرمان حکومت خراسان را برای وی از نزد خلیفه حاصل نماید چون مامون از افکار و احساسات طاهر واقفیت داشت و میدانست به محض آنکه بخراسان یعنی بوطن خویش برسد وضعیت خود را تقویه نموده بر علیه خلافت عباسی اعلان حریت خواهد داد ـ دراول امر از امضای فرمان امتناع ورزید ولی با اصرار و اعتبار و ضمانت احمد ابی خالد وزیر خویش فرمان اورا به حکومت خراسان امضا کرد بقول طبری طاهر بروز جمعه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 160 of 736

یك‌شب پیشتر ازذیقعده سال ۲۰۵ سمت خراسان حرکت نموده حکومت آنجارا بدست‌خود گرفت‌وازیگانه فرصتیکه برای حصول‌استقلال و آزادی خراسان بچنگ آورده بود استفاده شایانی کرده‌شب وروزخودرا تقویت نمود تاآنکه‌پس از تقریباً یك وئیم‌سال‌یعنی بروز جمعه ۲٤جمادی الاخر سال ۲۰۷هجری‌بعدازادای‌نمازجمعه برمنبر برآمده نام خلیفه را ازخطبه انداخته ونعرهٔ آزادی را به‌آسمان بلند نموده پرچم استقلال رادر فضای کوهسار آریانا به‌اهتزاز در آورد.

* * *

مرگ طاهر :

موقعیکه مامون‌فرمان حکومت طاهررا برخراسان امضا نمود به نسبت نگرانی خاطر یکه ازاو دردل‌داشت‌جهت آنکه همیشه ازرویه وحرکات اوباخبر باشد گلشوم بن‌ثابت رابریاست اداره پسته خراسان‌مقرر کرد تادائماً اوضاع واقدامات‌طاهر را مراقبت نموده ویرا ازآن باخبر سازد و نیز احمدبن‌ابی خالد وزیرمامون چون ازطاهر به‌از دخلیفه‌ضمانت کرده‌بود که مخالفت‌نه‌نماید‌یکی ازملازمان‌مقرب ومحرم‌خود رادر طاهر به‌طاهر بخشید تابخدمت اوباشد ولی‌درباطن به آن غلام امرودستور داد. هروقتیکه‌طاهر بنای شورش وآزادی‌رابگزارد به‌قتل‌او اقدام‌نماید.

این بود که‌طاهر پس‌ازانداختن نام‌خلیفه‌ازخطبه‌واعلان‌حریت‌درخراسان بقصر نشیمن‌خودمراجعت کرد.ولی‌بزودی‌احساس‌علالت‌ومریضی‌نموده‌درشب همان روزبصورت فجائی که‌بظن غالب‌مسموم شده باشددنیارابدرود گفت ونامی ازخود برای فرزندان آریانا گذاشت که‌تاابد در دامان افق خراسان ثبت خواهد ماند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 161 of 736

مکتوب :

شخصیت بزرگ طاهر که در تاریخ افغانستان ازشخصیت های فراموش نشدنی است مظهر اخلاق ، بزرگمنشی، ملت پرستی، عدالت خواهی، ضعیف پروری، و بسیار سجایای پسندیده دیگر می باشد. علم ودانش وهنر درستی، حسن اداره وسیاست کشورداری اورا کمتر شاهی داشته است . میخواستیم درزیر عنوانی مخصوص ازشخصیت وسجایای اخلاقی وسیاست کشور داری اوبحث کنیم ولی ابی جعفر بن محمد بن جریری الطبری در تاریخ معروف خود موسوم به ، تاریخ الامم والملوک ، مکتوبی از طاهر عنوان پسرش عبدالله نقل میکند که از آن می توان تماماً صفات وسجایای اورا استنباط کرد لهذا عیناً بعض نکات برجسته آنرا ذکر میکنم (۱) درین مکتوب طاهر عبدالله را که ازطرف مامون بحکومت شام مقرر شده بود دراخلاق وامور کشورداری چنین توصیه مینماید

« می باید بخداوندیکه واحد و بخود شریکی ندارد تقوی و پرهیزگاری نمائی واز وی بترسی وازغضب وغیظ اودوری بجوئی ورعیت خودرا حفظ وحمایت نمائی واو قانیرا که خداوند ترا خلعت عافیت ولباس سلامت پوشانیده است به ذکر او تعالی ویرای عقبی ومعاد خود وآنچه که تو بغرض آن روان هستی وازان مسئول می باشی سپری نما ، وبه تمام چیزهای مذکور طوری عمل کن که خدای بزرگ ترا حفظ و نگهداری نموده از عذاب خود ودر دو آلام عقاب خود درروز قیامت نجات ورستگاری بخشد زیراخدای بزرگ بتو احسان فرموده و شرافت خویش را برایت مبذول ولازم ساخته است که امور عبادو بندگان خود را بدست تو سپرده است وترا بگستراندن عدالت و اقامه حقوق وحدود الهی دربین آنها مکلف گردانیده وبدفاع ازاوشان وازوطن اوشان وحمایت خون آنها واستقرار

(۱) صفحه ۲۰۸ جزء دهم تاریخ الامم والملوک مولفه ابی جعفرطبری.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 162 of 736

امنیت طرق وفراهم ساختن راحت‌ورفاهیت‌ایشان دراموررزیست وزندگانی مامور ساخته است بـاید دانست که خداوند از چیز یکه با لای تو فرض گردانیده‌است مواخذه وپرسش کردنی است .

به آنچه از طرف خدا برتو فرض است قیام نما و در چیز یکه میل ورغبت می‌نمائی ویا ازآن نفرت و کراهیت میکنی بر غبت و نفرت خود ازعدالت صرف نظر مکن خواه برای مردمان قریب توباشد وخواه برای اشخاص بعید عقیده وگمان خودرا نسبت بخداوند نیك بگردان رعیت با تو است ونیك می شود . به هیچیك از کسانیکه خود او شانرا مقرر مینمائی قبل از کشف و معلوم نمودن تهمتیکه به آن متهم می شوند شتاب مکن زیرا ایرادتهمت به اشخاص پاك وبری وگمان بد به آنها گناه است.

گمان نیك را نسبت به اصحاب خودبرای خویش خصلت‌وحالت شخصیه بگردان وگمان بدرا دربارهٔ آنها از خود دور کن وازاوشان بگذر واین کار ترا به حسن رویه واطاعت ومدارا باوشان کمك مینماید . باید دانست که به گمان نیك قوه وراحت می یابی ورأفت بر رعیت ترا مانع نمیگردد که ازامور خود واز باخبری حکمداران و حمایت وحفاظت رعیت وتحقیق وتفکر در اسباب برقراری وصلاح آنها پرسش وجستجو نمائی بلکه بایست از امور حکمداران باخبری شود وحفاظت رعیت و تدبیر حوائج وفراهم آوردن ضروریات آنها بعمل آید . این چیز ها و امثال آنرا اختیارنما . حدود واو امر الهی را بالای مجرمین و جنایت کاران بر حسب منزلت شان وبقدریکه مستحق می شوند قائم واجراءدار . وهیچگونه سستی ومعطلی را درآن روا مدار ومجازات وعقوبت اشخاص را که مستلزم سرزنش وعقوبت میشوند به تأخیر میانداز زیرا اگر درین باره تفریط بنمائی این تفریط حسن ظن وگمان نیك ترا فاسد میگرداند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 163 of 736

مردم صادق وصاحب صلاح را دوست وعزیز بدار واهل شرف را بحق معاونت وامداد کن . ضعفا و بیچارگان سلهرحم بداریه و این کارخود منتهای رضامندی خدا وتائید امر اورا طلب نماوثواب آنرا درداراخرت التماس کن . ازخواهشات بدو هوای نفس اجتناب نماوفکر خودرا ازآن مصروف گردان وبه رعیت خود برائت ویاکی خویش را ازآن آشکارساز ، سیاست آنهارا باعدل توام وقرین گردان درانثنای غضب خودراضبط نموده حلم ووفا را اختیار کن . باید ذخائر وگنجیکه تو آنرا برای خود فراهم میاوری عبارت از نیکو کاری ، تقوی ، عدالت ، اصلاح امور واحوال رعیت ، عمران وآبادانی مالك ووطن آنها وتفقد وجستجوی امور ، وحفظ خونها وفریاد رسی مظلومین باشد .

گناه راهرگز حقیر مشمار ، بشخص حاسد قطعاً میل ورغبت منماوبه فاجر ترحم مدار باآدم کافرهرگز نپیوندوبادشمن مداهنه نکرده سخن سخن چین را تصدیق مکن وبه شخص غدار اعتماد نه نموده وفاسق وکمراه رااعداد مکن هیچ انسانی راتحقیر وهیچ گدا وفقیری راتردید منما روزها را عبث مگذران از ظالم هراس نداشته باش واز او چشم پوشی وغفلت مکن .

امور واحوال عسکری خودرا تفقد وجستجو نموده ارزاق شارا وافر ووسائل معاش ایشانرا وسیع گردان تاخدا وند بذریعهٔ آن فاقه گی وتنگدستی شارا رفع کند واحوال ایشان منظم شده واستقامت پیدا نماید ودر دلهای شان نسبت به اطاعت وامر تواخلاص وخوشنودی زیاد گردد .

کار هرروز خودرا درهمان روز انجام داده وبفردا به تاخیر نیند ازو شخصاً به آن مواظب باش چه فردا کارها وامورى درپیش دارد که تراازانجام کار پس افتاده روز گذشته باز میدارد وبدانکه هرروزیکه تیرمی شود امور آنهم به همان روز رفتنی است اگر کار یومیه خودرا انجام دادی نفس وبدن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 164 of 736

خودرا آرام ومستریح میگردانی وامورحکومت راقائم ومستحکم مینمائی.
برای مریض‌هابیمارستان‌ها برپا کن وآنهارادر آنجاجا گزین ساخته برای
شان پرستار وخدمتکار مقرر نما تاپرستاری شان رابنمایندو اطبارا موظف
گردان تا امراض وناخوشی های ایشانرامعالجه وتداوی نمایند وخواهشات
وحاجت آنهارا براراما بطوریکه دربیت‌المال سبب اسراف نگردد .

بمامورینیکه بحضورت مشغول وظیفه اندوهمچنان به اویسندگان حضور
خود، برای هر کدام یك وقتی رامعین کن‌تادر آنوقت برای امضای مکاتیب
یااخذ هدایات به‌نزدت حاضر شوند وچشم و گوش وفهم‌وعقل خودرا برای
چیزیکه بتوعرضه ونقدیم میدارند فارغ ساخته مکرراً درآن فکر وتدبیر
بنما وآنگاه چیزیکه‌موافق به‌حزم‌ومطابق به‌حق‌باشدآنرا امضا کن وچیزیکه
مخالف آن باشد برای ثبوت وتحقیق وپرسش محول گردان .

این مکتوب را که برایت نوشته شده است بدرستی بفهم ودرآن غورو
فکر کن و بر طبق آن عمل نما و در جمیع امور خویش از خدا و ند
معاونت وامداد بخواه وخیر طلب کن‌زیرا خداوندطرفدار صلاح‌وطرفدار
اهـل صلاح می باشد بایست بزرگترین سیرت و بهترین رغبت‌توهمان
چیزی باشد که در آن رضـای اوتعالی است .

من ازخدا وند آرزو می‌نمایم که بخوبی ترا توفیق ورشدعطا فرموده
وحفاظت کند .

چون طاهرآن عهد نامه ومکتوب رابرای پسرخود عبدالله نوشته فرستاد
مخالفین قضیه را طور دیگر بسمع مأمون رسانیدند تاآنکه مأمون مکتوب
را خواسته بحضور خود خواند وبعدازاتمام‌چون‌سراپامطابق آئین‌خداوندی
ودین مقدس‌اسلام وسیاست کشور داری وخیروبیکو کاری بودخیلی خورسند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 165 of 736

گردیده امر داد که مضمون آنرا بصورت متحدالمال بتمام حکام وعمال ولایات صادر نمایند .

چون طاهر مرد متدین وصاحب اخلاق ورویهٔ نیکو ودرعسکری فرماندار رشید بود درجلب نمودن قلوب وافکار مردمان ورعیت خود مهارت بسزائی داشت درتربیه نمودن شعرأوعلماودانشمندان پیوسته سعی ومجاهدت می نمود وخودش هم عالم زبردست وشاعر بلند قریحه بود چنانچه صاحب کتاب «ازطاهریان تامغل» میگوید که ازطاهر وعبدالله پسراو که دارای طبع عالی شاعرانه بودند اشعار نیکو ومتین بیادگار مانده است در کتب ادبی تو قیعات ونوشته جات آنان باقی ودلیل بزرگی برفضل وهنر آنان بزبان عربی می باشد.

طلحه بن طاهر

پس ازآنکه طاهر پرچم آزادی واستقلال را درخراسان بلندنموده بنای حکومت ملی را گذاشت و درشب همان روز بطور ناگهانی وفات یافت طلحه پسراو برتخت امارت خراسان جلوس نمود .

درجلوس طلحه بعد از پدرش طاهر ، اختلافاتی موجود است بعضی ها میگویند که بعد ازطاهر پسرش طلحه که در هنگام مرگ اوحضور داشت بامارت خراسان برگزیده شد (۱) وبرخی دیگرروایت کرده اند که چون طاهر بمردو پسرش عبدالله که نسبت بادیگر اخوان و برادران خود شهرت ونفوذ زیاد داشت وحاکم شامات بود. ازطرف مأمون بحکومت خراسان به رسمیت شناخته شدولی چون خود عبدالله هنوز با نصر بن لیث در رقه مشغول بود طلحه برادر خودرا بنیابت خویش برخراسان گماشت (۲) بهرحال اصل قضیه هرچه باشد باشد ولی باید گفت که چون کلثوم معبرورئیس پوسته خانه خراسان

(۱) زین الاخبار گردیزی طبع برلین

(۲) روضة الصفا خواند میر درحالیکه امارت مستقیم طلحه را بعد ازطاهر تصدیق میکند ازروایت اخبارالدکر ذکر می نمایند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 166 of 736

اولاً خبراعلان حریت وسپس مرگ طاهر رابکی بعد دیگر بهمأمون اوتت مأمون هم که ازپیش نفوذ واقتدار طاهر وخاندان اورا درهرات وسیستان وغیره ولایات خراسان میدانست واز آن درهراس بود بعد ازمرگ طاهر جنگ وجدال راباطاهر بان مصاحت ندانست زیرا میدانست که اگراندك مخالفتی ازخود درمقابل آنها اظهار نماید ازدو طرف مورد حمله قرار خواهد گرفت یعنی از طرف شام عبد الله طاهر که لشکر وسپاه زیادی باخود داشت براو حمله می آوردواز جانب خراسان طلحه براولشکر میکشید ووضعیت خلافت بغداد درخطر می افتاد لهذا بهترین سیاست وقت آرادانست که باید باطاهریان هرات ازدر مصالحت وآمیزش پیش آمده پیوسته با ایشان روابط دوستانه وهمکاری قریب داشته باشدازینست که پس از طاهر بمصلحت ابی احمد وزیر خویش حکومت عبدالله ویا بروایت دیگر طلحه برادر اورا درخراسان برسمیت شناخت .

طلحه مانندپدر خودطاهرمرد بسیار فاضل وفرمان فرمای عاقلی بوددرسلوك وشکیبائی وعدالت وتعمق درامور کشوری ازپدر ارث فراوان داشت . اگرچه شخص عالم و کار فهمی بودولی در زمان حیات پدر مانند عبدالله برادر خود شهرت و نفوذ کاملی از نقطهٔ نظر جنگجوئی و کشور گشائی حاصل نکرده بودلهذادر کتب وتواریخ کمتر ازاو صورت مفصل ذکر شده است .

در سال ۲۰۷ هجری طاهر حکومت سیستان رابدو تفویض نمود(۱) وچون بعد ازپدر به حکومت تمام خراسان رسید ازوقایع مهم دورهٔ امارت اودر خراسان تنها جنگ ها و زد خورد های وی باحمزه سیستانی میباشد که از زمان خلافت هارون الرشید در سیستان برعلیه عباسیان خروج کرده وقسمتی از خراسان وکرمان تسلط یافته بود دراین جنگها طلحه همواره بر حمزه غالب آمد و او راشکست های پی در پی داد .

(۱) صفحه ۱۸۱ تاریخ سیستان طبع طهران .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 167 of 736

درزمان حکومت طلحه که تقریبا هفت سال دوام کرد به استثنای سیستان که در آن چندمرتبه بتوسط حمزه اغتشاشات رو داده و آنهم بزودی منطفی و رفع گردید باقی در تمام خراسان امنیت و رفاهیت حکمفرما بود در روابط حکومت خراسان و خلافت عباسی بهبودی محسوس گردیده روز بروز متین تر و مستحکم تر میشد بالاخره طلحه درروز شنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۲۱۳ هجری وفات یافت باتفاق کلیه مورخین طلحه بن طاهر امیر فوق العاده حلیم متواضع و نیکو سیرت بود و در تدین و دیانت شعاری شهرت تام داشت و در علم صرف و نحو از علمای معتبر بشمار میرفت.

عبدالله بن طاهر

اگرچه بعد از طلحه حکومت خراسان به برادرش عبدالله طاهر تفویض شد ولی چون عبدالله در آنوقت به دینور علاقه فارس و آذربایجان به سر کربی یا بك خرمی مشغول بود علی بن طاهر برادر خود را به نیابت خویش بحکومت خراسان گماشت ولی بعد از انقضای مدت قلیلی یعنی از مردمان فارس برعلی شوریده بدهی از نیشاپور هجوم بردند و علی در آن جدال کشته شد چون قضیه بسمع عبدالله طاهر رسید دررجب سنه ۲۱۵ عزیز بن نوح را بصورت مقدم الجیشی با ده هزار نفر جهت فرونشانیدن آتش اغتشاشات سوی نیشاپور فرستاد و بدین وسیله شورش و انقلابات را برطرف نمود.

عبدالله طاهر محمد بن حمید الطاهری را تا رسیدن خود به نیشاپور به آن جا مقرر نمود ولی چون عبدالله به نیشاپور آمده از ظلم و نا انصافی او باخبر شد اورا عزل نموده خود حکومت خراسان را بدست گرفت.

عبدالله بن طاهر درسال ۱۸۲ هجری تولد یافته و در حیات پدر نظر به لیاقت و کاردانی و خدمات و کشور کشائی مانند طاهر پدر خود توجه خلیفه را بخویش جلب نموده مورد اعتماد وی واقع گشت هنگامیکه مأمون طاهر را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 168 of 736

بحکومت خراسان فرستادچون از طرف اومطمئن نبود و اوضاع وافکار اورا بکلی میشناخت ومیدانست که بالاخره درمقابل او اعلان آزادی میدهد برای آنکه چیزبسیار عزیزی ازاو درگرو داشته باشد پسرش عبدالله را بعوض پدر به ریاست امنیه و حکومت بغداد گماشت. وازاو همواره احترام وتکریم میکرد تاآنکه یحیی بن معاذ حاکم شام وجزیره فوت کرد. طبری درضمن وقایع سال ۲۰۶ هجری میگوید که: «مامون پس از آنکه خبر فوت یحیی بن معاذ را شنید موقتاً پسرش احمدرا بحکومت آنجا مقرر نمود عبدالله طاهر را درماه رمضان بحضور خود طلبیده بوی گفت: از یک ماه بدین طرف از خداوند استخاره میکنم و امیددارم که خداوند این استخارهٔ مرا خیر حقیقی برایم بگرداند مردم را می بینم که پسرخود را توصیف مینمایند تاو راپلند گردانند لیکن ترابیش وفوق از آنچه پدرت راجع بتوتوصیف کرده است یافته ام. مسئله اینست که یحیی بن معاذ فوت وپسرش احمد که شخص بی کفایت است جانشین وی گردیده لهذا لازم دیدم که ترا بولایت مصر مقرر و بمحاربه با نصر بن شبث مامور گردانم»

بدینطریق عبدالله درسنه ۲۰۶ بحکومت ولایت شام وجزیره مقرر گشته با عساکر وسپاه زیادی بدانسوحرکت نمود وبعدازمحاربات شدیدوطولانی تماماً ولایات شام وجزیره راازوجود نصربن شبث عقیلی وهمراهانش پاک کرده او را اسیروددربغداد به نزدمامون فرستادوخود بحکومت مستقل آنجاپرداخت

فتح مصر :

چون عبدالله از مسئله بن شبث عقیلی درشام ورقه فارغ گشته اورا اسیر گرفته وبه خلیفه فرستاد مامون مکتوبی برایش فرستاده اورا برفتن بجانب مصر امر نمود. عبدالله فوراً تدارک سپاه و نفرخودرا دیده بداسوحرکت نمود دراین وقت مصر به تصرف عبیدالله بن اسیری بود. چون عبدالله طاهر بمصر نزدیک شده وبمسافه یک منزل آن رسیدیکی ازصاحب منصبان خود را بطرف مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 169 of 736

بصورت پیش قدم فرستاد تا بدانجا رفته برای معسکر وی موضعی را انتخاب نمایند

چون این خبر به ابن السری رسید بابك عده عساکر منتخبه خویش جهت مقابله و دفع عسکر عبدالله طاهر عازم شد. جنگ سختی در بین طرفین در گرفت ولی چون عدهٔ عساکر عبدالله طاهر کم بود صاحب منصب او فوراً بدست یکی از چابك سواران خود اطلاعی برای عبدالله طاهر فرستاد و عبدالله خود با عساکر و سپاه سوارهٔ خویش بکمك او روان شد و قبل از آنکه عبدالله بعد از یك حمله بحملهٔ دوم به پردازد ابن السری منهزم گردیده به قسطاط محاصره شد بالاخره شرائطی پیش کرده شهر را تخلیه نمود و خود فرار اختیار کرد. بهمین طریق عبدالله اولاً اسکندریه و سپس به تدریج کلیه شهر ها واراضی مصر را تسخیر نمود و فتح آن بقول طبری در سنه ۲۱۱ به انجام رسید در همین سال عبدالله از مصر به بغداد مراجعت نموده چنانچه پیشتر هم گفته شد متعاقباً در آذربایجان بدفع بابك خرمی که چندین بار سرداران و عمال خلیفه را منهزم ساخته بود پرداخت.

درهمان حال چون برادر عبدالله، طلحه بن طاهر در خراسان فوت کرد وعلی بن طاهر برادرش که به نیابت او در خراسان حکومت میراند کشته شد عبدالله بسرعت زیاد بابك را عقب نشانیده بحکومت خراسان شتافت و در زمان حکمرانی او کرمان نیز به جزء حکومت خراسان داخل گردید.

عبدالله پس از آنکه بر حکومت خراسان جلوس کرد روابط سیاسی خراسان را با خلافت بغداد بیشتر نزدیك ساخت. چنانچه در اکثر اغتشاشاتیکه در فارس وطبرستان وغیره جاها بمقابل دولت مستعصم عباسی روداد، با خلیفه کمك اخلاقی نموده براشرار تاخت و آنهارا اسیر یا مقتول نمود، از جمله در سال ۲۱۹ هجری بدفع محمد بن قاسم که از اولادهٔ حضرت علی کرم الله وجه بوده ودر طالقان فارس بمخالفت ابواسحق معتصم قیام نمود، اقدام نموده عاقبت اورا اسیر کرد و به نزد خلیفه فرستاد. همچنان درسال ۲۲٤

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 170 of 736

شاه‌زیار بن‌قارن حکمران طبرستان که‌برضد معتصم برخاسته بود از در جنگ پیش آمده اورا مغلوب‌ودستگیر ساخت وبه‌بغداد روانه کرد .

عبدالله طاهر درامرسیاست و لشکداری مردزبردست بودودر کشور کشائی وجوان‌مردی هیچ کم‌ازپدر خود نداشت درزمان حکومت اوخراسان بسامن وامان زیست میکرد وپول‌دارائی ومدنیت وعمرانیات آن در ترقی بود ولی‌باوجود آنکه‌درعدل‌وداداهتمام زیاد بخرج میداد چون تازه اغتشاشات مملکت رو بخموشی گذاشته وشیرازه ازهم گسستهٔ وحدت مات پوره مستحکم نگردیده بود گاهی دربعضی نقاط خراسان مانند سیستان وفراه وغیره اغتشاشاتی بمیان‌می‌آمد .چنانچه موقعیکه عبدالله طاهر درزمان حکومت‌خود برخراسان‌ادارهٔ‌ولایت‌سیستان‌را به‌محمدبن‌الاسوس سپرد چون هنوز در آنجا بعضی‌اغتشاشیون‌موجودبودمحمدبن الاسوس باعزیزبن‌نوح که متعاقباً ازطرف عبدالله جهت سرکوبی‌اشرار به‌سیستان آمده بود یکجا بدفع‌اغتشاش کنندگان گماشت تاآنکه‌درمضان سنه ۲۱۶ عزیز بن نوح کشته شدوحضین‌بن‌الحسین بن معصب‌عموی عبدالله به‌حکومت سیستان آمد ، ازین قبیل‌شورش هادرسیستان وسایر نقاط خراسان‌تاز مان انقراض دولت طاهری بمیان آمد وتازمان برقرار شدن سلسلهٔ صفاری سیستان‌دوام داشت .

عبدالله که‌تقریباً شانزده یاهفده سال تمام برخراسان حکومت داشت بالاخره در دهم و بقول دیگر دریازدهم ربیع‌الاخیرسال ۲۳۰ درنیشاپوروفات یافت وبعد ازوی پسرش طاهر بن‌عبدالله بحکومت خراسان رسید .

عبدالله طاهر ازآن امرای افغانستان است که‌در تاریخ به نسبت فضل ودانش وعدل گستری اونامش باقی خواهد ماند دردورهٔ حکمرانی عبدالله خراسان ازحیث دارائی وعمران خیلی شکوه داشت چنانچه اوسترانج بعض ازآبادیها وآبدات نیشاپور راازیادگار های‌عصراو میداند.ازجمله‌میگوید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 171 of 736

قریهٔ شاریاغ یا الشادیاخ درقدیم عبارت از باغی بود که در اوایل قرن ۳ هجری عبدالله پادشاه طاهری در وقتیکه نیشاپور را پای‌تخت حکومت خود قرارداد باغ مذکور را بتصرف خود در آورده و اسکهی اطراف و نواحی قصر او که اصلاً معسکرش بود بالاخره یکی ازعمده ترین قصبات نیشا پور شد وبعد ازتهاجم غز موقعیت پایتخت را احراز نمود . (۱)

ازشعر دوستی وادب پروری عبدالله نیز حکایات زیاد کرده اندواز جمله طبری میگوید هنگامیکه عبدالله طاهر جهت مصر روان بود دربین راه بمرد اعرابی برخورد که نسبت بوی اشعاری چند بالبدیهه سرود چون امیر عبدالله را ابیات او پسند آمد پرسید تو که هستی آن مرد گفت من بطین شاعر هستم . آنگاه عبدالله بملازم خود امر کرد تا در بدل هفت بیت او برایش هفت هزار درهم وهفت صد دینار بدهد . پس از آن تا وقتیکه عبدالله بمصر درسکندریه رسید شاعر مذکور با او همراه بود .

ولی بالاخره باسب خود در گودالی افتاده وبه اثر آن در اسکندریه بقوت شد خود عبدالله طاهر نیز شاعر بوده ودر موسیقی معلومات زیاد داشت مقداری ازاشعار اودردست است . کتبی نیز ازاودرتواریخ ذکر کرده اندشاعران دانشمندان مانند ابونمام شاعرشهیر عرب ازاومدح گفته اند .

درزمان حکومت عبدالله درخراسان بر علاوه جنگها و گیر ودار های داخلی دوحادثه رقت آور دگرنیز روداد که در اثر جدیت ودرستکاری او بزودی دفع گردیدند یکی آنکه بسال ۲۲۴ درخراسان زازلهٔ مدهشی بوقوع پیوست که در اثر آن تلفات وخسارات کلی بمردمان عاید گردید ولی بزودی عبدالله درجبران آن همت گماشته دوباره نظم ونسق وآرامش برقرار گردید دیگر به نسبت خشک شدن رود هیرمند قحطی سختی درسیستان روداد درسنه

(۱) کتاب اراضی خلافت شرقیه مولفه لو سترانج

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 172 of 736

۲۲۰ هجری آب هیلمند از حدود دیشخشك شد و قحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید . اهالی وحتی اکابر و صاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا سال ۲۲۱ یعنی درست یکسال دوام کرد . ولی بمحض آنکه عبدالله بن طاهر از کیفیت باخبر گشت فوراً سه‌صد هزار درهم جهت اعانه ودستگیری به‌فقرا ودر ماندگان منظور نمود و بدین وسیله قحطی و بیچارگی از سیستان رفع شد. گردیزی در تاریخ معروف خود از عبدالله و رویه کشورداری او توصیف نموده منجمله میگوید: (مر عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است یکی آن است که بهمه کارداران نامه نوشت که حجت بر گرفتیم شمارا تا از خواب بیدار شوید و از خیره گی بیرون آئید و صلاح خویش بجوئید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و بجای خویش باز آورید که خدای عزوجل ما را از دست های ایشان طعام کرده است. واز زبانهای ایشان سلام کرده است و بیدار کردن بر ایشان حرام کرده است.)

طاهر بن عبدالله

هنگامیکه عبدالله بن طاهر درسنه ۲۳۰ در گذشت خلیفه بغداد واثق بود بعد از مرگ عبدالله پسرش طاهر بن عبدالله که اورا ابوطیب نام نهاده بودند ودروقت مرگ پدر به‌طبرستان بود بحکومت خراسان رسید .

طاهر تقریباً مدت هجده سال یعنی تاسنه ۲٤۸ که در خراسان بهمان خط مشی پدران خویش حکومت راند. وی مرد هوقروصاحب تدبیر بود سیاست خارجی خود را مانند اسلاف خویش بیك موازنه نگهداشته و روابط دوستانه خراسان و بغداد را بهمان طریق سابق ادامه داد چنانچه از همین نقطهٔ نظر بود که باوجود وقایع مهمی که درزمان خلافت او در بغداد روداد از قبیل مرگ واثق و بروی کار آمدن ابوالفضل جعفر المتوکل علی‌الله وقتل او

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 173 of 736

وهمچنان خلافت پسر او ابو جعفر محمد المنتصر بالله ومرگ او وخلافت المستعین هیچ گدام تغیری درین روابط وارد آورده نتوانست واین خود دلیل بزرگی برسیاست مداری طاهر بن عبدالله میباشد. امادرزمان او اغتشاشات داخلی درسیستان که ازمدتها قبل بروی کار آمده بود شدت کرد و کار صالح بن نصر سیستانی ویعقوب لیث درزمان حکومت او بالا رفت.

دروقتیکه طاهر بن عبدالله امارت خراسان را صاحب گردید ابراهیم بن حصین را که ازطرف عبدالله بن طاهر مدتی والی هرات وپس از آن والی سیستان بوده بولایت سیستان گماشت چون احمد پسر ابراهیم مذکور که از طرف پدرحکمران بست بود عثمان بن النصر مالک را درناحیهٔ بولان براو شوریده بود پس اززد وخورد زیاد دستگیر نموده سرش را برید وبسیستان به نزد ابراهیم پدرخود فرستاد ابراهیم سررا بردار بلند کرد ومردمان سیستان ازین وضع ابراهیم القوسی شوریده سخت بر آشفتند که چرا شخصی مانند عثمان که ازاصیل زاده گان سیستان بود بدین وضع مقتول گردد ازین باعث بود که اغتشاشات بی دربی ومتوالی بسر کردگی احمد بستی و بشار بن سلیمان بستی وصالح بن نصر سیستانی برادرعثمان بن نصر که دربست بزرگ شده بود، رویداد. وبالاخره کار صالح بن نصر سیستانی ویعقوب لیث ازهمه بیشتر قوت گرفت وازین تاریخ به بعد درارکان حکومت طاهریان رخوت وسستی جا گیرشد. ودوسنه ۲۳۸ مردمان بست ونواحی آن بصالح بیعت کردند.(۱)

بهمین طریق زدوخورد ها وجنگهای بسیار دربین عمال طاهر بن عبدالله وصالح بن نصر بمیان آمد تا آنکه بالاخره یعقوب مؤسس سلاله مستقل وملی صفاری گردید ازمردمان سیستان برای خود بیعت گرفت (سنه ۲٤٦ هجری) وسیستان بکلی ازحوزه اقتدار طاهر عبدالله برآمد چون یعقوب هنوز ازطرف

(۱) صفحه ۱۹۳ تاریخ سیستان.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 174 of 736

صالح بن نصر که باز مردمان بست بدوراو جمع شده بودند تنگرا بی خاطر داشت ازحد سیستان برطاهر بن عبدالله پیشتر نیامد تقریباً دو سال دیگر بعدازاین واقعه طاهر بن عبدالله بایکجهان پریشانی خاطر بر خراسان حکومت رانده بالاخره بروز دوشنبه ۲۲ رجب سنه ۲٤۸ هجری درنیشاپور بدرود حیات گفته بزحمت ایزدی پیوست. (۲)

طاهر بن عبدالله امیر رؤف ومهربانی بودو مانند پدر درعلم پروری وهنر دوستی اشتها رداشت ازسیرت واخلاق ورویهٔ او بارعیت توضیحات زیاد کرده اند.

محمد بن طاهر

چون طاهر بن عبدالله وفات یافت بعدازوی بلافاصله حکومت خراسان به محمد بن طاهر سپرده شد محمد بن طاهر باحکومت بغداد که در آنوقت خلافت به مستعین تعلق داشت روابط خودرا برطبق پدران خویش ادامه داد ولی برخلاف اسلاف خویش مرد ضعیف النفس وعیاش بود قوهٔ اداره و کشور داری وهمچنان کفایت واستعداد ضبط امور را نداشت همواره اوقات خودرا به عیش وعشرت میگذرانید وزمام امور را بکلی بدست عمال وحکام سپرده بود وخود چندان توجه دراهتمامی به امور مملکت نمی نمود.

شورش درطبرستان:

درسنه ۲۳۷ طاهر بن عبدالله بن طاهر بن حسین برادر خود محمد بن عبدالله رادرموقعیکه متوکل برسریر خلافت نشست برای آنکه روابط دوستی وسیاسی او بابغداد مستحکم تروعمیق باشد به بغداد فرستادو المتوکل اورا به نسبت سیاست وقت واندیشهٔ که ازخراسان داشت وهمچنان بواسطهٔ قوه اداره وشجاعت که درخانوادهٔ او موجود بود به شحنگی بغداد گماشت.

(۲) صفحه ۲۰۵ تاریخ سیستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 175 of 736

موقعیکه خلافت به مستعین رسید درپاداش سوابق و اجرآت او بعض ازاراضی نواحی طبرستان را که از آنجمله طلارو جااوس است(۱) که خیلی حاصل خیز و غنی بودند، به او تملیك نمود در اطراف این اراضی محمد بن عبدالله بعضی زمین های لامالك و پر از اشجاری نیز وجود داشت که مردمان بومی آنجا ازدرختان آن استفاده کرده ورمه های گاو و گوسفند و گلهٔ اسپان خودرا درآن بچرامی آوردند. چون عامل و نماینده محمد بن عبد الله خواست آن اراضی را نیز بتصرف خود درآورد دو نفراز متنفذین آنجا موسوم به محمد وجعفران پسران رستم نام بمخالفت برخاسته محمد بن عبدالله مجبور گردید که ازحکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله کمبرادر او بود کمك بخواهد بدین طریق در طبرستان اغتشاشاتی بمیان آمده وازطرف دیگر چون محمد بن طاهر شخص بی اداره وازامور کشور بی خبر بود طبرستان وسپس گرگان صحنه تبلیغات مردمان زیدیه قرار گرفت تا آنکه درسنه ۲۵۱ هجری مردمان آن نواحی ازغفلت وتن پروی محمد بن طاهر استفاده کرده بسر کرده گی حسن بن زید علوی شورش برپا کرند و سلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم آنجا بدواً به ری وسپس به بغداد رفت ومستعین او را به شحنگی آنجا گماشت (۲) وطبرستان و گرگان ازدست محمد بن طاهر بدر رفت.

چون درهمین حال یعقوب لیث صفاری درسیستان قوه و اقتدار کاملی حاصل نموده ودرهر گوشه و کنار خراسان هرج و مرجی برپاشده بود دیگر فرصتی جهت سر کوبی حسن بن زید برای محمد بن طاهر دست نداد.

---

(۱) صفحه ۲۰۸ تاریخ ایران مؤلفهٔ عبد الله رازی.

(۲) صفحهٔ ۲۰۸ روضة الصفا خواند میر صاحب روضة الصفا مرگ سلیمان بن عبدالله طاهر رادر بغداد بسنه ۲۵۳ می نگارد ولی دیگران مانند نصرالله فلسفی درمقالهٔ خود منتشره در سلسله انتشارات وعظ وخطابه درسنه ۲۶۵ می نویسد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 176 of 736

تصرف یعقوب بر هرات:

بعداز آنکه یعقوب درسنه ۲۳۸ هجری به نسبت بدسلوکی وبدرفتاری با مردم ازخدمت صالح بن نصر پیچیده ودرسال ۲٤۷ درهرات را که بمدار صالح بروی کار آمده بود ویعقوب به سپهسالاری افواج او اشتغال داشت هزیمت داده از مردم سیستان برای خود بیعت گرفت وصالح را که ازنزد زنتبیل پادشاه کابل مدد خواسته بود مجدداً مغلوب کرده زنتبیل را به قتل رسانیدو بست را تصرف نمود دوباره بسوی سیستان رهسپار شده وپس ازچندی عزم هرات نمود.

دربن وقت ازطرف محمد بن طاهر حسین بن عبدالله بن طاهر حاکم هرات بود چون یعقوب داؤد بن عبدالله را به نیابت خود بحکومت سیستان گماشته جانب هرات شتافت به نسبت آنکه دراراکان حکومت طاهری دراثر سوء اخلاق وخوش گذرانی محمد بن طاهر وخوت وسستی جاگزین شده بود حسین بن عبدالله بعد ازمقابله کوتاهی دربیرون شهر هرات مغلوب یعقوب گردیده بشهر پناهنده ومحصور شد ویعقوب کار محاصره هرات راتنگ تر ساخت تا آنکه بالاخره حصار مستحکم شهر تاب مقاومت نیاورده مفتوح گردیدوحسین بن عبدالله بن طاهر اسیر شد.

خبر به محمد بن طاهر رسیده فوراً ابراهیم بن الیاس بن اسد را که قوماندان کل افواج او بود باعده سپاه سوی هرات سوق داد ولی چون خبر فرودآمدن سپاه او در پوشنگ به سمع یعقوب رسید علی المجاله علی بن لیث برادر یعقوب امور اداری شهر هرات را بدست خود گرفته وخود یعقوب شخصاً به پوشنگ شتافت وپس ازمجادله شدیدی آنرا مفتوح گردانیده ابراهیم بهزیمت جانب محمد بن طاهر شتافت. واورا ازجنگجوئی وقوهٔ عسکری یعقوب بهراس انداختن ولی بازهم محمد طاهر ازخوشگذرانی دست نکشیده جداً دررفع خطر نه پرداخت ورسولی بجانب یعقوب فرستاده پیش نهاد صلح کردو به اوحکومت سیستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 177 of 736

و کرمان و پارس را واگذاشت یعقوب هم که هنوز از طرف پسر زنبیل پریشانی خاطر داشت تنها به تصرف هرات اکتفا کرده بسوی سیستان باز گشت و خطبه شاهی را بنام خود خواند.

آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات:

یعقوب پس از آنکه از هرات باز گشت در سنه ۲٥٤ بکرمان، فارس شتافته آنرا متصرف شد. و در سنه ۲٥۷ پسر زنبیل را برخج شکست داده از آنجا پس به سیستان آمد و باز در سنه ۲٥۸ بعزم غزنین و کابل و بامیان و بلخ حرکت نموده آنها را بدست آورد و بسیستان باز گشت.

هنوز چندی در شهر زرنج راحت نکرده بود که در هرات به ناحیه کرخ عبدالرحمن نامی که تنها صاحب تاریخ سیستان اورا عبدالرحیم خوانده است برخواسته خود را امیرالمومنین خوانده المتوکل علی الله لقب نهاد یعقوب بشنیدن این خبر بروز شنبه ۱۹ شعبان ۲٥۹ هجری جهت سرکوبی او آهنگ هرات کرد. عبدالرحمن محض ورود یعقوب با وجود سرمای سخت به کوه های اطراف هرات پناهنده شد ولی بالاخره پس ازجنگهای چند تسلیم گردید. یعقوب اورا عفو نموده به حکومت اسفزار مقرر کرد و خود چندی به هرات قرار گرفت هنوز سالی تمام نشده بود که مردمان عبدالرحمن را بقتل رسانیده و ابراهیم بن اشفر را برخود حاکم گزیدند. ابراهیم مذکور با هدیه های بسیار به اطاعت یعقوب درآمد و یعقوب هم دریاداش این کرده او حکومت هرات را بدو داده عساکر زیادی که نام آنرا جیش ال شراة نهاد. برایش منتظم کرد و خود بماه جمادی الاول ۲٥۹ واپس به سیستان باز گشت.

عزیمت یعقوب بسوی نیشاپور و انقراض دولت طاهری:

رفتن یعقوب بار دیگر بهرات پس از فرو نشانیدن فتنه عبدالرحمن و عزیمت او

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 178 of 736

بسمت نیشاپور، چنین شرح داده شده است که موقعیکه یعقوب بماه جمادی الاول سال ۲۵۹ ازهرات به سیستان باز گشت در بین او و عبدالله نام بن محمد بن صالح سگزی و برادرانش زدو خورد های رو داد تا بالاخره صالح و افضل برادر او شکست خورده سیستان را ترك گفتند و به نیشاپور به نزد محمد بن طاهر پناهنده شدند و یعقوب جهت اسیر نمودن ایشان بسوی نیشاپور روانگشت

قضیه جنگ یعقوب با عبدالله سگزی و برادرانش در تاریخ مجهول مانده و بصورت واضح از آن ذکر نشده است. چنانچه صاحب تاریخ سیستان که بهتر ین ماخذ جهت نگارش تاریخ بعد از اسلام سیستان می باشد از ین واقعه بصورت اجمال حرف زده و بدون آنکه اصل کیفیت را بنویسد تنها میگوید: « یعقوب حفص بن زونك را خلیفت خویش کرد و بر سیستان و روز شنبه ۱۱ روز باقی مانده از شعبان ۲۵۹ برفت و راه نیشا پور بر گرفت و چنین گفت که بطلب عبد الله بن محمد بن صالح همی روم و عبدالله بن محمد نیشاپور بود به نزدیك محمد بن طاهر » زین الاخبار این حادثه را نسبت بدیگر ماخذ مفصل تر معلومات میدهد « چون عبدالرحمن اندران حصار مقهور است و به زینهار آمد باچند تن از پیش روان چون مهدی بن محسن و محمد بن توسه و طاهر بن حفص ، از آنجا به پوشنگ آمد و طاهر بن الحسین بن طاهر را بگرفت و از آنجا به سیستان بازشد و عبدالله مر یعقوب را شمشیر بزد و خسته کرد و هرسه برادر بدین سبب از سیستان برفتند و زینهار محمد بن طاهر آمدند به نیشاپور ، یعقوب نامه نوشت و ایشانرا بارخواست و محمد بن طاهر باز نداد و یعقوب بطلب ایشان بخراسان آمد و رسولی به نزد محمد بن طاهر فرستاد »

بهرحال چون پیکر دولت طاهر یان به نسبت تن پروری و سوء ادارهٔ محمد بن طاهر ضعیف و ناتوان گردیده و قیلاطبرستان و گرگان بدست

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 179 of 736

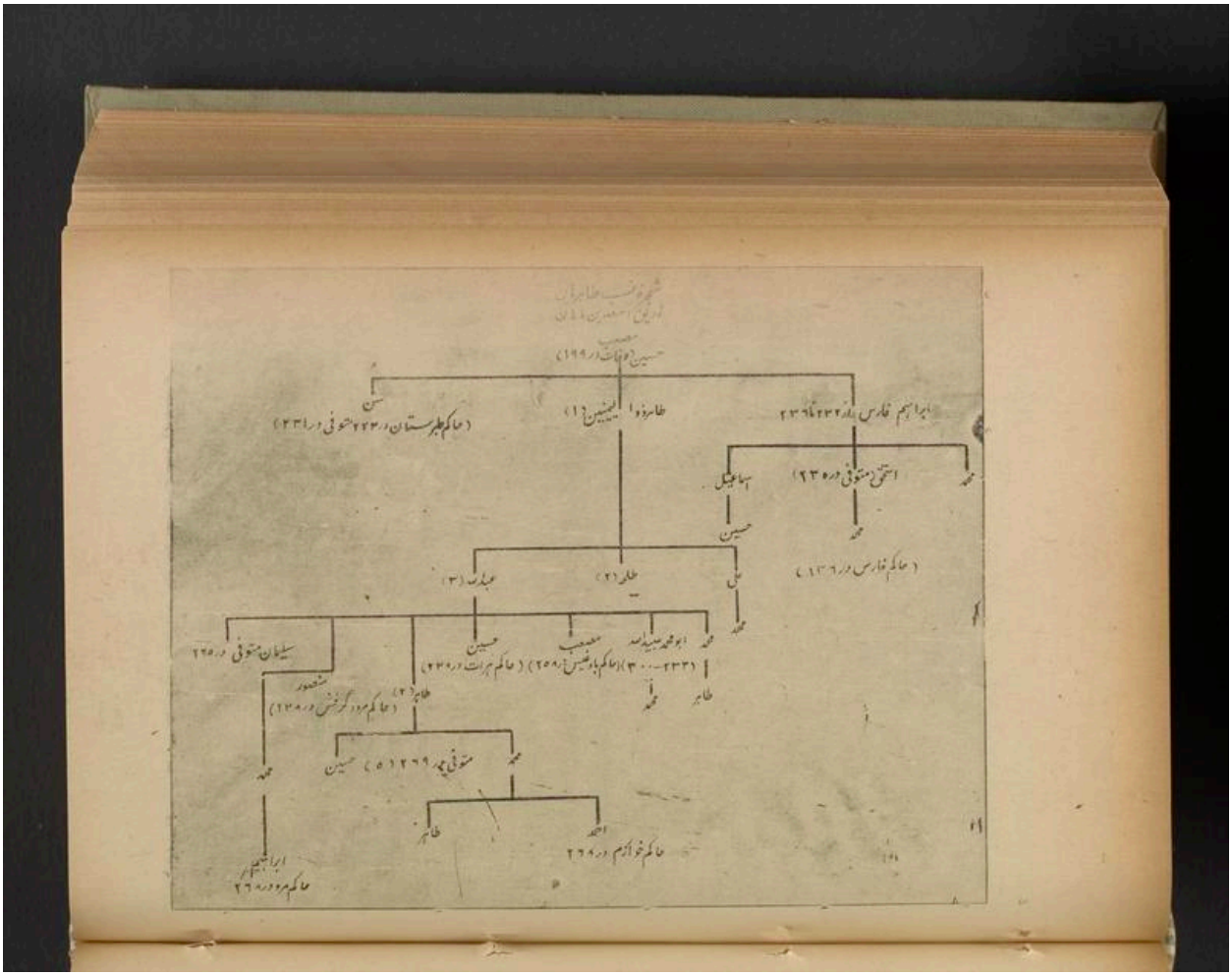
حسن بن زید علوی و سیستان و بلخ و هرات به تحت تسلط یعقوب در آمده بود ، یعقوب برای آنکه بکلی حکومت طاهریان را منقرض نموده درعوض آن یك سلطنت مستقل و مقتدر ملی بروی کار آورد ، بناء بردن عبد الله سکزی را به نیشاپور بهانه قرارداده ازهرات عازم نیشاپور گردید. رسولی برای محمد بن طاهر فرستاده عبد الله را از و خواست . میگویند چون فرستادهٔ یعقوب به نیشاپور رسید اولا اورا به دربار بار نداده گفتند امیر خوابست ، نمایندهٔ با کمال جرئت گفت بلی کسی آمده است که اورا ازخواب بیدار کند. بعداً جوابی هم اگر بدو دادند منفی بود و خواهشات یعقوب مسترد گردید. لهذا یعقوب باسپاه خویش به نزدیك نیشاپور آمده به سه منزلی آنجا به فرهادان اقامت گزید . چون خبر ورود او بدین نقطه در نیشاپور انتشار یافت ازشدت ترس ودهشت همه سران و بزرگان وحتی اعمام محمد بن طاهر به استقبالش درفرهادان شتافته خود را تسلیم نمودند محمد بن طاهر هم که وضعیت را بکلی دیگر گون یافته خود را ضعیف و بیچاره دید به نزد او رفت ، یعقوب به عزیز بن عبدالله(۱) که از افسران معتمد او بود امر کرد تا محمد بن طاهر را باهمه خواص وخاندانش محبوس کند (۲) محمد طاهر بصورت اسیر بسیستان فرستاده شد و درزندان رنج بدرود حیات گفت برخی مؤرخین میگویند که قضیهٔ اسیر شدن محمد طاهر اینست که یعقوب پس از آنکه افسران عالی رتبه و مقربان در بار اورا به نزدیکی نیشاپور اسیر گرفت برخود او شتافته وی را محبوس ساخت(۳) خلاصه بروز ۲ شوال سنه ۲۵۹ هجری دولت طاهریان بدست یعقوب منقرض شد و در عوض آن سلالهٔ مقتدر و ملی دیگری بمیدان آمد که بنام صفاریان یاد میشود.

---

(۱) صفحه ۲۲۰ تاریخ سیستان.
(۲) ضبری این شخص را عزیز بن اسیری نگاشته است
(۳) زین الاخبار گردیزی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 180 of 736

درمرگ محمدبن‌طاهر که باسقوط اواز تخت امارت‌خانوادهٔ طاهریان ازبین رفت اختلاف است صاحب تاریخ سیستان میگوید که یعقوب محمد رادرسیستان بزندان بزرگی به‌درمسجدآدینه محبوس کرد و گوراوهم اندر ان زندانست زیراپس ازفوت اویعقوب امرنمود تاجسد او را بهمان زندانی که‌بود دفن کنند ولی‌طبری ودیگران برآنند که بعدازشکست خوردن یعقوب‌بن‌لیث درماه رجب‌سال ۲۶۲ به‌دیرالعاقول محمدبن طاهر که‌درسپاه اومحبوس بودازبند نجات‌یافته‌به‌بغداد رفت‌ومورد‌عنایات‌خلیفه واقع گردیدابن خلکان‌هم‌این‌روایت‌راتائید مینمایدوتنها بقول‌ملك‌الشعرأ بهار که‌درتاریخ سیستان یاورقی‌داده ' یعقوبی در کتاب البلدان‌خودنسبتاً باروایت‌تاریخ سیستان‌موافقت میکند.ولی گردیزی درزین‌الاخبارخودقول صاحب‌تاریخ سیستان‌ویعقوبی واردوروایت طبری راتائید نموده‌میگوید که محمدطاهر به‌زندان یعقوب‌بماند: « تایعقوب‌راموفق بدیرالعاقول هزیمت کردومحمد بن‌طاهر نجات یافته‌اندر رجب‌سنه ۲۶۳ » ازین ثابت‌میشود که محمد بن‌طاهر بعدازواقعهٔ دیرالعاقول اززندان نجات‌یافته‌است . بهرحال باید روایت تاریخ سیستان که بهترین ماخذ راجع بوقایع تاریخ سیستان میباشد و یعقوبی وبرخی مؤرخین دیگر نیزبقول اوموافقت دارند صحیح روایات دانست و باید گفت که وفات طاهر به سال ۲۶۹ هجری اتفاق‌افتاده است.


حسین (وفات ۱۹۹ھ)
طاہر ذوالیمینین (۱)
ابراہیم فارس ۲۳۲ھ تا ۲۳۶ھ
اسحٰق (متوفی ۲۳۵ھ)
محمد
(حاکم فارس ۱۳۶ھ)
حسین
علی
طلحہ (۲)
عبداللہ (۳)
محمد
ابو محمد عبیداللہ
(۲۳۲-۳۰۰ھ) (حاکم افریقیہ ۲۵۹ھ)
معصب
حسین (حاکم ہرات ۲۳۹ھ)
سلیمان متوفی ۲۲۵ھ
طاہر (۴)
منصور
(حاکم مرو و گرگنج ۲۳۹ھ)
محمد
طاہر
محمد
حسین (متوفی پیر ۲۶۹ھ) (۵)
محمد
طاہر
احمد
حاکم خوارزم ۲۶۹ھ
ابراہیم
حاکم مرو ۲۶۹ھ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 182 of 736

اوضاع اقتصادی خراسان

در عهد طاهریان

خراسان درزمان طاهریان هرات یکی ازحاصل خیزترین کشور های اسلامی بوده که تقریباً تمام مؤرخین وجغرافیه نگاران اسلام وعرب از آن بصورت مفصل خبر میدهند . بقول ابن حوقل مشهور ترین صادرات خراسان پارچه های ابریشمی و نخی صنعت دست زنان ابیورد و نساء (یعنی میمنه موجوده) بود . پوستین های پوست روباه نیز در آنجا ساخته می شد و کنجد آن خیلی اشتهار داشت .

ازصنایع هرات چیزیکه شهرت تمام داشت وبخارج فرستاده می شد پارچه های زنانهٔ ابریشمی بود. کشمش و پسته و شربت های متنوع و همچنان آلات وادوات پولادی که خیلی هاقابل توصیف وستایش بودند نیز از آنجا بخارج ارسال میگردید. ناحیهٔ کوهستانی غور وغرجستان یکمقدار زیاد گلیم و نمد و ازمواشی اسپ وقاطر صادرات داشت .

حاصلات نواحی بلخ کنجد ، برنج ، بادام و کشمش بوده صابون آن فوق العاده شهرت داشت در تربیهٔ زنبور عسل وساختن حلوا یات و شیرینی واقسام مربا نیز ایالت بلخ شهرت داشت . روغن و چرم وپوست حیوانات، کنجد وبرنج وپنیر، شاخ وپوست قره قل ازصادرات مهم آن بشمار میرفت میوه جات آن ازقبیل خربوزه وپسته و بادام که مخصوصاً ازاطراف ونواحی بدخشان بدست می آمد در بازار تجارتی مقام بلندی را احراز کرده بود. عایدات ومالیات خراسان درآن اوقات به نسبت ترقی صنایع وزراعت خیلی هازیاد بود. وازباعث اموال صادراتی ازسر زمین های خیلی ثروتمند ومستغنی بشمار میرفت چنانچه اعانهٔ که دراوایل خلافت عباسی جهت تقویهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 183 of 736

شئون اسلام از خراسان به بغداد فرستاده می شد متجاوز از چهل ملیون درهم بود.

مقدار اموال واشیائیکه ازخراسان مخصوصاً ازهرات وبلخ وسیستان در آن زمان بخارج صادر میگشت تخمیناً از بشقرار بود:

۱ ـ نقره	۲ هزار شمش
۲ ـ کتان	۲۰ هزار ثوب
۳ ـ حلویات وقندسفید	۲ هزار رطل.
٤ ـ ابریشم خام	۱۰۰۰ کیلو.
٥ ـ ادویه ونباتات طبی و غیره	۳ هزار رطل
٦ ـ یابوراسپ	٤۰۰۰ راس
۷ ـ گوسفند	۱۰ هزار سر.

در باب جاده ها وسر کهای تجارتی وار تباطی خراسان نیز جغرافیه نگاران مانند ابن‌خرداد بواسطخری وابن‌حوقل وغیره تشریحات مفصل داده اندوهیگویند که همهٔ آنها آباد وقابل استفاده بوده وتماماً شهرها واراضی خراسان را بیکدیگر وصل می نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 184 of 736

قسمت سوم

صفاریان

تألیف

میر محمد صدیق فرهنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 185 of 736

قسمت سوم

صفاریان

سوقیاتیکه در زمان خلفای راشدین به اطراف وجوانب جزیرة العرب شروع شد دامنهٔ آن در زمان حضرت خلیفهٔ دوم تاسیستان نیز رسید اما فتح کلی دراین خطه تادورهٔ حضرت خلیفه سوم بحصول نه پیوست .

مردمان دلاور ووطن پرست سیستان هر گاه موقع می یافتند برحکام عربی شوریده وعهداطاعت آنان را می‌شکستند. حکام متعددی ازدربار خلافت نامزدامرسیستان گردیده وپیوسته میکوشیدندنفوذ خود را دراین علاقه که اهمیت زیادی برایشان داشت مستقرسازند. تا اینکه نظربتوجه واهتمام خاص خلافت دین اسلام بزودی در ولایت سیستان نفوذ و انتشار یافته عده ای ازقبایل عرب خصوصاً ازعشایربنی تمیم وبنی بکر بن وایل درانجا اقامت اختیار نمودند و فرقه خوارج بدواً دربین مهاجرین عرب وبعدها دربین سیستانیان اصلی نفوذ وقوت یافته بر خلاف مقام خلافت قیام نمودند و در عصر منصور و هارون عباسی انقلابات بزرگ بر پانمودند.

مامون عباسی بشرحی که در فصل گذشته گذشت در سنه (۲۰۵) امارت خراسان را با سیستان بطاهربن الحسین پوشنجی داد . بعد ازین تاریخ سیستان بطورقطع ازمرکز خلافت منفصل گردیدوجز و اقطاع طاهریان قرار گرفت وامرای مذکورازخراسان به آنجا عامل و والی فرستاده خراج می گرفتند و بحفظ امنیت که درین ولایت امری بس دشوار بود می کوشیدند .

بیشتر اختلال در ولایت سیستان از گروه خوارج محلی که مردمان شجاع، آزاد منش و راسخ العقیده بوده بهیچ یك از خلفای بنی امیه و آل عباس سراطاعت خم نمی کردند وتعلیمات ایشان دربیداری عامه و تولید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 186 of 736

نفرت نسبت به عمال بی انصاف خارجی تاثیر عمده داشت سر میزد. عمال خلافت برای جلوگیری از تجاوزات این طایفه دسته جاتی از داوطلبان و ماجراجویان تشکیل داده بودند که بنام مطوعه (۱) معروف است. وظیفه این لشکر در ابتداء فقط جدال با خوارج و کفار بود اما بعدها ریاست آن بدست مردمان ماجراجو افتاده دسته جات مطوعه را بیک گونه لشکر مزدور تبدیل نمودند که هر که بیشتر رشوه میداد پیوسته بر اختلال اوضاع می افزودند. گروه عیاران نیز در سیستان قوت زیاد داشتند. این دسته بیشتر مرکب از مردمان شهری و طبقه پیشه ور بود که برای حفظ بلاد و جان و مال خود از تطاول ماجراجویان بگونه تشکیلات نیم عسکری بمیان آورده قاید و سرهنگ و امثال آن داشتند.

در موقع ظهور یعقوب بن لیث بنیاد دولت صفاری اوضاع ولایت سیستان سخت پریشان و مایه نزاع و کشمکش احزاب و دسته جات فوق بوده امارت خراسان در این موقع بدست طاهر بن عبدالله بود و شخصی از معاریف اعراب بصره که در سیستان نفوذ و ضیاع و عقار داشت از جانب او در این ولایت حکومت میکرد. این ابراهیم در سنه ۲۲۵ به سیستان آمده مردی مدبر و بی تعصب بود اما در عهد او اغتشاشات متوالی دو بدو روداده پسرش احمد را از شهر خارج کردند پس از کشمکشهای زیاد بالاخره شخصی هو سوم بصالح بن النضر کنانی بر شهر بست و سواد آن مسلط گردید و بقول مولف تاریخ سیستان یعقوب لیث و عیاران سیستان او را در این امر قوت کردند.

این اولین باراست که اسم یعقوب بن اللیث در کتب تواریخ ذکر شده اگرچه این واقعه (یعنی تصرف صالح بن النضر کنانی مذکور بر شهر بست) علی التحقیق ذکر نشده اما چون متعاقب جمله فوق بلا فاصله مرقوم واقع بالله

(۱) المطوعه : الذین یتطوعون للجهاد . منجدوهم رک جغرافیای تاریخی بارتولد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 187 of 736

راذکر می کند وخلیفهٔ مذکور بروایت صحیح در ذی الحجه ۲۳۲ فرمان نموده اغلب احتمال دارد که این واقعه درسنه ۲۶۱ یا اوایل ۲۳۲ اتفاق افتاده با شد چه طاهربن عبدالله در ۲۳۰ بامارت رسیده .

ازعبارت تاریخ سیستان معلوم می‌شود که بعداز رسیدن او بامارت و قبل از تسلط صالح بن النضر مذکور برشهروسواد بست واقعات عدیده رویداد ، که اقلاً یك سال یازیاده برآن رااحتوامی کندپس معلوم می‌شود تسلط صالح بن النضر کثنی که اولین واقعه قابل ذکرحیات یعقوب وازین‌حیث درموضوع این فصل دارای اهمیت است بطور قطع بعداز ربیع الاول‌سنه ۲۳۰ و قبل ازذی‌الحجه ۲۳۲ اتفاق افتاده .

عروج صفاریان

یعقوب بن اللیث صفاری: در کتبی که‌ترجمه احوال یعقوب آمده نام اورا یعقوب‌پدرش واللیث نام‌جدش رامعذل نوشته اند، نویسند . گمنام تاریخ سیستان وابن خلکان دروفیات الاعیان کنیه او را ابی یوسف ذکرمیکنند .

محمد بن‌وصیف سیستانی نیز درمدیح یعقوب صفاری چنین گوید :

ای امیری که امیران جهان خسه وعام
بنده و چاکر ومولای تو باشند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بد هید
به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام

اما هیر خین تا جائیکه معلوم است یوسف اسم پسرکه اصلا اولادی برای یعقوب ذکر نکرده اند فقط راجع به‌تأهل او ابن خلکان درشرح حال عمرولیث می‌نویسد که زنی را یعقوب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 188 of 736

بحباله نکاح خود درآورده بعداز مرگ او برادرش عمرو بااو تزویج نمود نویسنده تاریخ سیستان لقب ملك الدنیا را نیز برای یعقوب ذکر و چنین مینویسد «رسولان فرستادند از ترکستان و هندوستندوچین وماچین وفرنگ وروم وشام ویمن همه قصه روی (یعنی قصه یعقوب) کرده بودند بنامها وهدیها وطاعت وفرمان اورا پذیرفته انجا قیام کرد تاهمه فرا رسیدند و نامها وخلعتهای بدیع وباز گردانیدواندرفرمان اوشدند اورا ملك الدنیا خواندند» وبطوریکه عبدالحی بن ضحاك گردیزی مینویسد:

«یعقوب بن اللیث بن معدل مردی مجهول بود ازروستای سیستان از ده قرینی(۱)». مولف حدودالعالم که از قدیمترین کتب جغرافیای فارسی است نیز این روایت راتائید نموده (۲)

راجع بتاریخ ولادت یعقوب سندی در دست نیست اما از قراین تطبیق سوانح حیات او معلوم میشود که باید دراوایل یلکه در دهه اول قرن سوم هجری اتفاق افتاده باشد.

درهرحال یعقوب بن لیث وعیاران سیستان درسنه ۲۳۱ و یا ۲۳۲ هجری صالح بن النضر کنانی را که بنا بروایت بعضی مورخین ازمطوعه بود در تصرف بست کمك نمودند وچنین معلوم میشود که درین موقع یعقوب سردسته عیاران بود طوریکه مورخین مینویسند یعقوب بن لیث صفاری وقتیکه ازقریه قرین بشهر آمد رویگری اختیار کرد وماهی بپانزده درهم مزدور بود. سبب رشد او آن شد که بدانچه یافتی وداشتی جوانمرد بودی و بامردان خوردی ولیز با آن هوشیار بود ومردانه همه قریبان اورا حرمت داشتی و بهر شغلی

(۱) قرینی یا قرنی (حدودالعالم) یك فرسخی شهر زرنج برسرراه بست واقع بود.
(۲) حدود العالم ص ۴۳ چاپ روسیه قرنی شهری خوردا ست یسران لیث که بادشاهی بگرفتند از آنجا بودند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 189 of 736

که بیفتادی ازمیان هم شغلان پیشرو او بودی پس از رویگری بعیاری شد واز آنجا بدوزدی افتادو براه داری و پس سرهنگی یافت و خیل یافت وهمچنین بتدریج بامیری رسید و نخستین سرهنگی بست یافت از نصر بن صالح (صحیح صالح بن نصر) وامیری سیستان یافت.

باری معلوم می شود که یعقوب لیث در ایام شباب به شغل رویگری اشتغال داشت و بعد ها بسابقه حب جاه و ماجراپسندی فطری و استعداد محیط در قطار عیاران شامل گردیده در اثر شجاعت و بذل وسخا بمقام سرهنگی رسیده و با دسته خویش به خدمت یکنفر از مطوعه یا متطوعه موسوم بصالح بن نضر کنانی شامل گردیده در ۲۳۱ یا ۲۳۲ شهر بست را برای او فتح نموده است.

بعد از این تاریخ الی محرم سنه ۲۳۸ که مردان بست بصالح بن نضر بیعت نمودند احوال صالح و یعقوب درست معلوم نیست که درین مدت بچه کاری مشغول بودند بین ایشان و ابراهیم بن اعصین القوسی چه حوادثی اتفاق افتاده درسنه ۲۳۸ پس از اخذ بیعت از مردان بست صالح باطراف لشکر کشیده ضمناً جنگی با عمار خارجی که درین وقت پیشوای فرقه خوارج و در ولایت سیستان دارای نفوذ و قدرت زیاد بود روداد یعقوب هم در ین جنگ شرکت داشت و سران لشکر صالح عمار را منهزم نمودند پس از آن محمد بن ابراهیم از جانب پدر بحرب صالح آمده جنگی درزمین داور بین فریقین رویداده و صالح مغلوب گردیده با رو هی بجانب کش(۱) فرار نمود در آنجا طرفداران خود را مجدداً جمع نموده به بست حمله بردو محمد بن ابراهیم را محاصره و اغفال کرده خود بی خبر براه بیابان سیستان لشکر کشید

(۱) شهر بست و اورا ناحیتی است آبادان و با نعمت ها و آبهای روان و هوای خوش و کران او میرمند نهاده حدود العالم ص(۴۳) ۱۰ اما روایت اصطخری انرا در حدود کرمان میداند که با شرح فوق متناقض معلوم می شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 190 of 736

ودفعةً بدرشهرزریخ ظاهرشدا براهیم بن الحصین پس ازاندك مقاومت شهررا ترك گفته ازدعمار خارجی پناه بردوصالح درذی الحجه سنه ۲۳۹ بشهر زرنج داخل گردید دربن موقع عده لشکراوازسوار وپیاده به پنجهزار بالغ می شد ویعقوب بن لیث ودو برادر او عمرو وعلی وعده کثیری از عیاران در آن شامل بودند.

وقتیکه ابراهیم بن الحصین باتفاق عمار خارجی برای استرداد شهر لشکر کشیدهمه باصالح یکدل گشتندو بمقابله اوقیام کردند. در عین حال یعقوب بن اللیث برای حفظشهر جدوجهدتمام داشت وچندین نوبت از حصار برآمده ابراهیم وپسراومحمد را کهازبست یکبك یدرآمده بود شکست داد تاعاقبت امربین سیستانیان که یعقوب در جمله ایشان بود و صالح بن نضر درسر مصادره اموال بزرگان سیستانی نزاع افتاده صالح از شهر فرار کرد ویعقوب باتفاق شخص دیگری موسوم به درهم بن نضر که او هم سیستانی وازسران لشکر صالح بوده به تعقیب اوبر آمده در مقام توتان او را بکلی ازپادر آوردندوطاهر بن اللیث برادر یعقوب دربن جنگ کشته شد. پس ازمراجعت بسیستان درجمادی الاخر سنه ۲٤٤ درهم بن نضر رایا مارت بر داشتندویعقوب بسپه سالاری منصوب گردید. اما موافقت این دو نفر نیز دیرزمانی طول نکشیده یعقوب که دربین لشکریان نفوذ ومحبوبیت بی اندازه داشت ازعطالت وضعف نفس درهم استفاده نموده اورا محبوس وروز شنبه ۵ روز مانده ازمحرم سنه ۲٤۷ خود به تخت امارت نشست.

امارت وفتوحات یعقوب: چون یعقوب بامارت سیستان رسید دو دشمن بزرگ درمقابل داشت. یکی فرقه خوارج که رئیس شان عمار خارجی بود دوم صالح بن نضر. یعقوب با خوارج ازدرمسالمت پیش آمده ایشانرا باتحاددعوت نمودو بوعدو وعیدمؤقتاً

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 191 of 736

خود را از شر ایشان آسوده نمود سپس بمهم صالح پرداخت که به بست بیرون شده با رتبیل پادشاه رخدو کابل طرح اتحاد ریخته بود.

یعقوب دو نوبت بآن سمت لشکر کشید در نوبت دوم بتا ریخ ذی الحجه سنه ۲۴۹ با لشکریان صالح و رتبیل که بکمك او آمده بود در بست حربی صعب نمود و در بن جنگ رتبیل بقتل رسیده غنایم فراوان بدست یعقوب افتاد لشکریان صالح را نیز چند روز بعد در حدود واشتان اسیر نموده به سیستان بردند و مشارالیه بزودی در حبس جان داد.

چون یعقوب از مهم صالح فراغت یافت در جمادی الاخر سنه ۲۵۱ متوجه خوارج گردیده بی خبر بطرف نیك که مقر و مرکز رئیس شان عمار بود لشکر کشید و در جنگی که رو داد عمار مذکور بقتل رسیده پیروانش به جبال الفزار متواری شدند یعقوب بزرنج مراجعت نموده سر عمار را بیك دروازه شهر بر بارو نهاد و تن او را بدر دیگر لگونسار بیاویختند ابن وصیف در قصیده ای که قبلاً اشاره نمودیم در بن باره گوید.

عمر او از دو آمد که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او بباب طعام

در آکار و باب طعام نام دو دروازه شهر زرنج بود.

بعد ازین واقعه در ذی الحجه ۲۵۲ یعقوب باز بطرف بست لشکر کشیده باشخصی بنام صالح بن حجر جنگ نموده است که تاریخ سیستان او را ابن عم رتبیل می داند و می نویسد که «صالح بقلعهٔ کوهز پناه برده چون یعقوب بیرامن قلعه را فرا گرفت و صالح را یقین شد که قلعه بخواهد شد خود را کشت» اما بنظر بعید میرسد که رتبیل ابن عمی مسلمان بنام صالح داشته بوده باشد.

فتح هرات و پوشنج: درهمین سنه ۲۵۳ یعقوب بن اللیث پس از فراغت از امور بست و سیستان بهرات و پوشنج

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 192 of 736

لشکر کشیده و شهر را از عمال طاهر انتزاع نمود تمام مورخین این واقعه را ذکر نموده اند و معلوم می شود که یعقوب در ماه شعبان از زرنج بقصد هرات حرکت نموده پس از محاصره مختصری آنشهر را فتح و لشکری را که محمد بن طاهر امیر خراسان بمقابله او فرستاده بود شکست داده پوشنج را نیز متصرف گردید و بسیستان مراجعت کرد مؤلف تاریخ سیستان می نویسد که امیر هرات در بن تاریخ حسین بن عبدالله بن طاهر بود که یعقوب او را اسیر نمود. دیگر مورخین از این شخص واسارت او ذکری نکرده اند فقط وفیات الاعیان بطور اجمالی اشاره می کند که « یعقوب در مراجعت بعضی از رجال خانواده طاهری را با خود باسارت برد »

فتح کرمان و فارس: درین موقع ولایت فارس را شخصی موسوم به علی بن الحسین بن شبل از دارالخلافهٔ بغداد بمقاطعه گرفته بود چون یعقوب لیث در ۲۵۳ هرات و پوشنج را از طاهر پر گرفت و ضعف خانواده مذکور ظاهر گردید علی بن الحسین بخیال تصرف کرمان افتاد که از اقطاع طاهریه بود و درین باره به معتز خلفیه وقت مکتوب نوشته ضعف طاهر یه و عدم اطاعت ایشان را با داره ولایت ظاهر نمود قراری که طبری (حوادث سنه ۲۵۵) و ابن اثیر (جلد ۷ ص ۷٤) نوشته اند خلیفه منشور کرمان را باو فرستاد اما بمقتضای سیاست نامحمود تمام خلفای عباسی که برای حفظ مقام وشئون خود دایماً تخم نفاق را درین سلاطین وبزرگان اسلام می کاشتند وخون برادران مسلمان بی گناه را هدر می کردند در عین حال عهد ولوای ولایت مذکور را به یعقوب نیز ارسال نموده چنانچه طبری وابن اثیر این موضوع را بصراحت ذکر نموده می نویسند که « چون معتز می دانست که هیچکدام از یعقوب و حسین با واخلاص باطنی ندارند خواست باین طریق آنها را بر علیه همدیگر انگیخته از شر هردو آسوده شود »

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 193 of 736

بهر حال در ذی الحجه ۲۵٤ یعقوب بطرف کرمان لشکر کشید اما حسین بن علی پیش دستی نموده سپه سالار او طوق بن المعلی قبل از یعقوب شهر را تصرف نمو ده یعقوب چون احوال را چنین دید در مقابل شهر اردوز ده مدت دو ماه انتظار کشید وطوق درشهر بود اما چنگی رو نداده عاقبت یعقوب تدبیری اندیشیده از ظاهر شهر کوچ کرد وچنان نمود که به سیستان مراجعت می کند. طوق چون از حرکت او مطلع گردید بفراغت خاطر مجلس شرب آماده نموده به عیش و نوش پرداخت یعقوب که ذریعهٔ جواسیس از دشمن آگاه بود بسرعت مراجعت نموده گویند دو روزه راه را بیك روز قطع کرد و غفلة بر طوق هجوم برده اورا اسیر کرد و شهر را بتصرف خود در آورد از آنجا بسرعت بطرف شیراز پا یتخت و لایت فارس حرکت کرد حسین بن علی عسکر بزرگی گرد آورده در تنگنائی که یکطرف کوه و یکطرف رودخانه واقع و برای مدافعه بسیار مساعد بود مقام گرفت. طبری شرح این جنگ را از زبان شخصی که در میدان کارزار حاضر بوده حکایت نموده می نویسد: « یعقوب لشکر خود را بیك میلی تنگنا فرود آورده خود با یك تن بکنار آب آمد و بدقت در آن نظاره کرد. لشکریان حسین با و دشنام زیاد دادند اما او همه را بسکوت گذشتانده وجوابی باز نگفت و مشغول نظاره آب بود. سپس به لشکر گاه خود مراجعت کرد و ظهر با دسته از عساکر خود بکنار آب آمده زین اسپان را پرداشتند وسگی را در آب انداخته از عقب آن با اسپان بر هنه بر آب زدند. اندکی بعد بر عقب لشکر حسین که هنوز از حیرت و بهت بحال نیامده بودند از آب بر آمده بی محابا حمله برد و ایشانرا منهزم گردانید. حسین شخصاً اسیر شد و در همان شب یعقوب بشهر شیراز داخل گردید. این واقعه باجماع مورخین در جمادی الاول سنه ۲۵۵ واقع گردید. حسین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 194 of 736

بن علی پانزده هزار عسکر داشت که بیشتر آن از کراد فارس بود و بعداز عبور یعقوب از نهر کشتار هولناکی رو داد قسمت کلی لشکریان حسین بقتل رسید و بقیه متواری گردید .

پس از فتح شیراز یعقوب خزاین حسین بن علی را که مرکب از وجوه هنگفت و نفایس زیاد بود بتصرف درآورده هدایای گرانبها از قبیل مرکبان فیکو و ده باز سفید و ابلق و صدمن مشك و کافور و غیره بخلیفه فرستاده و در رجب همان سال به سیستان باز گشت بعداز این تاریخ الی سنه ۲۵۸ احوال یعقوب درست معلوم نیست چنان معلوم می شود که در مراجعت از فارس بطرف رخذ و زابلستان لشکر کشیده و با اهرای آن نواحی جنگ نموده است . اما روایات کتب تاریخ در آن مورد بسیار مشوش است . تاریخ سیستان این لشکر کشی را معلول فرار پسر و تبیل از حبس دانسته می نویسد که یعقوب بطلب اوراه کابل را پیش گرفت اما از مقام حاسب بعلت برف باز گشت . زین الاخبار با العکس تمام محاربات و لشکر کشی های یعقوب را بطرف رخذ و کابل و غزنین و بامیان و بلخ در ردیف همدیگر ذکر نموده فتح بامیان و بلخ را از حوادث سنه ۲۵۶ می شمارد . اما معلوم است که مولف تاریخ مذکور از بس باختصار کوشیده مطالب مهمه از قوت گردیده . چنانچه محاربه اول یعقوب را که منجر بقتل رتبیل گردیده و باتفاق اکثر مورخین در سنه ۲۴۹ رو داده نیز در ردیف همین وقایع ذکر نموده است . ابن خلکان می نویسد که در عهد مهتدی (۲۵۶ الی ۲۵۷) یعقوب درحوالی سیستان مشغول غزا بوده و این روایت مورد تاریخ سیستان است که در فوق ذکر نمودیم و تقریبا ثابت می شود که یعقوب مسافرتی بطرف کابل نموده اما بقلع و قمع شاهان کابل موفق نگردیده ازراه مراجعت نموده است علاوه برآن تاریخ سیستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 195 of 736

می‌نویسد که درین مدت یعقوب مسافرتی هم بهرات نموده و قطعه رو ز در آنجا اقامت و شهررا بحسین بن عبد الله بن طاهر سپرده در شوال سنه ۲۵۶ به‌سیستان مراجعت نموده‌است اما ازاین مسافرت در دیگر کتب ذکری نیست .

درمحرم سنه ۲۵۷ یعقوب بکرمان رفت . محمد بن‌واصل که‌از جانب خلیفه متکفل ولایت‌فارس بودبا تحف وهدایا بامتقبال او آمده اظهار اطاعت نموده وولایت فارس راباو پیشکش کرد . درعین حال‌سفرای معتمد خلیفه وبرادرش موفق که والی تمام متصرفات شرقی خلافت بوده ازداو آمدند طبری اسمای ایشا نرا اسمعیل‌بن اسحق‌وا باسعید انصاری ضبط کرده . تاریخ‌سیستان می‌نویسد که‌علاوه‌برین دونفر ابواحمد الموفق نیز به‌رسولی سوی‌یعقوب آمد . اما این روایت ضعیف‌بوده طبری ازان‌ذکر نکرده وبعید می نماید که رسالت شخصی مانند موفق که ولیعهد خلافت وتقریبا هم‌عصر طبری بوده ازوفوت شده‌باشد . باری‌معلوم می‌شود که مقام خلافت ازقدرت یعقوب‌وتوجه‌او بطرف‌فارس سخت مضطرب گردیده بموجب سیاست دیرینهٔ خودمی خواست توجه او را بدیگر طرف معطوف نماید . لهذا موفق بدست‌رسولانی که‌درفوق ذکرشد منشور ولایت بلخ وتخارستان و کرمان وسجستان‌وسندرا به‌یعقوب فرستاده‌اورا بفتح آنولایات تشویق نمود یعقوب نیز به‌سیستان‌مراجعت کرده در ربیع الاول سنه۲۵۸ بعزم فتح بلاد مذکور بر آمد

سفر کابل وبلخ: متاسفانه این‌سفر یعقوب را که‌ازمهمترین کارنامه‌ها وفتوحات اوست مورخین بدقت وتفصیل‌ضبط نکرده اندچه‌مولفین عرب بیشتر قضایارا ازنقطهٔ نظر تاثیروانعکاس آن‌در دربار خلافت نگاه کرده بضبط وقایعی که در اراضی دور دست اتفاق افتاده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 196 of 736

ودر بغداد به‌آن چندان علاقمندی نداشته اند اهتمامی نکرده اند .

رویهمرفته راجع بخط سیر یعقوب دوروایت موجود است . اول روایت تاریخ‌سیستان که‌طبری ووفیات الاعیان وزین‌الاخبار تاحدی موید آنست دوم روایت ابن اثیرو ابو الفداء .

بنابروایت اولی یعقوب بن‌لیث درربیع الاول‌سنه۲۵۸ ازسیستان بعزم محاربه بابسر رتبیل حرکت نموده بزابلستان رفت و پسر رتبیل را که‌در قلعهٔ ای‌لامان پناهنده شده‌بود اسیر گرفت . سپس براه بامیان به بلخ که درآنوقت‌بدست داؤدبن‌العباس بودرفته شهرو کهندژرابتصرف خوددرآورد وازانجا بهرات باز گشت . طبری‌هم برسبیل استطراد باین لشکر کشی اشاره نموده روایت فوق‌راتائید میکند ، چه‌درحوادث سنه ۲۵۷ مینویسد که‌در ربیع‌الاول‌رسول یعقوب آمدبا تحف‌وهدایاو پیغام‌واظهار نمود که یعقوب آنرا از کابل گرفته‌است‌وبازدرحوادث‌سنه۲۵۹ مختصراً اشارهمیکند که‌یعقوب از بلخ بقهستان آمد. ازین معلوم می‌شود که یعقوب اولا بکابل رفته‌ازانجا اصنام‌را بحضورخلیفه‌فرستادوبعدبه بلخ لشکر کشیده‌وبخراسان‌مراجعت کرده است.

عبارت وفیات الاعیان که مینویسد درجمادی الاخر سنه ۲۵۸ از احوال یعقوب به‌بلخ به‌بهرام خبررسید وازانجادرذی القعده ۲۵۹ به‌نیشاپور آمد (۱) نیزتاحدی موافق بروایت فوق است .

روایت دیگر که ابن‌اثیراظهار نموده اینست که یعقوب‌بدوا به‌بلخ‌رفته پس‌ازتصرف شهرمذکور وتخریب ابنیه آن بکابل لشکر کشیده ورتبیل راالسیر واصنام اوراغنیمت گرفته براه‌بست‌به‌سیستان‌مراجعت کرده‌است .

روایت‌اولی که‌تاریخ سیستان وطبری ذکر نموده قوی‌تر و صحیح‌تر است . تاریخ سیستان حرکت یعقوب

(۱) وفیات الاعیان ص۴۷۳ جلد ۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 197 of 736

را بعزم زابلستان ربیع الاول سنه ۲۵۸ می نویسد. اما ابن اثیر و طبری و ابو الفداء جمله در حوادث سنه ۲۵۷ ذکر نموده اند و وفیات الاعیان میگوید که در جمادی الاخر ۲۵۸ از احوال یعقوب به بلخ خبر رسید. چون ثابت است که سال بعد یعنی در ۲۵۹ یعقوب به نیشاپور لشکر کشیده و سلسلهٔ طاهریان را منقرض نموده و بعد از مراجعت کابل و پیش از فتح نیشاپور نیز وقایعی ذکر نموده اند بقرینهٔ قوی معلوم می شود که یعقوب در ۲۵۷ از سیستان حرکت نموده در اواخر ۲۵۸ یا اوایل ۲۵۹ از بلخ بهرات مراجعت نموده است.

این سفر یعقوب و کارنامه هائی که در ضمن آن رو داده منجر بسقوط دولت رتبیل شاهان گردید از اعاظم حوادث تاریخ افغانستان بشمار میرود زیرا باین ترتیب دورهٔ فطرت طولانی که مقارن ظهور اسلام و در اثر نفوذ آن در حواشی غرب و شمال مملکت رو داده منجر بظهور یك نوع ملوك الطوایفی گردیده بود خاتمه یافت. آخرین نمایندهٔ قرون اولی از بین رفت و یك دولت متحد جدید که بدست عناصر اجنبی بل بهمت بعضی طبقات ملی که با مدنیت و تهذیب جدید آشنایی یافته بودند جانشین آن گردید و راه نفوذ مدنیت جدید اسلامی بطرف براعظم هندوستان مفتوح شد چنانچه دولت های ملی ما بعد صفاریان از قبیل سامانیان و غزنویان و امثالهم از این واقعه استفادهٔ معتنا بها کردند.

فتح نیشاپور و انقراض طاهریان

درشعبان سنه ۲۵۹ یعقوب در سیستان بعزم نیشاپور حرکت کرد و چنان نمود که بطلب عبدالله بن صالح سجزی می رود را جع بعبدالله مذکور و موجب عداوت او با یعقوب گردیزی شرح ذیل را می نویسد (ص ۷):

«و عبدالله بن صالح سکزی و دو برادر او فضل را با یعقوب حرب افتاد و عبدالله هر یعقوب را شمشیری بزد خسته کرد و هر سه برادر بدین سبب از سیستان برفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 198 of 736

وبزبشها ر محمدبن طاهر آمدند به‌نیشا پور، یعقوب نامه نوشت وایشا نرا باز خو است ومحمد بن طا هر بار نداد ویعقوب بطلب ایشان بخراسان آمد ورسولی نزدیك محمدبن‌طاهر فرستادچون رسول یعقوب‌پیامد و بارخواست حاجب محمد گفت بار نیست که امیرخفته است رسول گفت کسی آمده کش ازخواب‌بیدار کند ، تاریخ سیستان واقعه فرار عبدالله واز سیستان ذ کـر نموده اما بعلت آن اشا رتی نکرده است طبری و ابن‌اثیر هم‌واقعه را با ختصار ذکر نموده‌اند بهرحال معلوم می‌شود که‌درین‌موقع ادارهٔ امور طاهر یان‌دراثر نفاق‌وعیاشی امرا بقدری‌ضعیف گردیده بود که‌توان مقاومت را یایعقوب واشکرفا نبح اونداشتندلهذا محمد بن صالح درصدد مصا لحه برآمدوبدوأوزراءواعیان‌دربار خودرا باستقبال یعقوب فر ستاد و سپس خودشخصاً نـزد أو شتافت یعقوب اورا با تمام خواص خا نو اد ۀ طـا هر بنده‌نهاده به‌سیستان فرستادو باین طریق‌امارت طاهریان که مد ت ٥٤ سال برخراسان وسیستان و کرمان حکمرا نی نمودند منقرض شد.

سفر گرگـان پس‌ازفتح نیشاپور به‌یعقوب‌خبر رسید که محمد بن عبدالله وبرادرانش‌بگر گان‌نزد حسن زید علوی امیر آن‌ولایت پناهنده شده اند لهذا به‌تعقیب‌شان بدان سمت لشکر کشید یعقوب قبلاً بحسن‌بن‌زیدنوشت که عبدالله‌سجزی‌را به‌او تسلیم نمایداما حسن ازقبول این امر اباء نموده تلاقی طرفین در حوالی شهر ساری‌رو دادحسن منهزم گردیده بجبال دیلم رفت وساری و آمل بدست یعقوب افتاد معلوم میشود کینهٔ یعقوب‌باعبدالله بی‌اندازه‌شدیدبود که بفتح طبرستان اکتفا نکرده بسر زمین دیلم لشکر کشید مگر درنتیجه باراتهای متوالی قسمت بزرگ عساکراو بقول‌طبری وابن اثیر که خالی‌ازمبالغه نخواهد بود چهل هزار مرد تلف گردید یعقوب مجبور را بخراسان باز گشته

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 199 of 736

چون شنید که عبدالله از دسلدبی عامل ری پناه بر ده است بمشار الیه پیغام تهدید آمیزی فرستاد عبدالله را مطالبه کرد سلدمی عبدالله و برادرانش را تسلیم او نمود و بقول تاریخ سیستان یعقوب ایشانرا امر بقتل داد جمله این وقایع باتفاق مورخین درسنه ۲۶۰ اتفاق افتاده است.

سفر فارس

پس از فراغت از مهم عبدالله سجزی و فرستادن سر عبدالرحمن خارجی به بغداد که قبلاً ذکر گردید یعقوب بن لیث به سیستان مراجعت کرد اما در آنجا دیر اقامت نکرده درشعبان سنه ۲۶۱ بطرف فارس لشکر کشید درین موقع ولایت فارس بدست محمد بن واصل بود که درسنه ۲۵۷ بکرمان پذیره یعقوب آمده بود چون در آن موقع یعقوب عزم سفر کابل داشت اورا بحال خود وا گذاشت درعین حال محمد از اطاعت خلیفه سرباز زده لشکریان اورا که بقیادت عبدالرحمن بن مصلح وطاشتمر پسر کوبی او آمده بودند منهزم گردانیده درولایت فارس مستقل گردید.

چون یعقوب بفارس رسید محمد بن واصل از در مسالمت پیش آمده قاصدی نزداو فرستاد وعهد اطاعت را تجدید کرد. اما پس از اندك مدتی از این فکر باز گشته خواست یعقوب را غافل گیر نموده از میان بردارد لهذا غفلتاً بروهجوم برد بروایت تاریخ سیستان یعقوب عمداً از روی حیله خود را بقاصد اوضعیف نمود تا ما فی الضمیر طرف معلوم شود. بهر حال در جنگی که رو داد محمد بن واصل سخت منهزم شده اکثر لشکریان او تلف گردید وخود با تنی چند بسواحل خلیج فارس پناه برد. یعقوب بر خزاین او که در قلعه خرمه جمع نموده بود و بقول طبری به چهل ملیون درهم بالغ می شد دست یافت. بنا بروایت تاریخ سیستان درهمین سال بعضی از افراد محمد بن واصل را دستگیر و به یعقوب تسلیم نمودند. اما دیگر مورخین این نکته را ذکر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 200 of 736

نه نموده بلکه درحوادث سنه ۲۶۳ و ۲۶۴ باز بمحاربانی بین این دو نفر اشاره می کنند وروایت قوی تر آنست که محمد بن واصل درین موقع بدست یعقوب نیفتاده است روابط یعقوب درین موقع با مقام خلافت خوب نبود بقول طبری(۱) ووفیات الاعیان (۲) بعد از انقراض طاهریان معتمد از پیشرفت کار یعقوب اندیشناك گردیده بحجاج وتجار بغداد اطلاع داد که تصرف یعقوب برخراسان برخلاف میل او بعمل آمده وامر لعن یعقوب نمود. لهذا یعقوب لیث کهاز ابتداحسن نظری باخلفای عباسی نداشت از فارس بطرف خوزستان لشکر کشید وبعراق عرب نزدیك شد معتمد سخت مضطرب گردیده اسمعیل بن اسحق قاضی را با لوای خراسان، طبرستان، گرگان، فارس، کرمان وسند وشحنگی بغداد نزد او فرستاد وموفق دربغداد مجدداً حجاج وتجار راجمع نمود از عنایات امیرالمومنین درحق یعقوب بایشان اطلاع داد که خبر مذکور بزودی با کناف منتشر شود وآتش غضب یعقوب فرونشیند این مسئله را تقریباً تمام مورخین ذکر نموده اند اما معلوم نیست در خفا چه مطالبی در کار بود که یعقوب قانع نگردیده بطرف بغداد لشکر کشید تاجائی که از بعضی حکایات منصوب به یعقوب و کلمات او که در موقعش خواهد آمد استنباط می شود پسر لیث چندان حسن نظری باخلفای عباسی نداشته لهذا مشکل است طوری که بعضی سعی نمودند واین لشکر کشی اورا بطرف بغداد محض شرفیابی بدربار خلافت تصور نمود ولابد خیالی در سر داشته که باوصف تقاضاهای مکرر خلیفه ازین عزم منصرف نگردیده وحتی حاضر بود بزور شمشیر شرف حضور را حاصل نماید.

واقعه دیرالعاقول

مورخین عرب این واقعه را که باعث نجات خلافت عباسی گردید بشرح وبسط تمام ذکر نموده اند.

(۱) طبری حوادث سنه ۲۶۱ (۲) وفیات الاعیان ص ۴۷۴ ج ۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 201 of 736

چون یعقوب بواسط رسید دربین موالی یعنی لشکریان غیرعرب خلافت که درسرمن‌رای ساخلو می‌بودند اضطرابی تولید گردیده گفتند مگر موافقتی در کاراست که یعقوب از اقصای بلاد به بغداد می آید و ابداً کسی مزاحم او نمی‌شود این مسئله بجرئت خلیفه افزوده عزم مقابله را جزم کرد و از سرمن رای به دارالخلافت بغداد آمد. موفق برادر خود را، که مردی با کفایت و شجاعت بود موظف بترتیب لشکر نمود و گویند برای تشجیع سپاهیان خرقه حضرت رسول(ص) را بیرون برآورده درمحضر عام یعقوب را لعن کرد و سعی نمود که باین محاربه سیاسی صبغهٔ مذهبی بدهد. بتاریخ یك شنبه ۲ رجب ۲۶۲ تلاقی طرفین بمقام اسطرید واقع در نزدیکی دیرالعاقول (و قصر شیرین حالیه) روداد. موفق که قائد لشکریان خلافت بوده در قلب جا گرفت و میمنه را بموسی بن بغا و میسره را بمسرور بلخی سپرد. یعقوب بعجله سبقت کرده میسره و میمنه ابواحمد را درهم شکست و چند تن از قوای لشکر خلافت بقتل رسیدند. اما باقی لشکریان ثبات ورزیده موفق برای تشجیع ایشان سرخود را برهنه نموده بمیدان درآمد و فریاد کشید «انا الغلام الهاشمی» و بشدت حمله برده فایره قتال گرم گردید. بعضی از بزرگان عسکر یعقوب مثل محمد بن کثیر بقتل رسیدند و بعضی در آخر روز متزلزل گردیده بعسکر خلیفه پیوستند بقیه عسکر تاب مقاومت نیاورده روبفرار گذاشتند. یعقوب با معدودی از خواص خود سخت جنگ کرد و بقولی درین روز سه زخم برداشت. اما عاقبة الامر مجبور برجعت شد و غنایم فراوان از اموال و مواشی درمیدان حرب باقی گذاشت که موالی غارت کردند. بعضی نوشته‌اند که در آخر روز موفق آب انها را برلشکر یعقوب جاری نموده و یك سبب شکست او این امر گردید اما تفصیل آن در دست نیست. بروایت اکثر مورخین محمد بن طاهر آخرین امیر سلسله طاهریان که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 202 of 736

درقید یعقوب بود نیز در این روز ازدست او نجات یافت وخلیفه او را خلعت وشحنگی بغداد عنایت کرد. روایت فوق را اکثر مورخین عرب از قبیل طبری، ابن خلکان وابن اثیر ذکر نموده مسطورات ایشان تقریباً مشابه وموافق همدیگر است. اما مولف تاریخ سیستان وگردیزی بر آنند که یعقوب عزم جنگ نداشت وحتی موفق اورا اغفال نموده بغتتاً حمله آورد وآب دجله را برعساکر او کشاده باعث تفرق وانهزام ایشان گردید اما بطوری که قبلا اشاره نمودیم درین صورت اصرار یعقوب برفتن بغداد برخلاف میل خلیفه امری بس عجیب می نماید.

موضوع استخلاص محمدبن طاهر نیز درتاریخ سیستان ذکر نشده بلکه در حوادث سنه ۲۵۹ می نویسند که یعقوب محمدبن طاهر وخواص او را «بزندان بزرگ بدرمسجد آدینه درشهرزرنج محبوس کرد وگور محمد بن طاهر اندران زندانست» اما درهمان کتاب موقعی که یعقوب ازسیستان بعزم آخرین سفر فارس خارج میشود (یعنی سفری که بواقعه دیرالعاقول منجر گردید) محمدبن طاهر وعلی بن الحسین درجمله همراهان او ذکر شده وچون این نکته را باروایت دیگر مورخین مقابله نمائیم تقریبا ثابت می گردد که محمد هنوز درواقعه دیرالعاقول حاضر واز قید رهائی یافته باشد. تاریخ وقوع این قضایا همان رجب سنه ۲۶۲ است که عظماء مورخین ذکر نموده اند.

وفات یعقوب

بعدازواقعه دیرالعاقول یعقوب بخوزستان مراجعت کرده بروایت طبری خلیفه منشور ولایت فارس را به محمدبن واصل فرستاد تا با یعقوب مقابله کند ودرسنه ۲۶۲ بین یعقوب و محمد بن واصل ومحمدبن لیث یا محمد شیویه که ازبزرگان اکراد فارس بود محاربائی روداد محمد بن واصل در الشکر بان یعقوب اسیر گرفتند وهم معلوم میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 203 of 736

صاحب زرنج که آتش فتنه را در عراق برپا نموده بود خواسته با یعقوب طرح اتحاد بریزد اما یعقوب بجواب درشتی درخواست او را رد نموده است. (۱) همچنان رسول خلیفه معتمد را که باستعانت آمده بود با پیغام تهدید آمیزی واپس فرستاد (۲) مشغول تهیه لشکر جدیدی جهة حمله بر بغداد بود که بعارضه قولنج مبتلا گردیده در شوال سنه ۲۶۵ وفات یافت.

عمرو لیث: چون یعقوب وفات نمود سران لشکر برادرش عمرو را که در جندیشاپور حاضر بود بامارت برداشتند و علی برادر خورد تر نیز باو بیعت کرد. اگرچه عمرو لیث هم مردی ماجراجو بیباك بود اما تدبیر و سیاست را با شجاعت جمع داشت و چون میدانست که یگانه علت شکست یعقوب در دیر العاقول مقام روحانی خلافت بود که موفقانه از آن استفاده کرده حتی در صفوف لشکر سیستان هم تزلزل و نفاق وارد نمود لهذا فوراً با معتمد از در مسالمت پیش آمده باب مکاتبت بین طرفین مفتوح گردید. دربار خلافت که درین موقع ایپش رفت کار صاحب زرنج در عراق سخت نگران بود ازین پیش آمد شاد مان گردیده بلاتعلل شخصی بغداد و ولایت حرمین و منشور فارس و کرمان و اصفهان و گرگان و طبرستان و سیستان و هندوستند را باو فرستاد و در مقابل عمرو متعهد گردید که سالانه بیست ملیون درهم عنوان حق القاطعه بابت عمل ولایات مذکور

(۱) یعقوب بکاتب گفت که بجواب صاحب الزرنج بنویسد « و قل یا ایها الکافرون الی آخر سوره ». ابن اثیر حوادث سنه ۲۶۲ (۲) چون رسول پیغام خلیفه بیان کرد یعقوب امر داد که شمشیری با قطعه نان و پیاز بیاورند. اشیای مذکور را برسول نشان داده گفت « بخلیفه بگو که اکنون مریضم اگر وفات نمودم از شر همدیگر نجات خواهیم یافت والا با این شمشیر با تو جنگ خواهم کرد یا بقصد خود نایل خواهم گردید یا با این نان و پیاز عمر خود را بپایان خواهم رسانید. ابن اثیر حوادث سنه ۲۶۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 204 of 736

به بغداد برساند. این مبلغ درمقابل عواید حقیقی ولایات مذکور چیزی نبود چه تنها عمل ولایت خراسان درعهد طاهریان به سی و هشت ملیون درهم میرسید. باین طریق عمر وخاطر خودرا ازجانب بغداد آسوده ساخته بر رفع اغتشاشات داخلی که در اواخر عهد یعقوب وبعد از مرگ او در خراسان رو داد، بپردازد همت گماشت باعث فتنه و فساددرخراسان سه نفر بودند. اول احمدبن عبدالله خجستانی که از بندگی با میری رسیده در موقع لشکر کشی یعقوب بکابل ملتزم رکاب برادر او علی بوده وبعد درخراسان بمراتب عالیه رسیده دعوی استقلال کرد. دوم رافع بن هرثمه وسوم ابوطلحه شرکی که شرح احوال هریك درموقع آن ذکر خواهدشد.

عمرو لیث و خجستانی

عمرو لیث از فارس بسیستان مراجعت نموده در رمضان سنه ۲۶۶ ازاین جا برخراسان لشکر کشید برادرش علی نیز باو بود بدواً خجستانی در نیشاپور محاصره شد اما با اثر توطئه او با علی بن لیث عمرو مجبور بترك محاصره و مراجعت بهرات گردید خجستانی متوجه سیستان شد وسعی نمود شهرزرنج را فتح کند مگر در اثر مقاومت شدیداهالی کاری ازپیش برده نتوانست وبراه قهستان به نیشاپور مراجعت کرد درعین حال عمرو که درهرات اقامت داشته بجلب قلوب دیگر امرای عاصی پرداخته ابو طلحه منصور را که از گردنکشان خراسان ومنصوب بخاوراده بشی شرکی بود باخود متفق ومامور حرب خجستانی ساخت وخود درذی قعده سنه مذکور بسیستان مراجعت کرد.

سفر اول فارس

در محرم سنه ۲۶۸ عمرو از سیستان بعزم فارس حرکت نمود چه عمال او در آن ولایت ازارسال وجه المقاطعه غفلت نموده بودند و شکایاتی از بغداد در آن باره میرسید و عمرو میدانست که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 205 of 736

حوادث خراسان و هجوم خجستانی بسیستان از نفوذ او در ولایت فارس کاسته است و درین مسافرت عمرو، احمد بن لیث و عتیق بن محمد را که از بزرگان اکراد و باعث تولید فتنه و فساد در ولایت فارس بودند اسیر گرفته بقتل رسانید و کدورت موفق را از ناحیه رسیدن وجه زایل ساخته درجمادی الاخر سنه ۲۷۰ بسیستان مراجعت کرد.

درین مدت درخراسان دوباره اوضاع مغشوش گردیده خجستانی با گردن کشی دیگری موسوم برافع بن هرثمه که اوهم ازاهل بادغیس وهدتی درخدمت یعقوب بود طرح اتحاد ریخته ابوطلحه شرکبرا منهزم گردانیده بود. اما اتفاقاً خوداو در ۲۶۸ بدست دونفراز غلامان خود مقتول وولایت خراسان بدست رافع افتاد چون عمرو درشعبان سنه ۲۷۰ از سیستان بعزم خراسان حرکت کردرافع درهرات بوده وپس ازمقاومت مختصری بمرور الرود متواری شد ابوطلحه که قبلاً به تخارستان پناه برده بود بخراسان مراجعت کرده چون درراه با رافع بن هرثمه مقابل شد فوراً بااو طرح اتحاد ریخت و باولین فرصت بروشبخون برده عسکرش راهزموده اما رافع شخصاً ازمهلکه نجات یافته به نیشاپور افتاد وابوطلحه بمرو اقامت اختیار نمود. عمرو که درهرات بوداولاً برابوطلحه حمله برده اکثر لشکریانش رابقتل رسانید وخوداورا بجانب خوارزم متواری ساخت بعد رافع را بدرفیشاپور شکست داده و خاطر اونسبتاً ازخراسان آسوده گردیده در ذی الحجه ۲۷۱ بسیستان مراجعت کرد.

درین سال میانهٔ عمرو با موفق ولیعهد خلیفه برهم خورد علت این واقعه درست معلوم نیست چه مورخین عرب ازقبیل طبری وابن خلکان وابن اثیر درضمن حوادث سنه ۲۷۱ اصل واقعه رابدون تعیین علت باین صورت ذکر نموده اند «معتمد حجاج خراسان را جمع نموده بایشان خبرداد که عمرو لیث رااز ولایت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 206 of 736

مذکور عزل ومحمدبن طاهر را دوباره درآنجا بر قرار نموده است وامر نمود تاعمرورا برمتابرلعن کنند محمد بن طاهر درهما نسال رافع‌بن هرثمه راازجانب خود برخراسان خلیفه ساخت .

بهرحال ساعدبن مخلد وزیر که شاید آزردگی خلیفه از عمرو هم بسعایت او بوده باشد احمدبن عبدالعزیز سپه سالار فارس را برعلیه عمرو اغوانموده خودنیز بکمك او با لشکری گران حرکت کرد و عمرو جهة مقابله ایشان ازسیستان بفارس لشکر کشید اماقبل از وصول اوپسر محمد پسرش که بر مقدمهٔ لشکر بود وترك‌بن الجناس سر لشکر عساکر خلافت جنگی‌رودادهبرو ایت طبری ودیگرمورخین عرب محمد بن عمرو منهزم وسههزارنفر ازلشکریان او اسیر دشمن گردید وفارس بدست عرب افتاد بعدازین واقعه عمر ولیث درصدد ترتیب لشکردیگری برآمده ابو طلحه شرکب که سپه‌سالار خراسان‌بودنیز باو ملحق‌شد و در ۲۷٤ بفارس لشکر کشید پسرش محمد درمقدمه لشکر بود وبراثراو ابوطلحه را فرستاد اما این‌شخص که در تمام عمر یااحدی راه راست نرفته بود فوراً بعسکر موفق ملحق شد وعمرومجبور گردید که‌بکرمان‌وازانجابسیستان مراجعت نماید دوراه پسرش محمد بیمار گردیده وفات کرد و عمرو ازین واقعه سخت متاثر گردید . اما موفق که بالشکری گران بمقابلهٔ او بر آمده شاید خیال استیصال خانوادهٔ صفاری رادرسرداشت باثر حوادث شام‌ولشکر کشی حمارویه بن احمد طولون امیرمصر بطرف عراق مجبور بمراجعت گردیده پس‌ازچار رسال مخالفت دولت صفاری دوباره طریق مسالمت پیش گرفت ورسولی باعهدو خلعت‌ولواءبسیستان‌فرستاده ولایت‌فارس و کرمان وخراسان رادرین نوبت بهده‌ملیون‌درهم یعنی نصف مبلغ سابقه باعمرو مقاطعه کرد عمرو نیز هدایائی گرانبها به‌بغداد گسیل نمود که دراثرآن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 207 of 736

بامر موفق نام اورا برهمه علاقه‌ها و مطردها و سراها و درخانه هاود کان‌ها برنبشتند اما معلوم می‌شد که این همه محض مصلحت ودفع الوقت بودچون در۲۷۵ ابن ابی الساج برطرلوبان غلبه یافت وازطرف دیگراز فرار علی بن اللیث وعصیان اوبرعمرو به بغدادخبر رسیددر شوال سنه ۲۷٦ مـو فـق بلادرنگ اسم عمرو را از اعلام محو کرده موسی مغلمی را بفتح فارس مامور نمود عمرونیز بالشکر آراسته ازسیستان بانطرف حرکت نموده درذی الحجه سنه ۲۷٦ بنزدیک اصطخر تلاقی طرفین روداد و موسی مغلوب را کثر افراد لشکر او مقتول و متواری گردید.

پس از آن درمحرم ۲۷۷ عمرو داخل شیراز گردیده امر داد نام موفق را که بحیث ولیعهد خلافت برمنابر یاد می‌شد از خطبه بیفگندند . بعد احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف را که بجنگ او مامور گردیده بود نیز مغلوب کرد اسرا و غنایم زیاد بدست آورد وتا اهواز پیش رفت .

بنابروایت تاریخ سیستان اسمعیل بن بلبل که وزیر موفق بود درغیاب او بعمرو نامه نوشته ازراه مسالمت اورا وادار نمود که از اهواز به فارس مراجعت کند ودر همان آوان موفق نیزدر سفر ۲۷۸ وفات یافت . اما دیگر مورخین ازین اقدامات اسمعیل بن بلبل ذکری نکرده اند چون موفق که مدت مدیدی ولیعهد وحاکم مطلق امور خلافت بود وفات یافت پسرش ابوالعباس ملقب به المعتضد بالله بمقام ولایت عهد جانشین او گردیده فی الفور اسمعیل بن اسحاق قاضی را باخلعت ولوای فارس، کرمان و کل خراسان نزد عمرو فرستاده منصب شحنگی بغداد را باو بازداد واجازه نمود که دوباره اورا درحرمین خطبه کنند ضمناً به عمرو پیغام داد که باید بدفع رافع بن هرثمه که در خراسان اقتدار تمام یافته بود بپردازد عمرو لیث که باین طریقه بالاخره ازجانب فارس آسوده گردید بسیستان مراجعت نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 208 of 736

از آنجا درغره ربیع الاول سنه ۲۸۰ بعزم جنگ رافع برآمد.

اما رافع بن هرثمه درمدت هشت سالی که عمرو در فارس مشغول کشمکش با مقام خلافت بود میدان را خالی و فرصت را مغتنم دانسته بدو ارقیب خود ابوطلحه شیر کبیر را از خراسان طرد و ولایت مذکور را کاملاً بتصرف خود درآورد و سپس با محمد بن طاهر که خلیفه منشور خراسان را باو بازداده بود داخل مذاکره گردیده درسنه ۲۷۱ از او حق نیابت حاصل کرد و بولایات مجاور بنای تجاوز گزارده بین او و حسن و محمد بن زید علویان طبرستان واقعهٔ رویداده روز بروز بقوت و شوکت رافع افزوده می شد و گرگان وری را بخراسان ضمیمه نمود. تا اینکه در سنه ۲۷۹ چون معتضد بمقام خلافت جانشین عم خود معتمد گردید از رافع درخواست نمود که بعضی از قرای وری را تخلیه نماید مشارالیه که بقوت و عدهٔ خود سخت مغرور بود از قبول این امر استنکاف نمود و در نتیجه معتضد اورا از ولایت خراسان عزل نمود و بشرحی که گذشت عمرو را مامور بدفع غائله او ساخت. چون عمرو از سیستان برسید رافع خود را در بین سه دشمن محصور دیده بعجله با علویان طبرستان مصالحه کرده و از آنجا بسرگان جهة مقابله عمرو بازگشت. ضمناً از اطاعت خلیفه عباسی بکلی سر باز زده حتی بروایت تاریخ سیستان « علامت های سیاه را که شعار عباسیان بود بعلامت سفید علویان تبدیل کرد » در ربیع الاخر سنه ۲۸۲ بین طرفین در نزدیکی نیشاپور حربی صعب رویداد رافع بهزیمت رفت و علاوه بر اسراء و غنایم زیاد معدل ولیث پسران علی بن لیث نیز بدست عمرو افتادند. رافع بطرف ابیورد رفته چون شنید که عمرو می خواهد سر راه او را بسرخس بگیرد از بیراهه مجدداً به نیشاپور حمله برده آنشهر را متصرف نمود. اما عمرو بزودی باو در رسیده بدو آرافع محاصره شد و سپس جنگ دیگری رویداد رافع منهزم گردیده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 209 of 736

واکثرسران لشکر او بعمر و پیوستند و خود او با نفی چند از خواص بجانب خوارزم متواری گردیده درشوال سنه ۲۸۳ بدست عامل او لایت بقتل رسید، عمرو سر او را به بغداد نزد معتضد فرستاد و بر ولایت کامل (۱) در آن شهر بعمرو لیث گذاشته شد.

بطوری که در فوق متعرض گردیدیم پس از جنگ اول نیشاپور محمد بن لیث پسران علی بن لیث بدست عمرو افتادند. اما راجع بشخص علی و عاقبت کار او روایات مختلف است. بنابر قول طبری را فع او را در سنه ۲۷۸ بقتل رسانید (جلد ۷ ص ۱۸۲) اما کامل گوید که در ۲۸۰ بری رفات یافت تاریخ سیستان از وفات علی ذکری نکرده در موقع اسارت دو پسر ش بدست عمرو می نویسد « ولیث و معدل را هر دو پسر علی لیث را اسیر گرفته بنیشاپور آورد و هر دو را بنواخت و خلعت داد و نیکو ئی گفت پس گفت عمر و سوی پدر رسید، گفتند نه ما بند گانیم اینجا میباشیم پدر خود بیاید »

ازین عبارت معلوم می شود که درین تاریخ علی باید زنده بوده باشد مزید بران موقعی که خبر اسارت عمرو لیث به سیستان رسید ما از انتخاب جانشین او سخن می رود بازاین عبارت را می آورد: « و علی بن اللیث بسیستان نهان بود و سپکری سر با او یکی داشت . . یکی گفت ظاهر باید دیگر گفت نه علی باید که او خود وصی یعقوب بود »

جنگ بلخ و اسارت عمر و لیث: بروایت کامل ابن اثیر و گردیزی و وفیات الاعیان چون عمر سر رافع بن هرثمه را به بغداد فرستاد، در بدل این خدمت منشور ماوراءالنهر را از معتضد مطالبه کرد معلوم می شود که خلیفه نظری بان سامان داشته راضی

(۱) ص ۱۸۲ جزو ۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 210 of 736

نبود ماوراءالنهر نیز ضمیمه قلمرو صفاریان گردد. اما بهر صورتی بود عمرو بوعد باوعید عهد ولایت مذکور را حاصل نموده و لشکرجراری بقیادت محمد بن بشر که از معتمدترین خاصان او بود و علی بن شیروین از خراسان بطرف بخارا ارسال کرد اسمعیل بن احمد پادشاه سلسله سامانیان که درین موقع برماوراءالنهر حکومت می کرد از آب آمو گذشته برین عسکر هجوم آورد و در شوال سنه ۲۸۶ آنرا سخت منهزم گردانید گویند شش هزار تن از لشکریان عمرو درین جنگ کشته شدند که محمد بن بشر در آنجمله بود وعلی بن شیروین اسیر گردید چون خبر این شکست به عمرو رسید سخت خشمگین گردیده لشکریان شکست خورده را ملامت ساخت و امر داد که فی الفور سازوبرگ سفر ماوراءالنهر آماده نمایند گردیزی می نویسد که «چون تشکدلی کرد گفتندای امیر ازین نیکوتر نمایده بزرگ بخته اند وماهنوز یك کاسه خوردیم هر که مرد است گو بشو باقی بخور» بهر حال عمر ولیث با لشکر و سلاح و راسته و آلات بسیار و اهبتی تمام روبه ماوراءالنهر نهاد مورخین گویند که احمد بن اسمعیل با بن جنگ رضایت نداشت وچند دفعه به عمرو پیغام فرستاد که «همه عالم اسلام در دست تست وما در آن طمع نداریم این یك گوشه ماوراءالنهر را بگذار و بگذر» اما عمر وقبول نکرده ببلخ رفت و میخواست از آمو بگذرد که احمد پیش دستی نموده با لشکری انبوه در مقابل او ظاهر شد و عمر ودر شهر بلخ حصاری گردید تا لاخره در ربیع الاول سنه ۲۸۷ جنگ مختصری رو داد لشکریان عمر و منهزم گردیدند اسپ او در با طلاق یا چوی بند شد، سپاه احمد در رسیدند واورا اسیر گرفتند راجع به کیفیت وتاریخ تحقیقی اسارت او راویان مورخین معتبر اندك اختلافی دارد من جمله تاریخ بخارا از زبان خود او می نویسد: «گفت همی تاختم اسپم فروماند و من بر اسپی سوار بودم که پنجاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 211 of 736

فرستنک رفتی و بسیار آزموده بودم امروز چنان سست همی رفت که خواستم که فرود آیم پایهای او بچه‌ی فروشد و از اسپ فرو افتادم و از خویش نومید شدم دو غلام قصد من کردند».

تاریخ این واقعه را نیز نرشخی جمادی الاول ۲۸۸ ضبط کرده اما اصح روایات همان است که بالا ذکر شد.

چون عمر و دستگیر شد اسمعیل بن احمد او را به سمرقند که مرکز سلطنت آل سامان بود برد و خبر واقعه را بمعتضد نگارش کرد خلیفه شادمانی زیاد نموده ذریعهٔ عبدالله بن الفتح عهد و خلعت و لوای خراسان را به اسمعیل فرستاد و اشناس را که از خدام خاص او بود برای آوردن عمرو با او همراه کرد اشناس مذکور عمرو را در ربیع الآخر یا جمادی الاخر سنه ۲۸۸ مقید و محبوس داخل بغداد نمود در موقع ورود به بغداد عمرو بر شتری سوار بود که قبلاً خود خلیفه هدیه نموده بود و یکی از شعرای عرب در آن باره قطعه تغزی سروده است.

مولف تاریخ سیستان می‌نویسد که چون اسمعیل سامانی عمرو را بسمرقند برد اولا به بیست و پس به ده ملیون درهم غرامت موافقه نمودند که چون مال مذکور از سیستان بر سر عمرو مستخلص شود اما نوادگان عمرو که در این موقع بر سیستان تسلط داشتند از پرداخت این مبلغ استنکاف نمودند تا رسول خلیفه بطلب عمرو به سمرقند رسید و اسمعیل از قبول حکم سر پیچی نتوانسته عمرو را با او فرستاد اما در خفا چنان مواضعه کردند که عمرو را با اندک محافظین بر امیر سیستان ببرند تا اگر کسی برای استخلاص او اقدام نماید ملامتی بر امیر سامانی وارد نگردد مگر در راه احدی اقدام بخلاص او نکرد و چون اشناس خادم خلیفه از این امر اظهار تعجب نمود عمرو گفت «من بر سر پادشاهان چون استاد بودم بر سر کودکان چون کودکان از دست استاد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 212 of 736

رها یابند کی خواهند که باز آنجا نشیند ؟ اما این روایت بنظر سخیف میرسد چه اولاً درسیستان علاوه برنوادگان عمر و که ممکن است ایشان را بکودکان تشبیه نمود عدهٔ کثیری از اتباع اعمام اوحاضر و صاحب قدرت و مکنت زیادبود اگر کار عمرو بغرامت راست می شد محال بود می گذاشتند دراسارت بمیرد وارسال عمرو براه سیستان نیزحقیقت ندارد. چون عمرو به بغداد رسید بامر معتضد محبوس گردید اما دیری نگذشت که خلیفه سخت مریض گردیده بقول طبری (حوادث سنه ۲۸۹) وابن اثیر در شدت مرض صافی خرمی را که ازخاصگانش بود بخواست و یکدست برچشم ودست دیگر بر کلوی خود نهاد اشاره بر اینکه مردیك چشم را گردن بزن اما صافی مذکور چون مرگ خلیفه را نزدیك دید مرتکب این امر نگردیده چون مکتفی پسروجانشین معتضد به بغداد رسید احوال عمرو را از قاسم بن عبدالله وزیر جویا شد واوزنده بودن اواظهار شادمانی کرده می خواست با او نیکوئی کند اما وزیر را آن حال خوش نیامد در حال امرداد تا عمرو را بکشند اگر این روایت صحیح باشد تاریخ وفات عمرو ۸ یا ۹ جمادی الاولی ۲۸۹ است که روز دخول مکتفی به بغداد می باشد (ابن اثیر ص ۲۰۴ جزو ۷) باشکست و اسارت عمرو دورهٔ قدرت وشوکت خانوادهٔ صفاریان بپایان رسید ازین تاریخ به بعد سلطنت ایشان دوچار وضع وفترت و بازیچهٔ دست شهزادگان نالایق وخدام خاین قرار می گیرد و بزودی جای خودرا بدولت جوان آل سامان که در آنطرف آب آمو تاسیس شده هندرجا برتمام خراسان (بمفهوم عام) پهن گردید. میسپارد ازین نظر انقراض آل صفار درمسیر تاریخی افغانستان چندان تاثیر بزرگی وارد نکرده بلکه مسئلهٔ مهم احیای مملکت و توحید آن که بعقوب و عمرو لیث قدم اول را درراه وصول به آن برداشته بودند بذریعهٔ سلسله جدید سامانیان بپایهٔ تکمیل می رسد اکنون میرویم که دورهٔ فترت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 213 of 736

آل صفار و تحول سلطنت را به‌سامانیان مطالعه کنیم .

امارت طاهر بن محمد بن عمرو

چون عمرو ولایت بدربلخ اسیر شد دو نواده او طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو (متوفی در سنه ۲۷٤) بادیگر بزرگان سیستان براه هرات بشهر زرنج باز گشته زمام امور مملکت رابدست گرفتند . احمد بن شهور بمقام وزارت رسید امابزودی او و برادرش محمد که هردو ازسرداران و بزرگان دربار عمرو بودند بدسیسه سیکری غلام کشته شدند و عبد الله بن محمد میکال وزارت یافت درمحرم سنه ۲۸۹ چون خبر مرگ عمرو به‌سیستان رسید طاهر بامارت نشست و درهمان سال برای انتظام امورفارس بالشکری گران به آنسمت حرکت نمود چه ازقراین معلوم می‌شود که خلیفه مکتفی با الله که تازه جانشین پدرخود گردیده بود میخواست ولایت فارس راخاصه خود نماید و چون طاهر با امراء و لشکریان خود به آن ولایت متوجه گردید بدرالصغیر ازجانب خلیفه برسالت نزد او آمده پس ازهذا کرات زیاد بالاخره مکتفی منشور فارس رابنام طاهر صادر نمود و مشارالیه درر جب سنه ۲۹۱ بسیستان مراجعت کرده سیکری غلام را بولایت فارس باز گذاشت طاهر بن محمد مردی عیاش و مصرف و بی تدبیر بود چون خاطرش ازفارس فراغت یافت درسیستان بلهو و لعب مشغول شد و امور مملکت و لشکر و مالیه را بکلی مهمل گذاشت و تمام اوقات خود را صرف شرب و لهو و طرح قصور و بساطین می کرد و وجوه هنگفتی رادرین راه برباد می نمود در نتیجه تمام امور مملکت مخصوصاً مالیه مختل گردید . از یکطرف عواید نقصان پذیرفت و ازطرف دیگر در نتیجه اسراف و تبذیر جنون آمیز امیر خزانه بکلی تهی گردید چون سیکری ازفارس وجوه کافی ارسال نمیکرد و طاهر و برادرش یعقوب که درامور سلطنت با او شریك و در اخلاق و عدم لیاقت شبیه بود جهة اخذ مالیات مسافرت های

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 214 of 736

متعدد بطرف بست ورخج بعمل می آوردند . درسنه ۲۹۲ طاهر مسافرتی هم بطرف فارس نمود اما سپکری اورا بحیله باز گردانید وخود در ولایت مذکور بافراغت خاطر واستقلال تمام حکومت میکرد .

درسنه ۲۹۵ لیث بن علی بن الیث برا در زادهٔ یعقوب لیث که درفارس با سپکری نقاضتی حاصل نموده بود با نفی چند بسیستان مراجعت کرد وچون پریشانی اوضاع وتباعد بزرگان را از طاهر و یعقوب مشاهده کرد بطمع امارت افتاد وپس از اندك کرو فر مردمان زرنج با او متفق گردیده شهر را باو تسلیم نمودند وطاهر ویعقوب بعزم استمداد از سپکری بطرف فارس حرکت کردند(۲۹۶) اما چون بولایت مذکور رسیدند بالاخره چشمان ایشان باز گردیده دانستند که دست امید بطرف شخصی دراز نموده اند که باضمحلال سلطنت ایشان کمر بسته وقبلاً بامقام خلافت درین باره موافقه کرده ناچار مهیای حرب گردیدند اما امرای لشکر از سپکری رشوه گرفته آندو برادر را بدون حرب بمشارالیه تسلیم کردند وسپکری برای جلب التفات درگاه خلافت آنانرا مقید ومحبوس به بغداد فرستاد .طبری واین اثیر اسارت این دو برادر را مختصراً رحوادث سنه ۲۹۶ ذکر نموده اند .

لیث بن علی معروف بشیر لباده : لیث بن علی که سیستانیان اورا به نسبت لباده سرخ که روز ورود بشهر در برداشت شیر لباده تمام افتاده بود در جمادی الاخر سنه ۲۹۲ بتخت امارت نشست واولتر بدفع غالب برادر سپکری که حاکم زابلستان بود پرداخته لشکری بقیادت برادر خود معدل بانطرف فرستاد وغالب را اسیر گرفت.

قراروروایت تاریخ سیستان ، معدل بغزنین رفت و سنجك را بگشت پس از آن بین او ولشکر یان سنجك جنگها روداد لیث از سیستان بکمك برادر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 215 of 736

لشکر فرستاد و آن کار بصلح راست کردند و معدل و علی بن الحسن درهمی سیستان باز آمدند در ربیع الاول سنه سبع و تسعین و مأتین (۲۹۷) و بارها از بست و رخج گشاده گشت بر لیث علی ، مناسفانه معلوم نشد که سنجك مذکور که بود و در کدام ناحیه حکومت یا سلطنت داشت احتمال ضعیف میرود که از بقایای شاهان کابل بوده باشد اما برای تائید این حدس عجالتا دیگر قرینه و دلیلی موجود نیست و هم از عبارت فوق که عیناً نقل نمودیم معلوم میشود خراج کابل که مدتی قطع گردیده بود در باره جاری شده است .

پس از فراغت از مهم غالب در سنه ۲۹۷ لیث بن علی بفارس لشکر کشید در بدو امر غلبه حاصل نموده سپکری را شکست داد و شیراز و اصطخر را متصرف گردید . اما سپکری که در دربار خلافت طرفداران زیاد داشت از علی بن محمد الفرات وزیر مقتدر استمداد نموده مشار الیه مونس خادم را با عسکر کافی بمدد او فرستاد . هرچند لیث سعی نمود از مداخله مقام خلافت جلوگیری نماید سودی نه بخشید و در اقدامی که برای شبیخون به عساکر خلافت بعمل آورد به بیراهه افتاده اکثر لشکریان و مواشی او تلف گردید و عاقبت جنگ سختی بین طرفین رو داده که در آن لیث بن علی اسیر شد و اورا به بغداد فرستادند .

امارت محمد بن علی بن لیث: چون این خبر به سیستان رسید ابوعلی محمد بن علی بن لیث که در شهرزراج بود بامارت نشست و برادر دیگر او معدل نیز از فارس مراجعت کرده باو پیوست . بروایت تاریخ سیستان محمد برای جلوگیری از نفاق و جنگ داخلی برادر خود را حبس نمود اما در دیگر کتب تاریخ این مسئله بنظر نرسید . بلکه بروایت ابن اثیر معدل بامارت نشست

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 216 of 736

و برادرخود محمد را برای جمع عسکر به بست فرستاد. علاوتاً تاریخ سیستان در دوجای (ص۲۸۹) اسم این شخص را محمد بن اللیث ضبط نموده که غلط صریح است.

بهرحال مقتدر خلیفهٔ عباسی چون ولایت فارس را از دست آل صفار بیرون کشید برای اضمحلال قطعی خانوادهٔ مذکور عهد ولوای سیستان را با حمد بن اسمعیل سامانی فرستاد اورا بفتح ولایت مذکور تحریك و تشویق نمود درسنه ۲۹۸ احمد سامانی لشکر جراری بقیادت حسین بن علی المروروذی بسیستان فرستاده شهرزرنج محاصره گردید. دوبن موقع معدل به شهر و محمد بن علی به بست بود.

درعین حال احمد سامانی شخصاً متوجه بست گردیده پس از جنگ مختصری محمد را اسیر نمود و در ذی الحجه همان سال (۲۹۸ هجری) معدل نیز شهر زرنج را تسلیم کرد. باینطریق پس از (۵۱) سال نام آل صفار درسیستان از خطبه افتاده سیمجور دواتی و الدسیمجوریان که مدتها ازجانب امرای سامانی برخراسان حکومت نمودند برولایت سیستان حاکم گردیدواحمد سامانی از بست بهرات مراجعت کرده معدل بن علی را با خود برد.

انقراض سلسلهٔ صفاریان سیز ده سال طول کشید. دربن مدت سیستان گاهی بدست آل سامان و گاهی درتصرف عمال خلافت بوده احیاناً شورشهائی رو میداد وزمام امور بدست ماجراجویان و آشوب طلبان می افتاد. پس از آن در سنه ۳۱۱ هجری یکی ازعم زادگان یعقوب موسوم به ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث بامارت سیستان رسید. امیر ابوجعفر مذکور و پسرش خلف بن احمد مدت ۸۲ سال دیگر در سیستان و بعضی نواحی آن حکومت نمودند تا اینکه خلف در دوازدهم صفر ۳۹۳ بسلطان محمود غزنوی تسلیم شد. اما چون حوادث مذکور مربوط بدیگر ادوار تاریخ افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 217 of 736

یعنی دورهٔ سامانیان و آل ناصر است از ذکر آن از این فصل منصرف شدیم .

ناگفته نماند که مدتها پس از اسارت خلف و انقراض شاخهٔ دوم امرای صفاری یعنی در عصر ایلخانیان بسال ۶۳۵ هجری شخصی موسوم به شمس الدین علی بن منصور در سیستان بامارت رسیده خود را از احفاد امرای صفاری قلمداد کرده است و اخلاف او مدتها در آن ولایت حکمرانی کرده اند که شرح احوال ایشان در سلسلهٔ این تاریخ در موقعش مذکور خواهد شد .

صنایع و ادبیات

معلوم است که نفوذ و انتشار اسلام در تهذیب و مدنیت ملل مفتوحه تطور عمیقی وارد نموده موجب امتزاج مدنیت های مختلفه و ترکیب مدنیت های جدیدی گردید و علوم و ادبیات ملل مذکور نیز در تحت تاثیر این عامل قوی بصیغهٔ اولی در آمد . امادر اوائل امر تسلط ادبی عرب مانند غلبهٔ سیاسی آن بتفاوت درجات در بین ملل مغلوب قطعیت داشت . چنانچه تا ظهور صفاریان در سیستان و دیگر نقاط خراسان که بدست مجاهدین اسلام کشوده شده بود زبان عربی زبان رسمی و تالیفات و تحریرات و تعلیم و تعلم کلا بزبان مذکور بود و نه تنها مهاجرین عرب بلکه شعراء و علماء و مولفین وطنی نیز بزبان عربی تالیف و تصنیف میکرده اند که امثلهٔ آن در کتب تاریخ مسطور است .

اما آهسته آهسته با افول نفوذ سیاسی خلافت سلطهٔ ادبی عرب نیز رو بزوال گذاشت و از امتزاج آن با زبان و ادبیات محلی ثقافت و ادب جدیدی ظهور نموده بدرور زمان اوج و قوام کافی حاصل کرد و چون در عصر صفاریان استقلال سیاسی خراسان تأمین گردید ادب و ثقافت جدید نیز رو سعت یافت .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 218 of 736

اگرچه مورخین رادر مورد تاریخ ومحل پیدایش شعر فارسی وایتکه اولین شاعراین زبان کیست اختلافات زیاداست اما اگر اشعار هجائی قدیم را که از حیث وزن وقافیه با شعر فارسی حقیقی تفاوت فاحش دارد با پارهٔ اشعار وجملاتی که بر سبیل تضمین وتلمیح راشعار شعرای قرن دوم عرب ذکر گردیده کنار بگذاریم بظن غالب ونزدیك به یقین می‌توان گفت که شعر فارسی بمعنی صحیح کلمه در عصر صفاریان وبه تشویق موسس دولت ایشان ظهور نمود. چنانچه تعصب وطنی و کینهٔ یعقوب با بیگانگان معروف است تاریخ سیستان دربن باره گوید:

« پس شعراء اورا (یعنی یعقوب‌را) شعر گفتندی بتازی:

قد اکرم الله اهل المصر والبلد بملك یعقوب ذی الافضال والعدد

چون این شعر برخواندند اوعالم نبوددریافت. محمد بن وصیف حاضر بود ودبیر رسایل اوبود وادب نیکو دانست وبدان روزگار لغهٔ پارسی نبود پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمدوصیف شعر پارسی گفتن گرفت واول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش ازو کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برده باز گفتندی برطریق خسروانی وچون عجم بر کنده شدند وعرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود وهمگنان را علم ومعرفت شعر تازی بودواندرعجم کسی برنیامد که اورا بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندروشعر گفتندی مگرحمزه بن عبدالله الشعری واوعالم بود وتازی دانست شعرای او تازی گفتند وسپاه اوبیشتر همه‌أزعرب بودندوتازیان بودندچون یعقوب رتبیل وعمار خارجی رابکشت وهری بگرفت وسیستان و کرمان وفارس اورا دادند محمد وصیف این شعر بگفت:

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 219 of 736

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده وچاکر و مولای تو باشند و غلام
از لی خطی در لوح که ملکی بدهید بابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
بلتکام آمد رتبیل و لتی خورد بلنگ لقرمشد لشکر رتبیل وهبا گشت کنام
امن الملك بخواندی تو امیرا بیقین باقلیل الفئة کت داد دران لشکر کام
عمر عمار ترا خواست وزرو گشت بری تیغ تو کرد میانجی بمیان ددودام
عمر او نزد تو آمد که توچون اوح بزی در آ کا ر تن او سرا وباب طعام

این شعر دراز است وما اندکی یاد کردیم وبسام کورد از آن خوارج بود که بصلح نزد یعقوب آمده بودند چون طریق وصیف بدید اندر شعر شعرها گفتن گرفت وادیب بود و حدیث عمار اندر شعر یاد کند :

هر که بشنود او بدل متهم بر اثر دعوت او کرد نعم
عمر ز عمار بران شد بری کاو وی خلاف آورد تا لاجرم
دید بلا بر تن وبرجان خویش گشت بعالم ثنا و درالم
مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که بدید این حرم

باز محمد بن مخلد هم سلزی بود مردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت واین شعر را بگفت :

جز تو نزاد حوا و آدم نکشت شیر نها دی بدل و برمنشت
معجز پیغمبر مکی نوئی بکنش و بمنش و بگوشت
فخر کند عمار روزی بزرگ کو همانم من که یعقوب کشت

پس ازان هر کس طریق شعر گفتن بر گرفتند.''

اهمیت و قدامت ماخذ طرز ابتدائی و نسبتاً خام بعضی ترکیبات وجملات و بالاخره کثرت اشارات وقوعی بحوادث ورجال وامکنهٔ عصر تقریباً هیچ شبه در صحت انتساب اشعار فوق باقی نمی گذارد و چون اشعار دیگری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 220 of 736

باین تفصیل و قرائن قویه بدست نیست که پیشتر ازان بزبان فارسی سروده شده عجالتاً می توان قرار ادعای مولف تاریخ سیستان سه فقره شعر فوق راقدیمترین شعر فارسی محسوب نمود .

شعرپیشتر نیز درعصرصفاریان ودریکی از مراکز مهم نهضت ایشان یعنی شهر بست پرورش یافته وباستناد کتاب نفیس پته خزانه که درآن تحقیق وتصریح شده یکی از قدیمترین و فصیح ترین شعرای پیشتو زبدة الفصحاء ابو الهاشم ابن زید سروانی بستی معاصر یعقوب وعمرو بود مشارالیه مدتی در بغداد مشغول تحصیل علوم بوده بعد بوطن خود مراجعت کرد ودرسنه ۲۹۷ هجری درآنجا وفات یافت، اموقتاً اشعار او اینست:

ژبه هم څه وینا کلدی چه ئی وینه دخاو ند په لاس کی زراودرهمونه
ژبو دور له ور څخی وینا ئی اوری ددرهم دخاوند ان ئی وی په ویاړونه
که در هم ئی څنی ورك سو سی ئی وی پر اری ئی وی په خړو پیژ ند و نه

ابوهاشم علاوه براشعار کتابی هم درعلم فصاحت و بلاغت بنام وسالو وزمه (سیم وبسکتان) داشته که اگر بدست آید غنیمت بزرگی خواهد بود.

اما ازجمله صنایع آنچه بطور قطع درعصرصفاری هاروق زیاد داشته فن معماری بوده است امادر دوره اول یعنی سلطنت یعقوب وعمرو توجه دولت بیشتر به عمارات عام المنفعه بوده از قبیل پل ها و راه ها وخصوصاً بندها و انهار رودهیرمند زیرا بطوری که در قسمت اداره ومالیات خواهیم دید وجوه زیادی برای این امور تخصیص داده بودند ودرنتیجه این توجه سیستان یکی از پرحاصل ترین مناطق خراسان بود . علاوتاً عمرولیث آبادی های زیادی بداخل شهرزرنج هم نموده مانند بازار ومسجدجامع وامثال آن اما اخلاف اوطاهر ویعقوب بیشتر به تعمیر قصور وبساتین مولع بوده اندچنانچه تاریخ سیستان تعمیرچندین قصروباغ را دربست وقصربوالحسنی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 221 of 736

رادرزرنج بایشان نسبت داده باتاسف می گویدچنان مالی درین راه تلف شد که خزانه تهی وامور مالیه مملکت مهمل گردید.

چون متاسفانه تمام اثار مذکور در اثر غارت تیمور وانهدام بند های هیرمند ازبین رفت وتا کنون چیزی سالم بدست نیامده را جمع بسبك وخصوصیات معماری این دوره عجالةً چیزی اظهار نمی توان کرد.

اداره ومالیات

درعصر یعقوب وعمر ولیث مقام وزارت که تقریباً بار یاست وزرای عصر جدید مطابقت میکند وجود نداشت زیرا شخص شاه علاوه برقیادت لشکر به دیگر شئون مهمه دولتی هم رسیدگی میکرد وخاصةً توجه او بامور سیاست و مظالم یعنی رسیدگی بعرائض رعایا و فوائد عامه معطوف بوده. در موقع حرب عادةً شخص شاه قیادت لشکر را بدست می گرفت مگردرمحاربات کوچك وبی اهمیت ودرایام صلح بدیوان مظالم نشسته بعرایض وشکایات رعایا رسیدگی می نمود (تاریخ سیستان)

امابعد ازاسارت عمرو نوادگان او این رویه را ترك گفته امور مهمه دولت را بوزیران سپردند ویك علت انحطاط ایشان خیانت وزرای مذکور ودسایسی بود که دراثرضعف اداره در دربار روداد.

دولت صفاری دارای عسکر منظم دایمی بود که حقوق افراد آن مرتباً ازخزینه دولت تادیه می شد ابن خلکان در سیرت عمرو می نویسد که درهر سه ماه قشون خودراسان میدید واول شخصاً بمیدان برآمده اسپ وسلاح خود راعرضه میکرد وحقوق خودرا که عبارت ازسه صد درهم بودباز یافت میکرد بعد دیگر صاحب منصبان و افراد علی الترتیب از نظر او گذشته حقوق خودرا اخذ میکردند واگر در رکوب و سلاح شخصی قصوری بنظر میرسید از اخذ حقوق محروم می شد.یعقوب لیث عیناً در سیستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 222 of 736

را که گرو هی مقتدر و مستقل بودند هم جزء لشکرساخته به این وسیله از اخلال امنیت درداخل مملکت خصوصاً پایتخت جلو گیری نمود تشکیلات مهمه دولتی عبارت بود از ۱- دیوان مظالم که رئیس آن سالانه بیست هزار درهم مرسوم داشت و بعرایض رعایا رسیدگی میکرد یعقوب و عمرو درموقع فراغت شخصاً این وظیفه را انجام میدادند (تاریخ سیستان ص ۲۶۵ و ۲۷۱) ۲- دیوان خراج (مالیه) که رئیس آنرا بندار می نامیدند و مرسوم او ودبیرانش سالانه پنجاه هزار درهم بود.

۳- ولایت شرطه (انضباط) رئیس آن سالانه سی هزار درهم مرسوم داشت.

۴- دیوان اساسی که دبیر آن محمد بن وصیف بود دیگر اجزای دولت ازقبیل عوانان (قوهٔ مجریه قانون) عرفیان (رؤسای بلدی) مغربان رجاسوسان وغیره نیز مرسوم معین داشتند.

درموقع کهشاه از پایتخت خارج می شد یك نفررا وکیل مختار نمی ساخت بلکه عادة دو یا بیشتر وکیل معین میکرد وکارحکومت ولشکر وخراج و هر اسم مسمی را بین ایشان تقسیم میکرد (تاریخ سیستان ص ۲۱۶ و ۲۴۷) همچنان در مراکز مهمه ولایت وظائف را تقسیم میکردند تا از خیانت عمال جلو گیری شده باشد.

عواید دولتی اگرچه در کتب تاریخ عواید دولتی صفاریان بصراحت ذکر نشده اما از تفصیلی که بعضی از مولفین ازقبیل ابن خلدون و قدامه ابن جعفر بن بغدادی و ابن خرداذبه راجع بمالیات ممالك اسلامی در دورهٔ صفاریان یا قریب بان داده اند و تطبیق آن باوسعت وقوردولت آل صفار می توان به پارهٔ نتائج تخمینی واجمالی واصل شد لیکن قبلا لازم است که حدود دولت مذکوررا تاحدی معین نمائیم.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 223 of 736

دولت صفاری در عصر اعتلای خود یعنی در دورهٔ اخیر سلطنت یعقوب و تقریباً تمامی دورهٔ عمرو شامل ولایات ذیل بود ۱- سیستان (با شمول بست و رخج) ۲- خراسان خاص ۳- کرمان ٤- فارس ٥ - خوزستان و اهواز.

خراج ولایات مذکور در اواسط قرن سوم یعنی در عصر سلطنت یعقوب قرار حساب ابن خرداذبه قرار ذیل بود.

۱ خراسان (بمعنی خاص)	٤٤٬۸۰۰٬۰۰۰	درهم
۲ اهواز	۳۰٬۰۰۰٬۰۰۰	»
۳ فارس	۳۳٬۰۰۰٬۰۰۰	»
جمع	۱۰۷٬۸۰۰٬۰۰۰	درهم نقره

مولف مذکور از سیستان و کرمان ذکری نکرده اما خوش بختانه قدامه ابن جعفر و ابن خلدون این نقیصه را رفع می کنند.

	بقول قدامه	بقول ابن خلدون
کرمان	٦٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم	٤٬۲۰۰٬۰۰۰ درهم
سیستان	۱٬۰۰۰٬۰۰۰ »	٤٬۰۰۰٬۰۰۰ »
جمع	۷٬۰۰۰٬۰۰۰ »	۸٬۲۰۰٬۰۰۰ »

اگر از بابت این دو ولایت بطور اوسط (۸٬٦۰۰٬۰۰۰) درهم بجمع فوق اضافه نمائیم عدد (۱۱٥٬٤۰۰٬۰۰۰) درهم بدست می آید پس رویهمرفته بطور اجمالی می توان گفت که عواید سالانه دولت صفاری در عصر اعتلاء آن از صد ملیون درهم هنجاوز بوده است سوای مال غنیمت وخزینه هائی که درمحاربات بدست می افتاد.

این مبلغ که باید حداقل عواید سالانه تلقی شود بحساب ۲۰ درهم یك دینار که در نیمهٔ دوم قرن سوم هجرت معمول بوده مساوی ٥ ملیون دینار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 224 of 736

می‌شود یا چنانچه جرجی زیدان در کتاب مدنیت اسلامی حساب نموده دو
دو نیم ملیون لیره انگلیسی

مصارف در اوایل تشکیل دولت صفاری مصارف در بار بسیار قلیل بوده
چه سلاطین بسادگی بدون تجملات بیهوده زندگی میکردند.
بالعکس رجوع زیاد به لشکر و لشکر کشی صرف می‌شد. معذالک سلاطین مذکور
بعمران مملکت و امور فوائد عامه خصوصا کشیدن نهرها و بستن بندها
و آبادی راها توجه داشتند و مبالغ خطیری در آن راه بذل می‌نمودند

تاریخ سیستان می نویسد که تنها در ولایت مذکور سالانه سی هزار
درهم برای جلوگیری از تجاوز ریگ باراضی آباد و پنجاه هزار درهم
برای بستن بندهای آب و ۲۵ هزار درهم (یا هرچه بیشتر لازم می‌شد) جهة
پلها، جوی ها، معبر کشتی ها درهر مند تخصیص داده بودند و اگر جائی
بغریق خراب می‌شد به نفقهٔ دولت آباد میکردند. و هم ذکر کرده اند که
عمرو در مدت سلطنت خود هزار رباط بنا کرد بدون پلها و هیلهای بیابان
(تاریخ سیستان ص ۲۶۸).

اما در دورهٔ اخیر اوضاع مالی مملکت خراب گشته از یکطرف عواید
نقصان پذیرفت و از طرف دیگر تواد گان عمر و مبالغ هنگفتی را صرف تعمیر
قصور و بساتین و دیگر لهو و لعب نمودند و بقدری در بیهوده خرجی مبالغه
کردند که خزانه تهی گردیده اسباب انقراض آن دولت معظم فراهم شد.

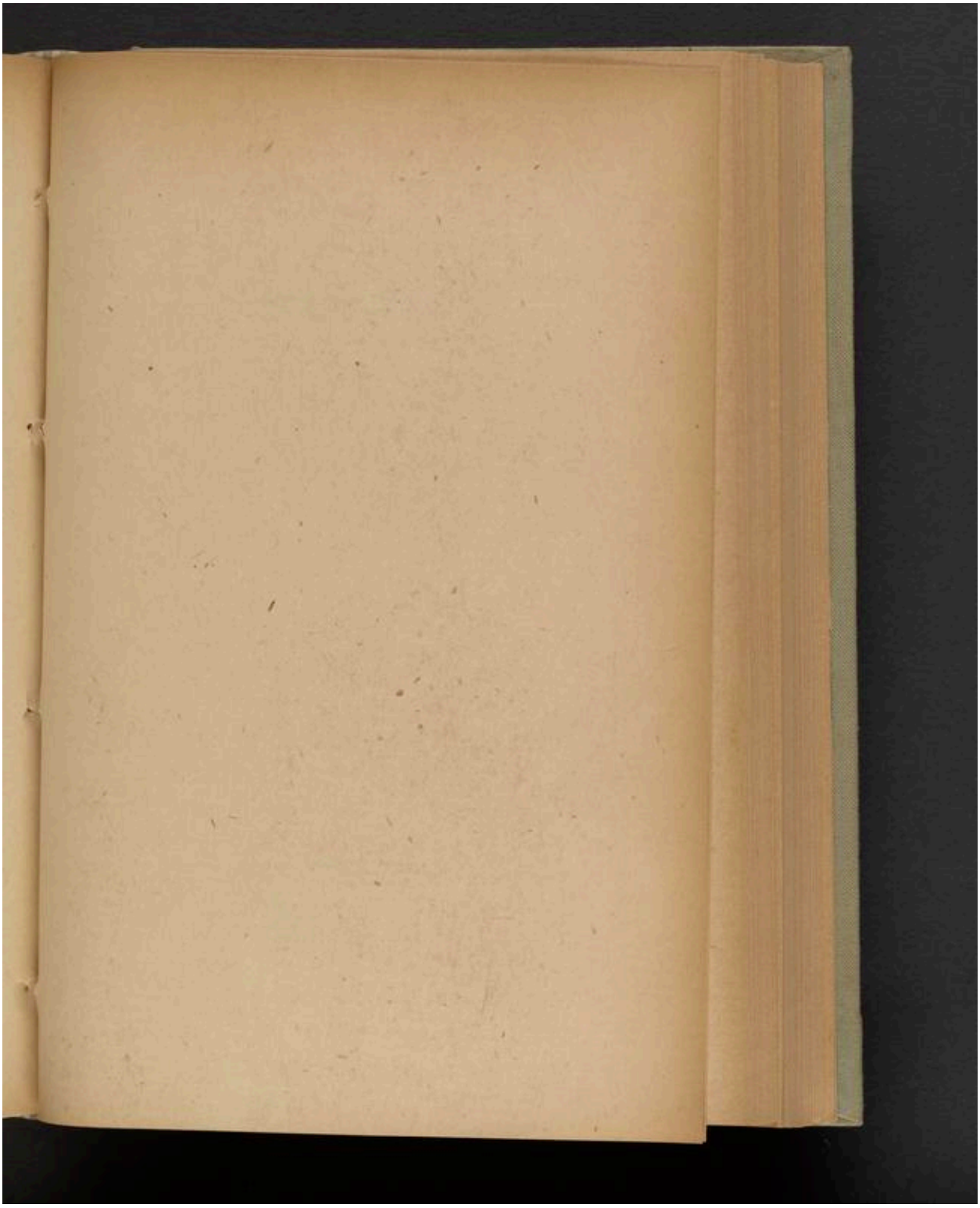
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 225 of 736

قسمت چهارم

سامانیان

تالیف

احمد علی محبی



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 227 of 736

قسمت چهارم

سامانیان

بلخ ماوای اصلی سامانیان

بلخ معمورهٔ دنیای قدیم که اساس و تهداب آنرا بزرگترین مرد دنیای آنروز (جمشید - یما) سرسلسله پیشدادیان به امر اهورا مزدا و بدست خود گذاشت، از آن به بعد زادگاه صدها نفر از شاهان مقتدر و گیتی ستا نان نامی گردید.

هر کدام از این جهانداران سالیان دراز بر یك حصهٔ وسیع دنیای معلوم آنزمان، با کمال عدل و داد فرمانروایی کرده اند.

این شهر بشهادت منابع موثق تاریخی در مرور اعصار و دهور، فرزندان لایق و گزیده بسیار پرورا نیده و بجهان تقدیم داشته است. شرح خدمات و کار نامه های درخشان آنها که توام با نتائج قیمتداری در اعتلای جهانیان بوده، زیب صفحات تاریخ است.

می بینیم پیشدادیان که دورهای بنام در تاریخ کشور دارند، در رویکار آوردن هدایت، عدل و داد و تهذیب آریایی سعی فراوان مینمودند، بدنبال ایشان خانوادهٔ مشهور کیانی از همین خطه برخاسته، بدخواهان را منکوب و در راه ابقای رسوم باستان جهد بلیغ مینمایند.

دستهٔ کیانی اسپه، خانواده ایکه از کیانی ها منشعب شده بودند در امور کشور داری رسم نوینی که یك جهان شکوه و جلال از آن پدیدار بود، باخود می آورند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 228 of 736

زرتشتر سپیمنان درهمین شهر دردورهٔ ویشتاسپه یکی از پادشاهان این سلسله، ظهور کرده وباعث ایجاد عمده ترین تحول معنوی دردیار آریایی میگردد.

نقش این شهر کهن درسرنوشت زمانه‌های پیش از اسلام بصورت مبسوط ومفصل درمجلدات اول ودوم تاریخ افغانستان نگارش یافته. با مراجعه به آن از چگونگی بخدی زیبا اطلاع خواهید یافت. گرچه این دیار عظیم الشان به کرات مورد حمله وعبور مهاجمین مختلف قرار گرفته، ضربت های مهلک بان وارد آمده وعمران وآبادی آن دستخوش ویرانی وتباهی گردید، معهذا امتیاز پروردن گوهرهای نایاب ازجنس آدمی را ازدست نداده وبیش ازدیگر دیارشرق حتی نسبت به دیگرشهرهای آریانای کهن وخراسان جوان، درتقدیم رجال ونوابغ حصه گرفته است.

باید دانست که «بلخ الحسناء» دردورهٔ اسلامی نیز عظمت دیرینه را تااندازه ای از دست نداده وبحیث یکی از بلاد عمدهٔ خراسان آنروز وافغانستان امروز موجودیت خودرا حفظ کرده است.

درهمین دوره فرزندان لایقی تقدیم جامعه نمود که هریك آنها دررشته های مختلف علم وادب غوص وفحص کرده ودرحصهٔ بالا بردن سطح فرهنگ، اصلاح امور اجتماعی، پدید آوردن شان وشوکت برای خود وهموطنان خود وبالاخره کمك به فرهنگ وادب جهانی خدماتی شایسته نموده اند.

ازهمین جاست که عبدالله پدر بوعلی سینا برمیخیزد، ابومعشر، ابو شکور ابوالمویدِ شهید، دقیقی وعنصری و.... تقریباً دریك دوره، درآن سرزمین چشم میگشایند ودرمحیط فضل آن بکمال میرسند.

همچنانکه درشقوق مختلف علم و فرهنگ مشعل دارانی از بلخ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 229 of 736

برخاستند، درمیدان جهان کشایی وسیاست نیز فرزندی بدنیا آمد که احفاد جلیل او بیشتر ازصدسال با کمال قدرت حکمرانی کردند. تاریخ نام این شخص شخیص را دردفتر جاوید خود «سامان خدا» ضبط کرده.

دورهٔ فرمانروایی این سلالهٔ پاك نهاد از لحاظ بست عدل وداد، تأمین آسایش مردم، رواج علم ومعرفت، رونیکار آمدن شعرای نامی وحماسه سرایان ملی زبانزد خردمندان جهان گشته وفصلی برازنده در تاریخ افغانستان بیادگار مانده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 230 of 736

پیش ازخروج ابومسلم خراسانی هنگامیکه هنوز خلافت در دست امویان بوهواسد بن عبدالله القسری ازجانب (هشام بن عبدالملك) برخراسان حکومت داشت سامان خدا در بلخ حاکم بود. گویند انقلابی درشهر رخ داد واسدالقسری درفرونشاندن آن باسامان خدا کمك نمود. ازآن به بعد سامان خداء بلخی کیش زردشتی خودرا رها نموده و بدین مبین اسلام گرایید. مصاحبت اسد بر حاکم بلخی تأثیر زیاد وارد آورده واورا درسلك ارادتمندان ودوستان کشید بحدیکه سامان خداء بعدازفوت اسدالقسری بیاد او یکی از فرزندان خود را بنام وی موسوم ساخت.

این اسد صاحب پسرانی رشید ویکمال گردید. فرزندان وی درهنگام ولایت عهدی مأمون بنا بدرخواست او دررفع فتنهٔ خراسان کمك مؤثر کرده شهرت خوبی برای خود کمائی کردند ومخصوصاً مأمون، کفایت وشجاعت فطری ایشا نرا به نظر خوب دیده بدانها احترام زیاد قائل شد وقتیکه ولیعهد برای احراز مقام خلافت جانب بغداد می شتافت غسان بن عباد را والی خراسان مقرر کرده وبدو سپرد تا فرزندان اسد رابه حکومتهای ایالات منصوب دارد.

همان بود که بعداز آن پسران اسد بمراتب عالی رسیدند وهر کدام شان یك حصه از خاکهای ماوراالنهروخراسان را زیر فرمان گرفتند.

نوح ابن اسد که مردی دارای صفات عالی بود وقوت کافی بهمرسانده بود بحکومت سمرقند منصوب شد. یحیی پسر دیگر حکومت چاچ (شاش) واسپیجاب رااختیار کرد. اومردی بی باك وصاحب قوت بود واستعداد زیاد برای فرمان روایی داشت.

الیاس که حکومت هرات وخاکهای مجاور آنرا اداره میکرد، مردی آزموده وباجرئت بود. لاکن احمد که حکومت فرغانه یافته بود ازدیگران بزرگتر، دلیرتر، زورمندتروداناتر بنظر آمده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 231 of 736

طاهریان هرات و آل سامان

باتفصیلیکه درفصل طاهریان نوشته آمده درسال ۲۰۵ طاهر ذوالیمینین ازطرف مأمون بولایت خراسان مامور گردید. وی درربیع الاخر ۲۰۶ به مرکز فرمانروایی خود (مرو) آمده بهرتق وفتق امور مملك و سیع خراسان پرداخت.

کردار ورفتار پسران اسد سامانی که حکومت سمرقند، چاچ واسپیجاب، فرغانه وهرات را داشتند مورد پسند خاطر اوقرار گرفته وهیچکدام آنهارا تبدیل ویا برکنار نکرد تااینکه در۲۰۷ وفات یافت وپسرش طلحه برویکار آمد.

باروبکار آمدن طلحه ساحهٔ حکمرانی الیاس وسعت اختیار کرد باین معنی که طلحه درهنگام خروج خود ازسیستان بعزم جانشینی پدر، آنجا را بهاختیار الیاس گذاشت.

الیاس درسال ۲۴۲ وفات یافته وابراهیم پسرش نزد طاهریان مقام ومرتبت بیشتر کسب کرده و برتبهٔ سپهسالاری ایشان رسید.

بعداز وفات الیاس حاکم هرات، ساحهٔ حکمرانی پسران سامانی بهحدود ماوراالنهر منحصر ماندهواز بین شان اقتدار احمد که نسبت بدیگران بکار آمده تر بود محکمتر شده ونفوذ او علاوه بر سمرقند و فرغانه بر کاشغر وتر کستان تاازدیك سرحد چین رسید.

احمد هفت پسر داشت باین ترتیب:

نصر، ابویوسف یعقوب، ابوزکریا یحیی، ابوالاشعث اسد، ابوابراهیم اسمعیل، اسحق، ابوغانم حمید.

احمددرهنگام پیری نصر فرزندمهتر رابه نیابت خود گرفته واجرای اکثر امور را بدوش او گذاشته بود تااینکه درسال ۲۶۱ چهره درنقاب خاك کشیده ونصر بجای او نشست.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 232 of 736

نصر برادر کهتر خود اسمعیل را در کنف تربیت خود گرفته بود و اورا عزیز و محترم میداشت هنگامیکه نامهٔ مردم بخارا مبنی بر انتصاب حاکم بدربار او رسید اسمعیل را بدین امر شایسته یافته و اورا بدانجا فرستاد نصر در سال ۲۷۲ هنگامیکه رافع بن هرثمه (۱) از وی استمداد کرد اسمعیل را با چهار هزار سوار به کمک او فرستاد و رافع توانست بوطلحه (۲) خلیفه عمرو را برجای خود بنشاند (۳).

این عمل باعث دوستی بین اسماعیل و رافع بن هرثمه گشته بحدیکه رافع در برابر خواهش اسماعیل حاضر شد بدون چون و چرا خوارزم را بدو واگذار شود (٤) نتائج این از دیدگی را شدن و اقعات دورهٔ اسماعیل مفصلتر مطالعه خواهیم کرد.

طاهریان در طول دورهٔ حکمروایی خود با یک اندیشی که هر کدامشان نسبت به دودمان نجیب سامانی خراسانی داشتند امور آنطرف دریای آمو را تقریبا بشکل مستقل به آنها واگذاشته و متعرض نمی شدند. بعد از اینکه در سال ۲۵۹ این خانواده پس پاشد و لوث به صفاریان رسید واقعاتی بین آنها رونما گردید که در موقع آن نگاشته خواهد شد.

---

(۱) رافع بن هرثمه از اهل بادغیس هرات است وی پس از خجستانی حکومت خراسان را بدست گرفت و در جنگیکه با عمرو لیث نمود شکست خورده مجدداً از طرف محمد بن طاهر خلیفه خراسان گردید و در سال ۲۷۱ از محمد بن طاهر حق نیابت حاصل کرد و وقتاکه از امر معتضد خلیفه عباسی سر پیچید خلیفه عمرو را مامور دفع او ساخت و در نتیجه از عمرو شکست خورده و به خوارزم متواری شد و بدست محمد بن عمرو الخوارزمی در سنه ۸۳ کشته شد.

(۲) ابوطلحه منصور شرکبی برادر یعمر بن مسلم است که بدست احمد خجستانی کشته شد گویند بوطلحه در صباحت و ملاحت بی نظیر و خولها پرسر جمال وی رخته شده. بوطلحه یکی از گردن کشان خراسان بار آمده با خجستانی جنگهای بسیار کرده بالاخره بخدمت عمرو لیث در آمد. مستفاد از یاورقی تاریخ سیستان ص ۲۳۸

(۳) تاریخ سیستان ص ۲٤٤ (٤) روضة الصفا خواند شاه ص ۱۰ ج ٤

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 233 of 736

اسماعیل عادل

مؤسس دولت آل سامان

امیر ماضی ابوابراهیم اسماعیل بن احمد مؤسس وبانیه گذار حکومت باشکوه سامانی در ربیع الاخر سنه ۲۳٤ درشهر فرغانه (پدرش در آن وقت حکومت آنجا راداشت) بدنیا آمد.

وقتا که پدر بزرگوارش چهره در نقاب خاك کشید اسماعیل نزد برادر مهتر خود نصر مقام ومرتبت برگتری پیدا کرد. هنگامیکه رسولان مردم بخارا ونامه‌های التماس آمیز شان مبنی برا نتخاب حاکم دربار نصر رسید، اسماعیل که جوان رشید ۲۱ ساله ای بود بیشتر از دیگران به این امر مناسب وموزون مینمود.

باید دانست که بخارا درین وقت از دست آشوبها وفتنه های پیروان مقنع (سپید جامگان) وتاخت وتازهای مکرر ومتوالی متهاجمین، سخت ترین ضربت ها را دیده و احتیاج شدید بحامی مهربان وعادل داشت این بود که مردمان شهر واهل علم وصلاح از بو عبدالله الفقیه پسر خواجه بوحفص کبیر خواهش کردند تا عقدهٔ کار شانرا بکشاید. ابوعبدالله که مردهوشیار وازصلحای خراسان بود رفع فتنه وآشوب را جز بدست فرزندان سامان خداه که در ماوراالنهر درشهرهای سمرقند وفرغانه حکومتی درست کرده بودند نمی دید. بنا بر آن ازحکمران سمرقند طی نامهٔ عریض وطویلی که بدست قاصد ان ورسولان معتبر فرستاده بود خواهش انتصاب فردلایقی از خاندان سامانی را برای ادارهٔ شهر بخارا نمود.

اسماعیل برگزیدهٔ دربار نصر در شعبان ۲۶۰ به کرمینه درنواحی نزدیك بخارا رسید ودر هلهٔ اول از لحاظ کمی خدم وحشم چندان راضی نبود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 234 of 736

به‌شهر یکه نمیدانست مردمان آن با وی چگونه رفتار خواهند کرد داخل شود. خصوصاً اینکه حسین بن محمد خارجی قدرتی در آنجا بهم رسانده بود از اینرو داخل شدن اسماعیل به شهر دوسه روز طول کشید و قاصدانی بین امیر جدید و بزرگان شهر رد و بدل شد. بدواً قرار دادند که امیری بخارا را اسماعیل را باشد و حسین بحیث خلیفهٔ او کار کند.

اسماعیل به استظهار ابو عبدالله که پیشتر از او اسم بردیم داخل شهر گردید و متعاقب آن حسین بن محمد خارجی دستگیر و زندانی شد.

امیر چندی در مرکز امارت جدید توقف کرده و به کار اصلاح خرابی های وارده افتاد و بعداً برای پاک سفر سیزده ماهه به سمرقند شتافت. در این سفر از طرف برادر به خوشی و بی استقبال نشد تا اینکه به شفاعت عبدالجبار بن حمزه و محمد بن نوح، برادر با او بر سر مهر آمده و با شوکت و دبدبهٔ زیاد درحالیکه خود امیر او را تا نواحی بیرون شهر بدرقه میکرد آهنگ بخارا نمود و در این وقت عصمت بن محمد المروزی بحیث وزیر و فضل بن احمد المروزی دبیروی مقرر شده بودند.

مقارن ورود امیر اسماعیل یکی از دزدان و راهزنان از زندان و اوباشان روستا چهارهزار مرد را جمع کرده و مصمم حمله برشهر بود. امیر حسین بن العلا را که صاحب شرطهٔ بخارا بود بدفع آنها مامور کرد این فتنه بزودی فرو نشانده شد. متعاقب آن خبر حملهٔ حسین بن طاهر الطایی مسموع افتاد و اسماعیل شخصاً بمقابل او شتافته و سپاه دوهزار نفری طاهر را هزیمت داد. امیر سامانی باوسعت نظری که در این موارد داشت اسرای جنگ را عوض توبیخ از عنایت خود پرخوردار ساخته و ایشان را باجاهای نوبن گرباسی به خانه های شان فرستاد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 235 of 736

قرار بود اسماعیل هرسال پنجصد هزار درم خراج بخارا را به برادر خود نصر بپردازد اما امیر که مردی رعیت پرور و رحیم دل و با فتوت بود رضا نداد خراج با مالیه ایکه از اهالی شهر وقصبات تابعهٔ وی بدست می‌آید بدیار دیگری برود ولو درراس آن ملك برادرمهترش قرار داشته باشد. وی سخت کوشا بود تامبالغ خراج صرف اعمار واصلاح خرابیهای واردهٔ شهر گردد. باینصورت فرستادگان نصر از بخارا دست خالی رفتند وصفای بین دو برادر بهم خورد. ترتیبات احضار عسکر شروع گردید. نامه‌ها بهفرغانه، چاچ فرستاده شد و برای تجهیزات سپاه دستوراتی اصدار یافت. نصر با سپاه گران بادو برادر دیگر خود ابوالاشعث اسد وابو یوسف یعقوب بعزم تنبیه اسماعیل آمدند. امیرجوان که میخواست جانب برادر را نگهدارد صلاح ندانست درپرابر سپاه او بمقاتله آغاز دلذا شهررا ترك گفته وبه‌قرب رفت و نصر بدنبال او تا بیکمد شتافت، پهلو تشینان وتملق گویان دربار نصر موقع را مغتنم شمرده ودوستی اسماعیل را بارافع بن هرثمه برای نصر خطرناك جلوه دادند وباوقضیه راچنان فهماندند که اسماعیل در فکر برانداختن حکومت نصر میباشد. سعایت ایشان درموقعی چنین که اسماعیل ازپرداخت خراج سرباز زده بود، درنصر کار گر افتاد واورا بیشتر بدبین ساخت. وی ازاحمد پسرخود کمك خواسته وعازم کرمینه شد.

اسماعیل نیز که دربیابانها سر گردان بود بفکرچاره افتاده وخواست ازقوت واقتدار دوست خود رافع استفاده کند. حمویهٔبن علی کوسه‌را که یکی ازخدمتگاران صدیق اوبود ماموراین‌مهم گردانید. رافع هم آمادگی خود را اعلام داشته وآهنگ آنسمت کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 236 of 736

در لیمهٔ راه حمویه متوجه زیادتی سپاه رافع گردیده فکر کرد مبادا چشم زخمی به مخدومان او ازطرف رافع برسد. لذا پیشنهاد کرد که «صلاح نیست دوستی درجنگ بین دوبرادرسهیم شود همان بهتر که برادران راباهم آشتی دهی.»

این تدبیر عاقلانه مفید واقع شد وبرادران باو ساطت رافع با هم صلح کردند. شروطی چند بر اسماعیل تحمیل شد از آ نجمله اینکه خطبه بنام نصر بن احمد واسحق بن احمد خوانده شود واسماعیل بحیث عامل خراج دربخارا کار کند وسالی پنجصد هزار درم بدهد.

پانزده ماه گذشت وباز اسماعیل حاضر بپرداخت وجه نگردید باردیگر آتش نفار زبانه کشیده و نصر بنای حمله را گذاشت - این بار امیرجوان حاضرشد شمشیرراباشمشیرجواب گویدبنابر آن بهطوابس رفت، جنگ شدید وسختی اندر پیوست واسحاق بن احمدتاب مقاومت بخودندیده روبگریز نهاد وابولاشعث برادردیگر نصر که از ملتزمین رکاب بود تاسمرقند عقب نشینی کرد مرتبه دوم ابوالاشعث حمله را ازنبجن شروع کرد وفتوری درلشکر اسماعیل رو یداد اما خود اسماعیل مردانه ایستاد وازجای خود تکان نخورد. مردمان قلیلی منجمله سپاه السکبیر باوی ماندند. اسماعیل قبل از انقضای وقت شیرازهٔ جمعیت پراگنده را باوضعی نیکو وصل کرد ومهیای مقابله شد. امیر نصر به بنجن رفته وشکست وریخت لشکر را درست کرد واسحق نیز ازغرب بازآمد. هر دو لشکر باهم مصاف دادند وفتح نصیب اسماعیل گردیده ونصر گرفتار شد. امیرجوان ازروی نجابت وشرافت ذاتی حرمت برادراسیر را نگهداشته نزد وی از اسپ پیاده شد و پای برادررا بوسه داد واز تقصیرات گذشته عذرخواست وبحدی درفروتنی مبالغه کرد که امر بر نصر مشتبه گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 237 of 736

اسماعیل برادر خود نصر را باعزت تمام روانهٔ سمرقند گردانید و سیما الییریکی ازمعروفان شهر را باچندین تن دیگر بهمر کابی او موظف ساخت دیگر تا آخر عمر نصر از اسماعیل تقاضای خراج و مالیه نکرد و مؤدت کامل درمیان شان برقرار بود. در ۲۷۹ که نصر بدرود جهان گفت اسماعیل به سمرقند شتافته بر تمام ماوراالنهر دست یافت و از جانب خود احمد پسر نصر را خلیفه سمرقند گردانید.

درمحرم ۲۸۰ امیر بحرب طرازیکی ازعلاقه های ترکستان رفت ورنج بسیار دید تا آن شهر گشوده شد امیر آن اسلام آورد و کلیسای بزرگ آنجا را مسجد جامع ساختند (۱)

عمل بهم افتادن اسماعیل وعمرو لیث

عمرو بن لیث سیستانی که اکثر حصه های خراسان چون سیستان بست و خسج (قندهار) هرات، نیشاپور، مرو، کابل بامیان غزنه بلخ و غیره را تحت تصرف خود داشت وهر آن سلطهٔ او بیشتر میشد بعداز غلبه یافتن بر رافع بن هرثمه وفرستادن سر او به بغداد میخواست نمایندهٔ خود را برای ضبط وربط خوارزم بفرستد که اطلاع یافت اسماعیل سامانی وقتاً عاملی ازجانب خود بدانجا گماشته. شرح قضیه ازاین قراراست:

پیشتر از نزدیکی رافع و اسماعیل حرفی بمیان آمد وروایت تاریخ سیستان را درحصه کمك خواستن رافع از نصر وما موریت یافتن اسماعیل باچهارهزار نفر به پشتیبانی او هتذکر شدیم وهم این نکته که رافع دربرابر خواهش اسماعیل حاضر به وا گذاری خوارزم شد خاطر نشان گردید. حالا باید دانست که با لاخره مسأله خوارزم به کجا انجامید؟

(۱) بعضی مورخان می نویسند که درین جنگ غنیمت فراوان بدست اسماعیل افتاد باندازه ایکه برای هریك ازافراد سپاه هزار درهم رسید واسب واشتر ودیگر حیوانات بحساب نبود. روضة الصفا ص ۱۱ ج ٤ چاپ هند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 238 of 736

از نظر دور نباید داشت که عمرو خود را مستحق تمام بلاد خراسان میدانست و به‌هر ولایت آن گماشتگان خودرا فرستادن میخواست. جنگهای او با رافع بن‌هرثمه که‌در فصل صفاریان به تفصیل ذکر شده برای برآورده شدن‌همین منظور بود خوارزم نیزجزء مناطقی بود که باید مثل هرات نیشاپور مرو، سرخس، سیستان، غزنی، کابل، بلخ و کجاو کجا به‌عمرو تعلق میداشت. این امر تا اندازه‌ای قطعیت هم داشت چه محمد بن عمر و الخوارزمی (۱) خود را عامل عمرو میدانست.

شاید یکی ازاسباب واگذاری رافع خوارزم را باطیب خاطر، فکر بهم‌اندازی این دو مرد قوی پنجه بوده که نتیجهٔ آنرا برای خود خالی ازنفع نمیدانست. باآنهم گرچه اینبار باهمدیگرمصاف دادنداما را فع سودی ازآن نبرد چه پیش ازوقوع آن، محمد بن‌عمرو الخوارزمی که به خاندان صفاری علاقمندبود برافع دست‌یافته‌واورا بقتل رسانید. بلی اسماعیل‌خوارزم راازرافع خواست واوهم باچنین کشاده حاضر به‌واگذاری آن گردید لذا اسماعیل نمایندهٔ خودعراق بن منصور رابدانجا فرستاد. آمدن وی مقارن وقتی‌است که‌محمد الخوارزمی بعد از کشتن رافع برای تقرب نزد عمرو به‌نیشاپور می‌آید وبعداز گرفتن خلعت دو باره موظف می‌شود سر خدمت برود. اطلاع از آمدن عراقی بن منصور سبب میگردد تاعمرو علی بن‌شروین راباسپاه همراه محمدالخوارزمی بدانجانب روانه دارد. چون نه‌ازدست علی‌شروین ومحمدالخوارزمی ونه‌ازدست محمد بن بشر وسپاهش کاری ساخته‌می‌شودعمرو بنفسه باحصول‌عهدهاوراالنهر ازمعتضد بدانجانب می‌شتابد. اینك عین عبارت تاریخ سیستان رابرای روشن‌شدن مطلب اقتباس

(۱) ابن اثیر نام اورا ابوسعیدالدر قانی نوشته. ص ۱۵۷ ج۷. صورت ضبط وربع سیستان صحیح‌تر بنظر میرسید که‌درمتن اختیار شد. ص ۳۵۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 239 of 736

میکنیم ... و محمد بن عمرو الخوارزمی به نیشاپور از دیك عمرو آمد پس از آنکه رافع را کشته بود عمرو اورا خلعت داد و بخوارزم فرستاد و عراق بن منصور ازجهت اسمعیل بن احمد بخوارزم آمده بود ، عمرو نامه نبشت سوی علی بن شروین ، محمد بن عمرو بخوارزم شد با سپاه آنجا برفتند و بجانب شرقی سوی بخارا فرود آمدند ، و گرمای سخت بود ببیابان نیارستند رفت آنجا ببودند ناهوا خوش شد و به جیحون بگذشتند ، شب آدینه سلخ ربیع الاخر سنه خمس و ثمانین و مایتی ، و اسمعیل بن احمد از بخارا بیرون آمد و گفت بار کردند و حرب نباید ایشان باز گشتند ، خبر بعمرو آمد باز محمد بن بشر [را] با سپاهی بسیار بیاری ایشان فرستاد که با اسمعیل بن احمد حرب باید کرد ، باز جمع شدند و قصد اسمعیل کردند ، و اسمعیل مردی غازی بود و همه سپاه او چنان مردمان بودند که روز و شب نماز و دعا کردندی و قرآن خواندندی ، و نیز قصد ایشان کرد ، و حربی سخت بکردند و محمد بن بشر کشته شد و علی بن شروین و گردهی بزرگ اسیر ماندند ، و این اندر آخر شوال سنهٔ خمس و ثمانین و مایتی بود ، چون خبر بعمرو رسید آن اورا بزرگ آمد ، و دوات دیرینه گشته و سپهی همی بایست گشت ، تنگ داشت از آن و حمیت او را بکرفت نامه نبشت سوی معتضد ولایت ماوراء النهر بخواست و گفت اگر این شغل مرا دهد و بدین رضا دارد ، من علوی را از طبرستان بر کنم و اگر ندهد ناچار من اسمعیل احمد را بر کنم(۱) .»

با قبول مطالب فوق که بظن غالب خالی از قوت نیست چنین نتیجه بدست می‌آید که اگر مساله خوارزم و شکست عساکر عزامی عمرو نمی بود پادشاه صفاری درصدد جنگ امیرسامانی بر نمی آمد. در بار بغداد نیز که کشمکش های چندین ساله عمرو را از یاد نبرده بود خواست از

(۱) تاریخ سیستان (س) ۲۵۳ - ۲۵٤ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 240 of 736

این قضیه به نفع خود استفاده کنند لذا معتضد مدتی درخواست عمرو را معطل گذاشت و به اسمعیل سامانی که او را معتدل تر میدانست و خوش داشت رقیبی خانگی برای آل لیث باشد پیش از فرستادن منشور و پیغامی به اسمعیل فرستاد و او را به لطف خویش امیدوار ساخت. گفته های معتضد موید این ادعاست «..(۱) امیر المومنین سر فرود افکند و زمانی ببود باز سر برآورد گفت جواب کن نامهٔ عمرو چنانچه در خواستست و چنین دانم که هلاك او در اینست و نزدیك اسماعیل بن احمد بفرویس که ما دست تو کوتاه نکردیم زان عمل که کرده بودیم . . » عمرو با ساز و برگ مکمل روبدیار سامانیان آورد چون اسمعیل بجنگ عمرو لیث مایل نبود نامهٔ بدین مضمون انشاء کرد «همه عالم اسلام در دست تست و ما در آن طمع نداریم این یك گوشه را بما بگذار و بگذر» اما عمرو چون از کشته شدن محمد بن بشر در جنگ پارینه اندوه گین بود و قصی به نامهٔ اسمعیل نداده و شارستان شهر بلخ را بگرفت و باره ها استوار کرد از آن طرف اسمعیل هم با لشکر گران آهنگ مقابله کرد و مخصوصاً گماشتگانی فرستاد تا در قراء و قصبات دور و نزدیك کار داران عمرو را دستگیر کنند و مال و سلاح آنها را گرفته بفرستند. امیر اسمعیل به علیا باد بلخ فرود آمد و بعد از سه روز لشکر را از آن مقام برداشت و آهنگ نماز گاه کرد و دستور داد آن راه را فراختر کنند عمرو نیز با مقابل منجنیقها و عراده بدا نجانب راست کرد (۲) اما نزدیك صبح معلوم شد این سوقیات بك چال و خدعهٔ حربی بوده و در واقع قرار گاه خود را (پل عطا) انتخاب کرده است. با مداد روز سه شنبه (۲۸) ربیع الاول سال (۲۸۷) بین دو پادشاه (آل لیث ـ آل سامان) جنگ در گرفت. اسمعیل بر پشتهٔ بر آمده خطاب به سپاه طرف مقابل چنین گفت «.. ما مردم مجاهدیم و جز خدا هیچ نمی خواهیم این مرد دنیادار است و بخاطر مال می جنگد» با ثر آن یکدسته سپاه عمرو از زیر فرمان

(۱) تاریخ سیستان (س) ۲۵۵
(۲) نرشخی (س) ۸۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 241 of 736

بدر آمد، و به سپاه اسمعیل پیوستند. در آن روز باد سختی نیز شروع بوزیدن کرد و ضرر آن بیشتر متوجه لشکر عمرو گردید، و در نتیجه سپاه از هم متفرق شدند. اسب عمرو به مرداویج فرورفت او را با سانی بگرفتند و جنگ به نفع امیر سامانی خاتمه پذیرفت. با گرفتاری عمرو شوکت صفاریان از بین رفته و جای خود را بسدولت جوان سامانی گذاشت.

اسمعیل بحیث فرمانروای کل خراسان

معتضد از اسیر شدن عمرو شادمان گردید و عبدالله بن الفتح را با تاج و لوا فرستاد و اسمعیل را رسماً پادشاه کل خراسان شناخت بسال ۲۸۷ .

خلیفه هدیه های بی شمار برای امیر سامانی فرستاده و در مقابل آن فرستادن عمرو را به بغداد طالب شده بود. اسمعیل برخلاف میل و از روی اکراه عمرو را فرستاد و بعد عمال خود را در مناطق زیر تصرف بسر قرار کرد.

فتح گرگان و طبرستان

در این وقت محمد بن زید داعی که در طبرستان حکومت داشت در نواحی گرگان که منطقهٔ سرحدی خراسان بشمار میرفت لشکری ترتیب داده و بخیال حمله بر خراسان افتاد. اسمعیل لشکری آراسته و بسر کردگی محمد بن هارون سرخسی بدفع داعی فرستاد. گویند داعی در معرکه تیر خورده و کشته شد(۱) در نتیجه گرگان و طبرستان به تصرف در آمد و محمد بن هارون که این فتح بدست وی رفته بود عامل آنجا مقرر گردید سال ۲۸۷ .

بار دیگر لشکر کشی امیر اسمعیل بدین منطقه یک و نیم سال بعد برای فرو نشاندن عصیان خود محمد بن هارون صورت گرفت. اسمعیل شخصاً برای سرکوبی وی آمد. سردار عامی طبرستان را گذاشته والدنمش(۲) را با دو پسر آن که در وی حاکم

(۱) گردیزی مینویسد «و محمد بن زید محمد را بگرفت و سوی اسمعیل فرستاد» زین الاخبار ص ۱۰ طبع تهران

(۲) گردیزی می نویسد او کوتمش کشته شد و محمد بن هارون با دو پسر دستگیر شده (ص) ۱۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 242 of 736

بودند کشته وری را به تصرف خود در آورد. اسمعیل طبرستان را به پسر دائی خود ابو العباس عبدالله بن محمد بن نوح سپرد و از آنجا به تعقیب و دفع پسر هارون عازم ری شد و آن شهر را بدون بکار بردن قوه متصرف گردید چه محمد قبلا راه قزوین پیش گرفته بود. ری را نیز به پسر عموی دیگر خود ابو صالح منصور بن اسحاق(۱) سپرد و گرگان را به پسر خود احمد داد و بار سفارش کرد که سر از فرمان ابو العباس عبدالله نه پیچد اما چون باجستان یکی از امرای دیالمه بیکار نکرد بعزل او فرمان داد.

چند دفعه دیگر از طرف محمد بن هارون که به پناه گیلانی ها رفته بود حملاتی شد تا اینکه یکی از سران سپاهی (ابو العباس)، محمد بن هارون را دوری دستگیر کرده و به مرکز فرستاد و به این ترتیب فتنهٔ او خوابید. امیر بعد از مراجعت از قزوین چند مرتبه با کفار حدود شمالی جنگید و بالاخره به عمر ۶۱ سالگی وفات یافت.

اگر اول پادشاهی امیر ماضی را همان سال غلبه بر عمرو لیث بدانیم یعنی سال ۲۸۷ که بعد از آن تمام خراسان و ازبر لگین شاهی آورد، دورهٔ فرمانروائی او هشت سال میگردد چه امیر عادل در ماه صفر سال ۲۹۵ چشم از جهان پوشید.

سیرة امیر عادل درزمان حیات خاص و عام او را امیر عادل می نامیدند و بعد از فوتش به لقب امیر ماضی یاد کردند. وی از پادشاهان خجسته و نیک نام آل سامان است. او مردی بود که سیاست و تدبیر را با شجاعت و صلابت نفس بهم جمع کرده بود و در عین رأفت و نرم دلی مردی بیباک و در اجرای سیاست بی محابا بود. دربارهٔ عدالت و جهانداری او کتب تاریخ و حکایات داستانهای عدیده نقل کرده اند.

---

(۱) منصور از ۲۹۰ تا ۲۹۶ در ری حکومت کرد. ابوبکر زکریای رازی کتاب معروف خود «منصوری» را بنام وی تصنیف کرده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 243 of 736

امیر مردی دیندار و پرهیز گار بود لشکریانش نیز به پیروی از شاه خود مردمان خداجوی بار آمده بودند ، از طرفی هم رعب او در دل سپاهیان تا اندازه ای بود که جرأت هیچگونه تعدی و تجاوز بمردم نداشتند .

امیر عادل نسبت به علمای دین احترام فوق العاده قایل بود و در دوران او این طبقه معزز و محترم می زیستند . برای سمع شکایات و رفع مظالم در مرکز حکومت دیوانخانه و داوران مخصوص گماشته بود و حتی برای قطع و فصل دعاوی در سفرها جماعتی از قضاة با او می بودند . در دوران پادشاهی او یکی از بزرگان علمی عصر بلعمی اول شغل وزارت داشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 244 of 736

الشهید ابو نصر

احمد بن اسماعیل

امیر ماضی فرزند خود ابو نصر احمد راجا نشین خود معرفی کرده بود وبنابه وصیت او به تخت پدر جلوس نمود.

وی در وهلهٔ اول امور داخلی را سر راست کرده وعموی خود اسحاق را ازوهاً از سمرقند معزول وبه بند اندر آورد.

بعد از فراغ ازمسایل ضروری داخلی به تعقیب مفکورهٔ پدر بفکر امور ماوراء سرحد افتاد چه از آن نیز جبه خطرانی متوجه مملکت خراسان گشته بود. لذادراوایل درسال دوم حکومت خودیعنی در ۲۹۶ برای تامین ولایت ری شخصاً بدانجانب شتافت وآنجارا دوباره بزیر فرمان آورده وابوجعفر مملوك را والی آنجا مقرر کرده و به هرات باز آمد.

موضوع سیستان

چنانچه درفصل صفاریان نوشته آمده بعدازدستگیری عمرولیث درسال ۲۸۷ چند سالی حکومت سیستان بدست نواده‌های جوان وناآزموده عمروافتادوچندی دیر نگذراز آنان (طاهر- یعقوب) حکمرانی کرده و وضع دولت را دگرگونه نمودند تا اینکه از ضعف آنها لیث بن علی استفاده کرده و در سال ۲۹۶ امارت را درقبضهٔ خود آورد. اوهم یك سال بعد در جنگ با سپکری بدست دشمن اسیر گردید. بعد ازو محمدبن علی بن لیث امارت را برای خود گرفت وچون تازه کار بود سررشتهٔ امور از دستش پاشیده و زمینه برای سقوط آماده شد. از طرفی اغتشاشاتیکه در بن حصه مملکت رو نما میگردید حکومت جوان آل سامان راخواهی نخواهی به متأثر مینمود. علاوه این وضع مغایر نصب العین مفکورهٔ وحدت ملی خراسان بود. سیاست عاقلانه ایکه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 245 of 736

یاد شاهان سامانی در بادی امر با مقام خلافت پیش گرفته بودند از یکطرف و اعمالیکه گاه گاه بوسیلهٔ حکمداران و اقتدار یافتگان سیستان سر میزد و دربار بغداد را مشوش می‌ساخت، ازجانب دیگر باعث این شد که مقتدر خلیفهٔ عباسی عهدولوای سیستان را به احمد بن اسماعیل بفرستد.

احمد بن اسماعیل که از یك سال وچند ماه به این طرف در هرات میگذرانید لشکری باسازو برگ مکمل به سرکردگی حسین بن علی المروروذی برای فتح آندیار فرستاد وچند نفر دیگر ازسرکردگان لشکری را مثل احمد بن سهل محمد بن المظفر، ابراهیم و یحیی پسران زید و یه را با وی همراه ساخت. درماه جمادی الاول سال ۲۹۸ جنگی مدهش در ازدیکی شهر سیستان رویداد ودراثر تیراندازی دسته جمعی ایله لشکر حسین نمود یك تعداد ازمردمان ایله‌جاری روبگریز نهادند، ابو علی محمد چاره‌راحصر دیده و به‌شهر داخل‌شد و برادرخود معدل‌را که درحبس داشت آزاد نمود وچنین قراردادند که معدل شهرراحفظ کندواوقصبه‌را. معدل که خودرا دراینده آزاد دیدبنام خود طبل نواخت. ابوعلی محمد هم راه بست پیش گرفت تاازآنجا کمك لازم تهیه به بیند،

گویند احمد بن اسماعیل نیز بدنبال سپاه اعزامی روانه‌شد ودرفراه شنید که ابوعلی محمد به بست ورود نموده اذابدانجانب شتافت، ابو علی هم درآن وقت به‌رخد بار خج (قندهارامروز) رفت و احمد بن اسماعیل اورا از آنجا بازیافت داشته وباخود گرفت.

احمد درحدود سه‌ماه در کنار رودهیرمند پایید وچنانکه مورخی می‌نویسد «سیرت نیکو بر مسلمانان بگسترید»(۱) وحاتم بن عبدالله الشاسی راوالی بست مقرر کرد.

(۱) تاریخ سیستان ص ۲۹۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 246 of 736

ازآن طرف هنگامیکه معدل خبر دستگیری ابو علی محمد برا در خود را شنید حاضر بمصالحه شده وشهر راسپرد لشکر سامانی کرد.

ازجانب احمدبن اسماعیل سیمجوردوانی بحیث والی آنجا تقرر حاصل کرده وحسین مرو رودی به هرات بر گشت ومعدل را هم با خود برد.

سیمجوردوانی بعدازدوماه ازامارت سیستان معزول گشته و عوض اوابو صالح منصور بن اسحق بدانسمت تقرر یافت؛ بوصالح باوجود نرم خویی خود طوریکه لازم بود نتوانست دل مردمان آزادهٔ سیستان رابدست آورده وسرکشان آنهارا رام کند. از بین سر کشان یکی محمد بن هرمز مشهور به مولی سندلی (۱) رانام می برند. گرچه مورخین در اصل مادهٔ اغتشاش اختلاف دارندباآنهم دست اورا دراین اغتشاش بی تأثیر نمی دانند. هرطوری بود منصوربن اسحاق رابه بند آورده وعلی الرغم مولی سندلی که برای خود ادعا داشت ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد را به امارت برداشتند. وی منصور راحمایه کرده وفتنهٔ مولی سندلی راتوسط محمدبن عباس کولکی (باکورکی یاحقار) فرونشاند. امااین محمد خود مصدرشورشهایی گشت تااینکه حسین بن علی المرورودی رادوباره

(۱) گردیزی مخالفت اورا از لحاظ نرسیدن وظیفهٔ مقرره اش میداندنه از تبیکه میگوید نزد ابوالحسین علی بن محمد العارض (یاحسین بن علی بن محمد العارض) آمد و عارض اورا گفت ترا آن صواب ترکه بر باطی بنشینی که پیر شدهٔ واز تو کاری نیاید. محمد بن هرمز راخشم آمد و از امیر دستوری خواست وبه سیستان رفت واقدرا بستاد وهمه مردم واهل قوفای سیستان راازراه برد. زین الاخبار ص ۱۷۰.

مولف تاریخ سیستان طغیان اورا ازسبب استخفاف عسکر نسبت بمردم وزیادت خواستن مالیات دانسته ومیگوید «ومحمد بن هرمز المولی که مولی سندلی گفتندی ازموالی محمد بن عمر و بود وی مردی جلد بود. اندر مظالم شد وگفت، به سیستان رسم نیست که مال زیادت خواهند و لشکری بلشکر جای باشد...» ص ۹۷ تاریخ سیستان.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 247 of 736

مامور دفع فتنهٔ او نمودند. منصور والی آنجا که از عهد خدمت بر آمده نتوانسته بود به ماموریت دیگری در نظر گرفته شد و سیمجور مجدداً بحیث والی مقرر شد.

ظاهراً بعد ازاین برای امیر سامانی موضوع جالب توجهی باقی نماند و ازهرجهة خاطرش آرام گرفت وبیشتر اوقات ازشهر بر آمده مولعانه برشکار می پرداخت.

دریکی ازاین شکار ها نامه ای ازابو العباس صعلوك (یا محمد بن صعلوك) والی طبرستان برایش رسید که ازحملهٔ حسین اطروش خبر میداد، این واقعه برروحش تأثیر ناگواری کرده وازخدا خواست که اگر آن ملك ازدستش میرود اورا مرگ دهد!!

سپس جانب لشکر گاه آمد چون ازشهر دور بود شب را در همانجا خوابید.

چند نفر از غلامان که از وی کینه گرفته بودند به خوابگاه امیر که اتفاقاً بهره ومحافظی آنشب نداشت ریخته و گلوی او را بریدند ۲۱ جمادی الاخر سال ۳۰۱.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 248 of 736

السعید ابوالحسن نصر

جسد مقتول امیر شهید را به‌شهر نقل دادند، بعداز اتمام کفن ودفن جمهور مردم اعم ازبزرگان درباری سرداران لشکر، دبیران، کارداران دولتی، علماوروحانیون وطبقات دیگرمردم بسوی نصر کوچك روی آوردند. پسرك هشت ساله امیر هنوز منظرهٔ وحشت‌آورقتل پدررا فراموش نکرده، دیدابیوه مردم بطرف او می‌آیند. سعدخادم یااحمد بن لیث (۱) شحنهٔ بخارانصررابردوش سوارنموده واز بین جمعیت عبورمیداد. این‌وضع بروی تاثیر نموده ومعصومانه فریادزد «بامن‌چه کار دارید آیا مراهم مانند پدرم میکشید؟!!

هرطوری بود امر بیعت باشهزاده کوچك‌صورت گرفت. تقدیرچنان رفته بود که این‌پسر خوردسال یکی ازپادشاهان بزرگ عالم گردد ودردنیای آنروز وبعد از آن نامش به‌نیکی برده شود.

***

با وضع فعلی برای نیابت سلطنت و چو د مردی با کفایت ودرایت ، ازعهدهٔ بیشتر دامور ایالات دور و نزدیك خراسان وماوراالنهربتوانند برآیدالزم‌میشمود.

بعد از گفتگو های زیاد ارباب حل‌وعقد به نیابت ووزارت ابوعبدالله محمدبن‌احمدالجیهانی رضایت‌دادند. بدست این‌شخصیت برازنده دردوران وزارتش کارهای بزرگی انجام یافت، معظم‌له برای استحکام پایه‌های حکومت سامانی ازجان ودل میکوشید. گویند در هیچ کاری قصدنکرد الامقصوداوحاصل شد.(۲)

---

(۱) کامل التواریخ ابن اثیر ص ۲۹ ج ۸

(۲) زین الاخبار ، ص ۱۹

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 249 of 736

امیر نصر بدستیاری وزیر نامی خود جیهانی اول وسپس بلعمی و همچنین وفاداری ودلاوریهای حمویه سپه‌سالار وچندتن دیگر ازسرداران مجرب خود توانست دردورهٔ سی‌سال سلطنت، مدعیان داخلی را گوش مالی دهد وباحریفان خارجی که قصد مملکتش میکردند دست وپنجه نرم کند ومنصرفات زیادی برای مملکت خودخراسان (به مفهوم عام آن) کمایی نماید.

اینك وقایع سی‌سال وسی‌وسه روزحکمرانی آن پادشاه بزرگوار را دردوحصه متمایز، یکی وقعات داخلی ودیگری رویدادهای خارجی ذیلا میتگاریم:

واقعات داخلی: مقارن جلوس امیرسعید، حکومت سیستان را یکی ازسرداران سامانیه بنام سیجور دوانی در دست داشت ابومنصور عبدالله بن احمد الجیهانی به حکومت بست ورخج (قندهار) مقرر شده وهکذا سعد طالقانی به حکومت غزنی منصوب بود گویند اهالی سیستان از رویکار آمدن حکومت جدید به‌وحشت افتاده وسیمجوررا از آن ناحیه بیرون کسردند. (۱) بلا فاصله مامووری ازطرف خلیفهٔ بغداد بدان ناحیت مقرر شد ودراثر آن ناامنی‌ها وزدو خوردهایی ظهور کرد تااینکه بعد از چندی چنانکه شرح آن بیاید اباجعفر که از باقیمانده های خانوادهٔ آل لیث بود بحکومت رسید و دولت السعید نصرهم نه تنها متعرض اونشد بلکه به نظر لطف وشفقت درویِ نگریست.

ازوقایع اول دوران سلطنت امیرسعید یکی خرو - اسحق بن احمد است وی کاکای پدرامیر و آزاد کردهٔ احمد بود که دوسمرقند حشمت وجایی بهمرسانده بود. مشارالیه نتوانست حکومت نوادهٔ برادررا برخود هموار کند لذابرخود الیاس راقوماندان لشکر مقرر کرده وبالشکر قوی بطرف بخارا حمله آورد، در بازا میر سعید نصر حمویهٔ بن علی سپه سالار

(۱) کامل التواریخ ابن اثیر ص ۳۰ جلد ۷ طبع مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 250 of 736

وسردار مجرب و وفادار قدیمی آل سامانرا بدفع او نامزد کرد در رمضان سال ۳۰۱ جنگ شدید بین اسحق عاصی و لشکر امیر در حصه (خرچنك) در گرفت حمویه در جنگ غالب آمده واسحق بهزیمت رفت. مرتبهٔ دوم ابراسحق ازدور و نزدیك استمداد سپاه کرده وحمله راتکرار کرد. این بارهم نتوانست برحریف قوی پنجه پیروز شود بناچار راه گریز پیش گرفت حمویه اورا تاسمرقند تعقیب کرد ودر آنجا هم مامورانی برای دستگیری اوبر گماشت اسحق مضطر شده سرعذر پیش آورد وخودرا تسلیم نمود باینصورت اولین عصیان رونماشده درسال اول سلطنت امیرسعید نصرفرو نشانده شدومدعی آن ازپای درآمد. از پسران اسحق یکی الیاس بود که فراراً بهفرغانه رفت ودیگری منصور که حکومت نیشاپور داشت این دوپسر باوجود یکه پدرشان دستگیر وتسلیم هم شده بود از مخالفت دست بر نداشته واقداماتی ضد حکومت نمودند. الیاس سپاهی گرد آورده وعیادرت بهحمله نمود اما ناکام شد وراه عزیمت پیش گرفت. منصور هم حسین مرورودی را که ازدولت سامانی خاطری آزرده داشت باخود متحد ساخته وعلناً بنای مخالفت را گذاشت. علت رنجش حسین مرورودی را که روزی ازسرداران لشکر بود مورخین چنین می نگارند :

درزمان حکومت احمد پدرنصر درسال ۲۹۷ لشکری برای فتح سیستان به سرکردگی حسین بن علی مرورودی (مرورود منطقه بالامرغاب امروزی است) فرستاده شده بود ومشارالیه آنجارا فتح نموده. میگویند حسین در برابر این خدمت توقع داشت که حکومت آن ولایت را بدو باز گذارند اما این خدمت را ازو دریغ داشتند و به منصور پسر اسحق حریف سابق و بلاحق او سپردند. دوسه ماهی طول نکشید که مردم از منصور به تنگ آمده و بروی شوریدند حسین بار دیگر برای اطفاء آن ناپره نامزد گردید و باز توانست شورشیان را پراگنده ساخته و مردم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 251 of 736

رادلاسا نماید این بار حسین حکومت آنجارا برای خود مسلم می پنداشت لعابر خلاف همه‌چشمداشتها و انتظارات قرعهٔ حکومت سیستان بنام سیمجور دوانی اصابت کرد. حسین بادلی مالامال خون سیستان را ترك گفته و بطرف هرات (۱) یعنی محل مامورینش رفت. تاهنگامیکه احمد زنده بود امیرده توانست مخالفت خود را علنی سازد اما با رویکار آمدن امیر سعید و اطلاع از جنگ اسحق و فرزندش الیاس، جانب منصور پسر دیگر اسحق را گرفته و هرات را ضبط نموده بعد از آن به سوی نیشا پور حرکت کرد. برای دفع شورش این دو لیز حموبه سپه‌سالار مامور گردانیده شد هنوز حموبه به نیشاپور نرسیده بود که منصور با تر زهریکه باو خورانیده بودند وفات کرد. حسین هم که خبر آمدن سپاه را شنید پس بجانب هرات عازم شد. در آنجا محمد بن حیدیکی دیگر از عاصیان نیز بدو پیوست حسین بعد چندی از هرات با سپاه گرد کردهٔ خود به سوی نیشا پور روان شد و برادر منصور بن علی را در هرات جانشین خود ساخت. این بار از طرف دربار نصر احمد بن سهل کامکاری برای سرکوبی حسین مرورودی فرستاده شد. احمد بن سهل هرات را از نزد منصور بن علی باز ستانیده و به تعقیب حسین برآمده (ربیع الاول ۳۰۶) وبر او دست یافت.

بعد از رفع غایله حسین هرورودی احمد بن سهل به حکومت نیشاپور منصوب گشت. گویند وعده‌هایی نصر به احمد داده بود که در مقام ایفا برنیامده از آنجهة احمد متوحش گشته حکومت خراسان را مستقلاً از خلیفه المقتدر بالله خواستار شد خلیفه عباسی که هیچگاه طرفدار وحدت حکومت ملی نبوده و مخصوصاً از اقتدار خراسانیان اندیشناك بود این خواهش را به میل خاطر پذیرفت.

معلوم نیست پادشاه سامانی به یك نائب الحکومه چه وعده‌یی داده بود

(۱) طبقات ناصری ترجمهٔ میجر راورتی ص ۳۶ ج ۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 252 of 736

که اراجرای آن سر باز دونائب الحکومه راه طبیان پیش گرفت امر واقع اینکه احمد بن سهل از قوه ایکه زیر فرمان داشت مغرور شده من غیر استحقاق بنای فرمانروایی گذاشت .

احمد بن سهل نام النسعید نصر را ارخطبه انداخت سوی جرجان رفت وقرانکین سردار سامانی را از آنجا رانده وبه مرو در آنجا سوری بغایت محکم ساخت و حین آمدن لشکر سامانی- زیر قیادت حمویه سپه سالار- خود رادر آن متحصن ساخت. حمویه افسران خود را فرمود تا با احمد سهل تماس گرفته وبدواً اظهار تمایل کنند احمد احتیاط را از دست داده واز تحصن خارج شدو به حمله پرداخت. اینجا بود که خدعه حربی حمویه مدعی عاصی را ازپای درآورد و گرفتار ساخت. (۱) (رجب سال ۳۰۷)

درسال ۳۰۹ ابومنصور عبدالله جیهانی بحکومت هرات، فوشنج وبادغیس مقرر شده وبه شهر اول الذکر برای اشغال ماموریت آمد.

موضوع سستان:- بیشتر از انتصاب سیمجور در سیستان سخن بمیان آمد. وی بعد از انتقال حکومت از احمد به نصر در حفظ حوزهٔ زیر فرمان خود کوشش زیاد کرد اما چون سر هنگان یکان یکان از نزد وی برفتند به تنهائی با شورشیان مقاومت نتوانسته و رخت خویش ازان بلده بیرون کشید. بدر الکبیر از مقتدر خواست تا امارت سستان را برایش بدهند همان بود که بدر دو تن فرمانبندهٔ خود فضل بن حمید وابویزید خالد بن محمد المروزی را بدانجا فرستاد.

(۱) گردیزی ص ۲۱۰. ابن اثیر قضیه گرفتار شدن احمد را روی همان خدعه حربی دانسته مزیداً می نویسد «حمویه آوازه در انداخته بود که من احمد را به سوراخ موش کرده ام وراه فرار را براو بسته داشته ام احمد از ین آواز آشفته واز تحصن خارج شده» الکامل ص ۴۴۰ ج ۸

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 253 of 736

خالد از بو منصور چیهانی که حکومت بست را داشت ، خواست تا ازامور
ادارهٔ آنجادست بکشد. درنتیجه جنگی روی داد و بومنصور به هزیمت شده
و از سعد طالقانی که در غزنین بسود استمداد کرد. سال ۳۰۲
سعدوچیهانی متفقاً حمله برده و نمایندهٔ فضل را برون راندند. فضل از بدر استعانت
جست وسپاه بسیار بیاری او آمد در نتیجه چیهانی شکست خوردو سعد اسیر ماند.

بعد ازان برای چند سال حکومت سیستان چون بازیچه بدست حکام محلی
و یا نمایندهٔ خارجی خلیفه میگشت واین حال مقارن باهنگ می بود که حسین
مرو رودی وباز احمد بن سهل نافرمانی کرده ودربار راهتوجه خود ساخته
بودند. بالاخره در محرم ۳۱۱ ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث
بروی کار آمد وی توانست وضع آشفته ملك را سروسامان بخشد و حاکم
خوبی برای رعیت باشد. السعید اصرباین مرد به نظر لطف میدید وبین
ایشان پیش کشهای ردوبدل میگردید. روح یك جهتی واحترام دربین شان
بخوبی آشکار بود ودرمواقع بحرانی اباجعفر ازدربار استمداد می نمود
ودر برابر دشمنان خارجی باهم اشتراك مساعی میکردند.

واقعهٔ برادران نصر ازوقایع مهم داخلی یکی هم خروج برادران امیرسعید
است که درجمادی الاولی ۳۱۷ صورت گرفت این واقعه
که منجر به رها شدن گردن کشان وبیاد رفتن خزانه و برهم خوردن
وضع آرام ملك بود درسر نوشت دولت سامانی بی تاثیر نماند.

امیرسعید برادران خود (ابوز کریا یحی وابوصالح منصور وابواسحق
ابراهیم) را که برایشان مطمئن نبود در کهندژ حبس کرده وپایتخت رابعزم
نیشاپور ترك گفته وابوالعباس بن یحیی بن اسد سامانی را
به نیابت گذاشته بود. مردی بنام ابی بکر حباز وظیفهٔ رسانیدن جیرهٔ
این چندنفر محبوس سیاسی را بدوش داشت. این مرد با فریفتن دربان کهندژ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 254 of 736

وهمراه ساختن چند نفر عسکر، محبوسین را رهایی داده و هنگامهٔ عجیبی در بخارا برپا نمود. رهایی یافتگان خزائن وقصرهای نصر را بغارت بردند ودراثنای این اغتشاش آتش سوزی مدهشی هم درمحلهٔ گردون کشان واقع شدرهبهٔ ان محله بسوخت. بمجرد شنیدن این واقعه امیر سعید از نیشابور حرکت کرده و ابابکر محمد بن مظفر سرکرده سپاه را از جرجان طلب کرد.

امیر سعیدبا همراهان به شهر رسیده ومحمد بن عبدالله بلعمی به پسر حسین مرو رودی که در سپاه ابوزکریا بود نوشت تا ابوبکر خباز را که فرماندهی أغتشاشیون یافته بود دستگیر کنند. اوهم فرمان وزیر را بجا آورد. باعبور امیرسعید ازدریا، یحیی به نواحی چغانیان گریخت وچون در آنجا ابوعلی پسر ابی بکر محمد المظفر رادیدبه ترمذ رفت وبازار نهر گذشته واردبلخ شد قرائتین که آنوقت در بلخ می بود بایحی همدست شده و هردو بسوی مرو خارج شدند. یحیی باابوبکر محمدبن المظفرحکمران نیشابور بنای مکاتبه راگذاشته واورابه لطف خود امیدوار ساخت محمد ظاهراً وعدهٔ مساعدت داد بعزم قدمبوسی او به سوی مرو روان شد امازئیمهٔ راه عنان بطرف هرات وفوشنج گردانیده ورفتار خود را تیز تر کرد. بلافاصله هرات را بعزم چغانیان ترک گفته از راه غرشستان روانه مقصد شد. یحی که از آمدن او باخبر شده بود لشکری بمقابله روانه کرد. جنگی مدهش در همان حدود رخ داد. محمد ایشانرا منهزم ساخته ورخت خود از غرشستان بیرون کشید محمد از پس خرد ابوعلی که درچغانیان بود استمداد سپاه کرده به سوی بلخ گرایید. در آنجا بامنصور ملاقی شده جنگ شدیدی کرد. منصور به جوزجانان گریخت، محمد به چغانیان آمده شرح ما وقع را بپسر ای مخدوم خود امیرسعید نوشت. امیرسعید نصر ازین خبر مسرور شده و ولایت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 255 of 736

بلخ و تخارستان رابدو بخشید. امیر که شخصا به تعقیب یحی بر آمده بود در بلخ رستاق با محمد سردار فاتح خود یکجا شد. یحی که متواری به هر طرف میگشت در سال ۳۱۹ هرات را از شعباسی گرفته و در و از ه های شهر را سوختاند و دیوارهای آنرا بر انداخت وحینیکه خبر آمدن امیر سعید را شنید با قراتکین به بلخ آمد اتفاقاً فردای روز حرکت او امیر سعید به هرات نزول اجلال نمود کردو سمیجور را باز والی آن ناحیه مقرر نمود. در همین وقت منصور وابراهیم برادران یحی از امیر امان خواستند قراتکین حیله اندیشید ناصر را از خود منصرف کند پس یحی را از بلخ به بخا را فرستاد وخودش به بلخ نشست بمجرد ورود امیر سعید به بخا را یحی گریخته به سمرقند رفت واز آنجا باز بقصد حمله آمد اما برخلاف انتظار قراتکین اورا کمک نکرد او هم به سوی نشاپور روان شد ومحمد بن الیاس در آنجا بود وقوت یافته بود مدعیان که از آمدن امیر باز شنیدند پراگنده شدند. محمد بن الیاس به کرمان رفت قراتکین همرای یحی به بست شتافت.

در سال ۳۲۰ امیر سعید به نشاپور وارد شد وفتنه ایرا که از سه سال پیش شروع شده بود واینهمه زحمت در دسر بار آورده بود حالا خاموش شده یافت امیر که مردی کریم النفس وباعفو بود از گناهان همه شان در گذشته ولایت بلخ را باز به قراتکین داد اما عمر باو وفا ننموده ودر بست مرد. یحی راهم امان دادند وباسر افگندگی تمام نزد امیر آمد.

امیر سعید همچنانکه آهنگ مقر سلطنت کرده بود در سال ۳۲۱ منصور پسر علی را به ولایت هرات والی مقرر کرد و مشارالیه تا سال ۳۲۵ یعنی تا هنگام مرگ خود در آن ولایت حکومت داشت پس از وهم محمد بن حسن بن اسحق بدان ولایت مامور گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 256 of 736

وقایع خارجی دورهٔ پادشاهی اسمعیل نصر

چنانچه از طرز پیش آمدها و اجرا آت ماموریت امیر بر می آید در بار نصر مایل به تعرض و حمله در برابر هیچ کسی نبوده و صرف در مقابل حملات متعرضین به دفاع می پرداخته است. در همان حال بیشتر توجه شان این بوده تا در صورت امکان از صلح و آشتی کار بگیرند مثلاً در موضوع طبرستان دیده می شود با رجوع دیکه از طرف خلیفه اصرار بجنبک می شد با ناصر کبیر صاحب آنجا صلح بعمل آمد اما زمانیکه حسن بن قاسم داعی صغیر جانشین ناصر کبیر در سال ۳۰۸ ایلی بن نعمان را به جرجان که همیشه متنازع فیه بین دولت سامانی و دیالمه می بود مقرر کرد و او قراتکین را شکست داد، و بخیال تسخیر بعضی از شهرهای سرحدی خراسان افتاد و بدو به دامغان و باز به نیشاپور تاخت، حمویه سپه سالار با محمد بن عبدالله بلعمی و ابو جعفر صعلوك وخوار زمشاه و سیمجور دوانی متفقاً ما مور مقابله و مقاتله با ایلی گشتند. این جنگ در حصه طوس رویداد و فتح آخر نصیب سامانیان گردید. ایلی در کوچه بن بستی گیر آمده و اسیر شد.

در سال ۳۱۵ اسفار بن شیرویه که از زدما کیان دیلمی گیر یخته و به پناه بکر بن الیسع حاکم جرجان آمده بود بعد از فوت بکر از جانب امیر نصر به حکومت جرجان مقرر شد. اسفار در سال ۳۱۶ حسن بن القاسم الداعی صاحب طبرستان را کشته و ری، قزوین، زنجان، ابهر، قم و کاشان را بنام امیر سعید فتح کرد. هنگامیکه اسفار از امر طبرستان فارغ شد بسوی ری آمده آنجا را از زدما کیان بن کالی گرفته و بران شهر لیز مستولی گردید بعد از مدتی چون جلال و جبروت یافت ترك خدمت امیر نصر کرده و عصیان پدید کرد. امیر که این وضع را دید شخصاً بعزم سرکوبی او روانه شد اما از پیش نامه ای مبنی بر قبول اطاعت و پر داخت خراج بدو فرستاد. مطرف

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 257 of 736

وزیر اسفار اورا نصیحت دادتا طاعت امر را گردن نهد اسفار عاقبت شروط نصر راپذیرفت ومال وخراج نواحی مقبوض‌را بدوفرستاد. بعد از مرگ لیلی ، جرجان برای بارس که سابقاً غلام قراتکین بود ماند. وقتیکه لیلی بن نعمان کشته شدقراتکین به جرجان آمد بارس غلام از او امان‌خواست اما چون او قبلاً به دشمن پناهنده شده بود مورد عفو قرار نگرفته واز بین برده شد مقارن آن هنگام ابوالحسین بن الحسن بن علی الاطروش در گرگان وارد شد وسمیجور دوانی برای مقابله باو شتافته وردو فرسخی شهر پیاده شدوابوالحسین را محاصره کرد محصورین که عبارت از هشت هزار سوار دیلمی و گرگانی بودند دفعهٔ محاصره را شکستانده وبقصد حمله دسته جمعی بیرون شدند سمیجور که قبلاً یك تعداد از سپاهیان خود را در کمین گاهی پنهان داشته وقلیلی‌را در خدمت نگاهداشته بود بدرآاین سپاه آشکارا شده وعده گردشمن مشغول چوروچپاول گردیدند. پنهان شدگان ناگهان سراز کمین‌ها بیرون کشیده وتاختنی‌هرچه شدید کردند تلفات زیاد بردیلمیان واردشد وابوالحسین خودرا ازمعرکه بیرون کشید. بعد ازین‌فتح سمیجور ومحمدبن‌عبدالله باهمی به تعقیب ماکان پرداختند اما چون کاربا او یکطرفه‌نشد باقبولاندن‌شروطی چندبه صلح گرایدند

امیرسعیددراوایل‌سال۳۱٤ بتاریخ‌شوال‌خلیفه المقتدربالله‌بعزم تسخیر ری برآمدفاتك غلام‌یوسف که‌درآنجابودبه گریخته‌ای‌رفت وبرآنجا مستولی شدبعدازدو ماه پایبدن درآنجاخود عازم‌خراسان گردید وسمیجور را در آنجا والی مقرر گرد چندی بعد محمد بن علی سعلوك به ولایت ری بر گزیده شدوتا اوایل شعبان ۳۱٦ به حکومت آنجا بود چون مریض‌شد ازداعی وماکان مطالبه کرد تا آمده ری را متصرف شوند (۱) .

(۱) الکامل ص ٦۱ ج ۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 258 of 736

درسال ۳۲۱ مرد آویج (۱) جانشین اسفار عهد سابق را زیر پای گذاشته و بسوی جرجان آمد در این وقت ابو بکر محمد بن المظفر بحالت مرض در آن ناحیه می بود وقتیکه مرد آویج قصد جرجان کرد ابو بکر به نزد امیر سعید شتافته بمجرد وقوف از دست اندازیهای مرد آویج ترتیبات مدافعه رفته شد اما پیش از آنکه عمل او را به قوه جواب بگویند توسط وزیر نامی خویش محمد بن عبدالله بلعمی به مطرف بن محمد وزیر مرد آویج (مطرف همان وزیر یست که در زمان اسفار هم مخدوم خود را مشوره صلح داد و ما پیشتر از آن ذکر کردیم) نوشت وسفارشهایی بار فرمود این خبر را به مرد آویج واز گونه رسانیدند وی بی تامل امر قتل وزیر خود را داد بلعمی پیامی هم بخود مرد آویج بدین مضمون فرستاده: چنین می نماید تو مطرف وزیر خود را برای اینکه به پیوندد دل مردمان جرجان با تست یا نه به جرجان فرستادی همچنانکه عمرو لیث احمد بن ربیعه را به بلخ فرستاد الا بد عاقبت آنواقعه را شنیده ای!! چگونه می توان باشاهیکه صدهزار مرد از غلام خود وموالی پدرش بدور او طواف میکنند مقابل شوی همان به که از سر جرجان دست برادری وراه خود گیری وازری آنچه مصالحه شده بپذیرازی مرد آویج از راه بکاه آمده بود دیر گشت وتا زنده بود متعرض ساحاتیان نشد. آنگاه که نصر از امر جرجان فراغت حاصل کرد ابا بکر محمد بن المظفر را به پاداش رشادتها و خدمت شایدارش به سپاهسالاری اردو وحکومت خراسان مقرر نمود

ابا بکر محمد بن مظفر ماکان بن کاکی یکی از سران لشکری مرد آویج را که به امر خراسانیان آمده بود و بحکومت جرجان مقررش کرده بودند مامور دستگیری محمد بن الیاس ساخت ماکان گرچه شهر کرمان را متصرف شد نتوانست بر الیاس دست یابد.

(۱) مرد آویج از سرداران اسفار بود جمعی از لشکریان را که از سوء سیرت اسفار به تنگ آمده بودند با خود یار ساخته واورا ازبین برد و خود زمام امور را در دست گرفت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 259 of 736

درسال۳۲٤محمدبن‌مظفر باوشمیکر برادرمرد آبج .صاف داد .

در این جنگها کان ار روی نا سیاسی آنها اکرام ساما نیان را نادیده گرفته وبجانب آل زیار پیوست .

در محرم سال ۳۲۸ ابوعلی پسر محمد بن‌مظفر چنانی که عرض پدربحیث سپه سالار مقرر شده بود به‌تعقیب ها کسان جانب گرگان شتافت. ها کسان برای جلوگیری ازورود ابوعلی‌راه ها را همه زیر آب کرده بود ابوعلی از راه دیگرخود رارسانده وشهررا به‌محاصره انداخت . بالاخره دراثروساطت شیرج بن نعمان هیئتقدر شد که ها کان شهررا تسلیم کرده وخود فرارآبجانب‌طبرستان برود .

ابو علی دراواخر سال ۳۲۸ سیمجور را بحکومت جرجان‌مقررداشته وخود درمحرم ۳۲۹ بدنبال حریف به‌ری رهسپارشد در ربیع الاول همین سال جنگ سختی‌درری بوقوع پیوست وها کان در آن نابودشد .

ابو علی بعدازگرفتن ری سپاه‌را به‌طرف بلادجبل سوق‌داد، وآنجارا فتح کرده وبرزنجان، ابهر، قزوین، قم، کرج، همدان، نهاوند و دینور مستولی شد، این بزرگترین پست وتوسعه بود که در طول مدت حکمروایی ساما نیان نصیب امیر سعیدنصر بن‌احمد گردید.

امیر سعید درماه‌رجب سال ۳۳۱ بعدازسه ماه بیماری‌سل‌وفات یافت .

او مردی کریم‌النفس ، عادل ، باگذشت وصاحب تدبیر بود.درزمان او بزرگترین دانشمندان وشعراورجال‌ظهور کردندواغلب‌شان‌ازبارگاه اوبهره ها بردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 260 of 736

امیر حمید نوح بن نصر

امیر سعید امیر دارای سه فرزند بود اسماعیل ، نوح ، محمد و از بین ایشان اسماعیل بیشتر مورد لطف و عنایت پدر قرار داشت. چنین می نماید که شاه ، اسماعیل را برای جانشینی خود در نظر گرفته باشد زیرا سرپرستی و تربیت اورا بیکی از بزرگان دربار (ابوالفضل احمد بن حمویه) سپرده بود و می خواست کشور پهناور خراسان و ماوراء النهر را بدست مردی آزموده بسپارد ، از قضا اسماعیل در زمان حیات پدر وفات یافت و تدبیر مطابق تقدیر واقع شد .

جلوس امیر حمید نوح

چون در جمادی الاخر ۳۳۱ امیر نصر چشم از جهان پوشید امیر نوح برادر یکه شاهی جلوس کرد و برای اینکه احساسات مذهبی اطرافیان را که در اواخر سلطنت پدرش رو نما شده بود فرو نشاند با شیخ ابی الفضل محمد بن احمد الحاکم رابه سمت وزارت خود بر گزید این مرد که به تقوی و پرهیز گاری مشهور بود و یکی از فقهای عصر به شمار میرفت ظاهراً از لحاظ موقع آنقدر مناسب نمی نمود اما در واقع چون فقیه مزبور در امور سیاسی و اداری وارد نبود باعث پراکندگی بیشتر احوال گردید . مقارن جلوس امیر نوح خزانهٔ دولت از اثر شورش برادران امیر سعید تهی شده و نفاق و پراکندگی در امور مملکت دست داده بود از اینست که در چنین وضعی انتخاب یکی از عباد و زهاد به مقام وزارت با وجود در نظر گرفتن پهلوی دینی آن عملاً مفید ثابت نشد و اسباب ضعف دولت امیر نوح را فراهم داشته و بالاخره منجر به کشته شدن خود وزیر گردید که ذکر آن در موقعش خواهد آمد .

فتح ری بر کناری ابوعلی

امیر نوح بلافاصله پس از جلوس به ابوعلی بن محتاج امر کرد تا به ری رفته و آن جارا که رکن الدوله دیلمی تحت سیطرهٔ خود قرار داده بود از دست او

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 261 of 736

بیرون کند ابو علی با لشکر زیاد کمر به اجرای فرمان بسته و روانهٔ مقصد شد. در عرض راه یکدسته از سپاه که در رأس آن منصور بن قراتکین (یکی از مصاحبین نوح) قرار داشته ازوی جداشد وجانب جرجان پیش راند. مقصد منصور این بود که حسن فیروزان را از جرجان برانداخته و خود به تنهایی برای دولت سامانی خدمتی کرده باشد. این مهم از دست او ساخته نشده ومجبوراً به نیشاپور بر گشت. ابو علی نیز ازحیث قلت سپاه وخیانت بعضی افراد کاری از پیش نبرده نتوانسته وعازم نیشاپور گردید حین بر گشت ابو علی، وشمگیر - یکی از سران دیلمی - که به خدمت نوح در مرو رسیده واز امیر خراسان کمک خواسته بود با او ملاقی شد وامری از جانب نوح بدو رسانید مبنی بر اینکه باید باو شمگیر همدست شده وبسوی جرجان حرکت کنند.

ابو علی ووشمگیر در صفر ۳۳۳ حسن بن فیروزان را از جرجان برداشتند. باری درهمین سال ابو علی بخدمت امیر نوح که درین وقت بمرو آمده بود رسیده واوامری دربارهٔ فتح ری دریافت داشت. رکن الدولهٔ دیلمی که از آمدن ابو علی باسپاه گران آگهی یافته بود شهر را ترك گفته وابو علی به آسانی ری را توانست متصرف شود وحتی عمال خود را به اعمال جبال برقرار کرد در آوانیکه ابو علی مشقت های سفر و رنج لشکر کشی را بر خود هموار کرده و با حریفان حکومت آل سامان دست و پنجه نرم می کرد درشهر نیشاپور توطئه هایی ازطرف مخالفین خصوصاً منصور بن قراتکین شدوی صورت گرفته وذهنیت امیر نوح را نسبت به ابو علی مشوب ساختند.

وعلی چنین می پنداشت که بعد از این فتح با او عنایت بیشتر خواهد شد اما برخلاف انتظار خبر عزل خود را دریافت داشت. ابو علی قبلاً هم وقتی از امیر نوح جدا می شد برخلاف سابق نمایندهٔ بنام عارض لشکر با او همراه شده بود این امر نیز براو گران تمام شد، مخصوصاً که عارض با او وضع خشونت بیشتر بکار برده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 262 of 736

متعاقب آن که خبر عزل خود را شنید ضد امیر نوح داخل اقدام شد. اصلاً این عمل نوح از روی بصیرت و بسیار مال اندیشانه نبود. گفته می توانیم پس از انتخاب ابو الفضل ملقب به حاکم جلیل این دومین اشتباهی بود که امیر نوح در دورهٔ امارت خود مرتکب شد و عاقبت وخیم آن یك چند باعث کناره گیری از پادشاهی گردید.

ظهور ابراهیم: ابوعلی سردار معزول که کمر به بدخواهی نوح بسته بود اولاً عارض را که مورد نفرت او قرار گرفته بود گرفتار کرده و برادر خود را به بلاد جبل مقرر داشت.

ثانیاً در اثر مکاتبه از ابراهیم بن احمد کاکای امیر نوح طلب کرد تا با او متفق شده و زمام حکومت سامانی را در دست بگیرد امیر نوح نیز به تجهیز سپاه مشغول شد. درین وقت سپاهیان دولت که بنا بر رسیدن وجایب شان از حاکم جلیل خاطری آزرده داشتند متفقاً بر پا خاسته و علت عصیان ابو علی و براکندگی امور را از سوء سیرت وزیر (ابو الفضل الحاکم) قلمداد کردند و تسلیمی اورا خواستار شدند و تا جایی بر اصرار افزودند که اگر امیر در سپردن او تعلل روادارد همهٔ شان جانب ابراهیم را خواهند گرفت امیر ازروی اجبار وزیر را به سپاهیان تسلیم کرد تا هر معاملهٔ خواسته باشند با او بکنند!

ابوعلی با ابراهیم بن احمد بن اسماعیل به نیشاپور رسید و منصور بن قراتکین و ابراهیم بن سیمجور با دیگر سران لشکر بدو پیوستند. ابوعلی، منصور را که یکی از بدخواهان و از افراد موثر در بر انداختن و عزل خود میدانست حبس کرده و دیگران را با خوشرویی پذیرفت و خود در ربیع الاول سال ۳۳۵ بعزم متقاعد ساختن امیر نوح رهسپار مرو شد. درین وقت محمد بن عبدالرزاق را در نیشاپور مقرر داشته و برادر خود را که به نوح تمایل نشان داده بود حبس کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 263 of 736

درچنگی که باامیر نوح درمقام مرو رویداد ابو علی و ابراهیم بن احمدغالب برآمده ودراثر شکستی که بهامیر نوح دست داد حصهٔاعظم سپاه امیرهم به ابراهیم پیوست . اینان وقتیکه قوت واقتدار بیشتری یافتند قصد تسخیرمقر پادشاهی کرده وآهنگ بخارا کردند . نوح هراسان شده و شهررا ترك وبسوی سمرقند عنان گردانید ، دربخارا خطبه بنام ابراهیم خوانده شد وامیر فراری رامخلوع پنداشتند . چندی نگذشت که ابوعلی وضع ابراهیم را باخود خصمانه یافته واز سوء قصد او مستشعر گشت بنابرآن درتنگ والازم ندیده وبه سوی چغانیان رفت . درخلال این مدت منصورین قراتکین ازحبس رهایی یافت وبسرعت خود ابه امیر نوح که سرگردان هرطرف میگشت رسانید .

جداشدن ابوعلی ـ همان مردکه کارابراهیم رابسامان رسانده بود ـ وپیوستن منصوربه امیرنوح ، ابراهیم راهتوحش ساخته وبا خود چنین فیصل نمود که باید بار مسئولیت مستقیم را ازدوش برداشته وبردیگری تحمیل کند. برای اجرای این اندیشه ابوجعفر برادر امیرنوح رابدام کشیده وظاهراً به تخت نشانید ورتبهٔ سپه‌سالاری رابرای خودنگهداشت . مدتی نگذشت که ابوجعفر هم (شاید دراثر تغییر فکرابراهیم) خود را بدین امر شایسته ندیده ومتفقاً بهنوح نوشته واورا دعوت بهاختیار تخت وتاج موروثی نمودند .

امیر نوح بعداز محرومیت های بسیارنا گواردررمضان سال ۳۴۵ مجدداً به بخارا وارد شده از روی غیظ ابراهیم و ابا جعفر را کور ساخت .

واقعهٔ دیگری هم درخلال این مدت (ازجمادی اول تا رمضان) بظهور پیوست که نمی خواهیم تا گفته از آن بگذریم .

بیشتر دیدیم که ابو علی برادر خود فضل بن محمد را به بند آورده بود. باحرکت وی ازنیشاپور فضل خودرا رهایی داده ومردمانی درخود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 264 of 736

جمع کرده و بادست نشانده برادر (محمدبن عبدالرزاق) بجنگ پرداخت.
هنگامیکه تا توانی خودرا دربرابر اوملاحظه کردبطرف بخارا که
امیر نوح دوباره برآن استقرار یافته بود شتافت. امیر مصلحت چنان
دید که بااو روی خوش نشان بدهد.

اقدامات نوح پس امیر حینیکه به بخارا رسید، منصوربن قراتکین را که سالها در آرزوی منصب سپه‌سالاری و حکمرانی خراسان
ازبرقراری مجدد بود به امارت آن دیار منصوب کرد و خود درصدد گرفتاری
ابوعلی که هنوز چند ماهی درچغانیان آسوده
سر نکرده بود برآمد. وی نیز سپاهی فراهم کرده و پیشتر از حریف
به‌سوی بلخ خارج شد. امیر نوح خواست اگر ممکن شود سر دار
سرکش را از راه مذاکرهٔ صلح آمیز رام کند، با منصورت پیامبری
ازجانب خود دربلخ نزد ابو علی فرستاد، گویند شخص ابوعلی بدین
امرراضی بوداماجمعی ازسرکردگان که درجنگ مرواز نوح جدا شده
وباوی همراه گشته بودند پافشاری نمودند.

امیر نوح چون از اختلاف بین فضل وابوعلی بخوبی آگاه بود، فضل را
سرکردهٔ سپاه مقرر داشته و مامور حرب برادر نمود. هر دو لشکر
درجمادی‌الاول ۳۳۶ درمقام جرجیك باهم ملاقی شدند.

دروهلهٔ اول جمعی از لشکریان ابو علی دراثر جدا شدن اسماعیل
بن‌الحسن الداعی برا گنده شدند. وابوعلی دوباره راه چغانیان پیش
گرفت اما دیری نگذشت که باربربلخ وتخارستان دست یافت ومال فراوان
ازآن نواحی بچنگ آورد. مرتبهٔ دوم نیز عساکری تحت قیادت فضل
برای دستگیری اوفرستاده شد. انتخاب فضل برآن در ابوعلی برای جنگ
بااو ازاحتیاط دوربود. زیرا طوریکه دیدیم درمرتبه اول اگر عساکر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 265 of 736

ابوعلی خود بخود متفرق نمیشد تفوق عساکر نوح از لحاظ تمایلات و احساسات برادری سرکرده سپاه محال می نمود چنانچه درمرتبهٔ دوم تمایل فضل به برادرش مشهود گشت و نوح فوراً سرکردگان دیگر را به گرفتاری او امر داد . ابوعلی هم از تخارستان برای مقابله به چغانیان آمد . درربیع الاول سال ۳۳۷ جنگ بسیار سختی درمنطقهٔ کوهستانی چغانیان بین عساکر طرفین بوقوع پیوست ابوعلی راه ها را بر عساکر نوح مسدود ساخته ومایحتاج آنها روز بروز رو بقلت میگذاشت باوجود آن سپاه مؤظف ترانست داخل شهر چغانیان شده وقصرهای آنرا ویران کنند ابوعلی راه‌ها را دوباره برآنها بسته و گویا ایشانرا درمحاصره گرفت .

بالاخره چنین قراردادند که ابوعلی پسر خودرا به گرگان نزد نوح روانه کند وخوددرچغانیان بماند.

مخالفت محمد بن عبدالرزاق

درهنگام گیرودار اول که درمقام جرجیك صورت گرفت محمدبن عبدالرزاق طوسی دست نشاندهٔ ابوعلی نیز در نیشاپور اظهار مخالفت کرده و منصوربن قراتکین دفع اورا بر ذمهٔ خود واجب دانست . منصور اولا به مرو شتافت وابو احمد محمدبن علی را از آنجا رانده وسپس متوجه نیشاپور گشت. وشمگیر که باز از حسن بن فیروزان شکست خورده بود با اویکجاشده باشنیدن خبر ورود منصور بن قراتکین، محمدبن عبدالرزاق نیشاپور را گذاشته‌وبه جرجان خزید .

درسال ۳۳۷ منصوربن قراتکین همراه وشمگیر بجرجان حمله بردند وحسن بن فیروزان آنجا بود در رفتار خود منصور ازوشمگیرمنحرف شده وسهل انگاری کرد وهمراه حسن‌صلح نمود وپسر اورا به گروگان گرفت .

درسال ۳۳۹ منصور به گرفتن ری مامور شد ، وی‌علی بن کامه خلیفه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 266 of 736

رکن الدوله عراقی را از آنجا رانده و امور آن ناحیه را بدست گرفت. رکن الدوله که خودش درفارس می بود حینیکه از قضیه مطلع شد ، برادر خود معزالدوله را مامور نمود تا با لشکرخراسانی که وی را تصرف کرده بودند بجنگد. جنگهای سخت ومدهشی بین منصور و عساکر معزالدوله رویداد وعساکرخراسانی توانستند تا اصفهان نیز پیش بروند . درآنجا هردو لشکر به قحط وغلاء چار گردید .

عراقی ها صبرو قناعت پیشه کردند وخراسانیان استقامت رادر ملک یگانه آنهم درمضیقه خوار وبار ، تاب نیاورده وجانب ری باز آمدند بالاخره دربیع سال ۳٤۰ منصوردری وفات یافت . جنازهٔ اورا از عراق به اسپیجاب خراسان موطن آبایی اش نقل دادند.

بعداز وفات منصور امیر نوح دو باره بفکر انتخاب ابوعلی که وقتی ازدست او مجبور به ترک سلطنت شده بود ، افتادوعنصری را که بعد از هاجرا جویی های بسیاردر گنجی خزیده وآرام گرفته بود ، دو باره برو یکار آورده ووالی خراسانش ساخت ، درحالیکه هیچ مجبوریتی در بین نبود که چنین آدمی رابا آن همه سوابق ماجراجویی صاحب اقتدار بسازد وحالا که چنین امری صورت گرفت منتظر نتائج آن باشیم .

و شمگیر همان کسیکه به کرات شکست خورده باز بیایمردی جیوش خراسان بحکومت میرسید این دفعه نیز درسال ۳٤۲ خواستار کمک شد . درنتیجه ابوعلی موظف گردید به طرفداری و شمگیر بارکن الدوله داخل جنگ شود . درهقام طبرک جنگی بین خراسانیان و دیلمی ها در گرفت وباز مثل گذشته علوفه کمیاب شدو زمستان هم چهره زشت خودرا نشان میداد ، ابوعلی چارهٔ ندیده با تحمیل شرایطی صلح را برقرار کرد . ازشرایط صلح یکی پرداخت صدهزار دینار به خزانهٔ امیر نوح سامانی بود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 267 of 736

که باید این مبلغ را هر سال رکن الدوله بپردازد . وشمگیر از مسامحه ابوعلی در امر جنگ ورغبت او بصلح به امیر نوشت ، او هم بدون اینکه به عاقبت امر عمیقانه بنگرد درحال غضب حکم عزل ابوعلی را صادر کرد .

ابوعلی هرچند درمقام عذر بر آمد وبزرگان را به شفاعت فرستاد مقبول واقع نگشت . او هم باز مثل سابق خلاف وعصیان ظاهر کرده و در نیشاپور خطبه بنام خود خواند . نوح برای وشمگیر وحسن بن فیروزان نوشت تا باهم صلح کرده وابوعلی را درمیان بگیرند . لذا او چاره را حصر دیده وبه نزد رکن الدوله شتافت وبتوسط معزالدوله ازمطیع خلیفه عباسی فرمان ایالت خراسان را برای خود حاصل کرد . درسال ۳۴۳ که ۸ سال اخیر زندگی نوح وشاید هم در بستر بیماری بود که ابوعلی بر یک حصه خراسان مستولی شده وخطبه را بنام مطیع عباسی خواند . نوح در ربیع الاول همین سال چشم ازجهان پوشید اما پیش ازوفات بکر بن مالک را بدفع ابو علی وبحیث والی خراسان مقرر کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 268 of 736

الرشید ابوالفوارس

عبدالملک بن نوح

امیر حمید نوح در اواخر عمر چنانکه پیشتر دیدیم از ابوعلی چغانی رنجیده وعوض او بکر بن مالک را به سپه سالاری اردو تعیین فرمود. اما بکر تا خواست شغل جدید را اشغال کند تغییری در اوضاع رو داد و امیر حمید کوت مرگ بوشید لذا رفتن وی به تاخیر افتاده و بیشتر در زد و بندهای سیاسی روز مصروف شد. پایدها است که از امیر نوح پنج پسر باقیماند: باین ترتیب:

عبدالملک، منصور، نصر، احمد و عبدالعزیز. بزرگتر همه عبدالملک بود و وی از هر لحاظ برای احراز مقام پادشاهی و جانشینی پدر شایسته می نمود باینصورت همه بزرگان دربار عموماً و بکر بن مالک خصوصاً کوشیدند تا عبدالملک از روی استحقاق بر و یکار آید بالاخره در ماه ربیع الاول سال ۳۴۳ امیر شد عبدالملک به کرسی امارت خراسان وماوراءالنهر نشست.

معمولاً حالا موقع آنست که ارکان عمده سلطنت انتخاب شود و کبار داران بزرگ مطابق نظریات رئیس دولت راه و رسم ادارهٔ مملکت پیشاور راپیش گیرند. اینست که شغل وزارت وتدبیر را به ابو منصور محمد بن عزیز سپردند و بکر بن مالک که فرمان ایالت خراسان را با امضای امیر حمید پدر شاه وقت بدست داشت ومخصوصاً در استحکام بنای دولت جدید جهدی وافر کرده بود به سپه سالاری وولایت خراسان منظور شده و ایلتگین راهم برتبهٔ حاجب الحجابی و یا حاجب سالاری بر گزیده شد.

درخلال این احوال ابوعلی به کمک آل بویه فرمان ایالت خراسان را از مطیع خلیفهٔ عباسی گرفته و بارکن الدوله وحسن بن فیروزان کمر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 269 of 736

تسخیر ولایت خراسان وابستند. بکر بن مالك ازاین خبر بهم برآمده و به ده آزادوار فرود آمد وضمناً ازرشید نیز کمك خواست درو هلهٔ اول الرشید عبدالملك کمك لازم نفرستاد بازهم سپه سالار تواست حسن بویه را درجرجان وحسن بن فیروزان رابحد جاجرم متوقف بسازد. بالاخره کمك عبدالملك نیزرسید رکن الدوله وابوعلی وحسن بن فیروزان تاب مقاومت نیاورده به طبرستان گریختند. ازاقدامات بکر بن مالك یکی فرستادن اشاری به سرکردگی محمد بن ماکان برای تسخیر ری است این عمل بذات خود دور از صواب بود چه بکر پسر یکی از کسانیرا که درجنگ باخراسانیان کشته شده بود، سرکردهٔ سپاه ساخته وروانهٔ جنگ نمود. محمد که دراول مامور تسخیر ری بود به سوی اصفهان عنان گردانید و آنجارا ازمویدالدوله گرفت اما کمی بعد ازدست ابوالفضل بن عمید وزیر شکست خورده ونزد آل بویه یابید. متعاقب این قضیه ابوسعید بکر هدایا و تحفه های رکن الدوله رابذیرا شده وبر اثر نامه های صلح آمیز حسن بویه وابو علی چغانی حاضر بصلح شد باقیدانیکه حسن رکن الدوله ازری واعمال جبال هرسال دوصدهزار دینار بفرستد و باوشمگیر مزاحمت نکند. مطیع خلیفهٔ عباسی این صلح رابخوشی استقبال نکرده واز ناخوشائی خود بحسن بویه نوشت! گویند موقعیت بوعلی چغانی دراثر آن صلح مضطر گشته و کمی بعد باحال زار درروجب سال ۳٤٤ دراثر وبای عمومی که درری آمده بود درگذشت و نابوت او را به چغانیان خراسان حمل کردند.

ابوسعید سپه سالار هرچند بامردم وضع بدی نداشت اما سپاهیان ازوی دل خوش نبودند بنابر آن جمعی ازایشان برسم شکایت نزد عبدالملك رفتند، پادشاه سامانی ازاینکه باوجود فرستادن عسکر برای قلع وقمع دشمن، ابوسعید مسامحه کرده و حریف را بدون عذر موجه از دست داده بود، بروی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 270 of 736

قهر بود ؛ درشتی های او بر سپاه بیشتر بر امیر گران تمام شده را مر
احضار وقتل اورا داد .چنیکه ابوسعید که از ماجراهم چندان واقف نبود
به دربار حاضر شد فتکین خزانه دار را لپتکین حاجب الحجاب او را
برزمین زده وسراو بر گرفتند .در این وقت مقام سپه سالاری وحکومت
خراسان به ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری واگزارشدو برای اینکه
بین دیوان ملکی وتشکیلات نظامی هم آهنگی برقرار باشد منصدی دیوان
یعنی محمد بن عزیزوزیرا که باسپه سالارسابق ارتباط داشت معزول کرده
وسپس بزندان انداختند وعوض واو ابوجعفر احمد بن حسین عتبی را به
حیث وزیر بر داشتند .بدبختانه این وزیر وسپه سالار اهنجار خوبی در
اجرای وظایف نداده یکی راه اسراف پیش گرفت و دیگری به تعدی و
جورمردم پرداخت تااینکه در سال ۳۴۸ امیر رشید عتبی را از وزارت
معزول کرده ویك سال بعد ابوالحسن رانیز ازمقام سپه سالاری برداشتند.
کرسی وزارت این بار به ابو منصور یوسف بن اسحاق تفویض گشت
وسپه سالاری افواج خراسان به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق داده شد
وزارت ابومنصور یوسف وسپه سالاری ابومنصور محمد نیز چندان دوام
نکرد تااینکه دوعرد کار آزموده ومجرب آن مقامات رابه کفایت خویش
گرفتند یکی از اینها که عالم فاضل واز بسنده گان بی نظیر عصر بود و
خدمات علمی او درتاریخ ادب دری زبانزد عام وخاص است محمد بن ابی
الفضل بن محمد بن عبدالله بلعمی بحیث وزیر انتخاب شد و دیگر سردار
مجرب و عالیمقام الپتکین سپه سالار اردو های خراسان مقرر شد وتا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 271 of 736

آخر حیات الرشید عبدالملك بن نوح عهده دار آن بودند، طور یکه می نویسند میان بلعمی و الپتکین عهد مودت و رادری برقرار بوده، و هر دو معاون یکدیگر بودند، کم کم پاشیدگی های سابق میخواست ترمیم شود و عهد قدیم تازه گردد که واقعهٔ مرگ نابهنگام امیر رشید کارها را بر گونه نمود. امیر رشید روزی بعد از نماز دیگر به شوق اسبهایی که الپتکین هدیه فرستاده بود خواست میدان چوگان بازی بیاراید و با آن بازی با ستانی دمی به خوشی بگذرانند. تعجیل امیر در امر چوگان زدن گوی او را به سوی مرگ می کشاند، غفلتاً امیر از اسپ بزمین خورد و هنگامیکه اورا برداشتند جان بحق تسلیم کرده بود. سال ۳۵۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 272 of 736

السدید ابوصالح

منصور بن نوح

امیر رشید ابوالفوارس عبدالملک در حدود هفت سال با کمال قدرت حکمرانی کرد و در آخر از اسب بزیر افتاده و جان سپرد ، ما از میان رفتن عبد الملک بزرگان دربار و روسای لشکری به کشمکش پرداختند که بین برادر و پسر عبد الملک کدام را به جانشینی اختیار کنند .

ابو علی بلعمی با ایلتکین هم عهد بود که بدون مشورت او کاری را انجام ندهد بلاد رنگ قضیه را به دوست خود اخبار کرده و نظر او را طالب شد ، ایلتکین نصر کوچك پسر او را به جانشینی پدر منظور کرد امابیش ازینکه نامه ایلتکین به دست بلعمی برسد دیگر امراوسرداران بجانشینی او برادر عبدالملک ، منصوربن نوح باهم متفق شده بودند .

درامر رویکار آوردن منصور ، غلام خاصه اوفایق که اورا از همین جهة فایق الخاصه میخواندند نقش عمده را بازی میکرد . عاقبت او وطرفدارانش امررا که از طرف بلعمی اختیار شده بود بعداز یک روز از میان برداشته امارت منصوررا اعلام کردند .

ازهمین جامیان طرفداران امیرومنصوراختلاف نظر شروع شد ودامنهٔ آن تاجایی رسید که ایلتکین تشابور را گذاشته ویا غلامان به سوی مرکز روانه شد . ایلتکین پیش از حرکت به محمد بن عبدالرزاق والی سابق خراسان اطلاع داده واورا برضبط امور مامور کرد ، در همان حین نامبرده ازجانب منصور هم بحکومت خراسان نامزد شده وعلاوتاً ماموریت یافت تاسر راه برایلتکین ببندد . درذی القعده ۳۵۰ ایلتکین ازنیشابور بیرون آمده ودرنزدیکی های رودخانه آموبکر گاه زد قصدی در اول امر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 273 of 736

دخول بربخارا بود. درهمین جا نامه‌هایی ازامیرسدیدمنصور به‌سر کردگان لشکر الپتکین مبنی برجداشدن وباوری نکردن اورسید.

الپتکین بناچار آتش اندرلشکر گاه زده مناسب دانست بسوی بلخ روآرد امیرسدید منصورسپاهی برای دستگیری اونحت قیادت‌اشعث بن‌محمدفرستاد که‌دردرهٔ‌حلم ازدست الپتکین منهزم شده‌وراه بخارا پیش گرفت الپتکین باقلیلی از همراهان به تخارستان آمد وبعداً آهنگ غزنین کرد.

عاقبت کار محمد بن عبدا لرزاق

محمد بن عبدا لرزاق مستشعر گشته بود که او را هم دیر یا زود ازحکومت نیشاپور برخواهند داشت لامبر ده بنای جور و اجحاف بر مردم گذاشته وباری به‌طرف مرو آمد تاجیب ودامن ازمال ومنال‌آنان پرنماید سرهنگان مروقبلاً وقوف یافته واورا اجازهٔ دخول برشهر ندادند او هم چپاول کنان به سوی‌نساوابیوردرو آورد. از آنجا مالی فراوان بچنگ آورده عهد اطاعت سامانیان را شکسته وخود را مطیع رکن الدوله حسن بویه دیلمی خواند وعلاوتاً اورا تشویق به آمدن و گرفتن گرگان که دردست وشمگیر بود واو از طرف سامانیان در آنجا حکومت میکرد نمود. امیرسدید منصور که قضیهٔ بد رفتاری وسرکشی و بالاخره خیانت محمد بن عبدا لرزاق راشنید فوری ابوالحسن سیمجور را ماموریت داد تابحیث فرماندهٔ لشکر والی‌خراسان بدفع‌محمدبپردازد. ازطرفی هم وشمگیر که ضربت مدهشی از محمد بن عبدالرزاق برداشته بود بفکر انتقام افتاده وهزار دینار طلا به‌یوحنای طبیب داد تا اورا زهر بخوراند هنگامیکه نبردبین‌ابوالحسین محمدبن‌ابراهیم‌سیمجوری‌ومحمدبن‌عبدالرزاق که باستظهارقوای‌حسن‌بویه دیلمی (رکن الدوله) شروع شد زهر یوحنا، محمد بن عبدالرزاق را از پا انداخته وتوسط یکی از غلامان‌احمد بن منصور بن‌فراتکین کشته شد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 274 of 736

بعداز کشته‌شدن او محمد بن ابراهیم کمر به ترمیم و شکست و ریخت و خرابی های گذشته بسته و برخلاف دورهٔ سابق به عدل و داد کوشید.

درسال ۳۵۶ در اثر شکایت و تظلم ابو علی بن الیاس صاحب کرمان به دربار سامانی از دست اندازی آل بویه چنین تصمیم گرفتند که ابوعلی و شمگیر و حسن بن فیرو زان امرای محلی و ابوالحسن محمد ابن ابراهیم سپه‌سالار اردوی سامانی متفقاً رکن الدوله دیلمی را گوش مالی دهند این امر در اثر قتل و شمگیر که خوکی اورا از اسب بیفکند و برادرش بیستون مخارج لشکر کشی را متحمل نشده و به رکن الدوله تمایل نشان داد مسکوت مانده جنگی فیما بین طرفین واقع نشده و ابو الحسن واپس به نیشاپور مراجعت کرد. دراینجا باز عمل تحریک آمیز خلیفهٔ بغداد چند شهر را از تصرف سامانیان بیرون آورد باین معنی که مطیع بجهان بخشی های غدارانه ولایات کرکان وسالوی ورویان را به ضمیمهٔ لقب ظهیر الدوله به بیستون داد قضیه که بد بتموال ختم شد امر سدید منصور از ابوالحسن محمد هلدرشد و در سنه ۳۶۷ اشعث بن محمد الیشکری را فرستاد تا از راه استراباد گرگان را تصرف کند و همین طور نصر بن ملک را مامور کرد تا گرگانچه را مسترد بدارد ابوالحسن هم بیکار نه نشسته وخود را به دربار رسانید و هر طور بود امیر سدید را با خود بر سر رضا آورده و با رتبه سپه سالاری واپس به نیشاپور آمد.

واقعهٔ سیستان

اباجعفر صاحب سیستان رأدرسال ۳۵۲ چند نفر از غلامان کشتند و فرزندش خلف بجایش نشست.

چنین اتفاق افتاد که وی در سال ۳۵۳ ایالت سیستان را بعزم زیارت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 275 of 736

کعبهٔ معظمه ترك گفته وطاهر بن حسین(۱) را که از خویشاوندان او بود بر جای خویش نصب کرد. بعد از ادای فریضه حج در سال ۳۵٤ تا ۳۵۵ آنگاه که قصد موطن خویش نمود دروازه های شهر را بر روی خویش مسدود دید او هم بکسره خدمت امیر سدید منصور بن نوح شتافته و عرض حال نمود. امیر سامانی سپاهی درخور کشایش سیستان با او همراه ساخت وطاهر از شنیدن آن خودرا به کنار کشیده و به اسفزار رفت. امیر خلف در مقر حکمروائی جا گیر بن شده وعساکر منصور را ترخیص نمود.

طاهر که متوجه احوال خلف بود بر سیستان غلبه آورده وخلف منهزم و شکسته شده به باد غیس افتاد واز آنجا باز به نزد امیر سدید شتافت. این بار نیز منصور سپاهی تحت فرمان او روانه کرد. مقارن همین اوقات یعنی (سال ۳۵۸ یا ۳۵۹) طاهر از دنیا رفته و حسین پسرش بجای او نشسته بود خلف حسین را محاصره کرده و کار را بر او تنگ گرفت واورا مجبور به فرار گردانید خلف در سال ۳٦۰ باز بر هستند امارت نشست. یك سال بعد حسین مقاومت حمله آورده وشهر را متصرف شد وخلف فرار آ به جوین سیستان رفت اما بعد از هفت روز حملهٔ شدیدی آورده وحسین را محصور ساخت. بالاخره منصور بن نوح نامهٔ نوشته و حسین را به دربار خود خواند.

حسین بن طاهر رو به بخارا آورده وبا گرمی زیادی پذیرائی شد.

صلح بارکن الدوله

پیشتر تذکار شد که امیر سامانی از اینکه چند ولایت او در اثر سستی سپه سالار وهمچنین مداخله مطیع عباسی از دست رفت در صدد بر آمد سپه سالار را از بین بر دارد

(۱) این طاهر از تبار مروزیان بود روز گاری در خراسان نزد امرای سامانی گذرانیده و مردی لایق وفاضل بار آمده بود. مولف تاریخ سیستان اقدامات برجسته اورا ستایش کرده حتی معتقد است که باری به قیادت لشکر خراسان باماکان بن کاکی جنگیده ومدتی در دشت او اسیر مانده و به هیچ قیمتی حاضر به جانبداری او نگردیده وبالاخره با نیرنك وفریب خود رارها نیده وخدمت میر خراسان باز آمده ودرازای همان خدمت بوده که امیر خراسان به اباجعفر توشت تا ولایت فراه باو داده شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 276 of 736

سپه‌سالار خود را فوراً به‌هر گز رسانده و به اصطلاح گردیزی به پایمردی بزرگان دل منصور را نرم ساخت و چنین قرار دادند که شرایطی را بر کن الدوله تحمیل کنند. ابوجعفر عتبی و سپه‌سالار داخل اقدام شده و با ابوالفضل بن العمید وزیر معروف دیلمی تماس گرفته و فیصل کردند تا رکن الدوله هر سال مبلغ دوصد هزار دینار بنام خراج بدربار نوح ارسال بدارد و عضدالدوله دیلمی دختر خود را به حباله نکاح منصور سامانی در آورد.

درسال ۳٦۳ ابوعلی بلعمی وزیر نامی منصور بن نوح چشم از جهان پوشید و منصب وزارت برای ابوجعفر عتبی شریك بلعمی نیز دوام نکرده درهمین سال او هم در گذشت و ابومنصور یوسف بن اسحق که سابقاً نیز یکدوره وزارت کرده بود بدان وظیفه مقرر شد. درسال ۳٦۵ امیر سدید منصور، ابوعبدالله احمدبن محمد جیهانی را بوزارت برگزیده و خود در ۱۱ شوال سال ۳٦۵(۱) بدرود جهان گفت.

(۱) ابن اثیر تاریخ وفات سدید منصور را بسال ۳٦٦ قید کرده درحالیکه اکثر مورخین سال ۳٦۵ میدانند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 277 of 736

نوح ثانی

الرضی ابوالقاسم نوح بن منصور

بعد از وفات پدر نوح ثانی که سناً بسیار کوچك بود بر تخت پادشاهی جلوس کرد و با بخشش ها و صلات و توزیع ذخایر و اموال که پیشینیان به تدبیر وحوصله جمع کرده بودند دربین امراء لشکر و متنفذین و طبقات خدم وحشم وغیره از طرف کافهٔ مردم بحیث حکمدار خراسان وماوراءالنهر قبول گردید. در اوایل امر (چون نوح ۱۳ سال داشت) امور مملکت محروسه را مادرش بوکالت فرزند تاجدار اجراء میکرد. بنابصوابدید ملکه مادر رشتهٔ خویشی واقتران بین خانوادهٔ شاهی و آل سیمجور و آل فریغون بر قرار گردید. باین معنی که دختری از ابوالحسن سیمجور (۱) و شاید هم دختری از ابوالحارث محمد بن احمد فریغون والی گوزگانان (ازمیمنه تاسریل) نامزد شاه سامانی نمودند.

منصب وزارت بدست شیخ ابوالحسن عتبی سپرده شد و رتبهٔ سپه‌سالاری و لشکرکشی افواج خراسان به ابوالحسن سیمجور. ابوالحسن عتبی یکنفر از معتمدان خود را بنام ابوالعباس تاش روی صحنه آورده و منصب حاجب الحجابی راباو داد. همچنین فایق الخاصه را برتبهٔ میر حاجبی بر قرار نمود، گویا این سه نفر عتبی، تاش و فایق به شمول مادرشاه محور تمام کارهای دولتی قرار گرفتند.

طوریکه مشاهده میشود در دوران این امیر که از خیلی کوچکی به پادشاهی رسیده، امرا و وزراء عوض بکار بردن هم خود به امور کشور و فرونشاندن اغتشاشات، خواهشات شخصی را دراهور اجتماعی مدخلیت داده و روی اغراض خصوصی بجان همدیگر افتادند که این رویه آنها باعث دوام اوضاع ناگوار گردید.

(۱) گردیزی در موقف سیمجور می نویسد: ... ورسول را نیکو فرود آورد و فرزندی هر چه کریمتر نامزد کرد و سلیت را س ۳۷.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 278 of 736

واقعهٔ اختلافات بین امرای سیستان که از سال ۳۵۴ ونماشده بود و سابقاً تذکاری از آن بعمل آمد تا کنون خاتمه نپذیرفته بلکه حالا شکل مخلوط بخود گرفته وحکومت را بخود متوجه گردانیده است .

چنانچه گفته آمد طاهر وحسین مدعیان خلف بن احمد بقوت دستگاه سامانی منکوب شده واخیر احسین پسر طاهر را منصور بدربار احضار کرده بود و قتیکه نوح به جانشینی پدر انتخاب شد خلف عهد قدیم را بسر داده و رسم خدمت بجا نیاورد . لذا از طرف دربار تصمیم به سر کوبی و عزل خلف و برقراری حسین بن طاهر اتخاذ شد . این منازعه تقریباً هفت سال طول کشید اینکه چه چیز باعث حل شدن این امر در مدت هفت سال بوده جز تغیر کلی روابط وزراء و امراء ظاهراً چیز دیگر نمیتواند باشد مورخین علی الاکثر به خصومت شخصی ابوالحسن سیمجوری سپه سالار و ابوالحسین عبیدالله عتبی تماس گرفته و آنرا مقدمه بروز اختلافی عظیم دانسته اند . گردیزی این مسأله را چنین شرح میدهد:

« ... وچون امیر رضی وزارت ابوالحسن عتبی را خواست داد نامهٔ نوشت بامیر ابوالحسن بمشورت ، امیر ابوالحسن جواب نبوشت که ابوالحسین جوانست . چون این استخفاف امیر ابوالحسن را ابوالحسین بشنید کینه گرفت و مثالب امیر ابوالحسن برزبان گرفت و به هروقت میگفت که ابوالحسن عاجز است ازوی کار نیاید و خراسان بدو ضایع است و همت او اندر مصادره و استخراج است ، خویشی کردن با او نموده »(۱)

باز قضیه دوستی و وفاق ابوالحسن سیمجور و خلف بن احمد را اکثر مورخین تذکر داده اند و صورت حل قضیه بان شکل مزور را نه نیز روابط سیمجور وخلف را تائید میکند

دو عامل فوق دست بهم داده و هر روز مشکل سیستان را مشکل تر می ساخت سه دیگر

(۱) زین الاخبار ص ۳۹۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 279 of 736

خلف با کمال رشادت از قلعهٔ ارگ که در تپهٔ بلندی قرار داشت و دور آنرا خندق عمیقی کنده بودند، دفاع میکرد، عتبی مولف تاریخ یمینی در تعریف آن قلعه می نویسد: «... که مصاعد آن قلعه بافلك همراز بود و با ملك هم آواز. سطح او سمك سماك می بسود دیده بان او زمزمهٔ ملك می شنود و شهاب از اوج شرف او مبتافت وسحاب درحضیض او جامه مهلهل می بافت...» (۱)

هفت سال تمام گذشت وهنوز عقده از کار سیستان گشوده نگشت، درخلال این مدت روابط سپه سالار وابو الحسین تیره تر شده رفت تا اینکه ابو الحسن را از منصب سپه سالاری خلع وعوض او ابو العباس تاش را مقرر داشتند. در اول و هله ابو الحسن حاضر نبود گردن انقیاد بگذارد چنانچه مخالفت خود را هم در مقابل رسول دربار نشان داد اما بعداً پشیمان شده و منتظر خدمت شد. وی هدیی را در قهستان گذرانید تا اینکه فرمان گشایش سیستان بدو ابلاغ شد واو هم بلادرنگ به سیستان رفت و با استفاده از دوستی خود خلف را مستقاعد ساخت تا حصار ارگ را به حسین بگذارد.

خلف آنجا را تخلیه کرده وبقلعهٔ طاق رفت وخطبه بنام امیر نوح ثانی خوانده شد. ابو العباس تاش باچندنفر از معاریف سپاه خود مثل فایق الخاصه وقاصر بن طرشرابی و جمعی از وجوه لشکر و امراء ومعاریف دولت سوی مقصد روان شدند. مقارن این زمان میان پسران رکن الدوله دیلمی معارض دولت سامانی بهم خورده فخر الدوله از دست عضد الدوله گریخته و او نزد شمس المعالی قابوس و سپس به همراهی قابوس که از عضد الدوله و مؤید الدوله شکست خورده بودند به پناه

(۱) ترجمهٔ تاریخ یمینی ص ۵۵ و ۵۶ وتاریخ گزیده، ص ۳۸۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 280 of 736

دولت آل سامان در نیشاپور آمدند وملتجی شدند تا بشا ترا کمك کرده وحق شارا از منجا سر بن بگیرد . لوح حمایت ایشا ترا مستقبل شده وبه حسام‌الدوله تاش سپرد که مقدم ایشانرا مکرم داشته وبدفع مثار عان آنها بسر خیزد جرجان از طرف سپه‌سالار سامانی به‌محاصره گرفته شدو تا دو ماه طول کشید و خوارو بار بر مردم تنگ شد . گویند مؤید الدوله نخواسته‌بود فایق یکی از امرای لشکر خراسان را تطمیع کند ودرروزیکه حملهٔ شدید محصورین شروع شد عساکر تحت فرمان او پشت فرا دادند. قلب لشکر با ابو سعید شیبی بود . حسام‌الدوله هر چند پایداری کرد سود ندیفتاد تا اینکه درنزدیکی شب چیرگی دشمن مسلم گشت وبنا چار جانب نیشا پور باز گشتند .

از هر گزیاد شاهی وعده های جدیدی بر ایشان داده شد .

وابوالحسین عتبی وزیرسامانی شخصاً درتلاش وجمع آوری سپاه اقتیدوامر داد لشکرها همه به مرو گردآیند تاخود او نیزبدان ملحق شده و کار خصم را یکسره نماید.

رز مجویی این مرد سیاسی در میدان کارزار با دشمن صورت عمل بخود نگرفته وبیشتر ازآنکه با حریفان خارجی مقابله نمایددراثر تحریکات ابوالحسن سیمجوری[که عزل خودرا از جانب وزیر میدانست] وکماشتگان فایق[که متحد ابوالحسن بود]بدست غلامان بیداد گر ترك مجروح شده وزخمهای کاری بربدن او وارد آمد .

حسام‌الدوله مجبور شد بنا هندگان را گذاشته وخود به بخارا بیاید. با رفتن حسام‌الدوله تاش بمرکزساحهٔ فعالیت برای ابوالحسن سیمجوری که ازسیستان باز گشته بود مساعد گشته و با فایق هم درین موضوع اتفاق نظر حاصل کرد که باید از موقع باریك استفاده کرده واقطاعات خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 281 of 736

را در تصرف خود آرند. این دو نفر، عاملان تاش را برطرف کرده وخود با اعلان مخالفت بمرو رفتند.

تاش چند نفر از عاملین قتل ابوالحسین وزیر را دستیاب وبه فجیع ترین وضعی هلاك نمود. رتبهٔ وزارت را هم به ابوالحسن مزنی سپرد وخود بعزم سرکوبی آن دو نفرسر کش راهی شد وبه آملشط فرود آمد.

دربین این سه سردار که هر کدام در جنگجوئی آیتی بودند و گرم وسرد جهان بسیار دیده وچشیده اصلاح طلبانی که طرفدار بهخاك وخون نشستن مردم نبودند واسطه شده وموضوع را به طور مصالحت آمیز حل و فصل کردند. بایستر تیپ که نیشا پور تاش را باشدوبلخ فایق را وهرات ابوعلی را. بااینصورت هر کدام بجاهای معینهٔ خود رفتند.

امیر رضی وزیر دست نشاندهٔ تاش، ابوالحسن مزنی را چندی بعد برطرف کرده وعبدالله عزیز را عوض او بر قرار نمود. این شخص از روی دشمنی که با آل عتبی داشت تاش را که دست پروردهٔ آنها بود از زعامت نیشاپور بر طرف کرده امر داد تا به نساوا بیورد رود و ابوالحسن سیمجوری را بدان منصب عوض او بر قرار کرد. بخشیدن لقب وحکومت هر اندازهٔ که ابوالعباس تاش را خرسند ساخته بود باز گرفتن آن دو چندان او را متأثر ومتوحش گردانید. ضمن اظهار دوستی خود نسبت به شاه در محضر سپاهیان تمایل آنها را نسبت بخود خواستار شد.

ایشان متفق الکلمه همراهی خود ها را با او خاطر نشان ساخته وطی عریضه ای از در بار التجا کردند که در منصب و شغل فرمانده شان تغییری داده نشود اما عرض آنها بسمع قبول شنیده نشد.

هنگامیکه امیر ابوالحسن به نیشا پور آمد تاش با کوهلی که از فخرالدوله علی بن حسن بویه گرفته بود شهر را بروحصار کرد وابوالحسن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 282 of 736

در این شهر را بگذاشته فرار نمود. تاش مکتوب عذر آمیزی به بخارا نوشته راز گذشته التماس عفو نموده و خدمتگزاری خود را مجدداً اعلام کرد

زمینه قبول عذر تاش در دربار مساعد نبود چه در اثر پافشاری وزیر (عبدالله بن عزیز) مأمور شد که در کارها دخالت داشت دست رد بر سینهٔ او زده و مخصوصاً از اینکه از معارضین و بیگانگان کمک گرفته بود مورد تنفر قرار گرفت. ابوالحسن سیمجورها موریت یافت دو مرتبه داخل فعالیت شده و دست متغلب را کوتاه سازد. فایق نیز با لشکر ابوه باو پیوست و کوشکی هم از ابوالفوارس در حدود دو هزار سوار گرفت. جنگ خونینی در گرفت و سرانجام تاش بهزیمت شد و به جرجان رفت. تلاش های بعدی تاش مفید واقع نشده و بالاخره در وبای سال ۳۷۷ از جهان رفت و یك حصه بزرگ عسکر او نیز تباه شده باقیمانده هم به امیر ابوالحسن پیوستند.

درسال ۳۷۸ وزارت را از عبدالله عزیز بازستانیده و به ابوعلی محمدبن عیسی دامغانی مفوض داشتند اما وی چنانکه باید از عهده برنیامد و جای خود را به ابونصر بن زید واگذاشت. گویند این مرد با کفایت دیری بر سر کار باقی نمانده و معزول گردید.

امیر ابوالحسن نیز درذی الحجه سال ۳۷۸ در یکی از تفرجگاهای خود که به قصد عشرت رفته بود مرد. مقام او را از روی اجبار به پسرش ابوعلی سیمجور دادند. فایق با ابوعلی معارض واقع شده و با استشعار از تنفر باطنی امیر رضی در صدد برانداختن او برآمد اما بی اینکه مجالی بیابد پس پا شد و امارت جوش خراسان ابوعلی را مسلم گشت.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 283 of 736

فتنهٔ بغراخان و اثر سستی و فتوریکه در کار سامانیان رو بداده بود و دامنهٔ آن روز بروز وسیع تر میگشت امرای خانیان ترکستان که در کاشغر بلاساغون ناجدود چین حکمروایی داشتند بنای تجاوز به حکومت آریایی سامانی گذاشتند.

خان ترکستان

درسال ۳۸۲ بغراخان (شهاب الدوله هرون بن سلیمان معروف به بغراخان) به بخارا حمله آورد. امیر نوح بن منصور عسکری به پیشواز او فرستاد که در نتیجه شکست خورد اما وقتیکه امیر رضی نوح شخصاً مقابله اورا به دوش گرفت ناهبرده را تا بلاساغون عقب نشانید.

بغراخان بار دیگر در ۳۸۳ با اطمینانیکه از ابوعلی سیمجوری صاحب جیش یافته بود حمله را تکرار کرد. باید دانست که قبلاً امیر رضی نوح از ابوعلی خواسته بود تا مالیات بعضی ولایات به دیوان خاص وا گذار شود اما وی از رعایت آن سرباز زده و بین اطاعت وطغیان به مجاهله روز میگذرانید و از هرطرفی هوای حکمروایی مستقل خراسان زمین برسرش زده و بغراخان را تشویق به گرفتن دارالملک میکرد.

چنین قرارداده بودند که ماوراءالنهر بغراخان را و مادون النهر ابوعلی را باشد.

قبلاً از شکست فایق و عقب نشینی او در مرو الرود گفته آمدیم. ناهبرده مردمانی جمع کرد و بدون اجازه به بخارا رو آورد. امیر رضی نوح از ورود او مماانعت بعمل آورده و آنچ و بکتوزون را به دفع او مامور نمود فایق اولاً به بلخ و سپس به ترمذ گریخت. امیر نوح به صاحب جوزجانان ابوالحرث احمد بن محمد الفریغون امر داد تا قصد فایق کند. فایق اورا شکست داده و اموال ایشانرا به غارت برد و خود به بلخ آمد و به بغراخان نیز نوشت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 284 of 736

که به بلادساسانی دست اندازی کنند . در نتیجه بغرا خان توانست بلادساسانی رابکی بعددیگر تصرف کند . امیررضی نوح یکی ازامرای عمدهٔ خود را بنام ابوعلی بدفع او نامزد کرد .

اماوی کاری ازپیش برده نتوانسته واسیر شد . دارالملك ازنظام افتادو پشت او لیای دولت شکست . ازسرا ضطرار فایق را استمالت کردند وهم به ابوعلی نوشته واو را به یاری خواندند .

اخیرالذکر وقت را به لیت ولعل گذرانیده و حاضربه کومك و خدمت نشد . فایق رابا اعزازیکه ابداً در خور آن نبود به سمرقند فرستادندتا ازدشمن جلوگیری کنند بی‌خبراز اینکه چوپان با گرگ دمسازاست . با حمله بغراخان فایق خیانت پیشه به‌عقب اشینی پرداخت تاجاییکه بغرا خان آمده ودارالملك را هم تصرف نمودامیررضی‌شهررا گذاشته‌و به آمل شط متواری اشست .

بغراخان حکومت بلخ‌را به فایق که‌ازومساعدتهادیده بودوا گذاشت.

بازگشت نوح براورنگ سلطنت

بغرا خان را هوای بخارا ساز گار نیفتاد و آهنگ ترکستان خود کرد . وقتیکه ازآن شهرجداشد مردم برساقهٔ اشکر اوحمله آوردند ونگذاشتند بدون تلفات‌جان بسلامت‌برد. ترکهای غزنیز که‌به آل سامان رغبت داشتند به چو رو چپاول عساکر بغراخان دست یازیدند.

اتفاقاً شخص بغراخان نیز درراه دستخوش مرگ گردید. امیررضی نوح که درآمل شط متواری میزیست از ابوعلی تقاضای فرستادن عسکر نمود وجواب ردشنیدتااینکه بعد از اطلاع از مرگ بغراخان باسپاهی که‌جمع آورده بود به‌تعجیل خودرا به ملك آبایی رسانیده و مردم از ورود او

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 285 of 736

شادمانیها کردند نوح عبدالله بن محمد عزیزرا که درخوارزم تبعید کرده بود خواسته و او را مورد زارت رابدو سپرد .

فایق خواست کاررا بر نوح تنگ گرفته وملك را ازدست او بیرون کشد امامردم پای‌تخت پافشاری زیاد نموده واورا وادار بگریز نمودند فایق خودرا به دامن ابوعلی انداخته واو هم باطیب خاطر ازین عاصی یال ویر شکسته استقبال کرد . این‌دوخصم برسر پایمال کردن اساس پادشاهی‌نوح باهم متفق شدند وروی به نیشاپور آورده وبه تجهیزسپاه پر داختند .

نقش سبکتگین درفرو نشاندن بدخواهان

میدانیم که‌از سال ۳۵۰ الپتگین حاجب سالار وباز فرمانده لیرو های خراسان ازاول حکومت منصور پدر نوح ثانی بعد ازاینکه سپاه اعزامی دربارا درحدود خلم شکست داد ازراه تخارستان روبه غزلین نهاد ودربن گوشهٔ خراسان اساس امارتی را گذاشت وبه تفصیلیکه درفصل غزنویان میخوانید بعداز چند نبردورمزمام‌داری به ابومنصور سبکتگین رسید. غزنویان‌ازین مقام‌به‌فتح بعضی‌اقطاعات‌ازدست رفتهٔ آریانای کهن نایل گردیده‌وقوت‌واقتداری بهم‌رسانده‌بودند.حالا که‌امیررضی نوح‌به مشکل بغاوتهاوسر کشی‌های سرداران‌تحریك شدهٔ اجانب مواجه شده وراه امید ازدیگر جانب مسدود گردید دست استمداد بطرف ابومنصور دراز کرده وحل این مشکل راازو خواست .ابومنصوربا پیشانی کشاده مهم اورا اجابت کرد و در ناحیت کش ولخش اتفاق ملاقات دست‌دادو برای‌ریشه کن کردن‌مادهٔ فسادتصمیم‌قطعی‌اتخاذشدسپس ابومنصور به غزنه‌آمده وازسپاهیان ورزیدهٔ غزنوی‌عده‌ای راباخود گرفته وباپسرش محمود به‌سمت مقصد راهی گردیدند ، امرای دیگر مانند شارغرشتان وابوالحرث‌صاحب‌جوزجانان وغیره باتوح شرکت کردند . عساکرمجرب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 286 of 736

سبکتکین بادوصد زنجیرفیل جنگی درمقام جوزجانان بدیشان ملحق گشته ودلیریی رااز جوش وخروش سپاه بلرزه درآوردند. فایق وابوعلی خیانت کار ابوجعفر ذوالقرنین رابر سالت نزد فخرالدوله فرستادند ودرخواست کومک نمودند. این خواهش شان مسلما ازطرف دولت معارض (دیلمیان) بسمع رضا اصغاشد.

وقتیکه عساکر نوح درحدودبلخ کسه از توابع هرات است رسیدند و تفوق عدد وروحیات سلاح عسکر امیر رضی نوح بر ابوعلی مسلم شد از درعذروولابه پیش آمده، مخصوصاً بپابمردی سبکتکین میخواست مورد عفو نوح واقع شده وصلحی بمیان آرد. آنجاست که دست توسل بدامن ابومنصور زده وعهداخوت ومرافقت پدرخودرانسبت به سبکتکین یادآورشده واحتیاجات خود را نسبت به اومحترمانه جلوه داده و واسطهٔ شفاعت خود قرار داد. ابومنصور بعدازدوسه مجلس نوح رابرسر رضا آورده وبه ابوعلی اطلاع داد تادر بدل پانزده هزاربا هزاردرم یعنی پانزده ملیون درهم به سه قسط صلح برقرار می تواند گردد. گویند ابوعلی حاضر به تعمیل این شرط شد، امرای لشکراو نیز این امررا پذیرفتند اما واقعه روبوده شدن فیلبان وبرخورد جوانان لشکری ابوعلی براشکر سبکتکین وضع رادگرگون ساخته طبل جنگ به نوادر آمدوهردوطرف میدانهای مقاتله آراستند. سال ۳۸٤

سبکتکین حمله رااز قلب شروع کرد وبدنبال آن محمود تاخت آورد - در اثناء کیرودار دارای بن قابوس ازلشکر دشمن جداشده وبپناه آورد. گردیزی باوصف رعایت اختصاراین جنگ رانسبةً با تفصیل ذکر میکند، پس بانگ طبل وبوق ودهل ودبدبه و کاوه درفش وصنج وآینهٔ فیلان وکرنای وسپیدمهره بخاست ونعرهٔ مردان وبانگ اسپان چنانکه جهان تاریکی گرفت وباد بخاست وخاك وسنگ اندروی. ابوعلی برفت وبا گروهی از غلامان و هرچه بود آنجا بنگذاشت ... »(۱)

(۱) زین الاخبار ص ٤۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 287 of 736

آندو متحد شکست خورده به نیشاپور فرار کردند. ملك نوح امیر سبکتگین را ناصر الدین لقب داد و محمود را سیف الدوله. دوسه روزی هم برای استراحت و تکمیل سازوبرگ سپاه در هراة توقف نموده بعداً به تعقیب عاصیان پرداختند ابوعلی وفایق بمجرد شنیدن حرکت ایشان شهر را ترك داده نزد فخر الدوله رفتند و در آنجا به استظهار کومك دیلمیان فکر حمله دیگر را بدل پرورانیدن گرفتند.

این دو سر کش زمستان را به جرجان گذشتانده و هنگام بهار که از رفتن سبکتگین به هرات شنیده بودند با فوج کثیر و کومك فوق العادهٔ دیلمیان بر امیر محمود سیف الدوله که حالا منصب امارت جیوش داشت مقاومةً از دو جانب حمله آوردند. محمود با وجود قلت سپاه بمقاومت پرداخت و در آخر مجبور به عقب نشینی گردید تا اینکه سبکتگین از موضوع آگاه شده فوراً با سحاب اطراف چون خلف بن احمد صاحب سیستان و ابوالحرث فریغونی صاحب جوزجانان اخطار کرد و به ملك نوح هم خبر داد تا کار را مستعد باشد. ابوعلی هم موافقت امیرك طوسی را بدست آورده در مقام اندرخ فرود آمده آمادهٔ کارزار گردید.

امیر ناصر الدین با لشکر انبوه از نیشاپور گذشته و در نزدیکی طوس بمقابل سپاه دشمن توقف کرد. وقتیکه هنگامهٔ رزم گرم شد و سپاه طرفین بجان یکدیگر افتیدند سیف الدوله محمود از عقب به میسره ابوعلی حمله آورده و جناح چپ آنها را ازهم پاشید که در نتیجه هردو جناح با قلب یکجا شده و به قلب ناصر الدین زدند. ناصر الدین این حمله را رد کرد و دیگر بار سیف الدوله در رسیده وایشانرا پس پا ساخت. دراین جنگ یك تعداد امیران سابق را از دست آنها بیرون کرده و هم یك تعداد زیاد از امراء را اسیر گرفتند بازهم ابوعلی وفایق از معرکه جان بسلامت برده و راه گریز پیش گرفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 288 of 736

اولاً چند روزی به قلعهٔ کلات توقف کرده وسپس هر دو بجانب ابیورد رفتند واز آنجا هم به سرخس گرایبدند . سیف الدوله از نشاپور بدنبال آنها حرکت کرده وتا آمل شط آنها را تعقیب کرد از اینجا ابوالحسن کثیر وعبدالرحمن فقیه را بحیث شفیع بدربار نوح ار سال داشتند ابوالحسن کثیر سفیر ابوعلی پذیرفته شدوعبدالرحمن فقیه سفیر فایق بازداشت گردید فایق نزد ایلك خان به ترکستان رفت ابوعلی از راه جرجانیه وهمپار بخارا شد درمحال هزاراسب ابوعبدالله خوارزم شاه اورا پذیرفت وسپس شبانه هنگام بروشبیخون زده وبحبس اندر ساخت . ایلمشکو حاجب اوبا جمعی به جرجانیه آمده وهامون بن محمد والی جرجانیه را آگاه ساخت وی باسپاه خود برخوارزم شاه تاخته و ابوعلی را رها یی داده وخوارزم شاه رادر مجلس شراب به قتل رساندوسپس ابوعلی به بخارا آمده وبه سر نوشت شوم خویش گرفتار گردید . نوح اورا نزد ناصرالدین فرستاد ودر نتیجه به حبس ابد در قلعه گردیز محکوم شد . قدم تامیمون فایق که باز به ترکستان نزد ایلك خان رسید اورا تحریك کرده سبب لشکر کشی دیگرشد امیر رضی نوح مجدداً از ناصرالدین درخواست نمود تا فتنه را فرو نشاند . سبکتگین از اقطاعات خراسان لشکرها طلب داشته ودر مقام کش ونسف فسرو کش کرد لشکر های ختل، چغانیان ودیگر اقطاعات بدو رسیدند وسیف الدوله محمود نیز بیامد . سبکتگین میخواست این جنگ باحضور نوح صورت بندد . اما در اثر سعایت عبدالله عزیز نوح شخصاً حاضر به تحمل در معرکه نگردید . این بود که سیف الدوله ماموریت یافت اورا به هر ترتیبی باشد حاضر سازد . ازطرف ایلك خان هکاتیبی میبنی براخلاص وتمایل به سبکتگین واظهار نفرت از امیررضی نوح رسیده واو را دعوت به از میان بردن نوح میکرد . اما سبکتگین جوابهای دندان شکن به ایلك فرستاده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 289 of 736

وبالاخره در اثر رفت و آمد نمایندگان وجدی نبودن شخص امیررضی موضوع بصورت مسالمت آمیز حل وفصل گردید . باین ترتیب که قطوان حدفاصل سیاسی بین مملکت آل‌سامان و ترکستان باشد. وسمرقند بنابر شفاعت ایلک به فایق داده شده .

درحصهٔ اصلاح وضع اداری دربار هم ناصرالدین پیشنهاد کرد عبدالله عزیز از وزارت معزول وابو نصر بن زیداز روی استحقاق وسابقه‌داری بجایش منصوب شود این کار عملی شد . اما دورهٔ وزارت او طول نکشید و پنج ماه بعد از تقرر بدست چند نفر از غلامان کشته شد ، وبعد از او بمشورهٔ ناصرالدین ، ابوالمظفربرغشی بوزارت رسید .

ناصرالدین سبکتکین بعد از رفع غایله ابوعلی برادر او ابوالقاسم را که از خدمت اوجداشده وسر تسلیم فرو آورده بود با جازه امیررضی نوح‌به‌ولایت سیستان منصوب نموده بود . هنگامیکه امیر ناصرالدین برای لشکر کشی بجانب ایلک‌خان اصدار یافت او حاضربه تعمیل آن نگردید ودر نتیجه عصیان ظاهر ساخته به نشا پور رفت وابونصر بن الحاجب نیز بدو پیوست .

ناصرالدین اولا بفراجق برادر خود رابه سر کوبی آنها فرستادوخودش نیز از دنبال او روان شد وآندوتن سر برآورده را نیز ازعرصهٔ مملکت بیرون‌راندوظاهرآفتنه‌هاخاموش گردیده وبعدازاین‌واقعه‌ای بظهور نپیوست.

امیررضی‌شاهنشاه ابوالقاسم نوح در ۱۳رجب ۳۸۷ بعارضهٔدوسه روزه داعی اجل را لبیک گفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 290 of 736

منصور ثانی

ابوالحارث منصور بن نوح

منصور هنوز طفل بود که ازطرف پدرش نوح به ولیعهدی بر گزیده شد و قتی هم که پدرش فوت کرد ومشارالیه بامو افقت رجال وامراء بجای او نشست به‌سن بلوغ نرسیده بود (۳۸۷ه)

ابوالمظفر محمد بن ابراهیم برغشی که‌در اواخر پادشاهی نوح امور وزارت را بدوش گرفته بود بجای خود باقی ماند

عبدالله ابن‌عزیز و ابومنصور اسپیجابی به طمع‌خام نزد ایلك رفتندواورا تحریص بر مما لك دست داشتهٔ آل سامان نمودند . ایلك هم ابتدو خاین‌را به بند آورده و به فایق که‌درسمرقندبود سه‌هزار سوارداد تا بخارا را بـرای او ضبط کند ابو الحارث منصور بن نوح ازبخا را بیرون شد ولی‌اظهار ات چاکرانه فـایق هنگـام ورود به مر کزوفرستادن پیغامهای متواتر مبنی بر اظهار بندگی وقدرشناسی ازسلاله آل سامـان ، منصور را وادار ساخت به پایتخت مراجعت نماید ، فایق با این حیله توانست زمام‌اختیار دربار را بدست آورد .

بکتوزون که تاپیش از آ مدن فایق رتبهٔ حاجب سالاری داشت ونزد ابو الحارث منصور عزیز ومحترم می‌بود بافایق نمی توانست همکارباشد ابو الحارث جهدبلیغ کرد تا میانه آندوتن را اصلاح کند . درنتیجه قرار شد بکتوزون به‌قیادت‌جیوش خراسان‌برود اتفاقاً این‌هنگامیست که‌سبکتگین در گذشته واسماعیل بـه جای او نشسته است وسیف‌الدوله محمود قاید جیوش خراسان برای تثبیت حق خود به‌غزنین شتافته است تفصیل این واقعه را ، رفصل غزنویان‌خواهید خواند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 291 of 736

بکتوزون رهسپار نیشابور گشت . فائق که حریف را از نزد خود دور کرده بود اخواست در غیاب هم او را آرام بگذارد . فوراً با ابو القاسم سیمجور ی که از دست ناصر الدین فرار کرده در دستگاه مجد الدوله دوری میزیست تماس گرفته واورا به برانداختن بکتوزون تشویق کرد . نامبرده خود را آماده ساخته ویرفرمانده جدید حمله آورد ودر نتیجه شکست یافته وبه قهستان افتاد . ابو المظفر برغشی وزیر که مداخلات نابجا و تحریکات خیانت آمیز و خدعه های فاسق را زشت میدانست باوی مشاجرهٔ سختی کرده واز خوف در سرای امارت رو آورد . ابو الحارث منصور که کاری از دستش برنمی آمد صلاح در آن دانست که وزیر را ظاهراً از نزد خود دور کند و بجوز جانان بفرستد عوض او وزارت را بابو القاسم برمکی دادند .

برمکی باوجود فضل و دهایی که داشت چون حاضر نبود جز صلاح ملک کاری از دستش برود و درین وقت توقعات غلامان ترک بیش از اندازه بود ، و او از این امر بسیار ناخشنود بالاخره بدست چند نفر از غلامان کشته شد .

* * *

سیف الدوله محمود که غایله اسماعیل را فرو نشانده بود در صدد بر آمد مقام سپه سالاری خود را در دستگاه آل سامان محفوظ داشته باشد ابو الحارث منصور عذر آورده و حاضر شد . بلخ ، ترمذ و سیستان و هرات را بدو داده و تنها نشابور را از آن بکتوزون بشناسد . سیف الدوله باینقدر راضی نشده و خواست مقام خود را بازور تثبیت نماید با شنیدن خبر حرکت سیف الدوله محمود ، بکتوزون شهر را ترک

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 292 of 736

داده و به‌سرخس رهسپار شد. ابوالحارث منصور و فایق آهنگ سیف‌الدوله نمودند سیف‌الدوله برای نگهداری عرض و آبروی منصور از نیشاپور بدور شده و به مرغاب آمد و از آنجا هم به پل زاغول. بکتوزون نزد ابوالحرث رفت و با فایق همدست شده تا جوانمردانه بینند کان ابوالحرث را داغ کردند. و او را در ۱۲ صفر سال ۳۸۹ از پادشاهی خلع کرده و برادر بسیار کوچك او عبدالملك ثانی را بامارت بر داشتند.

عبد الملك ثانی

ابوالفوارس عبدالملك بن نوح

چنانچه گذشت با تمهیدی که فایق و بکتوزون چیدند منصور ثانی را مکحول نموده و عوض او برادرش عبدالملك ثانی را هر چند طفلی بیش نبود بامارت برداشتند. مردم از این عمل غدرانه سخت متنفر گردیدند خاصه محمود این عمل زشت آنانرا بدیدهٔ اعماض نه نگریسته در صدد انتقام بر آمد. در آخر جمادی الاول در هرو با فایق و بکتوزون مقابل شده و هردو را شکست داد. فایق باعبدالملك به‌بخارا گریخت. و بکتوزون به‌نیشاپور.

سیف الدوله محمود بکتوزون را تعقیب کرد و او به گرگان گریخت. ازجانب سیف الدوله ارسلان جاذب مامور دستگیری بکتوزون گردید و تاجر جان او را ه نبال کرد وسپس ارسلان جاذب ازجانب محمود به‌طوس مقرر شده و محمود به هرات آمد. بکتوزون از قضیه اطلاع پیدا کرده وباز به نیشاپور رو آورد.

سیف الدوله فوراً به تعاقب او پرداخته و بکتوزون فرار و خودرا به بخارا رسانید. سیف‌الدوله که برخراسان مستقر شده‌بود امارت جیوش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 293 of 736

رابه برادر خود نصر داده خودش عازم بلخ گردید . صاحبان اقطاعات خراسان مثل آل فریغون واصحاب جوزجانان وشار شاه صاحب غرشستان با او موافقه کردند واطاعت محمود را گردن نهادند .

انقراض دولت سامانی

حالا که خراسان به تمامها منتزع شده تنها ماوراالنهر برای عبدالملک باقی ماند درهمین وقت بکتوزون بعد از شکستهای پی درپی از محمود خود را به بخارارسانید ، و با متفقین خود پیوست و توطئهٔ حمله مجدداً گذاشته‌شد. هنوزدست بکار نشده بودند که فایق مرد بشعبان ۳۸۹ ایلک‌خان که از قضیه مرگ فایق شنیدبه بخارا رو آورده روز ۱۳ ذی القعده ۳۸۹ به بخاراواصل شده و باعمل خدعه آمیزی باز ماندگان سامانی رابه مجلس خواسته وهمه شانرا محبوس نموده و عبدالملک را که در خفاء میزیست بدست آورده بارزگندفرستاد. وی بعد ازمدت کمی درآن ناحیه جان داد. ازبین محبوسین ابوابراهیم منتصر باتغییرلباس ازحبس گریخته و خود را بخوارزم رسانید وازآنجا بدستیاری ارسلان حاجب بربخارا دست یافت لیکن باشنیدن خبر حرکت ایلك با مل شط عقب اشست و با لاخره او و خواستش به نیشاپور رفتند ومعارض نصر بن ناصر الدین واقع شدند و ظاهراً بروی چیره گشتندسلطان محمود که‌خود را دراین‌وقت حامی تمامی خراسان میدانست وازجانب مقام خلافت نیز تائیدشده بود از شنیدن این خبر مصمم حرکت‌شد. منتصر بااطلاع از حرکت سلطان رو به اسفزار واز آنجابه‌ولایت قابوس بن وشمگیر نهاد و باری بادر یافت کومك ازقابوس مرتبهٔ دیگر بر نیشاپور دست یافت و اما باز حریف‌لشکرامدادی محمود بسر کردگی آلتونتاش نگردید ، وخود را به سرخس رسانید درآنجا هم تاب مقابله نصر بن ناصر الدین را که به تعاقب ایشان آمده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 294 of 736

نیاورده ودر بیابانها سرگردان ماند وبالاخره از سلطان محمود پناه خواسته ودرعین زمان چند نامه دیگر با این وآن دست یازیده آخرالامر به تحریك مادروی حاکم بدست طایفهٔ ازاجلاف عرب کشته شد. سال ۳۹۵.

با افول ستارهٔ بخت سامانیان خورشیدی تابان در وسط افغانستان طالع شده وپرتو آن تا جاهای بسیار دور رسید. سامانیان از بین رفته وجای خود را بدولت معظم غزنویان سپردند.

اوضاع اجتماعی واداری

دورهٔ سامانی از لحاظ توسعه اقتصادیات ورفاهیت مردم وزحمت کشان بهترین ادوار است صنعتگران، پیشه وران، هنرمندان، سوداگران وطبقات دیگر مردم ازدست رنج خود استفادهٔ کامل میکردند. تجارت رونق خوبی داشت پیداوار شهرها توسط قوافل بسرعت واطمینان خاطر از یك جایه جای دیگر انتقال می یافت. بیشتر محله ها وشهرها به صنعتگران وپیشه وران اختصاص داشت. هر شهر بزرگ دارای یك کهندژ بود که محل بود و باش امراووزراء و کاردارن دولتی حساب میشدوحصه دیگرشهرستان نامیده میشدو آن مسکن طبقات متوسط می بود.

حصه سوم جائیکه رسته ها بازارها وعمارت بنیادوبازارها ورسته در آن بود بنام ربض یاد میگردید.

راههای رفت وآمد از رهزنان بکلی پاك وامنیت درسرتاسر خراسان وشهرهای ماوراءالنهر حکمفرما بود منسوجات آبرقته خراسان دربغداد شهرت کافی یافته بود، تجارت بین شهرهای داخلی رواج کامل داشت و با ممالك خارجی نیز به پیمانهٔ وسیع صورت می گرفت. روابط تجارتی ماوراءالنهر وخراسان با مملکت پادشاهی بلغارستان و روسیه قایم بود. به جانب عراق عجم وعراق عرب نیز مال التجاره فرستاده میشد، درشهرهای بلخ، بخارا وغیره مراکز سکه زنی وجود داشت. صنایع پیشرفت خوبی کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 295 of 736

بود . درقرن چهارم هجری تمدن این گوشهٔ آسیا به ذروهٔ کمال خود رسیده ونسبت به ممالك اروپائی قرون وسطی از جهات مختلف مزیت داشت .

سیستم اداری نیز زیر نظر اشخاص برجسته واهل فضل چون جیهانی‌ها وبلعمی‌ها شکل درستی بخود گرفته ومناسب با احتیاجات زمان رویکار آورده شده بود تقریبا ازین قرار :

۱ ـ دیوان وزارت : که تمام امور سیاسی واقتصادی مملکت را مراقبت میکرد وبر تمام دیوانهای دیگر ریاست داشت .

۲ ـ دیوان مستوفی : رشته‌های مالی حکومت را تنظیم می‌نمود .

۳ ـ دیوان شرطه : تقریبا شبیه وزارت داخلهٔ امروز بود .

٤ ـ دیوان صاحب موید :

٥ ـ دیوان شرف : مسئول رسیدگی اعمال وزراء وماموربن دولتی بود .

٦ ـ دیوان محکمه خاص : وظیفه‌اش سرپرستی اراضی دولتی بود .

۷ ـ دیوان محتسب : امور شرعی وخرید وفروش کالا واجناس را مراقبت میکرد . وبصورت عمومی اعمال همهٔ مردم را از لحاظ دین مورد رسیدگی قرار میداد .

۸ ـ دیوان اوقاف : کارهای مساجد وغیره اوقاف را زیر کنترول قرار میداد .

۹ ـ دیوان قضا : به حل وفصل دعاوی ومرافعات مردم میکوشید .

دیوانها همه دریك عمارت عالی نزدیك سرای شاهی موقع داشت . در ولایات نیز شعبات این ادارهها وجود داشته که تحت نظر حاکم محلی وادارهٔ مرکزی اجرای وظیفه میکرده اند . مالیات آندوره را به چل وپنج ملیون درم تخمین میکنند .

بعلاوه دیوان که در راس آن وزیر و صاحب دبیر قرار داشت مقام مقتدر دیگری نیز بنام درگاه موجود بود وحاجب سالار در رأس آن بوده وامور

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 296 of 736

مربوط به شخص شاه را انجام میداد . دستگاه سومی که اهمیت آن کم از اول ودوم نبود عبارت ازمقام سپه‌سالاری ولشکر کشی جیوش خراسان بود دررأس آن سپه‌سالار بمشورهٔ وزیرو حاجب سالار مقرر میشد و بازرای خودسپه سالار درابقایاعزل وزیریکه اورابر گزیده بودمدخلیت داشت .

اوضاع فرهنگی

ازشکوه تاریخی این دوره وجریانات سیاسی آن تا اندازه‌ای در فصل گذشته بحث کردیم . آنچه بصورت بارزدر این دوره عرض اندام میکندمذکورهٔ تقویهٔ روحیات ملی است.این نصب العین درطی مدت حکمروایی آل سامانی بحیث پاشاهان خراسان ، بقوت تمام پیش برده می شد . شاهان وبزرگان کشور برای دمانیدن این حس عالی به عنصر اصلی آریائی از وسایل گوناگون استفاده میکردند. ضمن پیکارهاورزمجوی‌هاییکه برای توحید سیاسی مملکت خراسان با دشمنان و معارضین انجام میدادند ، برای تنویر ملت و بهتر ساختن حیات آنها از سلاح علم و فضل کار گرفته وپیوسته می کوشیدند اشخاص‌لایق و فاضل را پرورش دهند و به تعداد آنها بیفزایند .

این امر ازانتخاب و کار گرفتن‌اشخاص علمی عصر درخدمات‌حکومتی بحیث وزیر ، دبیر، قاضی‌وغیر ، بخوبی آشکاراست .این امراوشاهان کوشا بودند خود شان نیز از علم‌وعالمش بهره مند گردیده و بافروغ آن زوایای تاریک‌مملکت‌راروشن سازند . محیط نیز آمادهٔ پذیرفتن‌افکار علمی بودو تشویق‌ایشان دربارآوردن دانشمندان ،فضلاوشعرا کمک‌فراوان کرد طوریکه می بینیم درهمین‌دوره است که بزرگترین اشخاص علمی‌شرق رویکار آمد وآثار گرانبهای آنان تااندازه‌ای‌بر دنیای شرق وغرب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 297 of 736

سایه افکنده که تاجهان باقی است صاحبان و گرد آورندگان آنرا در زمرهٔ علمای بزرگ قلمدادخواهد کرد.

در این عهد بازار علم رارونقی بسزا بود وهر کس هنا عی ارزنده می آورد بقیمت گزاف می‌خریدند. رشته های مختلف علمی مورد توجه وقبول بوده ومخصوصا ادب که روان علمش می نامندو باروح مردم‌ساز کار بود، بیشتر خریدار داشت وازادبیات آنچه برای تربیهٔ قوم و اصلاح خصیات ملت بکار آمده‌تر بود طرفداران بیشتر داشت، مثلا می بینیم اشعار حماسی که محتوی اعمال، کردار و کار نامه های پادشاهان وپهلوانان نار یخی است وضمن شرح وبست آن هویت و نام ونشان مملکت از یکطرف تذ کار می‌یابدوازجانب دیگر ازدلیری، شهامت ومردانگی قهرمانان آن‌ستایش بعمل می آید واین‌دو در ساختمان فکری وانعقادشخصیت اجتماعی وسیاسی افراد ملت تاثیر بارز دارد به‌نحو اتم و اکمل پرورش یافته ومردم‌هم از آن رنگ شعر استقبال خوبتر کرده‌اند:

حالا برای اینکه‌ازتاثیرات عقلی وطرز فکر مردمان بخرد آندوره تا اندازه‌ای اطلاع‌یابیم حیات بعضی ازشخصیت های سیاسی ونظامی را مطالعه کرده وسپس از عالی مقام و گویندگان زبردست آندوره ذکری مختصر بمیان می آریم.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 298 of 736

بعهد دولت سامانیان و بلعمیان
جهان نبود چنین بانها دوسامان بود
کسائی

وزراء وسرداران

ابو الفضل بلعمی : اسمش محمد بن عبدالله و کنیتش ابوالفضل و بلقب بلعمی یاد گردیده است نزد ابی عبد الله محمد بن نصر الفقیه درس مصنفات آموخته وضمنا نزد محمد بن جابر و محمد بن حاتم بن المظفر و ابا الموجد محمد ابن عمرو صالح بن ضریر و اسمعیل بن احمد علم حدیث فرا گرفت. ابو الفضل در پرتو هوش سرشار خود در رشتهٔ که اختیار کرده بود پیشرفت فراوان کرده و بحیث یکی از بزرگان و رجال علمی عصر خود معروف شد. تا اینکه فضل و کفایت علمیش باعث تقرب وی بدربار اسماعیل شهریار گشته و به مرتبهٔ وزارت اورسید. علت شهرت او به بلعمی انتساب او به قریه بلعمان است [بمرو یا روم] ابو الفضل بلعمی در دورهٔ فرمانروائی امیر عادل ابو ابراهیم اسماعیل، کرسی وزارت داشت و البته نقش او را در کار نامه های امیر عادل نادیده نمیتوان گرفت، در دورهٔ احمد پسر اسماعیل نیز کما ینبغی متصدی وزارت بود ظاهراً پس از وفات احمد وجانشینی امیر سعید امیر برای چندی از خدمت معزول شده و تا هنگام مرگ جیهانی وزیر بشغل خود بر گشت نکرد، بعد از مرگ جیهانی امیر سعید وزارت خودرا به ابو الفضل بلعمی سپرد و او هم با کمال لیاقت این وظیفه را از پیش برد.

این مرد فرزانه در این دوره و زمانهٔ سنگین فعالیتهای اداری و حربی بشمار میرفت. وزیر دانشمند از علما و ادبای زمان خویش تشویق میکرد و به آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 299 of 736

کمك‌های مادی و معنوی مینمود . از معاصرینش یکی رودکی استاد شاعران بوده، طوریکه مینویسند این دو رجل نامی باهم صفای قلبی داشته و هر کدام بمقام علمی و ادبی یکدیگر معترف بودند . سمعانی در کتاب الانساب خود مینویسد :

« ابوالفضل بلعمی همیشه میگفت که رودکی را در عرب و عجم نظیری نیست »

رودکی نیز در وصف دوست و حامی خود بلعمی اشعاری میسرود که شعرای مابعد این موضوع را به کرات متذکر شده اند .

ابوعلی محمد بلعمی

درهنگامیکه اوضاع دیوان سخت مغشوش بود و شغل وزارت چون گوی دست بدست میگشت یعنی بین سالهای ۳۴۳ و ۳۴۹ که چندین وزیر بر و یکار آمده و کار مهمی از دست شان ساخته نشد، بالاخره نوبتی هم این مقام را به ابوعلی پسر بلعمی بزرگ دادند. باید دانست اختلالیکه در امر وزارت رو نما میشد یك عامل عمده آن نا سازگاری وزیر ان با سپه سالاران می بود ا ما اینبار سپه سالار و وزیر هردو دوستان مشفق و مخصوصا برای استقرار دولت باهم برسر پیمان شده و درسال ۳۴۹ وزارت را ابو علی و سپه سالاری را الپتکین برای خودها اختیار کردند . در سال ۳۵۰ عبد الملك از اسپ به زمین افتاد و هلاك شد .

بلعمی بصوابدید سپه سالار ، پسر او نصر را به امارت اختیار کرد ، امادیگر سرداران از قبول آن استنکاف ورزیدند و ابوصالح منصور بن نوح را به امارت بر گزیدند . بلعمی نیز رضا داد و همچنان بوزارت با قیماند و بفرمان همین پادشاه کتاب « تاریخ الامم والملوك » جریر طبری را که در سال ۳۱۰ بعربی نوشته شده بود درسال ۳۵۲ شروع به ترجمهٔ آن کرد . این کتاب تاریخ امم و ملوك را از گاه آدم تا زمان خود مولف در بردارد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 300 of 736

ومترجم یا گذارنده چیزهای زیادی آنرا حذف و مطالبی جدید در آن وارد کرده و به بهترین نثر ترجمه کرده است .

چند سطر نمونه از مقدمهٔ آن که با اقتباس می شود: بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگست گردآوردهٔ ابی جعفر محمد بن جریر الطبری رحمة الله که ملك خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد البلعمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نبا شد پس گوید چون اندروی نگاه کردم و بدیدم اندروی علمهای بسیار و حجت و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندروی فایده ها دیدم بسیار، پس رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم به نیز وی ایزد عزوجل» (۱)

درهمین دوره ترجمه تفسیری نیز بنام تفسیر طبری بفارسی گردانیده شد که درامر ترجمهٔ آن ابو علی سهم بارز داشته .

بنام توقیعات بلعمی نیز کتابی بوده در انشاء و ترسل که معلوم نیست آنرا بلعمی اول نوشته یا بلعمی دوم . همچنان این عقده که آیا انشاء ترسل بلعمی بزبان دری بوده یا عربی باز نشده . چون اصل کتاب ظاهراً دردست نیست بصورت قطع نمیتوان حکم کرد اما باحتمال قوی می توان اظهار نظر کرد که در لیست کتاب توقیعات (فرمان) بزبان دری نوشته شده باشد چه عنایت مخصوص بلعمی اول بزبان دری که فردوسی از آن یاد کرده و همچنین تبحر واستادی بلعمی دوم در زبان دری چنانکه اثر مهمی را از تازی به دری بر گردانده. شاهد مدعا ست والله اعلم بالصواب صاحبان لغت نامه ها در فرهنگ های خود یکی دو شعر را ضمن استشهاد لغت مورد نظر به استاد بلعمی نسبت میدهند که معلوم نیست گویندهٔ این

(۱) ترجمهٔ طبری، ص ۲ چاپ هند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 301 of 736

اشعار پدر بوده پاپسر مؤلف انجمن آرای ناصری درلغت خسبی گوید که:
استاد بلعمی درصفت شمشیر گوید :

درنده چو شیران دمنده چو نهیان
درفشان چو خسبی درخشان چو آذر (۱)

ابوعبدالله محمد جیهانی محمدبن احمدبن نصرجیهانی مکنی به ابو عبدالله که درزمان امیراحمد بن اسماعیل کاتب بود، با رویکار آمدن نصربن احمد بشغل وزارت گماشته شد. مشارالیه ازوزرای دانشمند وعالیقدراست . از کارهای مهم اواصلاحات اداری ورونق دادن امور مملکت داری بود که از روی قواعد ملل ودر یارهای مختلف رسمی نیکوبنیادنهاد. اورا صاحب تألیفاتی چند میدانند وزارتش تا سال ۳۰۹ دوام کردوظاهراً درهمین سال چشم ازجهان پوشید وبعد از وفاتش بلقب جیهانی بزرگ یاد گردید .

عبیدالله جیهانی ابو منصور عبیدالله برادرجیهانی بزرگ بوده ودرسال ۳۰۱ یعنی شروع حکومت نصربه حکمرانی بست ورخج (قندهار) تقرر یافته ودر آن حدود جنگ هائی کرده غلبه ها وشکست هائی نصیبش گشته درسال ۳۰۹ حکمرانی هرات وفوشنج وبادغیس داشته . با گذشت روزگار «پنج روزه نوبت خودرا گذشتانده وجای خودرا به دیگران واگذاشته»

ابوعلی جیهانی پسرجیهانی بزرگ درسال ۳۲۶ وزارت نصربن احمد یافت امادراثر اختلافیکه بین اووابوطیب مصعبی رویداد بر اوضاع مسلط شده وبالاخره درسال ۳۳۰ درزر آوار کشته شد .

ابوعبدالله جیهانی احمدبن ابوعلی محمدنوادهٔ جیهانی بزرگ درسال ۳۶۵ درزمان ابوصالح منصوربن نوح (۳۵۰-۳۶۶) بمقام وزارت اختیار شد و یك سال دردورهٔ امیر رضی نوح بن منصور ابز

(۱) احوال واشعار رودکی ج ۲ ص ۵۰۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 302 of 736

همین مقام‌را داشت ودرسال ۳۶۷ معزول شد. این‌مرد ازاجلهٔ دانشمندان عصر خود بشمار رفته وتألیفات چندی از او ذکر میکنند مثل: المسالك والممالك که المقدسی وصف‌مفصلی از آن کرده است. آئین مقالات کتاب عهود للخلفاء والامراء. کتاب الزیادات فی کتاب آئین مقالات کتاب الرسایل (۱).

ابوالفضل جیهانی محمدبن ابوعبدالله احمداز پیرهای جیهانی بزرگ بوده ودراواخر سلطنت سامانیان بوزارت منصوب شده بود.

حمویه بن علی یکی‌ازسرداران نامی وخدمتگاران باوفا ایست که از بدایت آل سامان پیوسته در خدمتگذاری کوشیده ومنتهای شهامت‌رادربرقراری وتوسعه بخشیدن حدود مملکت بمنصهٔ ظهور آورده این مرد سپاهی که بتدریج از رتبه های پایین تامقام سپه سالاری رسید در نگهداری سلطنت آل سامان سهم بزرگ داشت کارنامه های عالی او درمعرکه های جنگ وبا ماموریت های مهم‌ه کدام درجایش تذکر داده‌شده‌وحاجت به تکرارنمی‌بینم. گویندوی درچهل جنگ شرکت کرده وازهمه‌پیروزبیرون آمده‌حمویه‌دردرخشان‌ترین‌دورهٔ‌حکمروایی‌آل‌سامان یعنی‌دورهٔ سی ویك سال سلطنت امیر سعید امیر نظر بکفایت و اهلیت سپاهیگری به‌شان دارترین مناصب ومقامات آنروز یعنی سپه سالاری رسیدودراواخر عمر ایست ضعف پیری از کار بر کنارش شد.

ابوالعباس احمد بن حمویه در دربار امیرسعید صاحب وجهه و اعتبار بوده‌واز ولیعهد (اسماعیل) نگهبانی میکرد وصاحب تدبیرش بود.

این اسماعیل در هنگام حیات پدر بدرود حیات گفت، در زمان

(۱) الفهرست ابن الندیم ص ۱۹۸

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 303 of 736

ولایت عهدی اسماعیل بین او وبرادرش حمید نوح کشیدگی روی داده وبخصوص خاطر نوح ازابوالعباس احمد رنجیده می بود. این معنی را خود امیر سعید نصر به ابوالعباس رسانیده وگفته بود که ازوی درحذر باشد قضارا در سال ۳۳۱ امیر حمید نوح پادشاه خراسان شد وابوالعباس احمد خودرا ازوی پنهان همیداشت تا اینکه در سال ۳۳۲ وقتیکه امیر حمید نوح به مرو آمده بود دفعتاً ابو العباس رادید وباو به نیکوئی پیش آمد کرد اما عاقبت در اثر سعایت بدخواهان از دست نوح بقتل رسید. سال ۳۳۵

ابوعمران سمیجوردوانی

ازمرداران ورزیده وبسیارلایق سامانیان بوده ودرضمن جنگجوئی وسیاهیگری قدرت اداری کافی داشته وباصطلاح امروز سیاستمداری بخته بشمار میرفته.

کارنامه های جنگی وسیاسی این مرد ضمن شرح وقایع دورهٔ امیر عادل و پسرش ابو نصر احمد و در دورهٔ پر شکوه امیر سعید نصر بن احمد در فیدتحریر آمده، هر کهخواهد گوبشوآنجا بخوان، تکرار آن لازم نیست چیزی استنباط میشود که سمیجور از جوانی بخدمت پادشاهان سامانی درآمده وتا اخیر عمر بر سر کار وباقیمانده و درتمام دورهٔ نسبة طولانی زندگی جز از طریق صدق وصفا نسبت به مخدومان خود پیش آمدی نکرده.

ابراهیم بن سمیجور

برای اولین دفعه نام وی در دورهٔ پادشاهی نصر بن احمد بنظر میخورد که گویا درسال ۳۲۸ حکمرانی جرجان بدو سپرده شده بود.

درسال سوم حکومت نوح (۳۳۱-۳۴۳) ابراهیم برتبهٔ سپه سالاری نایل آمدها این مقام ازلحاظ بروز وقایع تا گوار برای وی دوام نکرد زیرا خود ابراهیم بامخالفان نوح همداستان شده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 304 of 736

ابوالحسن ناصرالدوله سمیجوری

ابوالحسن محمد پسر ابراهیم بن سیمجور بود و در زمان حکمرانی

امیر رشید ابوالفوارس عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰) بمقام سپه‌سالاری وحکومت خراسان نایل آمد حکومت وی از سال ۳۴۵ تا ۳۴۹ دوام یافت بار دیگر بعد از عصیان ابومنصور محمد عبدالرزاق باین سمت خوانده شد و مامور دفع وی گردید و پنج سال دیگر (در زمان حکومت منصور بن نوح ۳۵۰ - ۳۶۶) باصفا یی‌لیت وحسن سلوك حکومت خراسان را اداره کرد . درزمان نوح ثانی چون باوزیری ابوالحسین عتبی اظهار مخالفت کرد از حکومت خراسان معزول شده وچندی بعد به سر کوبی خلف در سیستان مامورت یافت و ظاهراً این عقده بدست او کشاده شد. مرتبهٔ آخر نیز مقام سپه‌سالاری یافت وتا هنگام مرگ در آن مقام باقی بود .

ابوعلی سیمجور

ابو علی فرزند ابوالحسن محمد بعداز پدرش ارثاً مقام اورا یافت وبا فایق الخاصه مبادرت بجنگ کرد وسبب ضعف حکومت سامانیان گردید. باری هم با حریف سابق برخلاف حکومت نوح ثانی (۳۶۶-۳۸۷) متفق گشته وازطرف ناصرالدوله سبکتگین سر کوبی شدند. عاقبت ابوعلی بعداز یك سلسله کشمکش ها درسال ۳۸۷ یا ۳۸۹ درقلعه گردیزجان سپرد .

الپتگین

الپتگین حاجب سالار مرد با نفوذ و صاحب قدرت در بار عبدالملك که بعدها فتوحات درخشانی کرده واساس حکومت بلند پایه ایرا گذاشت ازسرداران بانام سامانیان است شرح حال مفصل این مرد بزرگ را به قسمت پنجم یعنی دورهٔ غزنویان حواله میدهیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 305 of 736

ابوصالح منصور منصوربن اسحاق از خانوادهٔ سامانی و پسر عموی اسماعیل بعد ازحکومت‌سیستان به‌ولایت ری منصوب شدوچندسالی‌این‌وظیفه‌رابدوش داشت.

این همان‌مردیست که‌رازی کتاب منصوری خودرابنام وی‌تألیف کرده است. درزمان امارت نصرسر بطغیان برداشت وبدون اینکه کاری‌ازپیش برد بدرود حیات گفت.

احمدبن‌سهل احمد بن سهل بن هاشم بن کامکار از بزرگان واعیان محلی مرو بود که درزمان عمرولیث‌صفاری علم طغیان برافراشته و در نتیجه بحبس افتاد مدتی در سیستان زندانی بود تابه نحوی که در کتب تاریخی ذکر است ومامجال ذکر آنرانداریم (۱) از آنجافرار ونزد اسماعیل سامانی آمد. دراینجامقام ومرتبت عالی یافته گاهی بحیث مشاورودیم ووقتی هم به صفت نائب الحکومه دوولایات تابعه گذرانید تااینکه بعدازفرونشانیدن فتنهٔ حسین‌المروروذی ودروقتیکه حکومت خراسان بااوداده شده بود یعنی درسال۳۰۶ بنای‌طغیان‌نهاده وبدست حمویه‌سپه‌سالار درسال۳۰۷ گرفتار شده ودرحبس جان‌داد. وی مردی‌ادب پرور وعلم دوست بوده در پرورش علماجدبلیغ داشت. ابوزیدبلخی‌افتخار قرن چهارم خراسان ازپرتوبخشش هاونوازشهای او فراغ خاطر وطمأنینهٔ‌روحی پیدا کرده مراتب علمی خودرا بحد کمال رسانید.

ابوبکرچغانی ابو بکر بن مظفر بن محتاج چغانی مردی با حشمت وخداوندجاه ومال‌بود. وی ازسران داران نامداریست که درتاریخ آل‌سامان مقام‌بزرگی دارد در روزگار امیر سعید نصررتبه

(۱) گردیزی ص ۲۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 306 of 736

سپه سالاری را ظاهراً بعد از حمویه بدست آورد. ابوبکر چغانی در دفع شورشها و سرکوبی متجاوزین و تعاقب ایشان زحمت‌های فراوان کشید و غالباً هم موفق می بود تا اینکه در سال ۳۲۷ نسبت علالت مزاجش از کار بر طرف و عوض او ابوعلی احمد پسر رشیدش بدان مقام بر گزیده شد.

ابو علی چغانی ابوعلی احمد بن محمد از آل محتاج از بدو رو بکار آمدن بادشمنان خارج از مرز خراسان شروع بدست وینجه نرم کردن شد و توانست در مدت کوتاهی بلاد وابهر، زنجان، قزوین و قم و کرج و همدان و دینور را فتح نماید و برای چند سال بیرق سامانی را در آنجاها بلند داشته باشد.

ابوعلی در سال سوم امارت نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳) نسبت شکایات بعضی‌ها معزول شد اما وی از بن امر رانجیده و مدعی نوح گردید و ابراهیم بن اسماعیل را به مخالفت نوح برانگیخت بحدیکه توانست برای چند نوح را فراز دهد و ابراهیم را عوض او بر تخت پادشاهی بنشاند اما رابطهٔ ابوعلی با ابراهیم بزودی بهم خورده راه چغانیان پیش گرفت و با رو بکار آمدن مجدد نوح چند بار دیگر با امیر وقت مصاف داد تا اینکه مهم بمصالحه انجامید و تا سال ۳۴۰ در چغانیان بحالت صلح بسر برد. باری نوح دوباره اورا به سپه سالاری اختیار کرد و در اثر اختلافیکه رویداد دوباره معزولش کرد ابو علی این بار بر کن الدوله دیلمی پناه برد و برای آخر بن بار تلاش و کوشش خود را کرده و با ابوسعید جنگید اما کاری از پیش نبرد تا اینکه در وبای عمومی سال ۳۴۴ در ری وفات یافت جنازه اورا به زادگاهش چغانیان حمل کردند.

ابو منصور محمد محمد بن عبد الرزاق یکی از کاورزان دولت سامانی است ابتدا حاکم طوس و نیشاپور بود در سالهای ۳۴۵ و ۳۵۰ در هر نوبه به سپه سالاری کل ولایات خراسان نایل آمد. باری این مرد علیه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 307 of 736

سامانیان داخل پیکار شدو در سال ۳۵۱ بدست یکی از غلامان فرانکین کشته شد.

ابو المنصور معمری بفرمان و ارادهٔ این شخص و کمک چندتن از دهقانان وجهان دیدگان در سال ۳۴۹ شاهنامه را که بشاهنامهٔ ابو منصوری معروف است ترتیب داد.

دانشمندان و شعرا

ابوزید بلخی ابوزید احمد بن سهل در قریه‌ای بنام شامستیان از پدریکه اصلاً میهنانی بود دو در بلخ سکونت اختیار کرده بودند بیا آمد. در اوائل جوانی سیر و سفر اختیار کرده و در بلخ علم بیرون شد محضر علمای بزرگی را دریافت کرد و در از دانی یوسف یعقوب بن اسحق کندی درس خواند و در فلسفه و نجوم و هیأت تسلط پیدا کرد. در طب و علوم دینی نیز استعداد کامل یافت. آوازهٔ دانش و فضل او در سر تا سر خراسان بپیچید از قول ابن الندیم که میگوید: مردی معروف به «البلخی» که در بلاد مختلف میگشت استادی در فلسفه بوده، معلوم می‌شود وی از شاگردان ابوزید بوده است.

ابو زید پس از مراجعت بزاد گاه خود با کمال حرمت از جانب بزرگان و امراء استقبال شد گویندوی علاقهٔ فراوان بوطن خویش نشان میداد و سلامت هنگفتی را که از امیر احمد بن سهل بن هاشم و حسین بن علی المروزی و سعلوك و ابی علی محمد بن احمد جیهانی میگرفت در آبادی ملك خویش خرج میکرد. نوشته های فلسفی این حکیم و فیلسوف بزرگ رنگ و رونق ادبی داشته و کتب زیادی در رشتهٔ تحریر درآورده از آن جمله است(۱)

(۱) معجم الادبا ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲ چاپ مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 308 of 736

كتاب اقسام العلوم .
كتاب الشعر ايم والادباء .
كتاب كمال الدين .
كتاب فضل صناعة الكتابة .
كتاب مصالح الابدان والانفس .
كتاب اسماء الله تعالى وصفاته .
كتاب صناعة الشعر .
كتاب فضيلة علم الاخبار .
كتاب الاسماء والكنى والالقاب .
كتاب اسامي الاشياء .
كتاب النحو والتصريف .
كتاب صورة والمصدر .
كتاب رسالة حدودا فلسفه .
كتاب مايصح من احكام النجوم .
كتاب الرد على عبدة الاوثان .
كتاب فضيلة علوم الرياضيات .
كتاب في اقسام علوم الفلسفة
كتاب القرابين والذبايح .
كتاب عصمة الانبياء .
كتاب نظم القرآن .
كتاب قوارع القرآن .
كتاب الفتاك والناسك .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 309 of 736

کتاب النوادر فی فنون شتی .
کتاب اجوبة ابی علی بن محتاج .
کتاب صفات الاهم .
کتاب صوره الاقالیم که در جغرافیاست .

ابوسعید احمد السجزی (م۴۱۰۰ ٤)

محمد بن محمد بن عبد الجلیل و مکنی به ابو سعید در سوم به سجزی در قرن سوم در سیستان بدنیا آمد . دوره اهرت ابا جعفر احمد را درك کرده و با او ارتباط داشته است . رساله ای بنام « اقسام خط مستقیم ذی نهایة بنصفین » و « کتاب المدخل » رابرای اباجعفر نوشته. باید دانست که دانش پروری های اباجعفر در پرورش این شخصیت بزرگ بی تأثیر نبوده است . کتب ورسالاتی که به خامه این عالم جید نوشته شده واکثر آن هنوزهم دردست است ازینقرار میباشد:

۱- رسالة فی اخراج الخطوط فی الدوایر الموضوعة من النقط المعطاة .
۲- فی عمل مثلث حادی الزوایا من خطین مستقیمین مختلفین
۳- خواص لشکل المجسم الحادث من ادارة القطع الزاید والمکافی
٤- کتاب فی مساحة الاکبر
۵- تحصیل القوانین الهندسیة المحدودة
٦- رسالة فی الجواب عن المسایل التی سئل فی حل اشکال الماء خوذة من کتاب الماخوذات ارشمیدس
۷- تحصیل القوانین
۸- منتخب کتاب المواليد
۹- کتاب الاختیار (منتخب من کتاب الا لو ف)
۱۰- کتاب الدلایل فی احکام النجوم
۱۱- کتاب المعانی فی احکام النجوم
۱۲- زایجات الکواکب
۱۳- الجامع الشاهی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 310 of 736

ابوسلیمان المنطقی ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام السجستانی ازحکمای بزرگ قرن چهارم است .

وی از شاگردان ابوبشر متی بن یونس المنطقی النصرانی وابوذکریا یحیی بن عدی المنطقی النصرانی بوده ازمحضراین دواستاد معروف بهرهٔ وافی گرفته ودر منطق وریاضی مرجع اصحاب گردید. منزل وی در بغداد میعادگاه حکماء منطقیین وریاضیین آن عهد بود نام ابوسلیمان رادر فضل وحکمت خلفاء و امرای وقت بوعلی سینا ودر ردیف ابوزیدبلخی وابوعلی مسکویه میدانند. درشیرازان الحکمه بزرگ چنین یاد شده «حکیم ابوسلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی که کتاب صوان الحکمة راتصنیف کرده مردی حکیم بوده وتصنیف های زیادی درمعقولات دارد. ازجمله رسالة در اقتصاص طرق الفضایل ورسالة دیگر بنام المحرك الاول بوده » (۱)

ابن ابیصیبعة در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء اشعاری بدو نسبت داده وازجملهٔ مؤلفات اوابن کتب ورسایل رانام می برد: مقالة فی مراتب قوی الانسان، کلام فی منطق، تعالیق حکمیه . (۲) و غیره .

ابوسلیمان بستی احمدبن محمدابراهیم بن الخطاب الخطابی البستی ازفقها ومحدثین بزرگ وداوای تالیفات نیکو است

ازقبیل اعلام السنن درشرح بخاری شریف وغریب الحدیث ومعالم السنن درشرح ابی داؤد، کتاب شان الدعاء و کتاب اصلاح غلط المحدثین وغیره . (۳)

ابومحمد المروزی عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری از ائمهٔ ولغت دانان بزرگ بوده کتب زیادی تالیف کرده که ازآن جمله است کتاب مشهور المعارف وادب الکاتب وغریب القرآن

---

(۱) بست مقاله مرحوم قزوینی ص ۱۰۲ ج ۲ ونسخه صوان الحکمه ۴۰-۴۱

(۲) طبقات الاطباء ص ۳۲۲ ج ۱

(۳) الفهرست ص ۱۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 311 of 736

وغریب الحدیث وعیون الاخبار ومشکل القرآن ومشکل الحدیث وطبقات الشعراء والاشربه وغیره

ابوعبدالله محمد المرزبانی

ازیدری خراسانی بنام عمران در بغداد سال ۲۹۷ بدنیا آمد وبکمك استعداد عجیب خود مردی عالم وفاضل بارآمد وتالیفات زیادی ازخود باقی گذاشت گویند او لین کسی است که اشعار یزیدبن معاویه را در دیوانی گرد آورده ودر سال ۳۲٤ وفات یافت .

ابوجعفر الخازن الخراسانی (م ۳٦۰)

ابو جعفر الخراسانی ریاضی دان مشهور قرن چهارم است صاحب تالیفات متعدد در علوم مخصوصاً ریاضی و نجوم بوده . از تالیفات موجود او کتاب آلات العجیبة الرصدیه تفسیر مقالهٔ دهم از کتاب الاصول اقلیدس .

ابوالعباس الرخسی (م ۳٤٦)

ابو العباس احمد بن محمد السرخسی از منجمان و اطباء قرن چهارم است. کتابی بنام « المدخل الی علم النجوم » درمقدمات علم صنارعه شناسی دارد .

ابوالوفاء جوزجانی

محمدبن محمدبن یحیی بن اسمعیل از پیشوایان حساب وهندسه بوده طریقه های اوی در بین فن عالی برویکار آورده وی منسوب بیك خانواده علمی بوده و تالیفات قیمتداری درجبر ومقابله نموده است از قبیل اقامة البرهان علی الدوائر من الفلك تفسیر کتاب ابرخس تفسیر کتاب خوارزمی تفسیر کتاب دیوفنطس ما یحتاج الیه العمال والکتاب من صناعة الحساب و غیره .

ابوحاتم بستی

محمدبن حیان بن احمد از علمای بزرگ علوم دینی بوده ومخصوصاً در تصحیح اخبار رنج فراوان کشیده گویند محضر دوهزار نفر ازمشایخ (۱) رادرك کرده و ازفیض

(۱) ریحانة الادب ص

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 312 of 736

الناس قدس آنها موفق بتالیف کتابهای زیادی گردیده
ازآن جمله :

۱ ـ اتباع التابعین
۲ ـ کتاب التابعین
۳ ـ کتاب تباع التبع
٤ ـ کتاب تبع الاتباع
٥ ـ کتاب تبع الثقاة
٦ ـ کتاب الجرح والتعدیل
۷ ـ کتاب روضة العقلاء نزهة الفضلاء
۸ ـ کتاب الصحابه
۹ ـ کتاب المجمع علی السمدن

ابو حاتم دردوم شوال سیصدوپنجاه وچاربدرود جهان گفت.

محمدبن عبدالرزاق البیهقی

ابوعبدالله محمدبن عبدالرزاق ازشعرای عربی گوی بوده وابیات اورادرپنج مجلد گردآورده بودند. خودش نیز کتابی بنام ناصر الدوله ابوالحسن سیمجوری نوشته که به کتاب الدارات موسوم ساخته بود.

محمدبن علی الکاتب:

ابوالطیب محمدبن الکاتب ازرجال بزرگ دینی وازدانشمندان عصرخود بوده گویند ابوالفتح بستی این ابیات رادروصف وی سروده :

معاشر الناس ارعوا ماابوح به اسما عکم الله من خیراقوالی
محمد وعلی ثم بعدهما محمد بن علی رکن آمالی

ابوبکر خوارزمی نیزازدوستان وی بوده وتصنیفی هم دربارهٔ اودرست کرده بوده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 313 of 736

ابوعبدالله محمد المروزی

محمدبن احمدالمروزی ازمقدم فقهاء شافعی در مرو بوده ودرانتشار فقه شافعی در مرومی پردا خته ، از حا فظهٔ قوی وفوق العاده اوخراسانیان دا استا نها میکنند وفات او درسال۳۱۸ اتفاق افتاده .

ابوعمر واحمد

صاحب رسالانی درحدیث بوده ارباب سیرو تاریخ از فصاحت او تعریف کرده اند اسم اورا احمد بن محمدبن عقیل السرخسی ضبط میکنند وفاتش درسال ۳۵۲ اتفاق افتاده .

ابوالقاسم الکعبی

صاحب کتاب مفاخرخراسان است که اغلب مؤرخین وتذکره نگاران از کتاب او مطالبی نقل نموده اند اسم او عبدالله بن احمد بن محمود است .

امام ابوالحسن محمد

ابوالحسن محمد بن شعیب بن ابراهیم از اجلهٔ علمای حدیث و از مفتیان مذهب شافعی بود. نزد ابوالفضل بلعمی وزیر تقرب تمام داشت وهر چند بوی مسند قضای شهرهای بزرگ راامیدا وند اختیار نمیکرد، امام در۳۲٤ وفات یافت پسر او شعیب بن محمد که درسال ۳۱۰ تولد یافته بود بعد از پدر مقام بزرگ علمی یافته وشاگردانی مانند ابواسحق ثعلبی درحلقهٔ درس او تلمذ کرده اند .

ابن ابی الازهر

ابوبکر محمد بن احمد بن مزید النحوی الاخباری فوشنجی الاصل صاحب تالیفات زیراست: کتاب اخبار قدما البلغاء ، کتاب اخبارالمجانین ،اخبارالهرج والمرج که دربارهٔ وقایع المستعین بالله ومعتز عباسی نوشته است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 314 of 736

ابوعبدالله خوارزمی

محمدبن احمد بن یوسف کاتب مؤلف کتاب مفاتیح العلوم است. این کتاب حاوی دو مقاله است اولی درشش باب : فقه ، کلام ، نحو ، کتاب ، عروض واخبار . دومی در نه باب منطق ، فلسفه ، طب ، اعداد ، هندسه ، نجوم ، موسیقی ، حیل ، کیمیا . درسال ۳۸۷ در گذشته .

ابوبکرخوارزمی

محمد بن عباس کاتب شاعر ادیب ولغوی ومعروف به ابوبکر خوارزمی وخواهرزادهٔ محمدبن جریر طبری در نحو ولغت وشعروادبیات وفنون ادب علامه عصر ویگانه روزگار و در هر دیار و به کثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و در میان افاضل زمان مشار بالبنان میباشد. مادری طبرستانی داشته تالیفات وی از اینقرار است دیوان شعر ، رسایل ، مفید العلوم ومبید الهموم . ابوبکر خوارزمی درسال ۳۸۳ وفات یافته .

هیأت علمی مترجمین تفسیر طبری

ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰ ـ ۳۶۶) عده ای از علما را احضار کرده و دستور داد تا جامع البیان تفسیر القرآن تالیف محمد بن جریر الطبری را به فارسی دری برگردانند . درمقدمه آن ترجمه از اشخاص زیر اسم برده شده: ازشهر بخارا فقیه ابوبکر بن احمدبن حامد وازسیستان خلیل بن احمد السجستانی ازبلخ ابوجعفر بن محمد بن علی واز باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی وابو الجهم خالد بن هانی المتفقه و شرح آن مقدمه چنین است: (۱)

واین کتاب تفسیر بزرگست ازروایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست ، واین کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود نبشته بزبان تازی و استاد های دراز بود ،

(۱) بیست مقاله قزوینی ص ۲۰۰ ج بیستی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 315 of 736

وبیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمة الله علیهم اجمعین ، سپس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب وعبارت کردن آن بزبان تازی وچنان خواست که مر این را ترجمه کنند بزبان پارسی ، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد واین از ایشان فتوی کرد که روا باشد که این کتاب رابزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن وانبشتن تفسیر قرآن بپارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزو جل که گفت : ماارسلنا من رسول الا بلسان قومه . »

ابو منصور محمد هروی (م-۳۷۰)

محمدبن احمدالازهری هروی مؤلف کتاب التهذیب درلغت عرب میباشد که در فراهم آوردن آن رنج فراوان دیده وزحمت سفر عراق وجزیرة العرب رابرخود هموارساخته ومدتی هم دراسارت قرامطه درعربستان بسر برد. اورا یکی از بزرگترین علمای ادب تازی درقرن چهارم میدانند .

اسمعیل فارابی (م ۳۹۸)

اونیز هانند همو طن خود هروی به جمع لغت عرب از میان قبایل مختلف عرب پرداخت . ودر نتیجه کتاب الصحاح اللغة راتألیف کرد کتاب وی از گنجینه های ذیقیمت لغت عرب بشمار میرود .

ابوعمر زوزنی (م ۳۷٤)

او نیز از خراسانیان علم دوست است ودر رشتهٔ عربیت گام زده ودر لغت ونحو وتصریف احاطه کامل یافته و نتیجهٔ شرح معلقات سبع را تألیف نموده است .

مؤلف حدود العالم

کتاب معتبری درجغرافیا بسال ۳۷۲ بنام ابی الحرث محمد بن احمد فریغون نوشته این

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 316 of 736

ابی الحرث از امرای تابع سامانیان است که معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور بوده و حاکم جوزجانان بوده. ظاهراً برمی آید که مؤلف نیز از خاك ادب پرور جوزجانان (میمنه تا سرپل امروزی) خراسان بوده.

ابو منصور موفق بن علی هروی

به عقیدهٔ Gurter Flugel (مؤلف فهرست نسخ عربی وفارسی وترکی کتابخانهٔ دولتی ویانا (۱) این حکیم هروی در زمان منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵) زندگی میکرده از طرز زندگی او هیچ اطلاعی در دست نیست یگانه چیز یکه اورا برای ما معرفی میدارد کتاب الابنیه عن حقایق الادویه است که بنابه عقیدهٔ بعضی مستشرقین بنام منصور بن نوح سامانی نوشته، دستاویز یکه مدعیان فوق دارند این جملهٔ مؤلف است «... تا آن هنگام که حاصل آمدم حضرة عالی مولانا الامیر السدید المؤید المنصور ادام الله علوه...»

مولف نام همهٔ داروهائی که تا آن هنگام میشناختند در کتاب آورده سبك تحریر او بسیار ساده و روان و از نثرهای دورهٔ سامانی است. اینك مختصری از نمونهٔ نبشته حکیم در اینجا نقل میشود «.. حکیمان روم می گویند که بعضی دارو یا غذا گرمست اندر درجهٔ اول وخشکست اندر درجهٔ دوم واندرین ایشان بغلط افتاده اند و حکیمان هند برصوابند و من راه حکیمان هند گرفته ام از آن جهة که دارو آنجا بیشترست وعقاقیر آنجا نیز تروخوشتر و همت آن مردمان باستقصاء اندر حکمت بالغ ترست، و دیگر هرچ اندراین شش اقلیم یابند از دارو و از غذا همه به آن یك اقلیم موجود است جز سه چیز و آن سه چیز را بدل بجاست از آن نیکوتر بفعل وقوت از آن نافع تر، از آن سه یکی گل مختومست وبدل آن گل کشکی است، دوم روغن بلساست وبدل وی روغن کافیست، سیم عودالقلیت است وبدل او سنگ بنارس است ...» (۲)

---

(۱) سبك شناسی ج۲ ص ۲۷۰ ـ ۲۶.
(۲) » » » »

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 317 of 736

ابوالموید بلخی

مورخ و نویسنده مشهور و شاعر توانای این دوره است که در قرن چهارم نیز بسته شهرت وی بیشتر از لحاظ تألیفات قیمتداری است که برشتهٔ تحریر آورده.

ابوالموید در اثر تشویق شاهان سامانی به نوشتن داستانهای پهلوانی و اخبار جهانداران آریایی قدیم شروع کرد و شاهنامهٔ مفصل گرد آورد [در آغاز کتاب تصریح نمود که مولف آنرا بنام ابوالقاسم نوح بن منصور نوشته(۱)] که آنرا شاهنامه بزرگ خوانده‌اند از مولفات نثری او علاوه بر شاهنامه، گرشاسپنامه و عجایب البلدان را میدانند(۲) مولف تاریخ سیستان در چند جا از ابوالموید و تالیفات او یاد کرده و جسته جسته اخباری را از آنها نقل میکند مثلا در صفحهٔ ۱۴ آن کتاب روایتی از عجایب بد بنگونه دیده میشود «ابوالموید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب برو بحر گویند که اندر سیستان عجا ببهای بود دست که به هیچ جای چنان نیست. یکی آنست که یکی چشمه از فراه از کوه همی برآمد و بهوا اندر دوازده فرسنگ همی شد و آنجا بیکی شارستان همی فرود آمد و باز از شارستان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت زار آن بود و اکنون هر دو جایگاه بدیدار است. آنجا که چشمه می برامد، و شارستان و کشت زار، آن چشمه را افراسیاب پس از آنکه بسیار جهد کرد و لبارست بست تا دو کوه که خرند بدبیر آن بساختند چون تمام شد هر دو را بکشت و دخمهٔ ایشان اکنون برابر آن چشمهٔ بسته پیدا است.»

از آثار نظمی ابوالموید منظومهٔ یوسف وزلیخا را می شمارند ودلیل براین مدعا تذکاری است که در مقدمهٔ بعضی از نسخ یوسف وزلیخا از او بعمل آمده:

---

(۱) سبک شناسی ص ۱۹ ج ۲
(۲) « « « ص ۱۸ ج ۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 318 of 736

یکی بو امویدکه از بلخ بود　　بدانش همی خویشتن راستود
نخست او بدین درسخن بافتست　　بگفتست چون بانگ دریافتست

نمونهٔ کلام او که درتذکره ها و کتب لغت ثبت شده :

ببیند ی که نشناسی از آفتاب　　چو با آفتابش کمی مقترن
چنان تابداز جام گوین که هست　　عقیق یمن در سهیل یمن

* * *

صفرای مرا سود ندارد ملکا　　در دسر من کجا شناسد ملکا
سوگند خورم بهر چه هستم ملکا　　کز عشق تو بگداخته ام چون کلکا

مسعودی مروزی　بنا به شهادت مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب البدا والتاریخ و ثعالبی در کتاب غرر اخبار الملوك الفرس(۱)
مسعودی یکی از شعرای داستان سرای خراسان است وی به نظم روایات تاریخی
وحماسی پرداخته وشاهنامه ای بدید آورده بوده که مورد استقبال خراسانیان
وطن پرست قرار گرفته بوده. از زندگانی مسعودی اطلاع دقیق در دست نیست. اما از
روی ابیات قلیلی که ازوی باقیمانده میتوان حدس زد که شاعر در اواخر قرن
دوم واوایل قرن سوم میزیسته. این نکته از عدم انسجام واستعمال الفاظ خشن
شاعر بخوبی پیدا ست. از منظومه ایکه مقدسی ذکر کرده این است :

نخستین کیو مرث آمد بشاهی　　گرفتش بکیتی درون پیش گاهی
چوسی سالی به گیتی پادشاه بود　　کز فرمانش بهر جایی روا بود

(۱) باستانشناسی ص ۴ ج ۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 319 of 736

رودکی

بسا ظهور رودکی در اوایل قرن چهارم ستاره در خشانی در آسمان ادب طلوع کرد. این گویند: بزرگوار دورهٔ آل سامان با سخنان آبدار و پر لطف خود جهانی را پر آوازه کرده وصیت شهرت و عظمتش در فراخنای وسیعیکه بنام خراسان یاد میشد پیچیده بود.

سلاله سامان هرچند از لحاظ مملکت داری و جهانبانی کار نامه های درخشانی دارند که تاریخ آنرا از یاد نخواهد برد معهذا باید یقان داشته باشیم که که یك حصه بزرگ شهرت آن خانوادهٔ کریم با نام رودکی در خاطره ها جا یگزین گشته.

ابوعبدالله (۱) جعفر بن محمد بن حکیم رودکی در اواسط قرن سوم در قریه پنج رودك بدنیا آمده از خرد سالی ذکی و تیزفهم بوده و از هشت سالگی بگفتن شعر پرداخته (۲) وضمنا در موسیقی هم دستی پیدا کرد.

دیری نگذشت که بواسطه این دو هنر محبوب در دلهای مردم راه یافته وبلند آوازه گردید و گرایش تا حدی بالا گرفت که در زمرهٔ ندیمان پادشاه درآمد. رودکی را برای تجلیل از مقام منیعش سلطان شاعران ومقدم همه شاعران توصیف کرده اند. باید دانست که تا آغاز قرن چهارم شاعری همپایه وی درخراسان ظهور نکرده بود وبعد از آن هم هر قدر سخنور پدید آمد رودکی را پیشرو خود دید و به تبعیت او گرایید.

خوشبختانه شاعرما به آستان مرحمت شاهی ما نند نصر بن احمد که شیفته ودلداده فرهنگ وادب بود راه یافت. هنرنمایی های شاعر در موسیقی وشعر تاحدی برشاه تاثیر کرد که اورا در جمله ندمای خود پذیرفت. عنایت های مخصوص وزیر ادب پرور (ابوالفضل بلعمی) نیز در پرورش وانکشاف هنر شاعر بی تاثیر نبود. ابن وزیر نامی ومعروف عقیده داشت که رودکی را در عرب وعجم نظیری نیست.

---

(۱) یك عده از تذکره نگاران ابوالحسن هم نوشته اند.
(۲) لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ٦—۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 320 of 736

ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف امیر سیستان نیز با رودکی میانه‌ای داشته و در برابر یک قصیده: مدحیه چهل هزار درم بدو ارزانی داشت. در پرتو عنایت شاه ووزیر و امیر شاعر زندگی بسیار مرفه و بلند با لائی داشته وتوانسته با سعهٔ عیش و اطمینان خاطر به انشاد اشعار بشکل قصیده و غزل و رباعی و مثنوی وغیره که بعضی آنرا خودش بمیان آورده بپردازد. اندازهٔ ابیات او را صدهزار و بعضاً هم ۱۳۰۰۰۰ بیت میدانند. جوانی رودکی با وجد وسرور رایدالوصفی میگذرد وشاعر پیوسته اشعار نغز و غزلهای نرو نشاط آور می‌سراید. ضمن سخنگوئی از عشق و دردومی و ساقی بر حسب وظیفه ایکه ازجانب شاه ووزیر گرانمایه‌اش برودکی سپرده شده بود کلیله ودمنه یا حکایت پیدپای هندی را برشته نظم در می کشید.

زندگانی آمیخته با نعم وآسایش خاطر، شاعر استاد را موقع داد تادر اقسام مختلف شعر قریحه آزمایی کند و چنان پخته و متین سخن گوید که مورد اقبال معاصرین و سرمشق آیندگان گردد. موضوع اشعار رودکی عبارت از مدح، هجو، هزل، رثاء وغیره است وصف قابل بیان درسبك وی همانا تعریف از طبیعت بوضع محسوس آنست منا سفانه حصه معتنابه اشعار رودکی از میان رفته و قلیلی که باقیست معرف روح آزاده وسبك عالی او میباشد.

رودکی در آخر عمر نابینا گشته و درسال ۳۲۹ رخت ازجهان بربست از اشعار اوست:

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است — ز مانه پندی آزاد وار داد مرا
بسا کسا که بروز تو آرزومند است — بروز نیك کسان گفت تا تو غم نخوری

* * *

نگار بنا شنیدستم که گاه محنت و راحت
سه پیراهن سلب بوده است وصف را بعمر اندر
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاك از نهمت
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 321 of 736

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

* * *

شادزی باسیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد
زآمده نشگدل نباید بود — رز گذشته بکرد باید یاد
من و آن چعدموی غالیه بوی — من و آن ماه روی حور نژاد
بیگبخت آن کسی که‌دادو بخورد — شوربخت آنکه او نخورد و نداد
باد و ابرست این جهان افسوس — باده پیش آر هرچه باد اباد

ابوالحسن شهید بلخی از حکمای بزرگ و متکلمین نامی و شاعر استاد معاصر رودکی یکی ابوالحسن بن حسین جهودانگی است. وی از پدری عالم در نیمه دوم سدهٔ سوم هجری در بلخ بدنیا آمداز زندگی خصوصی شهید اطلاع مبسوطی در دست نیست همینقدر فهمیده می‌شود که در تحصیل علوم صاحب استعداد ارثی بوده و شاید رغبت پدر عالیمقامش در طریق علم اورا راهنما شده باشد. علاوتاً ارتباط (۱) شهید با همو طن بزرگوارش ابوزیداحمد بن سهل عالم معروف آندوره خالی از تاثیر نبوده. شهید با رودکی استاد مسلم شعر و ادب آمیزش نیز دوستی و ارتباط داشته و مورد ستایش و اعتقاد او بوده است چنانچه رودکی ابیاتی در وصف او پرداخته و مرثیه بی مانندی در وفاتش انشاد کرده است.

مناظرات شهید با رازی فیلسوف و طبیب مشهور آن عهد زبانزد عموم نویسندگان تاریخ است گویند که شهید در مساله علم الهی، معاد، سکون و حرکت ولذت نقوضی برواز ی نوشته بوده. نظریهٔ شهید دربارهٔ لذت چنین نقل شده: «نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام واتصال آنهاست زیرا لذات نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب خود مانند حکمت

(۱) معجم الادبا، ص ۶۸ ج ۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 322 of 736

وعلم بدست می‌آورد وبه‌سبب اینغائی که بفضیلت آن بر امور دیگر دارد دایم ومتصل‌است وسیری نمیشود وانقطاع نمی‌پذیرد. اما لذت‌بدن بستگی بوجود قوت حاسه دارد وبه همین سبب منقضی‌وزایل است‌وبسرعت تبدل واستحاله می پذیرد. ومین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول به مطلوب خود بر آمد همینکه‌بدان رسیدسعی او پایان‌می پذیرد وعملش به انجام میرسد واز شغل خودفراغت حاصل‌میکندامابدن‌هر گاه آرزوی محسوس خود را یافت ازان بهره برمیگیرد وباز صاحب‌اوبحالتی که‌بود باز میگردد از اینروی حرکت آن دایم وحاجت آن همیشگی است.

سومین وجه برتری لذت نفسانی بر جسمانی قوت واز دیاد آنست زیرا نفس چون بر فضیلتی از فضایل دست یافت ویالذتی ازلذات نفسانی را حاصل کرد بوسیلهٔ آن نیرو مندتر میگرددو بر آن‌می‌شود که بر نظیر آن دست یابد ولذتی را که بالاتر از آنست برآن بیفزاید اما بدن چون‌بلذت محسوسی رسیدبرقوت خویش میافزاید تا بنظیر آن برسد لیکن آنچه بدان میرسد برتر از لذت نخستین نیست بلکه در جنس ضعیف تروپست تراست. فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی هرچه‌نفس بیشتر بلذات خود نایل شود بیشتر بکمال طبیع انسانی نزدیک میگردد ولی‌بدن‌هرچه بیشتر در لذت جسمانی منغمرومنهمك شود برقوت بهیمی که دراانسان موجوداست بیشترافزوده میگردد واورا از کمال طبیع انسانی وشرایط‌آدمیت‌دورترمیسازد» (۱)

شهید همچنانکه در نزد همه معاصران مقام ومنزلتی شایسته داشت، گویندگان بعدازوی لیزاورا ستایش کرده ودرردیف رودکی‌قرار داده‌اند. ازطرز تعریفیکه شعرای ما بعد از شهید کرده‌اند معلوم میشود که غزلهای شهید مورد دلچسپی مردم واقع شده و از آن

(۱) تاریخ ادبیات در ایران ص ۳۵٤ ـ ۳۵۵

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 323 of 736

اقبال لیك کرده اند. خاقانی شاعر شروان چنین میگوید:

گرچه بدست پیش ازاین در عرب و عجم روان
شعر شهید ور ودکی لطم لبید و بحتری

شهید همچنانیکه در زبان دری غزلهای ترمی سرود قدرت گویایی در زبان عرب نیز داشت و اشعاری ازوی نقل کرده اند. فرخی سیستانی از حسن خط شهید تعریف کرده:

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر

ابن النديم شهید را صاحب تالیفاتی میداند (۱)

شهید امیر نصر بن احمد و ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی وزیر را مدح گفته و باری هم در چغانیان بخدمت ابوعلی محتاج از سرداران لشکری سامانیان رسیده وفات وی درسال ۳۲۵ اتفاق افتاد و این مرثیه را رودکی در باره اش گفت:

کسار وان شهید رفت از پیش زان ما رفته گیر و می اندیش
ازشمار دو چشم یك تن کم و زشمار خرد هزاران بیش

نمونهٔ اشعار شهید:

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیك جای نشگفند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست وانکه را خواسته است دانش کم

* * *

دانشا چون دریغم آید از آنك بی بهایی و لیك از تو بهاست
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست
بیتو از خواسته مبادم گنج همچنین زارو اربا تو رواست

* * *

در دا که ازین زمانهٔ غم پرور د حیفا که درین بادیهٔ عمر تو رد
هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع همه می باید کرد

(۱) الفهرست ص ۴۱۸

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 324 of 736

مرا بجان تو سوگند و سعب سر گندی — که هر گز از تو نگردم نه پشنوم پندی
دهند پند من هیچ پند پذیرم — نه پند سود ندارد بجای سوگندی
شنیده‌ام که بهشت آنکسی تواند یافت — که آرزو بر رسانند با رزومندی
هزار کبک ندارد دل یکی شاهین — هزار بنده ندارد دل خداوندی
ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی — نماز بردی و دینار بر پراگندی
ترا اگر ملک هندوان بدیدی موی — سجود کردی و بتخانه‌هاش بر کندی
بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم — با آتش حسرانم فگند خواهندی
ترا سلامت بادای گل بهار و بهشت — که سوی قبله رویت نماز خوانندی

رابعهٔ بلخی

اولین بانوی سخن سرا در ادب دری است که شهرت آفاقی دارد. درسرودن اشعار نغز و لطیف است به بسا از مردان روزگار پیشی جسته. کلامش در حد اعتدال وخالی از هر گونه حشو و زیادت، تشبیهات عالی و نزدیک بفهم دارد. شاعرهٔ ما گنجینه های معنی را با به کار بستن کلیدهای نرو تازه لفظ چنان آراسته که خواننده را مست و مدهوش می سازد. جامی در نفحات الانس خویش با ستناد ابوسعید ابوالخیر اورا از زنان زاهد وصوفی خوانده میگوید «دختر کعب عاشق بود بر غلامی اما عشق او از قبیل عشق های مجازی نبود» (ص ٥٦٤)
گویند رابعه قزداری بلخی در ادب عرب نیز چیره بود و شعر میسرود. اینک چند شعر نغز او را برای نمایاندن قوت کلامش در اینجا انتخاب و میگنیم:

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد — زهی بادی که رحمت باد بر باد
بداد از نقش آزر صد نشان آب — نمود از سحر مانی صد اثر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که در بارید هر دم در چمن ابر — که جان افزود خوش خوش در شجر باد
اگر دیوانه ابر آمد چرایی — کند عربده سبو حی جام زر باد
گل خوشبوی نرسیم آورد رنگ — از این غما ز صبح پرده در باد
برای چشم هر نا اهل گویی — عروس باغ راشد جلوه گر باد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 325 of 736

عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب ؟ چرا افکند گل را در سهر باد

• • •

زبس گل که در باغ ماوی گرفت چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
مگر چشم مجنون بارانه ر است که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
همی ما سد اندر عقیقن قدح سرشکی که در لاله ماوی گرفت
سر بر کس تاز ه از زر و سیم نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود بنفشه سکر دین ترسی گرفت

• • •

مرا بعشق همی محتمل کنی بحیل چه حجت آری پیش خدای عزوجل
بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد بدینم اندر طاعی همی شوم بمثل
نعیم بی تو نخواهم جحیم با تو رواست که بی تو شکر زهرست و با تو زهر عسل
بروی نیکو نگیه سکن که تا بکچند بسنبل اندر پنهان کنند بجم زحل
هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم فمن تسکبر یو ما قبعد عز ذل

• • •

کا شك تنم باز یا فتی خبر دل کا شك دلم باز یا فتی خبر تن
کا شك من از تو برستمی بسلامت ای قوما کجا تو انم رستن

فرالاوی

ابن شاعر را همپایه شهید میدانند اما ازطرز بیان رودکی معلوم می شود که درمرثیهٔ پایانتر ازشهید وبالاتر ازدیگران قرارداشته. گفته رودکی دربارهٔ اوچنین است

شاعر شهید و شهره فرالاوی وین دیگران بجمله همه راوی

نمونهٔ کلام فرالاوی :

جودی چنان رفیع از کان عمان چنان شگرف ما به
از گبر به و آه آتشین نم گاهی پر است و گاه پا به

ابو شعیب هروی

ابوشعیب صالح بن محمد هروی از شعرای متقدم آل سامان است گویند زمان رودکی را در یافته وی در اشعار خود تشبیهات زیادی بکار می برده. ازوست :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 326 of 736

دو زخی کیشی بهشتی روی وقد — آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
سلسله جعدی بنفشه عارضی — کشی سیاوش اندرو پرو یزجد
لب چنان کز خامهٔ نقاش چین — بر چکد از سیم بر شنگرف مد
گر ببخشد حسن خود بر زنگیان — ترك را بیشك ز زنگ آید حسد
بیشی آن تارك ابر پشمین — بسته بر تارك زابر بشم عقد
از فروسو کنج و از بر سو بهشت — سوزنی سیمین میان هر دو حد

بوشکور بلخی از شعرای متفکر این دوره است. اسم اورا هیچ کدام از تذکره نگاران ثبت نکرده اند اما کنیهٔ او را باتفاق بوشکور نوشته اند. مولداو مسلماً بلخ است همه اورابدان شهر نسبت داده اند. بوشکور منظومات خود را بیشتر در قالب مثنوی پرداخته ودر بحور مختلف سخن گفته. از ساخته های او یکی آفرین نامه است که ظاهراً به سال ۳۳۳ شروع ودر سال ۳۳۶ تمام کرده.

بعضی ابیات پراگنده را که معلوم میشود جزیی از قصاید است باو نسبت میدهند.

از مثنوی آفرین نامه ابیات زیر اختیار می شود، طرز فکر آن گویندهٔ حکیم مشرب از لابلای آن آشکار است:

خرد مند گوید خرد پادشاست — که برخاص وبر عام فرمانرواست
خرد را نشآد می لشکر است — همه شهوت وآرزو چاکر است
کسی کو بدانش بسردروز گار — نه او بازماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن — بدانش توان رشتن وبافتن

• • •

سخن گر چه با شد گرانمایه تر — فرومایه گردد زکم پایه تر
سخن کز دهان بزرگان رود — چو نیکی بود داستانی بود
نگین بد خشی بر انگشتری — ز کمتر بکمتر خرد مشتری
و از انگشت شاهان سفالین نگین — بدخشانی آید بچشم کهین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 327 of 736

سخن کاندر و سود نه جز ز یان — نباید که راند مشود بر زبان
شنیدم که باشد ز بسان سخن — چو الماس بران و تیغ کهن
سخن بفکنه منبر و دار را — ز سوراخ بیرون کشد مار را
سخن زهرویا زهرو گرمست و سرد — سخن تلخ و شیرین ودرمان ودرد
سخن کز دهان تا همایون جهد — چو ماریست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خود را ازو چون سزد — که از دیسك تور اسپك تیز گزد

• • •

بدشمن برت استوار ی مباد — که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب و شرین دهی مر ورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید — ازو چرب وشرین نخواهی مزید
ز دشمن گرایدون که یابی شکر — گمان بر که زهرست هرگز مخور

• • •

از قطعات پراکندهٔ منسوب به بوشکور:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم — مجروح شد آن چهرهٔ پر حسن ملاحت
ازغمزهٔ تو خسته شد آزرده دل من — وین حکم قضائیست جراحت به جراحت

• • •

جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
ور جان کست باز چه بر سر نهد روان
جان و روان یکیست بنزدیك فیلسوف
ورچه زراه دو آید روان وجان

معروفی بلخی

اسمش محمد بن حسن و کنیه اش ابو عبد الله متخلص به معروفی از شعرای دورهٔ ابو الفوارس امیر رشید عبدالملك بن نوح (۳۴۳ـ۳۵۰) بوده واورا مدح گفته. از زندگانی او اطلاع درستی دردست نیست. تغزلات غنائی دل انگیز سروده. اینك نمونه کلام او:

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 328 of 736

دوست بـاقامت چـون‌سرو بمن‌بـر بگذشت
تازه گشتم چو گل و تازه شد آن مهر قدیم

* * *

این دل مسکین‌من اسیر هواشد
پیش هزاران هزار گونه‌بلا شد
جادو کی بند کرد وحیلت برما
بندش برما برفت وحیله رواشد
حکم قضا بود وبـن قضابدلم بر
محکم ازآن شد که یار قضا شد
هرچه بگویم‌زمن نگر که نگیری
عقل جداشدزمن که‌یارجداشد

ابوالعباس ربجنی — اسمش فضل وکنیه اش ابو العباس ومنسوب به ربنجن است وی‌از شعرای دوره نصر بن احمد (۳۰۱ـ ۳۳۱) بوده ودر مرگ امیر نصر هر ثبتی بغایت متین واستادانه دارد که مورد پسند فرخی‌سیستانی قرار گرفته ود و سه بیت آنرا تضمین کرده است . از اینقرار :

* * * * * * * * * * * *

سخت خوب آید این دوبیت‌مرا — که شنیدم ز شاعر استاد
«پادشاهی گذشت پاك نژاد — پادشاهی نشست فرخ زاد»
«زان گذشته‌جهانیان غمگین — زین‌نشسته جهانیان دلشاد»

ابوزراعه‌معمری — ازشاعرانیست که‌محققاً بعد ازرودکی بمیدان آمده . این‌همان گویندهٔاست که‌خودرا همپایه رودکی‌دانسته والحق سخنان نغزدارد . ازاشعار اوست :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 329 of 736

هر آنکسی که باشد زاختر ش اقبال بود همه هنر او بخلق نا مقبول
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو سخا گزاف و کریمی فساد و فضل فضول

* * *

جهان شناخته کشتم بروز کار دراز نیاز و ناز بدیدم دراین شیب و فراز
ندیدم ازپس دین هیچ بهتر از هستی چنانکه نیست پس از کافری بتر زیاز

ولوالجی ابو عبدالله محمد بن سالح مروزی از شعرای مقدم آل سامان است که مورد تمجید تذکره نویسان وبعضا شعرای دیگر قرار گرفته.

بعضی اوراهمان نوایحی که منوچهری دراین بیت یاد کرده دانسته اند.

ازحکیمان خراسان کوشهید ورودکی
بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی
بوالعلا و بوالعباس و بوسلیك و بوالمثل
آنکه آمد از نوایح آنکه آمد از هری

ازاشعار نغز و لطیف اوست:

سیم دندانیك و بس دانك و خندانك و شوخ
که جهان آنك برما لب اوزندان کرد
لب او بین گویی که کسی زیر عقیق
بامیان دو گل اندر، شکری پنهان کرد

* * *

جعد برصبمن پیشانیش گوئی که مگر
لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
وان سیه زلف برآن عارض گوئی که همی
بورزاغ کسی آتش را باد کند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 330 of 736

لوکری

از معاصران امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷) است. نام وی علی بن محمد و کنیه اش ابوالحسن و منسوب به لوکر است در قصیده و غزل ید طولایی داشت. ابوالحسن عبیدالله بن احمد عتبی وزیر نوح ثانی را مدح کرده است.

از اشعار اوست:

ساقی بده آن کلکون قرقف را — تا با فته از آتش گرزف را
از دیك امیر نوح بن منصور — بر کوشك بر این شعر مردف را (۱)

* * *

زعنبر زره دارد او بر سمن — زسنبل گره دارد او بر قمر
چو بر داشت چوزا کمر که اگر — بجست و ببست از فلاخن کمر
برون برد از چشم سودای خواب — درآورد دردل هوای سفر
بتابید سخت و به پیچید ست — بگرد کمر گاه دستار سر
شتابان بیامد سوی کوهسار — باهستگی کرد هر سو نظر
بر آورد از آن و هم پیکر میان — یکی زرد گوپای تا جاور
نه بلبل ز بلبل بداستان فزون — نه طوطی زطوطی سخنگوی تر
ز بسد به زرینه نی درد هید — بارسالی دادم را گذر
برخ برزد آن زلف عنبر فراش — بنی برزد انگشت و قست سحر
همو گفت در نی که ای لوکری — غم خدمت شاه خوردی مخور

آغجی

اسمش علی بن الیاس و یکی از امرای دربار سامانی بود. کنیه اش ابو الحسن است. شهرت وی به آغاچی یا آغجی (حاجب) از لحاظ وظیفه ای بوده که در دربار داشته. از اوست:

(۱) تاریخ ادبیات دکتر صفا ص ۳۸۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 331 of 736

دو چشم عبرنم از قدرت تو چند فراز
دو گوش فکرت من چند سال‌ها نده زیند
گناه چند کنم چند عهد توشکنم
بزرگواری تو چند و این وفای توچند
کنون خدایا عاصیت با گناه گران
سوی تو آمد وامید راز خلق بکند
نه محنتی و نه دردی نه سختی‌است براو
که روز گارچو شهدست وزندگانی قند
ولیک آنکه خداوند چون تویافت کریم
از و بنعمت بسیار کی شود خرسند

• • •

ای آنکه ندا ری خبری از هنر من
خواهی که بدانی که لیم نعمت پرورد
اسپ آرو کمند آرو کتاب آرو کمان آر
شعرو قلم وبربط و شطرنج ورق ونرد

• • •

بهوا در نگر که لشکر برف چون کند اندر وهمی پرواز
راست همچون کبوتران سفید راه گم کردگان ز هیبت باز

دقیقی بلخی

شاعر بزرگ اوا خرسامانیان همان کسی که به امرامیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور(۳۶۵-۳۸۷) به نظم شاهنامه پرداخت وسنت دیرین آریایی را از نو زنده ساخت ودر حقیقت پیشرو استاد طوس گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 332 of 736

اسمش محمد بن احمد و کنیه‌اش ابو منصور و تخلص شعری وی دقیقی است. در بارهٔ تخلص شاعر تذکره نویسان تعبیر های مختلف نوشته اند محمد عوفی صاحب لباب الالباب متعقد است که اورا به سبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفتند. اما جمعی این مناسبت را بعد الوقوع دانسته و میگویند ابو منصور محمد بن احمد در اوایل جوانی شاعری پیشه کرد و هنوز جوان بوده که شاعری نامور واستاد گردیده است. بگفته فردوسی :

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان

امیتوان عهد اول جوانی اورا که درهمان وقت شاعری پیشه داشته بدون تخلص شعری قبول کرد. طوریکه معمول است شاعر خودش شاید بمناسبتی کلمهٔ دقیقی را تخلص خویش اختیار کرده و نام مسلم شعری وی گردیده است.

درحصهٔ مولد او هم اختلافاتی موجود است بعضی طوسی و برخی بخارایی وسمرقندی اش میگویند اما اکثر نویسندگان به بلخی بودنش ایقان دارند ازشعارش پیداست که اشتیاق فراوانی به زادگاه خود دارد و آنرا بلخ گزین خوانده و ازدو بهار، آن به حرارت سخن میگوید.

دقیقی با اسلوب شیرین و متین سخن رانده. قصاید و قطعات و غزلهای لطیف او طرفداران زیاد دارد. شعرای بزرگ دیگر به وی احترام گزارده اند و بعضاً قطعات اورا استقبال نموده اند.

گیر لیستم بطبع دقیقی و فرخی هستم کنون مقدمهٔ کاروان خویش

ادیب صابر

دقیقی تغزلات بدیع و مدایح عالی و مضامین بکر و اوصاف ساده و طبیعی را با مهارت خاصی در گفته های خود منعکس ساخته و رنگ جاودانی به آنها بخشیده است. قطعه زیر که در نوع خود در ادب دری ممتاز و تا کنون باین قوت و رسایی و پر مغزی نظیر آن سروده نشده از دقیقی است :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 333 of 736

زدو چیز گیرد مر مملکت را یکی ز عفرانی یکی پر نیانی
یکی زرنام ملک بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی
که رابو به وصلت ملک خیزد یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی ودستی کشاده دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکار یست کورانگیرد عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دوچیز است کورا بهبند اندرآرد یکی تیغ هندی دگر زر کانی
به شمشیر باید گر فتن مرا ورا بدینار بستنش پای ارتوانی
که را تخت و شمشیر ودینا رباشد نبایدش تن سروو پشت کیانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت فلک مملکت کی دهد رایگانی

همچنانکه استاد خود اد عاداره ، واقعاقصاید مدحیه راروتق دیگر بخشیده وتن عریان آنرا طیلسان پوشانیده :

مدیح تا به برمن رسید عریان بود ز فروزینت من بافت طیلسان وازار

از آثار دقیقی غیر از اشعار پراکنده ای که در کتب تذکره و تاریخ و لغت باقی است هزار بیت [تعداد اصلی ابیات شاهنامه اورا از سه الی بیست هزار نوشته اند] رزمی اوست که فردوسی آنرا در شاهنامه اختیار کرده و به اقتفای او به بحر تقارب نظم کرده .

دقیقی به تاریخ مملکت خود سخت علاقمند بود . و به دین زردشتی احترام میگذاشت سخنان سر کشاده وی را درباره زردشت و کتاب اوزند دلیل بر تمایل او به دین زردشتی و آبائی اش میدانند :

یکی زردشت وارم آرزو یست که پیشت زند را برخوانم از بر

دقیقی پادشاهان سامانی و ولیز امرای چغانی تابع سامانی را مدح گفته ـ از جمله ممدوحان او یکی امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰ـ۳۶۵) سامانی است . دیگر امیر رضی ابو القاسم نوح بن منصور (۳۶۵ـ۳۸۷) ظاهراً در

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 334 of 736

زمان امیررضی و به امر او به نظم شاهنامه شروع کرد. و نیز از جمله ممدوحان او ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی است که فرخی آنرا متذکر شد.

ناظر از زنده مدیح تو دقیقی در گذشت
زآفرین تو دل آگنده چنان کزد انده‌زار
تا بوقت این زمانه مرورا مدت نماند
زین سبب گر بنگری زامروز تا روز شمار
هر نبائی کز سر گور دقیقی بردمد
گر بپرسی از آفرین آتوسخن گوید هزار

واقعهٔ مرگ دلخراش اورا که درجوانی واقع شده در حدود ۳۶۷ تا ۳۷۰(۱) مبدا نند و اضافه میکنند که بدست غلامی کشته شد.

ازابیات گشتاسب‌نامهٔ دقیقی:

چو گشتاسب‌را دادلهراسب تخت — فرودآمد از تخت و بر بست رخت
بیلخ گزین شد بدان نو بهار — که یزدان پرستان بدان روز گار
مر آن خانه‌را داشتندی چنان — که مرمکه رانا زبان این زمان
بدان خانه شدشاه یزدان پرست — فرود آمد آنجا و هیکل(۲) به بست
نشست اندر آن خانه با فرین — پرستش همی کرد رخ بر زمین
خدا را پرستیدن آغاز کرد — در داد و دانش بدو باز کرد
به بست آن در با فرین خانه را — نهشت اندر آن خانه بیگانه را
بپیوشید جامهٔ پرستش پلاس — خرد را براین گونه باید سپاس
بیفکند باره(۳) فرو هشت موی — سوی داور داد گر کرد روی
همی بود سی سال پیش بپای — بدینسان پرستید باید خدای

(۱) سخن وسخنوران ص ۱۰۱ ج ۱ (۲) نمودند (۳) گلوبند ودستینه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 335 of 736

نیایش همی کرد خورشید را چنان چو لکه بد راه جمشید را
ز روز گذشته شب نا مدار همی جست آمرزش کردگار

قصیده درمدح ابوالمظفر چغانی :

بر بچهر ه بتی عیار و دلبر نگاری سر وقد و ماه منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم سرشکم خون شد ست و برمشجر
اگر نه دل همی خواهی سپردن بدان مژگان زهر آلود منگر
و گر نه بربلا خواهی گذشتن بر آتش بگذرو بر درش مگذر
بسان آتش تیز است عشقش چنان چون دورخش همرنگ آذر
بسان سر و سیمنست قدش و لیکن بر سرش ماه منور
فرش آن روی زیبا رنگ چینی که اشک آرد برو گلبرگ تر بر
فرش آن لب که تا ابدر نیامد ز جلد آبین بوسه نا مدا بدر
از آن نگار لبانست اینکه دایم گداز انم چو اندر آب شکر
از آن لاغر میانست اینکه عشقم چنین فربی شد ست و صبر لاغر
بچهر ه یوسف دیگر و لیکن بهجرانش منم یعقوب دیگر
اگر بنگر چنو پیکر نگارد مر یزاد آن خجسته دست بنگر
وا گر آزر چنو دانست کردن دروه از جان من برجان آذر
صنو بر دیدم و هر گز ندیدم درخت سیم کش بر سر صنوبر
مرا گوید زچندین شعر شاهان وچندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی نه ام اندر خور و گفتار وزدر
مگر خود نیستم ای دوست درخور مگر خود نیستیتم ای دوست درخور
چرا نو بسیم یاری مدیحی ز مسیر نامداران شاه مهتر
بمن ده تا بدارم یاد گاری بپسرد چشم بتو بسم به عنبر
بحلقهٔ زلف خویشش ببندم چو تعویذی فرو آویزم ازبر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 336 of 736

چو نام آن نگار آمد بگوشم — فرو بارید م از چشم آب احمر
فراقم صورتی شد پیشم اندر — خیالی دیدهش مکروه و منکر
بترسیدم که ناگاهان کنارم — نهی گیرد انداز بستان عنبر
چو از من یکسله کی بینمش باز — کی آید این گذشته رنج را بر
فرو بارید ز ابر دیدگانم — بر آن خورشید کش بالا صنوبر
همی بگریستم تا از آب چشمم — چو روی یار من شد روی کشور
چو روی یار من شد دهر گویی — همی عارض بشوید باب کوثر
بپوشید ، لباس قیر و دیبی — بیفکندند ، لباس مهاء آذر
گل اندر بوستانان باغ پر بر — بسان گلبنان باغ پر بر
تو گوئی هر یکی حور بهشتیست — بدست هر یک از یاقوت مجمر
بصد گونه نگار آراسته باغ — بنقش وشی و نقش مسطر
بکاخ میرها مانند بخسو بی — گشاده بر همه آزادگان در
سحرگاهان که باد نرم جنبد — بجنبانند درخت سرخ واصفر
تو بینداری که از گردون ستاره — همی بارید بر دیبای اخضر
نگار اندر نگار ولون درلون — هزاران درشد ، پیکر به پیکر
بزیر دیبه سبز اندر اینک — تراج سبز و زردا زبار بشکر
یکی چون حقهٔ بی‌از زر خنجه است — یکی چون بیضه بی بینی ز عنبر
درخت سبز تازه شام و شبگیر — که ماء از بر همی تابد بر او بر
درفش میر بوسعید است گوئی — فروزان بر سرش بر تاج گوهر

• • •

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند — سپید روز بیاکی رخان تو ماند
عقیق را چو بیابند نیک سوده گران — گر آبدار بود با لبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتم پیش — گل شگفته برخسار گان تو ماند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 337 of 736

دوچشم آهو دوتر کس شکفته بیمار درست وراست بدان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیدم و طراژی تیر که بر کشیده بود به ابروان تو ماند
ترا بسروابن بالا قیاس نتوان کرد که سرو را قدو بالا بدان تو ماند

امیر ابویحیی طاهر چغانی (م-۳۸۱)

ازامرای چغانیان است با ابوالمظفر احمد بن محمد جنگ کرد و بدست او از میان رفته. خودش گوینده چیره دست است و ازشعرای دیگر احترام میکرده.
اشعار زیر منسوب بدوست :

دلم تنگ دارد بدان چشم تنگ خداوند دیبای فیروزه رنگ
بچشم کوزنست ورفتار کبک بکشی کو رست و گیر پلنگ
سخن گفتنش تلخ و شیرین دولب چنانک از میان دوشکر شرنگ
کمان دو ابروش و آن غمزها بلا یک بدل بر چو تیر خدنگ
بدان ماند آن بت که خون مرا کشیدست بر بوی تار بتر تنگ
یکی فال گیر بم رشاید بدن که گیتی بیک سان ندارد درنگ

• • •

یک شهر همی فسون و رنگ آمیزند تا بر من و بر تو رستخیز انگیزند
با ما بحدیث عشق ما چه ستیزند هر مرغی را بپای خویش آویزند

منجیك

ابوالحسن علی بن محمد منجیك ترمذی در دربار چغانیان بسر میبرد و مدح امرای آنجا را میکرد.
وی از فحول شعرای قرن چهارم است. عوفی در لباب الالباب اورا بدین گونه وصف میکند : شعر غریب و الفاظ خوب و معانی بکر و عبارتی بلیغ واستعارتی نادر دارد. قضاوت بدست خوانندگان گرامی که مطالعه اشعارش وصف عوفی را در باره اوصادق خواهند یافت یا خیر ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 338 of 736

ای خو بتر ز پیکر دیبای ارمنی — ای با کتر ز قطرهٔ باران بهمنی
آنجا که موی تو همه بر زن بزیر مشك — وانجا که روی تست همیشه برهمنی
اندر فرات غرقم تا دیده با منست — واندر بهار چشمم تا تو بر منی
ار انگبین بسی سخن تلخ مر چراست — ور یاسمین بری تو بدل چو نکه آهنی
منگر بماه تورش تیره شود ز رشك — مگذر بباغ سرو سهی پاك بشکنی
خرم بهار خواند عاشق ترا که تو — لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی
ما را چگر بتیر فراق تو خسته گشت — ای صبر بر فراق بتان نیك جوشنی

* * *

الا بمیرد آن دارو ی نیز تند — ز ماله دیده فراوان و دیر ماند به بند
چو جان عاشق سوزان چو روی حاسد زرد — ز مهر بخته و نایافته ز دود گزند(۱)

* * *

نیکو گل و رنگ را نظر کن — در راست بزیر عقیق ساده
با عاشق و معشوق روز خلوت — رخساره به رخساره بر نهاده(۱)

ابو طیب مصعبی — ابن مرد سیاست و تدبیر از ادب نیز بهرهٔ کافی داشت وی در جمله رجال بزرگ قرن چهارم بشمار می آید. وی از شاعران استاد و ماهر در زبان دری و عربی بود. قصیدهٔ در تعریف «جهان» دارد و در آن با لهجهٔ تند و انتقاد آمیز از زیاده رویها و ناسازگاریها از زشتی و زیبایی های آن بی پرده سخن گفته:

جهانا همانا فسوسی و بازی — که بر کس نپایی و با کس نسازی
چو ماه از نمودن چو خور از شنودن — بگاه ربودن چو شاهین و بازی
چو زهر از چشیدن چو چشمگ از شنیدن — چو باد از بزیدن چو الماس گازی
چو عود قماری و چون مشك تبت — چو عنبر سرشتهٔ یمان و حجازی

(۱) سخن و سخنوران ص ۲۰۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 339 of 736

بظاهر یکی بیت بر نقش آزر بباطن چو خوک پلید و کر ازی
یکی را نعیمی یکی را جحیمی یکی را نشیبی یکی را فرازی
یکی بوستانی پر اکنده نعمت بر بن سخت سنه بران نیک سازی
همه آزمایش همه پیر ایش همه پردرایش چو گر گ طرازی
چو ازیر کانند بس تفگر و زی چرا ابلهان راست بس بی نیازی
چرا عمر طاوس وهر اج کوته چرا ما رو گر گس زید دراز ی
صد و اند سا له یکی مرد غر چه چرا شست وسه ز پست آن مرد تازی
اگر نه همه کار تو باز گونه چرا آنکه ناکس تر او را نوازی
جهانا ما ناز ین بی نیاز ی گنه کار ما ئیم تو جا ی آزی

ابواسحق ابراهیم گویند وی شغل زرگری داشت و اشعار آبدار

چو بهاری میسرود . نمونهٔ کلامش از اینقرار است :

با بر پنهان کرد آفتاب تابان را
بسبزه بنهفت آن لاله برگ خندان را
بروی هردومهش بردوشاخ ریحان را
بشاخ مورد بپیوست شاخ ریحان را
بتی که خسته دلان را ببوسه درمان است
در بغ دارد ازین درد دیده ها مرا را
با بر ایسان هانم کنون من از غم او
سزد که سنعت خوبست ابر ایسان را
بیك گذر که سحرگاه بر گلستان کرد
بهشت کرد سراسر همه گلستان را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 340 of 736

شاکر جلاب ازشعرای فراموش شده بلند مرتبت واستاد است که دراواسط قرن چهارم میزیسته و گویند دربخارا بوده.

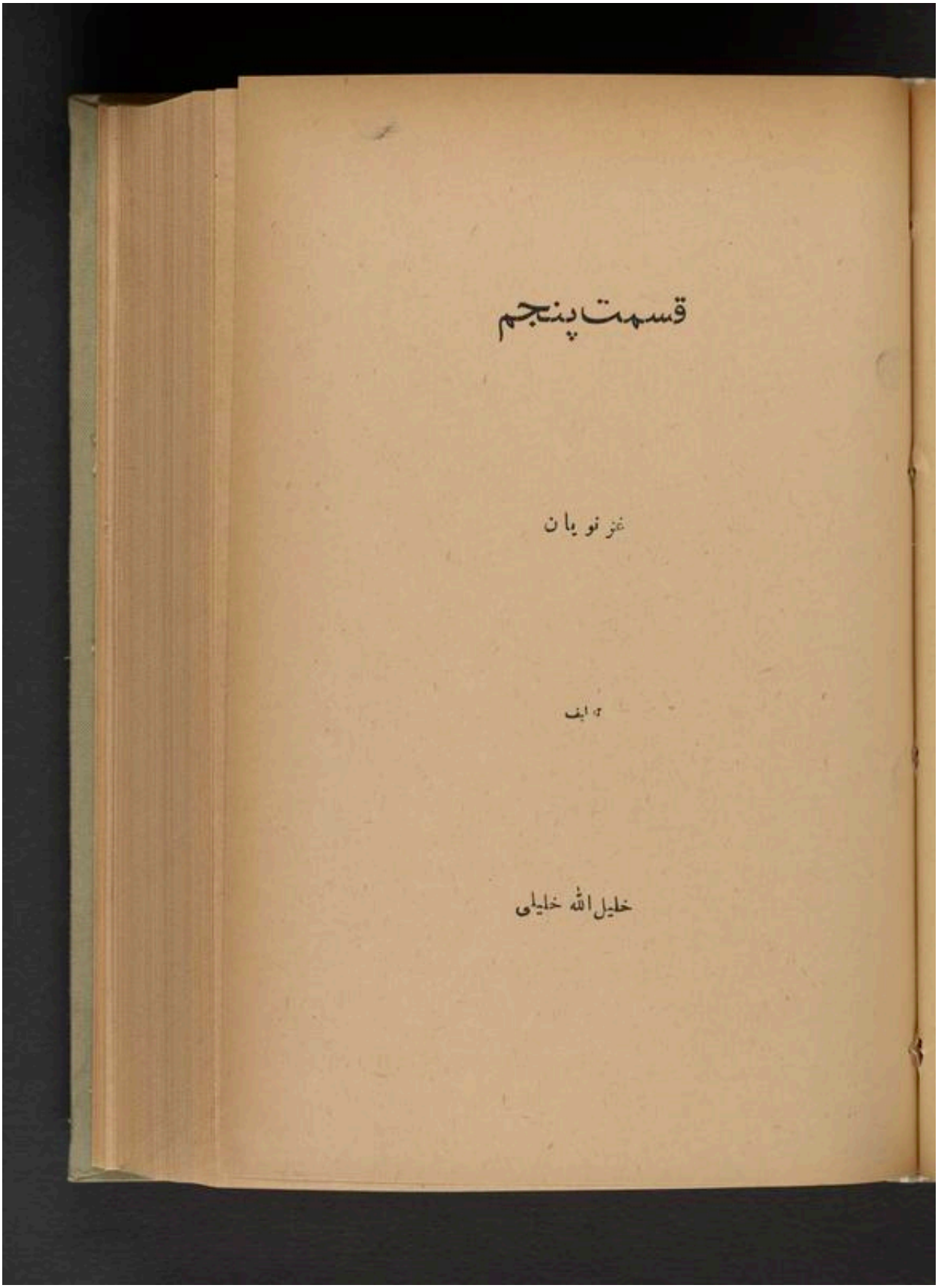
ازآثار اوجزاندکی در دست نیست . اینك چندبیت آن :

سردست روزگار ودل از مهر سردلی
می ساغر ده باید وماساغ لخوردلی
ازصدهزار دوست یکی دوست دوست لی
وزصد هزار مرد یکی مرد مردلی
نفرین کنم زدرد فعال زمانه را

• • •

کو کبردا دو مرتبت این کوفشانه را
آنرا که با مکوی و کبلابه بود شمار
بربط کجا شناسد وچنگ وچغانه را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 341 of 736

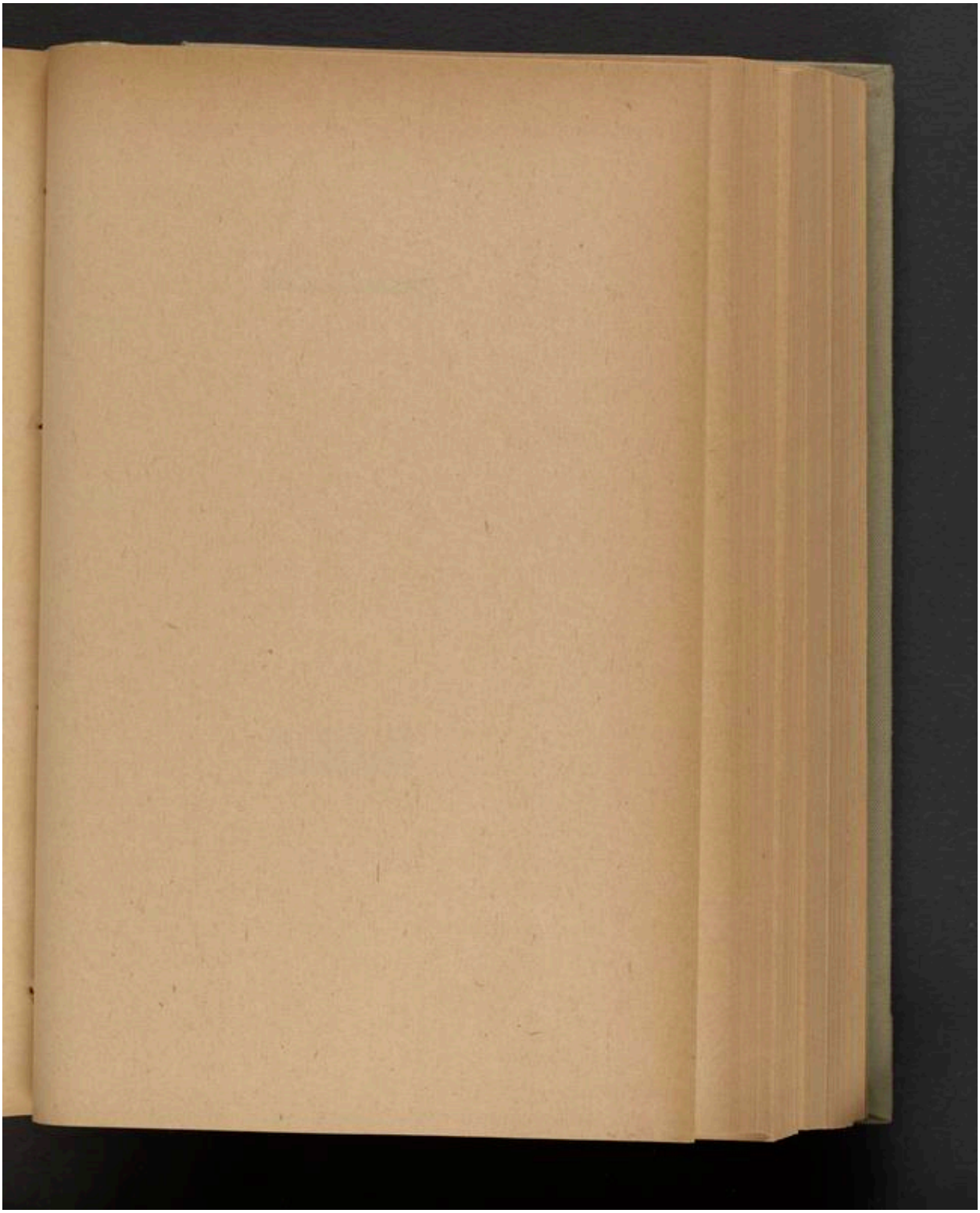


قسمت پنجم

غزنویان

تألیف

خلیل الله خلیلی



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 343 of 736

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله العلی العظیم والصلوة والسلام علی رسوله نبی الکریم

سلطنتی که نوبت دولت آن از گرگانیه تا گرگان واز کاشغر تا سومنات تاخته می شد لابد داستان های شگفت و روایات دل انگیز و تحولات فراوان دارد .

این روایات چندانکه باملل دیگر تماس کرده وچندانکه سیر سال وماه بران عبور نموده صبغه دیگر بر داشته است .

مردمی که ازان زیان دیده اند آن حقایق را بر نگی وملالی که ازان برخوردارشده اند آنرا برنگی جلوه داده اند .

خاصه داستان دولت و سلطنت یمین الدوله وامین الملة نظام الدین ابوالقاسم سلطان محمود غزنوی طاب الله ثراه که درسر نوشت ملت های این گوشه دنیا تحولات عظیم وارد کرد و کارهای بس بزرگ در این بخش جهان بپایان رسانید .

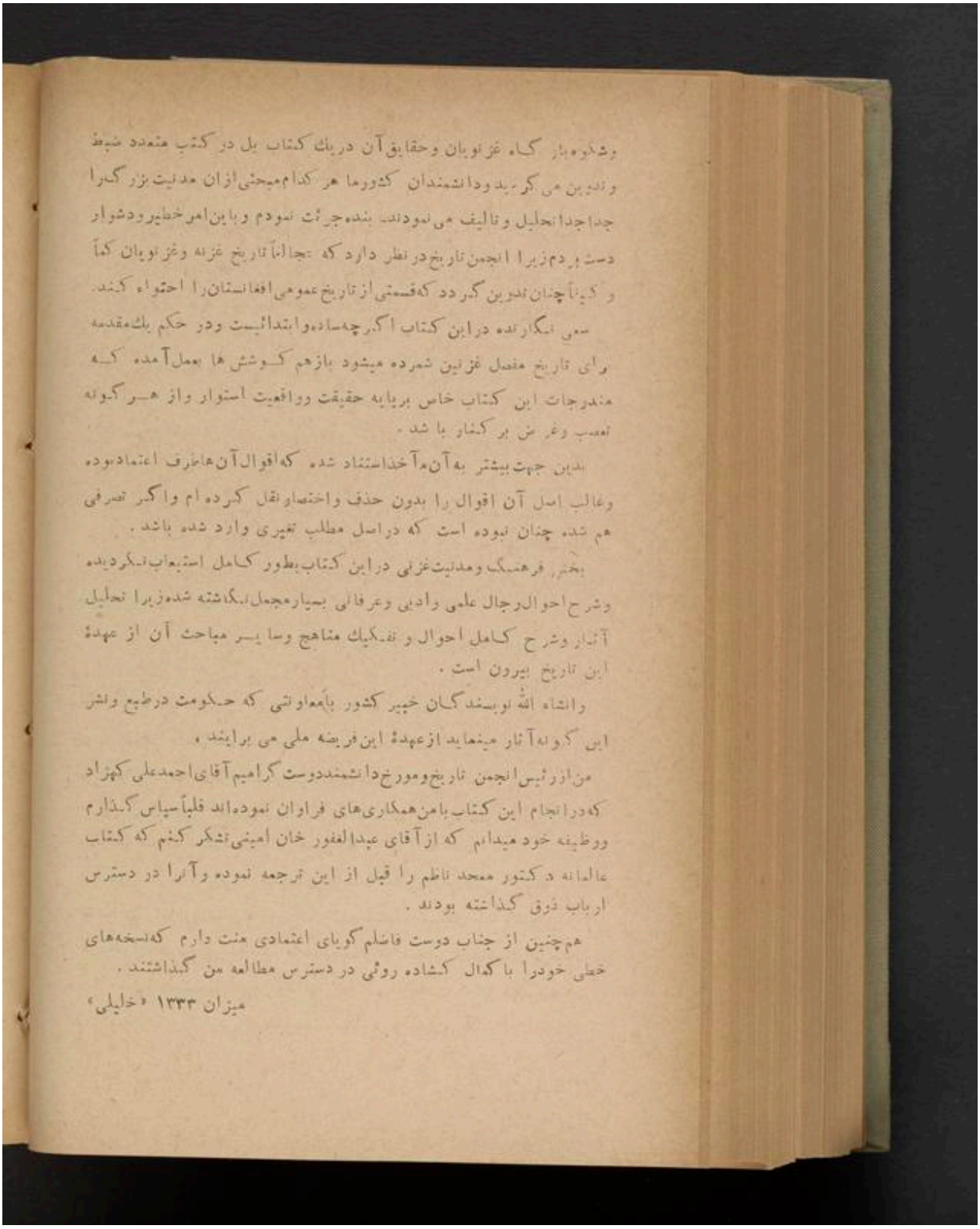
دانستن این داستان ومعرفت کامل بحقایق آن بمردم دیار ما بسیار مفید وسودمند است زیرا مرد می که اکنون دراین سر زمین ها بسر می برند باید بدانند که پدران آن ها در چه شکوه و جلال زندگانی داشتند چه پیروزیها دیده اند وچه رنجها کشیده اند دانستن این روایات واد راك این حقایق ـ معرفت براساسها وبنیاد های ملیت ماست .

آن موجودیتی که پایه زندگانی ما تا اکنون بران استوار است واصل مفاخر ما شمرده میشود براساس همین حقایق بنایافته است .

انجمن تاریخ ازمدتی درصدد آن بر آمده که این وقایع روشن گردد و تاریخ افغانستان از ادوار باستان تا روزگار ما در بخشهای مستقل طبع وتدوین شود .

قرعه دولت غزنویان بنام بنده افتاد باوصف آنکه تمحیص واستقصای این مبحث مستلزم مطالعه وتتبع طولانی بود وسالهای دراز بکار داشت که حق فحص وتدقیق گذارده می شد و کاوشهای علمی مخصوصاً در غزنه بعمل می آمد و آنگاه جلال

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 344 of 736



وشکوه بازگشاه غزنویان وحقایق آن دریك کتاب یل در کتب متعدد ضبط وتدوین می گردید ودانشمندان کشورما هر کدام میحتی ازان مدنیت بزرگ را جداجدا تحلیل وتالیف می نمودند. بنده جرئت نمودم وباین امر خطیر ودشوار دست بردم زیرا انجمن تاریخ در نظر دارد که تدریجاً تاریخ غزنه وغزنویان کماً و کیفاً چنان تدوین گردد که قسمتی از تاریخ عمومی افغانستان را احتواء کند.

سعی نگارنده دراین کتاب اگرچه ساده وابتدائیست ودر حکم یك مقدمه برای تاریخ مفصل غزنین شمرده میشود بازهم کوشش ها بعمل آمده که مندرجات این کتاب خاص برپایه حقیقت وواقعیت استوار واز هر گونه تعصب وغرض بر کنار باشد.

بدین جهت بیشتر به آن مآخذ استناد شده که اقوال آن عاطرف اعتماد بوده وغالب اصل آن اقوال را بدون حذف واختصار نقل کرده ام واگر تصرفی هم شده چنان نبوده است که در اصل مطلب تغیری وارد شده باشد.

بخش فرهنگ ومدنیت غزنی دراین کتاب بطور کامل استیعاب نگردیده وشرح احوال رجال علمی وادبی وعرفانی بسیار مجمل نگاشته شده زیرا تحلیل آثار وشرح کامل احوال و تفکیك مناهج وسایر مباحث آن از عهدهٔ این تاریخ بیرون است.

وانشاء الله نویسندگان خبیر کشور بامعاونتی که حکومت درطبع ونشر این گونه آثار مینماید ازعهدهٔ این فریضه ملی می برایند.

من از رئیس انجمن تاریخ ومورخ دانشمند دوست گرامیم آقای احمدعلی کهزاد که درانجام این کتاب بامن همکاری های فراوان نموده اند قلباً سپاس گذارم ووظیفه خود میدانم که از آقای عبدالغفور خان امینی تشکر کنم که کتاب عالمانه دکتور محمد ناظم را قبل از این ترجمه نموده وآنرا در دسترس ارباب ذوق گذاشته بودند.

هم چنین از جناب دوست فاضلم گویای اعتمادی منت دارم که نسخه های خطی خودرا با کمال گشاده روئی در دسترس مطالعه من گذاشتند.

میزان ۱۳۳۳ «خلیلی»

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 345 of 736

فصل (۱)

الپتکین

سلطنتی که نفوذ آن به‌دوطرف خاك افغانستان بر شرق و غرب مستولی شد بدست الپتکین سپه سالار جنگجوی امرای بنی سامان درحدود سال‌های ۳۵۱و۳۵۲ در غزنی بنیاد نهاده شد . ولادت الپتکین درحدود ۲۶۷ واقع گردیده و بعد ازسن رشد وبلوغ درزمرهٔ غلامان احمد پسراسمعیل سامانی داخل ودرذیل محافظین شاهی مسلك گردید . وی را امیر پسر احمد آزاد نمود و نوح پسر نصر بفرماندهی دستهٔ از افواج خود مقرر گردانید ومتدرجاً دراثر لیاقت وهوش ممتازیکه داشت برتبهٔ حاجب الحجابی ارتقا جست . نوح وفات کرد و الپتکین در دربار عبدالملك قدر ومنزلتی بسزا یافت و در پیشگاه شهریار جوان سامانی نفوذی به کمال حاصل نمود . دررمضان ۳۴۵هـ ملکه بکربن ملك فرماندهٔ افواج خراسان به‌بخارا حمله آورد سپهسالار الپتکین وی را ازپادرانداخت ومقتولش ساخت . هنرمندی ونیروی الپتکین ودسیسه درباریان عبدالملك را بران داشت تاوی را ازبخارا به‌بلخ تبعید وحکومت آنجارا بدو تفویض نماید .

اما حکومت بلخ چنانچه باید مایهٔ تسکین وقناعت سپهسالار نشد ودر قبال نظر بلندش کوچك آمد . عبدالملك بهراس افتد رشد ووی را به سرداری سپاه و حکومت خراسان گماشت . سرداری سپاه خراسان در ۲۰ ذی‌الحجه ۳۴۹ بوی نامزد گردید هنوز الپتکین در خراسان حکومت داشت که عبدالملك امیرسامانی درشوال ۳۵۰ بدان سرای شتافت . برسر وفات امیر عبدالملك ابوعلی بلعمی که‌ازدوستان الپتکین بود نامهٔ انشاد کرد وازوی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 346 of 736

مشورة خواست تامعلوم کند الپتکین بجانشینی سلطنت کرامیخواهد ورای او درین باب با کیست . الپتکین نگذاشت که شایستهٔ سلطنت پس از عبدالملك فرزند صغیر اواست زیرا برادر امیر بازیچهٔ نفسود دربار زبان ود ستخوش اغراض بیگانگان است واورا برای تاسیس مبانی سلطنت خراسان کموی درنظر داشت کافی نمیدانست اما کارها دیگرگونه شد .

درپای تخت اقداماتی بازگونه بعمل آمد . بعضی بجای اینکه سلطنت را بپسر صغیر عبدالملك مقرردارند برادراورا بپادشاهی برداشتند . الپتکین ازین حادثه بهم برآمد وآشفته خاطر گردید وبران شد که تصمیم خودرا ازراه قوة وشمشیر بکار اندازد وسلطنت عبدالملك را که پادشاه وولی نعمت مهربان اوبود هرنوع باشد بهپسرش مقرر دارد.درین کار ازدوست خود ابومنصور که قبل ازوی فرمانده سپاه خراسان بود واکنون حکومت طوس داشت یاری خواست وباوی پیمان درست کرد واعتماد نمود واورا بهخراسان گماشت وخودش درذیقعده ۳۵۰ راه بخارا پیش گرفت .

امیرمنصور اهمیت مسئلهرا ملتفت شد . وابومنصور را هرنوع بود از الپتکین گردانید وولایت خراسانرا بدومقرر داشت واورا گفت تاراه رود آمویهرا بر الپتکین بربندد .

چون اردوی الپتکین برساحل آمورسیدوی ازدوجانب خطررا متوجه خود دید بهراس افتاد وحتی ازتوطئه درارد وگاه خویش نیز مشتبه شد. (زیرا امیر چندتن ازصاحب منصبان اورا باخود همدست کرده بود) .

الپتکین دراثر حدوث این وقایع ناگوار ازحملهٔ بربخارا مایوس شد واردوگاه خودرا آتش زده بهبلخ بازگردید . امیر منصور قشونی بالغ بر (۱۲۰۰۰)سواربقول گردیزی بسرکردگی ببداح وبهقول ترشخی بسرکردگی اشعث بن محمد بهتعقیب او فرستاد .—

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 347 of 736

هردولشکر درنیمهٔ ربیع‌الاول ۳۵۱ درحدود دره (خلم) مصادف شدند ومصاف‌دادند باآنکه بااپتکین بیش‌ازهفت‌صدتن نبود وسپاه دشمن چندین برابراو بودند فیروزی نصیب لشکریان اپتکین‌شد(۱) ثنی‌چند ازسرداران سپاه اشعث اسیر وماهای امیرمنصور نیز دستگیر گردید حمدالله مستوفی سالار این‌لشکر ابوالحسن سیمجوررا نگاشته ولی این‌قول تایید نمی شود ازین‌فتح درخشان به‌بعد اپتکین بران شد که‌جانب غزنه حرکت نماید وبیاری‌باشندگان این‌سرزمین‌ها که‌خواهان استقلال‌سلطنت بودند حکومتی مستقل وجدید بپادارد وعهداطاعت سامانیان را فسخ‌نماید. اپتکین چندی درطخارستان مانده بغزنه‌آمد . درآن وقت ابوبکر لادیك که از امرای محلی است‌حاکم غزنه بود بعضی نام اورا انوك می‌نویسند. اپتکین با وی مصاف‌و بعداز چهارماه محاصره بقولی‌ابوبکر لادیك‌رامقتول‌وبقولی‌بحبس‌تر منهزم‌نموده غزنی را به تصرف خود درآورد ودرآنجا یاد شاهی خود را اعلان نمود.شنیدن این‌خبردردربارسامانی‌سامان تولید اضطراب نمودوموجب خشم امیر منصور گردید واورا برآن آورد که‌سپاهی مرکب ازبیست‌هزار تن به‌سرداری ابوجعفر بغزنی بفرستد ولی این سپاه هم مصدر کاری شده نتوانسته وازامیر اپتکین شکست فاحش یافته هزیمت کردند امیر منصور چون وضعیت‌رادیگر گونه‌دید مجبورشدبرای حفظ شئونات‌خود وجلوگیری ازوقایع ناگواری که‌پیش‌بینی‌می‌شد.بااپتکین ازدرمصالحه پیش آمدوحکومت غلم‌ومفتوحه‌اش‌را بدومسلم داشت اپتکین در ۲۰شعبان ۳۵۲زندگانی‌را بدرود گفت .

ابواسحق ابراهیم

ابو اسحق ابراهیم پسر اپتکین را که مردی بود ضعیف الاراده ست

(۱) این‌جنگ شرح واردرسیاست نامهٔ مذکور است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 348 of 736

عنصر ، عیاش ، خود پرست ، بعد ازمرگ پدرش بپاد شاهی برداشتندچون درخور سلطنت نبودوآنچه افغانستان آن روز می خواست ازوی ساخته نمی‌شد . عساکر براو بشوریدند وازفرمانش سر بر آوردند ابوعلی لاویك پسر ابوبکر لاویك ازموقع استفاده کرد. وبر ابراهیم لشکر کشید. ابراهیم تاب مقاومت نیاورده بهزیمت سوی بخارا شتافت تا ازدربار بنی سامان استعانت کند .

امیر منصور سامانی بابراهیم مدد نمود ووی راسال بعد باسپاهی گران بغزنی بفرستاد وغزنی بدست ابراهیم مفتوح گردید وپسر لاویك بهزیمت رفت وابراهیم دوباره برتخت غزنی جلوس نمود ولی کمی بعد در۲۵ ذی قعده ۳۵۵ وفات کرد .

بلکا تکین

بمرگ نابهنگام ابراهیم سلسلهٔ سلطنت ازخانواده؛ الپتکین منقطع گردید زیراوی دیگر وارثی نداشت که غزنویان مر اورا بپاد شاهی بردارند .

اشراف مملکت بربلکا تکین بیعت دادند ووی‌را بپاد شاهی قبول کردند .

بلکا تکین غلام وفرمانده عساکر محافظ الپتکین‌بودومردی جنگجو وپردل ودرمیانه عساکر شهرتی بسزا داشت ، بلکا تکین سلطنت خود را برعدالت وانصاف بنیاد نهاد . رعایااورا دوست می‌داشتند ودر سایهٔ فرمان فرمائی اوبا اطمینان وراحت بسر می بردند .

بلکا تکین ده‌سال حکمرانی کرد و دراسال ۳٦٤ درحالیکه مشغول محاصره گردیز بود وفات یافت . .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 349 of 736

پریتگین

چون بابکا تگین وفات یافت مردمان غزنه بران شدند تا پریتگین را که وی نیز ازسران سپاه وازغلامان الپتگین بود به تخت غزنی برنشانند.

پریتگین برتخت غزنی جلوس نمود. اماچون مردی سفاك وبی رحم وجفا کار بود مردم ازستم او برآشفته ابوعلی لاویك را به پادشاهی دعوت نمودند وی پسر شاه کابل (۱) بغزنه لشکر کشید اما سبکتگین دراز دیکی چرخ باپنجصد نفر غلامان خودسر راه براو بگرفت و باوی مصاف داد. ابوعلی وپسر شاه کابل هردواسیرومقتول شدند. غزنویان پریتگین راخلع کردند وسبکتگین را بپاد شاهی برداشتند این واقعه در ۲۷ شعبان ۳۶۶ واقع گردید.

(۱) شاه کابل ازسلسلهٔ برهمن شاهیان کابلی بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 350 of 736

فصل (۲)

سبکتگین

معین الدوله و ناصرالدین امیر ابومنصور سبکتگین بروایتی بمداز مرگ ابواسحق وبروایتی پس ازخلع پریتگین (۱) باتفاق سران ملك وسرداران سپاه بامارت برداشته شد روز جلوس وی ۲۷ شعبان ۳۶۶ هجری قمری بود (۲)

سبکتگین درسال ۳۳۱ تولد شد وپدرش جوق نام داشته ودر ۱۲ سالگی یکی ازقبایل همجوار به شهری که بدر جوق میزیست حمله برده سبکتگین را اسیر کردند وبه نصر حاجی که ازبازر گانان آن وقت بود فرو ختند

خانوادهٔ سبکتگین چه مذهب داشته اند درست معلوم نیست خود سبکتگین وقتی که دردست نصر حاجی بوده اسلام اختیار نموده است بیهقی انجا که از ممدوح خود فرخ زاد ستایش میکند گوید چون ایزدعز ذکره خواست دولتی بدین بزرگی پیدا شود درروی زمین امیر عادل سبکتگین را از درجهٔ کفر به ایمان رسانید (۳)

بیهقی اوایل حال سبکتگین را از زبان شریف ابوالمظفر وی از زبان جد خوداحمد ابن ابوالقاسم علوی وی از زبان خود سبکتگین به تفصیل شرح داده (٤)

از نبشته بیهقی برمی آید که سبکتگین در نیشاپور نزد الپتگین آمده واز گفته دیگران معلوم میشود که دربخارا بوی ملحق شده است (٥) بهر حال

(۱) عتبی واین اثیر ازپریتگین و بالکاتگین نام نمی برند ترجمهٔ عتبی ف ۲۲ طبع ایران ابن اثیر ف ۲۲ جلد ۸ اما داکتر ناظم در پنصورت روایت طبقات ناصری ومجمع الانساب راطرف اعتماد قرارداده وصحیح دانسته است (۲) در تاریخ ازظاهریان تاتیموریها تاریخ جلوس اورا ۳۸٦ نگاشته اند (۳) بیهقی ف ۱۰۲ (٤) صفحه ۲۳٤ (٥) داکتر ناظم هم بخارا مینویسد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 351 of 736

درسال ۳۴۸ سبکتگین نزد البتکین آمد و البتکین در آنوقت بدربار عبدالملك مقام حاجب الحجابی داشت .

سبکتگین نظر به استعداد اندیشه و توانائی تن و مهارت در فنون عسکری و مخصوصاً در هنر شمشیر بازی در روزگار اندك مقام بزرگ حاصل کرد و البتکین شیفته هنر و لیاقت او شده دختر خود را به عقد ازدواج او در آورد و در تمامت کارها چشم بوی داشت و چون میدانست خطر بزرگان یعنی از یکسو کارروائی های خلافت بغداد و از جانب دیگر تعرضات سلسله خانیه و در عین حال نفوذ درباریان که تحت تاثیر دیگران قرار یافته اند سلطنت آل سامان را تهدید می کنند برای حفظ و بقای قدرت ملی در این نواحی تشکیل سلطنت جدیدی را در قلب افغانستان لازم می شمرد و در این کار با البتکین همراه و یگانه مشوق و مدد کار او بود روز جلوس اورا اهالی فرخنده شمردند و جشن گرفتند و داعیه سلطنت او از طرف تمام طبقات اهالی بخوبی سندی تمام ایلك گفته شد (۱)

نخستین امری که سبکتگین در پیش داشت توسعه نفوذ وی و بسط سلطنت بود که میخواست با تشکیلات جدید ایجاد وحدت ملی نماید و کشور را از خطر تفرقه و انحطاط نجات بخشد .

در سال اول جلوس خود بست را ضمیمه غزنی گردانید در ولایت بست شخصی بنام طغان امارت داشت بای تورزنام که وی نیز از مردمان بست بود بروی شورید و امارت اورا متصرف گردید طغان روی بحضرت غزنه آورد و به ناصرالدین سبکتگین تظلم برد و از و در کار خود مدد خواست و شرایطی بحضرت او تقدیم نمود براین ترتیب که اگر سبکتگین بوی یاری کند آن شرایط را انجام دهد :

---

(۱) ابن اثیر ج ۸ صفحه ۲۷۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 352 of 736

(۱) غزنه را پایتخت دولت جدید افغانستان بشناسد وما لیات بست‌را چندانیکه سبکتگین تجویز نماید بخزانه غزنه همه ساله برساند .

(۲) هروقت که‌خطر خارجی‌پیش‌شود یاسبکتگین‌بخواهدبر بیگانگان حمله نماید طغان با انصار و اعوان خویش در حفظ و پیشبرد مملکت انباز گردد .

(۳) همه ساله فرزندی ازو درحضرت غزنه باشد (۱)

سبکتگین داعیه اورا پذیرفت وپیشنهادات اورا که مبنی برقوام امنیت وسعادت مملکت بودمورد اجابت قراردادوخود بنفس خویش قصدبست کرد وباپای توزمجا ربت شدید نمود واورا شکست داد طغان دو باره بر بست بر قرار گردید .

ولی اومردی وعده خلاف ودوروی بود ودر ابراز شرایطی که خودش گذاشته بودتهاون می‌نمود وهرروز حیات ومماطلتی اشکار میساخت .

تااینکه یکروز ناصرالدین ازوشدیداً ایفای شرایط راخواهش‌نمود ووی جوابی درشت داد وسخن بجدال کشید طغان مغافصةً (۱) شمشیر بر آورد ودست ناصرالدین رازخمی ساخت ناصر الدین باوجود جراحت شدید دست به‌شمشیر یازید وطغان راهجروح گردانید سبکتگین خواست‌ضربت‌دیگرزند لشکرهابهم‌برآمدوجنگی‌عظیم‌رخ‌داد واخیراً فتح نصیب‌لشکرسبکتگین شد وبست ازین تاریخ به‌بعد درقلمرو حکومت اوقرار گرفت و این فتح در ربیع ساعت گروز بعمل آمد طغان و بای تو زبکر مان گریختند ودیگر هوای حکمرانی درسر نکردند .

مفادی که‌بیشتر ازهمه‌چیزدرین فتح‌نصیب ناصرالدین شدهمانا ابو الفتح دبیر دانشمند بست بود که بدر بار ناصرالدین مشرف گردید ونظر به کیار

(۱) این جزئیات ازترجمه تاریخ بیهقی نقل شده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 353 of 736

کار دانی و حسن لیاقت او ناصر الدین وی را به کتابت تکلیف نمود و گفت چنانکه بدربار بای تو زخدمت میکرد بدربار غزنه نیزخدمت نماید ابوالفتح خودش پیشنهادی داد که اورا تازمانیکه کنار ولینعمت سابقش بای توزیلطرفه میشوداز کنار بر کنارداشته باشنداین رای بحضرت سبکتکین منظور افتاد وابوالفتح رابرخج فرستاد (۱) وبعد از مدتی اورا طلب داشته دیوان رسایل رابدو تفویض نمود .

واین دانشمند روز گاری درعهد سلطان محمود رحمت‌الله علیه بمشاغل سلطنتی پایدار بود تاانیکه حضرت محمود براوموا خذه کرد کهاین قصه را درمحل آن ذکر خواهم نمود به‌تفصیل . (۲)

بعد از فتح بست سبکتکین تصمیم گرفت تاولایت قصد اررا که در جوار مملکت او بود نیز فتح نماید (۳) .

والی قصدار که نام آن را مورخین نشان نداده اند از اطاعت وی سرباززد و سبکتکین بالشکرانبوه بهقصدار ورودنمود والی حصاری شدو امیر بکار محاصره پرداخت ومئونات حصار تعویقی در کار افکند .

سبکتکین ناگهان بروی شبخون زد وحصار را مفتوح ساخت وو الی قصدار را اسیر نمود والی عذرها پیش کرد وسبکتکین ازسرجرایم او گذشت واورا بنواخت و حکومت آن ولایت را باشرائط ذیل بروی مقرر داشت .

۱ ـ درخطبه‌ها وسکه نام ناصرالدین باشد .

---

(۱) بیهقی .شرح حال ابوالفتح درروی ابن اثیر ص ۹۱ ج ۹ دایرة المعارف ج۲۰ ابوالفدا ج ۲ ص ۱٤٦

(۲) بیهقی

(۳) قصدار یاقوت آنرا قزوارنیز ضبط می کند ومی گوید میان قصدار وست هشت فرسخ است فاضل معاصر عباس پرویز مؤلف ازظاهریان تاتیمور آن راقندهار گمان کرده یاقوت قندهار راجداوقصداررا جداذکر کرده وداکتر ناظم آن راخیزدارحالیه میداند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 354 of 736

۲- والی هر سال آنچه را با ناصر الدین مقرر کرده بخزانهٔ غزنی بپردازد (۱) وی شرایط متذکره راقبول کرد .

و کار بست وقصدار بدین صورت خاتمه یافت وسبکتگین فاتحا وغانما بغزنه مراجعت نمود وآنگاه شروع کرد بتسخیر هندوستان .

درآن روزگار جیپال که ازجا نشینان کابل شاهیان و از بقایای کوشانی های کوچك بود بر کندهارا حکومت داشته از لغمان تادریای چناب تحت حکومت آنها بود درمقابل پیشرفت سلاطین اسلامی افغانستان خویش رابه تدریج بطرف نقاط شرقی قلمرو خویش کشیدند .

سبکتگین مجبور بود برای توحید مملکت وبسط وتوسعه دین فرخندهٔ اسلام کندهارارا فتح نماید وبرای این امر شروع بجمع آوری لشکر نمود وبه غزای هند وتوحید مملکت تصمیم گرفت .

جیپال چون ازتصمیم ناصرالدین آگاه شد درحدود ۳۷۶ با لشکری گران قصد غزنه نمود سبکتگین نیز بااردوی خودجانب شرق عزیمت کرد. هردولشکر درحدود کوه غوزك باهم ملاقی شدند این کوه از لغمان اندك بطرف غزنی بود . مفصل حوضهٔ حکمرانی ناصر الدین وجیپال محسوب میگردید(۲) .

درینجا مصافی سخت عظیم روی دادوهردوجانب مردانه جنگیدند.درین اثنا طوفان ناگهانی برف وباد برخاست وجیپال مجبور به مصالحه گردید عتبی این طوفان راعتکی براصطورهٔ چشمهٔ آبی میداند که دران نواحی بوده است(۳) .

شهزاده جوان محمود بن سبکتگین که دراین جنگ مردانگی وشجاعت ها

(۱) یمینی صفحه ۳٤ طبع تهران
(۲) صفحه ۳۵ یمینی
(۳) یمینی صفحه ٤٦

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 355 of 736

از خود آشکار کرده بود ـ بمصالحه راضی شد وایلچی عظیم گرد
وگفت این حادثه‌را جزبه قهر نتوان خاتمه‌داد ـ جیپال رسول دیگرفرستاد
وعرض کرد که اگر مصالحه بمیان نیاید آنچه اموال واثقال که‌اکنون
دردست ما ست ازناطق و صامت همه را تباه سازیم و به آتش افکنیم
چنانچه جزمشت خاکستری بیش نماند . سبکتگین مصلحت درمصالحت دید
وبصلح راضی‌شد . جیپال وعده کرد که هزارهزار در هم شاهی وپنجاه فیل
بطریق جزیه بدهد وچندشهر وقلاع مملکت خود را بگذارد ـ و چندی
ازخویشان ومعاریف وو جوه لشکر خویش بگرو گان بدربار غزنه‌بسپارد
و چند تن از مامورین سبکتگین در صحبت او بروند و آن قلاع وبلاد
را که جیپال تخلیه می نماید به تصرف خویش گیرند بدین جملت عهد
کردند ـ و از یکدیگر مفارقت نمودند جیپال چون بپای تخت
مملکت خود رسید نقض عهد نمود ـ ورفتاری بس ناپسند کرده ـ
نمایندگان سبکتگین را گرفتار کرد ـ سبکتگین دراول این مسئله‌را
دروغ پنداشت ولی بعدها چون‌قضیه آفتابی‌شد باور نمود وبالشکری جرار
جانب قلمرو جیپال حرکت نمود و لغمان را که ازمعمور ترین‌آن نواحی
بود فتح نمودوبسیاری بلاد مجاور آنرا مسخر ساخت وشعار اسلام را دران
دیار آشکار کرد ومساجد بنانمود چون جیپال این‌حالت‌را مشاهده نمود
فریاد نا مه ها بر اطراف نوشت وازراجگان شمالی استعانت کرد
وبرای‌آن ها لشکری مرکب ازصد هزار سوار ترتیب داده جانب غزنه
روان‌شدامیرناصرالدین نیز لشکری‌ترتیب داده بمقابل جیپال‌صف‌آرائی نمود
پیش‌ازانکه جنگ شروع‌شود می گویند سبکتگین برپشتهٔ بلندی‌فراز آمده
از عدت و کثرت لشکر جیپال آگاه شد سران وسرداران لشکر خود را
گرد آورد وهریك را به تشریفات گران مایه ومزید اقطاعات وعده داد ـ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 356 of 736

واز آنها عهدهای استوار گرفت وامر دادتا اول یا تصدیا تصدتن متناوباً بجنگ مبادرت ورزند تالشکر دشمن پراگنده شود بعداً یکبارگی حمله نمایند. جنگ بدینصورت آغاز ودرنتیجه بفتح غزنویان انجام یافت سلطان غزنه فاتح برآمده وجیپال شکست فاحش یافت وعلاقه های بین لمغان و پشاور تسخیر ودرقلمرو سلطنت غزنه افزوده گشت والقاب همایون ناصرالدین طراز خطبه و سکهٔ آن نواحی گردید مرد مانیکه درین نواحی مقام داشتند چون سبکتگین را خیرخواه و بانی استقلال ملی دیدند ازفتح او شادشده درجملهٔ حشم او منحصر گردیدند وسلطان غزنه هزاران سوار از دلیران این قوم درزمرهٔ عساکر احتیاطی منسلك ساخت تا هروقت که عزم جنگ نماید باسایر هموطنان خود دوش بدوش خدمت نمایند (۱)

(سبکتگین رحمة الله علیه وسامانیها)

وقتیکه آفتاب عظمت سلاطین با اقتدار غزنه طلوع می کرد ستارهٔ بخت سامانیان رو به غروب گذاشته بود روز بروز قوت بنی سامان کاسته شده میرفت. و امرای دور دست شورشها می کردند. درین میانه تنها ناصر الدین سبکتگین بود که حقوق این خانواده را احترام می گذاشت. ودرامیر نوح همیشه بحرمت می نگریست چون ابوعلی بن ابی الحسن سیمجوری وفایق نمك پروردگان این خاندان بتفصیلی که درفصل آل سامان مسطور است بتحریك بیگانگان بمخالفت نوح همدست شدند وفتنه ها بر پاداشتند امیر نوح ناچار شد وبه سبکتگین ملتجی گردید وابونصر فارسی را که از بزرگان دربار بخارا بود (۲) برسالت بغزنه فرستاد وازسبکتگین التماس نمود تادربار بخارا را ازفتنه این دوتن ایمن گرداند. سبکتگین دعوت نوح

(۱) عتبی ص ۴۳ طهران
(۲) عتبی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 357 of 736

را اجابت نمودو از غزنی جانب ماوراءالنهر کوچ کردو نوح نیز ازوی استقبال نمودودر کش باهم ملاقی شدندبروایت(۱) بیهقی همان‌وقت جانب هرات که مقر فایق وابوعلی بود باامیر نوح روانه گردیدند اما چنانکه عتبی می گوید سبکتگین ازامیر نوح مهلت خواست و بغزنه آمدودر آنجا تهیه‌دیده‌ولشکری زیاد فراهم آورد محمود را نیز باخود برداشت و در جوز جانان باردوی امیر نوح‌پیوست‌دراینجاشارغرشستان‌و ابو الحرث فریغونی امیر جوز جانان نیز بـه آن هـا ملحق شدند برای انجام مقصود واحدیکه‌عبارت ازحفظ سلطنت ودفع دشمنان خارجی‌بود متفقاً حمله کردند . چون بحدودبغ (۲) رسیدند قاصدها ازجانب بوعلی آمدند تا مگر صلح بیفتد. بوعلی وفایق به سبکتگین متوسل شدندسبکتگین درمیانه شدوعفو آن‌هارا از امیر نوح‌حاصل کرد وپانزده ملیون درم بذمت آنها گذاشت که‌بسه‌قسط بخزانه بخا را بنام غرامت جنگ وتلافی‌خیانت خویش برسانند . ابوعلی ویک‌قسمت ازمجربان اصحاب او به سلح راضی شدند اما جوانان بی‌تجربت وعاقبت نیندیش‌از آن سر باز زدند و بر طلایه لشکر سبکتگین تا گهان‌حمله آوردند ورئیس فیل باقان غزنه را باچند تن دیگر اسیر ومقتول ساختند (۳) سبکتگین عساکر خودرا ازبغ جانب هرات کوچ‌داد میدان وسیعی را که‌برای قتال مساعدتر بودانتخاب‌نمود سدی ازپیلان‌جنگی درپیش کشیدخودش وامیر نوح وامیر محمود درقلب‌بایستادند وسرداران‌دیگررا برمیمنه ومیسره‌لشکر جای‌دادند.

ابوعلی نیز صف ها ببار است خودش در قلب لشکر جا گرفت میمنه‌را به فایق و میسره را بابوالقاسم برادرخویش‌وا گذاشت وجنگی سخت‌در گرفت

---

(۱) بیهقی صفحه ۱۲۳

(۲) بغ شهری است درحدود هرات که خرابه های آن در حدود قره باغ کنران موجود است وبغشور نیز خوانده میشد و صاحب مسالیح از انجاست .

(۳) عتبی صفحه ۱۳۱ صفحه ۱۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 358 of 736

داراپسر شمس‌المعالی بن وشمگیر از ملوك آل‌زیار که‌در قلب لشکر بوعلی بود به‌امیر نوح تسلیم شد ـ و بوعلی و فایق‌بجرجان رفتند وازفخرالدوله استمداد کردند ـ لشکر آن‌ها هزیمت یافت وهرات فتح شد در این جنگ محمود هنرهای خیلی بزرگ ازخود نمایان ساخت این فتح درروز سه‌شنبه نیمه رمضان سال ۳۸٤ واقع شد امیر نوح وسبکتگین وامیر محمود بعداز بن فتح دوسه ماه برای اصلاح مهمات لشکر بهرات توقف کردند .

وامیر نوح سبکتگین را به لقب ناصرالدین وامیر محمود را به خطاب سیف‌الدوله خواندوامارت سپاه‌خراسان را که‌ازان بوعلی بودبه سیف‌الدوله ارزانی داشت سیف‌الدوله باحشمتی تمام‌و کوکبهٔ بس منظم جانب نیشابور روان شدوسبکتگین نیز به نشابوررفت دراینحال افواهی‌تر شد که عبدالله بن عزیز وزیر درنزد امیر نوح در بارهٔ آنها سعایتی می نماید و میخواهد روابط دربار غزنه‌وبخارارا بهم زند . وامیرنوح نیز دربنوقت بجانب طوس رفته بود سبکتگین برای خورسندی امیر نوح و برائت جانب خویش به طوس رفت و گمان‌های امیررا رفع کرد و امیر به‌فراغ بال به بخارا رفت وسبکتگین دو باره به نشابور آمدودران‌جا به اصلاح خرابی های وارده وبدست آوردن‌قلوب اهالی نشابور وترمیم سایر خرابیها پرداخت ـ وراه را مأمون ساخت و کاروان‌های تجارتی راباراه انداخت و بعداً برای مطالعه اوضاع هرات وبازرسی ضیاع و اقطاع خویش بهرات آمد ـ وسیف‌الدوله محمود باقوج اندك به‌نشابور آمد ـ دربنوقت بوعلی سیمجور وفایق موقع را غنیمت دانسته بتاریخ ربیع الاول ۳۸۵ با لشکری گران قصد نشابور کردند . چون این اطلاع به سیف‌الدوله رسید از پدر خود استمداد کرد وخودش با همان قدر قوجیکه داشت ازشهر برآمد و در باغ عمرولیث که یك‌فرسنگ خارج شهر بود فرود آمد ودر آنجا مشغول ترتیبات عسکری گردید مردمان شهرنیز بابوعلی متفق‌شدند وسلاح برداشتند وجنگی سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 359 of 736

در گرفت که آنرا جنگ رخنه گویند (۱) سیف الدوله درین جنگ تاجائی که ممکن بود پایداری کرد ولی اخیراً مجبور شده دیوار باغ را رخنه وجانب هرات روان شد .

سبکتگین فرمان ها نوشت وعساکر خود را امرداد تاجمع شوند وخودش با سیف الدوله وخلف ابن احمد والی سیستان وابوالحرث امیر جوزجانان جانب طوس روان شد ابو علی و فایق نیز به طوس آمدند وروز شنبه ۲۰ جمادی الثانی جنگی عظیم رخ داد درین روز بوعلی باجدیت تمام جنگ میکرد ولی ازحمله ناگهانی که سیف الدوله بامنتهای رشادت بهمیسرهٔ فوج او نمود فایق وبلمشکو گریختند وبوعلی نیز ازپی گریخت واز آنجا بهحصار کلات . متحصن شدوجمعیت بزرگی از اعیان واصحاب اوچون بوعلی حاجب وسبکتگین مرغابی - وبنالتگین - ومحمد پسر حاجب طغان - ومحمد شاد تگین ولشکرستان دیلم واحمد ارسلان خازن - وبو علی پسر نوشتگین و ارسلان سمرقندی اسیرشدندوبیلانی را که درجنگ گذشته گرفته بودند بازستدند ابو الفتح شاعر دانشمند و دبیر نامور این فتح را تهنیت گفته و اشعاری دران مورد انشاد کرده .

فایق وابوعلی بعدازین هزیمت بهسرخس وازآنجا بمرورفتند ناصرالدین سیف الدوله را بهنشاپور گذاشت وخود درپی ایشان بمرو رفت وآنها راه بیابان پیش گرفتند و به آمل شط شدند و ازآنجا بهحضرت بخارا اعتذار نمودند وقاصدها فرستادند واز گذشته معذرت خواستند (۲) چون قاصدان بهبخارا رسیدند قاصد فایق را به حبس افگندند ومعذرت اورا نپذیرفتند و قاصد بوعلی را نواختند وبابوعلی فرمان دادند که فعلاً بجرجانیه باشد

(۱) بیهقی صفحه ۲۳۷
(۲) ص ۱۵۳ ترجمه عتبی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 360 of 736

تا آینده تدبیری درباب آسایش او اتخاذ گردد - بوعلی به جرجانیه رفت و فایق از اطاعت امیر بخارا سرباز زده از رود آمویه عبور کرده بایلك خان پیوست .

مامون والی جوزجانیه نسبت به‌بوعلی بدربار بخارا ملتجی شده ووی را نزدامیر نوح فرستاد امیر اورا باشد عقوبت ها گرفتار کرد-- ووی را به ناصرالدین سپرد-- وناصرالدین اورا بایلمنکو به‌قلعهٔ گردیز فرستاد تادر آنجادر ۳۸۷ در گذشت (بیهقی صفحهٔ ۲۴۰)درین وقت ناصرالدین به مرو بود چون ازواقعه گرفتاری بوعلی شنیدبه‌بلخ‌رفت ودرآنجا اقامت گرفت تاانکه ایلك‌خان به سرحدات بخارا حمله آورد امیر نوح سبکتکین را از بلخ طلب داشت واز وی استمداد نمود سبکتکین چون این امررا برای تشکیلات وتمرکز اساس دولت افغانستان خطر میدانست و حوزهٔ سفید جزء تا ریخ سلطنت‌افغانستان‌بودباسران وسرداران‌معیتی خود مشوره کرد آراء متفاوت بود برخی به یاری امیر نوح رای دادند و برخی مخالف این رای بودند ولی ناصر الدین مستعد یاری شد وبا قطار ممالك خراسان فرمان هانوشت ولشکرها خواست وسیف‌الدوله نیز از نشاپور با لشکر آراسته رسید وامیر ناصرالدین نهضت فرمود ودردهی که آنرا نسیازی خوانند درمیان کش ونسف فرودآمد ولشکر های‌جرجان وختل وصغانیان نیز باو پیوستند ایلك چون از اجتماع عساکر ناصر الدین آگاه شد رسولها فرستاد وسعی کرد تا ناصر الدین رااز دربار بخارا بکار داشد و بخود مایل سازد ولی ناصرالدین نظربه علایق ملی وسیاسی و پیشبرد سلطنتی که خود درنظر داشت ازینی سامان نگذشت و ایلك خان را جواب داد ایلك خان نیز مستعد کار شدولشکری بزرگ فراهم آورد - ناصر الدین درین جنگ حضور امیر نوح را لازم میدانست وقاصد ها به

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 361 of 736

بخارا فرستاد تاامیر نوح بجنگ حاضر باشد ولی عبدالله عزیز که از پیش باغی نوبان نظری مخالفت کارانه داشت امیر نوح را ازین سفر باز داشت ووی را گفت چون تجمل وحشمت ناصرالدین درمنتها درجه کمال وشکوه است و کوکبهٔ امارت بخارا در جنب آن کوچك وحقیر مینماید عزیمت سلطان درین سفر سود مندنیست ناصر الدین چون از موضوع آگاهی یافت سیف‌الدوله رابابیست هزار سوار به بخارا فرستاد تاامیر را بحبال آرد وعبدالله‌عزیز رااز وزارت‌معزول وبجای او ابونصر بن‌ابی زید را بوزارت بردارند وخودش باایلك‌خان صلح‌نمود باین‌ترتیب که قطوان حدی فاصل میان مملکتین باشد وفایق نیزبه‌سمرقند مقرر شودوعهدنامه درین موضوع انشاء وبا مضای ائمه ومشایخ ما وراء النهر رسانیده ناصر الدین به بلخ وایلك خان به‌ولایت‌خویش بازگردید سیف‌الدوله نیزدربخارا اوامر پدررا اجراء داشته به‌نیشابور باز گشت وامیرنوح عبدالله عزیز رانزد ناصر الدین فرستاد ووی اورادر قلعهٔ گردیزبحبس افکندـــاند کی بعد ازین ابوالقاسم برادرابوعلی سیمجوری‌ازغیاب سبکتگین استفاده کرده نشابور را تصرف نمود ناصرالدین سیف‌الدوله وبرادر خود بغراجق را فرستاد وابوالقاسم هزیمت یافت ودراین اثناء کدورتیکه میان فخرالدوله ودربار بخارا بود نیز به‌توسط وتدبیر ناصرالدین به صلح و خویشاوندی تبدیل یافت ووزیر ابونصر رابردست غلامان خویش مقتول وبجای آن‌ابوالمظفر برغشی‌باشاره ناصرالدین به مسند وزارت تمکن یافت مقارن اینحال که ناصر الدین دربلخ‌بود امیر نوح در ۱۳ رجب سنهٔ ۳۸۷ وفات نمود ویکی از خواهران ناصرالدین که وی‌رانهایت‌دوست میداشت بادوسه‌تن‌ازاطفال ونواسه های‌او بجوار رحمت الهی پیوستند ـودرخاتمه این واقعات الممالك خود سبکتگین نیز سخت مریض گشت و بستری شد و بهوای غزنه مشتاق گردید وامر داد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 362 of 736

تاوی‌را از بلخ به‌غزنه‌منتقل‌سازند . متاسفانه‌درعرض راه درمنزل‌ما درموی که یقیناً همین رباطی است که الان درعرض راه بامیان وبلخ‌واقع وبنام (مدرموئی) یادمیشودجان‌سپردواین‌درشعبان۳۸۷بود وجنازهٔ وی‌را برداشته به غزنی آوردند و درمیدان افغان شالی دفن کردند(۱) وا کنون قبراو درغزنه معین ومزاراست ومردم بدیدهٔ احترام دران می‌نگرند .

سبکتگین پادشاهی عادل ودرستکار ومجاهد وپرهیزگاربود قامتی بلند ورخساری آبله گون داشت درجوادی ودلاوری وعطوفت وعدالت وی مورخان داستان‌ها دارند سیاست‌او حفظ‌آبروی افغانستان وتجدید عظمت باستانی این کشور وا خراج سلطه بیگانگان بود ومیخواست بهروسیله باشد این‌منظور مقدس‌را انجام دهد واین‌است که‌در دور آن پادشاه مبارز مقاصد ملی تأمین گردید ماوك خانیه ترك که‌دیده برخاك آریانا دوخته بودند مایوس گردیدند . خلافت بغداد که‌هرروز رول‌جدیدی بازی‌میکرد خواهی نخواهی سلطنت اورا اعتراف‌نمود. سیمجوروفایق وعبدالله بن‌عزیز وزیر بخارا که‌هر کدام بازیگران این صحنه بودند ازپا درافتادند بست وقصدار وطوس ونشاپور مسترد گردید لغمان تابشاور کهازحوضهٔ حکمرانی مملکت خارج‌شده‌بود دوباره تسخیرشد وجیپال‌سخت گوشمال یافت‌درسیاست داری‌وعدالت وبدست گرفتن دل‌رعایا و کیفرستمکشان ازستمگاران توجهی به‌سزا داشت معاونت وهمکاری‌وی بادربار بخارا مظهر حسن قدر شناسی ونجابت اوست . عقددختر رئیس زابلی‌بخودش وعقدیکی ازامیرزادگان فریغونی‌به‌پسرش محمودا شراف‌مملکت‌را بوی‌نزدیك گردانید ومخصوصاً دومی که عقدالواسطه میان خانواده غزنی وبخارا شمرده می‌شد .

(۱) دربارهٔ کلمهٔ افغان شالی تحقیقاتی موجود است که‌ترك بابر وآئین اکبری وادبیات پشتو آنرا تائید می‌نماید واین کلمه بمعنی یادگار یاشعار افغانست .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 363 of 736

سبکتگین چند پسرودختر داشت ازان جمله حسن وحسین در کودکی بمردند ومحمود واسمعیل ونصر ویوسف بازماندند اسمعیل از بطن دختر الپتگین بودمحمود ازشاهزاده خانم زابلی.

سبکتگین در تربیت فرزندان خود مراقبت و کوشش می فرمود تاجانشینان او کسانی باشند که آمال ملی ومذهبی وی را تعقیب کنند و سلطنتی را که وی اساس گذاشته بودچنانکه او میخواهد نگهدارند .

سبکتگین ۵۶ سال عمرو بیست سال پادشاهی کرد کتیبهٔ مزار او این است :- لااله الاالله محمد رسول الله العظمة لله لااله الاالله محمد رسول الله الکبریاء لله کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون بسم الله الرحمن الرحیم من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها الامیر الحارب الاجل ابومنصور سبکتگین.

ابو الفتح دبیر دانشمند او در ثنای ولینعمت مهر بانش قصاید غرائی در تازی دارد .

سبکتگین دربلخ وغزنی عمارات وقصور بزرگ بنیاد نهاد (۱) عتبی گوید یکی ازین قصرها بنام سهل آباد بود سهل آباد آخرین تعمیری بود که سبکتگین باحشمت وتجمل زیاد آنرا بنیاد نهاده وهنوز تعمیر آن بسر نرسیده بود که وفات نموده است پسران او آن سرای را مشئوم دانسته بپای نرسانیده اند (۲)

---

(۱) ابن اثیر صفحه ۵٤ ج ۹ طبع مصر

(۲) بیهقی صفحه ۱۸۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 364 of 736

فصل دوم

یمین الدوله سلطان محمود

چون ناصر الدین سبکتگین رخت از این جهان بربست بصورتیکه پیشتر تفصیل دادیم سلطان محمود پسر رشید او در نیشاپور سپهسالار بود و اسمعیل در غزنه بود. سلطان محمود در شب دهم محرم ۳۶۱ مطابق دوم نوامبر ۹۷۱ع تولد یافته هنگام وفات پدر ۲۷ سال از سنین عمر او میگذشت (۱)

مادر سلطان محمود از نجبای زابل بود که در آن وقت ولایات دور غزنه و میانه های خاشرود و هلمند را زابلستان می نامیدند و بدین مناسبت است که مورخان و شعرا سلطان محمود را محمود زابلی یاد می کنند.

سلطان محمود در میان برادران بجنگجوئی و تدبیر معروف و در بین عساکر و رعایا محبوب و دشمنان از و اندیشناک بودند. سلطان محمود فقه و علوم عربیه را از پدر قاضی بوعلی حینائی آموخته بود و تدبیر لشکر و سیاست زمامداری را در تحت نظر پدر در امور خویش فرا گرفته بود.

ناصر الدین سبکتگین با سلطان محمود نظر مخصوصی داشت در سفر رهسپای سخت او را با خود می برد و در مواقع خطر از و استشاره می کرد چون سبکتگین بجنگ بست رفت با وصف اینکه سلطان محمود بیش از هفت سال عمر نداشت اورا بوکالت خود به غزنه گذاشت و چند سال بعد بولایت زمینداور برقرار گردید.

وقتیکه آتش جنگ میان سبکتگین و جیپال در حدود لغمان در گرفت سلطان محمود پانزده سال عمر داشت ولی چنانکه بیشتر گفتیم در آن جنگ رای و شهامت سلطان محمود دست بزرگی داشت.

---

(۱) عتبی صفحه ۲۲۱ بیهقی صفحه ۳۱۰ منجمان حساب طالع اورا در حساب نجومی باطالع حضرت نبوی مساوی یافته اند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 365 of 736

درجنگ‌های بوعلی سیمجوری وفایق وایلك خان نیز مردانگیهائی ازو بوقوع پیوست که‌مورد مهربانی پدروسبب خورسندی دربار سامانی واقع گردید وملقب به‌لقب سیف‌الدوله‌شد .

امامرحمت های سبکتگین دوام وبقائی‌نداشت ویکرو ی نبود درسال۳۷۰ بعضی از مفسدین میانه پسر وپدررابهم‌زدند وسعایتها نمودند تا اینکه سبکتگین برفرزندرشید خود دل‌نگران شد وی راچندی‌درحصار غزنه محبوس ساخت .

اگرچه محمود ازآن‌حبس رهائی یافت وپدر اورا عفو فرمود امانغبار نفاری که دربین بود تاآخر بطورقطع‌زدوده نشد .

سبکتگین قبل‌ازوفات خود شهزاده اسمعیل پسر کوچك خودرا که‌از بطن دخترالپتگین بود بولایت عهد وجانشینی خود برگزید ودراین امراز امراء واشراف غزنه بیعتی موکدبه حلف‌ووفا بنام اوحاصل کرد علت‌اینکه چگونه سبکتگین اسمعیل رابه‌سلطان محمودترجیح دادجزمحبت شخصی به اسمعیل ونرم خوئی اسمعیل چیزی دیگر نبود.شایدعلاقه‌مفرطسبکتگین به‌دختر الپتگین نیزتاثیر داشته باشد چون سبکتگین‌وفات یافت اسمعیل به‌بلخ‌رفت واعلان پادشاهی داد وبامنصور بن نوح سامانی ازدراحترام پیش آمدوخود راه اصراف وتبذیر پیش گرفت اندوخته های پدرا بی‌حساب برعساکر قسمت می کردوچشم آن‌داشت که‌اگر سلطان محمود حمله‌نماید عساکر بطرفداری اوقیام ورزند .

سلطان‌محمودچون ازحادثهٔ مرگ پدر آگاه‌شد بشرائط عزاقیام‌نمود وبه برادرتعزیتنامه نوشت وابوالحسین حمولی رابسفارت نزد برادر فرستاد وپیغام دادپدر که‌دافع نوایب وحوادث بود ازمیان رفت‌ومرا امروز در همه جهان ازتو گرامی تر کس نیست(۱) اما کبرسن و تجارب ایام‌قدرت بردقایق

(۱) عتبی صفحه ۲۲۱

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 366 of 736

سرداری مستلزم آنست که پایتخت غزنه بمن گذارده آید و من بلخ رابتو مسلم شمارم پدر اگر درغیبت من وصیتی کرده سبب بعد مسافت بوده است وبس واگر در توچنانکه مقتضی است کفایت وتجربه عسکری ولیاقت سرداری موجود می بود وتخت وتاج پدر تهدید نمی شد من ازوصیت پدر انحراف نمیکردم . اسمعیل به گفته های سلطان محمود گوش نداده و برسلطنت مصمم ترشد .

ابوالحارث فریغونی (۱) والی جوزجانان که خسر محمود بود بوساطت بایستادو به نصایح ومواعظ اورا تنبیه کرد تامگر فتنه فرو نشیند ودولت غزنوی ازفتنه درامان ماند وهردو برادر حضوراً باهم مذاکره نمایند محمود قبول کرد اما اسمعیل راضی نشد و گفته های ابوالحارث را متکی برغرض پنداشت .

عتبی میگوید درین بار خودم نیز باسمعیل نصیحت ها نمودم وابیات سیف الدوله حمدانی را که درحق برادر خود گفته بود به اسمعیل خواندم اما سودی نکرد ووی براقدام خود مصر بود چون ابو الحارث ازاسمعیل مایوس شد بمحمود نامه نوشت واو را بجانب غزنی وحصول تاج وتخت تحریص کرد (۲) .

محمود جانب غزنه حرکت کرد چون به هرات رسید دوباره نامه ها به برادر نوشت ووی را بصلح واخوت دعوت داد اما از هم اسمعیل نپذیرفت ومحمود مجبور شد آنچه را بقلم خواسته بود بشمشیر فیصله کند .

محمود بغراجق عم خودرا درهرات خواست وی بدون تانی روی بخدمت نهاد وچون به بست رسید امیر نصر برادر او نیز بلشکر محمود پیوست (۳) وبوالحارث فریغونی باتمامت قوا بخدمت محمود رسید .

---

(۱) درتاریخ ناظم سهوا عبدالحارث چاپ شده صفحه ٤١ عتبی صفحه ١٨٩ ابوالحارث قید کرده

(۲) ۱۹۱ ترجمه عتبی

(۳) ناظم آمدن امیر نصر را به هرات نوشته وحواله به عتبی کرده وحالانکه اود ربست به محمود پیوسته صفحه ۱۹۲ ترجمه عتبی این اثیر هم رسیدن نصر را د ربست میداند صفحه ۹۰ ج ۹ تاریخ کامل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 367 of 736

اسمعیل چون از عزیمت محمود جانب غزنه آگاه شد معجلاً به غزنه آمد و تخت پدررا متصرف گردید محمود بسیار کوشید که برادررا ازجنگ باز دارد مفید نیفتاد .

اسمعیل حمیدالپتگین ازیك سو ومحمود زابلی ازدیگر سو دردشت غزنه صف‌آرائی کردند . جنگ بهشدت در گرفت .

محمود بربرادر چیره گردید . کسی که بغداد از رشادت او نگران بود جیبال را گوش مال داده سیمجوریان ازشهامت او برافتاده بخارا از وی مرعوب شده بود توانست کار برادر بی‌تجربت وخوشگذرانی چون اسمعیل را بزودی یك طرفه کند (۱)

اسمعیل با وصف اینکه دوصد پیل جنگی پیشا پیش لشکر خود داشت درعصر همان روز مغلوب گردید . عنصری این جنگ‌را شهکار فتوحات محمود دانسته (۲)

پایان روز نظر به حملهٔ که سلطان محمود شخصاً به عمل آورد طرفداران اسمعیل بهزیمت رفتند وشهزاده جوان بحصارغزنه اندر شد .

مقارن غروب آفتاب سلطنت هفت‌ماههٔ او نیزافول نمود. وچون اسمعیل دانستکه درحصار استوارمانده نمیتواند خودرا به سلطان محمود تسلیم نمود وی‌اورا امان‌داده ومهربانیها نمود و کلیهٔ خزاین غزنه را از وباز ستد

(۱) محمود در این جنگ ۲۸ سال عمر داشت تعجب است که دا کتر ناظم او را سردار پخته سال خوانده

(۲) چنانکه گوید

بجنگ غزنی آن لشکری چوابر سیاه — همه سر اسر آهن سنان و تیغ و سپر
زکر دایشان چون شب هوای روشن روز — زصف ایشان چون کوه دشت پهناور
دویست پیل درآن دشت هریکی کوئی — بزیر پای درآورده گردگرد حجر
بحمله ملك شرق آن سپاه قوی — چو گردگردیراکنده وضعیف چوذر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 368 of 736

واسمعیل بعدازاین آزادانه زندگانی داشت وهرشغلی که میخواست بدون مانع اجراء میداشت .

تااینکه در اواخر سال۳۸۹سلطان‌محمود براوبدگمان‌شد واورا تبعید کرد تفصیل‌این بدگمانی راعتبی چنین نگاشته : (۱)

روزی‌سلطان بعدازفتح‌نیشابور ازبلخ‌بطرف مرو ورود باغلامی‌چندبشکار رفته بود امیر اسمعیل بانوشتگین کاج کـه ازامرای ناصرالدین بـود در خدمت اوبودند سلطان‌را التفات نظری‌شد. نوشتگین رادیـد دست به شمشیر بازیده منتظر ایمای اسمعیل‌است واسمعیل انـکار مینماید وسلطان اشارتی درین پرده دیدوبد گمان‌شد وچون فرودآمد نوشتگین را بقتـل رسانید وبرادر راپیش‌خواند وپرسش‌ها درمیان رفت اسمعیل تبرا نمـود اماسلطان سلاح‌درآن‌دید که امیرا سمعیل‌رابه‌قلعه جوز جانان تبعید نماید تادرآنجا تحت حراست فریغونیان زندگانی کند .

میگویند وقتی محمود اسمعیل راگفته‌بود اگردر جنگ غزنه اسیرتو گشتمی بامن‌چه طریق‌می‌سپردی اوگفته بود ترابه قلعتی فرستادمی وآنچه ازاسباب راحت تمنای توبود بر آورد می .

محمودنیز بدان‌طریق بااوپیش‌آمد (۲) اسمعیل در قلعهٔ جوزجانان بود تادر انجا جان‌سپرد اسمعیل حلیم طبع وادیب منش‌بود رسالات کـوچك واشعاری‌نیز درعربی وفارسی داشته وامامت‌جمعه رادراثنای امارت کوتاه خودخودش اجراء مینمود وخطبه میخواند وهمیشه‌بجای اینکه نام وی در خطبه‌آورده شود این آیهٔ کریمهٔ راقراءت مینمود: رب قدآتیتنی من الملك وعلمتنی من تاویل‌الاحادیث فاطر السموات والارض + انت ولی فی الدنیا والاخره+ توفنی‌مسلماً والحقنی بالصالحین + (۳) محمود چون از کـار

(۱) ترجمه عتبی صفحه ۱۸٦

(۲) ۳۱۳ ترجمه عتبی (یمینی)

(۳) ص٥٤ج۹ ابن‌اثیروابوالفدا ج ۲

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 369 of 736

برادر فارغ شد و تخت پدر مراورا مسلم گردید و قلب مملکت بدست او شد .
بامور مهمی که در پیش داشت مشغول گردید .

نخست چیزی که وی را نگران میداشت تأمین وحدت و یگانگی در ملت بود ـ ملتی که انقلابات روزگار و گردش قرون و اعصار شیرازهٔ جمعیت اورا ازهم گسیخته بود ـ دولت سامانی قرن اضمحلال بود ، ترکهای ایلاخانی در کمین بودند و فرصت می جستند گنده‌ها را قسمت شرقی مملکت تحت تصرف سلسله هند و شاهی بوده و بتأثیر اختلاف مذهب تقریباً از سیاست کشور جدا معلوم می شد غور در آشوب بود و غرشستان امارت محلی داشت و آل فریغون جدا بسر می بردند ـ خلف در سیستان و طغان دربست هر کدام بنوبهٔ خود آتش ملوك الطوایفی را دامن می زدند .

دیلمیان هم بآلهٔ دست بغداد شده بودند هم خود می کوشیدند نفوذ خودرا در قسمت غربی کشور مابسط دهند .

محمود در میان تمام این بحران‌ها بخود اعتماد و به نیروی وحدت و قدرت ملی اطمینان داشت و وظایفی را که در پیش داشت می خواست از این راه ایفا نماید و چون معماری توانا و زبرك بنیادی بی افکند که سنگ نخستین قهداب آن عزم و ارادهٔ آهنین وی و دیگر ارکان آنرا توحید قلوب و ثبات فرزندان و عن استوار گرداند .

این است که از غزنه به بلخ شد و از آنجا باسامانیان راه مراوده باز کرد و قضیه وفات پدر و خلع برادر و اطاعت رعیت و لشکر را به سلطنت خود بدربار بخارا نوشت امیر بخارا سیدابوالحسن علوی همدانی را بحضرت بلخ فرستاد و سلطان محمود را تهنیت ها گفت اندر کار هائیکه بدست او رفته بود و بلخ و هرات و ترمذ و بست را داخل حدود سلطنت او شناخت و هردو عاصمه آریانی یعنی بخارا و غزنی بتدبیر محمود متحد گردید و امیر سامانی از اینکه سابقاً خراسان را به بکتوزون سپهسالار خود داده بود تأسف کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 370 of 736

محمود تنها بر بلخ و هرات و بست قناعت نکرده استحقاقیرا که به سالاری خراسان داشت و آنرا برای حفظ مرکزیت افغانی و بقای مدنیت و تهذیب کشور از بیگانگان امری ضروری می پنداشت و درین راه خود شویدرش رنج ها برده بودند از در بار بخارا درخواست نمود و ابوالحسین حمولی را برسالت بدربار بخارا فرستاد و تحف و هدایای (۱) شایسته نیز با او همراه نمود و پیغام داد تا سالاری خراسان را بر عهد سابق بر او محکم دارند. اما ابوالحسین حمولی کار را باز گونه کرد چون به بخارا آمد و بدین مقام وزارت عاطل است بجای آنکه وظیفه رسالت را که از دربار غزنه بدو ودیعه داده شده بود انجام دهد بوزارت . آل سامان شادمان و مشغول گردید (۲) امیر سامانی هانیز نظر به دسایس و تحریکاتی که بیگتگان اساس نهاده بودند برداعیه سلطان و قسمتی نگذاشت و سالاری خراسان را بدو تفویض نمود .

سلطان محمود چون این امررا مخالف آمال ملی و منافع مملکت دید بر آشفت و لشکر تهیه دید و بر نیشاپور حمله آورد بکتوزون شهررا تخلیه کرد و از دربار بخارا استمداد نمود امیر ابوالحارث شاه سامانی شخصاً بکمك شتافته به سرخس آمد .

سلطان چون از آمدن امیر شنید با اینکه حشمت و عدت و جنگجویی رجال او بر قوای شاه بخارا فایق بود نخواست که حقوق اسلاف آل سامان بدست او ضایع شود و سلطنتی را که هموطنان بلخی او در ماوراءالنهر قایم کرده اند از یاد اندازد و ناموس آن ملك دیرین بقوت او برود لهذا بدون جنگ از نیشاپور به مرو رود شتافت (۳) و در حدود پل زاغول منتظر و قایع نشست

(۱) ۲۰۲ - عتبی

(۲) عتبی ۲۰۲

(۳) عتبی ۲۰۳ ابن اثیر ج ۹ صفحه ۵۸

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 371 of 736

بیکتوزون تیشاپوررا متصرف وخودش بسرخس بخدمت امیر بخارا شتافت .
در آنجاخواه چنانچه عتبی می نویسد از امیر بخارا طوری که میخواست احترام
ندید وخواه چنانکه بیهقی میگوید بر امیر بدگمان و بافایق متحد
شده ودیگر سران لشکررا نیز باخود همدست ساخته ودر دعوتیکه بیکو توزون
آنرا بهانه ساخته بود امیر ابوالحرث منصوررا درخیمهٔ خود آورده برچشم
جهان بین او میل کشیدند وحقوق دیرینه اورا ضایع ساختند و برجوانی او
رحمت نکردند وحتی بروصیتی که او درحق یکی ازپرده نشینان حرم خود
کرده بود نیز وقعی نگذاشتند (۱) وابوالفوارس عبدالملك برادر صغیر
امیر نوح را بپادشاهی برداشتند .
سلطان محمود بطرفداری امیرابوالحارث وسرزنش فایق وبیکتوزون
بسرخس حرکت کرد وآنها بمرو گریختند سلطان محمود پیرامون مرورا
اردوگاه خویش قرارداد فایق وبیکتوزون معذرت هاپیش کردند سلطان
محمود ازسرجنگ درگذشت ومسرورشد ودوهزار دینار بفقراء خیرات داد
اما همین که افواج کوچ کردند قسمتی ازسپاهیان امیر به تحریك دارا
بن قابوس بساقه فوج سلطان محمود که تحت لوای نصر بود حمله آورده
بارو بنهٔ اورا غارت کردند .
محمود ازاین قضیه که هیچ توقع نداشت برآشفت وناگهان برگشت وآتش
حرب درگرفت نصر برادرخود را بادہ هزار سوار و ۳۰ فیل بجناح راست
(۲) وبعضی ازسپاهیان معتمد خودرا بادوازده هزارسواروچهل فیل
بجناح چپ وخود بادههزارسوار و(۷۰) فیل درقلب سپاه جای گرفته افواج
متحده امیر عبدالملك فایق بیکتوزون وابوالقاسم سیمجوری را درهم شکست .

(۱) صفحه ۲۰۴ـ ۲۰۵ ترجمه عتبی . دا کتر ناظم تنها باسارت ابوالحرث اشاره کرده
ابن اثیر ج۹ صفحه ۶۰ ابوالفدا ج ۲ صفحه ۱۴۰
(۲) بقول عتبی محمود با نصر برادر خود وبفراسق بقلب سپاه ایستاده بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 372 of 736

درین جنگ امیر بخارا هزار نفر مقتول و ۲۵۰۰ نفر اسیر گذاشته خودش به‌بخارا وابوالقاسم به‌قهستان و بیکتوزون به جرجان گریخت این جنگ در ۲۷ جمادی الاول ۳۸۹ واقع شد .

سلطان محمود طوس را زیر فرمان ارسلان جاذب گذاشت و بدو هدایت داد که بیکتوزون را تعقیب و ازخراسان اخراج نماید بیکتوزون متعاقبین را اغفال نموده وپس از کوششی که دوبرانگیختن اغتشاش درخراسان بر علیه محمود نمود وناکام شد از دریا عبور نموده از راه دشت غز به بخارا شتافت . سلطان محمود پس ازین بجانب ابوالقاسم سیمجوری که درقهستان تهیه قوا می کرد عطف توجه نمود ارسلان جاذب را بمقابل او امر پیشرفت داد ودر نتیجه ابوالقاسم مغلوب وبه طبس فرار کرد . و سلطان محمود به نشاپور مستولی شد وآن ملک مراورا مسلم گردید ونصر برادر خود را در مانده قشون خراسان مقرر کرده خود عازم بلخ شد تاجریانات وقایع را در بخارا مسرا قبت نماید . واز آنجا واقعه فتح ومغلوبیت عبدالملک را بسدربار خلافت به‌خلیفه القادر بالله عباسی فرستاد وحشمت خویش را بهوی نمود وخلیفه را مجبور گردانید که‌سلطنت وی‌را اعتراف نماید واستقلال دولت اورا بازشناسد اگرچه محمودرا به‌آن احتیاجی نبود اما از نقطهٔ نظر دیانت آنرا لازم می شمرد وخلیفه سلطان محمودرا حکمران کلیهٔ ممالک مفتوحه قبول کرده به محمود لقب یمین‌الدوله وامین‌الملة عنایت کردوخلعتی فرستاد که تاآن وقت هیچ کس ازامراء وسلاطین را نداده بودند محمود خلعت بارگاه خلافت را درروزیکه بارعام داده بود وهمه امرای خراسان واطراف آن درحوالی تخت او بپا ایستاده بودند پوشید وامرای دربار رانیز خلعت های گرانمایه پوشانید (۱) واین لقب درذی‌الحجه سنه تسع وثمانین

(۱) ص ۲۱۶ ترجمه عتبی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 373 of 736

و ثلاثمائة که موافق بود به نوا میر ۹۹۹ به سلطان ارزا نی شد در این ضمن چون امیر عبدالملك بن نوح فرار کرد و هرچه زود تر برای استرداد تاج وتخت نیاکان خود داخل مجاهده شده به خوارزم رفت نجبای خوارزم که هنوز به سامانیها تابعیت ووفا داشتند بد و پیوستند . ومنتصر به بخارا حمله برده بدون نتیجه منهزم وبه نیشا پور حمله آورد . نصر برادر سلطان بعد از یك جنگ مختصر در ۲۸ ربیع الاول ۳۹۱ (۲۵ فروری-۱۰۰۱) عقب نشینی نموده شبانگاه ازراه بوزجان بهرات روان شد سلطان محمود به نیشاپور حمله کرد ومنتصر بجرجان گریخت وازانجاه لشکر فراهم آورده درشوال ۳۹۱ دوباره بخراسان حمله کرد ونصر باردیگر منهزم شد وازبرادر استعانت کرد .

محمود ابو سعید التو نتاش را بکمك او فرستاد وجنگ سخت در گرفت . منتصر به جرجان گریخت وازانجا بر گشته سرخس را استیلا کرد ولی این مرتبه نصر اورا شکست فاحش داده اکثر صاحب منصبانش را که ابوالقاسم سیمجوری نیز درانجا بود اسیر نموده به غزنه فرستاد. آنهارا با ابوعلي بلكجا به قامه گردیز بزندان کردند . منتصر مجدداً بماوراالنهر حمله برد ولی کاری ازو ساخته نشده بمرو عودت نمود وحاکم مرواورا تا (ابیورد) واقع در کنار دشت غزیر اند .

منتصر چون عرصه را تنگ دید از محمود استعانت کرد سلطان محمود والی هرات را به کمك او بر گماشت .لی منتصر منتظر کمك نشده به بخارا حمله ودر شعبان ۳۹٤ با ایلك خان مصاف داده هزیمت وبه خراسان بر گشت وازصحرا عبور نمود بهیل زاغول آمد .

ما گفتیم ازسیاست های داخلی محمود یکی وحدت ملی وبر افگندن تشکیلات ملوك الطوایفی بود — درزمرهٔ ملوك محلی شارها درغرشستان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 374 of 736

خلف درسیستان سوری‌ها درغور آل فریغون درجوزجانان بودند این هرچار خانواده اهل علم ودانشمند وازشرفای مملکت محسوب می‌شدند وبادولت محمودی بدیدهٔ احترام می‌نگریستند ودرجنگ‌های هند ومقابله باترکان ایلك خانی و سبکتکین و محمود همدست بودند ومخصوصاً آل فریغون که خویشاوندی هم بامحمود داشتند وهم باآل سامان وواسطةالعقد میان این‌دو خانواده قرار یافته بودند .

شار های غرشستان‌را محمود استمالت نموده وبه‌سفارت عبدالجبارعتبی مولف تاریخ عتبی باغزنه متحد گردانیده‌بود اما دراواخر که شارابونصردست از کار کشید وامارت‌را به‌فرزندمتمردش داد میانه غزنه وغرشستان بهم خورد وامارت شارها منقرض گردید که‌ما ازان به تفصیل سخن میرانیم .

غرشستان

غرشستان یاغرجستان یاغرج شار یاغرجگان درقسمت شرقی امروزهٔ ایالت بادغیس ودرسرمرغاب علیا واقع بود جغرافیا نگاران عرب‌ازقبیل یاقوت‌حموی‌واصطخری واین خرداد به‌وابوالفداء درتقویم‌البلدان‌وهم‌چنین جیهانی درکتاب خود دراین باره توضیحاتی داده اند .

هرات درغرب وغور جانب‌جنوب‌ـ مرورود سوی‌شمال وغزنه‌جانب جنوب شرقی آن‌واقع است وآنرا منسوب به‌مملکش نموده غرج الشار نیزمی‌خواندند یاقوت ازقول بشاری می‌نویسد غرج به‌معنی کوهستان‌است قرارگاه ولایت گاهی‌در «بشیر» یا «افشین» بود واین ولایت دوازده ناحیه داشت . وگاهی در بلیکان و از شهر های آن سرخکث و سنجه و سورمین بوده جیهانی افشین‌را «بشین» خوانده ازبشیر برنج وازسورمین مقدار زیاد کشمش به اطراف برده می‌شد پوست ـ خورجین اسپ واشتر دراین دیار به کثرت پیدا می‌شد نهر بزرگ ازمیان شهرهای‌آن برآمده‌به‌مرغاب میرسید مستقر شار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 375 of 736

دروازه های آهنین داشته وچزبحکم شاه باز نمی‌شده است یاقوت میگوید مردم درسایه شارها بمنتهای آرامش حیات بسر می‌بردند وبقایای عدل عمر بن درانجابوده است وهم چنین بقول یاقوت میان بشیر وسورمین یك مرحله راه بوده درحدود چغچران حالیه‌ا کنون نیز خرابه‌های بنام سورمی موجود است (۱)

ابونصر محمد بن اسد دراواخر عمر ازامارت کناره گرفت و بمطالعه مشغول گردید وامارت‌را بپسرخود محمد واگذاشت.

ابوعلی سیمجوری چون برولی نعمت خود شاه ساسانی بغاوت کرد خواست غرشستان را تصرف نماید بدان ولایت لشکر کشید.

شارابونصر وشار محمد حصاری شدند تااینکه سبکتگین باسیمجوریان محاربه کرد (۲)

شارهای غرشستان نظر بعلایق و طن خواهی وبرای تشکیل مر کزیت کشور درین محاربه باسبکتگین کمك ها نمودند و میان ایشان مودت بر قرار گردید.

سلطان محمود در۳۸۹ ابونصر محمد عتبی صاحب کتاب تاریخ یمینی‌را به دربار غرشستان فرستاد تابه سلطان بیعت حاصل کنند.

عتبی میگوید چون بدربار شار رسیدم مرا بینهایت احترام کردند وبارغبت تمام‌سکه وخطبه‌غرشستان رابنام همایون سلطان‌مطرز گردانیدند وچون بیکتوزون وفایق از ظاهر مرو شکست یافتند ازشار استعانت کردند عتبی می گوید که من درآنجا بودم که‌نامه‌های شان‌رسید ابونصرنامه هارا بمن فرستاد تابدربار غزنی تقدیم دارم وخلو صیت آنها را بخدمت سلطان غزنه مویدومحکم بسازم ومن چنان کردم وپسر اوشاه شار بخدمت سلطان

(۱) یاقوت باب الغین ـ تقویم البلدان ـ اصطخری ـ ابن اثیر ج ۹ صفحه ۶۱

(۲) در یاورقی ترجمه تاریخ نظم در این باره چندین غلطی دست داده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 376 of 736

آمد ودر دربارعزیز ومکرم میبود اما چون خودمغرور وجوان ونا آزموده بود سخنانی مخالف در حضرت غزنه ازوظاهر شد ولی سلطان ازان اغماض کرده وی را باخلعتی گرانمایه بغرشستان فرستادبعد ازمدتی سلطان اراده غزو هند نمود وازشار استعانت کرد شار جوان از غروری که داشت تعلل کرد و بحضرت سلطان کهمك نفرستاد سلطان براشفت و چون از غزو هند باز گشت دو باره شار جوان را استمالت کرد و لی وی راهخود سری پیش گرفت و سلطان التونتاش وارسلان جاذب و ابوالحسن منیعی زعیم مرورا باالشکر گران بقصد سرکوبی شار جوان فرستاد ابونصر شار بزرگخودرا به سپاه سلطان تسلیم کرد او را متحرمانه بهرات آوردند وبر کردار پسر نکوهش کرداماشارجوانمقاومت نمود و به حصاری که در روز گار حمله سمیجور پناه برده بود متحصن شد التونتاش ارسلان جاذب منجنیق وعرادات پیرامون قلعه راست کردندو یك جانب از دیوار حصار بزمین فرود آوردند وبه قلعه در آمدند وشارجوان را گرفتار نمودند و آنرا بتدبرپا نهاده به غزنه فرستادند سلطان چندان ازوی آزرده بود که امر داد در ملای عام برزمینش خوابانیدند و بتازیانه سخت مالش دادندو بعد بزندان افکندند تاهر که از و حدت ملی سرباز زند سزایش این باشد باوصف این تاهنگامی که درقید حیات وقید سلطان بود آسوده بسر میبرد وموجبات آسایش اورا بفرمان سلطان انجام میدادند ابونصررا ازهرات آوردند سلطان دروی باا-حترام می نگریست ضیاع اورا برای دولت خریدند ودربدلش پول نقد بوی دادند که آسوده بسربرد - ابونصر تاحیات داشت درجردان که موضعی بوده میان کابل وغزنه تحت نظر لطف ومهربانی خواجه بزرگ وزیرمیزیست عمرمیگذرانید وبه مطالعه وتدقیقات علمی مشغول بود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 377 of 736

تاالاخره درسال ٤٠٦ وفات یافت اما پسرش قبل ازمرگ پدرمرده بود.

شار ابونصر درزمرهٔ فقهاوعلمای بزرگ محسوب میشود(۱)

ابن اثیر میگوید من چند مجلدات کتاب لغت ازهری هروی را دیدم که دران این جمله هارا ازهری بخط خود نگاشته بود. بقول محمد بن احمد بن ازهری قره علی شار ابو نصر هذالجزء من اوله الی اخره و کتبه بیده.

واین گواه بزرگ بردانش وادبیت اوست (۲) وسلطان ابومنصور والی قراتگین را بحکومت غرشستان مقرر کرد (۳) محمدبن حسین نحوی که ازعلماء وفضلاء ودانشمندان بزرگ بود وزارت ابونصر شار به وی تعلق

(۱) عتبی حکایت شگفتی درین مورد ازشار جوان مینماید که ما آنرا دراین محل ضبط می نمایدوی میگوید درراه غلامی که موکل شاربود وسواد نداشت روزی گستا خانه وی را امرداد نامهٔ ازجانب او بخانه اش انشاد نماید. چون شار اززنجیر گران بستوه آمده بود استیفاف غلام برخشم وی افزود وازجانب وی بخانه اش مکتوبی نوشت و کلماتی دران ازخود بیفزود که خانمش متأثر ومرعوب شده راه خانه پدر خویش گرفت - چون این داستان را به سلطان گفتند برتدبیرشار آفرین خواند وگفت هرکه عزیزی چون شار را خدمت فرماید ویا او به اختراو گشاده روئی پیش نیاید سزایش این باشد صفحه ۳٤٦

(۲) منصور بن طلحه ازهری هروی در ۳۹۰ وفات یافته وتهذیب اللغه از کتب معروف اوست. کشف الظنون.

(۳) عنصری درضمن یك قصیدهٔ خود فتح غرشستان وقلعه متین واستوازی آن را چنین شرح داده.

کنون عجب تراز آن فتح غرجستان — که شد بدولت اومر سپاه اورارام
بنگی حصاری کش تازبرستاره نمود — بناش کیوان پالا وسنگ آئینه فام
زمینش آهن وفولاد وبرج کوشه کوه — بسان بیشه سر برج او پر ازضرغام

فرخی ازامنیت قلعه وغرور شر جوان را چنین شرح داده.

جز آن سیاه خرد شوربخت سوخته مغز — که غره کرد مراورا بخویشتن شیطان
بپاستواری جای وبپایداری کوه — فریفته شد وازراه راست گردگران
چه گفت گفت مرا جایگاه برفلک است — بصورتی که همی زیر من شود کیوان
زمینیان را بامن کجا رود دیدار — مرا نباشد جز باستاره سیر وقران
جوان که قادر گردد درازدست شود — شکسته میشود آخر غرور کرده جوان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 378 of 736

داشت و بعداً چندروز بهوزارت اسمعیل برقرار گردید .

سیستان

ولی‌الدوله ابواحمد خلف بن احمد (۱) که از بقایای آل‌صفار و از آن دودمان محتشم زمانه‌را یادگار بود تا آنگاه که‌سامانیان حشمت داشتند به‌آن‌ها اطاعت می‌نمود وچون اقتدار آن ها در ماوراى آمویه منحصر گردید امرای محلی سیستان خواستند استقلال ازدست رفته‌را تجدید کنند بنابر آن میانه‌آنها وناصرالدین سبکتگین ازاول چندان حسن سلوك ومودت‌جاری نبود وقتی که‌سبکتگین معروف غزوات هندبود خلف‌بربست حمله نموده وآنجارا تصرف نموده ومالیات آنجارا بخود گرد آورده بود چون ناصرالدین ازغزوهٔ هند برگشت وبه بست نزدیك شد خلف عذرها آورد وناصرالدین بنابرعلایق وطنی ازوی انتقام نکشید و تنها مالیات را که‌او از بست جمع کرده بود ازاو استراد نمود .

درجنگی که‌سبکتگین‌با بوعلی سیمجوری‌نمودچنانچه قبلاً ذکر کردیم خلف خود برای اخذ انتقام از سیمجور خراه برای رضای سبکتگین باسبکتگین موافقت ومعاونت نمود .

اما وقتی که ایلك خان برملك‌امیر رضی نوح بن منصور ساعانی تاخت و ناصرالدین بدفع آن پرداخت خلف باایلك خان راه روابط دوستانه باز نمود و دوباره ادعای بست میمنود وحتی برملاء از معاونت بناصر الدین ودشمنی باسیمجوریان ندامت میکرد .

---

(۱) نسب وی‌را چنین شمرده‌اند ابواحمد خلف بن‌ابوجعفر احمد بن‌محمد بن خلف بن‌لیث مادر ابوجعفر سیده‌بانو دختر محمد بن‌عمرو بن‌لیث است ابوجعفر نیز پادشاه‌عالم وحکیم وسخی بوده واین کسی است که رودکی قصیده (مادرمی‌رابکردباید قربان)را درمدح او گفته «تاریخ‌سیستان .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 379 of 736

اگر ابوالفتح بستی میانجی نمی‌شد ودرمیان این‌دو پادشاه سعی موافقت نمی‌نمود ممکن بود درآن وقت ناصرالدین برخلف حمله می‌آورد .

اما ابوالفتح وزیر خیرخواه دربار ناصرالدین تاوقتی که ناصرالدین درقید حیات بود نگذاشت که نفاق وشقاقی واقع شود وخلف که‌بقیهٔ دودمان بزرگی است ضایع گردد چون سبکتکین وفات یافت ارباب غرض بسمع سلطان محمود رسانیدند که‌خلف برواقعه مرگ سبکتکین شادمانی‌ها کرده وشماتت نموده است تا اینکه سلطان بغراجق را در امر اسماعیل ازفوشنج بغزنه خواست وفوشنج فارغ ماند .

خلف طاهرپسر خودرا فرستاد وفوشنج وقهستان را متصرف‌شد این‌مسئله بیشتر باعث خشم سلطان و مؤید گفته ها ی ار باب غرض گردید سلطان بغراجق رااجازه‌داد تافوشنج وقهستان را ازطاهرواستاند.

بغراجق به‌فوشنج حمله برد وجنگ سخت درگرفت وطاهر منهزم شد. بغراجق درحالیکه مست بود وسرازپانمی‌شناخت شخصا طاهر را تعقیب کرد طاهر مستی‌او را درك کرده برگشت وبغراجق‌را ازمرکب افکنده سرشرا جدانمود وخودبقهستان رفت سلطان ازمرگ عم‌خود غمناك شد ودرشهور ۳۹۰ بالشکری گران برسیستان حمله آورد خلف درحصار اسپیهد محصور گشت وچون‌دیدبارای مقاومت ندارد بدهزار دینارطلای سرخ و چندین تحف وهدایای دیگربنام نثارمقدم سلطان قبول کرد وسلطان بااو مصالحه کرده بغزنه برگشت ومتوجه یکی‌ازغزوات هندشد (۱)

دراثنای این‌حال‌احمد پسرخویش طاهررا ولی‌عهد خویش گردانید وخود منزوی‌شد چون مدتی‌ازین حال‌گذشت از کرده‌پشیمان شد وتعارض کرده طاهررابه بهانه‌پیش خواند وطایفهٔ ازخواص خودرا در کمین نشاند

(۱) ص ۲۳۷ ــ ۲۳۸ ــ ۲۳۹ ترجمه عتبی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 380 of 736

همینکه طاهر آمد اورامقید نمودند وبعد ازچندی مردهٔ اورا از زندان برآوردند و گفتند خودرا هلاك ساخته .

امرای خلف مانند ابن‌زینب وغیره ازبی‌رحمی خلف سخت ازوی رنجیدند وبروی شوریدند ودردار الاماره بنام سلطان سکه زدند وخطبه خواندند خلف بحصار طاق‌بناه برده وامرای انقلابی بحضرت‌سلطان محمود عرایض تقدیم کرده اورا برفتح سجستان دعوت‌نمودند .

سلطان به سیستان حمله وبراطراف‌قلعه طاق که ازمستحکمترین قلاع بود وهفت‌باره وخندق‌های عمیق‌داشت فرودآمد وامردادقاسپاهیان او خندق را پر کرده فیل های خود را ازان عبور دادند عتبی و عنصری میگویند این قلعه را مدینة العذرا میخواندند (۱) امیر خلف تا جایی که ممکن بوده پایداری کرداما اخیراً پلان‌جنگی‌سلطان‌وی‌رامجبوربه‌تسلیم‌نمودامان‌طلبید ومحاسن سفیددرخاك مالیدوبساط بار گناه به‌نثار جواهر درخشان پر کرد ومحمودرابنام سلطان‌خواند گویندار این‌به‌بعد محمودرا سلطان خواندندواین کلمه‌لقب رسمی وی‌قرار گرفت اماعتبی باوجودی که دراین موردبه‌تفصیل سخن‌میراند این‌موضوع‌را ذکرنکرده ومنهاج‌سراج گویداین لقب ازطرف خلفای عباسی بوی داده شده جرجی زیدان در تمدن اسلام وعرب در مورد کلمه سلطان بحث مفصلی داود وبالاخره قناعت نموده است که سلطان دراسلام برای‌اول‌مرتبه بطورلقب‌به محمودا طلاق‌شده وگویالقب‌امیرالامرائی بی‌مقدار گردیده بود که وی‌رابدین لقب‌خواندند . سلطان نجابت خانوادگی

---

(۱) عنصری ص۵۵ ۲۴۸ ــ ۲۴۹ ــ ۲۵۰ ترجمه عتبی

عنصری درفتح قلعه سیستان چنین گوید

نبرده‌بود بران شهرهیچ کس دستی — نه وقت سام نریمان نه وقت رستم زر
مدینة العذ را بود نام‌او تا بود — از آنکه چهره نشد هیچ‌کس‌بروبیتر
چه مردبر سر دیوار اومنی رفتی — توگفته تی که‌گرفته است‌بر مجره‌مقر
شداز کفایت تیغش بچار ماهه درنگ — خلف گرفته وآن‌مملکت ززیروزبر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 381 of 736

ولیاقت‌علمی ـ وعرائب بزرگی وفرخندگی وی‌را رعایت کرد وبه اعزازش دربرگرفت واختیار اموال‌وذخایرقلعه رابوی‌سپرد وگفت هرجا می‌خواهد سکونت کند خلف بنابر گوارائی آب وهواجوز جانان‌را اختیار کرد، وسلطان امیرسیستان رابه حاجب‌قنجی سپرد وخودبه غزنه باز آمد.

امیرخلف چارسال‌درجوزجانان بودوبه‌آسایش‌میگذرانیدوبعد از آنکه سعایت کردند که وی باایلك‌خان مراوده‌دارد سلطان‌از بهرصلاح ملك اورا به‌قلعه گردیز فرستاد آنجا بود تا در رجب سنه ۳۹۹ داعیهٔ حق را لبیك گفت وسلطان دارائی اورا به‌پسرش ابو حفص سپرد.

امیر خلف چنانکه گفتیم پادشاهی عالم و علم‌دوست و کریم وبزرگ منش بود وی علماراجمع کرده و بر قران کریم تفسیر مبسوطی نموده بود که بیست هزار دینار بران صرف شده‌بود دراین تفسیر اقاویل مفسران وجوه‌قرا آت ـ علل نحو واشتقاق لغات را با امثله و شواهد ز یادآورده بودندونسخه‌این تفسیر مدت هادرمدرسه صابونی به نیشا پور مخزون بود و ابوالشرف هرفادةنی مترجم عتبی در حدود ۶۰۳ در کتابخانهٔ اصفهان در در زمرهٔ کتب‌آل خجند آنرا زیارت کرده است.

ووی میگوید که‌این تفسیر بالغ بر یکصد جلد بودوآنرا نهایت ستوده اند(۱) ابن اثیر در تاریخ کامل خود وحاجی خلیفه بنام تفسیر خلف‌بن احمد صاحب سجستان ازین کتاب مقدس یاد کرده اند (۲)ابوالفتح بستی در ستایش‌وی قصیده بزرگی دارد (۳) یاقوت درمعجم البلدان فضیلت‌این پادشاه دانشمند را به تفصیل ذکر کرده‌بهر حال وی حدیث‌را درخراسان وعراق‌سمع نموده واز ابن عبد الله محمد مالکی وابی بکر شافعی روایت

(۱) ۲۵۳ ترجمه عتبی
(۲) صفحه۳۰۹ کشف الظنون وصفحه۷۲ ج ۹ ابن اثیر (۳)یتیمه‌الدهر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 382 of 736

کرده و حاکم ابوعبدالله و دیگر محدثین از وی سمع نموده اند. بدیع الزمان همدانی و ابو الفتح بستی و ثعالبی و برا ستوده اند پس از این اهالی سیستان یك مرتبه دیگر نیز شورش کردند سلطان در ذی القعدهٔ ۳۹۳ به سر کرد گی ده هزار نفر که امیر نصر و الپوتاش و ابو عبدالله محمد طائی نیز در رکاب او حضور داشتند بر سیستان حمله کرد. اهالی در قلعهٔ ارك متحصن شدند و سلطان قلعه را فتح نموده مجرمان را سزاداد و حکومت سیستان را به امیر نصر برادر خود سپرد.

غزنه و غور

چون سلسله غوریان از مفاخر وطن است و در نسب و هویت آن‌ها باب مفصلی خواهند نوشت و اسماء الرجال و اما کن آنرا در مبحث خود آن روشن خواهند کرد بنده تنها به قسمتی که باغز نه تماس دارد اکتفا نمودم.

سلطان محمود که برای توحید تمام نقاط افغانستان و نجات از تفرقه و پریشانی از تحمل هیچ گونه مصایب خود داری نمیکرد غور را که در قلب کشور جا داشت و با داشتن قلل مرتفع و قلاع مستحکم و مردمی جنگجو و بیردل اهمیت شایان داشت نمی‌خواست بیشتر ازاین از سیاست غزنه و نفوذ سیاسی وی بر کنار ماند تا آن وقت اهالی حواشی غور اسلام را پذیرفته بودند ولی مرکز آن بدین فرخندهٔ اسلام نگرویده بود سلطان محمود سه مرتبه لشکر به غور کشید یکی در سال ۴۰۱ از راه هرات

دوم در سال ۴۰۵ از راه بست وخواپین.

سوم از راه هرات در سال ۴۱۱.

در حمله اول و دوم سلطان خودش شرکت جست و حمله سوم تنها به سپهسالاری مسعود انجام یافت.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 383 of 736

حملهٔ اول:

چون سلطان دید ابن سوری امیر توانا ومبارزمندیش از مراودتی که در روز گار سبکتگین باغزنه داشت سرباز زده، گاهی امر میدهد که از هم جواران غور مالیه ستانند و گاهی میگوید خراجی را که بغزنه میپرداز ندندهند.

در سال ۴۰۱ آهنگ غور نمود و پیش از خود التوناش والی هرات و ارسلان جاذب حکمران طوس را باطلایه سپاه به غور فرستاد و خود متعاقباً حرکت نمود. غوریان راه را برغز نویان بستند و برفراز کوه ها در کمین نشستند وسنگرها ساختند و باشهامت فوق العاده بکار دفاع پرداختند سالاران محمود نتوانستند کاری از پیش برند سپاهیان غزنه رو بهزیمت نهاد دند در این حال خود سلطان باسرعتی که مخصوص وی بود برساقه لشکر رسید و منهزمان را دلداد وباسپاهی که درر کاب خود داشت بجنگ آغاز نمود. ابن سوری به آهنگران متحصن شد باز هم مقابل شجاعت غوریان و موقعیت نظامی غور کاری از پیش نرفت سلطان مجبور شد که بخدعه حربی بپردازد بسپاهیان خود متدرجاً فرمان باز گشت داد ومهارتی بخرج رسانید که غوریان از کمین گاهها برآمدند وازدره های تنگ وحصار منیع بمیدان فراخ پا عساکر محمود روبرو شدند.

باوصف اینکه قسمت بیشتر قوای محمود ضایع شده بود سلطان حکم حمله داد و غوریان که غافل بودند منهزم گردیدند خود ابن سوری باپسران وصاحب منصبان خود اسیر گردید — سلطان نظر به علایق هم وطنی و اینکه نمیخواست یکی از خانواده های گرامی مملکت بدست اوضایع شود حکومت غور را به پسر دیگر ابن سوری که ابوعلی نام داشت و با سلطان دوست بود سپرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 384 of 736

این سوری چون دید سلطان بروی چیره‌شده و مردان غوری اسیر کشته اند دیوار های آسمان سای آهنگران بخاك برابر گشته ـ جهان بروی تاریك شد ومرگ را برخواری ترجیح نهاد ودیگرنخواست با بازوان بسته وبال وپر شکسته آشیان‌بلند وقلل سنگین غوررا بدرود گوید وروز گار دروی بخواری فرا نگرد زهر یکه زبر نگین داشت مکید و طومار حیات را به خاتم مرگ مسجل گردانید ـ ودرمقام کفن جان‌سپرد .

تا این وقت غور شرقی فتح شده بود وهنوز قسمت جنوبی شرق غور بهحال پیشینه بود.

حمله‌دوم:

سلطان در سال ٤۰۵ از راه بست به غور لشکر کشید ناحیت خوا بن وقلاع منیع آن را تسخیر نمود بیهقی آنجا که میخواهد ولایت مسعود را در عهد محمود ذکر کند از این جنگ نامبرده و دیگران آنرا فرو گذاشته اند بقول بیهقی خوا بن ناحیتی از غور بوده وبزمین داور منتهی میشد ـ محمود این جنگ را فتح کرد و مسعود نیز باوی بود و یکی ازسرداران غور که ازقلعتی دفاع میکرد به تیر مسعود کشته شد وازدیوار قلعه بزمین افتاد واین باعث شد که سلطان خوابن را فتح کند غوریان را هزیمت افتد ومسعود طرف عنایت‌پدر قرار یابد (۱)

حمله سوم :

درسال ٤۱۱ سلطان تسخیر ناحیت‌شمال غربی غور را که‌به (ب) موسوم بود قصد کرد ومسعود را که درآن وقت فرمانده هرات بود امر داد که آن ناحیت را تسخیر نماید .

و از آن جا جانب ناحیه رزان (۲) حرکت کرد مردم رزان بعضی قبلاً گریخته بودند وبقیه امان خواستند وازآن جا به ناحیت درمیش ت

(۱) در حدود خواین یاقوت وابوالفدا ذکری نکرده .

(۲) رزان بنام رباط ازان درحدود غور موجودات.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 385 of 736

ـت تدومردم ناحیت اوچنگ سخت کردند وبا لاخره مغلوب ومنکوب شدند ودر این جنگ مسعود جرئت و مردانگی های زیاد نمود پیشرفت های شایان کرد وهمه غزر را مفتوح ساخت .

ورمیش بت امان خواست واوا امان داد و مسعوداز آنجا فاتحاً و غانماً بهرات آمد وبعداً قصد حصار تور نمود وآنرا نیز مفتوح کرد (۱)

در رباط مار آباد اموالی راکه از غور آورده بودند وبیشتر آن اسلحه بود تقسیم نمودند (۲)

دیگر ازوقایع عهدسلطان محمودمسئله فتح قصداربودقصداربه ثمال شرقی بلوچستان امروزه اطلاق می شد .

امیر قصدار درسال ۴۰۱ بهتحریك ایلك خان باسلطان طریق نمرد گرفت سلطان در ۴۰۲ قصدار را عنفاً مفتوح نمود وامیر آن تسلیم ووعده کرد که علاوه ازخراج سالیانه ۱۵ فیل و۱۵ ملیون درهم به سلطان بپردازد سلطان این امررا قبول وبهغزنه مراجعت کرد .

پیش ازآنکه بشرح این خانواده «آل فریغون» بپردازیم قطعه غرائی را که ابوالفتح بستی درمحامد وذکر اوصاف جمیل آن‌ها گفته وثعالبی دریتیمةالدهر وعتبی در کتاب تاریخ خود آنرانقل نموده‌اند ضبط می نمائیم تا گفته های ما درستایش این خانواده به گفتهٔ یکی ازدانشمندان وشیوخ فضلای کشور مجل باشد .

---

(۱) بیهقی ص ۱۲۳ الی ۱۲۹

(۲) مار آباد در راه او به هرات واکنون بنام مار وا یاد می‌شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 386 of 736

بنو فریعون قوم فی وجوههم سیما الهدا وسناء السودد العالی
کانها خلقوا من سودد وعلی وسایر الناس من طین و سلسال
فان اکن ساکتاً عن شکر انعامهم فان ذاك لعجزی لا لاغفالی (۱)

یعنی اولاد فریغون کسانی می باشند که در روهای شان سیمای هدایت آشکار است وفروغ بزرگ منشی وسرداری از آن می تابد پنداری ایشان از بزرگی وبلندی آفریده شده اند ودیگران از گل وخاك اگر من ازشکر انعام ایشان خاموشم از ناتوانی من است که آنرا شمرده نمی توانم نه از اغفال من .

محل امارت این سلسله کوزکانان بود که عرب ها بقانون تعریب آنرا جوزجانان وگاهی هم جوزجان خوانده اند یاقوت می نگارد: جوزجان ناحیتی است میان بلخ ومرغاب .

مرکز آنرا یهودیه می گویند انبار وفاریاب و گلار ازشهرهای آنست امام یحیی بن زید بن علی بن حسن بن علی رضی الله عنه را در آنجا کشتند جوزجان ازطرف اعراب درسال ۳۳ هجرت عزة فتح شده (۲)

(۱) یتیمة الدهر امام ثعالبی جلد ٤ طبع مصر .

بقیه پاورقی صفحه ٤٠ درباره جوزجان فرخی نیز درستایش بهار جوزجان اشعاری دارد ودرآن ازدو ناحیه جوزجان نام می برد یکی «رشنه» که یقیناً در شهر بوده ودیگر «کزروان» که برون شهر وقوع داشته .

چون شرح کوزکانان تاریك است اشعار اورا نیز نقل می کنند .

دوبهار بلخ را درپیش من حشمت نماند تا بهار کوزکانان پیش من بگشود بار
باغ وراغ وکوه ودشت کوزکانان سر بسر جله دوروی را ماند زبس نقش و نگار
ازدرون «رشنه» تا کهپایه های کزروان سبزه ازصبزه بر د لاله زار ازلاله زار
ازفراوان گل که برشاخ درختان بشکفد راست پنداری درختان گوهر آوردند بار
گل همی گل گردد وسنگ سیه یاقوت سرخ زین بهار سبز پوش تازه روی آب دار

(۲) معجم البلدان یاقوت .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 387 of 736

درآنجا خانواده آل فریغون امارت داشتند احمد بن فریغون اولین موسس این امارت است سلطان محمود که با اشراف و نجبای مملکت بدیده مهربانی می‌نگریست با آل فریغون از در محبت پیش آمد و بسلسلة که پدرش با ایشان گذاشته بود دوام داد چون محمود و اسمعیل درغزنه جنگ کردند امیر فریغونی بسیار کوشش کرد که برادران صلح کنند اما سود نکرد وبالاخره به کمک محمود که دامادش بود شتافت در تحکیم مراودت میان دربار آل سامان و آل ناصر نیز دست بزرگ داشت .

احمد درسال های ۳۹۰ و۳۹۸ ازجهان درگذشت وبعد ازوی پسرش جانشین او گردید کامحمد نام داشت وخواهر سلطان درنکاح او بود ودختر اورا محمد پسر محمود گرفته بود . محمد نیز در سال ۴۰۱ و فات یافت و چون جانشین کافی نداشت امارت وی جزء سلطنت محمودی قرار یافت (۱) .

عبدالواحد شاگرد ومصاحب ابوعلی سینا که اکثر تالیفات و آثار وی مرهون تدوین این شخص است از جوزجان بوده . وحکایت معدن سنگی که شیخ الرئیس درطبیعات ذکر کرده نیز مربوط به جوزجانان بوده است(۲)

خوارزم :

دیگر از حکومات تحت الحمایه غزنی حکومت شاهان خوارزم است که در صدور تواریخ مأمونیان نیز خوانده می شوند این خانواده در خوارزم حکومت داشتند ودر اوائل تحت نفوذ سامانیان بودندوپس ازانکه سلطنت غزنی مسلم شدتحت حمایت غزنویان درآمدند . مأمون که تفصیلش درذکر سامانیان گذشت درسال ۳۸۷ بمرد وپس ازوی پسرش علی بجای وی بنشست. وهمین علی می باشد که محمود خواهر خود (که کالجی) رابه وی داده بود

(۱) مقالات آقای قزوینی و کتاب ناظم .
(۲) ابوالفداج ۲ صفحه ۱۲۷ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 388 of 736

واو نیز وفات کرد و برادرش عباس بجای وی بنشست و سلطان زادهٔ غزنی را به نکاح خویش در آورد روابط محمود را باعباس بیهقی در کتاب نفیس خود ضبط کرده وما نیز عین گفته های وی را در این جا ذکر میکنیم :

حال ظاهر میان محمود وابوالعباس خوارزم شاه نیکو بود چون محمود خواست باخانیان معاهده کند وسفیران بفرستد خواست فرستاده خوارزمشاه نیز در میان باشد تا عهدها در حضور وی رود خوارزم شاه قبول نکرد و گفت: ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه « خدا در سینه مرد دو دل نیافریده » من چون ازان سلطانم باخانیانم کاری نیست درعین همان قضیه خواجه بزرگ حسن میمندی به اشارهٔ سلطان باابوالعباس داخل مذاکره شد وطوری وا نمود که سلطان را ازان اطلاع نیست ودراین مذاکره مطلب خواجه بزرگ طراز خطبه و سکهٔ خوارزم بنام محمود بود ــ ابو العباس باابوریحان بیرونی مصلحت کرد ووی گفت بهتر آنست بدون آنکه با امرا وسران سپاه مشورت کنی گفته خواجه بزرگ شمس الکفاة را در معرض اجرا در آری ــ ابوالعباس سخنان ابوریحان را نشنید ویعقوب چندی را به غزنه فرستاد تا نظر سلطان را در این باره حاصل نماید .

متاسفاً یعقوب مردی بود فتنه جوی وشریر ــ ودر سالتی که از جانب خوارزم به دربار سامانیان نموده بود نیز چندان نفاق کرده بود که نزدیك بود فتنه عظیم بپاشود .

درغزنه نیز لاف هازدو چنان وانمود که اقتدار خوارزم منحصر بدوست سلطان وخواجه بزرگ به وی اهمیتی ندادند یعقوب نیز بزبان خوارزمی مکتوبی بشاه خوارزم نوشتهٔ سعایت ها کرد ابوالعباس بخانان ترکستان مراوده نمود سلطان از این امر برآشفت وبخانان عتاب ها فرستاد آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 389 of 736

پاسخ دادند ما ابوالعباس را داماد سلطان می‌شناختیم وا گر روابطی باوی داشتیم برای سلطان بود ـ سلطان چون از بیطرفی ایلك خان مطمین شد ابوالعباس را مجبور نمود که وجوه سکوك ورؤس منابر را بنام همایون وی مطرز گرداند ابوالعباس سرباز زد ودوباره بخانان ملتجی شد ودر خفاعقدی بسته به تهیه لشکر مشغول شدند سلطان نیز باسپاهی مرکب از صد هزار سوار وپیاده وپنجصد فیل متوجه بلخ گردید فرمانی بخوارزم شاه فرستاد بیهقی عین این فرمان را در کتاب خود ضبط می‌نماید:

« مقرراست که میان ما عهد و عقد برچه قرار بوده است وحق ما براو تا کدام جای گاه است. «ووی دراین باب دل ما نگهداشت و لیکن نگذاشتند قومش و فرمان بردار چنین نباید » که فرا یاد شاه توان گفت که یکن یامکن واین عجز پادشاه را باشد و ما مدتی دراز ببلخ « مقام کردیم تا صد هزار سوار وپیاده وپیلی پانصد آماده شد تا آن قوم را که بر رای خداوند خویش نافرمانی کنند مالیده آید و امیررا که برابر برادر وداماداست بیدار کنیم وبیاموزیم» که امیری چون توان کرد اکنون مارا عذری واضح باید کردتاسوی غزنی باز گردیم « از این دو کار یکی باید نمود بایطوع و رغبت بنام ماخطبه خواند یاناچاری باید فرستاد « که فراخور ما باشد وما درنهان آنرا باز فرستیم چه ما را بزیادت مال حاجت نیست» وقلعت های ما بدرد انداز گرانی زر وسیم ورنه اعیان و فقهای آن ولایت را پیش ما به استقفار فرستند تابه غزنه باز گردیم »

خوارزم شاه بخواندن فرمان سلطان برعب اندرشد وفرمان داد که درنساء

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 390 of 736

وفرادء بنام سلطان خطبه‌خواندند-الپتکین سپاه‌سالار خوارزم ودیگرسپاهیان واکثرافرادآن کشور برابوالعباس شوریدند وابوالعباس رادر ٥شوال ٤٠٧ به‌قتل رسانیدند وابوالحارث برادرزاده‌اورابه‌سلطنت برداشتندسلطان‌چون شنید که‌شوهر خواهر اورادر اثر اطاعت او کشتند سخت برآشفت وبالشکری گران از راه ترمذ به خوارزم رفت در راه بنا لتکین و بقول بیهقی خمار تاش برطلیعه لشکروی شبخون‌زد از طلوع بامداد تاانتهاء خورشید جنگ مدهش در گرفت عتبی گوید خوار زمیان سخت کوشیدند اماغافل از آنکه هر که باولی نعمت خویش خیانت کند جان‌بسلامت نبرد وقت زوال حمله مبارزان‌غزنه و بیلان جنگی خوارزمیان را منهزم کرد بالتکین خواست از جیحون بگذرد ولی چون ادباره اوی مشت در گریبان داشت در کشتی با غلام خود مخالفت کرد وی اورا دستگیر نمودوبارد وی‌سلطان آورد - خود الپتکین روز ٥ صفر ٤٠٨ به جنگ برامد وابوالحارث نیز شخصاً درمیدان جنگ‌حاضر گردید—بعدا زجنگ‌خونین‌همه دستگیرشدند بقول فرخی سلطان شاه جوان را درقلعه اسپهد سیستان تبعید کرد وخانیان را مقابل قبرامیر مظلوم ومقتول خوارزم داماد شهید خودبردرخت ها آویخت‌و گفت بردیوار مدفن اوبنویسند:

«هذا قبر مامون بغی علیه حشمه واجتره علی دمه خدمه فسلطالله بعین الدوله وامین الملة»

«حتی سلبهم‌علی الجذوع عبرةً للناظرین»آیةللعلمین» و بقول عتبی دیگر اسیران‌رامغلولاً به غزنه فرستاد وبعد از چندی همه راآزادفرمود و درحشم موظف‌خدمت‌هند داخل گردانید.

التونتاش رابه‌امارت خوارزم مقرر کرد وخود فاتحاًوغانماً بغزنه آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 391 of 736

وازان به بعد خوارزم ضمیمه سلطنت غزنه گردید (۱)

سلطان و ترکان

سلطان تسلط ترکان را در سغد یا نه وآن طرف آمو بدیدهٔ نفرت می نگریست ومیدانست عقب این پیش قراول ترکی جماعات و قبایل متعدد قرار دارد و اگر جنگ پیش آید چون هنوز کار هند انجام نیافته عمر وی وفا نخواهد کرد که آن ها را از سغدیانه که جزء تاریخ افغانستان شمرده می‌شد جانب تیان‌شان وصحرای گوبی باز راند(۲) لهذا مصلحت دران دید که فعلاً ازدر مصالحت پیش آید درپاسخ تهنیتی که ایلک خان سلطان رادرفتح نیشاپور گفت سلطان در محرم ۳۹۰ ابوطیب سهل بن محمد بن سهل بن محمدمعلوکی را که امام‌حدیث بود باطمان جق و الی سرخس‌باوز کند فرستاد و دختر ایلك خان را خواستگاری کرد ایلك خان به منت پذیرفته ودختر خود را با تحف و هدایای گران بها تقدیم سلطان نمود . ودر اوسط همین سال عروس را به خراسان آوردند . امااین وصلت موجب

---

(۱) فرخی درفتح خوارزم گوید:

آنکه چون‌روی بخوارزم‌نهاد ازنرمش — روی لشکر کش خوارزم بر آورد آزنگ
ای شگفت آنکه‌همی کینهٔ خوارزم کشید — تا که حاصل شودش‌نام وبر آید ازننگ
او چه دانست که خسرو ز سران سپهش — کشته وخسته بهم درفکند شش فر سنگ
وانکه‌اورا سوی دروازه گر گنج برند — سرنگون بادگران از سر پیلان آونگ
نالهٔ کوس ملك شان بیراگنند ز هم — هم چو کبکان را باز ملك ونالهٔ رنگ
بهزار اسپ فرون ازدوهزاراسپ‌گرفت — همه را پرشده از خون خداوندان تنگ
رنگ‌آن روزغمی گرددوبیرنگ شود — که بر آو امکه شیر بگیرد آید رنگ

عنصری دراین فتح میگوید:

عجب تر ازهمه خوارز مشاه بود که تا — پیرو خسرو ما پسته بود جان و رو ان
زمان زمانش فرون بودوجاه وکارش به — دلش کشا ده به پیشش سپاه بسته میان
خلاف شاه چو اندر دلش پدید آمد — بدست بنده خود گسسته‌گشت‌چون‌سوزان

(۲) آریانا یا افغانستان تالیف فاضل تورویانا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 392 of 736

صلح حقیقی نگردید ودر میان دو دولت که‌درمزا یاومنافع ملی باهم بیگانه بودند رابطه یگانگی نشد (۱)

ایلك خان باسلطان داخل جنگ شد.زیرا ایلك خان از عزمی که برای تسخیر خراسان داشت و از مدتها خیال آن‌رامی‌پخت باز نایستاد همینکه سلطان محمود در ۳۹٦ بملتان سوق الجیشی نمود موقع رامساعد یافته عزم تسخیر خراسان کرد اماسلطان ازدوربینی وحزمیکه داشت قبل از عزیمت بصوب ملتان پیش بینی کرده و بابوالعباس فضل بن احمد هدایت داده بود که کلیه راههای ورود پایتخت را مستحکم نموده در امتداد راه با میان وپنجشیر وبلخ جابجا عساکر خود را بگذارد و همچنین به مجرد که خطر نزدیك شود ارسلان جاذب‌قوای‌خودرا به‌قلب‌مملکت‌بعزنه‌امر کردهد افواج ایلك‌خان به‌دودسته از آمو عبور کرده‌یکدسته بسرکردگی چغرتکین بلخ‌رامتصرف‌شدودسته دیگر به‌سرکردگی سباشتگین که از اقارب ایلك خان بوده‌هرات‌راتسخیر کرد وبدین‌واسطه قسمتی از خراسان تحت سلطه ایلك‌خان در آمد..(۲)

سلطان نه محض اطلاع ازقضیه کار تسخیر ملتان را به سران سپاه خودسپرد وبه‌غزنه آمدوسپاه گران تعبیه کرده بدون کوچك ترین وقفهٔ طرف بلخ حرکت کرده‌ازهندوکوه عبور نموده به‌بلخ آمد.

---

(۱) فرخی این منافرت و بعدرا درییکی از قصاید خود آ شکارا بیان می کند:

خدا وندا جهاندارا ز خا نان د وستی نا ید — که‌پی‌رسمند وپی قولندوپی عهدند و پیمان
هنوزار بازجوئی‌درزمین‌شان چشمه ها یابی — ازان خون ها کزایشان‌ریخت‌تیغ‌رستم دستان
به ترکستان‌سرائی‌نیست کز شمشیر تو صدره — دران شیون نکرد دستند خاتو نان ترکستان
وگر کوئی ولایت شان بگیرم تا مراماند — و لایتشان‌بیابانیست خشك وخا ره وویران
چه‌خواهی کرد آن‌ویرانه‌های‌ضایع‌وبیکس — ترا ایزد ولایت‌های‌خوش داد ست وآبادان

(۲) دا کتر ناظم چغرتکین رابرادر ایلك‌میداندولی عتبی‌تصریحی دراین‌باره‌نکرده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 393 of 736

چغرتکین بلخ راتخلیه نموده به ترمذ گریخت از سلان جاذب بمعیت دههزار عسکراورا تعقیب نمود واو نسبت بهطخیان رودمرغاب بمرو برگشت واز آن جا نسبت به گرمسای سوزان دشت غزدورخورده به سرخس آمد محسن بن طارق رئیس قبیله غزرا که میخواست راهرابرویش مسدودنمایدمغلوب کرده گشت واموالش راغارت نمود از آنجا به نشاپور گریخت ار سلان جاذب دست از تعقیب او برنداشت سپاستگین یك قسمت ازاموال خود را که ازهرات تاراج کرده بود درراه بیفگند وجانب سمنقان رفت واز آنجا بخوارزم شدو بقایای اموال خویش رابه علی خوارزمشاه سپرده وعهد گرفت که به ایلك خان رساند وخود راه بیابان پیش گرفت سلطان ازطوس حرکت نمود که دستگیرش نماید وی گذشته بود عبدالله الطائی را امرداد که به تعقیب وی پردازد عبدالله در بیابان خشك و بی آب راهرا بر او بست وبرادرش رابا هفت صدتن از همراهان او اسیر کرده نزد سلطان فرستاد وسلطان همه را زنجیرپیچ به غزنه روان کرده سپاهی نگین باچند تن نزد ایلك خان رفت ایلك خان متاثر شد واز قدرخان استمداد نمود وبا پنجاه هزار پیاده وسوار از آمویه عبور نمود این سخن به سلطان در بخارستان رسیده معجلا جانب بلخ حرکت کرد.ودرآن جا لشکری فراوان ترتیب داد درچهار فرسنگی بلخ کنار پل چرخیان با بمیدان گستر بموضعی فسیح وعریض فرودآمدند. (۱)

ایلك خان باحشر خویش مقابل سلطان ازدو زدودشمن بزرگ باهم مقابل گردید آن روز جنگ واقع نشد وطرفین به ترتیب مصاف مشغول بودند فردای آن جنگ در گرفت.

(۱) گردیزی وفرخی دشت کنر نوشته اند امابیهقی پل چرخیان نوشته وپل چرخیان را ناصرخسرو هم درسفرنامهٔ خودیاد کرده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 394 of 736

سلطان درقلب لشکرامیر نصر برادر خودرا با ابونصر فریغونی حاکم جوزجانان وابوعبدالله محمد الطائی مقرر کرد وپنجهزد فیل را با ایشان گماشت التونتاش سپهسالار بزرگ رابمیمنه وارسلان جاذب رابه میسره تعیین نمود .

ایلك خوددرقلب باز ایستاد وقدر خان رابالشکرختن درمیمنه بداشت ومیسره رابه جغرنکین سپرد .

غلامهای ترکستانی ایلك‌خان درین‌جنگ نهایت تهور بخرج دادند وچند مرتبه درقلب سپاه سلطان حمله آوردند .

سلطان چون‌این حالت مشاهده کرد برفراز پشته از اسب فرود آمد وچنانکه عادت وی بود ازحضرت الهی استمداد نمود .

پس خودش برپیل خاص سوار شدوبا کمال جرئت برقلب ایلك خان حمله کرد وپیل او علم بردار ایلك خان را دربود ودرهوا افکند(۱)

فتح بزرگ نصیب سپاه غزنه شد وایلك‌خان باافواج خودراه فرار پیش گرفت وچندین تن ازسپاهیان اودر آموغرق شدند وغنیمت سرشاری بدست غزنویان افتاد سلطان باوجودزمستان شدید دشمن را تعقیب میکرد مگر درین اثناخبرشورش سخپال ازملتان بهوی رسیده عجالتا بهغزنه عودت کرد.

این جنگ بتاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۳۹۸ واقع گردید وبقول حبیب السیر این فتح در ۳۹۷ نصیب سلطان شد وشعرای دربار درستایش این فتح نمایان چکامه ها سرائیدندومخصوصا فرخی شاعر توانا و گویند بزرگ غزنی که ما اشعار او را

---

(۱) یعنی این داستان راچنانکه نوشتیم بیایان میرساند وفتح رابه حملهٔ خود سلطان مربوط میداند وفرخی نیز آن رائید می کند تنها درکتاب آداب الحرب کشته شدن علم بردار خان رابیکی از پیل با ان خانه نشان مربوط می‌شناسد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 395 of 736

دراین جامی آوریم وچنانست که صحنهٔ جنگ را رسم می کند(۱) ایلـك خان هم به مملکت خود برگشت و کوشش نمود برادرانش احمد طغان وقدر خـان در محاربهٔ سلطان با او متحد گردند و کیفر شکست فاحش که بخان عظیم الشان ترکستـان رسیده بود باز گرفته شود.

برادران ایلك خان با او همراه نشدند زیرا قدرخان پیشنهادش رارد کرد و طغان خان نه تنها از همراهی سرباز زد بلکه سفیری نیز بدربار سلطان محمود فرستاد وایلك ازین قضیه برآشفته در ۴۰۱ بر ملك برادر هجوم برد اما کاری از پیش برده نتوانست وبعد باهم مفـاهمه کرده حکمیت را به سلطان گذاشتند وسلطان درین شان صلح نمود.

ایلك خان در ۴۰۲ وفات یافت وبرادرش احمد طغان بجای او نشست و با سلطان محمود مناسبات دوستانه قایم کرد.

احمد طغان خان نیز درسال ۴۰۸ در گذشت و برادرش منصور ارسلان معروف به الاصم به تخت نشست ووی یکی از دختران خویش را به مسعود پسر سلطان محمود داد.

الاصم در ۴۱۴ فوت کرد بعد ازوی دو نفر از خویشاوندانش بر سر تاج و تخت او باهم داخل پیکـار شدند بالاخره طغان خان فاتح بر آمده بلا ساغون پای تخت ارسلان خان را متصرف شد.

---

(۱) فرخی:

تاجهان باشد جهان را عبرت است — از حدیث بلخ و جنگ خانیان
کوتیادی بود کان چندین سپاه — اندران صحرا همی کند ندبان
این ز اسب افتاده اندر سرنگون — وان بزیر پای اسب اندر ستان
دست آن انداخته در پیش این — پای این اندر اخته در پیش آن
این یکی را مانده اندر چشم تیر — وان دگر را مانده اندر دلستان
سست گشته پای خاك اندر رکیب — خشك گشته دست ایلك بر عنان
خان بغو اری و یزاری باز گشت — از طیا نچه لعل گرده روی وران
مرغزار ما به شیر آراسته است — کی توان کوشید با شیر ژیان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 396 of 736

سلطان از قضیه طغان خان اطلاع یافته از تصرفات وشکوه آنها در ماوراءالنهر اندیشناك شد اهالی ماوراءالنهر نیز از ظلم علی تکین برادر طغان خان بحضرت سلطان شکایت ها کردند سلطان ممجلاً ترتیبات لازمه گرفته از دریای آمو عبور کرد درین سفر چیزی که قابل ذکر است مسئله پلی است که سلطان بر آمو بست وعسکر خودرا از آن عبور داد .

گردیزی می‌نویسد که برای ارتباط این پل از سیستان لیف‌های خرما آورده بودند و آن‌را بچرخ های آهن که روی آن از چرم خام پوشیده بود محکم کردند و باین وسیله کشتی هارا یك به‌دیگر زنجیر کرده ازروی آنها انقال واحمال وعساکر را گذرانیدند شعرای دربار سلطان از هنرمندی ارکان دولت درین باب سلطان‌را تهنیت ها گفته اند .

فرخی شاعر دربار دریك قصیدهٔ گفته است که پل مذکور در ظرف یك‌هفته باتمام رسیده است (۱)

سلطان قبل‌از ینکه علی تکین اطلاع یابدتمام افواج خودرا بدان‌طرف آمو عبور داد .

در راه رؤسای محلی والتونتاش‌خوارزم‌شاه بسلطان پیوستند ودرحوالی سمرقند سلطان اردوزد ودرپیشاپیش لشکرها پنجصد فیل‌جنگی قرارداشت.

علی تکین بدون جنگ فرار کرد وبلکاتکین خزانه دار سلطان زنان حرم واطفال اورا اسیر نمود اماسلطان احترام کرانه بااینان‌رفتار نمودند فرخی این واقعه را مفصل درنظم بسته که ما درحاشیه

(۱) بروی جیحون پل بستن وگذاره شدن — بزرگ معجزهٔ باشد وقوی برهان
سکندر آنگه کز چین فرود می آمد — بماند بر لب جیحون سه ماه تابستان
بران نیت که بران رود پل تواند بست — همی نشست وبران کاربست جان‌وروان
ملك به وقتی کز آب رود جیحون بود — چو آسمان که‌مراورا بدید نیست کران
بر آب جیحون در هفتهٔ یکی پل بست — چنانکه گفتی کز در باز بود جهان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 397 of 736

می‌گذاریم(۱) قدرخان مستقلاً بسمرقند آمد و با سلطان ملاقات نمود در روز پنجشنبه ۲۸ صفر ۴۱۶ باشکوه و جلال تمام همدیگر را ملاقات کردند و برای تحکیم رشته مودت سلطان زینب دختر خودرا به یغان تکین پسر قدرخان که بعداً بهغراخان معروف شد نامزاد گردانید و قدر خان یکی از دختران خودرا بشهزاده محمود داد و تحف و هدایای قیمتی تبادل گردید سلطان بغزنه بازگشت

ترکمان ها

دیگر از وقایع مهم عهد سلطان محمود قصهٔ ترکمانان و فوت گرفتن آنها در خراسانست که سلطان تا آخر عمر ازان نادم بوده و قسمتی از اقتدار و عظمت غزنه بدست این طایفه منقضی گردید .

در اوایل قرن پنجم هجری اسرائیل پسر سلجوق به نسبتیکه علی تکین را معاونت کرده بود تا بخارا را از ایلک و اخلافش انتزاع نماید در بخارا متنفذ و با حشمت گردید وقتیکه سلطان از آمو دریا عبور کرد علی تکین و اسرائیل هردو از بخارا فرار کردند علی تکین گریخت و اسرائیل در ۴۱۶ (۱۰۲۵م) اسیر و در قلعه کالنجر واقع در کوهسار کشمیر محبوس شد

---

(۱) فرخی گوید :

علی تکین را کز پیش تو ملک بگریخت — هزار عزل همان بود و صد هزار همان
وگر دل او زن و فرزند را زتن برداشت — بدان دو کار نبود از خرد بر او تاوان
اگر تو پسرش را بگیری و بپسری — عزیز باشد و ایمن بر تو چون مهمان
زخرگه کهن و خورد و خام و پوشش به — فتد بهرومی و خورد خوش و نگارستان

ودربارهٔ اطاعت قدرخان به ایلک گوید :

بجاه و منزلت و قدر تا جهان بوده است — ندیده خان چو قدرخان زمین ترکستان
زچین و ماچین تا روس و تا درهٔ خلاب — همه ولایت خان است و زیر طاعت خان
سپیح پیش است اورا زبرگ‌های درخت — سپه فزونست اورا زقطرهٔ باران
دلیر کردی اورا بخدمت و بسه سخن — عزیز کردی اورا به مجلس و میدان
جواب دیده نبود آنکه با تو درباز — چو حاجبان تو و بندگان تو چوگان
کرامتو چه بود پیش ازین قدرخان را — که با تو همچو ندیمان تو نشست بخوان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 398 of 736

درینوقت رؤسای قبیله ترکمان نزدسلطان آمده درخواست کردند که سلطان آنها را بخراسان امر سکونت بدهد تابراحت زندگانی کنند سلطان پاسخ میدادند که ازآنها عسکرمیگیرد داعیه‌شانرا اجابت فرمودو هرچند ارسلان جاذب‌سلطان رامانع‌شد وپیشنهاد داد که سلطان آنهارا یا کاملا قتل نماید ویا امر بدهد که شصت های شان بریده شود تا دیگر تیر زده نتوانند سلطان به گفته های ارسلان جاذب وقعی نداد و آنرا ازمردمی ومروت بعید میدانست واجازه داد که چهار هزار خانه وار آنها از آمو عبور نموده بولایت سرخس وفراوه وابیورد مسکن گزینند وسلطان احتیاطاً آنها را از داشتن اسلحه منع فرمود .

آنها همینکه دران نواحی سکونت اختیار نمودند دست تعدی بجان ومال مردمان دراز کردند اهالی نسا دراواخر ٤١٨ ازدست آنها به سلطان شکایت بردند سلطان ارسلان جاذب را حکم داد که آنهارا سرکوبی نماید ولی آنها بحدی قوی شده بودند که ارسلان جاذب ناکام گردید وسلطان بروی خشمگین شده او را نالایق خواند و خودش با وجود مرض سختی که داشت در ٤١٩ شخصاً برای سرکوبی آنها شتافت ودر طوس مقام کرده ارسلان جاذب‌را به سرکوبی آنها. فرستاد وارسلان آنهارادر رباط فراوه شکست فاحش داده چندین نفر آنهارا اسیرومقتول نموده وبقیه بطرف کوههای بلخان وجرجان گریختند .

این واقعه درعصر مسعود مفصل ذکر میشود

سلطان و هندوستان

محمود شاهنشاه مقتدر وباعظمت افغانستان باعقیدت راسخ که دراعتلای کلمة‌الله داشت ومیخواست به‌تعقیب روش پدردامنهٔ فتوحات خویش‌را بطرف شرق درماوراى ایاسین در سر زمین پهناور هند وسعت دهد به یك سلسله

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 399 of 736

لشکر کشی‌ها اقدام کرد. پیش ازاو درادوار باستان جهانکشایان باختری وبختالی و کوشانی از کوهپایه های افغانستان مکرر به‌جلگه های پنجاب ودور تر تاقلب هند فرود آمده وبه‌فتوحاتی نایل آمده بودند که خاطرات آن تا اعتلای غزنویان وبعدها تا امروزباقیست .

محمود زابلی حینی که بجای پدر برتخت غزنه نشست بحکم سوابق پاربنه تاریخی بخصوص به سابقه اقدامات نا نجابه بتکشا هان ز ا بلستان به‌فکر فتوحات‌هندافتاد وبفکر افتاد آنچه را جهانکشایان سابق این‌مملکت آئین کرده بودند به‌پایان برساند ودرین قسمت آسیا جزوی فرمان فرمائی ودرین قسمت کیتی غیر دینی که او بدان گرویده د ینی وبدر جهان وی جز فرمان او حکمی نافذ نباشد ولی همچنانکه اراده د اشت این سطنت را باقوت وسیاست تشکیل دهد آرزو داشت از راه و حدت عقیده و فکر آنرا تائید نماید وحراست کند این بود که در دستی مصحف ودردستی شمشیر به فتوحات خود در کشور پهناور هند آغاز کرد اگر چه در ین راه بسی جانها که سایع وخون ها که ریخته و بنیا د ها و از و نه شد اما چندین منفعت نیز حاصل گردید .

سا کنان کشورهند را با فرزندان‌این سر زمین که همسایگان نزدیك آنها بودند روابط فنا ناپذیرپدیدآمد . روابط علم ومذهب وامتزاج تهذیب واجتماع برقرار گردیدو دو ملت را که‌باهم درحدود جغرافیائی نزدیك‌و در روابط زندگانی دور بودند مشترك ومخلو ط گردانید . وا قعاً محمود بر رگ شاهنشاه غزنه بافتوحات مسلسل‌خودراه انتشار دیانت مقدسه‌اسلام وزبان وادب و فرهنگ‌وهنر اسلامی‌افغانی‌رابه‌ماورای مجرای سند باز کرد باسپاه غزنه وبه تعقیب‌نقش قدم‌عسا کر مظفر غزنوی‌قافله علماء ،روحانیون فلاسفه ، دانشمندان ازین‌دیار به آن دیار به‌حر کت آمدواساس تمدن و

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 400 of 736

فرهنگ نوینی گذاشته شد که مظاهر آن را دانشمندان اروپائی بنام تمدن (هندوافغان) یاد میکنند . آثار این تهذیب مشترک در قرون واعصار متمادی باقی ماند و در فلسفه وادب ، در آرت وصنعت ، در امور اقتصادی واجتماعی تاثیر مشترک افگند که تا امروز که نهصد و اند سال از ان میگذرد هنوز استوار است .

همین آئین وتمدن جدید که محمود بزرگ دروازه آنرا برروی هند باز کرد ومعماران کاخ علم وادب ما را برای ریزی کرد بطوری عظیم بود که انقلاب عمیق وریشه دار دران سرزمین وسیع بین حوزه سند و گنگا ایجاد کرد . این انقلاب فکری که شواهد آن در تمام زمینه های حیات اجتماعی ، دینی ، ادبی ، فلسفی ، هنری نیم قاره هند مشهود است در طی نهصد وچند سال ریشه دوانید ، بخته شد ، بارور گردید تا اینکه درین اواخر بدار تجزیهٔ هندوستان ، کشوری بنام پاکستان ازان بمیان آمد و دو کانون اسلامی حوزهٔ پنجاب وحوزهٔ گنگا تشکیلات جدید اجتماعی وسیاسی پیدا کرد .

بدون شبهه آنکه دامنه این افق جدید را باول برزخ هند باز کرد سلطان یمین الدوله و کهف الملة محمود است رضی الله عنه . از امتزاج و اختلاط این دو اساس دیستانسی بنیاد نهاد که آثار آن درچشم جهان می درخشد . شمشیر سپاهیان سلطان راه گشود دانشمندان وصاحبدلان کشور او دین سلام و تمدن این سرزمین را در آن سرزمین پرداختند و از علوم وفرهنگ باستانی هند استفاده نمودند سلطان رادرین راه عشق وعلاقه مفرط بود وهرگز مانع ومعذوری سد راه او نگردید . وتا فتوحات خود را دردور ترین نقاط هند استوار نکرد ازپا نه نشست .

هوای سوزان ، باد های مرگبار ، دریاهای خروشان ، مدافعه وشهامت بسیار مردانهٔ مردمان هند ، یافشاری راجگان تبلیغ شدید روحانیون وثروت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 401 of 736

های هنگفتی که در این راه صرف شد هیچ یك ویرا از عزم و ارادت متین او باز نداشت :

سلطان هفده بار به هندوستان حمله برد و تقریباً در تمام حملات پیروزی

نصیب وی بود شرح مجاربات وی در هند چنین است :

سلطان محمود بعداز وفات سبکتگین در سال ۳۹۰ برای بار اول بدیار هند حمله برد وچندین حصار را تسخیر کرد این حصار ها درست معین نمیشود که در کجا بوده گردیزی در این باره بااختصار سخن می راند و تنها همین قدر می نگارد که در سال ۳۹۰ که سلطان باخلف شهریار سیستان صلح کرد بغزنه باز گشت واز آنجا به هندوستان رفت وبسیار حصارها بست .

سلطان باردوم درسال ۳۹۱ دوباره لشکر کشید وبه پشاور حمله برد گردیزی وعتبی این حمله را بنا برمصلحت وقت وتصمیم خود سلطان میداند شبانکاره ئی درمجمع الانساب می نگارد که اول جیپال بفرش استرداد اراضی که سبکتگین ازوی گرفته بود تصمیم بحمله گرفت فرشته ودیگر مورخان قول عتبی و گردیزی را تائید می کنند ابن اثیر می نگارد چون سلطان از جنگ خلف وسیستان فراغت یافت ودر آنجا مسلمانان از دست وی کشته شد لذا برای تلافی این امر عزم غزا کرد سلطان درشوال ۳۹۱ از غزنه روان شد. گردیزی می نگارد چون سلطان به پشاور وارد شد ده هزار مرد باوی بود عتبی سپاهیان سلطان را پانزده هزار سوار منتخب می شمارد ابوالقاسم فرشته قول گردیزی را تائید می کند اردوی جیپال عبارت بود از دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سه صد پیل این دو لشکر بعداز تخمیناً دو ماه باهم مصادف شدند علت قوی معطلی نیز آن بود که جیپال می خواست تا نیرو های دیگر از عقب فرارسد ولی سلطان غزنه بیشتر اورا مجال نداد وجنگی عظیم در گرفت سپاهیان غزنه در کمال رشادت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 402 of 736

جنگ نمودند ازسپاه جیپال پنجهزارتن بقتل رسید و پانزده فیل نیز بزخم تیغ و تیر ازپای درافتاد ودرطرف دیگر سپاه جیپال بهزیمت رفت خود وی رابا اولادواحفاد او که پانزده تن حساب کرده اند اسیر کردند دراین جنگ غنایم فراوان نصیب غزنویان شد .

بقول عتبی حمایلی از گردن یکی از گودکان اسیر گرفتند که دوسد هزار دینار زرسرخ قیمت داشت گردیزی می نگارد که این حمائل رااز گردن خود جیپال برآورده بودند گردیزی بهای آن را صدوهشتاد هزار دینار تعیین مینماید ومعلوم است چندین حمایل دیگر نیز از گردن سر هنگان وسالاران جیپال گرفته بودند این فتح درهشتم محرم ۳۹۲ واقع شد .

باوصف این همه مقاومتی که جیپال کرده بود سلطان ویرا عفو کرد واز سرخون او در گذشت ودربدل پسرویرا بعنوا گرفت وپنجاه فیل ازوی بستد واورارها نمود(۱) سلطان بعداز این فتح شایان روانه وبهند گردید وچندین قلعه دیگر رابگشود ودربهار سال بحضرت غزنه مراجعت فرمود .

عنصری ملك الشعرای غزنه دراین مورد گوید .

شنیده لی خبر شاه هندوان جیپال
که بر سپهر برینش همی بود افسر
فزون ز لشکر او بر فلك ستاره نبود
حجر نبود بروی زمین بروزه مدد
بدین صفت سپهی بود دست شسته بخون
بدست ایشان شمشیر ها چو سیم و سحر
چو دود تیره در او آتشی زبانه زنان
تو گفتی ابنکه پراگنده شدبدشت سقر

(۱) دکتور ناظم بحواله عتبی می نگارد که دو صدو پنجاه هزار دینار نیز بدست اوگذاشت ولی درترجمه عتبی که نزد ماموجود است این فقره تصریح نشده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 403 of 736

ز بیم ایشان از مغز ها رمیده خرد
ز هول ایشان در چشم ها شمیده بصر
خدا یگان خراسان بدشت پرشاور
به حمله پیرا گند جمع آن محشر

و در قصیدهٔ دیگر گوید و سخت به‌غرور سخن‌راند :

شنیده ئی که چه کرد او برزم با جیپال
به کامش اندرز هر کشنده کرد شکر
زمین و لشکر او موج وسیر در یا بود
ز گرد ایشان گیتی سیاه وروز اغبر
همه سیه دل و آتش حسام و رو ئین تن
مهیب رو و بلا فعل و اهر من پیکر

و در نتیجه جیپال دست از سلطنت برداشت و پادشاهی را به پسرش انندپال واگذاشت وبراساس عقاید مذهبی خویشتن را سوخت زیرا آنها را عقیده برآن بود که اگر پادشاهی بدست مخالفان‌دین اسیرگردد شایستهٔ پادشاهی حتی برازندهٔ زندگانی نیست .

جنگ و پهند

وپهند پایتخت امرای هند وشاهیه بود وبرهمین‌محلتی اطلاق می‌شد که در روز گار ما آنرا «هوند» می نامند ، انندپال پس ازمرگ پدر که باز راجگان مجاور استمداد جوید وفتوحات افغانها را از جانب غرب مسدود نماید ، راجگان او را یاری کردند و هر یك دسته های عساکر خود را به معاونت وی فرستادند .

انندپال قشون خود را به فرماندهی پسرش برهمن جیپال جانب پشاور سوق داد ، ابن اثیر درالکامل درضمن وقایع ۳۹۲ این قضیه را ذکر نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 404 of 736

واز نوشتهٔ وی برمی‌آید که گویا سلطان پس ازاندکه پشاور راگشود واز امر چیپال فارغ شد خود اراده کرد که اندیال را تعقیب کند وویهند را بکشاید .

پس به ویهند رفت وقلعه را در حصار گرفت وآن را بگشود وبه‌وی‌خبر رسید که جماعتی از برهمنان درقلل کوهستان آن‌کرد آمده ومی‌خواهند فتنه ها بپا کنند آنها را نیز گوشمال داد وبه‌غزنه باز گشت از گفته‌های عتبی سال فتح ویهند درست معلوم نمیشود تنها همین قدر بدست می‌آید که جنگ ویهندبعد ازجنگ پشاور بوده است دراین جنگ (۳۰)فیل‌جنگی به غنیمت گرفته شد .

جنگ بهاطیه

سلطان در ۳۹۵ از غزنه حرکت نمود تاقلعه بهاطیه (بهتنده) را بکشاید وبا گشودن این حصار مستحکم کلید فتح هند را بدست آرد بهاطیه‌برسر راه شمال غربی وادی زرخیز گنگا امتداد داشت :

سلطان از راه والشنان که در بلوچستان امروزه واقع است لشکر کشی نمود ودر نزدیکی ماتان از دریای سند عبور کرد اما حصار چندان رفیع واستوار بود که چشم بیننده را خیره می کرد عتبی حصار وبلندی این‌شهر را چنین می‌ستاید :

«یاسبانش اگر خواستی‌منطقهٔ جوزابگرفتی ودیده‌بانش‌اگر رغبت کردی بوسه برلب زهره دادی»

سپاهیان سلطان بیرامون حصار رافراگرفتند راجای‌بهاطیه که‌بجی‌رای نام داشت ومردی مغرور ودلیربود ازحصار برامدوسه روز پیوسته باسلطان جنگید سلطان چون دید دشمن نیرومند ودلیر است ونزدیك است سپاهیان وی مغلوبات خود را در بازند خود در میدان درآمدو سپاهیان خود را تسلی داد وتشجیع کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 405 of 736

چنانکه عادت داشت در مخاطرات شدید و هولناک وارد میگردید خود دست به شمشیر برد و دسته شمشیر مرد دشمن را بازده دو نیم میکرد (۱) بعد از سه روز جنگ شدید راجه حصاری شد لشکریان غزنه خندقها را بنیاشتند و حصار را گشودند راجه بجی رای بدست افتاد. بقول عتبی هنگامی که شمشیرش را گرفتند طاقت توهین نیاورد و باخنجری که داشت سینهٔ خود را شگافت و به زندگانی خویش خاتمه داد. از غنائمی که در این جنگ نصیب دولت غزنی شد تنها یکصد و بیست فیل خاصه بوده.

عنصری ملک الشعرای دربار غزنه چنین گوید:

ورا ز بهاطیه گویم عجب فرومانی — که شاه ایران آنجا چگونه شد بسفر
ز هیکه خار درشتش چو خارهای خسک — بسان عالم و منز لگه اندر و کشور
اگرش گر گه ببر در بزدش چنگال — ورش عقاب گذارد بریزدش هم پر
لبات هاش نوگفتی که گزده اند دی — گره گره شده و خارها بر او لیشتر
گرفت ملک بجی را و گنج و خانهٔ او — زخون لشکر او گردد شت خشک ثمر

سلطان امر داد که در آن حصار مساجد بپادارند و دین اسلام را بمردم بیاموزند وخود بغزنه باز گشت امادر راه به نسبت طغیان رودخانه های پنجاب و کثرت باران تلفات فراوان دید و ابوالفتح بیهقی دبیر دانشمند و دلسوز وی به سلطان پیشنهاد کرد که دیگر خود در میدان مبارزه داخل نشود و شعری نیز باز می گفت ولی سلطان از عزم خود باز نه ایستاد (۲)

جنگ بهیم نگریا نشکر کوت

سلطان محمود در یکی از سفرهای هند از انند پال که تحت الحمایه غزنه بود وسلطان پدرش را بجان امان داده بود و بخودش تاج بخشی نموده بود معاونت

(۱) ۲۸۶ تاریخ فرشته
(۲) ۲۸۹ و ۲۸۹ ترجمهٔ فرشته

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 406 of 736

خواست وی‌سراز اطاعت باز زدوحتی راه رابرلشکریان سلطان‌مسدودنمود ومتعاقبا بهراس اندرشدازراجگان مجاوراستمدا کردولشکرگران به‌ریاست برهمن پال پسرخود جانب‌پشاور حرکت دادابن‌اثیر این خطررا در سال ۳۹۸ می‌داند حصار بهیم‌نگربانگر کوت درنزدیک کالر برفراز کوهی‌واقع بود ودریا ازپای‌آن‌میگذشت چون‌لشکریان سلطان‌به کناردریا رسیدند برهمن‌پال بجنگ برآمد وجنگ عظیمی درگرفت سپاه هندو مقاومت نموده ونزدیک بودسپاه سلطان مغلوب‌شود . سلطان کارد محافظ خود را به عقب لشکردشمن‌فرستادوشمن‌مشغول آن‌طرف گردیده شکست‌خورد در این جنگ نیزغنایم‌بزرگ بدست‌سپاهیان غزنه‌افتاد برهمن‌پال‌بحصار متواری‌شد . این حصار مورد ستایش واحترام هندوان بود وثروت‌های زیاددر آن‌انبار و خته بودند بعدازسه‌روز سلطان آنرا بگشود گردیزی‌می‌نگارد در باز کردند امیرمحمود باتنی‌چند ازخاجگان‌خویش اندرون‌قلعه شدند وآن خزینه‌های زروسیم والماس وهرچیزی که ازروز کار بهیم پالندر نهاده بودند برگرفت وهمه آن‌مال‌یافت‌اندران‌قلعه کیحدوقیاس آن‌پدید نبودواز آنجا بغزنین آمدوتخت زرین‌وسیمین بردر کوشك نهاد وآن مال بر مود تا بر بخشند چنانکه‌همه‌حشم ورعیت بدیدند (۱)

عتبی گوید سلطان باوالی‌جوزجان والتوتنانی وآمنیع تکین حاجب درون حصار در آمد ثروتی که از این معبد نصیب سپاهیان غزنه‌شدهفتادهزاردرم شاهی‌بود وهفت‌صدهزاروچارصدمن آلات‌سیمین‌وزرین.

وازجمله خانهٔ بود ازسیم ناب کهسی زراع درازی‌بوده گزپهنائی داشت آنرا بعلاقات استوار کرده بودند و دوقایمه زرین ودوقایمه سیمین برآن نصب کرده بودند واین خانه‌را چنان برآورده بودند که‌ناب می‌خورد(۲)

(۱) صفحه ۵۵ گردیزی

(۲) صفحهٔ ۳۰۳ ترجمهٔ مرقا دقائق .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 407 of 736

ابن اثیر گوید : خانهٔ بود مملو ازسیم ناب که سی گز دربانزده گز وسعت آن بود سلطان بالماً وغانماً بغزنه بازگشت وامرداد آن همه جواهررا درمیدان غزنی بریختند وسفیران اقطار حاضر شدند وتعجب نمودند وتختهای زرین وسیمین را که ازین قلعه گرفته بودندمقابل کوشك نهاد(۱)

عنصری این قضیه‌را چنین بنظم آورده :

ازآب جیلم از آن روی کار زار بهیم
خزانه ملکان بود در بهیم مضمر
یکی حصاری کز برجهاو کنگره هاش
نبود هیچ میانه زگنبد اخضر
بگردش اندر دریای سبزموج زنان
ز نیم آن همه بنیاد بر جها شده تر
خدای داند کانجا چه بر گرفت از گنج
زرزر سیم و سلاح وزجامه و زیور
فزون ازآن نبود ریگ دربیابان ها
که پیش شاه جهان بود توده گوهر
بجای خیمه همی زر نها د بر اشتر
بجای موکب گوهر نهاد بر استر
بداردملك خود آورد تخت ملك بهیم
زسیم خام چو بتخانه پرنگار وصور
کهن شد است بغزنین فتاده درمیدان
دهل زنند براو خود دهل زنان بردر

انندپال به کوه های لمك پناه برد ودرآنجا رخت ازجهان بربست وبسرش تریلو چیپال بجایش بنشست .

---

(۱) گردیزی صفحه ۴۷ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 408 of 736

تسخیر نندنه (ناردین)

سلطان از جانب هندوستان نگران بود واز تریلو چپال اندیشه داشت که مبادا بهمدستی سایرهندوان لیروئی تشکیل دهد ونفوذ سلطان رادر آن دیار درهم شکند بدین جهت سلطان دراواخر برگزیان (٤٠٤) از حضرت غزنه رهسپار هندوستان گردید اما درراه برف زیادبارید وسلطان مراجعت کرد دربهار ٤٠٥ دوباره لشکر کشی نمود وسرایرده جانب نندنه برافراشت، نندنه بریوزهٔ شمالی کوهای نمك واقع است ودراه درآب گشمك حاکم می باشد .

تریلو چپال ازحملهٔ سلطان غزنه آگاه شد پسرش بهیمپال را به دفاع برگماشت این بهیمپال شهزادهٔ شجاع ودلاور بود واز کمال دلاوری مردم اورا پندر می نامیدند این پی پاك ومشهور تریلوچپال جانب کشمیر شتافت تاازستنگرامه راجای کشمیر استعانت کند .

شهزاده مشهورهندوستان در پیرامون قلعه صف کشید وآنرا به فیلان جنگی نیرو بخشید سلطان حمله های شدیدی نمود امیر نصررا در میمنه واز سلطان جاذب را درمیسره وابوعبدالله طائی را درمقدمه والتونتاش را درعقب برسد وجنگ بزرگ درگرفت عتبی این جنگ را یکی ازبزرگترین جنگهای هندمی شمارد .

بعدازسه روز حملات بی دریی قلعه گشوده شد ولی باوصف این نیروهای هنود ازعقب دررسید وبهیمپال جنگ را دوام داد وتمام فیلان خودرادرمیدان حاضر نمود ولی ازشهامت سپاه غزنه وتیرباران شدیدی که نموده صف فیلان رادرهم شکستند .

بهیمپال حصاری ومتواری گردید وسلطان بعنف آنرا گشود وشهزاده هند بلاشرط تسلیم شد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 409 of 736

ابو عبدالله طائی درین جنگ زخم‌های منکر برداشت وسلطان به توسط غلام های خاص خویش ازوی حمایت کرد واونیز تا پایان جنگ مردانه مقاومت کرد وازین جنگ غنایم فراوان نصیب لشکر سلطان شد عتبی میگوید: سنگی ازبتخانهٔ آنجا بدست آمد که از کتیبهٔ آن معلوم می‌شد که چهل هزار سال از کتابت آن گذشته این قضیه موجب استهزای سلطان واقع گردید زیرا وی بر آن بود که عمر جهان ازهفت هزار سال بیشتر نمیباشد (۱) بعدازان سلطان جانب درهٔ کشمیر عطف عنان نمود تاتریلو چیپال را که بگرد آوری لشکر مشغول بود برسر جایش بنشاند ودریکی ازدره ها که بر سر راه کشمیر بود باوی متصادف شد درین جنگ نیز تریلو چیپال وقوایش مغلوب گردید وتروجیپال شکست فاحشی نموده ازمیدان گریخت. این فتح رعبی عظیم دردلها افگندودر کران تا کران هندوستان رسید سلطان قلعه نندنه را برسارزع یکی ازافسران خود سپرد وخود بسلامتی وفیروزی بغزنه باز گشت .

جنگ تانی‌سر

سلطان درخزان ۴۰۵ بعدازفتح نندنه بعزم تسخیر تانی سر ازغزنه حرکت نمود عتبی می نگارد که بسلطان اطلاع داده بودند که در تانیسر فیلان بی‌شمار از جنس سیلمان میباشد که این پیلان نسبت به سایر انواع خیل امتیازی خاص دارد وسلطان بشوق این پیلان به تسخیر تانیسر تعجیل کرد اما گردیزی بر آنست که به سلطان خبر آوردند که تانی‌سر جای بزرگست وبتان زیاد درآنست وچنانکه مکه نزد مسلمانان حرمت دارد تانیسر نزد هندوان محترم است ودرآن شهر بتخانهٔ باستانیست و درآن بتی عظیم است که آنرا چکرسوام گویند گردیزی این جنگ را در سال ۴۰۲ می‌داند وابن اثیر آنرا در

(۱) عتبی ترجمهٔ جرفادقانی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 410 of 736

وقایع ۴۰۵ ذکر میکند . (۱)

گردیزی می نویسد: چون سلطان حرکت نمود تریلو جیال تا فته کشت وپیغامی بحضرت سلطان فرستادوعرض نمود که اگر سلطان از تسخیر تانی سر منصرف شود وی پنجاه فیل خیار به سلطان تقدیم می نماید محمود پیشنهاد اورا رد کرد و ازعزم خود باز نایستاد راجه (دیره رام) با فوجی بزرگ راه برسلطان بست ودرآنجا که بیابان های دشوار گذار قطع میشد ودریای مواج وخروشان ازپای کوه میگذشت سنگر گرفت سلطان لشکریان آزموده ودلیرغزنی را بردو دست تقسیم کردوازدو جناح بردشمن حمله آورد و تاشام جنگیدند ودشمن را شکستند وفیلان آنهارا باغنایم فراوان گرفتند وباردوی سلطان پیوستند دا کثر اعاظم تمداد تلفات شدند عساکر سلطان را دوبرابر تلفات دشمن میداندولی عتبی ازان قصه ذکری بمیان نمی آرد نظر ابن اثیر نیز چنین است گردیزی مینگارد که مسلمانان بسیار تباه شدند .

سلطان بعد از شکست رام حکمران دیره به تانی سر رفست و شهررا بلامدافع یافته بتجگر سوم را ازجایش بر کنند وبغزنه آورد ودر چار سوی عام در معرض نظارهٔ مردم درمیدان افکنند .

عنصری دراین باره گوید

ازانکه جایگهٔ حج هندوان بودی
بهار کشنگ بکنند و بهار تانیسر
بتی که گفتند این است باش دبو بزرگ
خود آمده است و نگر داشت نقش او بنگر
سرش بغزنی بیفگنند بر درمیدان
ازان سپس که بدو بود هند را مفخر

(۱) گردیزی صفحه ۵۵ طبع طهران ابن اثیر ۱۰۲ ج ۹

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 411 of 736

جنگ کشمیر

سلطان محمود بران بود که هرطور شود کشمیر را بکشاید و آن کوهساران زیبا را برقلمروخویش بیفزاید ودشمن‌را از ان دیار دور کند این ارا[۱]د ؛ سلطان در باریان و گویند گان نیز تأثیر داشت فرخی شاعر دربار غزنه قصیدهٔ لطیفی اندر این معنی دارد و سلطان را تشویق میکند که به تسخیر کشمیر بپردازد چنانکه گوید :—

هنگام گلست ای بدورخ چون گل خودروی
مانند رخ خویش بهستان تو گلی جوی

مانند رخ خویش تو گل یابی لیکن
همچون گل رخسار توآن گل ندهد بوی

مجلس به لب جوی برای شمه‌ه‌خوبان
کز گل چوبنا گوش تو گشته است لب‌جوی

ازمجلس ما مردم دو روی برون کن
پیش آردل سرخ و برون کن گل دو روی

باغیست بدین زینت آراسته از گل
یك سو گل دوروی دگر سو گل یك روی

بوعامر ! تو در پردهٔ عشاق رهی زن
بوعمرو ! نواند رصفت گل غزلی گوی

تاروز شادی بگذاریم که فردا
وقت رهٔ غز وآید و هنگام تگاپوی

ما را ره کشمیر همی آرزو آید
ما زا ر ز وی خویش نتابیم بیك موی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 412 of 736

گاهست که یکباره به کشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه(۱) کنیم از سر بت گوی
شاهیست به کشمیر اگر ایزد خواهد — امسال بیارام تا کین نکشم زو ی
غزواست مرا پیشه وهمواره چنین باد — تامن بوم از بدعت واز کفر جهان شوی
کوه ودرهٔ هندم — راز آرزوی غزو — خوشتر بود از باغ وبهار ولب مرزوی(۲)
خاری که بمن درخلد اندر سفر هند — به چون بحضر در کف من دسته شبوی
غاری چوچه مورچگان تنگ در این راه — به چون بحضر ساخته از سروسهی گوی
بادشمن دین تازنم باز نگردم — در قلعهٔ او آهن چینی بود و روی
مردی که سلاحی بکند چهرهٔ آن مرد — بریدهٔ من خوبتر از صدبت مشکوی
بس شهر که مردانش بامن بچخیدند — کامروز نه بینند درو جززن بی شوی
ازدولت مادوست همی نازد گو ناز — بر زلف خود خصم همی موید گو موی

* * *

سلطان نخست درسال ۴۰۶ جانب کشمیر سرابرده کشید وخواست سنگرام را که باتر یاوجیپال یاری کرده بود ازپا درافکند از دریای جیلم گذشت اما هندوان درحصار لوهلوت راه را بروی بستند واین حصار مستحکم را سلطان مورد حمله قرار داد یک ماه دراین راه جهد کرد اما استواری حصار وبرف های فراوان وسرمای شدید وی رامانع گردید ومجبور شد که بغزنه باز گردد هنگام باز گشت راه گم شدو به تالاب های بزرگ موا جه گردید وپس از تلفات مزید از آن رهائی یافت سلطان باردیگر در ۴۱۲ به کشمیر حمله نمود دراین سفر نتوانست کاری از پیش برد (۳)

فتح قنوج

سلطان درسال ۴۰۸ ازغزنه به بست سرایر ده کشید وتا رسیدن مو سم ربیع سپاهیان خودرادر آن شهر زیبا فرمان آسایش داد که از هوای متعدل بست

(۱) پهنه چوگان راگویند (۲) مرزوی - مرزرا گویند (۳) کتاب دکتور ناظم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 413 of 736

برخوردار شوند واز آن متمتع گردند ورفه خستگی نمایند تا بتوانند راه قنوج پیش گیرند وآن سفر دراز را آسوده بپایان رسانند وشهرهای قنوج ومتر ه را که مرکز مدنیت هندوستان است ومعابد ومعموره های فراوان دارد بکشا ید لشکر سلطان عمارت بود از یازده هزار فوج منظم و بیست هزار رضا کار (۱) سلطان ازبست عازم قنوج شد(۲) بقول عتبی جز گشتاسب که زعیم ملوك وسرپاد شاهان بود دیگری نتوانسته بود قنوج رافتح کند دکتور ناظم فاصله قنوج وغزنه را سه ماهه راه می داند وحرکت سلطان رابه تاریخ ۱۳ جمادی الاول ۴۰۹ می ازغزنه می شمارد وازرفتن سلطان به بست ذکری بمیان نمی آرد عساکر غزنه از رودهای خروشان ومواج وسخت گذار عبور کردند درراه مردمان محلی به شادی ازاردوی غزنی استقبال می کردند درمدخل کشمیر اچنگی) پسر به بهی راجهٔ کالنجر چون دانست نمی تواند با سپاهیان غزنه زور آزمائی کند به سلطان تسلیم شد مسلمان گردید ودرزمرهٔ امیران اردوی محمود داخل شد ومتعهد شد که اردوی سلطان را رهنمونی کند سلطان به رهنمونی وی در ۲۰ رجب ۴۰۹ از دریای جمنا دربرابری دوآب کفگاعبور نمود .

فرخی گوید همی کشید سپه تا به آب گنگ رسید
نه آب گنگ که دریای نایدش بدکنار
نه بر کرانه مر اورا پدید بود کدر
نه بر کرانه مر اورا پدید بود ستار (تنگ آب)
چو چرخ بر سر گرد ابهاش گشته زمین
چو یشته روی زمین آبهاش داده بخار
زتیغ کوه درختان فرو فگنده بموج
از او کهینه درختی مه از مهینه چنار
زآب گنگ سپه را بیك زمان بگذاشت
بیمن دولت و توفیق ایزد داور

(۱) تعداد افواج منظم از کتاب دکتور ناظم گرفته شد که وی از این جوزی اقتباس کرده اما تعداد فوج رضا کار از متن عتبی برمی آید ومعلوم می شود این رضا کاران از مردمان ماوراالنهر بوده است (۲) دکتور از بست یاد نکرده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 414 of 736

گذشتنی که‌پیالوده‌بود زاب دراو ستور زینی زین وستور یاری بسار

سلطان درعرض‌راه قلعه سرساوه‌را بحصار اندر گرفت سرانجام راجهٔ آن فراروساکنان آن تسلیم گردیدندسه‌فیل و یك‌ملیون درهم‌ازین‌جنگ بدست سپاهیان غزنه درافتاد(۱).

پس‌از آن به‌حصار برنه که‌راجهٔ‌آن(هردت) نام داشت حمله بردند هردت که‌بقول عتبی‌از پادشاهان بزرگ هند بوداز حشمت وبزرگی موکب سلطان مرعوب شد وراه‌تسلیم‌اختیار نمود وخودباده هزار مرددین‌فرخندناسلام را پذیرفت . از آنجا به‌قلعه مهاین رفت این‌حصاردر کنار جمناواقع بود و فرمانروای آن کلچند نام‌داشت‌وی مردی متعصب و کینه‌خووبلی‌از فحول هندوان بود وهیچ یك ازسران‌وسپهبدان هندوستان رایارای‌آن نبود که پنجهٔ‌وی‌رابرتابد.

کلچند درپیشروی جنگل بزرگی‌صف‌آرائی نمودوبربیلی‌نشست که بهتر ازهمه‌بیلان‌او بودو به‌درختان‌متراکم‌وانبوه‌آن بیشه مستظهر گردیدلشکریان سلطان باآن‌هادرآویختند وجنگی خونین بپاشد سپاه کلچند تاب مقاومت نیاوردخودرا به‌در بااندکند ندوچندین‌تن‌از آن‌ورطه‌هلاك‌جان بسلامت بردند کلچند که‌آن حالت دهشت انگیز را معاینه نمود اول‌زن خویش را بخنجر کشت و بعداًخودنیزانتحار کرد دراین‌جنگ یکصدوهشتادفیل واموال‌فراوان بدست سپاهیان‌فاتح درافتادسلطان پس‌از آن رهسپار متراگردید گردیزی این شهررا بنام‌ماتوره‌یاد کرده‌است اومی گوید ماتوره شهریست بزرگ وبتکده‌هندوان ومولد کشن‌بن باسدیو(کرشنا) درآنجاست که هندوان آنرا پیغمبر پندارندعتبی‌دروصف این‌شهر چنین گوید :

این شهر معبد اهل هنود بود چون سلطان آنجا رسید شهری دید مملو از غرایب مبانی و عجایب مغانی که میگفتند از مبانی جن است و کیفیت آن جز به معاینه درادراك نیاید وعقول حکایت آن معقول ومقبول ندارد .

(۱)عتبی‌ازین قلعه‌نام نمی‌برد این روزی وعنصری بدان اشاره کرده‌اند رجوع شود به‌کتاب ناظم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 415 of 736

ازسنگهای عظیم دیوار آنرا بر آورد و بر تلی بلند قواعداً استوار کرده وبرحوالی وجوانب آن هزار قصر از سنگ بنیاد نهاده و آنرا بت خانه ها ساخته بمسامیر محکم کرده درواسطهٔ شهر یك‌خانه‌ازهمه عالی تر بنیاد نهاده که اقلام کتاب وخامه های نقاشان از تحسین و تزئین آن بخوش عاجز آید وبغایت ز یبائی و جمال آن ترسد - سلطان محمود درنامهٔ که ازفتح این شهر بغزنه نگاشته ازاین شهر وزیبائی ها وجلال و شکوه آن ستایش ها نموده ونوشته است که اگر کسی خواهد که مثل آن ابنیه بنا کند وصد هزار بار هزار دینار برآن صرف کند درمدت دویست‌سال بردست استادان ماهر کار آن انجام نشود سلطان مترا را بجنگ کشود دریکی ازمعابدان شهر پنج بت بود اززرسرخ که به ارتفاع پنج زراع درهوا معلق بودند درچشم‌های یکی از آنهادویاقوت تعبیه کرده بودند که اگر هر یك از بین یاقوت ها را در بازار بسلطان عرض می کردند و پنجاه هزار دینار برآن بها می گذاشتند سلطان آنرا اوزان می دانست وبه شوق می خرید وبربتی دیگر پارهٔ نیلم بود که چارصد وپنجاه مثقال گوهروزن داشت و ازهرپای هر بت زرین چارهزار وچارصدمثقال گوهر گرفتند وزن بت های طلائی‌نود و هشت هزار وسه‌صد مثقال‌شدصدبت نقرئی بود که وزن آن مدت زیادی بکار داشت این تفصیل را از کتاب عتبی که جرفادقانی ترجمه کرده اقتباس نمودیم گردیزی می‌نگارد سلطان یك پاره یاقوت کبود یافت بوزن چار صد و پنجاه مثقال - و هرگز هیچ کس چنین گوهر ندیده بود وبتانی که از زرومسیم بودند بی حد و اندازه بود یك بت زرین را امیر محمود رحمت الله علیه فرمود تا بشکستند و بسنجیدند نودوهشت هزار وسه‌صدمثقال زر پخته بود -

ابن اثیر گوید وزن تمام بین طلاها شش صد هزار وسه‌صدونود مثقال

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 416 of 736

بود ـ ابوالقاسم فرشته می نگارد این شهر تعلق به راجای دهلی داشت باوصف آن سلطان بدون مدافع آن‌را یافته تسخیر نمود این مورخ می‌نگارد دراین شهر بت های سیمین بیشتر از صد بود چون آن هارا شکستند بار صد شتر گردید .

سلطان فاتح هنگامی که از فتح متر ا فارغ گشت وبتخانه هارا ویران نمود رهسپار قنوج شد راجای قنوج (راجپا پال) بود واز شهز اد گان براتهپاره بشمارمی آمد .(۱) این راجا ی مقدم ملوك هند بود و همه اورا اطاعت می کردندوبه بزرگی وی اعتراف‌داشتند (۲) اما فرشته آنرا از باج گذاران می‌پندارد سلطان بغرض اینکه باین‌راجای بزرگ بخت از مانی کندیك‌قسمت از لشکریان خودرا بعقب گذاشت وخود باسپاه‌اندك به‌قنوج حمله برد غرضش آن بود که راجای قنوج قلت سپاه‌او رادرید مدر شهر خویش بایداری کند سلطان درهشتم شعبان به قنوج وارد شد اماراجپا پال قبل ازان ازبیش برخاسته وازآب گنگ عبور کرده به(باری) فراری‌شده‌بود درقنوج هفت قلعه‌به مطالعهٔ‌سلطان درآمد که‌آنرا بر کنار در یای گنگ آباد کرده بود دراین‌قلعه ها ده هزار بتخانه‌بود مردم این قلعه ها بعضی فرار شده وبرخی هنوز بایداری می کردند.سلطان دریك روز مجموع این قلاع را متصرف شد مردم آنجا معتقد بودند که بتخانه های قنوج قبل از از دوصد بلکه بیش ازسه‌صد هزا ر سال بنایافته (۳)سلطان چون از کشودن شهرستان قنوج فراغت یافت باز گردید ودرراه قلعه منج رامحاصره کرد

(۱) دکتور ناظم

(۲) ترجمه تاریخ عتبی

(۳) عتبی ترجمه جر فادقانی ـ فرشته چارهزار سال می‌نگارد ـ دو کتور ناظم می نگارد کـه سلطان هزار نفر ا ز باشندگان این شهر مقتول نمود عتبی ازاین داستان ذکری بمیان نمی آورد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 417 of 736

چنانکه دکتور ناظم تحقیق نمود این قلعه چار ده میل به شمال مشرق (اناوه) واقع بود عتبی میگوید این قلعه قلعه براهمه نامیده می‌شد ساکنان قلعه دلیرانه مقاومت کردند وچون دیدند بانیروی محمودی مقابل شده نمی توانند خود را از کشتگرهای قلعه بپایان افگندند و بعضی هم با شمشیروسنان خویشتن را هلاك نمودند .

سلطان ازان پس بقلعه آسی رفت (چندر پال بهور) راجای آن بود واو ازدلیران ومشهوران هند بود و را جای قنوج چند بار قصد اونموده وبعجزباز گشته بود چندر پال نیز نتوانست باسلطان از در ستیزد راید فرار اختیار نمود سلطان قلاع پنجگانه اورا بگشود وراء (شروه) پیش گرفت راجای شروه چندر رای نام داشت .

وبعدازدشمنیهای زیاد باتروجیپال خویشاوندی کرد ودختر خود را به پسروی بهیمن پال‌داده‌بود همین که سپاهیان سلطان رسیدند بمشوره داماد خودراه فراربیش گرفت ودریکی از کوه های بلند جنگل پوش متواری شدسلطان قلعه‌راتسخیر نموده خوداوراتاپانزده فرسنگ تعقیب کرد آنها رختوبنه‌خویش راباینجاگذاشتند سلطان باین نیز اکتفا نکرده سه‌روز دیگر بتعقیب آن آوارگان‌شتافت گردیزی می‌نگارد هنگامی که سلطان از قنوج کوی‌غزنه می‌آمد خزینه چندررای پیش او بیامدبامدلی عظیم‌وهراین چندررای را فیلی‌بود نامداد چنانکه بهمه‌هندوستان بدومثل زدندی‌راامیر یمین‌الدوله نام‌آن فیل‌شنیده بودوقصد کرده‌بود که‌آن فیل را باید خرید بهرمالی که‌طمع داردواگر پنجاه‌فیل‌خواهد بدلهٔ‌آن یك فیل بدهدواتفاق نیك‌را این فیل اندر راه ازپیش چندر رای بگریخت و بی‌پیلبان همی‌آمد تا سرایردهٔ یمین‌الدوله وچون امیر محمود آنرا بدید ایزد تعالی را شکر کردوآن فیل را خداداد نام کرد عتبی میگوید بعضی از فیلان ایشان را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 418 of 736

بدست آوردند و بعضی بطوع بامر ابط سلطان می آمدند و ایشانرا خدای آورد نام کردند ابن اثیر می نگارد راجه چندرای با معدودی چند نجات یافت و بقایای اردوی وی غارت گردید .

سلطان از فتح قنوج مظفر و منصور به دارالملک سلطنت باز گردید غنایم سلطان علاوه بر پنجاه و پنجهزار غلام و سه صد و پنجاه فیل به سه ملیون در هم بالغ می شد(۱)

جنگ بر در یای رهت (راهب)

و لشکر کشی بمقابل تریلوچیپال ونندا (گنده)

چون سلطان از فتح قنوج باز گشت نندا (گنده) راجه کالنجر راجیپال راجای قنوج را مطعون قرار داد و وبرا به علت اینکه از مقابل سلطان غزنه گریخته ملامت کرد پس با راجگان مجاور و مخصوصاً لاجن راجه کوالیار طرح دوستی ریخت و آنها را علیه راجیپال برانگیخت و راجیپال را بقتل رساند و تریلوچیپال که پسر راجیپال بود جانشین وی گردید در عین حال تریلوچیپال شاهنده وشاهیه با نندا (گنده) راجه کالنجر معاهده کرد و ویرا بران آورد که در زاء استرداد سلطنت او از دست سلطان محمود باوی یاری کند چون سلطان غزنه از قتل راجیپال و معاهده تریلوچیپال شنید به عزم سرکوبی آنها از غزنه سوی هند رهسپار شد لشکری از سپاهیان دلیر و برگزیده خویش را در رکاب خود برداشت.

تریلوچیپال چون از قصه سلطان شنید مرعوب گردید و بجانب جنوب رهسپار شد تا ازهم نام خویش تریلوچیپال حکمران قنوج و یاری یاری بخواهد . سلطان او را تعقیب نمود در کنار دریای راهب باوی تصادف کرد در ترجمه جرفادقانی نام این دریا راهب ذکر شده ولی از تحقیقات عالمانه ناظم برمی آید که این دریا همان (رهوت) است که آن نام قسمت علیای دریای رام گنگا میباشد

(۱) ترجمه عتبی. گردیزی ـ دکتور ناظم بحواله بیهقی ابوالفضل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 419 of 736

تریلو جیپال پادشاه هندوشا هیه‌راه عبور سپاهیان سلطان‌را در کنارهٔ دریا مسدود کرد سلطان فاتح بخشم اندرشد وخیکهاترتیب داد و بفرمود تا بر خیکها باد فرود مند و برخویشتن بندند واز آب بگذرند هشت تن از سپاهیان جنگجو پیش دویدند و بفرمان سلطان محبوب خویش خود را بمخاطره افکندند وبهر وخیکها ازان دریای خروشان ومزاج عبور نمودند چون تریلو جیپال آن‌هشت تن‌را درمیان امواج خروشان معاینه نمود پنج فیل باجمعی بزرگ ازمردان کار پیش فرستاد.

دشمنان‌هرچه تیرافکندندوآن‌هشت‌تن‌را درمیان آب‌به‌آتش تیر کوفتند آن‌ها نترسیدند ومردوار برساحل برآمدندسلطان‌چون حال‌رابدیدسر بازان دیگررا نهیب داد تشویق نمود وبزبان خود گفت هر کس‌امروز توانند ازاین دریا بشنا عبور کنند و به‌آن‌هشت‌تن یاری نماید رنج امروز براحت همه عمر کفایت خواهد کرد فرخی‌میگوید سلطان خود وتیر افکنان ازآب گذشتند دلیران غزنه برخی بااسب وبعضی باخیک‌ازآب عبور کردند وبانیزه وشمشیر برسوار وپیاده دشمن تاختند آنهارا شکست دادند تریلو جیپال بهزیمت رفت ودوصد وهفتاد پیل جنگی بادیگر غنایم بدست سپاهیان سلطان افتاد فرخی میگوید دوصندوق جواهر ودوتن از شهزاده خانمها وزنان تریلو جیپال نیزدرین جنگ بدست افتاد.

تریلوجیپال‌درین جنگ زخمی گردید وبران شد که با سلطان صلح کند ولی سلطان نپذیرفت و بالاخره این‌پادشاه در ۴۱۲ بدست کسان خود مقتول گردید وپسرش بهیم پال دلاور که بجای وی نشسته بود در۴۱۷مرد وسلسله هندوشاهیه که مردم‌علم دوست‌وجوان مرد ونحیف بودند خاتمه یافت (۱) فرخی‌شاعر دربار غزنه درباره این جنگ چنین گوید :

(۱) تحقیقات دکتور ناظم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 420 of 736

ازان حصار سوی شاه روی کرد و برفت (۱)
سپاه را همه بگذاشت با سپهدار
بیك شبانروز از پای قلعهٔ سر پل
برود را هست شد تازیان بیك هنجار
به پیش راه وی اندر پدید شد رودی
هلال زورق وخور لشکرو سنا زه سیار
چه سعب رودی دریا نهاد وطو فان خیز
چهمنکر آبی پیل افکن و سوار اوبار
چو کوه کوه دران موجهای تند روش
چو پیل پیل نهنگان هول‌مردم خوار
فروچیال سیاه را بهشب گذاشته بود
به پیل از آب وازانسو گرفته راهگذار
سر ملوك عجم چون به نزد کوه رسید
صف سپاه عدو دید باسکون و قرار
زرید کان (۲) سرائی نژاد بر سر آب
بدان کنار فرستاد کودکی سه چهار
به نیزه هریك از ایشان ستودهٔ غرنین
به تیغ هریك از ایشان خجسته بلغار
ازاین کرانه کمان بر گرفت واندر شد
میان آب روان باسلیح وزین افزار

(۱) دردیوان فرخی که بطهران طبع شده بجای کلمه شاه (شار) نوشته شده وشار دراین جامورد ندارد ز برا لقب امرای غرشستانست وملوك هند و شاهیه به شاه ملقب بودند .
(۲) ریدك کودك وغلام

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 421 of 736

بسر کشان سپه گفت هر کهروز شمار
تواب خواهد جستن همی ز ایزد بار
بجنگ کافر از این رود بگذر بد بهم
که هم بدست شما قهر شان کند قهار
همه سپاه بدکسار با سلیح وسپر
فرو شدند بدان رود نادهنده گذار
چو زین کرانه شرق دست برد به تیر
بران کرانه نماند از مخالفان دیار
شه سپه شکن جنگجو ز پیش ملك (۱)
میان بیشهٔ کشن اندرون خزید چومار
بفرد و است او پشت آن سپاه قوی
شکسته گشت واز ان دولت این شگفت وعدار
درشت بود وچنان نرم شد که روز دگر
بصد شفیع همی خواست از ملك ز نهار
ملك زپنج یك آنجا نصیب یافته بود
دو پست پیل و دو صندوق لولوی شهوار

پس ازانکه تریلوچنپال شاه هند وشاهیه مجروح شد وبهزیمت رفت سلطان جانب باری لشکر کشید تریلوچنپال راجه باری بمجرد شنیدن خبر سلطان فرار نمود وسلطان باخشم فراوان شهر باری را خراب نمود :

بسوخت شهر وسوی خیمه باز گشت از خشم
چو نره شیری گم کرده زیر پنجه شکار

سلطان پس از تخریب شهر باری بران شد که بالنده مصاف دهد تنها با سپاهی گران مقابل سلطان آمد گردیزی چنین مینگارد :-

(۱) شاه سپه شکن تریلوچنپال است وملك سلطان محمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 422 of 736

واز باری لشکر سوی ولایت نندا کشید واز چند آب بزرگ گذاره شد ونندا خبر آمدن سپاه اسلام یافته بود مرحرب رامهیا گشته و لشکر بسیار به نزدیك خویش جمع کرده وچنین گویند که اندر لشکر اوسی و ششهزار سوار بود وصدو چهل وپنجهزار پیاده وششصد فیل.

فرخی نیروی نندارا چنین شرح میدهد :

چهل امیر زهندوستان دران سپه است
بزیر رایت شان سی و ششهزار سوار

علامت است دران لشکر اندروبراو پیاد گان گزیده صدوسی و سه هزار
قویست قبلگه لشکرش به نهصد پیل چگو نه پیلان پیلان تا مدار خبار
همه چو کوه بلند اندروز جنگ وجدل بلند کاوه بدندان ها کنند شیار
خدایگان زمانه چواین سخن بشنید چه گفت گفت همی خواستم من این پیکار

گردیزی مینگارد امیر محمود چون به نزدیك اورسید لشکر را به تعبیه فرود آورده ومیمنه ومیسره وقلب وجناحین ومقدمه وساقه بساخت وطلایه بفرستاد وفرود آمد بحزم واحتیاط — پس رسول فرستاد سوی نندا - اورا پند داد ووعید نمود وپیغام ها داد به اعذار وانذار که مسلمان شو — نندا جواب داد که مرا با تو جزحرب کاری نخواهد بود گردیزی میگوید چنین شنیدم از بعضی ثقات که امیریمین الدوله رحمة الله آنروز بر بالای شتر به نظاره سپاه نندا ونگاه کردیك جهان خیمه وخرپشته وسرای پرده دید وسوار وپیاده وفیل - پشیمانی گونه اندردل اوپدید آمد واستعانت خواست از خدا تاویرا ظفر دهد چون شب درآمد حقتعالی رعبی وفزعی اندردل نندا افکند واشکر برداشت وبگریخت از نوشته گردیزی برمی آید که سلطان چون سپاه بی شمار نندارا معاینه کرد وچشمش برارد وگاه مجلل و بزرگ ونیرومندی افتاد واز جانبی هم دید که نندا به نیروی خویش مغرور است

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 423 of 736

وبه پیغام های او پاسخ نمیدهد باندیشه درافتاد و چنانکه خوی او بود که در مواقع خطر به‌ملك‌نیم شب‌پناه می‌آورد وخاشعانه از پیشگاه خدای بزرگ متعال‌باری‌می‌جست دراین شب نیزچنان کرد وندا باوجود قوتی که داشت مرعوب شد وبدون جنگ ناگهان شبانه فرار نمود .

از اشعار فرخی هویدا است که درمیان عساکر سلطان و افواج ندا در عصر های روز جنگی هم واقع گردید و عبدالله طائی دستهٔ از دشمنان را شکست داد ابن اثیر نیز وقوع جنگ را تائید می کند .

میگویند چون خبر فرارندارا بسلطان اوردند وی دراول باور نمیکرد که سپاهی با این همه نیرو وقوت وعدت چنین فرار نمایدولی چون معلوم کرد که قضیه چنان است که گفته اند آنرا معونت الهی دانسته بشکر نعمت خدا پرداخت .

فرخی دراین داستان چکامه مستقل دارد که بیتی چند از آن التقاط می کنیم :

چوباز گشت به پیروزی ازدر قنوح
مظفر و ظفر وفتح بریمین و یسار
هنوز رایتش از گردراه چون لشکر
هنوزخنجرش ازخون تازه‌چون گلنار
هنوز ماه زآوای کوس او مدهوش
زعکس تیغش خیره ستارهٔ سیار
رهی به‌پیش‌خود اندر گرفت‌وگرم‌براند
بزیر رایت منصور ، لشکری جرار
نشیب‌هاش چو چنگ‌لهای شیر درشت
فراز هاش چو پشت نهنگ :هموار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 424 of 736

نماز شام زبهر طلایه پیش بـرفـت
محمد عـربی بـا جمـاعت احـرار

هنوز میر خراسان براه بود که شود
طلایه وار بر آورده زان سپاه دمـار

شب اندرآمد و نندا سپاهرا برداشت
برفت وپیش چنین نه شدن نباشد عار

سلطان اورنوی نندارا متصرف شد وفراریان را تعقیب نمود نندا نجات یافت وپنجصد وهشتاد فیلروی بهتصرف سلطان در آمد .

گوالیار و کـالنجر

نندا چون از قبال سپاهیان سلطان منهزم گردید دست از مخالفت برنداشت و چون با سلطان مخالفت می نمود سلطان در سال ٤١٣ اراده نموده کـه کـالنجر را بگشاید ونندا را بجایش بنشاند قلعهٔ گوالیار در عرض راه واقع بود راجه آن ارجن نام داشت وباجگذار نندا بود . گردیزی دراین باره می نگـارد اوچون بقلعهٔ گوا لیار رسید آن قلعهرا اندر پیچید وحصار کرد ولشکر را فرمود تا همه حوالی آن بگرفتند واز آنچه قلعه بی منبع ومحکم بود وبرسنگ خاره نهادهبود واز کمال منعت حفـار وتیراندازرا برآن دست نبود وممکن نگشت فتح آن حصار وامیـر محمود رحمةالله چارشبانه روز اندران بماند پس سالار حصار کس فرستاد وصلـح جست وسی پنج فیل بداد تا لشکر یمین الدوله از آنجا باز گشتند وسوی کـالنجر رفتند کهقلعهٔ نندا بود ونندا اندران قلعه بـود باهمهٔ حشـم و حاشیت وخویشان وامیر محمود رحمةالله بفرمود تاهمه گردا گرد قلعه لشکراوفرود آمدند وتد بیرها همی کرداز آنچه این قلعه برجای سخت بلند وسبع بود چنانـکه حیلترا ومردی را بدو راه نبود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 425 of 736

ونیز بنای حصار برسنگ خاره بود که‌حفر کردن وبریدن را وجه نبودو تدبیر دیگر دست نداد فرود نشست وچندروز بماند برانجا چون نندا نگاه کرد وآن لشکرانبوه بدید که‌همه راه ها بگرفته بودند رسولان‌اندرمیان کرد تااندر معنی صلح سخن گفتند و بران بنهادند که نندا جزیه بدهد واندر عاجل هدیه‌بزسم بفرستد وسه‌صد فیل خیاره بدهد ونندا بدین صلح‌شادمانه گشت دروقت سیصدفیل را بفرمود تابی فیلبانان ازقلعه‌بیرون راندند وامیر محمود رحمةالله تعالی بفرمود تاترکان و لشکریان اندر اوفتادند وآن فیلان رابگرفتندوبرنشستند واهل حصار نظاره همی کردند سخت‌عجب داشتند ازآن‌دلیری ایشان .

نندا چون‌این‌همه جرئت را مشاهده کرد وجان بخشی وعفو سلطان بزرگ رادیددرمدح سلطان شعری بزبان‌هندی انشاد کرد وآنرا فرستاد سلطان ازخواندن شعروی شادگشت وامرداد که آن‌شعررابه سخن‌سرایان فارسی وتازی وهندی عرضه داشتند همه‌به پسند یدند وبرعلوطبع وقدرت قریحه نندا آفرین خواندند واین شعر چنان عالی بود که سلطان سخن پرور وبافضیلت غزنه بدان می نازید و فرمان بنام نندا صادر کرد ودرصلت این شعر امارت‌پانزده قلعه‌رابه‌وی‌ارزانی‌داشت وچندین‌خلعت وجواهر نیزبرآن ضمیمه نمودونندانیزمال و جواهر فراوان بحضرت‌سلطان هدیه کرد .

دکتور ناظم‌درضمن تحقیقات نفیسی که‌دراین‌مورد دارد داستان‌شگفتی از تاریخ ابن ظافر نقل می کند وآن این است که‌ابن‌ظافرمیگوید یکی ازمراسم‌صلح‌هنوداین‌بود که‌حکمدارمغلوب‌سربکی ازانگشتان خودرامی‌برید وبه‌امیر فاتح‌میداد که‌آنرا بیادگار ظفرنگهدارد وبدین‌مناسبت چندین سرانگشتان‌امرای مغلوب‌درخزانه سلطان بودنندانیزاین کاررا اجرانمود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 426 of 736

دکتور ناظم برای تائید این داستان داستانی را که نگارندهٔ تاریخ سوریه وسیط این جوزی نگاشته اند اقتباس می‌نماید از این نگاشته ها برمی آید که باید امیر مغلوب ایلی را که سلطان معین نموده بود می پوشید وشمشیر بر کمر می بست وآنگاه سراپا گشت خود را به آئین میثاق می برید وبه سلطان می فرستاد .

سلطان چون ازین فتح فارغ شد با فراغ خاطر بغزنه باز گشت .

سومنات

در اثر محاربات که یمین الدوله سلطان محمود غزنوی پی در پی بهندوستان نمود پوشیده مرا کز سیاسی آن سرزمین از پا نشسته رفت سلسله هندو شاهیه سایل برافتا دند هردو تریلوجیپال ازمیان برداشته شدند. انندا باسلطان ازدر صلح پیش آمد وحتی درستایش وی چکامه انشاد کرد شهر ها کشوده گشت وازرود های عظیم هندوستان که هر یك سدی برسر راه سپاهیان غزنه بود عبور دست داد.دراکثر بلاد مفتوحه مدنیت جدید وآئین فرخندهٔ اسلام وارد شد ودراردوهای سلطان بزرگ دلیران و جنگجویان هندو داخل گردیدند وعهده های بزرگ نظامی به آن ها سپرده شد ولی هنوز بعضی مراکز دینی درهندوستان بودند که سلطان ازان نگران بود واندیشه داشت که این مراکز بااین تعصب شدید وحس انتقام که دارند مبادا نفوذ سلطنت اورا درقلمرو هند مختل گردانند و آنچه را وی بارریختن خون ها وتحمل مصایب ورنجهای بی پایان بدست آورده ضایع گردانند.سومنات هم یکی ازین مراکز دینی بود که شهرت آن در نقاط دور پراگنده شده بود ودراین آوان که سلطان براکثر بلاد هندوستان استیلاء داشت تبلیغات شگفتی ازاین مرکز به شدت منتشر می گردید و این تبلیغات در میان هندوان تاثیری عظیم داشت.یکی از این تبلیغات

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 427 of 736

این بود که چون بت سومنات برسایر بتهای هند خشم گرفته محمود
توانسته است آنهارا خراب کند و اگر بت سومنات بخواهد هیچ نیروی
نمی تواند بهبتان و بتگران و بت پرستان آسیبی رساند سلطان چون این تبلیغات
راشنید و داستان شگفتی ها و بدایع معبد سومنات را نیزقبلاً شنیده بود
بران شد که این راه درازوهولناك را بپیماید ودرسومنات را بگشاید ودین
اسلام را دران نقطه نیزبهن کند .

سپاهیان خود را در شابهارسان دید ومردم ملکی را نیز تحریك نمود
وحتی پنجاه هزار دینار بمردمی که در این سفر باسپاهیان وی خواهش
همراهی داشتند ببخشید. بروایتی دردهم شعبان سال ٤١٦ و بروایتی دیگر
در۲۲ شعبان سال مذکور رهسپار سومنات گردید. سی هزارسوار و جمع
کثیری ازرضا کاران دراین سفر اردوی اورا تشکیل میدادند در ۱۵
رمضان به ملتان رسید چون باید ازراه بیابان (تهر) عازم سومنات می شد
واین بیابان سراسر غیر معمور وخشك وبایر بود وچیزی که سلطان را بیشتر
متوجه میگردانید مسئلهٔ آب بود بدین جهت هفده روز در ملتان بماند
وتفحصات لازمه راجع بمراه ازمردم نمود ودرصدد تهیه آب گردیدوترتیبی
بس بزرگ و خارقه آسا دراین کار اتخاذ کرد چنانکه برای هر فرد
سپاهی دوشتر آب تهیه نمود وعلاوه بران بیست هزار شتر دیگررا نیز برای
احتیاط از آب پارنمود وبرای هر پیاده یك استر دادوبااین که خطرات بیابان
راشنید وداستان های هولناکی ازاین راه دراز وخطیر بوی رسید درروز
دوم عیدرمضان ازملتان حرکت نموده دربیابان خشك تهر بسفر آغاز کرد.

بیابانی که بقول فرخی دیودران کم می شد از غم مستمندان سوخته دل
درازتر بود وازشب دردمندان خسته جگر کشیده تر. چشمه های آن مانند
چشم های شوخان بی آب ومزارع آن مانند قول سفلگان بی بربود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 428 of 736

هوای آن دژم وباد آن چون دود دو زخ و زمین آن سیاه و خاك آن خاکستر می نمود .

جنگلهای خار مانع عبور پیاده وسوار می گردید حتی مرغ نمی توانست درمیان آن پرواز کند وسپاهیان مجبور می شدند خزیده ازان بگزرند.

گاهی چنان روز مه آلود و تاریك پدید می آمد که مردم هنگام نماز پیشین انگشتان خود را دیده نمی توانستند خط سیر سلطان درست معلوم نمیشود کسی که در این مورد تحقیقات بسیار عالمانه دارد دکتور محمد ناظم است وی براین عقیده است که (سلطان اول به اودروه) رسیده که امروز ده میل بغرب شمال شهر جیسلمیر) واقع است ودروقت سلطان پایتخت (جادونهای باتی)بود وشهری وسیعی بود که دوازده دروازه داشت واز انجا به کوه (چیکلودرماتا) رفته که ۱۷ میل بشمال (پالن پور) امروزه واقع است وازانجا (به نهروواله) رفته پاتخت باستانی گجرات که اکنون بجای آن درشمال (شهر بارودا) شهر (پاتان) ساخته شده ودراحمد آباد بمبئی واقع است سلطان دراول ماه ذی قعده باین شهر رسید و ازرنج بی پایان بیابان نجات یافت این شهر مقر فرمان فرمائی راجه بهیم دیوا بود که دوصد پیل ودوه هزار سوار و نودهزار پیاده درفرمان او بود اما چون خبر آمدن سلطان راشنید شهر بگذاشت و بقلعه (کندهه) پناه برد — وازاین شهر به (منذهیر) رفت که وقتی محل مهم وقابل ملاحظه بود وتالابی بزرگ داشته وهنوز آثار آن برجاست ساکنان منذهیر براه برسلطان گرفتند وخواستند سلطان را ازسو منات بجنگ مانع شوند ولی سلطان آن ها رامغلوب نمود پس از (منذهیر) سلطان به قلعه (دیولواره) رسید نام این قلعه امروز (دلواده) می باشد ومیان جزیره (دیو) از مستملکات دولت پرتغال وشهر جونه گرواقع شده ودر ٦٥ کیلو متری معبد سومنات است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 429 of 736

این قلعه حصاری استوارداشت‌ولی‌مردمانش باین‌پندار که خود سومنات از مهاجمین دفاع‌می کندسلطان رامانع نشدند بعداز تسخیر این شهر و بردن رنجهای‌فراوان دراین‌راه دور ودراز وتحمل تشنگیها وخستگیها درروز پنجشنبه‌چاردهم ذی قعده از دور دیوار های معبد سومنات نمایان گردیدوغریوشیههٔ اسپان مهاجمین ساکنان حصار را بیدار کرد.حصار استوار وبرج‌وباروی‌مستحکم آن‌درساحل نگاه سلطان رابخود معطوف نمود. عساکر خودرا امرداد که بپیرامون‌قلعه‌رابازگیرند. موجهای دریا نابلندی‌های دیوارمیرسید دژبانان‌ومجاوران بر کنگرهای حصار ایستاده برمسلمانان‌لیخند می‌زدند وبران‌بودند که سومنات مسلمانان رادر این دیارآورده‌تابه کیفر کردارشان‌برسندوبپای‌خودرهگرای سرای‌نیستی‌شوند. جنگ‌درهمان روزپنجشنبه درگرفت‌دلیران‌هندو با کمال رشادت وتهور مداومه میکردند سپاهیان‌غزنه نیز که این‌راه دورودراز رابرای همین روز پیموده بودند دست‌ازجان‌شسته قلعه‌نشینان رابباران‌تیرفرا گرفتند دراین روزحصارکشوده نگشت فرداروزجمعه آتش‌جنگ به کمال‌شدت درگرفت سلطان چنانکه عادت‌داشت هم‌زمان جنگ‌میداد وهم‌خود تیرمی‌افگند هندوان‌دسته دسته بپای‌سومنات می‌افتادند وازآن‌مرجع‌امید خویش یاری می‌خواستندومردوار می‌جنگیدند وازحصارمدافعه می‌نمودند چون‌هنگام نمازجمعه فرارسید تیرهای غزنویان مدافعین‌قلعه رامرعوب نمودو بحصاراندر ساخت مسلمانان مقارن این‌حال ازدیوار بالاشدند ونعره‌تکبیر برآوردند اما هندوان که بپای‌سومنات‌افتاده‌بودند یک‌باره حمله کردند ومسلمانان‌را تاعصر به عقب‌نشینی مجبور کردند ومواقع ازدست رفته راباز ستدند روز شنبه‌باز جنگ‌درپیوست سپاهیان‌سلطان حمله‌های بی‌دریی نمودند (بهیم‌دیو) رای (انهلواره) به‌مددحصاریان شتافت ولی‌سلطان خود پیشاپیش سپاه دشمن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 430 of 736

افتاده و سپاهیان خودرا دلداری داد و تشجیع نمود سرانجام حصار مفتوح شد وچندین تن ازحصاریان کشته گردید وجمعیتی هم برای نجات خودرا با کشتی بدریا افکندند سلطان داخل معبد سومنات گردید .

شیخ فریدالدین داستان صوفیانه دراین باره دارد ومی گوید سلطان از شیخ ابوالحسن خرقانی یادگاری خواسته بود شیخ پیراهن خودی ازان خود بدو داد پس سلطان برفت بغزا دران وقت که بسومنات شد بیم آن رفت که شکست خواهد شد ناگاه از اسب فرود آمد و بگوشهٔ شد وروی بخاك نمود وآن خرقه راشفیع گردانید وخداوندوی را فتح نصیب کرد چون قلعه گشاده شد سلطان امرداد تا بدو بت سومنات آتش افروختند وآن رابارچه بار چه کردند و سربت را به غزنه آورد ودرمیدان پیش بت جگر سوم نهاد وقسمتی از آن را دردرد یان مسجد عروس الفلك گذاشت .

بت سومنات

مورخان اسلام دراین باره اقوال مختلف دارند وچون این داستان را یکی از شگرفی های روزگار وشهکارهای سلطان یمین الدوله و امین الملة محمود غزنوی میدانند حکایت های نغز وشیرین ودل انگیز نیز در آن باره دارند تفصیلات زیررا ازمأخذی که دردسترس ما بود مستقیماً وازمأخذی که دردسترس مانیست بوسیله کتاب عالمانهٔ دکتور محمد ناظم ومقاله شیوای آقای فاسفی دانشمند معاصر ایرانی دراین جامی نگاریم :

ماهیت بت سومنات

افسانهٔ بیرونی : ابوریحان بیرونی در کتاب ماللهند خویش می نگارد که هندوها برانند کوب النوع ماهتاب گناه کرد ودر کیفر آن مأمور شد تالنگه مهادیوارا بسازد وآنرا بپرستند (لنگه) آله تناسل مهادیو است که درسومنات وجنوب غرب شد و کچ نیز تعداد زیادی ازان تعمیر کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 431 of 736

ومی برستیدند رب النوع ماهتاب چنان کرد وسنگ سومنات را لنگه ساخت معنی (سوم) مهتاب ومعنی (نات) آقاست یعنی (آقای مهتاب) تفصیل افسانه هندی را ابوریحان چنین می نگارد (وگفته اند که منازل ماه دختران پرجاپت) می باشند که ماه با ایشان مزاوجت کرد پس از اندك زمان درمیان این دختران به (روهنی) بیشتر مایل شد دیگر خواهران پیش پدر از اوشکوه بردند پرجاپت ماه را پند داد که بر جملهٔ دختران بیك دیده نظر کند ولی ماه پند او نشنید پس اورا نفرین کرد تاروبش پس شد واز کرده پشیمان واز گناه خویش استغفار کرد پرجاپت اورا گفت از گفته خود باز نمی توانم گشت ولی رسوائی ترا در نیمی از ماه پوشیده خواهم داشت ماه گفت پس نشان این گناه چگونه از من محو تواند شد؟ گفت بران گونه که صورت لنگهمهادیو را بسازی وآنرا ستایش کنی - ماه چنین کرد ولنگهه مهادیو همان سومنات است در خصوص طرز ساختن بت سومنات نیز بیرونی به نقل از (براهمر) می گوید (باید سنگی بی عیب بهر اندازه که خواهند برگیرند وآنرا به سه قسمت کنند ثلث زیرین را بشکل مکعب مستطیل درآورند وثلث میان را هشت پهلو سازند وثلث اول را گرد و صاف کنند چنانکه مانند رانگها شود هنگام نصب نیز باید ثلث مکعب مستطیل را در خاك کنند وثلث هشت پهلوی میان را پوششی سازند که هندوان (پند) نامند این پوشش باید از برون چهار پهلو باشد چنانکه بر ثلث مکعب مستطیل زیرین که درخاکست منطبق گردد وثلث مدور را از ان پوشش بیرون گذارند) سپس بیرونی عقاید هندوان را در بارهٔ آن بت شرح میدهد ومی نویسد که هرگاه ثلث مدور بت را کوچك یا باریك سازند موجب فساد خواهد گشت ومیان مردم شر پدیدار خواهد شد وهرگاه آنرا کافی در خاك فرو نبرند یا از سطح زمین کم برون گذارند مردم آن سرزمین دچار امراض گوناگون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 432 of 736

خواهند شد هم‌چنین اگرهنگام ساختن بت میخی بران‌زنند موجب اتلاف رئیس قوم وکسان او خواهد شد وهر گاه درموقع حمل‌بت‌ضربتی بدان خورد و ازان ضربت دربت اثری ماند سازندهٔ آن‌هلاک‌خواهد گشت .(۱)

* * *

ابن اثیر درباره سومنات تفصیل بیشتر دارد که ما دراین جا ترجمه‌مینمائیم:

این بت بزرگترین‌اصنام هنداست هندوان در شبهای گرفتن ماه دربیرامون سومنات گردمی آیندتعداد این مردم بصد هزارنفر بالغ میشود هندوان‌رانیزاربرانست که‌چون‌روان‌ها ازاجساد‌مفارقت‌می‌کنندنزدسومنات می آیندووی درهر کدخواهدآن‌روح را بائین تناسخ‌نشئت میدهدهمد وجزو عبادتی است که دربادربای اوبقدر توان خویش ایفا می کنند هند و ان گردن‌بندهای نفیس را بروی می بندند وبه مجاوران آن‌اموال گران‌بها میدهند موقوفات سومنات بیشتر ازده هزار قریه می باشد جواهر این بت خانه ازاحصا خارج است از در پای گذنگ که‌مورد تعظیم واحترام هندوان است ودوصد فرسخ از سومنات فاصله دارد آب می آورند و هر روز سومنات را به‌آن‌آب غسل‌میدهندهرروز هزاربرهمن به پرستش سومنات می پردازند سه‌صد مردبآرایش سرور پش زایران سومنات موظفند سه صد مرد وپنجصدزن‌دردروازه سومنات بر قص‌وطرب‌مشغولند وهریك معاش‌معین دارند (۲)

ازجمله‌اخلاص کیشان چندین راجه هنود بسود که یا شخصاً برای پرستش حاضر می شدند یانمایندگان خودرا می‌فرستادند (۳) همیشه گلهای تازه از کشمیر می‌آوردند وآنرابگردن بت حمایل می کردند .(٤)

---

(۱) مقاله آقای قسمی .

(۲) ابن اثیر جلد نهم صفحه ۱٤۲

(۳) دکتور محمد ناظم بحواله ابن ظافروسبط ابن جوزی .

(٤) دکتور ناظم بحواله البیرونی‌وابن ظافر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 433 of 736

هنگامی که سلطان محمود قصد سومنات کرد بگفته جمعی از مورخین هندقریب چارهزارسال ازبنای معبد سومنات می گذشت این خلکان مینویسد در گوش بت سومنات سی حلقه بود چون سلطان محمود ازان حلقه ها پرسید گفتند هر حلقه نشان هزارسال پرستش بت است ازین رو چنین برمی آید که هنگام رفتن سلطان محمود بسومنات سی هزار سال بران بت گذشته بود واین اغراق است . (۱)

بنیاد معبد ازسنگ پارههای بزرگ و سقف آن بر ۵۶ ستون چوب ساج قرارداشت کهاین ستونهارا ازافریقا آورده بودند درتاریخ الفی نوشته شده است که هر یك از ستونها بانواع جواهر نفیس مرصع بود ومنسوب براجهٔ ازراجگان هند درمجمع الانساب شیانگارهئی مسطوراست که اصل بتخانه ازمس بود ودیوارها وستون های آن همه از زر (۲)

شکل سقف هرمی بود وسیزده طبقه بالای هم داشت وبرسر طبقه فوقانی چار ده حلقه مدور ازطلاء بود کهدر آفتاب می درخشید واز فاصله دور بنظر می آمدصحن معبدرا تختههای ساج گرفتهودرزهای آنراباسرب پر کردهبودند.

صنم این معبد گویا تمثال آلت تناسل (مهادیوا)بود ودموتیم فت ارتفاع داشت که ازان جمله سه فت درتهداب پنهان بود بوتی بت از جله نفیسی بود وتمثال های حیوانات بران زردوزی شدهبود وتاجی مرصع از گوهر گرانبها از سقف برسر آن آویخته بود.

صنمان کوچك اززروسیم درزیرپای سومنات واطراف سقف آویخته بودند وچنان می نمودند که آن بتان خدام سومنات اند صنم خانه باچراغهای مرصع تنویر و باپرده های زربفت تزئین شدهبود درپیش روی این صنم خانه

(۱) مقاله نصرالله فلسفی .
(۲) مقاله فلسفی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 434 of 736

زنگی را بزنجیر طلائی که دوسد من وزن داشت آویخته بودند ودر مواقع مخصوصه می نواختند .

اکثر مورخان اسلامی معتقد بودند که بت سومنات همان منات بت قبایل اوس وخزرج است که بالات بت بنی ثقیف وعزی بت قریش ودیگر بتان بلد جا بودند چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آن بتان را شکست کافران منات را در بودند واز راه دریا بهشبه جزیرهٔ گجرات که از دیر باز مسکن کفار بود آوردند وبران بتخانهٔ بزرگ بپا کردند و آن سنگ را بجواهر و نگارنگ بیاراستند ودرجهان خبر افگندند که اوخود از دریا بر آمده ونام آن را سومنات نهادند که نام اصلی دران مضمر باشد وچون منات بصورت آدمی بود این مورخان بخیال افتادند که سومنات نیز باید بشکل آدمی باشد فرخی شاعر دربار سلطان محمود که خود نیز در سفر باسلطان همراه بود به عقیده فوق الذکر بوده است چنانکه گوید :

منات ولات وعزی درمکه سه بت بودند
زدست بردبت آرای آن زمان آذر

همه جهان همی آن هرسه را پرستیدند
جز آنکسی که بدو بوداز خدای نظر

دوزان پیمبر بشکست وهردو را آن روز
فکنده بود ستان پیش کعبه پای بسر (۱)

منات را زمیان کافران بدزدیدند
به کشوری دگر اندا ختند زان کشور

بجا یگاهی کز روزگار آدم باز
بران زمین نه نشست ونرفت جز کافر

زبهر آن بت بتخانهٔ بنا کردند
بصد هزار نما ئیل و صد هزار سور

(۱) ستان بسه پشت افتاده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 435 of 736

عوفی در جوامع الحکایات می‌نویسد:

در آن وقت که سلطان محمود سبکتگین بغزوسومنات رفت و آن دیار کافررا بسم مسرا کب باد پیما خراب گردانید و آن بتخانه های قدیم را منهدم کرد گوید در سومنات بتخانهٔ دید معلق در میان هوا ایستاده بی‌هیچ عمادی سلطان چون آنرا بدید متعجب شد و گفت این ازعجایب ایام و نوادر اشیاست و این قوم بدین سبب گمراه شده اند علما وحکمای لشکر را طلب کرد وسراین معنی از یشان بازخواست، گفتند پادشاه در دولت باقی باد این سهل است حکمای هند طلسمی کرده اند وچار دیوار بتخانه را از سنگ مقناطیس بنا کرده اند وسقف آن را هم از این سنگ بر آورده اند واین بت آهنین است وچون از اطراف تجاذب طبیعت مقناطیس مر این بت آهنین را برابر است درمیان هوا معلق ایستاده واگر پادشاه میخواهد تا صدق این معنی معلوم گردد بفرماید تایک دیوار ازاین بتخانه فرو آردند وسنگ های آن‌دور کنند چندانکه دیوار آن بتخانه فرودآوردند فرود افتاد وتزویرایشان باطل‌شد. فرشته می‌نگارد وبه تحقیق پیوسته که در وقتی که سلطان می‌خواست که سومنات را بشکند جمعی از براهمه بعرض مقربان بارگاه رسانیدند که اگر پادشاه‌بت راشکند وبگذارد ماچندین زر بخزانه عامره واصل‌می سازیم ارکان دولت اینمعنی رابسمع سلطان رسانیدند سلطان فرمود آنچه میگویندراست استومقرون بصواب نما اگر این کار رابکنم مرا محمود بت‌فروش خواهند گفت(واگر بشکنم محمودبت شکن خوشتر آنکه دردنیاوآخرت‌مرامحمود بت‌شکن)خواندنه‌بت فروش و نتیجه حسن عقیدت درساعت‌معلوم شد زیرا وقتی که سومنات را شکستند درون شکم آن که مجوف ساخته بودند آن مقدار جواهر نفیسه ولآلی شهوار بیرون آمد که مساوی بود مانچه بسرهمنان میدادند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 436 of 736

سلطان چون بت‌را شکست امرداد شکسته‌های آنرا به شتربار کرده بغزنه بیاورند تابك‌پارچه‌آنرا به کعبه مکرمه‌فرستدو تذرخانه‌خدا نمایدو بك‌پارچه رادرمسجدعروس الفلك درغزنه بگذارد که‌مردم هنگام دخول بمسجدبایران بگذارند وقسمتی راهم به‌بغداد نزد خلیفه‌روان کندفرخی درباره آوردن بت شکسته‌ازسومنات بغزنه گوید :

خدای‌حکم‌چنان کرده بود کان بترا زجای بر کندآنشهریار دین‌پرور
بدان‌نیت که مراورابمکه باز برد بکند و اینك بامـاهمی برد همیر

گردیزی‌می‌نگارد آن‌سنگ مذات را از بیخ بر کندوپاره پاره کردند وبعضی‌ازان راشترنهادند وبغزنین آوردند تااین غایت بردرمسجد غزنی افکنده است .

فرشته‌می‌نگاردتادوقطعه‌سنگ‌ازوی‌جدا کرده بغزنین بردند ودرآستانه مسجد جامع و کوشك سلطنت‌افکندچنانکه الی‌یومناهذا که ششصد سال‌و کسری ازآن گذشته‌آن سنگها درغزنه افتاده است .

امروز در غزنه نشانی از سنگها نیست و باحتمال قوی درزیر خاکها مدفون میباشد واگر روزی درغزنه حفریات و کاوش های علمی بعمل آید در کناغ فیروزه‌ومسجد عروس‌الفلك این سنگها پیدا خواهد شد .

دراینکه سلطان محمود سنگهارا به کعبه مکرمه فرستاد درجامع لطیفی که تاریخ یمینی است ودرسفر نامه ناصر خسرو درهردو کتاب ذکری‌از تحایف‌غزنه‌رفته که‌درعهدغزنویان به کعبه مکرمه فرستاده شده مثل زانجبر وبرده ولی از سنگ ذکر نمی‌نمایند.

سلطان محمود بدین فتح مورد تحسین وآفرین تمام ملل اسلامی گردید شعرای دربار قصیده‌ها ساختند فرخی دو قصیده دراین فتح دارد قصیده که درحرف دال دارد این است :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 437 of 736

بمین دولت شاه ز مانه با دل شاد
بفال نیك کنون سوی خانه روی نهاد

بتان شکسته و بتخانه ها فگنده زپای
حصارهای قوی بر کشوده لادازلاد

هزار بتکده کنده قوی تر از هرمان
دویست شهر تهی کرده خوشتر از نوشاد

گذاره کرده بیابان های بی فرجام
سپه گذاشته از آب های بی فریاد

گذشته بایمه زانجا که مایه گیرد ابر
رسیده باسیه آنجا که ره نیابد باد

زمالك و مملکت مندهیر یافته بهر
زگنج بتکده سومنات یافته زاد

کنون دو چشم نهاده است روز و شب سوی راه
بفتح نامه خسرو خلیفه بغداد

خلیفه گوید کامسال همچو هر سالی
گشاده باشد چندین حصار و آبدشاد

خبر ندارد کامسال پادشاه جهان
بنای کفر فگنده است و کنده از بنیاد

بقای باد که از تیغ اوو بازوی اوست
بنای کفر خراب و بنای دین آباد

زبهر قوت دین با ولایت دین
هزار بار بتن رنجکش تر از فرهاد

برا بر یکی از معجزات موسی بود
در آب دریا لشکر کشیدن شه داد

شه عجم را چون معجزه کرامت هاست
بدید گشت که آن از چه روی واز چه نهاد

من از کرامت اویك حدیث یاد کنم
چنا نکه بردل تو دیرها بماند یاد

بسومنات شد امسال وسو منات بکند
دراین مراد به بیمود منزلی هشتاد

درانزمان که زدریای بیکران بگذشت
بشب میان بیابان بی کرانه فتاد

نه منزلی بود آنجا به رهبری استاد
نه رهبری بود آنجا به رهبری استاد

بماند خیره و اندیشه کرد و با خود گفت
کزین رهاید فردا برین سیه بیداد

چنان نمود ملك را که ره زدست چپ است
برفت سوی چپ و گفت هرچه باد آباد

در این تفکر مقدار یك دو میل بره
زرفته باز پشیمان شد و فرو ایستاد

زدست راست یکی روشنی پدید آمد
چنانکه هر کس از آن روشنی نشانی داد

همه بیابان زان روشنائی آگه شد
چوجان آذر خرداد زاذر خرداد

برفت بردم آن روشنی و ازپی آن
بجستجوی سواران جلد بفرستاد

بجهد وحیله دران روشنی همی برسید
سوار جلد براسب جوان تازی زاد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 438 of 736

ملك همی شد و آن روشنائی اندر پیش — که روز نو شد و درهای روشنی بگشاد
سرای پرده وجای سپه پدید آمد — دل سپاه شد از رنج تشنگی آزاد
کرامتی نبود بیش از این وسلطانی — چنین کرامت باشد بهفته ئی هفتاد
همه کرامت از ایزد همی رسید بهوی — بدا ترمان که کم از بیست ساله بود و براد

قصیده دیگر که فرخی در حرف راء دارد و شصت و یکسا ر قصاید اوست و بقول فخرالدین مبارکشاه در رساله این قصیده سلطان فرخی را بك پیل وار زر بخشیده چون سرایای این قصیده راجع به سومنات است و حاوی بر وقایع تاریخی میباشد تمام آنرا نقل میکنیم :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر — سخن نو آر که نو را حلاوتی ست دگر
فسانهٔ کهن و کار نامهٔ بد روغ — بکار نیاید رو در دروغ رنج مبر
حدیث کهنه سکندر کجا رسید دوچه کرد — زبس شنیدن گردیده خلق را باور
اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد — حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
بیمن دولت محمود شهریار جهان — خدایگان نکو منظر نکو مخبر
شهی که روز و شب او را جز این تمنا نیست — که چون زندیت و بتخانه بر سر بتگر
گهی ز جیحون لشکر کشد سوی سیحون — گهی سپه برد از باختر سوی خاور
ز کار نامه او گر دوروی برخوانی — بخنده یاد کنی کارهای اسکندر
شنیده ام که حدیثی که آن دوبار شود — چو صبر کرد تلخ از چه خوش بود چو شکر
بلی سکندر سر تا سر جهان برگشت — سفر گزید و بیابان دوید و کوه و کمر
ولیك او ز سفر آب زندگانی جست — ملك رضای خدای و رضای پیغمبر
بوقت آنکه سکندر همی عمارت کرد — ندید نبوت را قفل بر نهاده بدر
و گر تو گوئی در شأن آیتی ست رواست — نیم من این را منکر که باشد این منکر
بوقت شاه جهان گر پیمبری بودی — دو بست آیت بودی بشان شاه ایدر
اگر سکندر با شاه هم سفر بودی — ز اسپ تازی زود آمدی فرود بخر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 439 of 736

دراز تر سفر او بدان رهی بوده است — که ره زره نگستی و کردراز کردر(۱)
ملك سیاه براهی برد که دیو در او — شمیدهٔ گردد و گمراه وعاجز ومضطر
گمان که برد که هرگز کسی زراه دراز — بسومنات برد لشکر و چنین لشکر
نه لشکری که مراورا کسی بداند حد — نه لشکری که مراورا کسی بداند مر
رهی که دیو دراو گم شدی بوقت زوال — چو مرد کم بین از تنگ بیشهٔ وقت سحر
دراز تر ز غم مستمند سوخته دل — کشیده تر ز شب در دمند خسته جگر
چو چشم شوخ همه چشمه های آن بی آب — چو قول سفله همه کشتهای آن بی بر
هوای آن دژم و باد آن چو دود جحیم — زمین آن سیه و خاك آن چو خاکستر
همه درخت و میان درخت خار کشن — نه خار بلکه سنان خلنده و خنجر
نه مرد راسر آن کاندر آن نهادی پی — نه مرغ را دل آن کاندران گشادی پر
همی زجوشن بر کنده غیبهٔ (۲) جوشن — همی زمغفر بگسست رفرف (۳) مغفر
سوار با سر اندر شدی بسز ور در او — برون شدی همه تن چون هزار پای بسر
گهی گیاهی پیش آمدی چو نوك خدنگ — گهی زمینی پیش آمدی چو نوك تبر
بکو نه شب روزی برآمد از سر کوه — که هیچ گونه براو کار کرد گشت بصر
نماز پیشین انگشت خویش را بردست — همی ندیدم وین از عجایب است وعبر
عجبتر اینکه ملك را همی چنین گفتند — که اندر این رهماری دو سر بود بی مر
ترا بزرگ سیاهیست وین دراز رهیست — همه سراسر پرخار مار گزنده وجسر
بشب چو خفته بود مرد سر برآرد مار — همی کشد نفس خفته تا برآید خور
چو خور برآید و گرمی بمرد خفته رسد — سبك نگردد از آن خواب تا که محشر
خدایگان جهان زان سخن نیندیشید — سپه براند تو کل به ایزد داور
بدین درشتی و زشتی رهی که کردم یاد — گذاشت شاه بتوفیق خالق اکبر

(۱) کردر بروزن لنگر پشته را گویند.
(۲) غیبه پاره های آهن که در جوشن بکار برند.
(۳) رفرف دامن خرگاه و کرانه های زره.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 440 of 736

بیاد گاز ابیکسر بخواند واسترداد — بتوشه کرد سفر برمسافران چوحضر
چمازمها رادربادیه دمادم کرد — به آب کردهمه ریگ آن بیابان تر
همه سپه را زان بادیه برون آورد — شکفته چون گل سیر آب همچو نیلوفر
بدان رها ندر چندین حصاروشهر بزرگ — خرابکرده بکلی اصل هریك ازین وبر
نسخت (لارده) کزروی برج وبارهٔ او — چو کوه کوه فروریخت آهن و مرمر
حصار او قوی وبارهٔ حصار قوی — حصاریان همه پرسان شیر شرزهٔ نر
مبارزانی همدست ولشکری مهم پشت — درنگ وپیشه بفروشتاب کاری گر
نبرد کرده واندر نبرد یافته دست — دلیر گشته واندر دلیری استمگر
چوچیکلودار که صندوقهای کوهر یافت — بکوه پایه او شهریار شیرشکر
چونهلواره که اندر دیار هندبهیم — به نهلواره همی کرد برشهان مفخر
بزرگ شهری ودرشهر کاخهای بزرگ — رسیده کنگرهٔ کاخها بدو پیکر
چو مندهیر که درمندهیر حوضی بود — چنانکه خیره شدی اندرودوچشم فکر
زد ستیر دحکیمان بدویدبد نشان — زبالهای فراوان بدو رسیده اثر
فراخ پهنا حوضی بصد هزار عمل — هزار بتکدهٔ خورده کرد حوض اندر
یکی حصار قوی بر کران شهرودراو — زبت پرستان کرد آمده یکی محشر
منات ولات وعزی درمکه سه بت بودند — زدست بردت آرای آن زمان آذر
دوزان پیمبر بشکست وهردو راانداوز — فکنده بودچنان پیش کعبه پای سپر
منات را زمیان کافران بدر دیدند — بکشوری دگر انداختند از آن کشور
بجایگاهی کزروزگار آدم باز — برآن زمین ننشست و نرفت جز کافر
زبهر آن بت بتخانه‌ای بنا کردند — بصد هزار تماثیل وصد هزار صور
یکبار بردند ازهرسوئی تقرب را — چوتخته سنگ برآنخانه تخته تخته زر
بهبتکدهٔ دربترا خزینه‌ای کردند — درآن خزانه بصندوقهای پیل گهر
برابرسربت کله‌ای فروهشتند — نگار کار بیاقوت وبافته به درر
ززر بخته یکی خودساختند اورا — چو کوه آتش و گوهر براو بجای شرر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 441 of 736

پس آنکه اورا کردند سو منات لقب — لقب که دید که نام اندر او بود مضمر
خبر فگندند اندر جهان که از دریا — بتی بر آمد زین گونه و براین پیکر
مدبر همه خلق است و کرد کار جهان — ضیاء دهنده شمس است و نور بخش قمر
بعلم او بود اندر جهان صلاح و فساد — بحکم این بود اندر جهان قضا و قدر
گروه دیگر گفتندی که این بت را — بر آسمان برین بود جایگاه و مقر
کسی نیاورد او را بدین مقام همی — که او ز آسمان بخدائی خود آمده است اندر
بدین بگوید روز و بدین بگوید شب — بدین بگوید بحر و بدین بگوید بر
چو این زدند بر سر زد و بخشک آمد — سجود کردند این را همه نبات و شجر
به شیر خویش مر او را بشست گاو و کنون — بدین تقرب خوانند گاو را مادر
فریضه هر روز آن سنگ را بشستندی — با آب کنگ و بشیر و بزعفران و شکر
ز بهر شستن آن بت ز کنگ هر روزی — دو جام آب رسیدی فزون زده ساغر
خدای حکم چنان کرده بود کان بت را — زجای بر کند این شهریار دین پرور
بدان نیست که مر آنرا بمکه باز برد — بکند اینک و با ما همی برد هم بر
جو بت بکند ز بتخانه مال بت برداشت — بدست خویش به بتخانه در فگند آذر
بر همنان را چندانکه دید سر ببرید — بریده به سر آن کز هدی بتابد سر
زخون کشته گران بشکه بدر یاراند — چو سرخ لاله شد آبی چو سبز سیسنبر
ز بت پرستان چندان بکشت و چندان بست — که کشته بود و گرفته ز خایبان به کتر
خدای داند کانجا چه مایه مردم بود — همه در آرزوی جنگ و جنگ را ازدر
میان بشکده ایستاده و سایج بجنگ — چو روز جنگ میان مصاف رستم زر
خمی ز گردش دریا بره فراز آمد — گسسته شد زره امید مردمان بکسر
ز هی مظفر فیروز بخت دولت یار — که گوی برده ای از خسروان بعقل و هنر
تو بر کنارهٔ دریای سبز خیمه زده — شهان شراب زده بر کنار های شمر
تو سومنات همی سو ختی به بهمن ماه — شهان دیگر عود و مشك و عنبر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 442 of 736

بوقت آنکه همی سیرخواب شوند | تو درشتاب سفر بوده ای و رنج سحر
شنیده‌ام که همیشه چنان بود دریا | که بردومنزل آوش کوش گردد کر
همی نماید هیبت همی نماید شور | همی بر آید مو جش بر ابر محجور
سه بار باتو بدریای بیکرانه شدم | نه موج دیدم و هیبت نه شور و نه شر
نخست روز که دریا تورا بدید بدید | که بیش فضل توچون ناقص است و چون ابتر
همال نتاند شد او بخسوا هد جفت | بقدر باتو ندارد ز دار بخسوا هد بر
چو گردخویش نگه کرد مار ماهی دید | بسگرد تو مه تابان و زهرهٔ از هر
زتو خلایق را خرمی و شادی بود | وزاوهمه خطر جان و بیم غرق وضرر
چوقدرت تو نگه کرد قدرخویش بدید | چوآب گیته شد آب الدر ورشرم حجر
ازآب دریا گفتی همی بگوش آمد | که شهر یارا در یا توئی و من فر قر

قصیدهٔ عجدی که تنها در طبقات ناصری منهاج السراج آنرا از عنصری میداند ودیگرهمه تذکره نگاران ازان عجدی میدانند این است :

تاشاه خسروان سفر سومنات کرد | کردار خویش راعلم معجزات کرد
آثار روشن ملکان گذشته را | نزدیك بخردان همه چون مشکلات کرد
بزدود نام کفر جهان را زلوح دی | شکرودعای خویشتن ازوا جبات کرد
شطرنج ملك باخت ملك باهزار شاه | هرشاه را به لعبه گرشاه مات کرد
محمود شهریار ملك انکه ملك را | بنیاد برمحامدو برمکرمات کرد
شاهانو ازسکندر بیشی بدان جهت | کوهرسفر که کرد به دیگرجهات کرد
عین رضای ایزد جوئی تو درسفر | لیك او سفر بجستن آب حیات کرد
تو کارها به نیزه و تیرو کمان کنی | او کارها به حیله و کلك ودوات کرد
برداد ن صلات کتابی بکردشاه | چونانکه بوحنیفه کتاب صلوة کرد

پس از شکستن بت سلطان امر داد که آنچه جواهر وطلا درمعبد است بخزانه تحویل گردد معبد و یران شود و بجای آن مسجد آباد شود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 443 of 736

و باز ماندگان ساکنان حصار بدین اسلام مشرف شوند و چنین شد و معلوم است این مسجد تاروزگار ما نیز آبادان بوده ودرین روزگار که دولت هندوستان آزاد شددوباره آن مسجد را بشکل معبدباستانی درآورده اند .

سلطان بعد از دوهفته توقف عزم باز گشت نموده ولی در همان حال آگاه شد که گروهی از رایان هند بسرداری راجه(پرم دوا)یا(پرم دیو) باسپاهی فراوان بسوی او می آیند ومی خواهند سرراه را براو بگیرند.سلطان چون سفر دور و درازی نموده و خستگیهای فراوان برداشته وفتح نمایان کرده بود ومدتی نیز از غزنه دور شده بود دیگر نخواست جنگ نماید از راه غربی تر ازمیان کچ وسند گذشته بطرف شمال رفت تاآنکه بشاخهٔ بحیرهٔ واقع بین کاتهیا وارو کچ تصادف نمودموجهای خروشان دریا وژوفای آب چشم سپاهیان اورا خیره کرد اما خود مردوار دل بهدریازد واسپ خودرا در آب افگند سپاهیان وی نیز ازسلطان محبوب خودپیروی کردند وهمه سلامت از آب برآمدند بهیمپال که در قلعه(کنت کوت)پناه برده بود چون شنید سلطان نزدیك رسیده فرار اختیار کرد سلطان امر داد که قلعه را تاراج نمایند پس ازان براه سند روان شددوتن از هندوان که عهده راه بلدی داشتند سلطان را به بیراهه بردند و به بیابانی سرگردان کردند که سرتاسر خشك وبایر بود وآب دران پیدانمیشد سلطان چون دانست آن دوتن را سیاست کرد وبقول عوفی درجامع الحکایات از روی دیدن مرغابی و تعقیب آن به آب رسید در آخر این بیابان یکی از همراهان سلطان ازدهائی را کشت که طول آن ۳۰ الی ۳۵ زرع ولکی آن چار زرع بود پوست آنرا کنده آورده بر درقامه غزنه آویختند .

سلطان ازانجا، بهمنصوره آمد خفیف حکمران قرمطی منصوره ازسرراه وی فرار کرد وبیکی ازجنگلها پناه برد سلطان سپاهیان خودرا فرستاد آنها اردوی خفیف را محاصره کرده اکثر از همراهانش را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 444 of 736

کشتند سلطان راه خودرا برامتداد دریای سند دوام داده بطرف ملتان رفت چون راه شوره زار بود واقوام جات نیز ازموقع استفاده کرده ساقه لشکریان سلطان را مورد تاخت وتاز قرار دادند قشون سلطان تلفات زیاد دید سرانجام سلطان فاتح در ۱۰ صفر ٤١٧ مطابق ۲ اپریل ۱۰۲٦ بغزنه رسید ویك سال وشش ماه این سفر انجام یافت سلطان فتح سومنات را بخلیفه بغداد نگاشت خلیفه القادر بالله مسرت فراوان نموده بسلطان محمود لقب کهف الدوله والاسلام وبه مسعود لقب شهاب الدوله ،جمال الملة وبه محمد لقب جلال الدوله وجمال الملت وبه یوسف لقب عضدالدوله وموید الملت فرستاد عنایمی که سلطان ازاین سفر آورد بیست ملیون دینار زرسرخ تخمین میشود.

فتح نور وقیرات

این فتح درسرزمین های داخل مملکت صورت گرفت وآن چنان است که نور وقیرات دودره بوده بشمال لغمان درنزدیکی نورستان مردم آن شیر می پرستیدند وبه آئین اسلام سرفرودنیا ورده بودند سلطان محمود دراوایل سال ٤١١ یك دسته کار گران وسنگتراشان راباخود برداشت که برای عساکر وی راه بسازند حکمدار قیرات چون کثرت سپاهیان سلطان را دید تسلیم شد وسلطان نیزباوی ازدرمرحمت پیش آمده حکمرانی آنجا رادوباره بوی ارزانی داشت اماحکم داد در ۀ نور سرباز زد سلطان علی بن ارسلان اقریب را بایك دسته سپاهیان خود فرستاد که بجنگ آنرا کشودند وقلعتی درآنجا بنا کرد وعلی بن قدر چوق را بحکومت آنجا برگماشت ومسلمانان را مقرر کرد که دین اسلام رابانها بیاموزند و خود بغزنه بازگشت (۱)

(۱) درۀ نور بعقیده نگارنده همین محلی است درسرراه کنر که اکنون نیز بنام سابق خودخوانده میشود امانام قیروات تازمان ما بر بناء (قرائو) یاد میشد واز آنجا از راه کوتل یاد یش بلغمان میروند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 445 of 736

مناسبات سلطان محمود با آل زیار و آل بویه

هنگامی که فرزندان سامان خداة بلخی در بخارا ازپا افتاده و پرچم عظمت واستقلال خراسان (افغانستان) را سلطان محمود زابلی از غزنه بلند کرد وصیت جلالت ازخوارزم تا کرانه های گنگ رسید حالت عراق سخت دچار بحران بود. در ری (۱) واصفهان «آل زیار» ودرقسمت های جنوبی تردرفارس آل بویه سلطنت داشتند واین دوخاندان باداشتن دوحوضهٔ کوچك مشغول حکمرانی وجنگ وجدال درمیان خود بودند. سلطان محمود که هندوستان را ازانطرف کشوده ومأمونیان را درخوارزم ازپادرآورده وبرخانان ترکستان چیره شده بود در صدد آن بود که دولت خود رادر ری و اصفهان و گیلان وطبرستان توسعه دهد. ودیگر بقول فرخی اگرحری بجانیاردوحرمت نگه ندارد حتی سرایرده به بغداد کشد. خاصه که در ری قرمطیان نفوذ یافته بودند وآنها درنگاه سلطان سخت منفور بودند وفتح ری یکی ازآرزو های دولت غزنه بود حتی شعرا نیز به سلطان پیش نهاد میکردند که هرچه زودتر بدان امر اقدام نماید سخن سرای افغانستان فرخی می گفت:

ری را بهانه نیست بباید گرفت ری
وقت است اگر بجنگ سوی ری کشد عنان
این جاهمی یگان ودوگان قرمطی کشد
ز یشان بری هزار بیابد بیك زمان
غزویست این بزرگتر از غزو سومنات
روزی مگر بسر برد آن غزو تا گهان
بستاند آن دیار و به بخشد به بندهٔ
بخشید نست عادت و خوی خدایگان

(۱) ری درقرب وجوار طهران واقع بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 446 of 736

وچون ری کشوده شد فرخی قصیدهٔ فتح انشاد کرد و ساطان را تهنیت گفت و گفت: تو از آن سرزمین مردمی را بدست آوردی که همه لاف میزدند ومی گفتند جهان مال ماست وهمه مردم را فرمان بر و محکوم خود می پنداشتند وبیهوده مغرور بودند .

ملك ری از فر مطیان بستدی — میل تو اکنون بصفا ومناست
آنچه ری کردی هرگز که کرد — یا به تمنا که توانست خواست
لاف زنانی را کردی بدست — کایشان گفته جهان زآن ماست
شیر ندارد دل و بازوی ما — کوشش ما بردل و بازو گواست
ازبن دندان بکند هر که هست — آنچه بهان اندرها را رضاست
این همه گفتند و لیکن کنون — گفته وناگفتهٔ ایشان هباست
حاجب تو چون بدر ری رسید — هیچ کس از جای نیارست خاست
دار فر و بردی با ری دویست — گفتی کاین در خور خوی شماست

زیاری ها

این سلسله در گرگان وطبرستان حکومت داشتند ومؤسس این سلسله ری را از ما کان بن کا کی انتزاع کرده بود در رجب ۳۶۷ مطابق فروری ۹۷۸ بیستون یکی از شاهان این سلسله چهره در نقاب خاك نهفت و بجای وی برادرش قابوس پسر وشمگیر پسر زیار ملقب به شمس المعالی برتخت نشست درجمادی الاولی سال ۳۷۱ مؤیدالدوله پسر رکن الدوله که از شاهان آل بویه بود باوی در آویخت ودراستر اباد او را شکست داد قابوس بدربار نوح پسر منصور سامانی التجا برد وی کوشش ها نمود که سلطنت او را استوار گرداند کوشش های وی بناکامی منجر شد قابوس چون ازدربار بخارا مأیوس گردید به سبکتگین ملتجی شد سبکتگین بروی رحمت آورد ووعده داد که دراین راه سعی نماید اما پیش ازانکه بتواند کاری کند سبکتگین رخت از جهان بست .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 447 of 736

سلطان محمود تصمیم داشت که عهد پدررا انجام‌دهد بشرطی که‌قابوس بعد ازانکه به‌تخت سلطنت نشست درظرف چند ماه مصرف سپاه اورا تادیه کند.قابوس مهلت دراز تر می‌خواست چون دراین هنگام سلطان محمود باید زود تر بغزنه می‌رفت ونزاع تاج وتخت را بابرادرش فیصله می کرد لهذا از طول مدت استنکاف ورزید قابوس آزرده خاطر شد و تازنده بود ازسلطان متاثربود.اند کی بعدفخرالدوله مرد ونظام امور بهم خوردقابوس فرصت را مغتنم شمرد وجرجان را در شعبان ۳۸۸ بتصرف‌درآورد و آهسته آهسته به طبرستان وجبال نیز دستی بهم رساند ـ روز کار باوی‌موافقت نکرد از استیداد وستمکاری که داشت سپاهیانش بر او شوریدند و او را خلع وبعد از سالی مقتول نمودند وپسرش منوچهررا بر تخت نشانیدند .

از دربار خلافت امارت وبرائتهنیت گفتند وفلک‌المعالی لقب برنهادند منو چهر که از حشمت سلطان محمود وجلال‌وی اندیشناك بود ومی دانست بدون پشتیبانی دربار غزنه امارت اورا بقائی نیست جمعی ازمعاریف‌وثقات خویش را بیار گاه سلطنت فرستاد و اطاعت واخلاص خودرا بحضور سلطان اظهار نمود .

سلطان نیز پیشنهاد او را پذیرفت وابوحسن‌بن مهران‌را نزد او فرستاد ومثال داد که در ولایت خود خطبه وسکه را بنام همایون اومطرز گردانند وخلعتی نیز به وی فرستاد منو چهر اطاعت نمود و در جرجان و طبرستان وقومس وداعمان شعار دولت سلطان‌را ظاهر گردانید ورؤس منابر روجوه دنانیررا بنام‌وی بیاراست . ووعده داد که سالیانه‌پنجاه هزاردینار مالیات امارت خود را بخزانه غزنی تادیه کند(۱) بعدازان‌قلمرواوجزوشاهنشاهی غزنه گردید وخوداو از نائب الحکومه‌های صادق ووفادارسلطان‌محسوب‌شد.

(۱) ترجمه جرفادقانی صفحه ۳۷٤

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 448 of 736

سلطان چون بغز و تار وبن مبرفت از وی لشکر خواست وی دو هزار سوار جنگی درر کاب سلطان بدان غزوه فرستاد .

سلطان از اخلاص وی خوشنود بودو کاهی نیز از کارهای او تمجید میکرد فلك المعالی موقع را مساعد یافت وخواست باخانه واده سلطنت قرابت بیشتر حاصل نماید لهذا مولینا ابوسعید جوانکی رئیس جرجان را که یکانه روزگار بود واز فضلا ومعاریف عصر محسوب می شد بحضور سلطان فرستاد واورا وسیله گردانید که سلطان یکی از دختران خودرا بوی بدهد رئیس جرجان بغزنه آمدومراسم آداب را بجای آورد وچندان هنرمندی ومهارت بخرج داد که در حضرت سلطان کفائت فلك المعالی مورد قبول واقع گردید وی این خبر را به فلك المعالی برد وازین افتخار مژده داد .فلك المعالی باردیگر قاضی جرجان را که شیخ علم وراوی حدیث وعلامه روزگار وتجربت یافتهٔ ایام بود باوی همراه گردانید تامراسم نکاح بجاآورده شود سلطان غزنه به اصطلاح عقبی شیطان غیرت را بزنجیر شریعت ببست ودخترخودرا که جگر گوشه وی و زهرهٔ آسمان سلطنت بود بنام فلك المعالی عقد بست وچندان نفایس ونثار درایـن انجمن ازطرف فلك المعالی تقدیم شده بود که چشم بیننده خیره می شد آنگاه شاهزاده خانم زابل را بجرجان فرستادند وباوی چندین گنجینه نور و گوهر همراه نمودند چون فلك المعالی بتائید سلطان پشتیبانی شد امارت خودرا انتظام بخشید وازشورشیانی که پدر اوراخلع وقتل نموده بودند انتقام کشید

ابوالقاسم جعدی که مایه این همه شرارت بود ودرخون پدراو دست داشت به نیشابور آمد تاازبارگاه سلطان استمداد کند وامارت فلك المعالی را متزلزل گرداند اماسلطان نسبت به اخلاص وخدمت فلك المعالی وپاس مصاهرت نامبرده را بتدبیر گردن وزنجیر بیـازد منوچهر فرستاد.

چندی قبل دارا پسر دیگر شمس المعالی برادر منوچهر فلك المعالی بر پدر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 449 of 736

یاغی شده وبحضرت سلطان پناه آورده بود سلطان می‌خواست ویرا مدد نماید ولی فلك المعالی چنانچه گذشت راه مدارا وده باسلطان باز کرد وشرف دامادی سلطان را یافت سلطان از ارادهٔ خود باز گشت واورا معزز ومکرم درغزنه نگهداشت اماوشبی راه فرار پیش گرفت وبغرشستان رفت وبشاپنا پرد.سلطان ویرا بازطلبید شاراورا بغزنه فرستاد سلطان وی را بحبس درافکند وی باز فرار نمود ودوباره گرفتارش کردند چندی نگذشت که سلطان بروی بخشود ودرزمرهٔ ندمای خاص داخل گردید ودر مجالس انس و شکار واوقات خلوت درحضور سلطان می‌بود هنگامی که ابوالفوارس از برادر کشار گرفته ودرحضور سلطان آمده بود شبی دارا وابوالفوارس در حضور سلطان باهم معارضه کردند دارا اورا سخنان درشت گفت وحرمت بارگاه سلطنت را رعایت نکرد موردخشم سلطان قرار یافت وباز محبوس گردید(۱)

فلك المعالی تا آخر به سلطان محمود شهنشاه بزرگ غزنی وفادار و در زمرهٔ باج گذاران وی بود.چون در سال ٤٢٠ سلطان برای مراقبت وقایع ری عازم جرجان گردید منوچهر با کمال احترام سلطان را پذیرائی کرد وچهل هزار دینار برسم هدیه پیشکش نمود اما وقتی که سلطان از ری باز گشت اورا همارا مسدود نمود ویل هارا ویران کرد وخود حصاری شد و آنهمه نعمت وبزرگ منشی‌های را که سلطان دربارهٔ وی کرده بود فراموش نمود.سلطان چون این وضع را مشاهده کرد سخت برآشفت و خواست قبل ازوصول بغزنه به تنبیه وی بپردازد فلك المعالی ترسید واز ان حرکت کودکانه که در قبال سلطان وولی نعمت خود کرده بود معذرت خواست و بمجدد هزار دینار به تلافی آن پرداخت.فرخی شاعر ملی دراین مورد سخت بخشم آمده وقصیدهٔ غضب آلودی انشاد کرده ومنوچهر فلك المعالی را ملامت نموده

(۱) این تفصیلات از تاریخ عتبی اقتباس گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 450 of 736

وحتی دشنام داده وآن کینه که پیوسته در بارهٔ حکمرانان ری و بلاد مجاور آن و فتح جرجان و نواحی آن و تنبیه آن مردم در اشعار او محسوس میشود وسلطان را به گرفتن آن دیار و کشتن ودارزدن تحریض می کنند. در این قصیده باز آشکار معایبه می شود ومراعات دامادی سلطان را نیز در این شعر نمی کند چنانکه گوید :

عجب آید زمنو چهر خرف گشته مرا
کو ولایت زشه شرق همی داشت نگاه
خویشتن عرضه همی کرد که این خانه تست
از دگر سو گذر خانه همی کرد تباه
این همی کرد وهمی خواست زخسروزنهار
تو مساز آنچه همی سازی وزنهارمخواه
ای شگفت از پس آن کزملك شرق بهوی
نامهٔ فتح رسیده است فزون از پنجاه
که فلان شهر گرفتم بهفلان شهر شدم
بر گرفتم زفلان خانه فلان بالش و گاه
بیشهوقلعه چنین گشت ورهٔ شهر چنان
جنگ زاین گونه همی کرد سپاه بدخواه
چون فرو خواند زنامه صفت کشتن او
وزسپه راندن وزه بردن او بود آگاه
برتبه کردن زه غره چه بایست شدن
تیر وتیشه چه بایست زدن چندین گاه
اوندانست چوسلطان سوی اوروی نهد
تزه اندیشد وازمنزل بی آب و گیاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 451 of 736

هر کجا خواهد راند چه بدشت وچه بکوه
هر کجا خواهد سازد گذر و منزلگاه
لاجرم شاه جهان یار خدای ملکان
آنکه پاداش شهان را دهد و باد افراه
بره بیشه سپه راند سوی خانهٔ او
دست او کرد یک ره ز ولایت کوتاه
غرض شاه دران بود که آگاه شود
ز توانائی و قدرت که بد و داده اله
شاه برگشت سوی خانه و آن خوک هنوز
بیشه و آب و گل تیره گرفتست پناه
خوک چون دید به بیشه در تازه بی شیر
گرش جان باید از انسو نکند هیچ نگاه
آفرین باد بدان شیر که شیران جهان
پیش اوخوار ترو زارتر اند از روباه (۱)

سلطان منوچهر فلک المعالی را بخشود وراه غزنه پیش گرفت چندی بعد منوچهر چهره برخاك نهفت وپسرش انوشیروان بجای وی نشست وسلطان محمود ولایت اورا منظور فرمود (۲)

شاهنشاه افغانستان و آل بویه — فتح ری و همدان و اصفهان

فخرالدوله حکمدار آل بویه درسال ۳۸۷ داعی اجل را لبیك گفت وپسرش مجدالدوله که نه سال عمر داشت بجای وی نشست چون این پسر کودك بود (سیده) مادرش امور پادشاهی را اداره می کرد ویکی دو یار

(۱) دیوان فرخی طبع طهران صفحه ۳٤۸
(۲) الکامل ابن اثیر ج ۹) صفحه ۱۹۵

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 452 of 736

نیز مجدالدوله بامادر نزاع نمود ولی مغلوب شد وناهنگامی که حکومت دردست (سیده) بود سلطان‌محمود مملکت وی را مورد تعرض قرار نداد و نخواست درمقابل یك زن ازقدرت وقیروی خود کار بگیرد میگویندوقتی سلطان به سیده نگاشت که فرزندش مجدالدوله را به غزنه بفرستد وخود مملکتش را جزء قلمرو شاهنشاهی بزرگ غزنه نماید.سیده رسول سلطان‌را اعزاز نمود ودرجواب نوشت سلطان محمود شخص غازی وصاحب دولت است واکثر ایران وزمین‌هند اورا مسلم است تاشوهرم فخرالدوله حیات‌داشت‌دوازده‌سال‌ازقدرت‌سلطان‌میترسیدم‌اکنون که شوهروفات‌یافت دیگر اندیشه ندارم زیرا سلطان محمود پادشاهی بزرگ و صاحب ناموس است لشکر برسر پیرزنی نخواهد کشید اگرلشکر کشد وجنگ کندمقرر است که من نیز جنگ خواهم کرد.اگر ظفر مرا باشد تادامن قیامت مرا شکوهست واگرظفر اورا باشدمردم گویندپیرزنی راشکست‌دادوفتحنامه‌ها بممالك چگونه نویسند.سلطان را جواب وی پسند افتاد وهمت وبزرگی و رحم دلی بران داشت که تاسیده زنده بود قصد حکومت او ننمود .

مادرمجدالدوله در سال ٤١٩ وفات یافت وحکومت بریسرش قرار یافت مجدالدوله‌جوانی‌عیاش‌و ضعیف‌الاراده وشاعر منش بوددراین وقت سپاهیان وی‌ازموقع استفاده کردند وبنای شورش‌گذاشتند مخصوصاً سپاهیان‌دیلمی که دراین کارپیش‌قدم بودندحتی‌خزانهٔ‌مجدالدوله‌را تاراج نمودند مجدالدوله ببارگاه‌محمود نامه نوشت وازحضرت‌سلطان‌استمداد نمودابن‌اثیروابوالفدا می‌نگارند که سپاهیان دیلم از مجدالدوله به سلطان شکایت کردند . بهر حال سلطان‌علی حاجب را باهشت هزار سوار فرستاد وخود نیز برای اینکه مبادامجدالدوله ازسلجوقیان استمداد کند جانب جرجان حرکت کرد علی درماه ربیع الثانی ٤٢٠ وارد ری گردید مجد الدوله بایکصد سوارباستقبال

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 453 of 736

علی ازدروازه شهر بیرون شدعلی حاجب چون دانست وی قابل اعتماد نیست اورا در بند افکند وسپاهیان خودراحکم داد تاشهر رااشغال کردند ومژدهٔ این فتح را در جرجان به سلطان رساند.سلطان نیز ازجرجان حرکت کرد ودرنهم جمادی‌الاولی ٤٢٠ بهری وارد شد مردم شهر از شاهنشاه بزرگ استقبال نمودند وازجورقرمطیان بنالیدند دراین فتح غنایم فراوان بدست سلطان افتاد که به اندازه یك ملیون دینار نقد ونیم ملیون دینار جواهر وشش هزار لباس بود ظروف طلا ونقره بشمار نمی آمد .

ازنوشتهٔ گردیزی برمی آید که سلطان نمی خواست درفتح‌ری از قوت و چنگ کار بگیرد وخون ریزی بعمل آید. گردیزی این قضیه را چنین می نگارد :

چون سلطان محمود دل از حدیث تر کمانان فارغ کردقصدری نمود روی سوی گرگان نهاد وبرامدرهٔ دینار داری به گرگان شد واز آنجا سوی ری کشید وچنین گفت مرا معتمدی که سلطان ابکوتکین الحاجب را بادوهزار سوار ازنیشابور سوی ری فرستاد وهیچ مثال نداد چون ابکو تکین بدو منزل رسید بد ونامه نوشت که قرار کن تا غازی حاجب بتوبرسد بادو هزار سوار وغازی راهم مثال نداد چون ایشان دوتن به‌پنج منزلی رسیدند نامه کرد به ایشان که قرار کنید تا علی حاجب بشمارسدوعلی حاجب را مثالها بداد و چهار هزار سوارنا اوبفرستاد و چون علی حاجب آنجا رسید لشکر تعبیه کرد میمنه به‌ابکوتکین‌داد میسره‌بغازی‌حاجب‌و خود اندر قلب وهم بران تعبیه همی شدند تادر ری وچون خبربامیرری‌مجدالدوله ابوطالب رستم بن‌فخرالدوله رسید پنداشت که امیر محمود به‌تن‌خویش آمده است پس‌ابوطالب باصدسوار ازحشم وخویشان وتزدیکان خویش بیرون آمد و باپیادهٔ چند از رکاب‌دار وسپر کش‌وژوبین دار وآنچه بدان ماند و چون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 454 of 736

علی حاجب اورا بدید کس فرستاد گفت فرود باید آمد تا پیغامی که دارم بگذارم در وقت مجدالدوله رسید تا خر پشتها و خیمه بزدند و فرود آمدند و علی حاجب فرمود تا درهای شهر بگرفتند و هیچ کس را رها نکردند و نگذاشتند که از در شهر کس بیرون آمدی و یا در شهر شدی تا خبر مجد الدوله بوشیده بماند و علی حاجب او را اندر آن خرپشته موقوف کرد و سلاحی که باوی آورده بودند همه بستد و حاجب علی و ابو طالب چار روز اندر آن خیمه موقوف بود و حاجب علی سوی امیر یمین الدوله نامه نوشت و از صورت حال خبر داد و جواب باز آمد پس ابوطالب را باشت مرد دیگر برسر اشتر نشاند و به نزدیک امیر محمود فرستاد و امیر محمود فرمود تا اورا سوی غزنین بردند و تا آخر عهد آنجا بماند و امیر یمین الدوله بری آمد و شهر بگرفت بی هیچ رنج و تکلف و خزینه های بویان که از سالهای بسیار نهاده بودند همه برداشت مالی بافت که آنرا عدد و منتها پدید نبود و چنین خبر آوردند امیر محمود رحمة الله علیه را که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیار اند بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند سنگریز کردند و بسیار کس را از آن مذهب بگشت و بعضی را به بست و سوی خراسان فرستاد و چند گاه بری قرار کرد تا همه شغل های آن پادشاهی را نظام داد و کار داران نصب کرد و ولایت ری و اصفهان به امیر مسعود داد فتح ری در جمادی الاولی سال ٤٢٠ بود .

ابن اثیر در الکامل می نگارد سلطان محمود مجدالدوله را احضار کرد پرسید که شاهنامه و تاریخ طبری خوانده ئی گفت بلی گفت حال کسی که این کتابها را خوانده باشد چون تو نمی باشد. گفت شطرنج باخته ئی گفت بلی گفت در بساط شطرنج دوشاه در یک خانه دیده ئی گفت نی . گفت پس ترا چه بران داشت که اختیار خود را به کسی دادی که از تو بزرگتر است(١) در منزل مجدالدوله پنجاه

(١) صفحه ١٥٥ جلد ٩

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 455 of 736

زن یافتند که مجدالدوله از آن‌ها سی فرزند داشت چون سلطان از وی پرسید گفت این رسم اسلاف ماست (۱) سلطان کتب قرمطیان را بسوخت و بقیه کتب را بغزنه فرستاد و فتح ری را به خلیفه نوشت هنگامیکه سلطان در ری بود بیعت بلاد مجاور بی هم میرسید بقول ابن اثیر قزوین و ساوه نیز در این وقت گشوده گشت .

ابراهیم پسر مرزبان دیلمی معروف بسالار که حکمران ابهر و زنجان بود تمرد اختیار کرد سلطان سپاه گران بسرداری مرزبان پسر حسن که رقیب سالار بود به سلطان پناه آورده بود فرستاد وی با سرداران دیلم همدست شده قزوین را استیلا کرد. هنگامی که سلطان باز گشت سالار خروج نمود و مرزبان را بشکست وقزوین را متصرف شد اما مسعود چنانکه در فصل سلطنت او به تفصیل بنگاریم در حیات پدر خود سالار را منهزم کرد و ولایت های مربوطه اش را مسخر نمود و آنرا جزء سلطنت شاهنشاه بزرگ افغانستان گردانید.

مسعود از آن پس بری آمد و علاءالدوله پسر کاکویه را شکست داده همدان را بگشود ومتصل آن اصفهان را در اوائل چارصد و بیست و یك متصرف شد علاءالدوله بخلیفه بغداد توسل نموده و از وی بالحاح خواست تا به مسعود سفارش کند که دوباره او را بوکالت اصفهان منصوب گرداند .

هنوز این مکاتبات جاری بود که شهنشاه بزرگ یمین الدوله وامین الملة سلطان محمود غزنوی رخت بدان سرای کشید و مسعود مجبور شد برای اشغال تخت و تاج پدر بغزنه رود لهذا سفارش خلیفه را بجا و علاءالدوله را بحکومت اصفهان مقرر نمود و وی تعهد کرد که هر سال بیست هزار دینار به آئین خراج بخزینه غزنی بپردازد مسعود ری را بحسن سلیمانی سپرده خود عازم نیشاپور گردید (۲)

---

(۱) ابن اثیر ج ۹ صفحه ۱۵٤

(۲) کتاب دکتور ناظم ترجمه آقای امینی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 456 of 736

فردوسی یکی ازاین صحنه‌های جنگ را که‌مسعود درعهد پدرش نموده چنین تصویر میکند :

ملوك را همه بی مـا ل کرد ودل بشکست
برانچه کـرد سر خسروان بسرخوا هان (۱)
گـزاف در ری چند ا ن هزارمرد دلـیر
کـه شوخ وار بجنگ شه آ مد ند چنـا ن
دلا وراسـی پـر حیلـه ا ز سپـاه عراق
هیـار ز انی بـگـزیـده ا ز کـه کـیلا ن
زپای تـا سر د ر آهنی زد وده چو تیغ
گرفته تیغ بد ست ودو دست شسته‌زجان
ز کوه آ هن و کـوه سپر گر فته پناه
وزاین‌دو کوه‌قوی‌چون‌ستاره‌خشت‌روان(۲)
ملك درآمدو بالشکری کم از دو هزار
همه چو آئینه خالی ز خود و از خفتان
چو روی کرد بدان کوه وآن‌سپاه بدید
ندیده کوه وسپه رازهیچ گونه گران
ز پای تاسر آن کـوه مرد کـاری دید
بـکار زار مـلـك عهد بسته و پیمـا ن
خدا یگان جهـا ن رو ی را بلشکر کرد
بشرم گفت به لشکر کـه ا ی جوا نمر دان
بدر مراو شمارا بدین زمین بـگذ اشت
جدا فـکند مرا با شما ز خان و زمـان

(۱) ممکن است این کلمه سر جاهان باشد که سالار دران پناه برده بود ومسعود آنرا فتح کرد . (۲) خشت صلاحی بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 457 of 736

بنام ایك از این جا روا ن شدن بهتر
که باز گشتن نزد پدر بد پسگر سان
اگر چه‌زاین جا تاجای مارهیست دراز
ز راست وز چپ ما د شمنان ومابیما ن
بجمله گفتند ای شهر یارروز افزون
خد ایگان بلند اختر بلند مکا ن
که‌درسپه که چوتو میرپیش جنگ بود
اگر ز پیل بتر سد بسر او بو د تاوان
خدا یگان جهان چون جوا بها بشنید
بخواست نیزه و توفیق خواست ازیز دان
میان آن سپه اند ر فتاد چو ن که فتد
میان گور و میان گوزن شیر ژیان
بیك زمان سپهٔ بیکرانه را بشکست
شکستگانرا بگر فتو جمله داد امان
و منو چهری دراین معنی گو ید :
هر گز بکجا روی نهد ا ین شهٔ عا دل
با حاشیه خو یش وغلا مان سرائی
الا که بکام دل ا و کر د همه کار
این گنبد پیروزه و گردون رحائی (۱)
چون قصد بری کرد و به‌قزوین و بساوه
شد بوی بهار از همه بو ئی وبها ئی (۲)
چون‌قصد کیا کرد به‌گر گان و به‌آمل
بگذاشت کیاملك خویش و کیائی

(۱) رحا آسیاب(۲) یعنی ازآل بویه و بهاء الدوله بوی بهار رفت واقسرده شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 458 of 736

سالار سپاهان چو ملك شد به سپاهان
پر شد بهوا همچو یکی مرغ هوائی

فتح مکران

سلطنت مکران تحت فرمان بردار خاندان بویه وواقع بود برنا حیهٔ ساحلی بین خلیج عمان وسند ومشتمل بود برقسمتی از کرمان وبلوچستان چون قدرت آل بویه رو بسقوط گذاشت وچراغ ملوك الطوایفی دربرتو سلطنت محمود بزرگ خاموش شدن گرفت معدان حکمران مکران به سلطنت غزنی اظهار تابعیت کرد چون درسال ٤١٦ محمود به سومنات رفت معدان وفات نمود از وی دوپسر برجای ماند عیسی وابوالعسکر هردو برادر برسر پادشاهی باهم نزاع کردند ابوالعسکر شکست خورده به سیستان وازانجا به غزنی پناه برد شاهنشاه بزرگ و برا طرف مهربانی قرار داد عیسی اندیشناک شد وبه سلطان اطاعت نمود وجماعتی ازسران ونا موران مکران را به غزنه فرستاد تاعلت نزاع اورا بابرادرش توضیح دهند وبیعت اورابه سلطان تقدیم نمایند سلطان محمود بروی ببخشود و حکومت مکران را براو مقرر داشت و توصیه نمود که بابر ادر ازدر محبت پیش آید .

اماعیسی برپیمانی که بسته بود استوار نماند واحسان سلطان بزرگ رافراموش نموده ودرسال ٤٢٠ که دید کار ترکمانان سلجوقی سر و صورتی بهم رسانده سر از فرمان سلطان باز زد سلطان عزم نمود ابوالعسکررا برتخت مکران بنشاند و سزای عیسی را در کنارش بنهد روز گار یاری نکرد وسلطان خود رخت از جهان بست (١)

وچنانکه بعداً بنگاریم این کار را مسعود درزمان سلطنت خود انجام داد

(١) دکتور محمد ناظم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 459 of 736

جنگ جات ها

چنانکه‌درداستان سومنات نوشتیم هنگامی که‌اردوی سلطان ازسومنات برگشت جات‌ها بردسته های عقبی اردو تعرض نمودند و بدین جهت خشم شاهنشاه بزرگ غزنی‌رامتوجه خویش کرد ابید تدا البیرونی می نگارد: جاتها مردمی بودند که (لنکه) یعنی مجسمهٔ آله تذکیر را می پرستیدند بقول برگس این مردم‌همان (بهتن ا هامقیم (پهت‌نیر) بودند (۱) دراوایل سال ٤١٨ سلطان لشکری گران فراهم نمود وجانب ملتان حرکت کرد وتصمیم گرفت باجات‌ها دردریا نبردآزمائی کنند بدین منظور امرداد یکهزاروچارصد کشتی بسازندودرهر کشتی یك نیزهٔ آهنین‌درپیشرو ودونیزه دربهلو نصب کردند ودرهر کشتی بیست‌نفر عسکر نشانیدند باتیر و کمان وقار وره وتفت‌وسپروفرمان‌داد کهاین کشتی‌هارا بردریای‌سند فرود آرند.

چتان خبرآمدن‌سلطان‌را شنیده اموال واولاد خود را بجزیره های دوردست فرستادند وبروایتی چارهزار وبروایتی هشت‌هزار کشتی مهیا نمودند ودرآب افگندند و درهر کشتی مردم انبوه نشستند و در کمال شجاعت بجنگ آغاز نمودند چون باهم مقابل شدند تیراندازان لشکر اسلام تیر می‌افگندند ونفت افگنان آتش می‌زدند ولشکریان سلطان کشتی‌های خودرا برسفاین‌آن‌ها نزدیك‌نمودند نیزه‌ها کشتی های جتان‌را سوراخ میکردند سرانجام کشتی‌های‌جتان یا شکست وغرقه گردید ویافرار نمود دراین جنگ تلفات فراوان به‌جتان رسید وهر که ازآب می‌برآمد به‌نیزه سواران غزنی وحملهٔ‌پیلان جنگی نابودمی‌شد وآنهارا تعقیب‌نمودند تاآنجا که‌برخزائن‌اموال شان‌رسیدند وهمه‌را تاراج نمودند(۲)فرخی گوید :

---

(۱)د کتور ناظم .

(۲)گردیزی طبع طهران .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 460 of 736

من شکار آب مرغابی وماهی دیدمام
تودر آب امسال شیران سیه کردی شکار

شاهنشاه شرق در بستر مرگ

چون یمین‌الدوله و کهف‌الملة نظام‌الدین ابوالقاسم محمود ابن سبکتکین درسال ٤١٨ از جنگ جات‌ها باز گشت و برای آخرین بار بادهای سوزان هندوستان‌را وداع کرد بربیکر شریفش بیماری عاید گردید .

بزرگترین شاهنشاهی که فرمان فرمایان گیتی‌ازوی‌درهراس‌بودندواز بیم وی (قصر برقیصر قفس وخانه برخان آشیان شده بود) در قبال موجودی بس ناچیز وغیرمرئی یعنی میکروب سل یاملاریا از پادر افتاد واین بیماری رفته‌رفته بنیان حیات سلطان نیرومندرا متزلزل گردانید وسرانجام به‌سل‌امعاواسهال منجرشد اما باوصف این بیماری تاروزی که جان بجان آفرین می‌سپرد سربیالین ننهاد وازمرض ننالید ودست از کار نکشید وعنان سلطنت را رها نکرد وادارهٔ کشوری را که بهنای آن از سومنات تاری می کشید بدیگری نگذاشت .

در اثنای این بیماری خود تاری رفت وچنانکه قبلاً مذکور داشتیم فرمان‌دهری‌را دراسار گرفت وسلجوقیان‌را ازخراسان شکست وفلك‌المعالی منوچهررا تنبیه نمود ودراین دوسال دست ازعنان وپاازرکاب نکشید . چندانکه اطباء ویرا توصیه کردند که آسایش گزینند کمترشنید ابن‌اثیر میگوید:این مرد نیرومند در تمام مدت بیماری پهلوی خودرا برباالین نمی‌نهاد وهمیشه برباالش تکیه زده می نشست باوجود آنکه طبیبان ویرا به آسایش محتاج نشان میدادند صبح وشام بار میداد و درهنگام مرگ نیز نشسته جان داد.سلطان درتابستان ٤٢٠ بخراسان وزمستان آن سال به‌بلخ رفت ودرآن شهری که‌بدرش نیز روزهای آخر زندگی‌را بسر برده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 461 of 736

ایامی چند گذرانید و آب و هوای بلخ بمزاجش سازگاری نکرد در بهار بغزنه بای تخت زیبا و محبوب خود باز گشت .
ودر اواسط ربیع الثانی به آنجا رسید وپس ازچند روز جان سپرد هنگامی که او دیده از جهان می بست بهار بود ودر ختان سیب درچمن سیب زار کاخ فیروزی شکوفه بارآورده بودند.خورشید در کنارهٔ غربی آسمان می درخشید و شعاع زرد رنگ آن بر کنگره های کاخ فیروزی می تابید — دهل زنان نوبت عظمت سلطان را درمیدان قصرسلطنتی برخانه سیمینی که سلطان از هندوستان آورده بود آهسته می کوفتند — فرماندهان وراجگان ممالک مفتوحه که درغزنه اسیر بودند درسر نوشت خود بااضطراب تمام می انگریستند .

سپهداران وجنگجویان وی که سی وسه سال درموکب شاهنشاه بزرگ شرق دست بر عنان و گوش برفرمان داشتند ولمحهٔ نیارمیده بودند خشمگین واندیشناك ناامید ومضطرب درصفه بار بنظر می آمدند.

ناگهان نعرهٔ الله اکبر الله اکبر از کنگرهای مسجد عروس الفلك بر خاست غلغلهٔ کوس خاموش گردید — مسلمانان برای انجام فریضهٔ عصر بخانه خدا دعوت شدند تمام در همین وقت سلطان غازی شاهنشاه مشرق فرمانده خراسان و هندوستان وزابلستان وترکستان وعراق محمود ابن سبکتگین دیده از جهان پوشید وبه آستان خدای بزرگ که ملك اورا زوالی نیست بنده واوشتافت .انالله وانا الیه راجعون

مرگ سلطان درعصر روز ۲۳ ربیع الثانی سال چار صدو بیست ویکم هجری نبوی مطابق ۳۰ اپریل ۱۰۳۰ میلادی واقع شد چون سلطان ازاین جهان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 462 of 736

رخت بربست پنجاوشه سال از عمر وی و(۳۶)سال‌ازسلطنت وی‌سپری شده بود وفات‌سلطان همان روزاعلان گردیدولی‌حسرت مرگ اوچندان گران بود و بردل هانا ثیرداشت که کوچکترین فتوری در امور حادث نگردید. جسدشریف‌اورا درهمان‌روز شستندونمازخفتن درحالی که ابرهای‌هندوکش درماتم وی اشك حسرت می ریخت و باران بهاری می‌بارید (۱) در چمن سیب زار کاخ فیروزی بخاك سپردند.هنگامی که بدن‌اورا می شستندجای هفتادو دوزخم تیر وشمشیر ولیزه درپیکر وی نمودار بود (۲) هریك آیتی از شهامت ومردانگی ونشانی از فتوحات بی‌نظیر وی شمرده‌می‌شد .

غزلی بمرگ سلطان بزرگ سو گوارو باغ‌فیروزی بماتم سرا تبدیل یافت دیگر آواز دهل و کوس از دروازه کاخ شنیده نمی‌شد .

فرخی شاعر بزرگ وملی غزنه این داستان‌غم انگیز را چنین می‌سراید:

شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار
چه فتاداست که‌امسال دگرگون شده کار

خانه ها بینم پرنوحه وپر بانگ‌و خروش
نوحه وبانگ‌وخروشی که کند روح فکار

کوبها بینم پر شورش و سر تاسر کوی
همه پر جوش وهمه جوشش از خیل سوار

رسته ها بینم پرمردم ودر های دکان
همه بر بسته و بردرده هریك مسمار

کاخها بینم پر داخته از محتشمان
همه یکسر ز ریش برده بشارستان بار

مهتران بینم بر روی زنان‌همچو زنان
چشمها کرده ز خونابه بر نگ گلنار

(۱) فرشته صفحه ۲۵
(۲) مجمع الانساب شبانکاره ئی مربوط کتابخانه ملی پاریس ص ۲۶۹

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 463 of 736

حاجبان بینم خسته دلو پوشیده‌سیاه
کله افکنده یکی از سرو دیگر دستار
بانوان بینم بیرون شده ازخانه بکوی
بسر درمیدان گریان وخروشان هموار
خواجگان بینم برداشته ازپیش دوات
دستها بر سرو سرها زده اندر دیوار
عاملان بینم باز آمده غمگین زعمل
کار نا کرده ونارفته بد بیوان شمار
مطربان بینم گریان‌وده انگشت گزان
رودها برسرو برروی زده شیفته وار
لشکری بینم سر گشته سراسیمه شده
چشم‌هاپرنم وازحسرت وغم گشته نزار
این‌همان لشکریان است که‌من دیدم دی
واین همان شهرو دیاراست که من‌دیدم‌پار
مگر ا مسال ملك باز نیامد ز غزا
دشمنی روی نهاد است براین شهرودیار
مگر امسال زهر خانه عزیزی گم شد
ناشد ازحسرت وغم روز همه‌چون شب تار
مگر امسال چو پیرا ربنا لیدملك
نی من آشوب ازینگو نه ندیدم پیرار
تونگوئی‌چه فتاداست بگو گر بتوان
من نه بیگانه ام این حال زمن باز مدار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 464 of 736

رفت و ما را همه بیچاره و درمانده بماند

من ندانم که چه درمان کنم این را و چه چار

آه و درد و دریغا که چو محمود ملك

همچو هر خباری در زیر زمین زرد خوار

آه و درد که بیکباره نه بینم از او

کاخ محمودی و آن خانهٔ پر نقش و نگار

آه و درد که کنون قیصر رومی بسرهد

از نکایی بر آوردن بر ج و د یو ار

آه و درد که کنون فرمطیان شاد شوند

ایمنی یابند از سنگ پرا گنده و دار

وای و درد که کنون بر همشان همه هند

جای سازند بتان راه گر از نو به بهار

میر ما خفته بخاك اندر و ما از بر خاك

این چه روزاست بدین زاری یارب زنهار

میر می خورده مگردی و بخفته است امروز

دیر بر خاست مگر رنج رسیدش زخمار

دهل و کوس هما نا که همی زان نزنند

تا بخسید خوش و کمتر بودش بر دل بار

ای امیر همه میران و شهنشاه جهان

خیز و از حجر ه برون آی که خفتی بسیار

خیز شاها که جهان پر شغب و شور شد است

شور بنشان و شب و روز بشادی بگذار

خیز شاها که بقنوج سپه گرد شد است

روی آ نسوته و بر تارك شان آتش بار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 465 of 736

خیز شاها که رسولان شها ن آ مد ه اند
هدیه ها دارند آورده فراو ان و نثا ر
خیز شاها که امیران بسلام آ مده اند
بارشان ده که رسید است همان گه بهار
خیز شاها که بفیروزی گـل باز شده است
برو گل نو قد حی چند می لعل گـا ر
خیز شاها که بچوگانی کرد آمده اند
آنکه باایشان چوگان زده ئی چندین با ر
خیز شاها که چوهر سال بعرش آمده اند
از پس کاخ تو وباغ تو پیلی د و هز ا ر
خیز شاها که همه دوخته وساخته گشت
خلعت لشکر و کر د ند یکجا ا نبا ر
خفتن بسیار ای خسرو خوی تو نبود
هیچ کس خفته ندید است ترازین کردار
خوی تو تاختن وشغل سفر بود مد ام
به نیاسودی هرچند که بو د ی بیما ر
سفری داری امسال دراز اندر پیش
که مر آ ز انه کرانست پدیدو نه کنا ر
رفتن تو بخزان بودی هر سا ل شها
چه شتاب آمد کامسال بر فتی به بهار
مرغ وماهی چوزا ن بر تو همی نوحه کنند
همه باماشده انـدرغـم وا انـدوه تو یار
روز وشب بر سر تابوت تو از حسرت تو
کاخ پیر وزی چون ابر همی گر یدز ا ر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 466 of 736

بحصار از فزع و بیم تو رفتند شهان
تو شها از فزع و بیم که وقتی بحصار
تو بباغی چو بیابانی دل تنگ شدی
چون گرفتستی در جا یکهٔ تنگ قرار
اندر آن کینی ایزد دل تو شاد کناد
به بهشت و به ثواب و به فراوان کردار

گردیزی می گوید بمرگ وی جهانی روی بویرانی گذاشت خسیسان عزیز گشتند و بزرگان ذلیل شدند.

شمایل سلطان

ابن اثیر درشمایل سلطان چنین می نگارد:

سلطان مردی بود چارشانه رنگی جذاب و تمکین داشت. چشمان وی کوچك بود و موی وی سرخ گونه (۱)

درسیط ابن جوزی مقتبس از کتاب الصابی چهرهٔ وی را چنین می نگارند: قامت او میانه بود پیکری تنومند و متناظر داشت بشره لطیف، سیمای وجیه و متناسب، چشمانی کوچك و بانفوذ، ابرانی گرد و محاسنی کم موی داشت که بر روی زنخ رسته بود (۲) ابو القاسم فرشته می نگارد محمود مردی بود میانه بالا و خوش اندام و آبله روی (۳) اما بعقیدهٔ نگارندهٔ فرشته درمیان چهره محمود و سبکتگین التباس کرده است زیرا این صفات را بیهقی به سبکتگین منسوب میدارد.

کرامت وسخاوت محمود

سلطان بزرگ غزنه همچنانکه مملکتی بزرگ و پهناور در فرمان او بود دستی فراخ ودلی مهربان داشت. جوان مردی و بزرگ منشی وی را تاریخ نگاران و نویسندگان محقق ستوده و از ان داستانها نگاشته اند. کوته نظرانی

(۱) الکامل ج ۹ — صفحه ۱۶۸ (۲) دکتور ناظم (۳) صفحه ۳۵

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 467 of 736

نیز بوده اند که سلطان بزرگ را به بخل و امساك نکوهش کرده اند .

داستان امساك سلطان اردوجا سرچشمه گرفته (اول) روایاتی که بعضی از تاریخ نگاران مثل مؤلف حبیب السیر وروضة الصفا بسلطان جعل کرده اند ودیگران ازان ها اقتباس نموده اند.

«دوم» افسانهٔ که درمورد شاعر بزرگ خراسان ابوالقاسم فردوسی طوسی ذکرشده به اشعاری که درهجو سلطان بوی منسوب داشته انداستناد گردیده .

اولاً این اشعارچنانکه دراین اواخر تحقیق شده وبرو فیسر محمودخان شیرانی (۱) ثابت نموده است که ابیات جدا گانه نمی باشد وازجاهای متفرق شهنامه فراهم گردیده درهجو سلطان نیست وبفرض محال این ابیات ازان فردوسی ودرهجو سلطان بزرگ غزنه باشد بازهم عقیدهٔ شخصی ونتیجه عصبانیت و کدورتی است که شاعر بزرگ خراسان دربارهٔ سلطان نسبت به ندادن صله اظهار کرده و دراین منظومه مسائل دیگری نیز هست که آن نسظریات مانند امساك سلطان ـ موهون وبرخلاف حقایق تاریخ می باشد

چنانکه این بیت ها:

اگر شاه را شاه بودی پدر پسر بر نهادی مرا تاج زر

اگر مادر شاه با نو بدی مرا سیم وزر تا بزانو بدی

وحقیقت غیر این است زیرا هم پدرسلطان یاد شاه بود وهم مادروی با نو.

پدرش ناصرالدین سبکتکین بود که تخت غزنه بوجود وی افتخار داشت ومملکتی پهناور در فرمان او بود ـ تاج می پوشید وبرتخت می نشست و فرمان می راند وشهر ها می گشود نام وی بردرهم ودینار نقش بود والقاب وی درخطبه ها خوانده می شد ، دربار بغداد مانند سایر حکمداران آن عصر سلطنت اورا تصدیق کرده ولقبش را ناصرالدین نهاده بود.

(۱) دکتور نظم صفحه (۱٦٦) پاورقی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 468 of 736

ومادر وی نیز چنانکه مورخین می نگارند ازدودمان‌های نجیب آریائی واز اشراف زابلستان ومحتشمان شرق بود .

ندانم چیست که این بیت هارا که در هجو سلطان روایت شده از فردوسی میدانند و بدان اعتماد می کنند و بیت های دیگر را که بلاشک از همان شاعر نامور است و در ستایش سلطان انشاد کرده ودرصحت انتساب آن به شاعربزرگ خراسان هیچ تردیدی نیست در مورد سلطان شایسته اعتماد نمی شمارند.معااین اشعار را در این جامی نگاریم تا آنرا بیاد خوانند گان داده باشیم فردوسی میگوید درمدح سلطان:

بجان جبرئیل وبه تن ژنده پیل — به کف ابر بهمن بدل رود نیل
جهان آفرین تا جهان آفرید — چنو هرگز بانی نیامد پدید

چو خورشید در گاه بنمود تاج — زمین شد بکردار تابنده عاج
چه گوئی که خورشید تابان که بود — گرو در جهان رو شنائی فزود

ابوالقاسم آن شاه فیروز بخت — نهاد از بر تاج خورشید تخت
بایران وتوران ورا بنده اند — بسرای وبفرمان او زنده اند
چه کودک اب ازشیر مادر بشست — بگهواره محمود گوید نخست

کسی کش پدر ناصرالدین بود — بی تخت او تاج بر وین بود
گواهی دهد درجهان خاك وآب — همان بر فلك چشمهٔ آفتاب
که چون او نبوداست شاهی بحنگ — نه در بخشش و کوشش ونام ونشنگ

و درجلد سوم درانجام گفتار دقیقی گوید:

جهاندار محمود با فر و جود — که اورا کند ماه و کیوان سجود
چه دشنا ربر چشم او بر چه خاك — ببزم و برزم اندرش نیست باك
که بزم زر و که رزم تیغ — زجوینده هردو ندارد دریغ

و باز درهمان دفتر درستاوداد سلطان گوید:

نخندد زمین تا نگوید هوا — هوا را نخوانم کف پادشا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 469 of 736

که باران او در بها زان بود | نه چون همت شهریار آن بود
بخور شید ما ندهمی دست شاه | چو اندر حمل بر فرازد کلاه
اگر گنج پیش آید از خاك خشك | و گر آب دریا و گر در و مشك
ند ارد همی رو شنا ئیش باز | ز درویش و زرشاه کردن فراز
در بخش نیاید ز بخشیدن ایچ | نه آرام گیرد بروز بسیچ

شگفت این جاست که اگر گفتار فردوسی در بخل سلطان مورد اعتبار است گفتار چندین شاعر نامور دیگر که در همان روزگار می زیستند و در جوانمردی و کرم سلطان شعرها سروده اند چرا مورد اعتماد شناخته نمیشود :

عنصری در سخای سلطان چنین میگوید :

اگر سخاوت گوئی برسخاوت او | بود سخاوت ابر و مطرها و هدر(۱)
هزار مثقال اند ر ترازوی شعراء | کسی جز او ننهاد اندرین جهان یکسر
چهل هزار درم رود کی زمهتر خویش | بیافته است به توضیع از این در و آن در
شگفتش آمد و شادی فزود و کبر گرفت | ز روی فخر بگفت این بشعر خویش اندر
گران عطاش بزرگ آمد و شگفت همی | کنون کجاست بیا گو عطای شاه نگر
بیك عطاء سه هزار از گهر بشاعر داد | گران خزینه کنی زرد چهر مولاغر

هم چنین وقتی سلطان بعضایری رازی شاعر دیلمیان درمقابل دو بیت چنان صلت گسرا ن بخشید که وی چون درعمر چنین بخشش ندیده و نشنیده بود متحیر گردیده و گفت ای سلطان بس است مادیگر طاقت این همه عطایای ترا نداریم وصلات سلطانی را از حوصلهٔ خود افزون دانست .

بس ای ملك که نه گوهر فروختم بسلم
بس ای ملك که نه عنبر فروختم بجوال
بس ای ملك که از این شاعری و شعر مرا
ملك فریب بخوانند و جادوی محتال

(۱) مطر بروزن ظفر ـ باران .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 470 of 736

بدین بها که تو یك بیت من خریدستی
سریر وملك نگیرند وتاج وجاه وجمال
مرا دو بیت بفرمود شهریار جهان
بران صنو بر عنبر عذار مشکین خال
دو بدره زر بفرستاد ودوهزار درم
بدل بداد دو بیت مرا دو بیت المال

وچون این قصیدهٔ شاعر رازی‌را شاعر بلخ ملك الشعراءعنصری شنید بخشم اندرشد واین‌را یك‌نوع ننگ نظری دانست که‌شاعر رازی درمقابل سلطان دریا بخش گیتی ستان کلمه (بس‌است) گفته بود وشعر اورا پاسخ داد واورا ملامت کرد و گفت :

گر آن عطاء که‌پراگنده داد جمع شود
زحد دریا بیش آید و زوزن جبال
نه‌آب بحرزابرسخای او قطره است
نه سنگ کوه ز وزن عطای او مثقال
بس‌ای ملك زعطای توخیره چون گویند
که‌بس نشان ملالت بود ز گرد ملال
فغان کنند زجودت فغان نباید کرد
فغان زمحنت وازرنج باید و اهوال
ترا نصیحت کرده است کز کفایت خود
کرانه گیرو به تقدیر سال بخش اموال

حمدالله مستوفی‌درتاریخ گزیده‌مینگارد که‌سلطان‌سالیانه‌چارصدهزاردینار تنها به شعرا می‌داد .

فرخی میگوید سلطان چندان بمااانعام و اکرام کرده که‌خیمه های ما کاشانه هاوخانه های‌ما بتخانه فرخارشده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 471 of 736

هم با رمهٔ اسپم وهم با گلهٔ میش هم با صنم چینم و هم با بت فرخار
سازسفرم هست ونوای حضرم هست اسپان سبکپا روستوران گران بار
ازساز مراخیمه چوکاشانهٔ مانی وزفرش مرا خانه چو بتخانه فرخار
میران وبزرگان جهان راحد آید زین نعمت وزین آلت وزین کارواز ین بار

وجای دیگر گوید :

چندا نکه اود هد بز ما نی بسا لها در کوه زرنروید و گوهر به هیچ کان
هربخششی که او بدهد چون نگه کنی گنجی بود بزرگتر از گنج شایگان
در خانه های ما زعطا یای کف او زر عزیز خوار تر از خاك را یگان

خاقانی راجع به عطای سلطان بعنصری در یك قصیدهٔ خود میگوید که دیگد ان های عنصری از نقره و آلات خوانش از طلاء بود

شبانکاره ئی درمجمع الانساب فصلی مشبع از عطایای سلطان می نگارد چون نوشته های این مورخ مورد توجه تاریخ نگاران معاصر است قسمتی از ان را می نویسم وی گوید :

ومال ز کوة وصدقات دراول ماه رمضان برون کردی وبه مستحقان هرشهر فرستادی وجوی هم کم نکردی لابدهرسال چندین هزار دینار برسر ز کوة اورفتی ومال وخزانه همه حلال صرف بود زیرا که از غنیمت ستدی وصدقات همه روزه معین کرده بود .

هرروز دههزاردرم بردرخانه بدرویشان دادی غیراز انکه هرروز جمعه پنجاه هزاروصدهزار دادی ودرماه رمضان هرروز پنجاه هزار- ودروقت آنکه زیارت شدی ده هزار دادی- در اول که بامیری نشست وحساب مال واجب از کسات کرد دویست هزاردرم بروی واجب بودودر آخر عمر که حساب کردند سه صدهزار دینار زربود که براو واجب بود ومعین کرده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 472 of 736

هر سال همچندانکه مالز کوه دادی همان مقدار برسبیل صلات و بخشش بفرزندان رسول(ص)دادی و بشهرها فرستادی و نامهای ایشان درجرائد ثبت بودی ودرمملکت اوهر کجامزمنی و نابینائی بودی اورا نفقه از بیت المال دادی در سلطنت اودوبار درخراسان قحط افتادهر نوبت دویست هزار دینار بدر ویشان دادواز عطاها وصلتها که هرروزچنانکه واقع می شدو میداد خود قیاس نتوانکرد وعطای اوهزارهزار درم بودی ومیانه یانصد هزار و کمترین صد هزار. وشعردوست داشت وشاعرانرا صلت فراوان دادی وهمه را اقطاع وادرار مقرر کرده بود هر گاه که قصیده خواندندی هزارو دوهزار بدادی افسانهٔ که در ایام سلطان بدان مثل می زنند اینست که سلطان درایام آخر زندگی اموال نفیسه وجواهرات سلطنتی رامعاینه کردو بگریست این داستان راسبط ابن جوزی ازالصابی نقل می کند و نویسندگان متأخر چنین تعبیر می کنند که چون سلطان ازان جواهرات بهمردم نداد لهذا بخیل بود ولی این سخن مضحك بنظرمی آید زیرا اگراین داستان راست باشد کدام پادشاه دردم مرگ جواهرات خودرا به عساکرورعایای خودبخشیده وخزانهٔ خود را تهی نموده که سلطان محمود چنان میکرد. جواهری را که وی از تاج متمردان و کمرراجگان وخزاین دشمنان بزور شمشیر ستده بود وادامه سلطنت خودرا نیز درنظرداشت چرا بمردم می بخشید درحالی که گنجهای وی از درم ودینار مشحون بوددیگر بهدادن جواهر ضرورت نمی افتاد. دربارهٔ گریهٔ سلطان نیز اگرراست باشدبهتر ازتوجیهی نمی توان یافت که دا کتر محمدناظم در تحقیقات فاضلانه خود نموده است.

ابن اثیر که از مورخان بزرگ ومحقق است دراین معنی گوید: یمین الدوله خرد مندمعتدبین فیاض وصاحب علم ومعرفت بود کتب کثیر بدرباروی تالیف گردید. علمای جهان بخدمت وی رسیدند. اوان ها رااحترام می نمودومی پذیرفت و تعظیم می نمود واحسان می کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 473 of 736

(عدالت سلطان)

سلطان پادشاهی داد گر و عادل بود اقلیم بهناور سلطنتش تنها باشمشیر اداره نمیگردید و این سلطه را خاص به نیروی شجاعت خود وسپاهیان خود حاصل نکرده بود بیشتر علت محبوبیت وی داد گری و رفق و مدارای او بود شیوهٔ داد را از پدر خویش آموخته بود و خود نیز می دانست سلطنتی را که از سومنات تاری گسترده است نمی توان تنها باقوه اداره کرد .

تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب سبکی در کتاب طبقات شافعیة الکبری درباره عدالت سلطان نگاشته است :

من بعد از عمر بن عبدالعزیز عادل تر از چار کس در جهان سراغ ندادم و آن عبارت است از دو سلطان و یك شاه و یك وزیر .

سلطان محمود و سلطان صلاح الدین ایوبی — ملك نورالدین محمود زنگی و وزیر خواجه نظام الملك است .

گویند وقتی دستهٔ از دزدان زنی را در ربوده و در گوشه دور دستی برده بودند تا وقتی که سلطان انتقام آن زن را نکشید و دزدان را سزا نداد آرام نگرفت همچنین روزی زنی بحضرت سلطان از دست حکمران نیشاپور شکایت کرد که بدون جهت اموال اورا تاراج نموده سلطان آن عامل را تازیانه زد و شدیداً بازخواست نمود — (۱)

داستان دیگری که عامه مورخان ذکر میکنند و یکی از شاهکارهای وی شمرده میشود این است :

روزی مردی بدادخواهی آمد و در بارگاه سلطنت تظلم نمود سلطان از ماجری پرسید وی گفت شکایت من نه آنچنان است که در انجمن توانم گفت سلطان خلوت کرد گفت روزگاری ست مردی شبانه در سرای من می آید

(۱) سیاست نامه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 474 of 736

ومرا بضرب تازیانه بیرون‌می کند وبازن من تاصباح میباشد.احدی‌را مجال آن نیست که دادمن ازان ستمکار فاسق‌بستاند اکنون بتوبناه آوردم بداد مرا از او بازستان باصبر کنم تامنتقم حقیقی بفریادمن‌رسد. سلطان گریست و گفت تواین سخن بادیگری درمیان منه درسرای خویش برو.شبی که آن مرد آمد بیا و مرا آگاه گردان — سلطان بدربانان نیز فرمان داد که چون او بیاید بگذارند واگر سلطان در حرم باشد بدو ن در نک ازآمدن او اطلاع دهند.شبی دیگرآن جوان ستمکار بخانه اوآمدوبه‌آئین دیرین ویرا از سرای راند. مرد بیچاره بشتاب سلطان را آگاه گردانید سلطان خود برخاست و بسرای وی فرود آمد. دید شمع می‌سوزد وجوانی بازن‌وی در یك فراش خوابیده‌است سلطان شمع‌فرونشانید وخنجر برآورد وبیك‌زخم کار اورا ساخت - سلطان امرداد تامرد چراغ بیفروزد به نعش ستمکار نگاه کرد وسجده نمود وآب خورد آن مرد متحیر شد و دست بردامن قبای سلطان دراویخت و گفت چرا شمع‌را کشتی‌وسجده نمودی‌وآب خواستی و نوشیدی.سلطان گفت شمع را بدان‌جهت کشتم که مبادا این‌جوان از نزدیکان من باشد وچون نگاه من بر او بیفتد رحمت آرم و دادتو نستانم وسجده ازان‌جهت کردم که دیدم ازفرزندان ونزدیکان‌من‌نبود ومن درگناه وی انباز نبوده ام وآب بران سبب نوشیدم که ازان ساعت که تواین داستان را بمن گفتی من از غصه آب ونان خورده نتوانستم.سلطان چون‌دشمن‌را به‌اسارت‌می گرفت امر میداد که بازنان و فرزندان آن تعرض نکنند وآنهارا عزیز ومکرم نگهدارند.این کاررا که سلطان باعلی تکین نموده فرخی‌بنظم بسته‌است:

علی تکین را کزبیش تومُلك بگریخت
هزار عزل همان بود وصد هزار همان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 475 of 736

چه بود گر زن و فرزند را زپس بگذاشت ببرد جان، از این هر دو پیش باشد جان
چرا که از دل و از عادت تو آگه بود که از تو شان نرسد هیچ رنج و هیچ زیان

ناصرالدین سبکتگین نیز اساس سلطنت خود را بر روی رحم و عدالت نهاده بود و پیش بینی می نمود که فرزندان وی می توانند از این طریق در مشرق کوس شاهنشاهی بنوازند.

بیهقی از زبان عبد الملک مستوفی وی از زبان ناصرالدین سبکتگین روایت می کند که ناصرالدین گفت بیشتر از آنکه من به غزنه افتادم یک روز بر نشستم نزدیک نماز دیگر و بصحرا بیرون رفتم بلخ ـ و همان یک اسپ داشتم سخت تیز تگ و دونده بود آهوی دیدم ماده و بچهٔ باوی ـ اسپ را برانگیختم و نیک نیرو کردم و بچه از مادر جدا شد و غمی شد بگرفتمش و برزین نهادم و باز گشتم ـ و روز نزدیک نماز شام رسیده بود چون لختی براندم آوازی بگوش من آمد باز نگریستم، مادر بچه بود که بر اثر من می آمد ـ و غریوی و خواهشکی میکرد اسپ بر گردانیدم مگر وی را نیز گرفته آید و بتاختم چون باد از پیش من برفت باز گشتم و دو سه بار همچنین می افتاد و این بیچاره گنگ می آمد و می نالید تا نزدیک شهر رسیدم آن مادرش هم چنان نالان نالان می آمد دلم بسوخت و با خود گفتم از این آهو بره چه خواهد آمد بر بن مادر مهربان رحمت باید کرد بچه را بصحرا انداختم سوی مادر بدوید و غریو کردند و هر دو برفتند سوی دشت — من بخانه رسیدم شب تاریک شده بود واسیم بی جو بمانده — سخت غمناک بخفتم بخواب دیدم پیر مردی را ـ سخت فرومند که نزدیک من آمد و مرا می گفت یا سبکتگین! بدانکه آن بخشش که بر آن آهو ماده کردی و این بچه گنگ بدو باز دادی و اسپ خود را بی جو یله کردی — ماشهری که آن را غزنین گویند بتو و فرزندان تو بخشیدیم و من رسول آفریده گارم جل جلاله.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 476 of 736

مقام دانش وفضیلت سلطان

سلطان از اوائل زندگانی به تحصیل ومطالعه درعلوم مختلفه اشتغال داشت عتبی می گوید وی از بدو ادراك بر بحث از علوم نظر وجدل مواظب واز عقاید اهل سنت ومذاهب دیگر مستکشف بود وبر معرفت تفسیر وتاویل وقیاس ودلیل وناسخ و منسوخ اخبار وآثار از روی بصیرت مبدانست وبر احوال نحل وملل آگاه بود — وچنانکه قبلاً نگاشتیم علوم اسلامی را از پدر قاضی بوعلی حینانی فراگرفته بود — حتی میگویند کتابی نیز درفقه نگاشته است ولی این قول مدار اعتبار نیست درعلوم ادبی وشعر وشاعری نیز مطالعه و ممارست نیکو داشت .

یك پارچه از نثر سلطان را بیهقی در کتاب خود نقل نموده که معلوم است سلطان آنرا بقلم خود نگاشته است وازان برمی آید که چه نثری موجز وقاطع ودور ازحشو وزواید می نوشته است این پارچه فرمانی است که درباره مسعود نوشته شده وآن را نیز کاً دراین جا نقل می نمائیم.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 477 of 736

بسم الله الرحمن الرحیم

«محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است این خیلتاش را که بهرات به هشت روز رود چون آنجا رسد یک سر تا سرای پسرم مسعود شود واز کس باک ندارد وشمشیر بر کشد.

وهر کس که وی را از رفتن بازدارد گردن وی بزند وهم چنان بسرای فرود رود و سوی پسرم نگردد واز سرای عدنانی بباغ فرود رود و بر دست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانهٔ برچپ. درون آن خانه رود دیوارهای آن نیکو نگاه کند تا برچه جمله است و دران خانه ببیند و در وقت باز گردد — چنانکه با کس سخن نگوید و سبیل قتلغتگین حاجب بهشتی آنست که براین فرمان کار کند اگر جانش بکار است واگر محابای کند جانش برفت وهر یاری که خیلتاش را باید داد بدهد تا بموقع رضا باشد بمشیة الله وعونه والسلام.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 478 of 736

تذکره نگاران این دوسه قطعه را بدو منسوب میدانند گویند این قطعه را در مرگ کنیزك محبوب خود (گلستان) انشاد کرده:

تا تو ای ماه زیر خاك شدی　　خاك را بر سپهر فضل آمد
دل جزع کرد گفتم ای دل صبر　　این قضا از خدای عدل آمد
آدم از خاك بود خا کی شد　　هر که زو زاد باز اصل آمد

و میگویند این قطعه را نیز در هنگام بیماری و از دیکی مرگ خود انشاد نموده تا گفته نماند که نسبت این قطعه به سلطان از نقطه نظر اسلوب شعر مورد تأمل است.

ز بیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای
گهی بعزت و دولت همی نشستم شاد
گهی ز حرص همی رفتمی ز جای بجای
بسی تفاخر کردم که من کسی هستم
کنون برابر بینم همی امیر گدای
اگر دو کله بوسیده بر کشی زدو گور
سر امیر که داند ز کلهٔ گبر ای
هزار حلقه کشودم بیك اشارت دست
بسی مصاف شکستم بیك فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد
بقا بقای خدایست و ملك ملك خدای

سلطان و ایاز

در داستانهائی که به سلطان نسبت میدهند حتی در ادبیات فارسی قسمتی از سرمایهٔ گویندگان را مهیا نموده. داستان محمود و ایاز است که کمتر شاعریست آنرا ذکر ننموده و بیان تلمیح نکرده باشد. زلالی کشتا بی مستقل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 479 of 736

دراین مورد دارد ویك منظومه نیز بنام محمود ونامه می‌باشد که شاعری برخود الزام نموده به‌تعداد حروف تهجی غزل بسازد و در هر بیت حرف اول رابا حرف آخر ازیك نوع بیاورد واین مجموعه را به عنصری نسبت میدهنددرحالی که سبك ووهن‌قسمتی ازمضامین آن‌ازسخن سرای باستانی وبزرگی مانند عنصری دورمی‌باشد .

درمناسبت محمود باایازمؤرخان نیزداستانهای شگرف دارند عروضی سمرقندی درچارمقاله این داستان را چنین می‌نگارد .

«عشقی که سلطان یمین الدوله محمود را برایاز ترك بوده است معروف است ومشهور آورده اند که‌سخت نیکو صورت نبودلیکن سیز چهرهٔ شیرین بوده است متناسب اعضاءوخوش حرکات وخردمند و آهسته وآداب‌مخلوق پرستی اورا عظیم دست داده بوده است‌ودرآن باره ازنادرات زمانهٔ خویش بوده‌است

واین همه اوصاف آنست که‌عشق رابحث کند ودوستی را بر قرار دارد وسلطان یمین الدوله محمود مردی دین دار ومتقی بود وبا عشق ایاز بسیار کشتی گرفتی تاازشارع شرع و منهاج حریت قدمی عدول نکردوشبی درمجلس عشرت بعداز آنکه‌شراب دراواثر کرده بود وعشق دراوعمل‌نموده بزلف ایاز نگریست عنبری دید برروی‌ماه‌غلطان، سنبلی دیدبرچهرهٔ آفتاب بیچان حلقه‌حلقه‌چون زره، بندبندچون زنجیر درهرحلقهٔ هزاردل‌درهربندی صد هزار جان عشق عنان خویشتن داری از دست سپر اوبر بود و عاشق وار درخود کشیدمحتسب آمنا وصد قناسراز گریبان شرع بر آوردو در بر ابر سلطان یمین الدوله بایستاد و گفت هان ،محمود عشق رابا فسق میامیز وحق رابا باطل ممزوج مکن که‌بدین ذلت ولایت عشق برتو بشورد و چون پدر خویش از بهشت عشق بیوفتی و به‌عناء دنیای فسق در مانی سمع اقبالش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 480 of 736

درعایت شوائی بود این قضیت مسموع افتاد فرسید که سپاه سپر او باشکر زلفین ایاز برنیاید کار دبر کشید و بدست آیاز داد که بگیر و زلفین خویش رابیر ایاز خدمت کرد و کار دازدست او بستد و گفت از کجا بیرم گفت از نیمه ایاز زلف دوتو کرد و نقدیر بگرفت و فرمان بجا ی آو رد و هر دوسر زلف خویش را پیش محمود نهاد گویند آن فرمانبر داری عشق را سبب دیگر شد محمود زروجواهر خواست وافزون ازرسم معهود وعدت ایاز رابخشش کرد واز غایت مستی درخواب رفت وچون نسیم سحر گاهی براو وزید بر تخت پادشاهی ازخواب درآمد آنچه کرده بود یاد ش آمد ایازرا بخواند و آن زلفین بریده بدید سیاه بشیمانی بردل او تاختن آورد وخمار عربده برد ماغ اومستولی گشت می خفت ومی خاست وازمقربان ومرتبان کسی را زهرهٔ آن نبود که پرسیدی که سبب چیست تا آخر کار حاجب علی قریب که حاجب بزرگ او بودروی به عنصری کرد و گفت پیش سلطان درشو وخویشتن بدونمای و طریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد عنصری فرمان حاجب بزرگ بجای آورد ودرپیش سلطان شد وخدمت کرد سلطان یمین الدوله سر برآورد و گفت ای عنصری این ساعت ازتومی اندیشیدم می بینی که چه افتاده است مارا درین معنی چیزی بگوی که لایق حال باشد عنصری خدمت کرد و بر بدیهه گفت :

کی عیب سرزلف بت از کاستن است
چه جای به غم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
کا را ستن سرو ز پیراستن است

سلطان یمین الدوله محمود را به این دو بیتی بغایت خوش افتاد بفرمود تا جواهر بیاورند دوسه بار دهان او پر جواهر کردو مطربان را پیش خواست و آن روز تا شب بدین دو بیتی شراب خوردند و آن داهیه بدین دو بیتی از پیش او برخواست و عظیم خوش طبع گشت والسلام .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 481 of 736

فرخی نیز در قصیدهٔ که در مدح ایاز دارد بدل دادن محمود به وی اشاره کرده می گوید :

نه بر خیره بدو دل داد محمود
دل محمود را بسازی مینـدار

اما چنانکه واضح است سالار جنگجو ابو النجم ایاز از این ایماق یکی از جوانان فداکار وسپهبدان لایق و هوشیار دربار محمود بود و چنانکه بباید تادم مرگ بدودمان محمود فداکاری وجان نثاری نمودوغزاها کرد ودر تمام قضایا که دراین خاندان واقع شد دخالت داشت ومردی مبارز ویردل وصیدافکن وشیرشکار بود .

عوفی درجوامع الحکایات داستانی راازمقامات کمشدهٔ ابو نصر مشکان نقل می کند که ازان برمی آید که سلطان بر ای رفع این اتهام واثبات تقوا وطهارت خویش ، دراواخر عمر خواهر ایاز را بحباله نکاح خویش در آورده بود فرخی در قصیدهٔ که بمدح ایاز دارد چنین گوید :

امیر جنگجوی ایاز ایماق — دل و با زوی خسرو وقت پیکار
سواره کز در میدان در آید — ز پای اندر فتد دلهای نظار
یکی گوید که آن سرو است بر کوه — دگر گوید گلی تازه است بر بار
زنان پارسا از شوی گردند — بکا بین دیدن او را خریدار
دلیران از نهیبش روز کوشش — همی لرزند چون برگ سپیدار
اگر بر سنگ خارا برزند تیر — بسنگ اندر نشاند تا بسوفار
برون پر آید از نخجیر ناوک — من این صد بار دیدستم نه یکبار

دلیری وسالاری سلطان

بزرگترین برهانی که شجاعت بی نظیر سلطان را ثابت می نماید و بر عزم وارادهٔ او دلالت دارد شهکارهای محیر العقول وفتوحات بی دریی وی است

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 482 of 736

فتوحاتی که همه با خطرات عظیم توام بود. گذشتن از دریاهائی مواج و خروشان روبرو شدن به حملات شدید دشمن - جنگ با اقوام بزرگ و متعصب شرق مانند ترکان و ترکمانان و هندوان و عراقیان و رازیان و در تمام این میدانها فاتح برآمدن و غنیم را به شکست های فاحش مواجه نمودن این همه نشان دلاوری و سرداری و جنگجوئی و رزم آرائی سلطان است .

فخر مدبر در کتاب آداب الحرب والشجاعت می نگارد: سلطان یمین الدولة والدین محمود به شمشیر و فلاچوری می جنگید که سلاح مبارزان و دلاور راست و در تیر اندازی و نیزه بازی نیز آیتی بود. و هم او گوید که در تاریخ چنین آورده اند که در آن وقت که قلعه ملتان بگشاد چندان کافر و قرمطی کشته شد که جوی خون از در لوهور که سوی قبله است بیرون رفت و دست سلطان رحمة الله علیه بر قبضهٔ شمشیر چنان از خون بگرفته بود و خون خشک شده که دست کشادن میسر نشد تا آب گرم کردند و در طشت ریختند و قبضهٔ شمشیر زمانی دیر در آب گرم بداشت تا دست از قبضه باز شد(۱)

و هم در این کتاب در جای دیگر مذکور است که این خسانه و اده را طبیعت چنان بود که هنگام خشم موی سرایشان برمی خاست چنانکه کلاه از سر جدا می شد. نیز نگارنده می نویسد: سلطان در هنگام جوانی دست بکرباس می پیچید و آنرا از گردش نگه میداشت سلطان چنانکه از شرح جنگهای او معلوم میشود در هنگام خطر خود بیشتر از دیگران بجنگ می ایستاد و در دریاهای بیکران اسب خود را پیشتر از سایر سپاهیان و سرداران در آب می افگند .

در شکار شیر و کرگدن سخت مردانگی هائشان میداد حتی چنانکه فرخی میگوید در یک روز سی کرگدن را در هندوستان شکار کرد .

سلطان فیلان جنگی را دوست می داشت و در یکی از جنگهای هندوستان

(۱) صفحه ۳۰ و ۳۱ -

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 483 of 736

می‌خواست فیلی را بچندین هزار دینار بادر بدل پنجاه فیل بخرد وسر انجام آن پیل در غنیمت بدست سلطان افتاد .

فیلان خاصه نام‌های جداگانه داشتند بعضی ازاین نام‌هارا فرخی شرح میدهد :

بالایلند - هروان - جیله - مولوس - سوله - سور کیسر - کلنی - لو اوپیکر کالپی - سرینج دی - سرهاسینمر - لو له - سند - سنگر - چیکوب - سر مل درچنبل (۱)

قرار گاه سلطان هنگام سفر

وصف قرار گاه سلطان وسراپرده سلطنتی در دیگرجا خوانده نشد تنها در گردیزی این عبارت موجود است :

(درجنگ ماوراءالنهر) امیر بفرمود تا سراپردهٔ بزرگ بزدند چنانکه ده هزار سوار را اندران سراپرده جای بود وسراپردهٔ دیگر خاصه اوراز دیبای شستری لعل بزدند وستارهٔ او وحریشته از دیباج نسج (۲) .

پابندی شدید سلطان در دیانت

سلطان باد شاهی خداشناس ومتعبد بود ودرامور دین سخت پا بندی داشت همیشه بتلاوت قرآن کریم می پرداخت و درنماز بجماعت حاضر می‌شد چنانچه از کاخ فیروزی تامسجد عروس الفلك راهی نهانی ساخته بود که به‌آسانی بتواند به‌نماز حاضر شود ودرمسجد نیز مقصورهٔ برای‌خود اختصاص داده بود تابدون تشویش بعبادت پادشاه حقیقی جلت عظمة بپر دازد وخواهش داشت روزی توفیق یابدو فریضه حج را ادا کندوقتی که راه حج مسدود گردید وحاجیان نمیتوانستند ازخراسان آسان بطواف خانه الهی روند اردست رهزان طریق درامن نبودند دراین باره مساعی زیاد بخرج رساند وسی هزار دینار به اعراب

(۱) این نام‌ها بزحمت خوانده میشود - (۲) گردیزی صفحه ٦٤ طبع طهران

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 484 of 736

بادیه‌نشین ازمال شخصی خویش عنایت کرد (۱) تاراه بازشد سلطان باقرمطیان تعصب شدید داشت واین طایفه‌را دشمن وحدت اسلام می دانست و ازرجم وقتل آن‌هادریغ نمیکرد وجا سوسها گماشته بود که مجامع سری آنها را درقلمرو او معلوم کنند وبدولت اطلاع بدهند وچون این‌مجامع معلوم می شدوثابت‌میگردید که‌مردی دران شرکت‌دارد حکم بقتل آن‌میداد ابوبکرمحمشاد که از شیوخ بزرگ بود در این راه بسلطان همکاری میکرددرسال۴۰۳ مردی به نیشابور پدیدار گردید که‌خودرا به‌سیادت منسوب میکرد وتاهرتی نام داشت ونمایندهٔ‌صاحب‌مصر معرفی می‌نمود وچنان اظهار میکرد که از فاطمیان قاهره نامه وپیغامی به‌سلطان دارد مأمورین سلطان درنیشابوراورا بازداشتند واین‌خبررا بسلطان اعلام کردند ولی اوازنیشابور خودسربرآمده بهرات آمد که بغزنه آید سلطان امر داد که‌اورا به‌نیشابور بازبرند تارسالتی که‌دارد علی رؤس الاشهاد ادا کند (غالباً مطلب سلطان این‌بود که‌مبادا در بار بغداد که‌با غزنه ارتباط قوی دارد مشتبه شود)چون درنیشابور تحقیق نمودند معلوم شد چند جلد کتاب نیزباوی بود که‌ازعقاید باطنیه بحث‌می‌راند ابوبکرمحمشاد درنیشابور باوی مناظره نمود واورا ملامت کرده به‌غزنی‌فرستاد سلطان مجلسی‌ازعلماوقضات پایتخت منعقد نمود وحسن‌بن طاهر بن‌مسلم علوی که ازسادات بزرگوار بود نیز دران مجلس‌حضور داشت سیدحسن تاهرتی‌را ملامت کرد وانتساب اورا بادوحهٔ‌رسالت نفی نمود وباباحت خون‌وی‌فتوی‌داد سلطان نیز کارتاهرتی‌را به‌آن‌سید گذاشت تااورابقتل رسانید ـ (۲)

گردیزی برانست که‌تاهرتی راهمان سیدبدست خود در بست گردن زد بهرحال‌چون این‌خبر به‌بغداد رسید موجب مسرت خلیفه گردید .

(۱) طبقات الکبری جلد٤ ص١٦

(۲) ترجمه عرفادقانی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 485 of 736

احترام سلطان به خلفای عباسی بغداد نیز یکی بدین جهت بود که نمی خواست آن مرکز اسلامی اگر چه جز نامی بیشتر ازان نمانده بدست وی برباد شود .

درمسئلهٔ حسنك وزیر که خلعت حاکم بغدادرا گرفته بودخلیفه القادربالله بر سلطان بدگمان شد و سلطان نیز ازو ی رنجه گردید ولی پسان دوباره باوی آشتی نمود وخلعت را به بغدادفرستاد که درانجا بسوزند.روابط خلفاباسلطان جزیك رسم ظاهری چیزی نبود و به استقلال وی تاثیری نداشت وحتی سلطان دراواخر می خواست به بغداد لشکر کشی نماید چنانکه مسعود درنامهٔ که بخلیفه نگاشته وبیهقی بدان اشاره کرده واضح است که مسعود گفته بود اگرمرگ پدر حایل نمی شد لشکر های ما تا آن دیار می رسید فرخی دریك قصیده خود واضح باین قضیه اشاره می کند چنانکه گوید:

بغداد وزانسو هم ترابودی کنون گر خواستی

لیکن نگهداری همی جاه امیر المومنین

از بهر میر مومنین بگذاشتیم از جهان

کوهیچ کس را این توانائی که کردستی تواین

صد بنده داری در توانائی و مردی و هنر

صدره فزون از مقتدر وز معتصم وز مستعین

حرمت نگهداری همی حری بجای آری همی

واجب چنین بینی همی ای پیشوای پیش بین

تنها چیزی که ازبغداد دردربار غزنه قبول می شد القابی بود که خلیفه بسلطان وفرزندان وی می فرستاد باچتر ولوا .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 486 of 736

یمین‌الدوله وامین‌الملة از القابیست که در اوایل خلیفه به‌سلطان داده‌بود چون قضیه طاهرتی واقع شد وخلیفه فی‌الجمله ازسطوت سلطان مطمئن گردید لقب نظام‌الدین را بران افزود وبعداز فتح سومنات کهف الدوله والاسلام وبرا لقب نهاد .

ودرباریان سلطان اورا به‌این‌القاب نیاز مند نمی دیدند فرخی در یك قصیده این‌القاب راازمقام سلطان کوچك می‌بیندو به سلطان میگوید لقب تو همان محمود بس است .

مرترا یار خدا یا به لقب نیست نیاز

نام تو بر ترو بهتر ز لقب سنه صد بار

هر کجا گوئی محمود بدا نند که کیست

از فر اوانی کرد ار و بلندی آثار

به‌ز محمود بقینم که لقب‌تو ان کرد

وین‌سخن نزدهمه خلق عیان است وچهار

هرچها نداری کو را به لقب باشد فخر

هیچ‌شك نیست کزان فخر ترا باشد عار

سلطان محمود همیشه درهنگام سختی بیارگاه الهی‌رومی آورد وحتی درشدت جنگ چون‌اندك فتوری درسپاهیان خویش می دید از اسب فرود می‌آمد وسراز یزمین می‌سود وعرض حاجت می‌نمود.در سومنات ودر جنگ ایلك‌خان این‌سخن به‌تفصیل مذکور شد .

سلطان محمود به‌مشایخ وصوفیان عصرخوداحترام قلبی‌داشت ومی‌خواست ازانفاس‌پاك آنها استمداد کندوازان مجالس طاهرمتمتع بردارد قصه‌تشرف

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 487 of 736

سلطان بحضور شیخ ابوالحسن خرقانی (۱) دز ا کثر کتب وار د ا ست
واختلافاتی جزئی نیزدراین روایت پیداست وچون این داستان یعنی دیدار
شا هنشا هی بز رگ وجهان‌ستان بادرویش‌ژنده پوش گوشه گیر حق شناس
تارك‌الدنیا بسیاردل‌انگیز است به‌نقل آن‌می پردازیم: گو یند چون سلطان
بخراسان رفت‌خواست که‌زیارت ابوالحسن‌خرقانی کندامابخاطرش گذشت
کهمن ازخانه خود بعزم زیارت نیامده ام واهمال درعزم مصا لح خرا سان
آمده ام بطفیل آن کاردوستان خدارا زیارت کردن شرط ادب‌نیست شد
دران‌سال ازخراسان باز گشت و بهند وستان‌رفت‌وازانجابغزنه‌وازغزنه‌احرام
شیخ بسته‌بخرا سان‌آمد وچو ن بخر قان ر سید کس فبر ستاده به‌شیخ
پیغا م دا د کـه سلطـان بـسر ای تـو ا ز غـزنین بخر قـان آمده
است تو نیز اگر تا بارگاه بدیداروی باز آئی دور از مروت نخواهدبود
وبر سول گفت اگر شیخ از این معنی ابا کند این آیت رابروی بخوان
«یاایهاالذین آمنوا اطیعوا اللّٰه واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» رسول پیغام
بگذرانید وشیخ ابا کرد رسول آیت برخواند ـ شیخ گفت بمحمو د بگو
به اطیعوا اللّٰه چنان مستغرقم که‌از اطیعوا الرسول‌خجالت می برم وباولی الامر
منکم چه پردازم رسول به سلطان محمود باز نمود سلطا ن ر قت نموده
گفت برخیزید که این نه آن مرد است کهما گمان برده ایم پس جا مه
خویش بابازیوشانید وتیر و کمان خودبر کتف اوآویخت‌وشمشیرخودحمایلش
نمودوجامه‌اباز برتن‌خود کردوخودبجای اباز ایستاد وبرای آزمون‌رو بصومعه
شیخ نهاد . آنگاه که همه از درصومعه درآمدند وسلام کردند شیخ جواب
داد اما برنخاست‌روی‌بسلطان کردو به اباز لشکریست‌محمود گفت سلطان‌را

(۱) شیخ چارسال بعد ازوفات سلطان رخت ازجهان بسته .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 488 of 736

بر نخاستی و تعظیم نمودی پس این دام برای چیست شیخ گفت دام است اما مرغش او نباشد هان پیش آی که پیشت داشته‌اند محمود نشست و گفت مرا سخنی گوی از با یزید .

شیخ گفت بایزید چنین گفته است هر که مرا دید از رقم شقاوت ایمن شد سلطان گفت پیغمبر را قدر زیادت است با از بایزید پس ابوجهل و دیگر مشرکان با وصف آنکه او را دیده اند چرا از اهل شقاوتند .

شیخ گفت ای محمود ادب نگهدار تصرف در ولایت خود کن مصطفی را بچشمی که ویرا باید شناخت جز اصحاب وی ندیده اند و دلیل است برای قول خدای (وتراهم ینظرون الیك وهم لایبصرون) محمود را این سخن خوش آمد و گفت مرا پندی ده گفت پرهیزگار باش . نماز بگذار . سخاوت کن . برخلق خدا مهربان باش .

گفت دعا کن . گفت عاقبت محمود باد . و پیراهن خود را به محمود بیاد گار داد .

ملاحسین واعظ کاشفی داستان ملاقات سلطان محمود را با شیخ بهاء الحق مقری ذکر نموده و گفته است سلطان معنی این آیت را ازوی پرسید (تعز من تشاء وتذل من تشاء) و گفت من نیز توانم بمردم عزت دهم و خواری برسانم شیخ گفت عزت و ذلت آنست که خداوند نماند تو سلطان بزرگی را بخا نقاه چون من درویشی عاجز محتاج کرد که اینك در این جا آمده واز من دعامی خواهی نظر به همین اخلاص به بزرگان اسلام سلطان بر آرامگاه مبارك حضرت علی ابن موسی رضاء رضی الله عنه در طوس تعمیر باشکوهی آباد نمود .

ابن اثیر این مسئله را چنین می نگارد :-

سلطان محمود بنای مشهد را در طوس تجدید کرد که در آن آرامگاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 489 of 736

علی بن موسی رضا رضی الله تعالی عنه وخلیفه هارون الرشید بود در عهد سبکتگین آن بنا را ویران کرده بودند وطوسیان مردم را از زیارت آن باز می داشتند سلطان شبی حضرت علی کرم الله وجهه را بخواب دید که به وی میگوید (تا کی این) سلطان دانست که اشارت به تعمیر مشهد پس به تجدید آن عمارت پرداخت .

مسجد عروس الفلك

وازین بابست تعمیر مسجد غزنی که سلطان با شوق مفرط و بی نظیری آنرا آباد نمود عتبی راجع به بنای مسجد عروس الفلك مشبع سخن رانده وی میگوید: چون سلطان از دیار هند مظفر ومنصور باموال موفور ونفایس نامحصور باز گشت و چندان برده بیاورد که از دیك شد مشارب ومشارع غزنه بر ایشان تنگ آید وما کل ومطاعم آن نواحی بدیشان وفا نکند واز اقاصی اقطار اصناف تجار روی بغزنه آوردند . وچندان برده باطراف خراسان وماوراء النهر وعراق بردند که عدد ایشان برعدد حرایر واحرار زیادت شد ومردم سپیدچهره درمیان ایشان گم میگشت وسلطانرا رغبت افتاد که انفال آن اغفال دروجه بری واقی وجنهٔ باقی صرف کند وبه وقت نهضت فرموده بود تا ازبهر مسجد جامع به غزنه عرصهٔ اختیار کنند چه جامع قدیم بروفق روز گار سابق و خفت مردم بنیاد کرده بودند به وقتی که غزنه از زمعات (۱) بلاد بود واز بلاد معمور رود بار مشهور دور دست افتاده بود وچون سلطان از این غزو باز گشت (۲) تقطیع وتوسیع عرصهٔ جامع تعین رفته بود وتأسیس وتربیع آن تمام گشته ، ودیوارهای آن بنیاد وممهد شده ، بفرمود تا در وجه اهتمام اتمام آن عمارت

(۱) یعنی از شهرهای کوچك وما تحت بود (۲) غزوهٔ قنوج

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 490 of 736

مال فراوان بریختند، واستادان حاذق وعملهٔ چابك ، ترتیب دادند واز ثقات حضرت ، قهرمانی کافی و معماری جلد بر ایشان گماشتند تا از بام تاشام در کار ایشان ، مشارفت (۱) می کرد وصدق عمل مطالبت می نمود ـ چون کفهٔ آفتاب بر قلهٔ افق مغرب نشستی ، ترازو فرا پیش گرفتی ـ و ازعهدهٔ اجرت ایشان بیرون آمدی وهمه گرا بار دواجر جزیل ، و دوثواب جمیل بمساکن خویش ر فتندی یکی منقود از خزاین سلطان ـ ویکی موعود از حضرت رحمن .

و از نواحی سند وهند ، درختی چند بیاوردند ـ در وزانت و رسانت متقارب ـ و در نخانت و متانت متناسب ـ در کمال اعتدال به غایت و در استقامت قامت بنهایت ـ هما نارحم زمین آن درختها را از برای کاری معلوم تربیت میکرد و از برای روزی محتوم ترتیب میداد ـ و ازجاهای دور دست ، سنگهای مرمر فراوان دست آوردند ـ مربع ومسدس ، همه روشن واملس ـ وطاقها بقدر مدبصر برکشیدند که تدویر آن ازمقوس فلك حکایت می کرد وسدیر وخورنق را (۲) از حسن مبانی آن ناموس می رفت .

و آنرا بانواع الوان و اصباغ چون عرصهٔ باغ بهار استند وچون روضهٔ ربیع ، پرنقش بدیع کردند چنانکه چشم دران خیره می گشت ، وعقل دران حیران می ماند ودرتزئین آن بزخارف زرناب (آب طلا) اختصار نکردند ، بلکه شقشقهای زر ازقدود بدود واجسام اصنام وابدان اوثان فرو می ریختند وبردرها ودیوارها می بستند وسلطان یك خانه ازبرای عبادت خویش ترتیب فرمود ودرتزئین آن اهتمام تمام بعمل آمد وازار (پیزاره) وفرش آن ازسنگ رخام فراهم آوردند .

وپیرامن هر مربعی ازمربعات آن خطی از زر ، در کشیدند وبالا جورد

(۱) بازرسی ـ (۲) نام دوعمارت مشهور که بدان مثل زنند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 491 of 736

تکمیل کردند ... ودرپیش این خانه‌مقصورهٔ بود که در مشاهداعیادوجمعات سه هزار غلام دروی بادای فرایض وسنن بایستادندی‌هریك در مقام‌معلوم خویش بی مزاحمت دیگری بعبادت‌مشغول شدی ودرجوار این مسجدمدرسهٔ بنانهاد وآنرا به نفایس کتب وغرایب تصانیف ائمه مشحون کرد.مکتوب به خطوط یاکیزه ومقید به تصحیح‌علماء واُئمهٔفقهاء و طلبهٔ علم روی بدان نهادند و به تحصیل وترتیل علم مشغول‌شدندواز اوقاف مدرسه‌وجوهٔروانب ومواجب ایشان موظف می گشت و مشاهرات (تنخواه ماهوار) ومیاومات (خرج روزانه) رابیج میرسید و از سرای عمارت تاحظیرهٔ مسجد ، راهی ترتیب دادند که‌ازمطمح‌ابصارو موقف‌انظار ، پوشیده بود وسلطان دراوقات حاجات باحکینتی تمام وطمانیتی کامل بدان راه بمسجد رفتی وهریك از افراد امراء حظیرهٔ مقرد بنانها دند .

مذهب

سلطان مذهب اهل سنت وجماعت داشت وپابند آئین‌شافعی بود.مورخان برانند که اول مذهب حنفی داشت روزی دوتن از علما را که یکی مذهب حنفی داشت ویکی شافعی در حضور خود خواست‌و گفت‌هریك به‌آئین‌مذهب خود دو رکعت نماز بگذارد چنان کردند سلطان را مذهب شافعی پسند افتاد ومدت العمر به آن مذهب پابند ماند صاحب طبقات شافعیه وقاضی ابن خلکان در وفیات‌الاعیان این قصه‌را به‌تفصیل نگاشته اند .

فرزندان سلطان :

سلطان هفت پسر داشت :

(۱) ابوسعید مسعود .

(۲) ابو احمد محمد .

(۳) سلیمان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 492 of 736

(٤) اسمعیل . (٥) نصر . (٦) ابراهیم . (٧) عبدالرشید .

سلطان سه دختر داشت که یکی را به نوشهر و دومی را به یغان تگین پسر قدر خان وسومی را به عنصر المعالی داد .

محمد نسبت بهمه فرزندانش بوی بیشتر شبیه بود .

قبر سلطان

سلطان را در چمن سیبزار باغ فیروزی بخاك سپردند که دو میل بشمال شهر موجوده غزنی واقع است ودر روزگار ما آنرا «روضه» می نامند باغ فیروزی در تاریخ بیهقی واشعار فرخی مکرر ذکر شده وسلطان محمود آنرا دوست میداشت ودران به نشاط می پرداخت خاصه هنگام گل . وقضیه طغرل عضدی با امیر یوسف و عتاب سلطان بدوی نیز در همین باغ اتفاق افتاده بود و سلطان محمود وصیت کرده بود که او را در باغ فیروزی دفن کنند . مسعود چون به غزنه آمد و بر تربت پدر رفت امر داد که رباطی در انجا بنا کنند و گفت دیگر در انجا تر کاری کشت نکنند و مردم را منع کنند که در انجا به تماشا آیند مسعود گاهی نیز در باغ فیروزی لشکر را سان می دید و غالبا این عرض لشکر در صحرائی بود نزدیك باغ فیروزی که بیهقی در یك جا بنام صحرا یاد کرده و در دیگر موارد کلمه صحرا حذف شده .

فصل چهارم

امیر جلال الدوله ابو احمد محمد

چون شهنشاه افغان وفات یافت وتن پاك اورا در چمن سیبزار باغ بخاك نهادند امیر محمد در جوزجانان از طرف پدر حکومت داشت ومسعود در سپاهان بود ومی خواست جانب همدان وجبال لشکر کشد واز آنجا به بغداد شود .

سپهبدان مملکت واعیان دولت . در پیران محمود . به محمد و مسعود نگران بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 493 of 736

مسعود مردمیارز و فاتح ودلاور بود ومردم‌را بیشتر بهوی اعتمادبود. محمد مردی عیاش وخوشگذران و عالم وشاعر بود ولی پدردر اواخرولایت عهدرا بهوی سپرده‌بودومحمدرا برمسعود ترجیح می نهادفرخی چندجا بدین مسئله اشارت‌می کندچنانکه گوید:

ستودهٔ پدرخویش وشمع گوهرخویش　　بلندنام‌وسرافراز درمیان تبار
همه جهان پدرش راستوده اندوپدر　　چومن‌ستایش اوراهمی کنند تکرار

و یك‌مرتبه که‌سلطان به‌محمد دوات‌مرصع فرستادفرخی گوید:

چرا دوات گهرداد شاه‌شرق‌بوی　　دربن‌حدیث‌تامل کن‌وتکو بنگر
دوات‌راغرض آن بود کاندرو قلم‌است　　قلم‌برابر تیغ‌است بلکه فاضل‌تر
ملوك‌راکه‌وبیکا میش‌دشمن خویش　　قلم‌بمنزلت‌لشکری‌بودبی‌مر

و حتی‌ازخلیفه‌بغداد درخواست کردبود که‌در نامه‌های که‌به‌غزنه‌می‌نگارد نام محمدرا بیشترازمسعود نویسدوخلیفه‌نیز چنین کرد.

محمدنیز سعی‌داشت بهروسیله باشد درمیان پدر و برادر غبار کدورتی برانگیزد وزمینه رابخویشتن مساعد گرداند.(۱)

ابونصرمشکان می گوید هنگامیکه نامه‌خلیفه‌را به آن‌ترتیب دربارگاه‌محمودی بخواندند برماهمه‌امرا وبزرگان گران آمد.چون‌مسعود ازدربار خارج شد منکه‌بونصر مشکان درعقب‌مسعود برفتم‌و گفتم‌تاخیر لقب مبارك درنامهٔ خلافت‌برما وهمه گران آمد مسعود به‌شمشیر دست‌بردو گفت السیف اصدق انباء من‌الکتب(۲) یعنی‌شمشیر درخبراز نامه‌ها راستگوتر است.

ابونصرمیگوید تامن باز گشتم مخبران‌قضیه رابه‌سلطان بازرسانیده بودند مرا بخواست وازموضوع جویاشدم‌اجرا گفتم سلطان گفت‌مسعود راست گفته ویس‌ازمن سلطنت رابه محمد نمی گذارد اماچه میشود تازنده‌ام روزی چند محمدرا بناز و آسوده بینم.

---

(۱) ص۱٤٦ بیهقی

(۲) این مصرع از قصیدهٔ معروف ابونظام‌طائی میباشدفی حدیث الجدبین الجدوالدمب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 494 of 736

سلطان در اواخر چندان بر مسعود بدگمان بود که مراتب آزردگی خودرا در اصفهان به خود او نگاشت و محرومیت او را از حقوق سلطنت به مردم اعلان کرد.

در زمرهٔ قضایائی که در مورد آزردگی سلطان بر مسعود بیهقی در تاریخ خویش ضبط نموده داستان ذیل است :

ازین داستان آشکار می گردد که محمود تا چه اندازه محمد را بر مسعود ترجیح میداد .

بیهقی می نگارد: امیر یوسف برادر سلطان محمود دو دختر داشت محمود دختر بزرگتر را به محمد نامزد کرد و دختر دیگر را با وجودی که بسیار کودک بود به مسعود نامزد نمود نکاح محمد را بستند و چنان تکلفات شاهانه نمودند که کس نظیر آن یاد نداشت محمود خود در مراسم عروسی شرکت کرد و محمد را بسیار بنواخت از قضای الهی در همان شب عروس راتب گرفت و نماز خفتن مهدها آوردند و رودغزنی پرشداز زنان محتشمان و بسیار شمع و مشعلهٔ افروخته و عروس را به کوشك شاه ببردند بیچارهٔ جهان نادیده آراسته در زر و زیور و جواهر کمربسته فرمان یافت چون سلطان خبر شد سخت متاثر گردید ولی چه می توانست خدای جهانیان داری می کند که بندگان هرچه ابرومندتر باشند بعجز خویش بیشتر اعتراف کنند سلطان محمود دیگر روز دختر دیگر یوسف را که بنام مسعود بود به محمد نامزد نمود. و مسعود سخت مکدر شد و همین دختر را محمد در سلطنت چند روزهٔ خود نکاح نمود اما بجای آنکه مایهٔ مسرت او گردد سبب اندوه شد و عروس چند روز بشادی بسر نبرد که محمد اسیر گردید .

سلطان محمود چیزی خواسته بود و سر نوشت چیزی کرد.(۱)

محمد و مسعود هردو خواهان سلطنت بودند یکی به برهان ولایت عهد پدر و دیگر به اعتماد خدماتی که به مملکت کرده بود و به قوت دلهائی که و برا به سلطنت می

(۱) صفحه ۲۹٤ بیهقی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 495 of 736

خواستند اختلاف عمر که درین گونه موارد اغلب نزاع را خاتمه میدهد درمیان این دو برادر موجود نبود. زیرا محمد و مسعود هر دو یک برابر عمر داشتند ودر سال ٤٢١ که سلطان در گذشته بود هر دو سی و چار ساله (١) بودند منتها مسعود ساعتی از محمد بیشتر بدنیا آمده بود.

چون سلطان در گذشت بزرگان دولت مانند یوسف سپهسالار برادر سلطان وامیر علی قریب و حسنک وزیر و بونصر مشکان و ابوالقاسم کثیر صاحب دیوان عرض و بکتغدی سالار غلامان و ابوالنجم ایاز اویماق وعلی دایه خویشاوند - بدان جهت که در امور مملکت خللی وارد نیاید و سپاهان دورتر بودند محمد را در جوزجانان از مرگ پدر اطلاع دادند و خواهش نمودند زودتر به غزنه آید - محمد بسرعت تمام به غزنه آمد و بر سریر سلطنت جلوس نمود. امیر یوسف عم خویش را که خسرش نیز می شد سپهسالار کلیه عساکر سلطانی وامیر علی قریب را به وزارت برداشت.

امیر محمد گنجهای محمود را کشودن گرفت و بخشش ها کرد تا دل مردم را به نقد صید نماید و چنانکه گردیزی می نویسد خود به لهو لعب پرداخت و به نشاط مشغول شد و هر چند امنا به وی گفتند سود نکرد.

مردم چون دیدند پسر که محمود وطن در خطر است ودولتی با این همه پهنائی به محمد اداره نمی شود وتحمل این بار گران قدرت مسعود می خواهد شروع به انتقاد نمودند و برسر آن شدند که بخود آیند و این امر خطیر را بازی نگیرند خانواده سلطنتی بیشتر باین امر نگران بودند مگر امیر یوسف که وی را با محمد خصوصیت بیشتر بود -

حرمختلی خواهر سلطان چون ملتفت شد فوراً به مسعود نامه نوشت و به دو رکابدار داد که بسرعت تام به اصفهان رسانند

---

(١) تعین سنین عمر را از گفته های بیهقی نمودیم او میگوید در ٤٠١ که مسعود ومحمد دربست بودند ١٤ سال عمر داشتند صفحه ١١٧

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 496 of 736

متن این نامه را بیهقی در کتاب خود ضبط کرده و ما در این جا نسخه می کنیم تا تاریخ روشن تر شود

«خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الاخر گذشته شد رحمه الله و روز بندگان پایان آمد و من نامه حرم به جمله گی به قلعت غزنین می باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم و نماز خفتن آن پادشاه را بباغ فیروزی دفن کردند... امیر داند که از برادر این کار بزرگ بر نیاید و این خاندان را دشمنان بسیار اند و امرد اند که ما با عوراث و خزائن نه صحرا افتاده ایم باید این کار بزودی پیش گیرد که ولی عهد بدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است چون خبر مرگ پدر آشکار گردد کارها او را دیگر گیرد ـ اصل غزنیست و آشیانگاه خراسان و دیگر همه فرع است آنچه دوشنم نیکو اندیشه کند.

و به تعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت ملک و ما ضایع نمانیم و به زودی قاصدان را باز گرداند که عمه چشم براه دارد و هر چه این جا رود سوی او نوشته می آید» از سرداران افغانستان نخست کسی که با سلطنت محمد اظهار مخالفت کرد امیر ایاز و علی دایه بود. این هاروز روشن از غزنه با همراهان خود راه بست پیش گرفتند امیر محمد سوبندهرای هندو را فرستاد که آن ها را باز گردانند سوبند هرای با قوت خود در حدود بست به ایاز رسید جنگ سخت در گرفت اما سالار جنگوی ایماق که در تیراندازی آیتی بود قوقسوبندرای را شکست داد و خود سوبندرای نیز به قتل رسید و ایاز با علی دایه شادمانه روانه نیشاپور شدند(۱)

بزرگان غزنی در این وقت به محمد آشکارا گفتند که در خور سلطنت مسعود است

(۱) فرخی در قصیده خود بدین معنی اشارت کند.

بروز روشن از غزنی برون رفت — همی زد با جهانی تا شب تار
نماز شام برآمد آنکه خواندند — که دشت از کشته شد با پشته هموار
گروهی را از آن شیران جنگی — بکشت و مابقی را داد زنهار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 497 of 736

بهتر آنست که با برادر صلح کنی و مملکت را دچار خطر نگردانی محمد به این سخنان گوش نداد و با لشکریان عازم قلعه تکین آباد شد و در سد جنگ بر آمد و به انتظار مسعود نشست .

ابن اثیر می نویسد: محمد روز عید فطر در تکین آباد جشن گرفت و بار عام داد اما همین که درباریان جمع شدند تاج از سرش بیفتاد و این را مردم بفال بد گرفتند (۱)

در اینجا خبر حرکت مسعود از اصفهان سوی غزنی منتشر شد و مردم از محمد بیشتر دلسرد شدند و به وی گفتند که خویشتن را خلع کند وی راضی نشد بالاخره در شب سوم عید ۴۲۱ مردم بروی شوریدند و او را در قلعهٔ تکین آباد محبوس کردند امیر یوسف و علی دایه از پیشروان و موسسین این شورش بودند .

چون محمد را به تکین آباد در حبس افکندند نامه نوشتند و آنرا بدست منکیتراك و بوبکر حصیری به مسعود فرستادند و در این نامه وقایع را مبسوط شرح دادند.

امیر محمد را از تکین آباد به کوه تیز بردند و آن سردار ناکام با قلعه و اصحاب خود در آنجا بسر می برد و لی در همین حال فرمان مسعود رسید و امرا لی را که محمد در جوز جانان داشت یا به کسی داده بود از وی فهرست گرفتند و آنچه نزد خود در حرم بود هم از وی باز ستانیدند و محمد را به قلعه مندیش بردند.

* درباره قلعه مندیش و تکین آباد از گفتار بیهقی و دیگران تفصیلاتی بدست می آید که در آخر کتاب دران باره مکمل سخن میرانیم *

عبدالرحمن قوال میگوید ما تا قلعه با امیر محمد رفتیم و با آنکه حکم بود کسی با وی نباشد آئین وفاداری را بجا آوردیم وی میگوید چون از جنگل اباز و گوروالت گذشتیم قلعه مندیش از دور پدیدار گردید . قلعهٔ دیدیم

(۱) تاریخ الکامل ج ۹

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 498 of 736

سخت بلند و تردبان و پایه‌ها بر افراشته بین حد چنانکه رنج بسیاری رسیدی تا کسی بر تواند شد امیر محمد از مهد زیر آمد و بند داشت با کفش و کلاه ساده قبای دیبای اطلس پوشیده تاوی را دیدیم که ممکن نشد تا خدمتی یا اشارتی کردن گریستن بر افتاد کدام آب دیده دجله و فرات چنانکه رود را ندندو ناصری و بغوی یاد ندارند یکی بود از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی بسیار بدیهه ایستاده و بگفت :

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد دشمنت همه از پیرهن خویش آمد
از محنت‌ها محنت تو پس پیش آمد از ملک پدر بهر تو متدیش آمد

و دو تن سخت قوی بازوی او گرفتند و رفتن گرفت سخت بجهد و چند پایه که بر رفتی زمانی بایستی و بیاسودی چون دور برفت و هنوز در چشم پدیدار بود بنشست از دور مجمزی پیدا شد از راه امیر محمد او را بدید و تیز تر رفت تا برسد که مجمز بچه سبب آمده است و کسی را از آن خویش نزد (یکتکین) حاجب فرستاد و مجمز در رسید با نامه نامهٔ بود بخط سلطان مسعود بپیرادر (یکتکین) (حاجب) آنرا در ساعت بر بالای فرستاد امیر رضی الله عنه بر آن پایه نشسته بود در راه و مامی دیدیم چون نامه بخواند سجده کرد پس بر خاست و بر قلعه رفت و از چشم ناپیدا شد و قوم را بجمله آنجا رسانیدند و چند خدمتکار که فرمان بود از مردان و حاجب یکتکین و آن قوم باز گشتند منکه عبد الرحمن فضولی ام چنانکه زالان نشابور گویند مادر مرده بودم و ام آن دو تن را که بازوی امیر گرفته بودند در یافتم و پرسیدم که امیر آن سجده چرا کرد ایشان گفتند ترا باین حکایت چه کار چرا خوانی آنکه شاعر گوید و آن این است —

ایعود ایتها الخیام ز ماننا ام لا سبیل الیه بعد ذهابه

گفتم الحق روز این سوال هست اما آنرا استادم تا این یک نکته بشنوم و بروم گفت نامه بخداوند سلطان مسعود بود که (علی حاجب که امیر را نشانده بود فرمودیم تا بنشاندند و سزای او بدست او دادند تا هیچ بنده با خداوند خویش دلیری نکند و خواستیم این شادی بدل امیر برادر رسانیده آید که دانستیم که سخت شاد شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 499 of 736

وامیر محمد سجده‌ای کرد خدای تعالی را و گفت تا امروز هرچه بمن رسیده بود تمام خوش گشت که آن کافر نعمت بد کار بی‌وفا را فرو گرفتند و مرا داد و در تبا بسر آمد و من ایزباره رم برفتم.

محمد با پسرانش ناشکست مسعود در دندانقان بحبس اندر بود و بحکم برادر بچشم او میل کشیده بودند و آن بیچاره در کمال محنت و اندوه بسر می برد. مدت پادشاهی وی از مرگ سلطان محمود تا آمدن سلطان مسعود هفت ماه بود و وقتی او را در مرو بکلّه بپادشاهی برداشتند چار ماه دیگر بادیده گان نابینا سلطنت نمود که ما این واقعه را به تفصیل ذکر خواهیم کرد محمد چل و پنج سال عمر داشت و در سال ٤٣٢ بشهادت رسید (١) شعر نیکو می گفت. و شعرا نیز در ثنای وی چکامه های غرا دارند در باره سخنوری و شعر شناسی وی فرخی در یکی از قصاید خود میگوید:

بدراز ملك زمین بیشترش یافته بهر — پسر از کتب جهان بیشترش کرده زبر
سخن آموز دوازهر که سخن گوی تراست — وین شگفتی بود از کار جهانی بی مر

این امیر روشندل شعرا را می نواخت و حتی در امور شخصی آن‌ها دخالت میکرد وقتی امیر یوسف سپه‌سالار برادر سلطان محمود بر فرخی خشم گرفته بود وی به امیر محمد ملتجی شد و محمد عفو او را از عم خواست و شفاعت نمود فرخی گوید:

زبان بد گو چو نگه رسم او ست مرا — جدا فکند از ان حق شناس حرمت دان
بدین غم اندر بگذاشتم سه سال تمام — چنین سه روزهما نا گذاشتن نتوان
چو پیر گشتم و نومید گشتم از همه خلق — امید خویش فکندم بدستگیر جهان
جلال دولت عالی محمد محمود — که عون و ناصر او باد جاودان یزدان
به نزد او شدم و حال خویش گفتم باز — چنانکه بود فکردم زیاده و نقصان
نخست گفتم کای نامه تو کنیت تو — بخط و رلت بر نامه سقا عنوان
چو افتادم از میر خویش و دولت خویش — مرا بدولت خویش ای امیر باز رسان
چنانکه از کرم او سزد مرا بنواخت — امید کرد و زبان داد و کرد کار آسان

(١) طبقات ناصری صفحه ١٢

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 500 of 736

وداستان دیگر این پادشاه بافرخی آنست که روزی محمد به شکار رفته وچندین آهوسید کرده وفرخی چون چشم غزالان را بخون آغشته دید سخت گریسته وقتی که این خبررا به محمد برده اند چند آهوی زیبا جدا کرده وبه فرخی فرستاده است.

چو بیشه پشته شد از کشته پیش روی ملك
فراغ دشتی چون روی آئینه هموار
زچشم آهو چون چشم دوست شدهمه دشت
زشاخ آهو چون زلف تاب دادهٔ یار
مرا زچشم وسیه زلف یار یاد آمد
فرو نشستم و بگریستم بزاری زار
درآرزوی دوزلف ودوچشم آهوی خویش
چو چشم شیران کردم زخون دیده کنار
زچاکران ملك چاکری بدید مرا
همی ندانم بو نصر بود یا کتوار
برفت و گفت ملك را که فرخی بگریست
بصید گاه تو برچشم آهوی بسیار
چو باز گشت همی برد سوی خیمهٔ خویش
زخون دیده کناری عقیق و دانهٔ نار
مگر که آهوچشم است یارا و که شداست
بچشم آهو بر چشمهاش باران بار
ملك چنانکه زآزادگی سزید گیرید
ز آهوان چو نگاری زشکده فرخار
دراز گردن و کوتاه پشت و گرد سرین
سیاه شاخ وسیه دیده و نکو دیدار
بمن فرستاد آنرا و معنی این بود است
که شادمان شو واندوه دل برین بگمار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 501 of 736

فصل پنجم

شهاب الدوله سلطان مسعود

ما پیشتر گفتیم چون سلطان محمود وفات یافت ، مسعود درفارس مشغول فتوحات بود ، ری و اصفهان را گشوده ومیخواست سراپرده به‌چپال وهمدان کشد وازانجا سوی بغداد شود ومصررا مفتوح نماید وچون نامهٔ حرم خلفی بوی رسید بااعیان وسپهبدان مشوره کرد — همه اتفاق نمودند که بزودی جانب غزنه حرکت کنند وقلب مملکت را بدست آرند تاخللی درامور نرود هد - سه‌روزمراسم تعزیت بپاداشتند وقباهای سفید پوشیدند وبرمرگ شهنشاه بزرگ افغان ، مسعودرا تعزیت گفتند . چون مجلس تعزیت بپایان آمد - سلطان‌خواست بوعلی پسر کاکویه را استمالت کند (ابن‌بوعلی پسر خال مجد الدولهٔ دیلمی می باشد و چنانکه در دورهٔ محمود نگاشتیم دختر خود را به مسعود داده بود) اما چون مسعود بر سپاهیان متصرف شد وی بهراس اندر افتاده خلیفهٔ بغدادرا وسیله قرار داد که مسعود ویرا به‌نیابت خویش برگزیند وخلیفه شخصابه‌مسعود نامه‌نوشته ودربارهٔ او شفاعت نموده بود ، اما مسعود اجابت نمیکرد — چون خبرمرگ سلطان رسید مسعود به‌ابوعلی کاکویه مکتوب فرستاد واورا به‌نیابت خویش مقرر کرد - ابوعلی براین امر سخت شادشد وقبول نمود که‌علاوه برهدایائیکه درنوروز ومهرگان تقدیم بارگاه سلطنت مینماید همه‌ساله دویست هزار دینار زر خالص ودهزار طاق جامه از آن نواحی باچندین اسپ وشتر وآلات سفربه‌پایتخت غزنه تقدیم نماید .

سلطان در ۲۵ جمادی‌الاخره سوی‌ری حرکت نمود ، اهالی‌ری از سلطان استقبال شایانی نمودند وشهرخویش را آئین‌بستند — ولی سلطان در بیرون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 502 of 736

شهر اقامت نمود ومعتمدان خویش را فرستاد که برای تسلیت مردم شهر را دیده بسلطان عرضه دارند .

مسعود چون دید سلطان وفات کرده وخود باعساکر خویش باید بغزنه رود ومبادا دراین نواحی که تازه مفتوح شده در غیاب وی حوادثی رخ دهد ، بااعیان لشکرمصلحت نمود ومجلسی از سران وسرداران تشکیل داده ودران مشکلات خویش را اظهار نمود ، زیرا در مقابل از جنگ برادر اندیشه داشت ودرعقب نیز اگر اندك غفلتی میکرد بلادی را که بزحمت فتح نموده بود از دست می‌داد ، بالاخره براین قرار دادند که سلطان یکی از افسران خود را باپنجصد سوار دری گسیل دارد و کسی را بغزنه بفرستد ومحمد را نصیحت کند وخود نیز بسرعت تمام رهسپار پایتخت گردد .

سلطان فردای آن اعیان ری را باز خواند ودرباری بس مجلل وباشکوه برپا و خود نطقی غراو فصیح ایراد نمود که بیهقی آنرا ذکر کرده وما در این‌جاخلاصه آنرا ضبط میکنیم تاسیاست سلطان محمود دران نواحی و علایق مردم آن‌دیار بادولت محمود واضح گردد وروشن شود که بیکانگان درعدالت ورادمردی ومروت وحسن اداره وتدبیر سلطان ما ازچه نقطه‌نظر نگاه میکردند ودر امرای خود ازچه نقطه نظر . سلطان باعیان ری گفت :

«سیرت ما تااین غایت برچه‌جمله است شرم‌مداریدوراست گوئید ومحابا مکنید. گفتند زندگانی‌خداوندد راز بادتا از بلاوستم دیلمان باز رسته ایم ونام این دولت بزرگ که همیشه باد بر ما نشسته است در خواب امن . آسایش غنوده ایم وشب وروز دست بدعا می‌باشیم که ایزد عزذکره سایهٔ رحمت و عدل خداوند را ازمادور نکند چه اکنون خوش میخوریم‌وخوش می‌خسپیم و برجان ومال وحرم خویش ایمنیم ودر روز گار دیلمیان‌چنین نبودیم سلطان علت رفتن خود را به غزنی شرح داده گفت میرویم زیرا سلطنت خراسان ، هندوستان ، سند ، ایم روز وخوارزم سهل‌ست شما اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 503 of 736

درهنگام غیاب من اطاعت وفرمانبرداری کنید خوب والا هرچه بشما رسد سزای کردار خود شماست وازان ها جواب قاطع خواست .

اعیان ری عرض نمودند که سی سال است دردست دیلمیان اسیر بودیم ودست ها بخدا برداشته بودیم تا هوای دیار اسلام در دل سلطان محمود افتاد و ما را ازجور وفساد قرامطه برهانید وامرای مارا که مردم ضعیف و ناتوان بودند و کار از فخر الدوله وصاحب بن عباد بزنی وپسری افتاده بودومارا اداره نمیتوانستند معزول کرد وپسر خودرا درین ولایت گماشت که امداسیش خشك نشد جهان می کشودومتغلبان را می فگند وعاجزان را می نواخت واگر پدرش حضرت سلطان محمود وفات نمیکرد حال در بغداد می بود ودر انجا نیز آئین عدالت ومردم داری رابربا میکرد وتاسلطان درسپاهان بود باوصف آنکه درین جا یك نفر شحنه بادوصدسوار داشت کسی یارای مخالفت نداشت و بالفرض اگر کسی راه خلاف می سپردما همه سلاح می برداشتیم وباعسا کر سلطان متحد می شدیم واگر سلطان محمود وفات نمی شد ما درر کاب فرزند وی تامصر میرفتیم .

اعیان ری چندان بعدالت واحسان دولت محمود علاقه داشتند که درچنین موقع نازك یعنی درحالیکه سلطان وفات یافته ومسعود باعسا کر خودآنجارا میگذارد چنانکه دیدیم ازاظهار وفاداری واطاعت مضایقه نکردند حتی گفتند اگر مسعود دراین جا نازیانهٔ بگذارد مااطاعت میکنیم .

مسعود باعیان ری خلعت داده وازوفا و اطاعت آن ها اظهار خوشنودی نمود وحسن سلیمان را که ازچیال هرات بود بایانصد سوار بشحنه گی ری بگذاشت وباو توصیه نمود که بامردم عدالت ومروت نماید .

سیدعبدالعزیز علوی را ازری بغزنه روان کرد وبمحمد نامه نوشت واورا باتفاق وصلح دعوت نمود مسعود درری بود که نامهٔ خلیفهٔ بغداد رسید خلیفهٔ درین نامه برمرگ سلطان محمود اظهار همدردی نموده ومسعودرا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 504 of 736

برتخت پدر تهنیت گفته بود و نوشته بود که سفیر ما متعاقباً با نامه های مفصل میرسد .

سلطان مسعود در ۱۷ رجب ازری حرکت کرده بدامغان وازآنجا بنیشابور آمد ، درراه نامهٔ سلطان محمود بوی رسید که مسعود را از فتح ری تهنیت گفته بود اما نامه های دیگر پنهان ازوی بسران سپاه و پسر کاکو نوشته بود که مسعود عاق است مسعود نامه ها را پاره کرد . ودر کاریز افکند بوسهل زوزنی نیز از غزنه گریخته در دامغان بسلطان مسعود پیوست ومؤقتاً بنیابت وزارت برقرار گردید .

اسفتکین سپهسالارغازی که سالارعساکر خراسان بود در بیهق باستقبال آمد وسلطان عساکر خراسان را سان دید ودردهم شعبان بنیشابور واردشد واز استقبال باشکوه ومجللی که اهالی نموده بودند اظهار خورسندی فرمود وبعدل وبازپرس مظلومان وبیچارگان بشخص خویش پرداخت و بوساطت قاضی صاعد حکم داد که موقوفات آل میکال را که خانوادهٔ علم وفضیلت بودند وازطرف عمال حسنك وزیر ضبط شده بود مسترد دارند . هنوز سلطان درنیشابور بود که یکی ازبقایای آل بویه موقع را مغتنم دانسته لشکری فراهم نمود و بری حمله آورد . اهالی ری که بعدالت وسلطنت محمودی علاقه مندی زیاد داشتند نزد حسن سلیمان جمع شدند سلاح برداشتند و بر شورشیان پیغام کردند که پادشاه ما سلطان مسعود پسر محمود است هر که بدون فرمان وی درین مملکت قدم گذارد بشمشیر وژوبین جواب دهیم. شورشیان حمله آوردند وحسن سلیمان که از سرداران جنگجوی هرات ودر کاب محمود ومسعود آداب حرب وپردلی را آموخته بود بدستیاری مردم ری شورشیان را شکست فاحش داد هفت هزار وهشت صد تن ازشورشیان کشته ویکهزار و دو صد تن اسیر گردید .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 505 of 736

چون این خبر بمسعود رسید حسن سلیمان و اعیان ری را به فرامین و خلاع سرفراز گردانید در بنحال سفیر بغداد با نامه‌های خلیفه به نیشاپور آمد سلطان امرداد مردم از نمایندهٔ بغداد بدرستی استقبال کنند بیهقی شرح این استقبال را به تفصیل نگاشته و می گوید روز اول که رسول دار (رئیس پذیرائی) وی را در شهر آورد از طرف سلطان بیست هزار درم سیم بها ی گرما به بها دادند چنانکه متحیر شد و بی اختیار به دعای دولت مسعود پرداخت سه روز مسعود نمایندهٔ خلیفه را بار نداد روز سوم نماینده بحضور وی مشرف شد و نامهٔ خلیفه را با تحایف و طرایفی که از بغداد آورده بود تقدیم کرد القابی که از دربار خلافت برمسعود مقرر داشته بودند این است :

« ناصر دین الله ـ حافظ عباد الله ـ المنتقم من اعداء الله ـ ظهیر خلیفة الله ـ امیر المومنین » نامهٔ بغداد را که بیهقی خلاصه کرده این است: امیر المومنین ممالکی که پدرت داشت یمین الدوله و امین الملة ـ نظام الدین ـ کهف الاسلام والمسلمین ـ ولی امیر المومنین بتو مفوض کرد و آنچه تو گرفتهٔ ری و جبال وسپاهان و طارم و دیگر نواحی و آنچه پس ازین گیری از ممالک مشرق و مغرب ترا باشد و برتو بدارد .

سلطان مسعود در ۱۵ رمضان از نیشاپور حرکت کرد و ۲۸ رمضان به دار النصرت هرات وارد گردید و در (کوشك مبارك) که از عمارات عظیم هرات بود برای تشریفات عید نشست دردهم شوال منکتراك بیرا در حاجب علی قریب با دانشمند حصیری ندیم آمدند و معروضهٔ مامورین سلطنتی را از تگین آباد به محضر سلطنت تقدیم کردند سلطان آن هاوا ندوازش فرمود و جواب عرایض را که آورده بودند به تگین آباد فرستاد و امرداد عساکر به هرات بیایند و حسنك وزیر را بسعایت بوسهل زوزنی و نقاری که خود مسعود ازوی داشت محبوساً بهرات طلب کرد و بونصر مشکان را خواست تا کار دیوان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 506 of 736

رسالت را انجام دهد و به وزیر محمد حاجب علی خویشاوند امر داد که چون عساکر غزنه را بهرات می‌فرستد خود باعساکر هند عازم هرات شود حبس حسنك ووزارت موقتی بوسهل برخواجه بزرگ وحتی برهمه بزرگان عصر محمود که در تکین آباد بودند گران تمام شد و دانستند مسعود که به سخن ارباب غرض اهمیت میدهد و به ویژه بوسهل که فطرةً ساعی و نمام و مردمحتال و دورویست وسخنان وی در مسعود بی تاثیر نیست مسعود را بر بزرگان دورهٔ محمودی بدگمان میسازد و تخم نفاق را در میان سران و سپهبدان می کارد حتی حاجب علی در تکین آباد به رئیس دیوان رسالت گفته بود که اگر مردم مرا به عیب منسوب نکنند و نگویند سلطان محمود جهان را گرفت اما ادارهٔ خویشاوندان و نزدیکان و خدمتکاران خود را نتوانست من با این لشکر گران که تحت فرمان من است راه سیستان گیرم و کرمان و اهواز را از در بغداد باین لشکر به ضبط خویش درآورم و ابونصر مشکان نیز در اندیشه بود و این امر را پیش گوئی می کرد .

عساکر بهرات به سلطان پیوستند یوسف سپهسالار و التونتاش خوارزمشاه و بوالنصر مشکان نیز در بن جمله بود - سپاهیان چون مسعود را دوست داشتند و فتوحات و دلیری وی دل آنها را تسخیر کرده بود از رسیدن بر کاب او نهایت خوش بودند .

سلطان حاجب علی قریب و برادرش را محبوس کرد و تمام اموال و سامان او را ضبط نمود و خود را در قلعهٔ کرکهرات فرستاد تا همان جا بمرد و علت حبس او غالباً علایقی بود که وی در عهد سلطان محمود با محمد داشت و اینکه به محمد در جوز جانان نوشت تا آمده غزلی را متصرف شود و با وجود اینکه در خلع محمد سعی کرد و کوشید به تلافی مافات پردازد مسعود عذر او را نپذیرفت و ساعیان دربار او را وزیر امیر نشان معرفی کرده بودند .

حبس حاجب بزرگ همه و خاصه التونتاش را سخت متاثر نمود و او را بران

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 507 of 736

وادار کرد که بهرصورت باشد بزودی بخوارزم رود و به‌وظیفهٔ خویش اقدام نماید از گفته‌های بیهقی برمی‌آید که التونتاش برای فاتحه سلطان وولی نعمت محبوب خود محمود ازخوارزم به‌غزنی آمده بود .

چون چندروز گذشت سلطان ابونصر را به دیوان رسالت مقرر کرد وبا وجودیکه سهل‌زوزنی در بارهٔ آن دبیر دانشمند سعایت نمود سلطان نشنید مسعود وقتی که‌ازنیشاپور سوی‌هرات می‌آمد اربیم اینکه مبادا عسکرغزنه به‌طرف داری محمد جنگ کنند نگران بود وازین جهت تر کمانان را که‌محمود به‌هزار زحمت جانب‌بلخان کوه شکست‌داده بود دوباره استمالت کرده وازآنها مددخواسته بود که در جنگ محمد با وی همدست شوند تر کمانان نیز که‌این روز رابدعا میخواستند چندین‌هزار سوار در هرات به‌خدمت‌مسعود پیوستندواین نیزیکی ازخطاهای سیاسی بود که‌مسعود کرد- ودر همان وقت پشیمان شد — وآنهارا بایکی از افسران جنگی خود بفتح مکران فرستاد .

ودر همین‌آوان‌عضدالدوله یوسف‌را که‌عم وی بودازهرات‌به بست‌وقصدار فرستاد وبهانه‌نمود که‌یوسف قوة الظهر عساکرمی‌باشد که بمکران رفته‌اند اما درنهان چند نفررا بروی گماشت که احوال اورا مراقبت داشته باشند ونگذارند که یوسف جائی‌حرکت کند .

چون مسعود از کاروزیروعم فارغ‌شد دونامه یکی بقدرخان ویکی به خلیفه نوشت نامه قدرخان را بدست یکی از رکابداران بقدرخان ونامه دیگر را بدست یکی ازفقها بحیث نمایندهٔ نیم رسمی‌به بغداد فرستاد .

بیهقی نامه‌قدرخان‌رادر تاریخ‌خودضبط کرده‌امامکتوب‌خلیفه را ننگاشته مسعود یازدهم ذی‌القعده ٤٢١ ازراه‌بادغیس و گنج روستای سرا پرده سوی بلخ کشید التونتاش نیز دراین سفر یاوی بود اما میترسید که میادامسعود دربارهٔ وی کاری کند که دربارهٔ علی قریب ویوسف سپهسالار بعمل آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 508 of 736

مسعود چون بفاریاب رسید التونتاش را خلعت داد ودرظاهر باوی مرحمت نمود ورخصت داد که بعد ازملاقات ثانی بخوارزم رود امّاچنانکه بخود التونتاش نیز ظاهر گردید وبعدها سلطان خود به ابونصر مشکان اعتراف کرد به سعایت اماما ن دربار و مخصوصاً زوزنی وعبدوس قصد گرفتن اورا نمود ولی چون التونتاش مردی بانام وغازی وجنگجو بود دردل مردم نفوذواستیلای عظیم داشت ازقضیه خبرشد وبدون آنکه بملاقات دوم سلطان معطل شود شبانه باعساکر خاصهٔ خویش راه خوارزم گرفت سلطان چون خبر شد عبدوس را فرستاد که بهر رنگ باشد اورا باز گرداند ولی التونتاش فریب نخوردو به عبدوس مرحمت زیاد کرد وچارفرسنگ اورا باخود برد باین بهانه که باوی حکایتی دارد تاراه دورتر شد آنگاه به سلطان پیغام داد که چون بمن از خوارزم اطلاع رسیده بود که مردم آنجا بنای شورش گذاشته اند مصلحت دران دیدم که معطل نشوم اگر سلطان خدمتی دارد کتباً بمن امردهد که انجام شود وخود بسرعت روان شد چون عبدوس واپس آمد سلطان بر کدورت آن سپهسالار بزرگ غمگین شد وبنامه وفرمان وی را استمالت نمود وچنان وانمود کرد که این امر درأثر سعایت در باریان بعمل آمده و سلطان اورا بمنزلت عم خود می داند .

رسیدن مسعود به بلخ

سلطان عبدقربان را دوشبرغان گذرانید وروز ۲ شنبه ۸ ذی الحجه ٤٢١ درقبة الاسلام بلخ رسید ودر کوشك درعیدالاعلی فرودآمدسا کنان بلخ ورود سلطان بزرگ وطن رابشادی وگرمجوشی استقبال نمودند ومهد باختر بار دیگر به شکوه وجلال فرزند شهنشاه عظیم الشان غزنه فرجوانی گرفت .

خواجه بزرگ حسن میمندی که سلطان اورا بخشیده از زندان کشمیر خواسته بوددر بلخ بخدمت سلطان پیوست وبعد از انکه سلطان بهوی اسرار نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 509 of 736

در ۲۸ صفر ٤۲۲ به امر وزارت برقرار گردید و بوسهل حمدوی را که از وزارت معزول بود به ریاست اشراف یعنی بر ریاست شحنگی اخبار و احوال مملکت مقرر کرد و در همین سال حسنک میکال را در بلخ بردار کردند. بوسهل زوزنی در مرگ آن وزیر دانشمند استخفافها کرد و خواجه بزرگ حسن میمندی آب در چشم کرده همه بزرگان و خوردان متأثر شدند چنانکه ما شرح حال او را مفصل بنگاریم ان شاء الله. چون کار به تدبیر خواجه بزرگ حسن میمندی به بلخ آمده بود سلطان برای اینکه عساکر انقلابی برپا نکنند در اول بالو بمدارا و مرحمت پیش آمد در آخر در روز دوشنبه ۱۹ ربیع الاول ٤۲۲ به تدبیر دوبندش کشیدند و بزندان محبوس کردند و اموال او را غارت نمودند (۱) تا در آنجا مرد.

و هم چنین حاجب غازی استکین سپهسالار را که در عهد سلطان ماضی و دورهٔ خود مسعود در ابتدا بورخدمتها کرده بود از سلطان بدگمان ساختند و روی شب دوشنبه نهم ماه ربیع الاول از بلخ بخفیه خارج شد و از آمو عبور کرد چون در آن طرف دربار رسید با خود گفت که سخت خطا کردم که در قلمرو بیگانگان و دشمنان ولی نعمت خود یعنی در خاک ترکمان آمدم و از آنجا عودت کرده از آمو عبور نمود که جانب خراسان شود اما همین که به کالف رسید صبح دمیده بود عبدوس باعساکر سلطان سر راه بر او گرفتند و او را بعد از یک جنگ مختصر اسیر نموده به بلخ آوردند و در اثر این قضای سوء مسعود او را به قلعت گردیز فرستاد تا در آنجا جان سپرد (۲) این مرد یکی از رجال جنگجو و صالح و مبارز بود. در ربیع الاول سال ٤۲۲ قاضی بوطاهر تیانی و بوبکر حصیری را از دقدرخان فرستاد تا دختر او را که در عهد محمود نامزد شدهٔ بود خواستگاری کنند و نامهٔ نیز به قدر خان نوشت و دو نامه بنام این دو سفیر بصورت اعتماد نامه نگاشت بیهقی اصل مکاتبه و اعتماد نامه ها را در کتاب خود ثبت نموده.

---

(۱) صفحه ۲۷۰ بیهقی. (۲) صفحه ۲۷۲ بیهقی.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 510 of 736

ودرربیع‌الثانی این سال مکران فتح‌شد وعیسی‌مکرانی که‌ادعوی نمرد نموده بود وبرادرش ابوالعسکر ازجوروی بمحمود پناه آورده بود بدست عساکر مسعود کشته شد وابوالعسکر دوباره بحکومت مکران برقرار گردید - سلطان از بلخ براه غوربند بپروان وازآنجا ببلق آمد ودربلق امیریوسف عم خودرا که ازبست به استقبال آمده‌بود محبوس نمود داستان امیریوسف سپه‌سالار بسیار غم‌انگیزاست زیرا آخرعمر این شهزاده بدبخت در کمال بیچارگی بسری شدواز آن همه‌ناز و تنعم که درعهد پدروبرادر داشت یکباره بحضیض بدبختی فرو افتاد ودر دست نوائب روز گار زبون گردید .

یوسف سرداری بود خوش محضر وآرام هیچگاه درپی‌فساد نمیگشت وازفتنه می گریخت درزمان سلطنت محمود همین که‌ازوظایف رسمی‌فارغ میگشت بنشاط وتفریح مشغول می‌شد .

سلطان ایزباوی مهربانی واطف داشت ونظر بوصیت پدر که درباره‌او کرده بودونظر بشخصیت خود یوسف اورا گرامی می‌داشت .

چنانکه بیهقی گوید سلطان محمود را غلامی بود بس‌زیبا وملیح که ازمیان هزار غلام مانند او کسی در دیدار ورنگ وظرافت ولیاقت نبود این غلام طغرل عضدی نام داشت و بعد ازایاز - در خاسان در گاه شامل بود روزی سلطان محمود در باغ فیروزی مجلس نشاط داشت و چندان گل صد برگ ریخته بودند که آنرا حد واندازه نبود این ماهرویان دوگان دوگان می آمدند طغرل ایزآمد خودش قبای لعل وهمکارش قبای فیروزه‌ئی پوشیده بود امیریوسف چشمش بروی ماند وعاشق شد وهرچند کوشید وخویشتن‌را فراهم کرد چشم ازوی برداشته نتوانست سلطان دزدیده می‌نگریست و تغافل میکرد چون ساعتی بگذشت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 511 of 736

گفت ای برادر ـ تو ازپدر کودك ماندی وپدرما درهنگام مرگ بواسطه عبدالله دبیر درباره تو وصیت کرده بمن پیغام داده بود (که مقرر است که محمود ملك غزنی نگه میدارد که اسمعیل مرد آن نیست محمود را از زبان من بگوی که مرادل بیوسف مشغول است باید اورا بخوی خویش برآری وچون فرزندان خویش عزیز داری) من تااین زمان بتو احسانها کرده‌ام وپنداشتم با ادب برآمده ئی ولی درمجلس‌ما به غلامان مامی نگری اگر حرمت روان پدر نمی‌بود ترا سخت مالش میدادیم ولی ترا عفو کردیم ، وآن غلام را درهمان روز به یوسف بخشید .

امیر یوسف‌ازان بعد طفل‌را چون فرزند خویش عزیز و مکرم میداشت چون سلطان مسعود او را به‌قصدار فرستاد همین طفل سعایت اورا بمسعود می کردودر خفیه اخبار اورا به مسعود می‌فرستاد . وازخود افتراها مینمود امیر یوسف همیشه ازقصدار انارو ترنج ونیشکرمی‌فرستاد وسلطان هم درظاهر مکاتبات لطف آمیز باو می‌فرستاد والا میرالجلیل‌العم ویرا خطاب مینمود چون یوسف شنید که مسعود از پروان روی به‌غزنه دارد بایسرش سلیمان واین طفل کافر نعمت و پنجاه غلام جریده به استقبال آمد ومسعود پاسی از شب گذشته از سناج (۱) به بلق می‌آمد وسرا پرده سلطنت را در بلق افرائشته بودند .

مسعود درعماری برماده پیل‌سوار بودومشعلها افروخته‌بودندوحدیث کنان می راندند از دور مشعلی پدیدار شد که از جانب غزنی می آمد معلوم شد که امیر یوسف‌بود بیچاره‌بیامد وزمین بوسه داد وسلطان باوی مهربانی‌ها نمود وچون به قرار گاه رسیدند یوسف را به نیم ترك نشاندند و خوان

(۱) سناج در نزدیك سجاوند شهری بودکوچك درلوگرد وبلق هم درلوگرد بود که بلقینی بدان منسوب است و ممکن است معین ترکی و برك بجای آن کلمه مانده باشد .(حدودالعالم)

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 512 of 736

آوردند وی منتظر حادثه بود و نان نخورد بعد ازان عبدوس آمد و پیام‌های سلطان را آورد وملاطفتی های او را شمرد هنگام پیشین سه منصبدار و پانصد سوار وسه صد پیاده‌هند و آمدند .

بیهقی میگوید از دور دیدم که یوسف بر پای خاست وهنوز با کلاه و موزه و کمر بود پسرش را در آغوش گرفت و بگریست و کمر باز کرد و بینداخت و عبدوس را گفت این کودک را بخدا (ج) و بتو سپردم و طفل را گفت شادباش ای کافر نعمت که ترا چون فرزند عزیز داشتم و بمن این خیانت کردی و یوسف بر اسب نشست و او را بقلعه سجاوند بردند و در سال ٤٢٣ در زندان وفات نمود — چندی بر نیامد که طغرل نیز بر یشان گشت و در جوانی بمرد و سزای خود را دید — سلطان مسعود از بلخ براه شجک و به غزنه آمد و روز پنجشنبه ٨ جمادی‌الاخری به تخت‌گاه پدر فرود آمد مردم شهر خود را چراغان کرده بودند و به استقبال سلطانی که در انتظار آن بودند با گرمی و صمیمیت تمام بر آمده و پیر و برنا و مرد و زن جوشیده بودند و خوازه ها بسته و چند ان هدیه و نثار آورده بودند که احصاء نتوان کرد و بکشك معهود فرود آمد و مهمان حرهٔ ختلی عمهٔ خود شد شعراء قصاید تهنیت انشاد کردند که بحقیقت مسعود درین روز به تخت ملك نشسته بود . (١)

مسعود فردای آن روز بباغ فیروزی رفت و تربت پدر را زیارت نمود و بگریست و خدام آستانه سلطان مرحوم را بیست هزار درم بخشید و حاکم لشکر امرین خلف را گفت مردم انبوه گردباید کرد تا بزودی رباطی که سلطان فرموده تعمیر شود و اوقاف آن بدرستی به تعمیر راه ها و رباطها صرف شود . و گفت چون سلطان محمود این باغ را دوست داشت و وصیت کرده بود که او را اینجا بنهند برای حرمت بزرگ او این بقعه برخود حرام کردیم و جزبه

(١) ص ٢٩٤ بیهقی زین‌الاخبار صفحه ٩٨ - بیهقی ٢٩٨

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 513 of 736

زیارت بازنیائیم حاضران دعا کردند و از آنجا راه صحرا گرفت و به افغان خالی رفت و ده هزار درم به تربت سبکتگین صدقه داد. (۱)

و روز سه شنبه ۲۰ جمادی الاخر باغ محمودی رفت و امرداد تا دیوان ها آنجا بکشند و کارها برقرار شد و انتظامی در امور واقع گردید و مردمان آرام شدند و در سایهٔ جهان بانی خلف الصدق سلطان فقید و سالار ملی وقاید محبوب خود با اطمینان خاطر به سر می بردند - اما دیری نگذشت که دسیسه کاران غرض آلود دربار کار را واژونه کردند و میانه سلطان بزرگ و رعایای وفادار او را برهم زدند و بنیادی را که بر دلها و آرزوهای مردم قرار داشت متزلزل کردند خواجه بزرگ و دیگر خیراندیشان و پرورد گان نعمت این دودمان با حشمت چندانکه مانع شدند مفید واقع نشد و کار بدانجا کشید که سلطان در اثر پیشنهاد بوسهل زوزنی و امثال او امرداد تا هر چه در روزگار امیر محمد به مهتران و کهتران داده بودند بازستانند و بیست گانی عساکر را تا پایان سال ندهند که درخزانه ثروتی اندوخته شود - فرمان سلطان انجام شد اما خوف و هراسی در دلها تولید نمود و روی مردم را از سلطان بگرداند - و در روز شنبه نهم رجب سیل سختی برخاست و پل غزنی را که در حدود افغان خالی و از بناهای استوار و نفیس غزنی بود خراب کرد و تا حدود بازار سرافان رسید و خسارات مدهشی بمردم وارد نمود بیهقی داستان آمدن این سیل را سخت نیکو نوشته و چون این داستان حاوی مطالب سودمندی در بارهٔ شهر غزنی و آبادانی آنست آنرا در این جا نقل می نمائیم.

---

(۱) کلمه خالی را بارسم الخط اصلی آن تنها مرحوم ادیب پشاوری در کتاب بیهقی ضبط نموده و این کلمه بمعنی یادگار و شعار افغانست بابرو ابوالفضل از آن شرح داده اند آقای نفیسی که آنرا به معنی شالی زار گمان برده مورد ندارد زیرا اصلاً در هوای غزنی برنج نمی شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 514 of 736

روز شنبه نهم ماه رجب ٤٢٢ میان دو نماز باران تگی خرد خرد می بارید چنانکه زمین تر گونه میکرد و گروهی از گله داران درمیان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان به انجا بداشته هر چند گفتند از انجا برخیزید که محال بود بر گذر سیل بودن فرمان نمی بردند تا باران قوی تر شد کاهل وار برخاستند و خویشتن را بپای آن دیوارها افگندند که بمحلت دیه آهنگران پیوسته است و نهفتی جستند و بر ان جانب رود که سوی افغان خال است بسیار استر سلطانی بسته بودند درمیان آن درختان تا دیوارهای آسیاسو آخرها کشیده و خر پشته زده و ایمن نشسته ... و این پل بامیان دران روز گار بر این جمله بود پلی قوی بستونهای قوی برداشته پاسی از شب گذشته سیل رسید و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد چنانکه بصرافان رسید و بسیار زیان کرد و بازارها همه ناچیز شد و آب تا زیر قلعت آمد چنانکه در قدیم بود پیش از روز گار یعقوب لیث. که این شارستان و قلعه غزنین عمرو برادر یعقوب آبادان کرد و این حال ها استاد محمود وراق سخت نیکو شرح داده است.

فرخی در آمدن مسعود از صفاهان وری به غزنی و اشغال تخت پدر اشعار شیوا دارد و آرزوی مردم را به آمدن مسعود از اصفهان به غزنی شرح میدهد و غزنی را خانه شیران میداند و جز مسعود و آل ناصر دیگری را شایسته پادشاهی دراین شهر نمی شناسد!

کی بود کان خسرو فیروز بخت آید زراه
بخت و دولت در بسار و فتح و نصرت در یمین

زآرزوی روی او دلهای ما برخاسته است
چند خواهی داشتن دلهای ما را این چنین

عزم کی دارد که غزنی را بیاراید بر وی
رأی کی دارد که برسد بر پدر گردد مکین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 515 of 736

دار ملك خویش را ضایع چرا باید گذاشت
مرسیاهان راچرا کرده است برغزنی گزین
لشکری دارد گران و کشوری دارد بزرگ
بلکه از دریای روم اورا است تا دریای چین
هر که غزنین دیده باشد دیگران چون بود
هر که تازه میده بیند چون خورد نان جوین
از حبش تا کاشغر وز کاشغر تا اندلس
هر کجا گوئی ملك مسعود گویند آفرین
این جهان محمود را بود و کنون مسعود راست
نیست بااوخسروانرا هیچ گفتار اندرین
خانهٔ محمود را مسعود زیبد کد خدای
که خدای خانهٔ شیر عرین زیبد عرین

وبوحنیفه اسکافی غزنوی که از شعرای بزرگ و صریح اللهجه و حقگوی روزگار بود و بیهقی اورا بسیار ستوده و یقیناً ستایش وی نیز در اثر همین حق گوئی او بوده است چکامهٔ غرای در این مورد سروده است که چند بیت آنرا در اینجا نقل می کنیم:

بشهر غزنین ازمرد وزن نبود دوتن — که یك زمان بود ازخمر شوق اوهشیار
نهادمردم غزنین دو چشم و گوش براه — زبهر دیدن آن چهرهٔ چوگل بیهار
در این تفکر بودند کافتاب ملوك — شعاع طلعت کرد ازسپهر مهد اظهار
بدار ملك در آمد بسان جد وپدر — بکام خویش رسیده ز شکر کرده شعار
نباید آسان از هر کسی جهانبانی — اگرچه مرد بود چرب دست وزیرك سار
تو او ستاد نیابی به ازپدر ز فلك — بدرچه کرد همان پیشه کن به لیل و نهار
بداد کوش وبشب خسب ایمن ازهرید — که مرد بی داد ازبیم بد بود بیدار
زیك پدر دو پسر نیك وبد عجیب نبود — که از درختی پیداشده است منبر و دار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 516 of 736

بما اش پـدرا نست بـا اش پـران بسر بریدن شمع است سر فرازی یار

ودراوا ئل رمضان سلطان روزی چندبشکار جانب (زه) رفت وبخجیر فراوان آورد (۱)

امر وزارت

آنچه دراین سال هنـ کامه اوفت بلخ روی داد ومحضر اشار تی بدان کردیم مسئله تفویض وزارت بود بخواجه بزرگ احمد ابن حسن میمندی.

این خواجه که بحکم سلطان محمود درهندوستان محبوس بود بامر سلطان مسعود ازحبس رها وبیار گـاه خواسته شده بود دربلخ بحضور سلطان رسید وسلطان بهوی پیغام میداد کـه هرطور هست وزارت راقبول کـند حتی بوی گـفت که خواجه مارا بجای پدراست خواجه ابا می ورزید ومی گـفت من عهدنبوده ام وسو گـند های غلیظ خورده ام که دیـگر درامور سیاست مداخله نـکنم وپیر شده ام سلطان عذراورا نپذیرفت وسرانجام بتوسط ابونصر مشکان وبوسهل زوزنی خواجه راهجبور کردند و امر وزارت بروی مسلم شد وشرایط وی راسلطان قبول کرد ودراین باره سو گـندخورد ودرقبول آن شرایط امضا کرد. درروزنهم صفرخواجه بیار گـاه رفت وخلعت وزارت را پو شید بیهقی شرح این خلعت را چنین می نگارد :-

من ایستاده بودم وانظاره میکردم قبای سقلاطون بغدادی بود. سپیدی سپید. سخت خردنقش پیدا وعمامهٔ قصب بزرگ اما بغایت باریك وبلند. وطرازی سخت باریك وزنجیرهٔ بزرگـ. و کمری از هـزار مثـقال پیرو زه هـا درنشانده . . . . پس از ان خواجه را بحضور سلطان ببردند سلطان گـفت خواجه راهبارك بادـ خواجه بریای خاست. وزمین بوسه داد وپیش سلطان رفت

(۱) معلوم است زه نام شکار گـاهی بوده نزدیك غزنه وآهوی فراوان داشته بیهقی چند جـا از ان نام برده . معلوم نشد کـه کـجـا ست ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 517 of 736

وعقدی از گوهر بسلطان تقدیم کرد که گویند ده‌هزار دینارقیمت آن بود. سلطان انگشتر فیروزه بخواجه‌داد که‌نام‌سلطان بران نوشته بودو گفت این انگشترملك‌ماست وبتودادیم تامقرر گردد که‌پس ازفرمان مامثال‌های تونافذ است .

ودوروز بعدخواجه‌بدیوان وزارت نشست وهنگامی که بکار شروع میکرد برمصلای دیبای سبز دور کعت نمازخواند وبرون ازصدر نشست دوات ودسته کاغذویك‌جعبه‌سبك که‌برای‌وزیران می‌برادبحضور خواجه آوردند اولین‌چیزی که‌نوشت‌بعربی بود وترجمه آن‌این‌است: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ستایش به‌پروردگار جهانیان ودرودبرپیغمبر برگزیده واصحاب وی. خدامرا بسنده‌است وبکوو کیل است‌خدایا بمن‌باری‌ده‌درانچه دوست داری ورضای‌تست.برحمت خودای مهربانتر ازهمه‌مهربانان. برای شکر نعمت خدا بفقراء ومساکین ده‌هزاردرم ودهزارنان ودهزاروزراع گز باس داده شود بعد از این نوشته بکار آغاز کرد وهیبتی دردل‌ها مستولی شد .

مسعود ونیاست وی درفارس وهند

مسعود که‌دربارهٔ عراق وری اندیشه مندمی بود باخواجه بزرگ ودیگر اعیان سلطنت مشورت کرد تا کار آنحدود انتظام یابد. خواجه بزرگ علی‌دایه‌وایازرابه‌سالاری عراق انتخاب نمود و گفت علی دایه مردی محتشم وکاردیست ودر غیاب سلطان خدمت ها کرده وایاز نیز سالاری نیك است ودرهمه کارها باامیر ماضی بوده سلطان پیشنهاد خواجه بزرگ‌رارد کرد چنان وانمود که‌علی دایه راشغلی مهم تر می‌فرماید ودر باره ایاز گفت وی بس بناز وعزیز آمده است هر چند نطفه پدرماست چون ازسرای دور نبوده مدتی تجربت‌شود آنگاه‌آنچه بایدفرمود بفرمائیم . وبه سالاری عراق تاش فراش رابرگزید بدین‌شرط که سه‌ماه به نیشاپور باشد .وآنگاه بسوی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 518 of 736

ری رود ـ وی‌را بخفیه هدایت داد که‌در نیشاپور چون سالاران تر کمان نزد او آیند وی‌در برافکندن آنها بکوشد چندانکه خواجه بزرگ‌این‌امررا دوراز‌سیاست شمرد و گفت هنوزموقع آن نرسیده سلطان نپذیرفت وامر داد تاتاش فراش اوامراورا انجام‌دهد . وهمین مسئله بود که درآینده موجب اجحاف سلطان مسعود گردید . تاش فراش کمر زر و کلاه دوشاخ واستام ازهزار مثقال وبیست غلام وصد هزار درم وشش پیل اروسه ما ده به خلعت یافته عازم نیشاپور شد .

ودراین هنگام موضوع سالاری هندروی کار آمدسلطان مسـ ـعود احمدبن نیالتکین رابه سالاری‌هندبر گزید این‌احمد درعصر محمود خازن سلطنتی ودرهمه سفرها برکاب سلطان می‌بود وسلطان را بروی نظر مرحمت بود . در روز یکشنبه دوم شعبان این سال احمد نیالتکین را خلعت سالاری پوشانیدندو کمرزرهزار گانی با کلاه دوشاخ‌هزار گانی بوی عنایت کردند وچندتن‌از اعیان دیلمیان‌وبونصر بامیانی وبرادر زعیم بلخ وغیر هم را که سلطان نمی خواست در غزنه باشند نیز بنام خدمت با وی همراه نمودند و سلطان دردشت شاه بهار سان دیده سالار هند را مرخص کرد ـ و رمضان این سال را دردارالملک‌غزنه بسربرده در این ماه از زندانیان باز پرس نموده وامرداد تا هزار هزار درم از خزانه اطلاق کنند وبه مستحقان و درویشان‌با یتخت ونواحی آن‌رسانند‌یک بارهم بشکار جانب خرو ار وخارمرغ رفت وشکار فراوان نمود‌باز آمد (۱)

وعید را باحشمتی‌وجلالی بغزنه گذرانید که نظیر آن کمتر یاد دهند ودرین روز امیر درسخن‌پروری وفضیلت‌دوستی بشیوهٔ پدر کار کرد وتنها به‌زینبی‌علوی‌پنجاه‌هزار درم‌وبه‌ملک‌الشعرای‌دربار عنصری‌هزار دینار بخشود .

(۱) غروار نام مهانی بود دراوگر واکنون نیز این نام برجایست .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 519 of 736

دو روز از عید گذشته سلطان دردشت شاه بهار ازرعایا وعساکر خود بازدیدنمود وخود برمهد پیل نشسته بدشت آمد باتکلفی سخت عظیم ازپیلان وجنیبتیان مرصع بجواهر سلطان درسایهٔ چتری که برافراخته بودند. توقف نمود خواجه احمدوخواجه بونصر درنزدیك پیل بودند وسخن متظلمان می شنودند وبعرض سلطان میرسانیدند وباز میگردانیدند .

دراین روزها سلطان را ارادهٔ غزوهند دا منکیر خیال شدولی خواجه بزرگ مانع آمد ومصلحت دران دید که سلطان زمستان را به بلخ بگذراند زیرا ازیکطرف مسئله فرستادگان ری که نزدقدرخان رفته اند یکطرفه نشده وازطرف دیگر القادر بالله خلیفه عباسی سخت مریض است واز جانبی علی تکین باسلجوقیان متحدشده مبادا قصد بلخ وتخارستان نماید. سلطان برسخنان خواجه بزرگ اعتماد نموده قصد بلخ نمود . در شوال از غزنی حرکت نمود ودر کابل آمده سه روز اقامت کرد تابیلان سلطنتی راازانطرف گذرانیدند هزاروششصد وهفتاد نروماده پسندید وپنج شب درپروان کرد وازراه کوتل شیرغورك به ولوایج (رستاق) آمد ودوروز آنجا گذرانیده جانب بلخ کشید وروز سیزدهم ذی الحجه به بلخ وارد شد و در کوشك درعبدالاعلی مقام کرد .

آمدن سفیر بغداد بدربار بلخ

هشت روز بعدازرسیدن سلطان بقبةالاسلام بلخ خبرآوردند که القادر بالله خلیفه بغداد گذشته شد وپسروی القایم بامرالله رابمسند خلافت برداشتند واعیان هردو بطن ازبنی هاشم یعنی علویان وعباسیان برطاعت وی بیعت امیدند وسفرای دربار خلافت برای اخذ بیعت نامزد شدند و از آنجمله فقیه ابوبکرمحمدبن محمدسلیمانی طوسی بدربار غزنی گماشته شده است —

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 520 of 736

سلطان بمشورهٔ خواجهٔ بزرگ وابونصر مشکان ـ (ایلچ خبررا بمیان
نهاد وپنهان داشت تاسفیر آید وآنگاه موضوع مرگ خلیفه آشکار
گردد روز شنبه ۲۲ ذی‌الحجه ٤٢٤ سفیر بغداد به بلخ رسید بیهقی آئین
پذیرائی سفیررا چنانکه خودش دیده ذیلاً شرح میدهد :

اومیگوید مراسم پذیرائی سفیردربارخلافت برعهده خواجه علی میکال
کهرئیس الرؤساء بود گذاشته شدوبوعلی رسولدار تحت اثروی کار میکرد
(رسولدار گویا رتبهٔ بود که امروز برئیس تشریفات اطلاق می‌شود)چون سفیر
ببلخ نزدیك شد سه حاجب وبوالحسن ندیم ومظفر حاکی لدیم که این دونفر
زبان عربی فصیح میدانستند باده سرهنگ وهزار سوار سفیررا پذیرائی
کردند وبه‌محله سید بافان فرود آوردند سلطان ازباغ به کاخ عبدالاعلی
آمد وروز اول محرم رسول خلیفه‌را ملاقات نمود دراین روز چار هزار
غلام سرائی در دوطرف سرای امارت بچندرسته ایستاده بودنددوهزاربا کلاهای
دوشاخ و کمرهای گران وعمودهای سیمین ودوهزار دیگر باقبا های دیبای
شوشتری و کلاهای چاربر وشمشیر وهریك کمانی وسه چوبه تیر برد ست
وازغلامان خاصه سیصدتن دررسته های سه نزدیك امیرایستاده بودند واین‌ها
کلاهای دوشاخ و کمرهای زر وعمودهای زرین دا شتند ودر میان این ها
چندتن کمرهای مرصع بجواهر داشتند بزرگان وو لایت داران در درون
وبیرون سراعلی قدر مراتبهم ایستاده بودند رسولدار سفیر بغدادرا ازمیان
این‌همه تجمل و حشمت گذرانیده بدربار آوردسفیر بغداد از شکوه وعظمت
دربار بلخ مدهوش شده بود سلطان افغانستان برتخت نشسته بود وو زیر
دانشمند وی خواجه بزرگ شمس الکفات حسن میمندی نزدیك تخت
ولی نعمت باحشمت خود نشسته وجزوی دیگران برپا ایستاده بودند سفیر
بغداد درپیشگاه سریر سلطنت بایستاد وسلام گفت وتحیت خواند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 521 of 736

وخواجه بزرگ جواب داد آنگاه بوالنصر حاجب بازوی سفیر بغداد را گرفت و بفشاند .

سلطان تنها از احوال خلیفه پرسشی نمود وسفیر جواب عرض کرد و آنگاه خواجه بزرگ درموضوع وفات خلیفه فصلی بتازی سخن گفت چنان فصیح و نیکو که شایسته مقام وی بود وسفیر را گفت تا نامه خلیفه را تقدیم نماید سفیر بیا خاست ونامه درخریطه دیبای سیاه پیش تخت برد وباز گشت وهمان جا که معین شده بود نشست سلطان ابونصر مشکان رئیس دیوان رسالت را آوازداد وامر کرد تا نامه را قرائت نماید ابونصر پیش تخت رفت ونامه گرفت وروی جانب تخت کرده بایستاد ونامه را قرائت نمود چون بیا یان رسید سلطان گفت ترجمه کن ابو نصر چنان بفارسی فصیح آنرا ترجمه کرد که همگان اقرار دادند که این کفایت جزوی کسی را نیست . سفیر را باز گردانیدند وبار بگسست .

سلطان حکم داد که سه روز تعزیت خلیفه دربلخ گرفته شود دکان ها را ببستند وهمه روز امراء واعیان بالباس سفید بدربار می آمدند ورسم تعزیت بجا می آوردند وسلطان نیز دراین سه روز دستار وقبائی سپید می پوشید . بعد ازسه روز بلخ راچراغان کردند وسفیر را باطراف شهر بردند تامعاینه کنند آنگاه موضوع معاهدهٔ دربار غزنی با دربار خلافت در میان آمد — خواجه بزرگ بدیوان وزارت نشست وابونصر مشکان نیز در ان جا حاضر آمد سفیر بغدادراخواستندوراجع به شرایط عهد سلطان بادربار خلافت مذاکره نمودند ونتیجه بدان قرار یافت که سلطان برنسخت عهد یکه خود خلیفه فرستاده است امضاء مینماید اما بشرطیکه سفیر تعهد کند که چون به بغداد رود خلیفه منشوری تازه فرستد ودران مقرراتی که در بار غزنه پیشنهاد داده قبول کند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 522 of 736

این مقررات نه تنها پیشنهادی بود که از طرف دربار غزنه شده بود بلکه درذات خود متضمن چنان نکات و دقایقی بود که دربار بغداد را تهدید می کرد واقتدار بغداد با ترا مقابل قدرت غزنویان ضعیف وخاضع نشان میداد .

به رؤس مسایل این مقررات ذیلاً اشاره می‌شود :

۱) درمنشور سلطنت غزنی که خلیفه بغداد آنرا امضا می کند و به غزنی میفرستد ایالات سلطنت غزنی را ذیلاً اعتراف نماید: خراسان ـ خوارزم ـ تیمروز ـ زابلستان ـ جمله هند وسند ـ چغانیان ـ ختلان ـ قبادیان ـ ترمذ قصدار ـ مکران ـ والستان ـ ری ـ جبال ـ سپاهان تاعقبه ملوان ـ گرگان ـ طبرستان .

۲) خلیفه بغداد بدون ذریعه سلطنت غزنی باخانان ترکستان هیچگونه رابطه و کتابت نداشته باشد وچنانکه درعصر محمود والقادر بالله این عهد مرعی بود در روز گارمسعود نیز رعایت شود .

۳) خلیفه دوباره محمدسلیمانی را بسفارت دردربار غزنه بفرستدوچنان خلعتی به مسعود فرستد که در هیچ روز گاری از بغداد به هیچکس داده نشده باشد .

٤) خلیفه از نقط نظر مقام روحانی که دارد فتوی دهد که سلطان غزنه ازجانب سیستان به کرمان لشکر کشدوازجانب مکران قصدعمان کندوقرامطه را بر اندازد یعنی این جنگ را جنگ مذهبی ومشروع معرفی کند .

۵) خلیفه بآل بویه رعایت نماید و چون آن ها با سلطان دوستی دارند هیچ گاه قصد آزار شان نکند .

٦) خلیفه امر بدهد که راه حج گشاده شود وقافله حجاج را سالاری از سالاران غزنه بدرقه نماید .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 523 of 736

وعلاوه برمواد متذکرهٔ فوق سفیر بغدادرا گفتند تا بخلیفه ازجانب سلطان باز گوید که اگر حرمت در گاه خلافت نمیبود چون لشکرها زیاد شده وما بزیادت ولایت حاجت مندیم ناچار قصد بغداد میکردیم وراه حج را می گشادیم وپدر ماما را بهری گذاشته بود تا این کار را انجام دهیم اگر او گذشته نمی شد ومابر فتن خراسان مجبور نمی گردیدیم امروز بمصر یا بغداد می بودیم .

سفیر تمام این شرایط را قبول کرد و گفت این سخن ها همه حق است ودیگر روز صورت عهدی را که بالست سلطان امضاء میکرد امضاء نمود .

این عهد نامه را از خود بغداد نسخت کرده بودند وخلیفه درمکتوبی که بسلطان فرستاده بود بدان اشاره نموده بود ومطلب از فرستادن نسخت عهد از بغداد این بود که سلطان بهسوگند های غلیظی که از بغداد نسخت کرده بودند پیمان دوستی خود را با خلیفه موکد گرداند تا مبادا از ناحیت شاهنشاهی غزنه دربار بغداد زیانی بیند ــ درمکتوبی که خلیفه بسلطان فرستاده وبیهقی این مکتوب را در کتاب خود آورده بعد از حمد ونعت وخبر وفات قادر بالله وبیعت مردمان بخود او سلطان را ستوده و دربارهٔ وی گفته است که مسعود شهابیست که خامد نمی شود وشمشیریست که زمان آنرا در نیام کرده نمی تواند ودرعنوان وبرانا صردین اللهحافظ عبادالله المنتقم من اعداءالله ظهیر خلیفة الله ومحمود رانظام الدین کهف الاسلام والمسلمین یمین الدوله وامین الملها بی القاسم ولی امیر المومنین خطاب نموده است ومراسلتی که سلطان بخلیفه نگاشته متضمن مطالب عهد محبت واحترام بمقام خلافت وتاکید آن بسوگند های غلیظی است که نسخت آنرا از بغداد فرستاده بودند وبیهقی اصل مراسلت سلطان رانیز در کتاب نفیس خود ثبت نموده است

صورت عهدرا بهسفیر سپردند وآنرا باهدایا وظرایف وتحائفی که قیمت آن احصا نمی شود رخصت کردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 524 of 736

وپنج قاصد باوی فرستادند که‌دو نفر آنهاراسفیر از بغداد رخصت کنند و گذارشات آنجارا به‌سلطان عرض نماید وسلطان بنام کرایه کش وبدکیان چند تن‌را باسفیر مقرر کرد که‌از گذارشات سفیر درعرض راه بسلطان جاسوسی نمایند .

قتل منجوق و حادثه خوارزم

دراین اثناواقعهٔ قتل‌منجوق قایدحادث گردیدوآن‌چنان بود که‌بوسهل زوزنی رئیس‌دیوان رسالات‌آن‌وقت هنگامی که‌سلطان‌ازغزنه به‌بلخ حرکت میکرد راجع بخوارزم شاه سعایت نمود و سلطان عرض کرده‌بود که‌وی از سلطان آزرده شده وعدت‌وحشمت زیادداردو بیم‌آن‌میرود که‌خوارزم‌رابروی سلطان‌بشوراند واز فرمان‌در بارغزنه‌سرباز زند وسلطان‌را بران وادار کرده بود که‌درنهان‌فرمانی بقلم خویش بمنجوق قاید که‌در خوارزم است واز طرف سلطان نیابت خوارزم شاه دارد صادر نماید ووی را امر بدهد که کار التونتاش رابسازد سلطان بدون آنکه باخواجهٔ بزرگ یا دیگر خیر خواهان خبیر دربار این‌را زرا بمیان گذارد پیشنهاد بوسهل را قبول کرده وفرمانی بخط خویش بمنجوق قاید فرستاده بود وتنها عبدوس‌را از این مسئله مطلع ساخته‌بود دیری نگذشت که‌روز کار برده‌ازاین کار برداشت وعبدوس مسئله رابه ابوالفتح حاتمی ووی به‌ابو محمد سعدی وکیل خوارزم شاه درمیان نهاد وابومحمد عین قضیه‌رابه خوارزم شاه اطلاع‌داد .

خوارزم شاه که‌مردی مجرب و کار آزموده وسردار دلیرویخته‌بود بهر تدبیری که‌توانست بهمکاری وزیر دانشمند خود خواجه‌عبدالصمد منجوق‌را کشت ونعش اورا دراطراف‌شهر گردانید .

چون این‌خبر به‌بلخ رسیدسلطان بشیمان شد واندیشه‌مند گردید زیرا از یک‌طرف حقوقی که‌دربار غزنه‌ازسالها باالتونتاش داشت بشکست و کاری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 525 of 736

ساخته لشکر دیدو از جانبی چون التونتاش مرد داسوز ومتمفذو کاری از دست شد خواجه میمند که از قضایا مطلع نبود بخود بپیچید و بوسهل را مالش داد سلطان را ملتفت ساخت که اگر زود جلو گیری نشود چون التونتاش مردی بخرد وشجاعست فتنه بزرگ حادث خواهد شد . با لاخره در اثر پیشنهاد خواجه چنان وانمودند که این قضیه را بوسهل کرده ووی موقع جسته وهنگامی که سلطان را بیخود یافته بخدعه . فرمانی نوشته وآنرا به توقیع سلطان رسانیده است. لهذا نامهٔ استمالتی از دربار غزنه بنام التونتاش صادر شد تاوی متسلی ومطمئن شود وهمچنین سلطان امرداد تا بوسهل را گرفتند ودربند کشیدند واموال وعقار اورا هرجا بود ضبط نمودند وبجای وی ابوالفتح رازی را رئیس دیوان عرض مقرر کرد .

رفتن التونتاش خوارزمشاه بجنگ (علی تکین) و کشته شدن او

منهیان از بخارا اطلاع دادند که علی تکین مطمین نیست وسر فتنه دارد وسلطنت غزنی را مایهٔ اضمحلال قدرت ترکان میداند وعماً قریب شری بپا خواهد ساخت سلطان باخواجه میمندی وانوشتگین مشکان استشاره کرد تصویب کردند که خوارزمشاه استمالت شود وفوجی باوی نامزد گردد تا بر علی تکین حمله نموده ویرا براندازد عبدوس با فرمان وخلعت نزد خوارزم شاه رفت وپیغام داد که خوارزم شاه بفرمان سلطان بر علی تکین مهیای حمله می باشد وسلطان یانزده هزار سوار بمدد او از بلخ فرستاد . التونتاش خوارزمشاه جانب بخارا لشکر کشید علی تکین شهر را به سرهنگان خود واگذاشته خود با لشکر گران دبوسی را قرارگاه ساخت التونتاش بمردمان شهر پیغام فرستاد که تسلیم شوند بخارائیان که از ظلم ترکان بجان آمده بودند بنده گی کردند وشادشدند وعلاقه مندی خودرا بسلطنت غزنی اظهار کردند و گفتند : « دیریست در آرزوی آنند که رعیت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 526 of 736

سلطان الاعظم مالك‌الاسلام ادام‌الله سلطانه باشند» خوارزم شاه ایشان‌را بنواخت وخود مردمان شهر اطراف قهندز بخارا را گرفته سرهنگان علی‌تکین‌را اسیر ومقتول نمودند وخوارزم‌شاه جانب دبوسی حرکت‌نمود ومرد وار جنگید وحقوق ممالحت ونمکخوارگی سلطان را ادانمود ودرراه تشنید سلطنت ازهیچگونه مردانه گی وفداکاری دریغ نکرد ولیٰ متاسفاً بعدازجنگ‌شدید وآنگاه که‌به‌نیرو و کفایت‌او عسکردشمن متفرق شدند پای‌او مجروح وتیر درهمان‌جا اصابت کرد که‌درفتح یکی ازقلاع هند درر کاب سلطان محمود سنگی بران خورده وزخمدار نموده بود شاه‌خوارزم که‌آئین‌سالاری وجنگجوئی وبردلی‌را درر کاب ولی‌نعمت ومربی دلیر خود سلطان‌محمود آموخته بود باوصف این زخم منکر ازپا نایستاد وخودنیزه برداشته می‌جنگید وفردای آن‌روز نیزبه‌میدان برآمد اما اسپ تندی کرد والتونتاش جنگجو شاه خوارزم برزمین افتاده دستش بزیرشکست وقتی که کار بدین گونه‌شد خواجه‌احمد عبدالصمد عنان‌اختیار عسکررا خود بدست گرفت وچون میدانست درلشکردشمن اضطرابی افتاده درصدد‌مصالحت برآمد رسولان علی تکین نزدوی آمدند ومسئله به صلح انجامیدوعلی‌تکین خوارزم‌شاه‌را واسطهٔ شفاعت‌خودبدربارسلطان قرارداد.

خواجه احمد عبدالصمد التونتاش و اردوی او را این طرف جیحون آورد و در عرض راه خوارزم شاه فرمان یافت وسلطان به شنیدن این خبر سخت‌غمگین‌شدزیرا سالاری بدان‌همه وفا وشجاعت وتدبیردیگر بدست‌نیامد وخواجه‌احمد عبدالصمدرا بفرمان های موکد نوازش ها فرمود و هارون و(راستی) پسران التونتاش‌را که‌دربلخ بودند بحضور طلب‌فرمود وبااینکه (رستی) باکفایت ودلاور بود هارون‌را نسبت به‌اینکه مادرش سیستانی بود بهولایت خوارزم بحیث خلیفهٔ (سعید) پسر خود مقرر کرد و فرمان خوارزم شاهی‌را بنام سعید توقیع کرد وهارون‌را خلیفة‌الدر خوارزم‌شاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 527 of 736

خواند و بجای پدر بخوارزم فرستاد و نیمه خلعت پسررا باو پوشانیدند وخواجه احمد عبدالصمدرا بوزارت وی برقرار داشتند .

هوای بلخ گرم شدسلطان در ۲۲ جمادی‌الاولی ۴۲۳ براه دره گز عازم غزنه شد ویازدهم جمادی‌الاولی بحضرت غزنه وارد گردید ودر کوشك محمودی کهسرای امارت بود مقام کرد .

گشاده شدن راه حج

ازروزیکه سفیربغداد ازبلخ حرکت کرده بود سلطان آرزو داشت که هرچه‌زودتر راه کشاده گرددورعایای مسلمان او که هوای خانهٔ خدای یگانه در دل دارند به زیارت کعبه مشرف‌شوند درین روزها بحضرت غزنه پیغام خلیفه‌رسید که از دربار بغداد فرمان رفته‌وآل بویه راه‌را آبادان کرده وحوض‌ها ساخته‌اند سلطان خواجه علی میکال رابه سالاری قافلهٔ‌حجاج گماشت ودانشمندحسن برمکی‌را بسفارت‌بغداد منصوب‌نمود چنانکه سابقاً نیزاین وظیفه‌رابرعهدهٔ او گذاشته بودند ومکاتیبی دوستانه که لازم بودنزیمهٔ وی‌بخلیفه فرستادند .

درین‌روزهاسلطان به باغ صدهزاربود وامرداد کوشك کهن محمود زاولی رابیاراستند تامراسم ختنهٔ شهزادگان انجام‌شود وبرای‌این‌امر جشن‌بس عظیم‌وملوکانه برپا گردید وهمه‌اولیا وحشم‌وسران و سرداران مملکت درقصر کهن محمودی انجمن کردند وداد شادی دادند وسلطان خود باامیرزادگان به کوشك سپیدرفت یك‌هفته درآنجامقام کردتااین شغل انجام شد آنگاه به سرای امارت‌عودت‌نمود. درین‌اثنا خواجه ابوالقاسم حصیری وبوطاهر ثبالی‌ازترکستان‌پیغام‌دادند که‌مدتی‌است که ما رابه کاشغر مقام داده‌اند وجز این دیگر تفصیلی نداده بودند سلطان درغرهٔ ذی‌حجه ازغزنه جانب هرات سراپرده کشید ودرنیمهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 528 of 736

ماه بهرات واصل شد سلطان هرات را دوست میداشت زیرا روزگار جوانی وی دراین سرزمین فرخنده سپری شده بودوخاطرات شیرین ودلچسب از آن دردل داشت ازری نامه رسید که فراش تاش سپهسالار وطاهر دبیر کارهای آن حدود را امور دلخواه انتظام داده اند وپسر کوهر آگین شهره یوش که به قزوین تاخته بودمنکوب گردیدوهمه کارها به نظم ونسق انجام میشود .

درهرات خواجه میوند مریض شدروز هجدهم محرم سلطان از هرات جانب نیشاپور حرکت کردوخواجه میمندی را بهرات گذاشت تاصحت او اعاده نماید وغره صفر به نیشاپور واردشد ٤روز گذشته بود از هرات خبررسید که وزیر دانشمند میوند شمس الکفات احمد حسن رحمت الله علیه گذشته شد ابونصرمشکان وفات او را به سلطان عرض کرد ـ سلطان برفوت آن دانشمند بزرگ که از مفاخر شرق و سر بر آورد گان افغانستان بود سخت متأثر گردید و گفت دریغ احمد یگانه روزگار که چنو ـ کم یافته میشود کراورا باز فروختندی هیچ ذخیره ازوی دریغ نبودی ـ سلطان امر داد تا اعیان حضرت انجمن کنند ودر کار وزیر بیندیشند وبونصرمشکان را فرمود تا اسمای کسانی را که شایستهٔ امر وزارت باشند باین انجمن تقدیم نمایند .

ابو نصر مشکان فهرست اشخاص ذیل را بانجمن تقدیم نمود : بوالحسن سیاری ـ بوسهل حمدوی ـ طاهر دبیر ـ طاهر مستوفی ـ بوالحسن عقیلی ـ اعضای انجمن بعد از غور مقرر داشتند که خود سلطان لیك داند تادر این باب هر که را بپسندد .

رای سلطان باحمد عبدالصمد وزیرخوارزم شاه قرار گرفت ووی را از خوارزم طلب کرد وپسر او را بجای وی بوزارت هارون منصوب نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 529 of 736

رسیدن خلعت بغداد

در این اثنا خبر رسید که سفیر بغداد (همان ابوبکرسلیمانی) باخادمی ازخاصگان خلیفه بهری رسیده ومنشور و لوا آورده چند روز بعد سفیر به نیشاپور رسید وچنانکه معمول بود مراسم استقبال او انجام یافت و سلطان وی را ملاقات نمود — ترتیبات دربار به استثنای بعضی از جزئیات مانند دربار های سابق بود که سفیر خلیفه را پذیرائی میکردند ودر این کتاب ذکر کردیم — چون هنوز امر وزارت انجام نیافته بود بجای خواجه بزرگ سپاه سالار علی دایه نشسته بود — سفیر دست سلطان را بوسید وخادم خلیفه زمین را بوسه داد وبونصر مشکان نامه خلیفه را قرائت کرد ، سفیر عرض نمود که من چون به بغداد باز گشتم پیغام حضرت سلطان را باتواخت و نوازشی که کرده بود بخلیفه رسانیدم خلیفه شاد گشت و بارعام داده مزایای سلطان را ذکر کرد وحتی گفت امروز بزرگترین وقوی ترین رکن ما ناصرالدین الله وحافظ بلاد الله المنتقم من اعداء الله ابو سعید مسعود است و درهمان دربار منشور ولوا وخلعت سلطان را بدست خود ترتیب داد .

سلطان بفرمود تا خلعت را آوردند طوریکه بیهقی اجمالاً اشاره می نماید خلعت عبارت بود از هفت جنس لباس که یکی از ان دیبای سیاه بود به شعار عباسیان وتاج مرصع بجواهر وطوق مرصع وعمامه که خود خلیفه بسته بود وهمچنان بسته آورده بودند وشمشیر مرصع و لوا — سلطان از تخت بزیر آمد ببارگاه الهی ثنا گفت واین نعمت را عطیه وموهبت حضرت او پنداشت ودو رکعت نماز بشکرانه ادا کرد — ودرحالی که همه سالاران وسران بارگاه این منظره را مشاهده می نمودند ودربیرون قصر غلغله نقاره وبوق عسا کر بلند بود تاج را بسر نهاد وشمشیر را حمایل کرد ولواء را بدست راست گرفت امرای بارگاه بحدی نثار کردند که سفحه زرین شد ومیدان باغ سیمین .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 530 of 736

درمیانه خبررسید که پسر بغمر تر کمان و پسران دیگر مقدمان آن‌ها چنانکه قبلاً ذکر کردیم سلطان تاش فراش را بقتل آن‌ها فرمان داده بود چون سیل ازبلخان کوه سرازیر شده قصد اطراف مملکت دارند تا انتقام خون پدران شان‌را بکشند .

سلطان سپه‌سالار علی‌دایه‌را فرمان داد تا بطوس رود وحاجب بزرگ بلکاتکین سوی سرخس رود و کشاف‌ها برگمارند واحوال تر کمانان را مطالعه کنند وبه‌با کالیجار نیز فرمان رفت تادر کارها هوشیار باشد وبحکام نساء وباورد خبردادند تاهرچه سپهسالار علی‌دایه و بلکاتکین بگویند اطاعت کنند.

خواجه عبدالصمد بپایسرش عبدالجبار ـ ازخوارزم به نیشاپور رسید ودرجمادی الاول این سال یعنی سال ٤٢٥ قمری خلعت وزارت یافت وسلطان ویرا نوازش‌ها نمود وپسراورانیز خلعت وزارت‌خوارزم پوشانید اماقبل ازآنکه بخوارزم رود سلطان امرداد که وی نزد با کالیجاروالی گرگان رود ودختر اورا که‌درعقد سلطان است بیاورد ـ وبعد ازانجام این وظیفه بخوارزم شود .

منهیان ازری اطلاع دادند که‌طاهر دبیر وظائف خودرا بدرستی انجام نمیدهد ومشغول لهووطرب وعیاشی می‌باشد ومصرف های بیهوده می‌نماید چنانچه یك‌روز گل‌افشانی کرده بود که بدان گونه هیچ یك ازملوك وسلاطین گل‌افشانی نکرده‌اند درمیان برگ‌های گل‌درم ودینار گذاشته افشانده بود وتاجی از گل برسرنهاده‌وخودطاهر پای کوفته‌بود فراش تاش ودیگران نیز کارهارا مهمل گذاشته درلهو وطرب بوی‌اقتدا مینمایند سلطان بخشم شد وبوسهل حمدوی‌را بجای وی برگماشت واورا شیخ‌العمید خطاب نهاد ویکدسته ازغلامان خاصه وپیلان‌شاهی ودیگر ساز وتجمل‌زیاد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 531 of 736

باوی همراه کرد وعبدالجبار پسر خواجه‌احمد از گرگان مراجعت کرد ودختر با کالیجاررا به‌نیشاپور آورد وسلطان‌جشنی ملوکانه بپا کرد ودر کوشکهای‌حسنکی مراسم عروسی بعمل آمد .

ترکمانان

در این هنگام خبر آوردند که‌ترکمانان به‌هیچ‌حال‌آرام نمی‌شوند ومخصوصاً ازروزیکه‌شنیده‌اند که‌پسر نعمیر ترکمان بخونخواهی پدر خود ازبلخان کوه بالشکری گران به‌بیابان فرودآمده سلطان‌اندیشه مند شد ودرصدد آن برآمد که‌ترکمانانی را که در حدود هرات اقامت‌دارند براندازد وتر کمانان نواحی‌ری‌را نیز بوسهل‌حمدوی وطاهردبیر فروگیرند وازاین خیال بنامه‌های مخصوص طاهر دبیر وبوسهل‌را آگاه نمود .

هنوز مسئله ترکمانان به نتیجه نرسیده بود که‌قضیه احمد نیالتگین سالار هندوستان وقاضی شیرازی کدخدای آنجا بسلطان رسید واین‌واقعه چنان بود که‌سپهسالار احمد باقاضی موافقت نداشت ونمی‌خواست که‌قاضی که‌مرد بیگانه ودوراز کفایت سرداریست‌درامور سالاری‌هندمداخله‌نماید وخودرا بدربار غزنی ازهمه مقرب تر میدانست وحقیقتاً سالاری دلاور وجنگجو ونامور بود وبدربار محمود فوق‌العاده قرب ومنزلت‌داشت‌وخوی سلطان‌را بیشتر ازدیگران دریافته بود ومعناً وجسماً بسلطان‌شباهت داشت حتی وی‌را عطسه محمود می گفتند .

قاضی شیرازی کدخدای هند درصدد آن بود که‌مسعود را بروی‌مشتبه سازد وآن سالار جنگی‌راازپادرانداز د سپهسالار هند به دسائس وی وقعی نمی گذاشت وبیکارسالاری دلگرم‌بود وبربنارس لشکر کشید وآن‌شهر را تصرف نمود مع‌التأسف قاضی‌موقع‌یافته‌به سلطان‌انها کرد که‌احمد درمقدار خراج‌خیانت کرده وباثر کمانان‌ساخته‌خلاصه‌بهر نحوی که‌توانست سلطان‌را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 532 of 736

برسالار هندید گمان ساخت وسلطان درصدد آن بر آمد که بجای وی تلك هندورا منصوب سازد وهنوز این قضیه فیصله نشده بود که «ستی» پسر التونتاش خوارزم شاه از بام افتاد وسلطان سخت غمگین شد وبرمردهٔ او بگریست ولی مردمان به هارون برادرش طوری دیگر ابلاغ کردند و فهانیدند که سلطان ستی را کشته است واین قضیه چنانکه در آینده دیده میشود سبب فتنهٔ خوارزم گردید(۱) وهم چنان از ختلان راپورت دادند که مردمان آنجا شورشی برپا کرده اند وسلطان خواجه بزرگ را فرمان داد تا به بلخ وطخارستان رود وامور آنجارا انتظام دهد وبوبکر مبشررا نیز باوی رهزد کردند تا اطلاعات و گذارشات آن وزیر دانشمند را روز بروز بدربار اطلاع بدهد.

چون خواجه احمد حرکت نمود. تلك موقع را غنیمت دانسته پیشنهاداتی به سلطان تقدیم کرد سلطان پیشنهاد اوراقبول فرمود ووی رادرامور هند اختیار عام وتام ارزانی کرد وفعال مایرید قرار داد. چون بهندوستان رسید هندوان را براحمد نیالتکین برانگیخت وجنگ نمود تاسالار هند را گرفته کشت واموالش را غارت نمود وبسر کرد آن سالار پردل جنگجو رضای سلطان را حاصل کرد - ابن اثیر این مسئله را بصورت دیگر انگاشته ومی گوید چون مسعود از غزوات هند باز گشت احمد سر نعاوت برافراشت وازنزد عساکر سلطان گریخته به بهاطیه رفت واز رئیس آنجا عنفاً کشتی ها گرفت که از دریا عبور نماید کشتی بانان به مصلحت رئیس شهر آنهارا فریب داده دریکی از جزایر غیر مسکون فرود آوردند وخود باز گشتند احمد وهمراهانش در آنجا از گرسنگی بردیك بهلاکت رسیدند ملازمان رئیس شهر آمده اکثررا

(۱) ابن اثیر موضوع افتادن پسر التونتاش را از بام نام نمی برد و بلکه بنام (ستی یاداستی) پسرت به التونتاش قابل نمی شود ومی گوید از وی سه پسر مانده بود که هارون، اسمعیل و رشید نام داشتند و سبب بغاوت هارون تنها مخالفت وی را باعبدالجبار می داند ۲۱۰ ج ۹ تربیع کامل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 533 of 736

کشتندو پسر احمدرا اسیر گرفتند وخوداحمدچون اینحالرا دیدانتحار نمود.

درین وقت اطلاع رسید که هارون پسر خوارزم شاه ازشنیدن مرگ برادر خود سخت متاثر شده وعبدالجبار پسرخواجه احمد عبدالصمد که وزیر او بود ازترس پنهان شده وهارون درصدد آن است که بهمرو حمله کند. از هند نیز اخباری میرسید که برتسگرانی سلطان مسعود می‌افزود درماه شوال ٤٢٥ ابوالقاسم حصیری وقاضی بوطاهری تبالی که برای خواستگاری دختر قدر خان رفته بودند به پروان رسیدند قاضی بوطاهر تبالی درآنجا مسموم شد ووفات یافت و حصیری به غزنه آمد ودختر قدر خان را آوردند وشهر را آراستند ومسعود دختر قدر خان‌را عروسی کرد درین وقت لشکری که در کرمان بود دراثر شورش اعالی آنجاو تحریك بغداد شکست نمودند وهزیمتیان به غزنی رسیدند این لشکر بیشتر هندو بود سلطان برآنهاسخت برآشفت وعتاب نمود واخیراً چون دانست نسبت به کمی تعداد و دوری راه ونرسیدن کمك معذور اند از سر جریمهٔ شان درگذشت وعفوشان فرمود.

فتح قلعهٔ سرستی

دراین سال یعنی درسال ٤٢٥ مسعودباعسکر گران جانب هندلشکر کشید ابن‌لشکر کشی راابن اثیر درالکامل ومورخین مابعد در کتب خود تفصیل داده‌اند نسخ موجودهٔ تاریخ بیهقی ازاین جنگ ساکت است وعلت آن است که درنسخ موجودهٔ وقایع رمضان ٤٢٤ تارمضان سال ٤٢٥ متصل ذکر شده ومعلوم است چندین صفحه ازداخل این جلدنیز مفقود است ومثل سایر مجلات این کتاب نفیس ازمیان رفته. از نوشته‌های ابن اثیر برمی آید که چون تلك احمد نیالتکین سالار هندرا براوگمارد مسعودخودبه قصدهندلشکر کشید و به قلعه سرستی که‌ازامنع حصورهند بودحمله‌بردوآنرا محاصره‌نمود رئیس قلعه ازدرصلح پیش آمدقبول نمود که مال زیاد به‌مسعود بپردازد مسعود به صلح

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 534 of 736

راضی شد در این قلعه جماعتی از تاجران مسلمان برای تجارت آمده بودند رئیس قلعه خواست مالی را که به مسعود می دهد از آن ها بگیرد تاجران مذکور عریضه به مسعود نگاشتند و در آن از مظلومیت خود و ضعف هندوان اطلاع دادند و نامه را به پیکان تیری بسته جانب سپاه سلطان افکندند چون مسعود آگاه شد از سلح به جنگ گرائید و خندق را به شاخه های درختان و ساقه های نیشکر مملو نمود و عساکر خود را از آن عبور داده عنقاً قلعه را مفتوح نمود و از آنجا به قلعهٔ دیگر که در آن حدود بود حمله برد این قلعه سخت محکم و استوار و دارای دیوارهای بلند و قوی بود و سلطان مسعود آنرا محاصره نمود اما نسبت به مرض شدیدی که سلطان را فرا گرفت و خبری که از حمله ترکمانان به طوس رسید مجبور به رجعت شد و در غزنه دار الملک محبوب خویش واپس آمد.

جنگ آمل و ساری

سلطان مسعود چون از هند باز گشت هر روز در مملکت آشوبی تازه برپا می شد و در امنیت عمومی خللی پدید می آمد و در هر گوشه آتشی از فتنه و شورش افروخته می گردید. مخصوصاً ترکمانان که گاهی در صحراهای مرو تا ترکتاز می کردند و گاهی طوس و کرانه های نهر را غارت می نمودند و گاهی به ترمذ و چغانیان حمله می بردند.

خوارزم نیز تقریباً از دست شده بود و هردم خبری میرسید که هارون پسر التونتاش سر فتنه دارد و با علی تکین سازش نموده.

اخباریکه از بخارا میرسید نیز دال بر این بود که علی تکین بر سر آنست که از آمویه عبور کند و بلخ را تحت حمله قرار دهد.

احوال ری و سپاهان نیز قابل اعتماد نبود و دشمنان می خواستند از موقع استفاده کرده و از ضربات متوالی ترکمانان به پیکر دولت محمودی وارد می کنند استفاده نمایند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 535 of 736

درخلال این احوال-طرزسیاست سلطان مسعود وروبهٔ که باخدام وسران کشور پیش گرفته بود نـظام مملـکت و فعالیت هـای حربـی وسیاسی را بطی می گردانید ودل‌های‌مردم ازروش حـکومت سرد شده میرفت سلطـان که بقوت خویش مغرور بود وهرچه را ازنقطهٔ نظر افکار خودمی‌دید . در میان تمام این گیرودارها بیشتر به‌نشاط وتفریح مشغول بود وبجای اعـادهٔ انتظام مملـکت- دربرانداختن خدمتـگاران پدر وسپهبدان پردل وجنگجوی کشورمی کوشید وچون خودبه‌هیچکس اعتماد نداشت کاربجائی رسید که اعتماد دیگران نیز ازوی سلب‌شد —

سلطان خیال کرد اگرازغزنی حرکت کند ودرهرات رود و ازآنجا به‌تدبیر امور ودفاع ترکمانان بپردازد بحال مملـکت مفید تراست لهذا امیرسعید پسرخودرابه‌وکـالت خود درغزنه گماشت وعلی کوتوال‌رابه‌حیث مشاور اومقرر کرد ومودود را دررکـاب خود گرفت ودر۲۷ شوال از غزنه حرکت‌نمودودر۷ذی‌القعده به‌تگین آباد رسیدو بعدازهفت‌روز توقف‌از تگین آبادبه‌بست‌آمدوازآنجا به‌هرات‌و ازآنجا به‌سرخس آمد درسرخس‌ابونصر مشکان به‌سلطان پیشنهاد‌داد که‌چون ترکمانان‌پیشتر درحدود مروند‌بهتراست سلطان نخست به‌مرورود که هم کهمك‌علی تـگین‌ازترکمانان ممنوع شود وهم خودآن‌ها ازحملاتی که‌متواتراً درین حدود می کنند مغلوب گردند-سلطان به‌سخن او گوش نداد ودرسرخس بود که ازترمذ اطلاع رسید که جمـاعتی ازترکمانان آنجاآمده‌حمله کردند و بکتـگین رئیس عسکری ترمذدرحالیکه شدیداً جنـگ می کرد ونزدیك بود ترکمنان را شکست‌دهد بناگهان‌زرهٔ اوبالا رفته وتیری بر شکم اورسیده و کشته شده است —

دوسه روز بعد ازمرو اطلاع رسید که دران حدود نیز ترکمن ها حملهٔ سخت نمودند ولی نوشتـگین خادم سالار مروآنهارا شکست داده است وچند نفر ازآنها اسیر گرفته اند —

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 536 of 736

چون اسیران را نزدسلطان فرستادند سلطان ازخشم زیاد امر داد آن ها را دربی پیلان هموار نمودند —

خواجه احمد عبدالصمد که‌برای انتظام امور تخارستان وختلان رفته‌بود درسرخس به‌موکب سلطان پیوست — ورای عمومی بران قرار گرفت که سلطان به‌سرعت تمام جانب مرورود اماسلطان برخلاف‌فیصلهٔ عمومی ازرفتن مروباز ایستاد واراده کرد که بسوی نیشاپور رود هرقدر خواجه بزرگ احمد عبدالصمد وابونصرمشکان ودیگر بزرگان عرض کردند مفید نیفتاد زیرا همان یك‌شکست ظاهری که‌ترکمن ها ازمرو یافته بودند سلطان را مطمئن گردانیده بود وعهدی که علی‌تکین دوسال قبل باالتونتاش بسته‌بود وخاطر سلطان‌را ازدوروئی خانان آسوده ساخته بودسلطان مسعودبه نیشاپور آمدودرآنجا اطلاع‌رسید که‌علی‌تکین فوت کرداین خبر سلطان رابیشتر مطمئن گردانید واراده کرد جانب دهستان رودواز آنجابه‌آمل شود زیرا سلطان را گفته بودند آمل‌نهایت معمور است وسلطان می تواند از آنجا مبالغ زیادی بنام خراج وباجی که‌باقی مانده تحصیل نماید —

سلطان درین موضوع باوزیر ورئیس دیوان رسالت مشورت کردآن‌ها رفتن‌سلطان‌رادوراز مصلحت‌دانستندو گفتندبهتر آن است که‌سلطان به‌مرورود زیرا مرگ علی تکین کارهارا دگرگونه می‌نماید وبسیارممکن‌است خان نوخاسته باتر کمانان بسازد اماسلطان به‌مشورهٔ آنها اهمیت نداد .

و جانب دهستان و گرگان حرکت نمود چون به‌گرگان رسید با کالیجاربا تمام‌حشم خودبه‌ساری رفته‌بود سلطان‌باوجود آنکه‌با کالیجار پسر خود را فرستاد واظهار خلوصیت نمود و گفت هر چه سلطان بخواهد می‌پردازد جانب ساری روان‌شد وخواست بهر نوع باشددشمنی را که‌همیشه فرصت می‌جوید وهنگام‌نیر ویار است ووقت‌ضعف وناتوانی هرچه ازدستش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 537 of 736

می آید می کنند ازیادر اندازد وپیش از آنکه مهم تر کنان را فیصله کنند اینهارا فیصله نماید سلطان ازساری به آمل آمد ودر آنجا خواجه بزرگ وقسمت زیاد عساکر خود را گذاشته وخودباهزار ویانصد غلام خاصه وهشت هزار سوار وپنجصد اشتر جباخانه وچند پیل وآلات قلعه کشائی بسوی ناتل حرکت کرد ـ درناتل با کالیجار وشهر آگیم وپسرمنوچهر ـ باعساکر وآلات زیادمهیای جنگ بودند سلطان غزنه باوجود آنکه درعدد کمتر وبه نشیب وفراز آن سرزمین هیچ بلدیت نداشت همین که دشمن را مقابل دیدباهمان شهامتی که مخصوص خوداو وسپاهیان دلیرش بود بدشمن حمله آورد ازشرحی که سلطان بخواجه بزرگ نوشته چندجملهٔ آن را نقل می کنیم :

"جوشن پوشیدیم وبرعاده پیل نشستیم وسلاح ها درمهدها نهادند وفرمان دادیم که کوس های جنگ فرو کوبند غلامان ما گروهی پیشرفتند مانند پیل نر که جنگی وناموز بود وگروهی پیرامون پیل ما حلقه زدند ـ لشکر دشمن ازشدهزار فزونی می گرفت ـ اگر اینقدر نمی بودند زهرهٔ ثبات نداشتند وکمتر ازیك ساعت فوجی ازلشکرما آنهارا چون خاشاك برمی چید گرگانیان حمله کردند وچنان شد که ژوبین بمهد وپیل ما رسید سپاهیان دلیرما چون اینحال بدیدند یکباره حمله نمودند یکی ازسرداران گرگان بسوی پیل ما حمله آورد از پیل بانگ زدیم و بمعود زخمی بسر وگردن حواله نمودیم که اسپش بیفتاد وخود زنهار خواست چون امان دادیم معلوم شد شهر آرگیم سردار گرگان است به اسارت وی دیگران گریختند وفتح نصیب ما شد" سپاه فارسیان بترتیبی که درفوق نگاشتیم منهزم شد وسلطان فاتحاً وغانماً به آمل آمد ـ با کالیجار بعد ازشکست شدیدی که ازسلطان یافت ازجنگ پشیمان شد وپسرخودرا به گروگان نزد سلطان فرستاد وعذر خواست اما متأسفانه این فتح وصلح کاری از

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 538 of 736

پیش نبرد زیرا دشمن بزرگ درصدر کشورجا داشت یعنی خراسان مورد یغمای ترکمنان شده بود - ووسعت ممالك جزآنکه مایه تشویش گردد دیگر فایدتی نداشت سلطان ازآمل به‌پسر علی‌تکین در تعزیت پدرش نامه فرستاد اما اطلاع رسید کهوی باهارون پسرالتونتاش ساخته وقصد قبادیان ومرو دارند. دیری نگذشت کهازخوارزم به‌خواجه بزرگ احمدعبدالصمد اطلاع رسید کههارون کشته شد ومعلوم گردید که خواجه از نخارستان باغلامان هارون راه‌مراوده باز کرده بود ودرخفیه دوازده تن از آنهارا وادار کرده بود که‌بهر قیمت باشد هارون‌را به‌قتل رسانند چون هارون کشته شد پسرخواجه بزرگ که‌متواری بود کارهارا بدست گرفت این خبر فی‌الجمله سلطان‌را ازخوارزم مطمئن کرد .

حملهٔ ترکمنان به نساء

سلطان ازآمل به‌گرگان آمد ودرآنجا به‌مرگ‌هارون اظهار خورسندی نمود وخواست دوهفته‌مقام کند که‌حادثه ترکمنان وورودآن‌ها به‌خراسان واقع شد وازنیشاپور مکتوب رسید که‌ده‌هزار سوارتر کمنان باچندین هزار پیاده برسرداری پیغو وطغرل وداؤد ازجانب مرو به‌نساء آمدندویاتر کمنان نواحی متحد شدند و از آنجا نزد ابوالفضل سوری رئیس نشاپور نامه فرستاده‌اند که‌به شفاعت خواجه‌بزرگ احمد عبدالصمدازسلطان‌درخواست نماید که‌ولایت نسا وفراوه‌را به‌آن‌ها باز گذارد - ابوالفضل سوری اصل این نامه‌را بخواجه بزرگ فرستاد - خواجه نامه‌را به‌سلطان تقدیم کرد وسلطان سخت متاثر شد وازآمدن به‌گرگان درین موقع نازك پشیمان گردید - زیرا دانست که‌تا اکنون که باتر کمن‌ها سروکار داشت طور دیگر بود مردمی بودندخانه‌بدوش وصحرانشین امامعلوم است دیگر آن‌ها دم ازجهان گیری می‌زنند وتشکیلاتی دارند کار بجای کشیده که باسلطان بنامه وپیام سخن می‌رانند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 539 of 736

فیصله چنان‌شد که تاسه‌روز به‌نیشاپور روند واز آنجا ترتیبات گیرند وفعلاً بهتر کمنان جواب مجمل دهند. هنوز این قضیه خاموش نشده بود که ازخوارزم خبر رسید که غلامان خندان پسر التونتاش بطور ناگهانی برعبدالجبار پسر خواجه بزرگ حمله آورد وی را کشتند و خندان را بهشاهی برداشتند این امر بیشتر موجب‌اندوه سلطان گردیدواز گرگان بهنیشاپور آمد ودرصدد رفع فتنه تر کمان بر آمد وبالاخره مصلحت بران قرار گرفت که‌لشکری بزرگ بفرستند تاثر کمن‌هارا از نساءخارج‌سازند پانزده هزار سوار و دوهزار غلام سرائی انتخاب گردید و بیکتغدی بهسپهسالاری وخواجه‌حسین‌میکال بحیث‌نگران ورئیس‌لوازم گماشته‌شد واین‌لشکر بزرگ‌جانب نساءدرحرکت آمدبیکتغدی‌ازسالاران‌عصرمحمودی بود ودرینوقت پیروناتوان شده بود اما فنون حرب را نیکو میدانست ودر رکاب استادی چون‌سلطان محمود آن‌را فرا گرفته بود.

روزیکه می‌رفت به سلطان مسعود عرض کردمن‌میروم امامیترسم افسران نوخاسته به فرمان من عمل نکنند وآبروی من بریزد. این عسکر درنساء رفت وبجنگ شروع کرد وبه بسیار شهامت جنگ نمود اما دراثر خدعه حربی و کمین هائیکه قبلاً ترکمنان گرفته بودند وعدم اطاعت افسران مسعود به بیکتغدی سخت شکست کردند بیکتغدی‌را غلامانش نجات دادند ولی خواجه حسین میکال اسیر شد ولشکری بدین گرانی از دست رفت.

واین اولین‌شکستی بود که دراثر بی‌مبالاتی مسعود وبرطرف کردن افسران مجرب وآزموده به عساکر غزنه رخ داد و این شکست را تا آخر ترمیم واصلاحی نیفتادوچون دانستندهنوز حشمت‌غزنه برجای است ودولت محمودی از عهدهٔ استیصال آن ها برمی‌آیدخواستند سلطان را بنامه وپیام

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 540 of 736

بفریبند و بدینوسیله فرصتی برای تدارکات بزرگتر بدست آرند لهذا نمایندهٔ بدربار سلطان فرستادند و بهمان عادت سابق مکتوبی به خواجه بزرگ تقدیم نمودند و وی را نزد سلطان شفیع گردانیدند تا عذرشان اجابت شود.

سلطان یکی از علمای دربار را نزد آن ها فرستاده و مکتوب استمالت آمیز بجواب شان نوشت و نساء و فراوه و دهستان را برای سکونت آن ها واگذاشت و ضمناً به فرستاده دادند که افکار آن هارا معلوم کند ـ نمایندهٔ سلطان تا نساء رفت و فرمان سلطان را رسانید چون باز آمد به سلطان عرض کرد که اینها به هیچ صورت آرام نمی‌شوند: بهتر این است که سلطان در نیشاپور باشد تا کارها یکطرفه شود ورنه زبان بزرگ به مملکت میرسد.

اما سلطان بحرف وی گوش نداد واز نیشاپور بهرات آمد و گفت به قول ترکمنان اعتماد دارم.

چون این جنگ در سلطنت غزنویان طلیعهٔ ادبار و بدبختی شمرده میشود در آن همه جلال و شکوه و حشمت این دودمان براین مقدمه از پا افتاده است ابوالفضل بیهقی دراین باره با شیاع سخن رانده و این داستان می نماید که نفاق وخود رائی سران لشکر چگونه بنیاد سلطنتی را که جهان ازان می لرزید واژونه نموده است:

بهتر است اصل داستان را از زبان خود بیهقی بشنویم وی میگوید: چون این لشکر سالاری بیکتغدی بمقابل ترکمانان عازم گردیدند نماز دیگر روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان واقعه نگار لشکر مکتوبی فرستاد که طلیعهٔ لشکر سلطان همین که بدشمن رسید بدون آنکه قلب یامیمنه ومیسره دخالت کنند دشمن شکست یافت وسپاهیان سلطان تخمیناً هشتصد نفر ازان هارا کشتند و بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 541 of 736

مردم را اسیر کردند وفراوان غنیمت یافتند چون این خبر باردوی سلطان
رسید قراشان بمحتشمان و بزرگان در گاه بشارت بردندوانعامها گرفتند
وآن شب تاصبح مردم بنشاط وشادی مشغول گردیدند سلطان نیز این فتح را
مقدمهٔ زوال تر کمانان دانسته تاسحر بشادی و خوشی بسر برد - اما همینکه
سپیده دمید نشاط های شبینه جای خودرا باندوه وسو گواری سپرد .
زیرا خبر رسید که لشکری باآن حشمت وآلت و عدت بدست تر کمانان
تباه شد وسالاربزرگ بیگتغدی هزیمت یافت وحسین میکال اسیر گردید.
بمجرد رسیدن این خبر دبیر نوبتی به رئیس دیوان رسالت اطلاع داد. ولی
سراسیمه بیار گاه آمد گفتند سلطان تاسحر بیداربود وبامداد خفته وتا
چاشتگاه بیدار نشود .
لاجرم رئیس دیوان رسالت خسوا جه بزرگ را اطلاع داد
او همه سران آمدند بدروازه باغ نشستند واندوه این واقعه را میخوردند
تا چاشتگاه فرارسید و بسلطان اطلاع دادند ومتصل نامهٔ مفصل ازمیدان
جنگ رسید. وسواران آمدند چون سلطان علت شکست را از آنها پرسید
گفتند اگر امیران بی تجربت فرمان بیگتغدی را می شنیدند این خلل
واقع نمیشد دراول که ازانهزام رفتند حزم واحتیاط بکار داشتند وانتظام
لشکردرست بود قلب ومیسره وساقه هر کدام بجای خود
استوار بودند ناگهان چندخر گاه ازدور پدید آمد وچهار پائی وشبانی
چند. سالار گفت هشیارباشید وتعبیه نگهدارید که دشمن در پردهٔ بیابان
می باشد و کمین کرده است سپس گفت که طلیعه (سواران
کشاف) بروند واحوال را معلوم کنند اما هیچ کس بفرمان
او گوش ننهاد و در آن خرگاه ها زر افتاد و بغارت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 542 of 736

مشغول شدند و انتظام بهم خورد. خبر نخست براساس همین فتح کوچك وناچیز بود سالار چون این حال را دید و بی سامانی ارد واطلاع یافت تا چار قلب لشکر را حرکت داد. مردم درهم افتادند و تعبیه‌ها بشکست تا رسیدند در انجا که دشمن کمین گرفته بود و جنگ بشدت آغاز شد خود شید هم در کمال گرمی تابیدن گرفت. در قفای لشکر ما تالاب بود سالاران بی تجربت بدون آنکه از بیگتغدی بپرسند یا بفرمان آن گوش دهند امر داد ند که لشکر خوش خوش بحال کروفر باز گردند تا باب برسند و ندانستند که این باز گشتن به شکست تعبیر می‌شود. دشمن آن حال را هزیمت دانست و نیرو گرفت و یکباره حمله نمود اگر غلامان بیگتغدی نمی بودند واورا از ماده پیل فرود نمی آور دند و یاسپ سوار نمیکردند آن سالار کهن سال که مدت العمر پشت به دشمن نشان نداده بود اسیر می‌شد.

تمام این ماجرا در انجمنی که سلطان حضور داشت بعرض رسید خواجه بزرگ گفت زندگانی خداوند دراز باد قضا چنین کارها دارد تنها عارض اینقدر افزود که این شکست از قضای الهی واز بیکار گی سالاران سپاه واقع شده است.

بیهقی میگوید چون از حضور سلطان باز گشتند خواجه بزرگ بابو نصر مشکان گفت در اول خاموش بودی ودر آخر سخنی گفتی که سنگ منجنیق بود که در آبگینه خانه افگندی دیگران لیز بو نصر را تقدیر کردند.

من از استاد خود پرسیدم چه گفتی که دیگران ترا تمجید می نمایند گفت همگنان عشوه آمیز سخن می گفتند در کار بزرگ راسهل می نمودند من خاموش بودم چون سلطان اصرار کرده گفتم زندگانی خداوند دراز باد هر چند حدیث جنگ نه پیشهٔ من است و چیزی نگفتم آن وقت که لشکر گسیل کرده می آمد و نه اکنون که حادثه بزرگ بیفتاد. اکنون چون

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 543 of 736

خداوند الحاح می کنند بی‌ادبی باشد سخن ناگفتن.دل‌بنده پرز حیراست کاش می‌مردم واین‌روزرانمیدیدم. سلطان گفت بی حشمت حرف بزن - گفتم دست ازشادی و طرب باید کشید و لشکر راپیش خویش عرضه کن - ودل لشکر رادریاب وسخنان خواجه بزرگ رابا یدشنید - ودل هر دان‌را نگهدار - که مال های بزرگ راامیر ماضی بمردان مردفراهم‌آورده‌است اگر مردان رانگه‌ندارى مردان دیگر آیند ومال‌ها ببرند وبیم هرخطر موجود شود - اگرچه میدانم سخنان من‌بامیر تلخ می‌آید بندگان صادق بهیچ حال سخن حق‌باز نگیرند». گردیزی این‌جنگ رابه تر تیب دیگر می‌نگاردواومیگوید :

چون مسعودبه‌نیشا پور رسید منظلمان پیش آمدندواز تر کمانان بنالیدند وامیر شهید (مسعود) بنشست وسالاران اندر معنی تر کمانان تدبیر کردند وگفت‌بی‌ادبی ایشان بسیار گشت هر کس رائی‌زدند پیکتغدی حاجب گفت که‌این تباهی‌ازسالاران بسیار است‌اگریک تن‌بدین شغل فرستی این کار درست انجام می‌شود امیر شهید بیکتغدی وحسین بن‌علی‌میکال رابدین کار معین کرد - ولشکر بسیار ازهر طایفه بدایشان فرستاد وفیلان جنگی همراه کرد ایشن لشکر بطوس آمد تر کمانان نمایندهٔ خود را فرستادند وا ظهار انقیاد نمودند اما بیکتغدی جواب های درشت داد وگفت‌میان ما و شما شمشیر است وبس ولشکر تعبیه کرد میمنه رابه فتکین خزانه دار ومیسره رابه بیرجا جب داد وخود در قلب جا گرفت وجا مع عربی‌را باقبیله‌اش بطلیعه فرستاد وبر مقدمهٔ تر کمانان فیروزی یافت وبسیاری از ایشان کشته شدند وبه هزیمت رفتندولشکر یان بیکتغدی آن هارا تعقیب میکردند وبنه شان راغارت نمودندو احوال آن هارابه لشکر گاه آوردند این لشکر گاه جای نامساعد وتنگ بود سپاهیان نیز مشغول جمع آوری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 544 of 736

اموال بودند ناگاه داؤد از کمین برآمد ودو شبانه روز چنگ سخت نمود وبیکتغدی راشکست داد بیکتغدی بحسین گفت که جای ایستادن نیست حسین گفت من هرگز بهزیمت نزد امیر نمی روم یادرین جا کشته میشوم یافتح می کنم بیکتغدی رفت حسین چندان پایداری نمود که اسیر گردید لکمنان خواستند اورا بکشند داؤد نگذاشت واورا دربند نگهداشت بهرحال لکمنان باوصف این فتح بزرگ آرام نه نشستند ودست از فتنه باز نکشیدند.

وچون دانستند هنوز حشمت غزنویان برجاست ودولت محمودی از استیصال آن ها برآمده می تواند خواست سلطان را بنامه وپیام بفریبند وبدین وسیله فرصتی برای تدارکات بزرگتر بدست آرند لهذا نمایندهٔ خودرا بدربار سلطان فرستادند و بهمان آئین سابق مکتوبی هم بخواجه بزرگ تقدیم نموده واورا از دسلطان شفیع گردانیدند تاعذرشان اجابت شود.

سلطان یکی ازعلمای دربار را نزد آن ها فرستاد نامهٔ مهربانانه بجواب شان نوشت ونساء رفراوه رد هستان را برای سکونت شان معین کرد وضمناً بفرستاده دادند که در خفیه افکار آنها را نیزمعلوم خویش گرداند نمایندهٔ سلطان به نشابور رفت و فرمان را رسانید چون باز آمد بسلطان عرض نمود که این ها به هیچ صورت آرام نمیشوند - این نامه ها و رابطه ها همه از روی مکر است بهتر است در نیشاپور باشد تا کار ها یکطرفه شود ورنه زبان بزرگ بمملکت میرسد سلطان بسخنان او گوش نداد ازنیشاپور بعزم هرات برآمد و گفت من بقول دشمنان اعتماد دارم.

آمدن سلطان از هرات بغزنی

سلطان در ۳۰ ذی القعده به هرات آمد واز آنجا بعداز ۶ روز توقف براه بادغیس ببلخ آمد واز آنجا حرکت نموده در ۲۱ رجب بغزنه واصل شد وبدکشك کهن محمودی بدامغان شالی فرود آمد اما بعداز اندك توقف

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 545 of 736

چون دانست هرات درخطر است فیصله نمود که به‌بست رودواز آنجا احوال ترکمن‌ها رامراقبت نماید لهذا ابوسعیدرا به‌غزنی به‌ولایت خودبرقرار کرد وخواجه محمد منصور مشکان راندیم ارگردانید ومودود رابه بلخ فرستاد وخود جانب بست‌حرکت کرد وغره‌محرم ۴۲۸ به‌بست درقصر دشت لشکان فرودآمد دربست نمایندگان ترکمن‌ها آمدند ومکتوبی آوردند که‌سلطان مرورسرخس وباورد رابان هاباز گذارد سلطان چون دیدشوخ چشمی آنها ازحددر گذشته سخت‌متاثرشد وخواست جواب‌درشت دهد ولی خواجه احمد مانع آمدو گفت‌هنوز موقع آن‌نیست‌ونمایندگان ترکمن‌هارا بجواب های اجمالی بازگردانید - درین‌اثنا خبررسید که‌داؤد ترکمان ازراه غور به غزنه‌حمله کرده سلطان خواست خودبه‌غزنه باز گردد ولی بعدها معلوم شد دروغ بوده ودرینحال حادثه دیگر روداد وآن چنان بود که‌سلطان روزی به کشتی‌نشسته برفرازآب هیرمند مشغول شکار بود ناگهان کشتی غرق شدواگر دگر کشتی بانان نزدیك نمی بودند غرق می‌شد درین گیر و دار پای‌سلطان سخت‌مجروح شد وبراثر آن‌تب‌شدید نمود وبه‌شکرانه‌که از غرق نجات یافت به‌غزنی فرمان صادر نمود که‌خیرات کنند وصد فقیر هندبیهقی شرح این‌خیرات راسدهزار درم‌به‌غزنی ودوصدهزار درم‌بدیگر ولایت ضبط نموده بیماری‌سلطان شدت‌وابوالعلا ابوالحرث‌واطبای دربار تجویز کردند که‌سلطان بارند هد وبقانون طب‌تبرید شود درینحال دونفر نمایندگان بسرعلی‌تکین به‌بست آمدند ودرحالیکه‌هیچ گمان نمی‌رفت‌نامه دوستانه‌خان نوخاسته‌را به‌سلطان آوردند - معلوم‌بود آنها نیز آمدن ترکمنان را مایهٔ زوال دولت خودمیدانستند - درین‌نامه سه‌چیز پیشنهاد شده‌بود :

۱- ازخاندان سلطنت دختری بوی‌نامزد شود .

۲- دختری ازوی بیکی ازفرزندان سلطان نامیده‌باشد .

۳- سلطان وساطت کند که‌میان علی تکین وارسلان خان‌عهد موالفت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 546 of 736

برقرار شودوباین ترتیب فتنه ترکمن ازهرطرف‌دفع گردد .

بیهقی می گوید چون سلطان تب‌داشت بمن‌اجازه شد که‌ببارگاه خاص مشرف شوم ولا مه راتقدیم دارم . از انجا شرح شکوه این بارگاه بس دل‌انگیز بود مانیز آنرا نقل نمودیم .

بیهقی گوید چون مرا ببارگاه اجازه دادند خیمهٔ دیدم تاریك کرده وپرده های کتان آویخته وتر کرده وشاخ‌های بسیار نهاده بودند و طاسهای زرین وسیمین‌بود که بران یخ گذاشته بودند امیر برتخت نشسته‌بود وپیرهن توزی دربر داشت و عقدی از کافور ومروارید سیاه برگردنش آویخته بودند که‌ازدورمی درخشید.

سلطان به مصلحت خواجه بزرگ . پیشنهاد دات خان را پذیرفت وخواهر وی رابه‌شهزاده سعید پسرخود ودختر نصررا به‌خان نامزاد نمود .

حمله ترکمن هابه بون

دراین اثنااطلاع رسید که‌ترکمنان بازبه تطاول ودست درازی آغاز کرده به‌بون حمله‌آوردند وآن‌شهررا غارت کردند وابوالحسن عراقی‌سالار هرات دراین‌موقع خطربه‌عیش‌ونشاط مشغول است وبدون آنکه توجهی کنند یك دسته ازعساکر هرات‌را بحال پریشانی‌بدفع ترکمن فرستاد ولی آن‌ها نیزچون سردار خوب وتجهیزات درست نداشتند بهزیمت شدند و چندین تن ازایشان کشته وا سیرشد سلطان بیشتر به تشویش افتاد و احمد عبدالصمدرا باهزار سوار بهرات فرستاد که‌به تدبیر امور بپردازد .

رخود به‌میمندوبمن‌آبادرفت ومهمان خواجه‌عبدالرزاق‌پسرخواجه‌بزرگ شمس‌الکفات شد بناهای شاهانه‌وعمارات بزرگی که خواجه شمس‌الکفات درآنجاعموده بودوتکلفات عظیمی که‌پسروی نمودطرف قبول ورضای‌سلطان واقع گردید وازانجادوباره به‌بست آمد ازبوسهل حمدونی سالار ری اطلاع رسید که پسر کاکویه هرچه گفته بود دروغ ومکر بود وچون دید که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 547 of 736

خراسان مضطرب است و دولت محمودی از طرف ترکمن ها تهدید میشود باترکمان هادرسازش است وفتنهٔ عظیم بپاخواهد داشت.

سلطان به یکی ازحوادث اهمیت نهداد وبدون مصلحت روانه غزنی شدودر غزنی خواجه بزرگ‌راازهرات ومودودرا ازبلخ خواست وبه‌عیش و کامرانی مشغول شد ودختر سالار بیگتغدی‌را به‌پسرخود مروانشاه‌نکاح کرد.

دراین‌وقت کفشگری رااز سواحل آمواوردند که اشتباه‌میرفت جاسوس ارسلان خان است بو نصرمشکان مو ظف به تحقیق و کشف قضیه شد کفشگر اعتراف نمود وازمیان‌آلات اوچوبی میان تهی‌برآمد دران نامه‌ها پیداشد که ارسلان خان خیانت کرده بدترکمنان نامه نو شته وآن‌ها را بر علیه سلطان تحریك نموده‌ووعده کمك داده است‌سلطان سخت برا شفت ودانست که بران هااعتماد نباید کرد وبدست بوصادق تبانی که سابق نیزبرا درش بسفارت رفته بود اصل‌نامه رابه ارسلان خان فرستاد وی سخت خجل شد وعذرها بسلطان نمود وعهد مودت رااستوار کرد.

فتح ها نسی

سلطان مسعود برآن‌شد که‌قلعه هانسی‌رابکشایدو برای کشودن این قلعه بهندوستان سفر کند ویااین‌پدر کاری ازپیش برد.

لهذا در غزنه انجمنی تشکیل داد ودران خواجه بزرگ‌رئیس دیوان رسالت وسپهسالار بیگتغدی وحاجب بو نصر حاضر شدندسلطان گفت ازروزی که دربست مریض شدم وشفا یافتم نذر کرده‌ام که بهندوستان روم‌وقلعه هانسی رابکشایم ازان‌وقت تاحال که‌این ارادهٔ خود را با نجام نرسانده‌ام متاثر می باشم بدین جهت مودود فرزندخودرا باخواجه بزرگ وسپهسالار به‌بلخ بفرستم‌سپاهی بالشکر گران‌درمرواست.سوری‌نیزباسپاهیانش به‌نیشاپوراست دردیگر شهر هانیز شحنه ها مقررانداگراحیاناً ازتر کمنان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 548 of 736

صدمه واردشود شمامی‌توانید باتفاق هم‌دیگر از اقیصله‌نمائید خواجه بزرگ باین رأی مخالفت کرد و گفت قلعه ها انسی چندان‌مهم نیست‌ترکتان فتنه در کارنموده‌اندبایداول آنرا انجام داده باز مشغول هانسی شد.

سلطان‌چنانکه عادت‌داشت ازراه‌خودبازنگردیدوحتی گفت‌اگرشما یامن یاری‌نکنید من‌به‌تنها ئی خواهم‌رفت .فردای آن‌روزمودود وخواجه بزرگ وسپه‌سالار بالشکری گران‌عازم بلخ‌شدند وسلطان‌دراول‌محرم‌سال۴۲۹ (۱) براه کابل عازم‌هندوستان‌شد. در۲۵محرم به‌چیلم‌رسید ودر ساحل نزدیك (دینار گونه) سخت‌مریض‌شدوچاردەروز درانجا بماند واز منهیات توبه کرد وامرداد خمهارا به چیلم‌ریختند وآلات مناهی را شکستند واز آنجا به‌قلعه هانسی‌رسیدندقلعه‌سخت‌استواربودو مردم‌بسیاردران ساکن بودند ودرهندی نام‌این‌قلعه کلمهٔ‌بود که‌دوشیزه معنی‌داشت واین نام‌را بدان جهت گذاشته بودند که‌هیچ کس تاآن‌زمان به‌قلعه‌دست‌نیافته‌بودچنانکه‌قلعه‌سیستان‌را(مدینت العذرا)می‌خواندند روزچهار شنبه‌نهم‌ربیع‌الاول‌لشکرهای‌سلطان بقلعه‌هانسی رسیدندوقلعه‌رامحاصره نمودند وجنگ‌سخت در گرفت.

حصاریان مدافعه‌میکردند لشکریان سلطان‌خاصه‌غلامان‌سرائی‌مردانگی‌ها نمودند سرانجام بذریعه نقب پنج جای‌دیوار قلعه‌افروداً وردندوحصاررا کشودند.بیهقی‌میگوید بعدازاین فتح سلطان باز گشت‌ودر سجاوند لو گرد به‌برف‌شدیدروبروشد که‌ازانجاتا غزنی‌با وصف آنکه راه‌رایاك کرده بودند بزحمت‌رسیدند. گردیزی بر آنست که‌از آنجا سلطان بر قلعه‌سولی پت‌رفت که جای‌دیبال‌هریانه بودچون‌دیبال هریانه شنید بگریخت سلطان‌قلعه اوراتاراج وخودش‌را تعقیب‌واردو گاهش راغارت‌نمود واز آنجامی‌خواست‌بدیره‌رام‌رود رام‌اطاعت نمودوباج فرستاد بعدازان سلطان‌به غزنه آمد. درغزنه‌اطلاع مفصل‌ازضعف قوای‌سلطان و تجاوز ترکمانان می‌رسید چنانکه‌سلطان ازرفتن هندوستان پشیمان شد.

(۱) گردیزی این واقعه‌را درسال ۴۲۷ میداند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 549 of 736

انجام تخت طلا

مسعود که خود در تعبیر دوقی نفیس داشت و در هندسه آیتی بود سه سال پیش فرمان داده بود تختی در خور حشمت وی و سزاوار جلال و شکوه دربار غزنه تعبیر کنند ودر باره تاج خود نیز که از گوهرها گران شده بود و اورا رنج میداد حکم داده بود که هنرمندان کاری کنند که سرش از شکوه تاج سلطانی آزار نبیند و گوهری نیز از ان کلاه دلکش کاسته نگردد استادان هنرمند سه سال بدین کار مصروف شدند سرانجام در شعبان سال ۴۲۹ کار آن بپایان رسید سلطان فرمان داد تا آنرا در صفه بزرگ در سرای نو بنهند و چشنی عظیم بپا دارند. بیهقی که خود شاهد این مراسم حاضر بود و تخت و تاج را دیده است چنین می نگارد:-

(کوشک را بیاراستند و هر کس که آن روز آن زینت بدید پس از ان هر آنچه بدیدنی را بچشم هیچ ننمود از ان من باری چنین است از ان دبیران ادامم- تخت همه از زر سرخ بود و تمثال ها و صورت ها چون شاخهای نبات از وی بر انگیخته و بسیار جوهر در او نشانده همه قیمتی - و دار آفرینها بر کشیده همه مکلل بانواع گوهر - و شارد و انگلی دیبای رومی بر وی تخت پوشیده - و چار بالش از شوشهٔ زر بافته و ابریشم آگنده - مصلی و بالش پس پشت - و چار بالش دو برین دست و دو بر ان دست و زنجیری زر اندود از آسمان خانهٔ صفه آویخته تا نزدیک صفه تاج و تخت - و تاج را در او بسته و چار صورت روئین ساخته بر مثال مردم - و ایشان را بر عمودهای از تخت استوار کرده - چنانکه دست ها بیازیده - و تاج را نگاه میداشتند و از تاج بر سر رنجی نبود که سلسله او عمودها آنرا استوار می داشت وزیر کلاه پادشاه بود و این صفه را بقالی ها و دیبا های رومی بزر و بوقلمون بزر بیاراسته بودند و سه صد و هشتاد پاره مجلس زرینه نهاده - هر پارهٔ یک گز درازی و گزی خشک تر پهنا - و بر ان شمامه های کافور و نافه های مشک و پاره های عود و عنبر و در پیش تخت اعلی یازده پاره یاقوت رمانی و بدخشی و زمرد و مروارید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 550 of 736

وپیروزه‌ودران بهاری‌خانه خوانی‌ساخته‌بودند ودرمیان کوشکی‌ازحلواتابه آسمان خانه .

امیر از باغ‌محمودی‌برای کوشک نو باز آمد ودراین‌سفه برتخت‌زرین بنشست وتاج‌برزر کلاهش ود بداشته. وقباپوشیده‌دیبای‌لعل بزرچنا نکه جامه اند کی‌پیدابود. و گردبر گرددارآفرین‌ها غلامان خاصه گی بودند. باجامه های‌سقلاطون وبغدادی‌وسیاهائی و کلاه‌های دو شا خ و کمرهای زر ومعالیق‌وعمودهای سیمین‌واین غلامان دورسته همه‌باقباهای دیبای ششتری واسپانی‌ده بساخت مرسع بجواهر. وبیست بزرساده وپنجاه سپرزر د یلمان داشتندازان ده‌مرسع بجواهر. ومرتبه‌داران استاده گردیزی انجام این‌مراسم رادر سال ٤٢٧ میداند ومیگوید‌دراین‌سال‌هم کشک‌نو انجام‌شدوهم‌تخت زرین ووی‌برانست که‌وزن‌این تاج که‌آنرا‌اززروجواهر ساخته‌بودند هفتادمن‌بود

جنگ‌سباشی‌سپهسالار مسعودباترکمنان
ودیگرواقعاتی که‌دراین‌میانه‌روی‌داد

سباشی ازنیشاپور بفرمان سلطان بالشکری سخت گران جانب نسا رفت وباترکمنان جنگی‌شدید نمود نزدیك‌بود فتح رودهداما بازهم از اختلاف سران‌لشکر، وعدم‌اطاعت‌سپاهیان ومشغول شدن آنها به‌اموال واثقال دشمن ترکمنان فاتح شدندوسباشی مجروح گردیده بهرات آمد. مأمورین‌هرات این‌خبر تلخ‌رابه‌سلطان فرستادندوبرخشم‌واندوه وی‌افزودندبیهقی‌می‌نویسد خزاین مسعودی‌را قبلاً ازنیشاپور برآورده‌وبه‌قلعت مشکانی روان کرده بودند که‌درروستای‌بست بودبعدازشکست سباشی‌ترکمنان به نیشاپوردرآمدند وآن‌شهرمعمور وزیبای‌خراسان‌بدست ایشان‌درافتاد روزی که‌درآن‌شهرخطبه جمعه رابنام‌طغرل می‌خواندند فقهاازخلایق برامد قاضی‌ساعد که هم‌استاد سلطان محمود بودوهم‌بزرگترین‌عالم‌خراسان‌بدیدار طغرل‌یامدطغرل‌اورا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 551 of 736

طلب کرد گویند چون آن مرد بزرگوار بیامد و غوغای ترکمنان را دید ومشاهده نمود که طغرل بر تخت سلطان محمود و مسعود نشسته گریستن گرفت آنگاه گفت ای طغرل :

اکنون که نیشابور ترا مسلم شده وخدای جهان تخت سلطانی چون محمود رابتو واگزاری داشته دست از ستم کوتاه کن و ملتفت باش که اگر سلطان مادور است خدای ما عزوجل نزدیک میباشد این بگفت و برخاست طغرل بسخنان وی گوش میداد ومتحیر شده بود وهیچ نمی گفت .

سلطان درمحرم سال ۴۳۰ ازغزنه بجانب بلخ روان شد وفرزندش امیر سعید راخلعت داد و بجای خویش درغزنه گذاشت درین هنگام خبر رسید که یورتگین ازماوراءالنهر آمده تا کولاب دستبردها نموده و سه چار هزار سوار باوی همرا هست سلطان چون برباط چوگانی رسید که واقع بود میان ولوالج واندراب خواجه احمد عبدالصمد از بلخ براه خلم وبیرو زنخچیر آمد و به اردوی سلطان پیوست سلطان آمدن یورتگین رادر کولاب واین طرف آمو امری خطرناک میدانست وبران عقیده بود که باید خودش بسر کوبی وی برود و یامودود پسر خود را بفرستد اما خواجه بزرگ وسپاه سالار علی مانع آمدند و گفتند یورتگین چون دزدان آمده است وبدان نمی ارزد که سلطان یامودود در مقابل وی رود بالاخره سپاسالار پیاده هزار سوار مقابل یورتگین فرستاده شد وامیر خود جانب بلخ وگوزگانان بیامد.

علی قهندزی

درراه مردم بسلطان شکایت کردند که علی قهندزی مردی است دزد وعیار ودر راهزنی وخونریزی مشغول است وحصاری دارد که درمیان کوهها می باشد وبسیار استوار ومستحکم است سلطان امرداد که اورا گرفتار کنند و حصار اورا ویران نمایند این کار بزودی انجام یافته علی قهندزی گرفتار وحصارش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 552 of 736

ویران شد وخودش را باصدوهفتاد تن بردارزدند(۱)

سلطان به بلخ آمد و نامه‌سپاه‌سالار رسید که پورتکین بهزیمت‌رفت و آن سوی‌جیحون گریخت سلطان امرداد که سپه سالار به بلخ آید و در بلخ تصمیم گرفت که ازدریای آمو بگذرد وهم‌پورتکین راقبضله نماید هرقدر خواجه بزرگ مانع‌شدسودنکرد سر انجام روبروی قلعت ترمزبل‌برجیحون بستند دراین هنگام از غزنه نامه رسید که امیر سعیدفرزند جوان‌سلطان رحت‌ازجهان بست کس جرئت نمیکرد که این خبر ناگواراسف انگیز را بسلطان عرضه نماید.روز دیگر که‌سلطان بارداده و برتخت‌نشسته‌بود نامه رانقدیم داشتند بیهقی گوید سلطان بمجردخواندن‌نامه از تخت فرود آمد وآهی برآورد که آوازش تابیرون سرای سلطنتی شنیده شد .

سلطان این فرزندش را بسیاردوست میداشت واراده‌داشت وبرا ولی عهد خویش گرداند علت‌مرگ این شهزاده نیز شنید نیست وآن چنان بود که شهزاده سعدی دراعصاب داشت ونمی‌توانست بازنان مباشرت کند در سرای سلطنت زنان آوازه در افکنده بودند که این شهزاده را جادو کرده‌اند ومردی اورا بسته‌اند پیرزنی‌ازگردیز که‌معلوم‌است درحرم سرای خدمت میکرد خواست شهزاده‌را علاج نماید دوائی‌بشهزاده داد که او را مسموم کردهرچند اطبا کوشیدندمفیدنیفتادوشهزاده‌پس ازیازده روزجان‌سپرد.

خبر مرگ شهزادهٔ جوان بیشتر موجب‌آن‌شد که وزراءسلطان‌را بحال خودش بگذارند ودرهر کار ممانعت ولجاج ننمایند .

سلطان بدون مشورت از دریا گذشت و به ترمز رفت و ازانجا خواست پورتکین‌راتعقیب نمایدتا گهان نامه‌وزیر رسید که داؤداز سر خس بالشکر گران‌جانب گوزگانان‌حرکت‌نموده واراده داردیل راخراب کندزو دباید بلخ بازگردندورنه‌بلخ ازدست میرود سلطان چون دیدخطر از دو طرف

(۱) بیهقی وگردیزی این‌داستان رادرمیان بلخ‌وجوزجانان میدانندومعقول نیزهمین‌است

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 553 of 736

متوجه وی میباشد وهوا نیز بحد آخر سرد شده از راه باز گشت، بو ر نکین سافه سلطان راغارت نمود سلطان از دریا گذشت وبیلخ آمد و ا ز ا ن جا بمطسالسقان واز آنجا به یاوریاب واز آنجابه ثیرغان آمد .لشکریان سلطان همه عاقل شده بودند دل شان جنگ نمی خواست .سخن بدان جا کشیده بود که شبده سوار از کنان تادروازه بلخ آمدند و یکی از ییلان سلطانی را که گردکی محافظ آن بو دباخود بردند.فردای آن روز (آلتی) ژنرال داود بادوهزار سوار بدروازه بلخ آمد سواران و اسپان سلطنتی بیش از ین بدره گزرفته بودند که درمرانع آن جاقر به شوند ـ سلطان خواست خود سلاح بپوشدو بجنگ آلتی رود خواجه بزرگ وسپه سالار ما نع شدند و گفتند این جنگ ازمقام سلطان فروتراست سلطان بخشم گفت چه کنم که این سپاهیان بی حمیت من کار نمی کنند (دشنام سلطان مسعود همین کلمه می بود).

سرانجام سپه سالار بدون طبل وعلم از شهر بر آمد وسپاه آلتی را شکست ـ آلتی برعلی آباد رفت وداود نیز در آنجا آمد معلوم میشود این علی آباد نزدیك بیلخ بود .

جنگ علی آباد

داود با کسان خود در علی آباد فرود آمد سلطان نیز امر داد لشکریان آمادهٔ جنگ شوند سالار سپاهی واسپان نیز از دره گز باز آمده بودند.

سلطان به پل کاروان سرا پیرده زد واز انجا بصحرای علی آباد حرکت نمود آتش جنگ مشتعل شد سلطان برمادهٔ پیلی سوار بود وجنگ را نظاره میکرد وسپاهیان درست نمی جنگیدند .

و به دسته های پنجصد نفری بنوبت جنگ می کردند تا نماز پیشین حالت جنگ چنین بود سلطان خسته گردید و هزار مبارز زرهپوش نیك اسپه از بیکتغدی خواست وخودش نیز براسپ نشست وشخصا بردشمن حمله کرد وچنان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 554 of 736

باردشادت ومهارت جنگ نمود که دشمن را بهمان یك حمله شکست داد وهمه راه بیابان گرفتند وسراسیمه می گریختند سپاهیان سلطان می خواستند آن ها را تعقیب نمایند ولی سلطان مانع گردید پس ان معلوم شد که اگر این تعقیب ادامه داده می شد هزیمتیان را اسیر می نمودند. گردیزی می نگارد که سلطان در بیابان کنار لشکر بیاراست امادا ود چون شنید بدون جنگ جانب مرو شتافت.

جنگ بیابان سرخس

سلطان قصد آن نمود تا بدا نجا دشمنان را مالش دهد وخراسان را از وجود ایشان پاك گرداند. بدین نیت در نیمهٔ شعبان ۴۳۰ از بلخ سوی سرخس سرا پرده کشید و لشکری گران باخود برداشت هر که دران لشکر نگاه می کرد میگفت این لشکر ترکستان و ترکان و ترکمنان را کافیست. ترکمنان نیز در سرخس آمدند. و با تمام نیروی خود. بیغو دیگران بران بودند که سلطان مردی بزرگ و با حشمت است و لشکرهای گران دارد و ما مردم بیابانی میباشیم بهتر است خراسان را بگذاریم و سوی ری و جبال رویم و بقیة العمر در انجا باشیم داؤد باین مسئله موافقت نکرد و گفت اگر از خراسان رفتیم سلطان ما را در هیچ جا آرام نمیگذارد. من در جنگ علی آباد دیدم لشکر سلطان بنه گران دارد و بیشتر مشغول نگهداری بار و بنه خود می باشند و ما چریدم و بجنگ مشغول می شویم و همیشه ظفر با ما خواهد بود و شکست بیگانه ی و سپاهی را نیز از همین داشتن بنه گران دانمود. مردوار می جنگیم دیگران نیز تدبیر داؤد را پسندیدند.

جمعیتی نیز که با امیر یوسف برادر سلطان محمود و علی خویشاوند وسپه سالار غازی و اربارق از ستمگاری سلطان گریخته به ترکمنان پناه آورده بودند و در سپاهیان سلجوقیان می بودند تدبیر داؤد را صواب دانستند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 555 of 736

وتعهد نمودند که چون ترکمنان باسلطان جنگ کنند آن‌ها درطلیعه سپاه ترکمنان میروند ومردانه می‌جنگند .

این اطلاعات پیوسته به سلطان میرسید ومتاثر می‌شد که باز ماندگان سالاران بدروغم وی از درشتی‌های او بدشمن پناهیده وباوی می‌جنگند در اثنای راه نزد یك طلخاب کتا ف ن دشمن از دور پدیدار شد ا—د سلطان امر داد همان جا را معسکر قرار دهند هنوز لشکریان به افراشتن خیمه و بارگاه مشغول بودند که جنگ آغاز شد و کشافان دشمن باطلیعهٔ سلطان درآویختند وبعد ازساعتی باز گشتند . دو سه بازدراین سحراجنگ شد وفیصلهٔ آخرین معلوم نگردید چون ماه رمضان بودسلطان خود بجنگ داخل نمی شد واز دور فرمان میداد زیراوی نمی خواست دررمضان خون کسی بدست‌او ریخته گردد .

نماز عید رادر آن صحرا خواندند وهنگام نماز نیز سواران دشمن نماز گذاران رابباران تیر گرفتند ولی بعداز نماز شکست فاحش نمودند .

روز دوم عید جنگ اساسی وفیصله کن آغاز شد سلطان که خود سالار دلاور ومجرب ویخته بود بجنگ شامل شد .

بامداد کوس فرو کوفتند سلطان برعاده پیل نشست پنجاه اسپ بدك کرد اگرد پیل نگه داشته وهمه سران لشکر حاضر آمده بودند میمنه رابه سپه سالار ومیسره را بحاجب بزرگ وساقه را بارتگین سپرد وپنجصد سوار سرائی و پنجصد سوار هندو باوی همراه کرد وخود اعلان نمود که سالاری جنگ را من بعهده میگیرم همه افسران بفرمان من گوش دارند افسر ساقه را بآواز بلند فرمان داد که هر کرا بینی که ازصف باز گردد دونیم کنی چون از این تشکیلات فارغ شد حرکت نمود ولشکر نیز یکبارگی حرکت کردند غریو طبل وآواز نقاره وبوق در سراسر بیابان پیچید در این روز

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 556 of 736

هر که لشکر سلطان را می‌دید برحسن انتظام و کاردانی ومهارت سلطان آفرین می‌خواند .

ترکمنان نیز از دامن صحرا هویدا شدند لشکر خودرا برسم پادشاهان تعبیه کرده بودند ـ جنگ در تمام نقاط آغاز شد. تا نماز پیشین چنین بود تا گهان طوفان‌باد از گریبان بیابان برخاست‌وتزدیك بود تعبیه های لشکر از هم‌بگسلد امـاسلطان‌نگذاشت‌ودر کمال استادی و مهارت اداره نمود چون روی هوا پاك شدسلطان چون شیرنهیب میداد وفرمان میراندهرسه سردار سلجوقی با کمال‌دلیری رخ بمیدان نهادند سلطان بغلامان خود گفت ای‌فرزندان — یکبار گردودریای لشکردرهم آویخت وفتح نصیب سپاهیان‌غزنه‌شد سران وسالاران یك‌یك درحضورسلطان‌می آمدند و این فیروزی را تهنیت می گفتند و زمین بوسه میدادند ابو الحسن عبد الجلیل به سلطان عرض کرد که باید هزیمتیان را تعقیب نمود باوجود اینکه رای‌اوصایب بود سپهسالار بالك برآوردو گفت توچرا درامر جنگ مداخله می نمائی‌وبسان خود ترکمنان گفته بودند که اگر سلطان مارا تعقیب می کرد همه کشته واسیر می‌شدیم .

سلطان امرداد که‌فتح نامه بنگارندو به‌اطراف‌ممالك بفرستند امابازفردا ترکمنان برگشتند وشروع بجنگ نمودندو کاردیگر گونه‌شدچون‌درمیابان آب‌وعلف‌وآذوقه نبود وهواهم گرم‌بود در لشکر تومیدی وسستی محسوس گردید لهذا سلطان باخواجه بزرگ مشوره کرد و وی پیشنهاد نمود که بهتراست عجالة صلح برقرار گردد وراه مذاکره باز شود وسلطان بهرات رودوسال آینده‌بالشکری گران ولوازم‌جنگهای صحرائی بقر کمنان مالش دهدبدین‌ترتیب‌سلطان راضی‌شدومطوعی‌ازطرف خواجه‌بزرگ نزدترکمانان رفت ودرآنجا چنان تظاهر نمود که سلطان ازآمدن اوخبر ندارد و او را خواجه‌بزرگ فرستاده‌ووی نمی خواهد دیگرمسلمانان کشته‌شوند وخونهای

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 557 of 736

ترکمنان که همه مسلمانند بناحق ریخته تو سلجوقیان فاسد وزیر را احترام نمودند و در ظاهر رضایت نشان دادند و قاصدها فرستادند .

سلطان عذر آن ها را پذیرفت و گفت من بهرات میروم و از آنجا برای آسایش شما تدبیر اساسی اتخاذ می کنم سلطان باین ترتیب روانه هرات شد و در ماه ذوالقعده سال ۴۳۰ بهرات رسید .

وقایعی که در هرات رخ داد

چون خدای متعال میخواست دولتی با آن همه بزرگی و حشمت زوال شود و سلطانی چون مسعود که نیرومند ترین فرمان فرمایان شرق بود از یاد در افتد شب ها آبستن رنج و بلا بود و هر صبح فتنه نو میزائید استبداد رأی و غرور مسعود و عصبانیتی که در اواخر بمزاج وی حادث شده بود و ستم های که در اوائل دربارهٔ خان و اده و خدمتگاران پدر خود نموده بود مردم صادق و وفادار را از یار گاموی دور میکرد سالاران عصر محمود نیز پیر شده و اعتماد شان از سلطان جوان سلب گردیده بود و این همه مایهٔ آن بود که نظام سلطنت مختل گردد و علاقهٔ خدمتگاران از مملکت گسسته گردد و هر کس مساعی خود را تنها برای حفظ آبرو و عرض خود بکار اندازد بنابراین حال سلطنت مسعود روز بروز بدتر می شد . سلطان اخست اولی که در هرات نمود این بود که به غزنه به بوعلی کوتوال فرمان صادر کرد که لوازم و ساز و سامان جنگ بیابان را ساخته بهرات بفرستد پس از آن به نشاط و شکار مشغول گردید امرای بی رحم وی سرتاسر هرات و بادغیس را مردم بیچاره قیامت ها بر پا نمودند و به بهانه اینکه ب ترکمنان موافقت کرده اند چندین درهم و دینار از مردم ستدند حتی کسانی را که به ترکمنان هیچ علاقه نداشتند و به سپاهی و سپاهیان هرگز سلطان معاونت نموده بودند نیز بیازردند از آن جمله بوطلحه شیبانی عامل هرات بود که سلطان اورا گرفتار کرد و هرچه داشت گرفت و او داد خود را بوست و تا پای به تن وی میر سید جان سپرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 558 of 736

دراین وقت اطلاع رسید که طغرل دوباره به نیشابور رفت وداؤد بسرخس مقام نمود ودیگرانش به نسا وباورد رفتند .

عید در هرات باتجمل تمام سپری شد

جشن مهرگان نیز مصادف با (۲۷) ذی‌قعدة‌الحرام درهرات برپا گردید شعرا قصاید تهنیت خودرا خواندند. سلطان برمسعودرازی خشم گرفت که چند بیت درنصیحت وی گفته بودوبه‌تلخی‌این سخن حق دیگر شاعران نیز از صله محروم شدند و مسعود رازی بهند وستان تبعید شد نصیحت وی دراین دوبیت بود :

مخالفان تو موران بدند ومار شدند برارزودزموران مار گشته دمار
مده زمان شان‌زین‌بیش وروز کارمبر که ازدهاشودار روز گار بایدمار

آوازه قدرت تر کمنان سلجوقی وعجز سلطان درمقابل سرتاسر مملکت را فرا گرفته بود.هرروز از ماوراء النهر نیزاطلاعات موحش و هولناك می‌رسید چنانچه خبر آمد که تر کمنان به یورتگین یاری داده اند ووی بایسران‌علی تکین‌چندبارجنگ نموده ونزدیك است آن‌ولایت را ازوی‌باز ستانند وخندان پسر التونتاش نیز که در کمین بود واین روز را ازخدا می‌خواست باتر کمنان راه مراوده باز کرده وحتی چندان معنویات مردم مشوب شده که پیر زنی را دیده بودند که یك دست ویك پای و یك چشمش معیوب بود بااین حال تبری دردست ازآمو می گذشت و می گفت شنیده ام درخراسان گنج ها را اززمین برمی‌آرند ومی‌برند من نیز میروم ناحیهٔ خود را بستانم - ودرعین این بوالحسن عبدالجلیل که از ندمای سلطان بود خواست خدمتی کند بسلطان پیشنهاد داد که چون آوان جنگ است باید هریك ازمأمورین سلطنتی موظف گردند که بقدری که سلطان معین می کنند بخزینه دولت امداد دهنداین امر نیز سران وبزرگان را مضطرب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 559 of 736

ومتأثر گردانیده بود. درصفر این سال رئیس دیوان رسالت ابونصر مشکان که ازبزرگان بارگاه ودانشمندان عصر وخیر خواهان سلطان بوداز جهان در گذشت وسلطان بمرگ وی سخت متأثرشد وبزرگترین ضایعهٔ بود که بمرگ این بزرگوار حادث گردید بجای وی بوسهل زوزنی بحیث رئیس دیوان رسالت وابوالفضل بیهقی معاون وی مقررشد .

بیکار در آزادی نیشاپور

سلطان درماه صفر ۴۳۱ از هرات جانب بوشنگ سرابرده کشید لشکری گران در رکاب وی بود دربوشنگ تعبیه لشکر را درست کرد . تصمیم گرفت که جانب طوس به آهستگی حرکت کند تاطغرل فی الجمله مطمئن شود ودیر تر حرکت کند وسلطان راه اورا به بندد وسزایش را در کنارش نهد ومگذارد که راه بیابان گیرد وجانب نسا رود ومجبور گردد که راه سرخس وهرات پیش گیرد وباین طریق گرفتاری وی آسان میباشد لهذا جانب طوس رفت اما از تقدیر الهی روزی مسهل کرد وشب تریاك خورد و برپیل ماده نشست وبه شتاب جانب قریه استوا رفت که راه پیغورا بگیرد وبا این ترتیب اورا گرفتار نماید این نقشه بسیار موافق وعاقلانه بود اگر سلطان را درراه خواب نمی برد ـ سلطان با هزار غلام سرائی و چندین سوار منتخب چلو ریز میراند در راه پس از نماز خفتن اورا خواب برد ـ طغرل که شنیده بود سلطان راه را براو می بندد از نیشاپور فرار کرد و در همین شب بجای رسید که سلطان آمده بود که با او بجنگد اما پیلبانان سلطان از ترس فیل را آهسته می راندند که بیدار نشود بدین جهت هنوز سلطان درراه بود که طغرل عبور کرد سلطان سخت متاثر شد وحتی فیلبانان را فحش گفت و امرداد که طغرل را تعقیب کنند وی گذشته وبه باورد رسیده بود سلطان خود آن هارا تعقیب نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 560 of 736

نیاورد حرکت نمود و از آنجا به‌نسا رفت و روزی چند در آنجا بماند و بنابر
قلت علوفه به‌نیشاپور آمد قحطی عظیم دران شهر معمور حادث شده و مردم
سخت آواره و پریشان شده بودند. سلطان زمستان را در نیشاپور بسر برد و جشن
نوروز را در نیشاپور گذرانید و از آنجا سوی سرخس حرکت نمود چندان
خشکسالی بود که در راه چندین اسپ و شتر از گرسنگی مردند سلطان بسرخس
رسید و از آنجا تصمیم گرفت که بمرو رود چون در راه آب و علف پیدا نمی‌شد
و خطر دشمن نیز نزدیک بود خواجه بزرگ و دیگر سران درگاه بالحاح
سلطان را از رفتن مرو منع کردند و گفتند بهتر است سلطان بهرات رود
اما وی نشنید و کار بجای کشید که گفت اگر دیگر مرا از رفتن منع کنید
سخت مجازات خواهم داد و حتی شب با عملهٔ خرگاه این راز را درمیان نهاد
و از دست خواجه و امرای لشکر نالید و آنها به‌سلطان تملق کردند و گفتند
بهتر آنست که سلطان در این کارها جز بفکر خود سخن دیگران عمل
نکند — چون وزیر و سران لشکر این حرف را شنیدند بیشتر مایوس گردیدند

سلطان مغرور شاهنشاه حرف ناشنو در دوم رمضان بسوی مرو روان شد
و خود بخود جانب تیره روزی و ناکامی شتابان گردید.

در این وقت بوالنصر مشکان وفات کرد و خواجه عبدالصمد خسته و ناتوان شده
سالاران جنگی خاصه سباشی و بیکتغدی ناامید و دل شکسته بودند راه خشک
و زمین‌ها بی علف — اسپها لاغر و سواران خسته — سپاهیان گرسنه و سالاران
مایوس — سلطان با اندیشهٔ خویش مغرور و برهمه بدگمان بود — از دوی که
صحراهای خشک و هولناک هندوستان را دیده بودند در این جا از گرسنگی
جان میدادند و سر تا سر ممتویات خود را باخته منتظر حوادث بودند.

حصار دندانقان و شکست آخرین سلطان

تا روزی که سپاهیان سلطان بدندانقان میرسیدند هر روزه ترکمنان
بساقه لشکر می‌زدند و خساره زیاد باردوی سلطان وارد می‌کردند و به‌غارت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 561 of 736

وجوی ها را خشك و کاریز ها را ویران وچاه ها را کور می نمودند .

سپاهیان نیز معنویات خودرا باخته و به جنگ نمیپرداختند وحتی می خواستند شورشی برپا دارند. شبی که فردای آن بسوی حصار دندانقان کوچ میکرد. اضطرابی در ناصیه‌ی مشاهده می شد گاهی بگنعدی را نوازش مینمود و گاهی سالار هندوان را می نواخت .

به‌غلام سرائی خودش هدایت میداد و سپاهیان خاصه‌را از نظر خویش میگذرانید تعبیه های لشکر را برای فردا درست میکرد و گاهی نیز که از این مشاغل چند لمحه فراغ دست می‌داد با فکار خود فرو می‌رفت سهو های خویش را در اعماق گذشتهٔ دور وزوال سلطنت خودرا در ناصیهٔ یك آیندهٔ بسیار نزدیك بتلخی مشاهده میکرد — گاهی برادرش محمد بنظرش می آمد که با چشمان خون فشان در زندان بزاری مشغولست و گاهی تصور میکرد که یوسف سپه سالار جنگجو درقلعه سجاوند جان می سپارد .

حاجب عازی واریارق آن دو سالار و فادار پدرش را در نظر می‌آورد که از دور بلشکر مغلوبش نگاه می کنند ولبخند می زنند — حسنك میکال رابردار وعلی خویشاوند رادربند می دید سلطان با این تصورات آشفته تاسحر بیدار بود . سحگاهان چون کوس نواخته شد بر پیل سوار گردید وسواران کرد ا گردوی بودند صحرای خشك و آفتاب سوزان فغان ازمردم برآورده بود. دشمنان عریو برداشتندو برساقه وچناحین لشکر حمله آوردند و آویزان آویزان تاحصار دندانقان ازسلطان بدر قه کردند - چون بحصار رسیدند وسپاهیان اند کی بیاسودند هرقدر زریر وسران سپاه عرض کردند که همین جارا باید اردو گاه ساخت سلطان نپذیرفت واز دندانقان کوچ کرد که‌در حوض آبی که پنج فرسخ دور بود معسکرسازد امابك بارگی نظام گسست ودشمن غلبه نمود. بیهقی این داستان راسخت بشرح قصه‌می کند :-

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 562 of 736

گفتند امیر را که اینجا فرود باید آمد که امروز کاری شده رفت و دست مارا بود گفت این چه حدیث است لشکری بزرگ راهست و هشت چاه آب چون دهد یکبار گی بهسر حوض رویم و چون فرود آمدیمی که بایست حادثهٔ بدین بزرگی بیفتد رفتن بود و افتادن خلل که چون امیر براند از آنجا نظام بگسست و غلامان سرائی از اشتر بزیر آمدند و اسپان ستدن گرفتند از تازیکان از هر کس که ضعیف تر بودند بهانهٔ آنکه جنگ خواهم کرد و بسیار اسپ بستدند و چون سوار شدند به آنکه بشب اسپان تازی و ختلی ستده بودند بار شدند و نیک دهمت سیصد و هفتاد غلام با علامتهای شیر بگشتند و بتر کمانان پیوستنده آن غلامان که از ما گریخته بودند بروز کار پور تکین بیامدند و یکدگر را گرفتند و آواز دادند که یار یار و حمله کردند به تیرو و کس کس را نه ایستاد و نظام بگسست و ارهمه جوانب و مردم ما همه روی بهزیمت نهادند امیر ماند با خواجه عبدالرزاق احمد حسن و بوسهل و بونصر و بوالحسن و غلامان ایشان و من و بوالحسن دلشاد نیز نادر آنجا افتاده بودیم قیامت بدیدیم در این جهان و بیکتغدی ز غلامان در پردهٔ بیابان میراندند براشتر و هندوان بهزیمت برجانب دیگر و کرد عرب را کس نمیدید و خیلتا شان برجانب دیگر افتاده و نظام میمنه و میسره تباه شده و هر کسی میگفت نفسی نفسی و خصمان در پنها افتاده میبردند و حمله ها به تیر و می آوردند و امیر ایستاده پس حمله بدو آوردند و وی حمله به تیر و کرد و حربه ز هر اگین داشت و هر کس را زد نه اسپ ماند و نه مرد و چند بار مبارزان خصمان از دیک امیر رسیدند آواز دادند و یک یک دستبرد بدیدندی و باز گشتندی و اگر این پادشاه را آن روز هزار سوار نیک یکدست یاری دادندی آن کار را فرو گرفتی و لیکن ندادند و امیر مودود را دیدم (رضی الله عنه) خود روی بقربوس زین نهاده و شمشیر کشیده بدست و اسپ می تاخت و آواز میداد لشکر را که ای ناجوانان مردان سواری چند سوی من آئید البته یک سوار پاسخ نداد تا نا امید نزد یک

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 563 of 736

پدر باز آمد وغلامان تازیکان با امیر نیك به ایستادند وجنگ سخت
کردند. ازحد گذشته وخاصه حاجبی از آن خواجه عبدالرزاق غلامی دراز بالا
بادبدار مردی تر کمان درآمد واورا نیزه بر گیلوزد وبیفکند و دیگران در
آمدند واسب وسلاح بستدند وغلام جان بداد و دیگران را دل بشکست
وتر کمانان وغلامان قوی درآمدند ونزدیک بود که خللی بزرگ
افتد عبدالرزاق وبونصر و دیگران گفتند زند گانی خداوند دراز باد
پیش استادن راروی نیست بمایدراند حاجت جامه داریز بتر کی گفت خداوند
اکنون بدست دشمن افتدا گر رفته نیاید واین حاجت را ازغم زهره بترقیده
چون به مرورود درسیدند. امیر به تعجیل براند. وراه حوض گرفت وجوی پیش
آمد خشك هر که بر آن جانب جوی رود بدست افتاد وهر که بر ین سوازبلار هایی
بدید ومرا که بوالفضل خادم خاص باده غلام بحیله ها ازجوی بگذ رانیدند
وخود بتاختند وبرفتند ومن تنها ماندم تاختم بی دیگران تا بر لب حوض رسیدم
یافتم امیررا آنجا فرود آمده واعیان ومقدمان روی بدآ نجا نهاده ودیگران
همی آمدند ومرا گمان افتاد که مگر اینجا نشان خواهد کرد واشکر را ضبط
کرد وخود کار ازاین بگذشته بود کار رفتن میساختند وعلامتها
فرو میکشادند وآنرا میماندند تا کسانی از اعیان که رسیدنی است در رسند
وتا نماز پیشین روز کار گرفت وافواج تر کمانان پیدا آمدند که اندیشیدند که
مگر آنجا مقام بدان کرده است تامعاودتی کنند امیر رضی الله عنه برنشست
با برادر وفرزند وجملهٔ اعیان ومذکوران ومنظوران و گرم براند چنانکه
بسیار کس بماند درراه وراه حصار گرفت ودومرد غرجستانی بدرقه گرفت و
تر کمانان برا ثرمی آمدند وفوجی اعایش میکردند ودیگران درغارت بنه
ها مشغول وآفتاب زرد را امیر به آب روان رسید حوضی سخت بزرگ ومن
آنجا نماز شام رسیدم وامیررا چماز گان پسته بودند وبجمازه خواست رفت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 564 of 736

که شانزده اسپ دراین یك منزل درزیروی مانده بود و تر کچهٔ حاجت
بدم می آمد واسپان مانده را که قیمتی بودند برمیکرد من چون در رسیدم
چوقی مردم رادیدم آنجا رفتم وزیر بود وعارض بوالفتح رازی و بوسهل اسمعیل
وجمازهٔ میساختند چون ایشان مرادیدند گفتند هان چون رستی باز
نمودم زاری های خویش وماندگی گفتند که بیا تابرویم گفتم بسی مانده اند
یکی فریاد برآورد که امیر رفت ایشان نیز برفتند و من براثر ایشان برفتم و من
نیز امیر راندیدم تاهفت روز که مقام در غرجستان کرد چنانکه بگویم
جملة الحدیث وتفصیل آن بباید دانست که عمرها باید روزگارها تا کسی آن
تواند دید و در راه میراندم تاشب دوم ماده پیل دیدم بی مهد خوش خوش میرا ندند
پیلبان خلص آشنائی من برسیدم که چرا باز مانده اید گفت امیر به تعجیل
رفت راهبری برمب کرد و اینك میرویم گفتم با امیر از اعیان و بزرگان
کدام کس بود گفت برادرش بود امیر عبدالرشید و فرزند امیر مودود
و عبدالرزاق احمدحسن و حاجب بونصر و بوسهل زوزنی و بوالحسن عبدالجلیل
وسالار غازیان عبدالله فراتکین و براثر وی حاجب بزرگ و بسیار غلام سرای
پراگنده و بیکتفدی با غلامان خویش براثر ایشان من به بن پیلان میراندم
و مردم پراگنده میرسیدند و همه را بزرزه و چوشز و سپرو نقل بر میگذشتم
که بیفگنده بودند و سحرگاه پیلان تیزتر براندند و من جدا ماندم و فرود
آمدم و از دور آتش لشکرگاه دیدم و چاشتگاه فراخ به حصار بر کرد رسیدم
و ترکمانان براثر آنجا مانده بودند و به حیلتها آب بر کردرا گذاره کردم
امیر را یافتم سوی مرو رفته با قومی آشنا بماندم و بسیار بلاها و سختها بروی
مه رسید پیاده با نائبی چند از یاران به قصبهٔ غرجستان رسیدم روز آدینه
شانزدهم ماه رمضان امیر چون اینجا رسیده بود مقام کرده بود دو
روز تا کسانی که در رسیدنی اند در رسند من نزدیك بوسهل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 565 of 736

روزلی رفتم به شهراورا یافتم کنار راه مساخت مرا گرم پرسید و چند تن
از آن من رسیده بودند همه پیاده و چیزی بخریدند و با وی بخوردیم و به لشکر گاه
آمدیم و درهمه لشکر گاه سه خربشته دیدم یکی سلطان راود دیگر امیر مودود
را و سه دیگر احمد عبدالصمد را و دیگران سایه بانها داشتند از کرباس و ماخود
ان انبان بودیم نماز دیگر برداشتیم تنی هفتاد و راه غور گرفتیم و امیر نیز
براثر ما نیم شب برداشت بامداد راه منزلی رفته بودیم بوالحسن دلشاد را آنجا
یافتیم سوار شده و من ایزاسپی بدست آوردم و به اسبه بخریدم و با یاران
بهم افتادیم و مسعود لیث مرا گفت که سلطان از تو چند بار پرسید که
بوالفضل چون افتاده باشد و اندوه تو میخورد و نماز دیگر من بیتی رفتم و اموزهٔ
تنگ ساق و قبای کهن و زمین بوسه دادم بخندید و گفت چون افتادی
و با کیزه ساختی داری گفتم بدولت خداوند جان بیرون آوردم و از دادهٔ
خداوند دیگر هست و از آنجا برداشتیم و بغور آمدیم و بر منزلی فرو آمدیم
گروهی دیگر می رسیدند و اخبار تازه ترمی آوردند اینجا آشناهی را دیدم
سگزی مردی جلدهر چیزی میپرسیدم گفت آنروز که سلطان برفت و خصمان
چنان چیره شدند و دست غارت بردند بوالحسن کرجی را دیدم در زیر
درختی افتاده مجروح مینالید نزدیک وی شدم مرا بشناخت و بگریست گفتم
این چه حال است گفت تر کمانان رسیدند و بازو ستور دیدند ما سگ برزدند
که فرود آی آغاز فرود آمدن کردم و دیر تر از اسب جداشدم بسبب پیری
پنداشتند که سخت سری میکنم لیزمودند بریشت و بر شکم بیرون آوردند
و اسب بستدند و بدو بحیلت در زیر این درخت آمدم و بمرگ نزدیکم حالم اینست
تا هر که برسد از آشنایان و دوستانم باز گوی و آب خواست بمن داد و حیات
کردم تا لختی آب در گوزه نزدیک وی بردم بنوشید ازهوش بشد و باقی آب
نزدیک وی بگذاشتم و برفتم تا حالش چون شد اشد چنان داد بو نم شب را گذشته باشد
و میان دو نماز علامت های دیدم که درو سید گفتند طغرل بمرو داود است و بر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 566 of 736

کی کو که با بند بر سر اشتری بود دیدم که وی را از اشتر فرو گرفته بود و بندش بشکستند و بر اشتری نشاندند که از آن خواجه عبد الصمد گرفته بودند و از دیگ طغرل بردند ومن برفتم وندانم تا حال های دیگر چون رفت ومن آنچه شنودم وبه امیر بگفتم ومنزل بمنزل امیر بتعجیل میرفت سه پیک درسید از مهمانان ما که برخصمان بودند وملطفها در یک وقت بوسهل زوزنی آنرا نزدیک امیر برد ومنزلی که فرود آمده بودیم وامیر بخواند و گفت این ملطفها پوشیده دارند چنانکه کس بر این واقف نگردد. گفت چنین کنم وبیاورد ومرا داد ومن بخواندم ومهر کردم وبه دیوان بان سپردم نبشته بودند که سخت نوا دیرفت این دفعت که با این قوم دل وهوش نبود وبنهمراشانزده منزل برده بودند وگریز راساخته وهرروزهر سواری که داشتندی بروی لشکر سلطان فرستادندی منتظر آنکه هم اکنون مردم ایشان رابر گردا ننده بر وند وخود حال چنین افتاد که غلامان سرای چندان بیفرمانی کردند تا حالی بدین صعبی پیش آمد و نادرتر آن بود که مولانا زاده است وعلم نجوم داند وشاگردی منجم کرده است و بدین قوم افتاده وسخنی چند از آن وی راست آمده وفرو داشته است ایشانرا بمرور و گفته که اگر ایشان امیری خراسان نکنند گردن او بباید زدروز آدینه که این حال افتاد او هر ساعتی میگفت که یکساعت پای افشار بدتا نماز پیشین راست بدان وقت سواران انجا رسیدند ومراد حاصل شد ولشکر سلطان برگشت هرسه مقدم از اسپ به زیر آمدند وسجده کردند این مولانا زاده را ودروقتی چندهزار دینار بدادند وامیدهای بزرگ کردند وبراندند تا آنجا که این حال افتاده بود خیمه بزدند وتخت بنهادند وطغرل برتخت بنشست وهمه اعیان بیامدند وبه امیری خراسان بروی سلام کردند وفرامرز پسر کاکو رابیش آوردند وطغرل او را بنواخت و گفت رنجها دیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 567 of 736

دل قوی دار که اصفهان وری بشما داده بایدو تا نماز شام غارتی آوردندو همه را می بخشیدند و منجم مالی یافت سامت و ناطق و کا غذها و دویت خانهٔ سلطا نی گرد کردندو بیشتر ضایع شده بود اسختی چند و کتا بی چند یا فتند و بدان شادمانگی نمودند و نامه ها بنشتند بخانهای ترکستان و پسر ا ن علی تگـــین و عین الدوله و همه اعیان ترکستان به خبر فتح و نشانهای دویت خانه هاو علمهای لشکر فرستادند بامیشران و آن غلامان بیوفا را که آن ناجوان مردی کردند بسیار بنواختندو امیری ولایت و خرکاه دادندو هر چیزی به ایشان خود توانگر شده اند که اندازه نیست که چه یافته اند از غارت کسی راز هره نیست که فرایشان سخنی گوید بلند تر که میگویند که این ما کرده ایم و فرمودند تا بیاد گـان هزیمتی را از هرجنس که هستند سوی بیابان آموی رانند تا به بخارا و آن نواحی مردمان ایشان را بینند و مقرر گردد که هزیمت حقیقت است و اندازه نیست آنرا که بدست این قوم افتاد از زر و سیم و جامه و ستور و سخن بر آن جمله می نهند که طغرل به نیشابور رود با سواری هزار و بیغو به مرو نشیند بایتا لیان و داؤد بامعظم لشکر سوی بلـخ رود تا بلـخ و تخارستان گرفته آید آنچه رفت تا این وقت باز نموده آمد و پس از این تاریخ آنچه تازه گردد باز نماید و فاسدان باید که اکنون بیوسته تر آیند و کار از اولی دیگر پیش گرفته آید که قاعدهٔ کار ها آنچنه بود بگشت تا این خدمت فرو نماند .

گردیزی این داستان را مختصرتر کرمی کند و میگوید :-

وچون بامداد شد همه دشت و کوه را تر کمانان گرفته بودند و زاه ها را بر لشکر غزنی بسته . چون امیر شهید رحمت الله علیه چنان دید بفرمود تا کار حرب ساخته کردند و لشکر تعبیه کرد و صف ها بکشیدند و تر کمانان نیز روی بحرب نهادند همه کردوس کردوس شدند و حرب همی کردند و قومی از لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 568 of 736

غزین بگشتند بسوی دشمن رفتند و امیر شهید بتن خویش بحرب کردن بایستاد و چندمرد کاری را بیفکند و بعضی را بگریزانید و بعضی را به نیزه زد و بعضی را به شمشیر و بعضی را بگرز و آن روز کارزاری کرد که هیچ پادشاه بتن خویش آن نکرده بود و کس فرستاد بنزدیك سالاران لشکر خویش ایشان را پند نمود که حرب کنند ایشان حرب نکردند و پشت بدادند و چون دید کار تباه میشود باز گشت و هیچ تر کمانان نتوانستند بر اثر او بیایند زیرا دست برد او را دیده بودند - واز مرو رود بغزنین آمد و اول کاری که بغزنی کرد آن سالاران را بزندان افکند چون علی دایه و سباشی و بیکتغدی و آنچه داشتند ستد و آنها در زندان مردند

ابن اثیر این واقعه را چنین می نگارد :

مسعود از نیشابور جانب مرو لشکر کشید که تر کمانان را تعقیب کند تر کمانان راه بیابان گرفتند سلطان دو منزل آن ها را تعقیب کرد عساکر سلطانی از طول سفر و کثرت پیکار بستوه آمده و خسته شده بودند ودلهایشان از بند و با رسیاه شده بود زیرا متصل درمسافرت بودند بعضی باسباشی و بعضی با مسعود - داؤد در مجاذی لشکر سلطان بود چون لشکر های سلطان بغزلی رسیدند که هیچ آب نبود و گرمای سوزنده داشت بر سر آب باهم جنگ وستیز نمودند وفتنه برپا کردند داؤد از موقع استفاده نموده وحمله آورد ولشکریان سلطان خودرا گذاشتند ویراگنده شدند هرقدر سلطان و خواجه بزرگ آنهارا تشجیع نمودند وباز خواندند سود نکرد سلطان برجای خویش پایدار ماند تا خواجه بزرگ وی را ملتفت گردانید که دشمن از هردوطرف اورادرمیان گرفته اند مسعود باصدسوار براه غرشستان گرفت تر کمانان اورا تعقیب نمودند سواری ازان ها نزدیك بود بسلطان برسد سلطان شجاعانه باز گشت واورا بکشته جانب مقصود خویش شتافت.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 569 of 736

کشته‌شدن شهاب‌الدوله مسعود

چنانکه خواندیم سلطان مسعود بعد از شکست شدیدی که در حصار دندانقان خورد وبدان حالت بی سر و سامانی براه غور و غرستان بغزنه وارد شد دیگر فضای غزنه بگردن وی حلقه شده دست ودماغ وی‌از کار افتاده و یك‌نوع ندامت وناامیدی‌واضطراب وبرا فراگرفته‌بود

کسی که همیشه فاتح بود دیگر خود را مغلوب ومنهزم میدید خودرا ملامت میداشت وبر ان بود که‌تاج وتخت خودش وپدرش بدست وی برباد شده وازبی کفایتی اردشمنان به کشوروی چیره گردیده اند.

لهذا قصد آن نمود که چندی از غزنه کناره کند و بهندوستان رود وازانجا لشکروحشمتی‌فراهم آردودو باره خراسان‌را ازبیگانگان پاك وآبروی ریخته رانلافی نماید ظاهر این‌بود امادر حقیقت سودای بوی عارض شده بود ومی‌ترسید که‌ترکمانان بغزنه حمله کنند.

بهر حال چون شنید دشمنان بلخ‌را درحصار گرفته اند لشکری مختصر جانب بلخ فرستاد وآن‌نیز شکست خورد وبلخ‌را ترکمنان در محاصره داشتند سر انجام سلطان مودود رابه بلخ فرستاد وخواجه بزرگ را باوی همراه نمود ولشکر و دلو اادو خودش تمام خزاین محمودی را برداشته جانب پشاور رهسپار گردید و محمد را با پسرانش اززندان خلاص‌نموده باخود بردحتی‌حره گوهر دخترخودرابه‌احمد پسرمحمد نامزد کرد وازان هاعهد ها وسوگند های استوار گرفت که بهوی وفادار باشند.

هر چند خواجه بزرگ ازهو بیان نا مهربوشت و سلطان راازین قصه باز داشت وحره ختلی ودیگر بزرگان در غزنه پیشنها د نمودند که سلطان به هندوستان نرود مفیدنیفتاد وسلطان باهمان‌جنون‌ولجاج همیشه گی به‌انجام

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 570 of 736

تصمیم خود اقدام کرد و خزانه‌های محمودی و سبکتگینی را با خود برداشت و محمد و پسرانش را نیز با خود بر دو اموال و وسایل و نفایسی را که در قلعه‌ها ذخیره بود (۱) به شتران حمل کرد و راه هندوستان پیش گرفت چون نزد یك رباط مار یکله رسیدند غلامان و سپاهیان بی باك همین که چشمشان به خزاین زر و سیم و جواهر افتاد دست بغارت گشادند و مقداری از آن برداشتند دیگران نیز از آن‌ها پیروی کردند و خزاین محمودی را بر باد نمودند و چون دیدند از سیاست مسعود ایمن ماندند نمیتوانند بمحمد سلام نمودند و ویرا به پادشاهی بردا شتند چون مسعود دید موقع حرب نیست بر باط مار یکله پناه برد و فرد ای آن بیرون شد و هرچه سعی کرد بجای نرسید دوباره بر باط اندر آمد و مردم نیز دور آن رباط را گرفتند و آن سلطان بزرگ و دلاور را بیرون آوردند و بند برپا نهادند (۲) ابن اثیر می‌نگارد چون سلطان مسعود در رباط مار یکله محصور گردید مادرش او را توصیه کرد و گفت خود را بمحمد تسلیم کن چون ویرا نزد محمد آوردند گفت من از تو انتقام نمی کشم و مقابله با مثل نمیکنم هر جا خود اختیار می کنی تراباز نان و فرزندانت می‌فرستم که آسوده باشی مسعود قلعت کیلی را اختیار کرد چون سلطان را به قلعه کیلی می‌بردند از برادر پول خواست او پنجصد درم فرستاد مسعود گریست و گفت دریغا چها نا دیروز گنجهای جهان مرا بود و امروز بدرهمی نیاز مندم و آن در هم را نگرفت و همان قاصد که این دراهم را آورده بود هزار دینار از مال خود به سلطان تقدیم داشت . نوشته می نگارد سلطان گفت دریغا دیروز سه هزار شتر خزاین مرا برمی‌داشت و می گریست آن دراهم را مسترد کرد و هزار دینار دیگر نیز از خود بشان خود گرفته به آن قاصد بخشید . محمد چون

(۱) نام این قلعه‌ها را گردیزی چنین می نگارد: دیدی رود هندیش بنای لامان (مرتع) ما مه کرت .

(۲) گردیزی.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 571 of 736

ازحلیهٔ بصر عاری بود امر سلطنت رابه پسرش احمد داد واحمد مردی معتوه وما لیخولیائی بود .

سلطان در رباط ماریکله بسر می برد شبی احمدو برادرانش و پسر علی خویشاوند وسلیمان پسر امیر یوسف خاتم محمدرا گرفته به مستحفظان مسعود بباز نمودند و بهانه کردند که برای کاری نزد او آمده اند ونزد مسعود رفتند و کلاهش راازسرش برداشتند و استخفاف هانمودندمگر عبدالرحیم پسر محمد که کلاهسلطان رابرسرش نهاد وبراد ررا ملامت کرد سر انجام آن پادشاه متهوروبزرگ را کشتند. برخی برانند که ویرا زنده در چاه افکندند وچوال های ریگ راازبالا برسرش می افکندند واوآن چوال هارا بدست گرفته زیر پامی نهاد واندک مانده بود که ازچاه برون آید وآخر به کار دوآوند مطبخ بسرش می زدند تادرهمان چاه جان سپرد. بعضی برانند که اورا زنده درچاه افکندند وسرچاه راپو شیدند . گرد بزی میگو یند که توال قلعه رافریب دادندو بدروغ حکم محمدرا برقتل وی ابلاغ کردندواو سرش رابریده نزد محمد برد وبعضی بر انند که واقعاً محمدامرداده بود که سلطان رابقتل رسانند والله اعلم بحقایق الامور . واین واقعه در یازدهم جمادی الاخرسال ۴۳۲ بود.

شخصیت و اخلاق مسعود

مسعود مردی بلندقامت و نهایت فربه بود که اسپ نمی توانست به آسانی اورا بردارد وهمیشه بر پیل سوار می شد مولف کتاب آداب الحرب می نگارد با گرز هفتادمنی لعب می کرد و با گرز چل منی جنگ. ری وسپاهان را باین گرز گشوده بود فرخی میگوید .

خنجر بیست منی گرز ۷ هفتاد منی
کس چنو کارنه بسته است بجزرستم زر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 572 of 736

منوچهری در این معنی گوید :

هشتاد و دو شیر نر کشتست به تنهائی .
هفتاد و دو من گرزی کردست زچاری .

در کودکی ورزشهای صعب می نمود و سنگهای بزرگ را برمی داشت و در برفها و هوای طوفانی خود را عادت میداد به شکار شیر سخت مایل بود. همیشه در جنگل های ادرسکن و فرایشکار شیر میرفت و با کمال دلاوری با شیران خشمگین می آویخت و قتی باو جود آنکه تب ربع داشت هشت شیر را بکشت همیشه در شکار شیر اول خشت می افکندو اگر آن کار گر نمی آمد لیزه می گذارد

پدر از کودکی ویرا به حسن اخلاق و پابندی دین توصیه می نمود چون اورا بهرات فرستاد و نائب الحکومهٔ آنجا مقرر کرد به سلطان خبر دادند که وی در باغ عدنانی عمارتی ساخته و بر دیوارهای آن صورت های الفیه و شلفیه را رسم کرده و آنجا بفسق مشغول میشود. سلطان محمود سخت بر آشفته شد و فرمانی بقلم خود نوشت و آن قضیه را تحقیق کرد اگر پیشتر حرم خللی خواهر محمود پیام خفیه به مسعود نمی داد سخت مفتضح می شد .

مسعود در سخاوت و جوانمردی کم از پدر نبود در یک شب بزینبی شاعر یک پیل و اردرم بخشیده بود و بهانه می جست تا به ندیمان و چاکران و خادمان خود احسان نماید .

بسیار نرم و باحیا بود بیهقی می گوید وقتی در غزنی از فراشان چرمها سرزد سلطان امرداد که آن بیست فراش را بیست چوب زنند کوتوال پنداشت که هر یک را باید بیست چوب زد چون یکی از ایشان را سه چوب زدند فریاد برآورد سلطان شنید گفت ما گفته بودیم هر یک را یک چوب بزنند آن را نیز بخشیدیم . مسعود شخص عالم و فاضل بود در هندسه آیتی بود و چون در مجمعی خطابه می راند همه را تحت تاثیر می گرفت از مسعود پنج پسر ماند مودود ـ مجدود و سعید ـ عبدالرزاق ـ میرانشاه ـ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 573 of 736

باوصف این مزایا که شمردیم و با آن همه دلاوری ها بزرگترین عیبی که داشت وویرا نا کام نمود وحتی سلطنت غزنه را برباد گردانید خودرائی وغرور او و بد گمانی وی درباره مردم بود .

وهمین علت بود که در آخر تنها ماند و هیچ کس به وی اعتماد نکرد ودستگیری ننمود .

بوحنیفه اسکافی شاعر بزرگ غزنی مسعود را بکارها پش ملامت کرد و این قصیده را وقتی که او از دندانقان شکست خورد انشا نمود:

شاه چودل بر کند زبزم و گلستان — آسان آرد بچنگ مملکت آسان
وحشی چیزیست ملک و دانم از آن این — کو نشود هیچگو نه بسته با نسان
بندش عداست وچون بعدلش بندی — انسی گیرد همه دگر شود ش شان
کیست که گوید ترا مگر نخوری می — می‌خورو داد ازطرب زمستان بستان
شیر خورو آنچنان مخور که باخر — زونشکیبی چو شیر خوارهٔ زپستان
شاه چه داند که چیست خوردن وخفتن — وین همه دانند کودکان دبستان
شاه چودر کارخویش باشد بیدار — بسته عدو را بمردز باغ به زندان
مار بود دشمن و بکندن دندانش — زو مشوایمن اگرت بباید دندان
ازعدو آنگه حذر نکن که شود دوست — وزمسیح ترس آزمان که گشت مسلمان
نامهٔ نعمت زشکر عنوان دارد — بتوان دانست حشو نامه ز عنوان
شاه چو برخود قبای عجب کبر است — خصم بدر دش تا به بند کمر بیان
غره نگردد بعز پیل وعماری — هر که بدید است ذل اشتر و پالان
مرد هنر پیشه خود نباشد سرگین — کز پی کاری شده است گردون گردان
مامون آن کبز ملوك دولت اسلام — هرگز چون اوند ید تازی ودهقان
جبهٔ ازخز بداشت برتن چندانك — سوده وفرسوده گشت بروی ودهقان
مردمان را از آن فزود تعجب — کردند ازوی سوال از سبب آن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 574 of 736

گفت زشاهان حدیث ما ند با قی — درعرب ودر عجم نه توزی و کتا ن
شاه چو بر خز و بر لشیند وخسپد — بر تن او بس گران نما ید خفتان
ملکی کانرا بدرع گیری وزوبین — دادش نتو ان بباب حوش و بر یحان
چون دل لشکر ملك نگا ر ند ارد — در گها یوان چنا نکه در گه میدان
کارچوبیش آیدش بود که بمیدان — خوا ری بیند زخوار کردهٔ ایوان
گر چه شود لشکری بسیم قوی دل — آخر دز گر می بیا یدش از خو ان
دار نکو مر یز شك ر ا گهٔ سحت — نبات نکو دارد اوبند اروودر مان
دل چو کنی راست با سپاه ورعیت — آیدت از یکر هی دورستم دستان
زانکه تو ئی سید ملوك ز مانه — زا نکه قرابر گزید از همه یزد ان
شیروتهنگ وعقا ب زبین خبر بد — خیر ه شد ندا ر آب و قعر بیا بان
گر پری و آد می دزم شد ز بنحال — نسا ید کس را عجب زجملهٔ حیوان
می نخورد لاله ابرو برگ نخند د — تا دهی هردورا تو زین پس فر مان
خسرو مشرق توئی وبو دی و باشی — گرچه فرو دست غر ه کشند بعصیان
آنکه به جنگ خدا بشه بجها لت — تیر ش در خون زدند ازپی خز لان
گل زتو چون بوی خویش بازندارد — گر چه با ید حد یث خا ر بغیلا ن
به که بدان دل بهشغل بازند اری — کین سخن اندر جها ن نما ندبنها ن
شا هادر عمر تو فز ود خد او ند — هرچه درین راه شد ز ساز تو نقصان

فرخی درشکار شیر ی که مسعو د بغزنه نمو د ه و بیهقی نیز آ نرا یاد میکند چنین می نگارد .

بجائی کـه از شیر یـا بد خـبر — ز شـا دی نـگیر د دل او قـر ار
نه یك جا یکه د یدم او راچنین — چنین دیـدم او رابـجـای هـزار
شنیدی که اکنو ن بغزنین چه کرد — سـر خـر وان خـسـر ونا مـدا ر
ز پهلو ی ره شیر ی آمـد پدید — غر یو ند ه چون ر عد در کو هـسا ر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 575 of 736

بسا لاو پهناچو پیلی بلند — که‌از بیم او میل کردی‌فرار
دل لشکر از بیم او خون گرفت — نبودند بر جای خویش استوار
خدا و ند سلطان روی زمین — سرخسروان آفتاب تبار
فرود آمد از پشت پیل و نشست — بران پیل تن خنگ در پا کنار
سر شیر و حشی بیک زخم کرد — چو پیر بار در تیر مه نفته نار
بیاورد بر ژنده پیل و چو کوه — بیفکنددر پیش خیمه چو خوار

قبر سلطان مسعود

در کتبی که‌نزد ماموجود است مثل زین الاخبار - ابن اثیر - طبقات ناصری، گزیده، حبیب‌السیر وامثالهم از آوردن‌میت‌سلطان مسعود به غزنه ذکری نشده تنها ابوالقاسم فرشته مینگارد که مودودامرداد تاتابوت‌پدر وبرادرانش رابه‌غزنه آوردند از کلمه برادران باید این‌را فهمید که مطلب ازان محمد وپسران وی‌خوا هدبودنه برادران مودودز براتاجائی که معلوم شد پسران مسعود درربا طماربکله کشته شده اند اکنون قبری درسر راه روضه بطرف راست بفاصله تخمیناً یك میل درمیان باغها موجود است که گنبدی هم بران ساخته شده وصندوقی‌نها یت نفیس ازسنگهای مرمر گلابی رنگ بروی آن میباشد ومردم آن را مزار مسعود میدانند ولی چون این مقبره‌درمیان باغها است‌و کدام بی‌انصاف‌نور آن رااحاطه‌نموده حتی‌راه درآمد گنبد نیز مسدود شده است واگر بزودی توجه نشود این صندوق نیزمانند سایرالواح غزنه ازمیان میرود - بجزچندآیت قرآن‌دیگر کتیبه ندارد ولی‌خود صندوق ازد ستبرد زمانه تاامروزمحفوظمانده‌است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 576 of 736

فصل ششم

سلطان مودود

بزوال دولت مسعود جلال وعظمت سلطنت غزنویان نیز افزود گرچه بعدها ابراهیم النظامی در کار ها داد ولی ترمیمی که لازم بود مملکت را بحال اولی درآورد ورخنه های وارده را مسدود کند وشاهنشاهی بزرگ غزنه را اداره نماید پدید نیامد .

هنگامی که مسعود را در رباط ماربنکله به ترتیبی که در گذشتن از یادر آوردند مودود با خواجه بزرگ احمد عبدالصمد در بلخ بود و مجدود پسر دیگر مسعود به سالاری هندوستان موظف بود .

امیر محمد به مودود از قتل پدرش خبر داده نوشت پسران احمد نیالتگین بدون رضای من مسعود را به ثار خون پدرخود قصاص کردند . مودود از خبر مرگ فجیع وناگهانی پدرسخت متاثر شده وبجواب عم خود نوشت :

خدا عمر ابوالقاسم محمد را دراز گرداند . وپسر معتوه او را عقل دهد که وی مرتکب امر خطیری شد وبخون پادشاهی دست یازید که خلیفه بغداد وی راسیدملوك وسلاطین لقب میداد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ( ) مودود دو مهم بزرگ پیش روی داشت یکی انتقام خون پدروبر انداختن اولاد محمد دوم دفاع دشمنان خارجی یعنی ترکمانان که هر لحظه خراسان از ستم ایشان پریشان میگشت وبه فنا تهدید می شد . مودود مصلحت دران دید که اول مهم عم زادگان را فیصله کند باز در امر مملکت بپردازد . لهذا با لشکر گران از بلخ روانه صوب بشاور شد گردیزی در زین الاخبار می نویسد مودود نخست به غزنی آمد وسال ۴۳۲ را درغزنی گزرانید وازانجا در سال ۴۳۳ به مقابل سپاه محمد لشکر کشید بعضی ها این جنگ را پیرامون خود غزنی میدانند ولی سخن حق آنست که در

(۱) ابن اثیر جلد ۹ صفحه ۲۰۳

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 577 of 736

حدود پشاور جنگ واقع شد ـ ابن اثیر مر نویسد در ۳ شعبان ۴۳۲ با محمد جنگ و در ۲۳ شعبان سال مذکور به غزنه مراجعت کرد .

گردیزی می نویسد قبل از انکه مودود جانب سپاه محمد شقاقت به عبدالرشید کاکای خود نامه نگاشت و دران مظلومی پدر و تباهی احوال مملکت را شرح داد و درخواست نمود که در کار انتقام از محمد بی طرف بماند .

وی نیز مصلحت دران دید که بی طرفی اختیار کند ـ ابن اثیر می نگارد چون مسعود به قتل رسید سپاهیان که بخون شهر یاران گستاخ شده بودند جری تر گردیدند و محمد از ادارهٔ آنها عاجز ماند و پسران او نیز که مردان کاری نبودند چیزی نتوانستند ـ سپاهیان به اموال رعایا دست دراز کردند و پشاور را غارت نمودند و کار به آنجا کشید که بهای غلامی بدیناری انجامید مودود با منتهای رشادت با سپاه عم به جنگ آغاز کرد و آنها را درهم شکست ـ اما آنچه از آثار گمشده بیهقی که دراین باب شبانکاره ئی درمجمع الانساب نقل کرده بر می آید معلوم می شود که میان محمد و مودود مدت در ازی جنگ بود تا در ۴۳۶ مودود بر محمد غالب آمد .

ودیگر مورخان چنان که نوشتیم همه برخلاف آن سخن رانده اند .

آنجا که میان محمد و مودود جنگ واقع شده بقول منهاج سراج در ناحیهٔ نکر هارود بوده و بقول فخر مبارک شاه دران ناحیت بوده که سبکتگین جیپال را شکسته بود چون مودود محمد را شکست در آنجا رباطی بنا کرد و بیاد گار قصاص پدر آنرا فتح آباد نام نهاد ـ این قول را فخر مبارک شاه و ابن اثیر و ابوالفدا و روضة الصفاء و حبیب السیر و فرشته همه بیک آهنگ نوشته اند .

سلطان مودود به انتقام خون پدر ، پسران علی خویشاوند و پسر احمد لیالتگین و پسران محمد و دیگر سران سپاه را که بقتل مسعود دست داشتند همه را به قتل رسانید بعضی را بزیر باران کرد و بعضی را بدمهای اسپ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 578 of 736

معرفی دست عبدالرحیم پسر محمد را که هنگام قتل مسعود چون برادران دیگرش تاج را از سر او بر می‌داشتند و به وی اهانت میکردند او مانع آمده و دوباره بر سر مسعود گذشته و احترام نموده بود. آنگاه موضوع انتقام بپایان رسید مودود به غزنه آمد و مرده پدر را به غزنه آورد و به جهانداری پرداخت و درصدد آن بر آمد که ترکمنانرا از خراسان براند و اگر تواند عظمت دیرین را به آئین پدران تجدید کند. اهالی هرات چون از شکست محمد و استقرار تخت غزنه به مودود شنیدند برعساکر ترکمنان که هرات را متصرف شده و از وقت استفاده کرده بودند شورش نمودند و آنها را عنفاً از هرات راندند مع الاسف در خلال این حال اطلاع رسید که مجدود از موافقان قصد لاهور نموده و می‌خواهد به غزنه حمله نماید و برادر را از سلطنت دور کند مودود مجبور شده جانب هند لشکر کشید و هردو لشکر در کنار دریای سند معسکر نمودند. در این وقت عید قربان در رسید و سرداران غزنی توسط نمودند که در ایام عید جنگ معطل شود و میانه دو برادر صلح برقرار گردد.

ایاز نیز در میان سهم بزرگ داشت ولی هرچه کردند مجدود به صلح راضی نشد اتفاقاً صبح عید قربان که خواستند سران سپاهش بخرگاهش برای سلام روند اورا برفراز تختش مرده یافتند. و تا کنون این عقده حل نشد که قاتل اصلی وی که بوده و بچه ترتیب اورا کشته اند بهر حال مرگ شهزاده به خیر مملکت تمام شد و هردو سپاه متحد گردیدند و سلطان مودود سالاری هند را به سپهسالار ایاز سپرده خود به غزنه بر گشت.

و به خانان ترکستان راه مراوده باز نمود آنان نیز باوی عهد کردند که متحد شده فتنه ترکمنان را به کلی از خراسان براندازند.

درسال ٤٣٤ مودود قوای بزرگی جانب هرات و نیشاپور روان نمود که با ترکمنان جنگ کنند در حدود طوس جنگ سخت در گرفت ولی سپاهیان غزنه کاری از پیش برده نتوانسته بهرات مراجعه کردند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 579 of 736

در سال ٤٣٥ ترکمنان به بست حمله آوردند والب ارسلان سلجوقی خود بجنگ سپه سالاردراین لشکر فرماندهی داشت مودود ارتگین را بالشکر گران فرستادودرحدود بست جنگ سختدر گرفت وسلجوقیان به هزیمت رفتندوفتح بزرگ نصیب سپاه غزنه شد .

مودود پس ازین فتح شایان در صدد آن بر امد که لشکر گران تهیه کند وترکمنان را از خراسان براند .

دراین اثنا سه نفر از راجگان هند برلاهور حمله آوردند وسپه سالار از مودود مدد خواست مودود نیزسپاه بزرگی به معاونت آنها فرستاد فخرمبارك شاه دروقایع حربی سلطان مودود این قضیه را چنین نگاشته :-

امیرشهاب الدوله مودود حشمی ازغزنی فرستاد وبه سرداری ایشان احمد محمد حاجب بزرگ رانامزد کردوفقیهی را بنایب الحکومگی لاهور گماشت سندپال چون شنید مسعود کشته شده بود قوی دل شده بر لشکر مودود حمله آوردوخلقی بزرگ ازرایان وراجگان یاوی بودچون بالشکرمودود جنگ کرد دراثر تدا بیرحربی ورشادت ومردانه گی افسران وسپاهیان غزنه هزیمت نمود وتلفات زیادداد ابن اثیراین واقعه را بصورت دیگر نقل نموده .

ابن اثیر گوید: :

بهتدبیر سالاران هند در میان راجگان هندو مخالفت افتاد یکی ازان هما خودبخود بر گشت ودیگران تاب مقابله نیاورده هزیمت نمودند سپاه غزنه ایشان را تعقیب نموده قلاع شان را متصرف گردیدند وآنها راچندان سر کوبی دادند که دیگرراجگان هندو رانیز هوای شورش ازسر بیفتاد ومایهٔ عبرت وتنبه گیر شد.

درسال ٤٤١ مودود دراثر عهد ومیعادی که باخانان ماوراء النهر وابو کالیجارامیراصفهان نموده بود که باتفاق آنها فتنهٔ ترکمنان را درهم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 580 of 736

شکند ازغزنه بالشکری گران وفلان ابیوه وچندین هزار سوار وپیاده سراپرده‌جانب بست کشیدولی متاسفانه هنوز یك منزل ازغزنه برون نشده بود که بعارضهٔقولنج مبتلاءشد مجبور گردیده وزیر خودابوالفتح عبدالرزاق بن حسن میمندی‌را بالشکرمرتبه جانب بست فرستاد وخود بغزنه برگشت ودو روز بعد در ۲۰ رجب ٤٤١ وفات یافت ودرغزنه مدفون گردید و مرگ او بزرگترین ضربتی بود که درپیکر سلطنت محمودی‌واردشد و کشوررا دچار خسارت عظیم گردانید خسارتی که زمانه ازجبران آن‌عاجز وناتوان ماند

بوده درهمین آوان که سلطان جوان وفات یافت ابو کالیجار با سپاه بزرگ ازسپاهان قصدبر انداختن تر کمنان کرده‌بود واو نیز درراه مریض شده‌باز گشت ودرعین احوال خانان بخارا بعهد خویش وفا کرده تا ترمذ رسیده تر کمنان راازان برآورده ومنتظربودند که‌سلطان از جانب هرات برتر کمنان بتازد آن‌ها ازسوی مروونساء حمله کنند وبیکبارگی این فتنهٔ عظیم‌را فرو نشانند. مودودنه سال ودهماه سلطنت کرد وبیست ونه سال عمریافت(۱)مردی‌دلیروجنگجو و هوشیار بود در ذکاوت اوشبانکاره‌ئی‌از مقامات بیهقی حکایت شگفتی دارد میگوید روزی سلطان بار داد ومست بود اما باوصف آن‌ازیکطرف نامه می خواند واز جانبی به بازپرس احوال مظلومان متوجه بود ودر عین حال ساز می‌شنید درخلال این گیرودار رو به چنگی کرده درهمان حال گفت‌راست چنگ‌بنواز که رود هزدهم کژ است چون چنگی نگاه کرد چنان بودوهمه برداش‌وی تحسین کردند —

سلاح مودود بیشتر تیر بود ودراین فن مهارتی به سزا داشت و بقول فخر مبارك شاه‌بیکان مودودی بدوی منسوب است وقبل ازان نبوده واین بیکان زرین بود ومودود مینگفت ما ازان جهت بیکان از زر کردیم تاهر که بدان کشته شود کفن وجهاز اوازان سازند وهر که خسته شود علاج‌او کنند —

(۱) عمرمودود رااین اثیر بیست ونهسال وطبقات ناصری سی‌ونه سال‌قید نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 581 of 736

سلطان زمانه شاه مودود آنکه از بهر عدوز زر کشندش بیدان
تا کشتهٔ او ازان کفن یابد تا خستهٔ او ازان کنند درمان

فرشته واقعه مودود را چنان هندرا به تفصیل ذکر نموده چون این تفصیلات خالی از مفاد نبود آنرا در این جا می آوریم: درسال ۴۳۵ رای دهلی و دیگر راجگان اتفاق نمودند و شهرها نسی و تانیسر را با مضافات آن از تصرف حکمداران غزنوی بر آوردند و متوجه قلعه نگر کوت شدند و آنرا بعد از چار ماه محاصره مفتوح نمودند و سراز نو آئین بت پرستان را در ان رواج دادند و رای دهلی در این باب حیلتی بکار برده بمردم اعلان کرده بود که من بت نگر کوت را در خواب دیده ام که دوباره به نگر کوت آمده و یك بت جدید تراشیده پنهان به نگر کوت فرستاده بود چون هندوان آنرا دیدند خواب رای دهلی را باور کردند و نگر کوت را چنانکه نوشتیم گشودند و با جمعیت فراوان رو انه لاهور شدند اما امرای غزنوی که در ان حدود یا هم متحد شده بودند آن ها را بدون جنگ شکست دادند .

القاب و اولاد مودود

لقب سلطان مودود را گردیزی در زین الاخبار شهاب الدین والدوله و قطب الملة نگاشته است و کنیت اورا ابوالفتح . منهاج سراج لقب و کنیت اورا شهاب الدوله ابوسعد نگاشته است صاحب حبیب السیر تنها او را شهاب الدوله لقب داده است ابوالقاسم فرشته لقب و کنیت اورا چنین می نگارد :

ابوالفتح قطب الملة وشهاب الدوله . مستوفی اورا به لقب شهاب الدوله یاد کرده است . بیهقی کنیت اورا ابوالفتح می خواند فرزندان وی - مسعود - محمد - سلیمان - محمود نام داشتند . هنگامی که مناسبات دولت مسعود با قدرخان خوب بود دختر بغراتگین را نامزدوی کرده بودند اما هنوز بغزنه نیامده وفات یافت . پسان دختر چغرتکین را گرفت واز وپسری شد که مسعود نام نهاد .

قبر مودود هنوز درغزنه مکشوف نشده است سال وفات او مطابق است با سال ۱۰۴۰ عیسوی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 582 of 736

فصل هفتم

محمد یا مسعود پسر مودود

چون سلطان مودود وفات یافت پسرخورد سال اورا که محمد نام داشت بسلطنت بر داشتند وپس ازپنج روز او را خلع وبه علی پسر سلطان مسعود بیعت نمودند (۱) صاحب تاریخ گزیده گوید نام این پادشاه مسعود بود و چون وی کودك بود مادرش کار پادشاهی را انجام میداد. چون یك ماه از پادشاهی وی گذشت مردم برضای مادرش اوراخلع وعمش رابه سلطنت برداشتند منهاج سراج می نگارد که بعدازمرگ سلطان مودود مردم آتفاق نمودند واز اول به علی بن مسعود ومحمدبن مودود بیعت کردند وهردو رادر کنار دولت انباز گردانیدند وچون ایشان نتوانستند امور سلطنت را اداره کنند آن هردو را خلع وعبد الرشید رابه سلطنت برداشتند.

صاحب حبیب السیر می نگارد که بعد ازمودود مسعود قرار وصیت پدر برتخت غزنه نشست وبعدازیك ماه مردم اورا خلع وبحکومت عمش علی اتفاق کردند. ابن اثیر ازشهرزاده نام نمی برد فرشته می نگارد بعد ازمرگ مودود علی بن ربیع خادم که خودهوای سلطنت درسرداشت مسعودبن مودودرا که طفل چارساله بود برتخت نشانید و(باسیکتبن) حاجب دراین امرباوی مخالفت نمود وفوراً آن کودك چارساله راخلع وبجایش علی پسر مسعودرا استوار کرد مدت سلطنت این شهزاده بقولی پنج روز و بقولی یك ماه بود.

علی بن مسعود

کنیت وی ابوالحسن ولقبش بهاءالدوله میباشد پسر سلطان مسعود است. بقول منهاج سراج دوماه به اشتراك برادرزاده‌ای پادشاهی نمود حمد الله

(۱) طبقات ناصری.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 583 of 736

مستوفی مدت سلطنت اورا دوسال میداند ومی نویسد که اوزن مسودود دختر جغربیگ را بنکاح خود درآورد . مولف حبیب السیر نیز درمدت پادشاهی وی بامنهاج سراج متفق است ابن اثیر ذکری ازمدت پادشاهی آن‌ها بمیان نمی آرد ابوالقاسم فرشته مینگارد چون علی پادشاه شد علی بن ربیع بامیرك وکیل هرچه زروجواهر بود برداشت وجانب ملتان رفت ابوالحسن برادر ان خود مردان شاه وابزدشاه را ازبند رها کرد وآن‌ها راممزز ومحترم درغزنه آورد وبرای مدافعه ازعبد الرشید مبالغ فراوان بمردم بخشید وعبد الرشید دراواخر سال ۴۴۱ اورا شکست داد وبعداز چندی عبدالرشیدعلی را گرفتار ودر قلعهٔ (وندی رو) محبوس نمود (۱) تاریخ جاوس علی رافرشته غره شعبان سال ۴۴۱ ضبط نموده است

(۱) نام این قلعه درتاریخ گردیزی هم آمده معلوم نمیشود درکجا بوده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 584 of 736

فصل هشتم

عبدالرشید پسر سلطان محمود و طغرل کافر نعمت

در لقب این پادشاه اختلاف است منهاج سراج لقب اورا سلطان بهاء الدوله حمدالله مستوفی مجدالدوله ابومنصور ابن اثیر شمس الدین الله سیف الدوله باجمال الدوله و ابوالقاسم فرشته زین الملة ضبط کرده است .

بهاتفاق عامه مورخان وی پسر سلطان محمود است تنها صاحب روضة الصفا بهو اورا پسر مسعود دانسته است .

عبدالرشید مردی فاضل و عاقل بود و سماع حدیث نموده بود و حدیث روایت میکرد . روز گار سلطان محمود و مسعود بناز و نعم می گذرانید در روز دادانقان و ماریکله در هردو حاضر بود و در ماریکله نظر بخواهش و عهد مودود بی طرفی اختیار کرد ـ مودود اورا در یکی از قلاعی که میان بست و اسفزار این است محبوس نموده بود این اثیر میگوید این قلعه (میدین) نام داشت و بر سر راه بست بود چون علی ابن مسعود نتوانست امور سلطنت را اداره کند خواجه عبدالرزاق پسر احمد ابن حسن میمندی وسیله شد و عبدالرشید را از آن قلعه برآورده بغزنه آورد چون ابوالحسن منهزم و گرفتار شد عبدالرشید به تخت سلطنت جلوس نمود ـ اما چنانکه باید قوت دل و شجاعت نداشت از آثار گمشدهٔ بیهقی که درمجمع الانساب شبانکاره ئی نقل شده معلوم میشود که در واقعه خلع ابوالحسن علی ابن مسعود و بیعت مردم به عبدالرشید فتنه عظیم درغزنه بپاشد و چندین تن از سران غزنه دراین هنگامه فدا شدند .

درایام سلطنت او داؤد سلجوقی درطمع اشغال غزنه افتاد خودش به بست آمد و الپ ارسلان پسر خودرا باشکر گران براه طخارستان بقصد غزنه فرستاد . عبدالرشید لشکر گران ترتیب و طغرل را که از بندگان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 585 of 736

سلطان محمود وازمردان دلاور بود بران ها سالار مقرر کرد (۱) طغرل درحد درهٔ خمار الپ ارسلانرا شکست داد (۲) ابن اثیر ومولف حبیب السیر وفرشته برانند که بخواهراو دربنکاح سلطان مودود بود .

ابن اثیر دراین باب تفصیل بیشتر دارد .او می نویسد:

طغرل در بارگاه مودود تقدم و حشمت فراوان داشت و در زمان عبدالرشید نیز چنان بود ورتبه حاجب الحجابی داشت چون سلجوقیان بهبست لشکر کشیدند طغرلخواهش نمود که ویرا مقابل آن ها بفرستد دراول عبد الرشید استبعاد کرد اما چون طغرل الحاح نمود اورا فرستاد هنگامی کهطغرل حرکت می کرد ابوالفضل ازجانب بیغو برسجستان نائب بود طغرل در حصار قلعه طاق اقامت کرد و ابوالفضل را باطاعت عبدالرشید دعوت نمود ابوالفضل ابا آورد وگفت این ازمردمی دور است کهبابیغو خیانت کنم بهتر است تو اول کار بیغورا بسازی آنگاه سیستان را ازمن بستانی .

طغرل ازاقامت در حصار بهتنگ آمد و خواست بصورت پنهانی بشهر حمله کنند که اورا کس نهبیند پس در موضعی کمین نمود و منتظر فرصت شد ناگهان آواز آمدن سواران بگوش وی آمد دانست که بیغو رسید . یاران خودرا دل داری داد وبمقابل بیغو حمله آورد بیغو سواران خودرا فرمود که باوی قتال کنند اما طغرل به آن ها متوجه نشد واسپ خودرا درنهر افکنده مستقیم بخود بیغو حمله کرد واورا شکست ومال فراوان بدست آورد واین خبررا بهعبدالرشید ابلاغ کرد وقوت مزید خواست که بخراسان حمله کند عبدالرشید سپاهی دیگر فرستاد ولی

(۱) طبقات ناصری .

(۲) دهی درحدود میدان میان راه کابل وغزنه میباشد که الان نیز بنام کهنه خمار شهرت دارد واین نام درآداب الحرب والشجاعه نیز آمده وابوالخیر خمار شاید از آن بوده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 586 of 736

طغرل بجای اینکه بخراسان رود بمنزله بازگشت وعبدالرشید را گرفتار نمود و بقتل رسانید و خود بر تخت محمودیان نشست. حمدالله مستوفی مینگارد که دختر جغربیگ بکین علی شوهر خود برعلیه عبدالرشیدلشکر کشی کرد وطغرل ازغلامان محمود که امیرالامرا بود باآن لشکرمتفق گردید وعبدالرشیدرا مغلوب واسیر نمودند.

طغرل چون برغزنه مستولی شد عبدالرشید را اول درزندان افکندوبعد ازان بقتل رساند ودختر مسعود را که خواهر مودود باشد وولی نعمت او وشهزاده مشرق بود به کره درنکاح خود آورد.

بدین ترتیب سلطنت عبدالرشید بپایان رسید وبعد ازدوسال وبقولیك سال سلطنت وسی سال عمر کشته شد.

عبدالرشید چنان ساده دل وبی کفایت بود که چون اوراطغرل محبوس کرد زندان او در کنار میدان غزنی بود گویند روزی طغرل در میدان چوگان می باخت عبدالرشیدازجا برخاسته تماشامیکرد وتحسین مینمود. (۱)

ازطغرل پرسیدند ترا چه جرئت بخشید که عبدالرشید را گرفتار نمائی گفت روزی که مرا جانب سیستان می فرستاد ودست بردست می نهاد که عهد کند خوف جان چنان بروی غالب شده بود که آوازهٔ لرزه ازاستخوان های او شنیده میشد من باخود گفتم چنین کس پادشاهی را نشاید.

طغرل کافر نعمت

چون طغرل ازمهم عبدالرشید فارغ شد خود برتخت نشست وبرای اینکه موانع را از راه خود بردارد بقول منهاج سراج یازده تن وبقول مستوفی نه تن از شهزادگان محمودی را با کمال ناجوان مردی کشت حمدالله اسامی این شهزادگان را چنین ضبط کرده حسن نصر ایران شاه خالد عبدالرحیم

(۱) گزیده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 587 of 736

منصور ـ همام ـ عبدالرحمن ـ اسمعیل ـ او میگوید این شهزادگان درقلعه دهك محبوس بودند ـ درقلعه را بشکستند وبناء به نوشتگین شروانی حاجب عبدالرشید بردند او همه را به طغرل سپرد که کشته شدند .

بقول حمدالله مستوفی ابراهیم وفرخ زاد وشجاع سه تن ازشهزادگان غزنوی درقلعهٔ (عبید) محبوس بودند طغرل امر داد که آنهارا نیز بکشند اما روز گار امان نداد ـ منهاج سراج مینگارد که تنها ابراهیم وفرخزاد درقلعه بزغند محبوس بودند طغرل امـر داده بود کـه آنها کشته شونـد کوتوال قلعه یك روز تأمل کرد فردا خود طغرل بقتل رسید .

مردم غزنه طغرل را برین جهت کافر نعمت لقب دادند. صاحب طبقات ناصری اورا طغرل ملعون عنوان داده .

سر انجـام بعد از چل روز بقـول حمد الله مستوفی نوشتگین شرابی بادو غلام دیگر برسر تخت او را پاره پاره نمودند وسرش را برچوب کرده درمحلات غزنه گردانیدند بقول منهاج سراج نوشتگین نام سـلاح دار این وظیفه مقـدس را انجـام داد خلاصه چنانکه مورخـان میگویند .

طغرل چل روزدرغزنه بسربرد وبساطنت باحشمت محمود بازی کرد شهزادگان را بقتل آورد وبخون احفاد سلطان خراسان وخدایگان مشرق صفحه اعمال خود را رنگین کرد واقعه قتل اورا ابن اثیرچنین مینگارد: آنگاه که طغرل برغزنه حکومت داشت یکی ازسالاران غزنی درهند بود که وی را امیر «خرخیز» می گفتند قسمتی از عسا کر عبدالرشید تحت فرمان اوبود طغرل بهوی نامه نگاشت واورا بموافقت خود دعوت نمودومبالغ زیاد دراین راه صرف کردهگر خرخیز اجابت نه کرداورابدرشتی پاسخ داد وپدختر مسعودوسایر سران غزنه نامهها نوشت وآنهارا طعن گفت که چگونه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 588 of 736

تحمل می کنند طغرل بر تخت محمود علیه‌الرحمه جلوس کند و فرزندان اورا بکشد و دختر مسعود را در نکاح خویش در آرد نامه‌های وی در بزرگان غزنه تاثیر کرد و بر غلط خود معترف شدند و بر طغرل تاختند و اورا بقتل آوردند. و خرخیز باعساکر گران بغزنه آمد و بر مرگ عبدالرشید و دیگر شهزادگان غزنه تعزیت نمود — و بر طغرل امنت فرستاد و باتفاق اعیان شهر بعد از پنج روز سه نفر از شهزادگان را که زنده مانده بودند بغزنه آورده جمال‌الدوله فرخ زاد را بسلطنت برداشتند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 589 of 736

فصل نهم

فـــــرخ زاد

فرخ زاد بن مسعود بن محمود در سال ٤٤٤ مطابق سال ١٠٥٢ به تخت غزنه جلوس نمود ـ وی مردی عادل و نیکو کار بود اما حوادث روزگار وانحطاط خانه وادهٔ سلطنت اورا ضعیف وبیچاره گردانیده بود ـ کارهای سلطنتی را بیشتر وزیر بزرگ او خرخیز نفاذ میداد ـ دراول سلطنت فرخ زاد ـ داؤد فوجی بهغزنه فرستاد اما خرخیز آن ها را شکست فاحشی داد واز نواحی غزنه دور نمود ـ در این وقت قسمت بزرگ خراسان تابست بتصرف سلجوقیان در آمده بود ـ چون فرخ زاد بهسریر سلطنت متمکن شد و کار های داخلی فی الجمله رونقی حاصل کرد لشکری بزرگ ترتیب داد وجانب بست اعزام نمود. ابن اثیر می نگارد چون سلجوقیان از اعزام عسکر غزنه شنیدند کنلمارغ سالار جنگجوی خود را باستقبال آن فرستادند جنگی عظیم برپاشد و کنلمارغ اسیر گردید چون وی را با دیگر اسیران بدربار غزنه آوردند فرخ زاد همهرا رها کرد وخلعت گران مایه بخشید واز آن پس تاوقتی که او در قید حیات بودتر کمتان هوای بست وغزنه درسر نکردند و کار هندوستان نیز بخوبی اداره میشد دوسه شورش کوچک ومحلی که برخاست به تدبیر سالاران هند انجام شد درسال ٤٤٩ در ربیع الاول ایاز اوبماق درهندوفات یافت .

سلطان درصفر ٤٥١ به عارضه قولنج فوت نمود ـ قبل ازانکه وفات یابد روزی درحمام بود دوسه نفر از غلامان نمك حرام که بقایای طغرل بودند بروی حمله آوردند سلطان با وجود اینکه تنها بود شمشیر خود را بدست آورده بر آن ها حمله نمود وهمهرا یکی بعداز دیگری از پا در انداخت ابن اثیر میگوید سلطان بعداز این حادثه همیشه در اندیشه مرگ می بود ودل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 590 of 736

ازجهان برداشته بود وزندگانی ناچیز وفانی را حقیر می‌شمرد تاوفات یافت وقتی که فرخ زاد وفات کرد بیهقی در قید حیات بود و تاریخ مسعودی را می نوشت میگوید چون دراین فصل رسیدم ـ پادشاه فرخ زاد جان شیرین و گرامی بستانندهٔ جان‌ها داد وسپرد. آب بروی برختند و بنشستند و رمز کب چوبین بنشست واوازان چندان باغهای خرم وبناهای بارفرا و کاخهای رفیع جد وپدر وبرادر به چهار پنج گز زمین بسنده کرد و خاك بروی انباشتند.

و من صحبت الدنیا طویلاً تقلبت
علی عینه حتی یری صدقها کذبا

یعنی :- هر که بادنیا دیر نشیند چهان در دیدهٔ وی باژگونه میشود و می بیند که هرچه را اوراست وانموده دروغ بوده است.

وهم او گویدامیر فرخ زاد را رحمت الله علیه خالق اللیل را النهار ملك العزیز الجبار مدت پادشاهی اواین قدر نهاده بود وازمر گبوی بجوانی بدل خاص وعام دردی بزرگ رسید و آثار پسندیده وعدل ظاهروی دراقطار جهان بیاد گارماند.

فرخزاد سی وچار سال ازبهار عمرش گذشته بود که درسال ٤٤٤ مطابق ١٠٥٢ میلادی رخت ازجهان بست لقب فرخزادرا مستوفی در صاحب حبیب السیر وابو القاسم فرشته جمال الدوله قید کرده اند.

یکی از کارهای اواین بود که اجساد کشتگان دودمان محمودی را که طغرل کافر نعمت درمغا کها افکنده بود از آنجا برآورده ودر گورستان سلاطین بخاك سپرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 591 of 736

فصل دهم

سلطان ابراهیم ظهیرالدوله (ابوالملوك)

سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود اثارالله برهانهم بعدازانکه برادرش فرخ زادبه عارضهٔ قلنج وفات یافت درسال ٤٥١ بر کرسی سلطنت جلوس فرمود تخت وتاج محمودی دران وقت دستخوش حوادث بود نفاق امرای داخلی از یك طرف واقتدارتر کمنان سلجوقی از طرف دیگر روز بروز بنیاد استواری وبرقراری اورا تهدید مینمود .

سلطان ابراهیم برای ابقای سلطنت خود دوامر مهم درپیشروی داشت یکی دفع فتنهٔ آل سلجوق که دشمن دیرین این خاندان بودند ودیگر اصلاح وترمیم نواقص داخلی که آناً فاناً مملکت محمودی را بفنا ونیستی نزدیك میکرد .

لهذا اوبه اول کاری که اقدام کرد برقرار کردن صلح ومواخات باداؤد بن میکائیل سلجوقی بود این اثیر درتاریخ کامل خودمینویسد که درین سال یعنی سال ٤٥١ سلطان ابراهیم وداؤد سلجوقی چون دانستند که ازنزاع جزقتل نفوس وبذل مال ورایج سیاه مفادی متصور نیست سلسله نامه مبنی برصیانت متصرفات یکطرف ازطرف دیگر عقدوامضاء نمودند .

سلطان ابراهیم از رجال کار ومردان کارآزموده خانه واده سلجوقیان بشمار میرود . اومیخواست چراغ عظمت محمود را دوباره روشن بسازد . خانکی را که پدران نامی وچهان کشای او باشمشیر وهنرمندی تسخیر کرده بودند بدرستی اداره کند ومملکت را از مصیبت برهاند .

ولی درین راه موانع بزرگی درپیش داشت زیرا نفاق خانه واد گی و دیگر حوادث واتفاقات سوئی که بعد از سلطان محمود درین خاندان رخ داد . روز بروز ازاقتدار وتوانائی شان کاسته وبنیروی دشمنان ومخالفین شان می افزود . مثلا کشته شدن بی موقع ناصردین الله مسعود از طرف برادرش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 592 of 736

امیرمحمد بغمای اندوخته‌های خودش وپدرش دردست سپاه غزنه ، شورش نظرل حق‌ناشناس ، قتل‌عام اودرخاندان سلطان محمود ، این همه سد مات جانگدازی بود که یکی بعدازدیگری به پیکر این خاندان بزرگ حواله شده رفت

لهذا وقتی که ابراهیم ظهیرالدوله‌برادربکه سلطنت غزنه جلوس فرمود تقریباً دوقسمت بزرگ‌حیطهٔ فرمان فرمائی سلطان‌محمودومسعوددردست دشمنان شان افتاده بود حتی بست وبلخ وهران نیزدردست سلاجقه بود

اما ابراهیم کار بزرگی که نمود این‌بود که استقرار سلطنت خودرا درغزنه به اساس محکمتری تمرکز داد .

یعنی اگرازیکطرف نتوانست اقتدار خودرا مانند عمرمحمود درما ورای آمودریا از سوی شمال‌ودر بلاد جبال وری‌ازسوی مغرب قایم کندازجانب دیگرنگذاشت زیاده ازان تسلط‌دشمنان اودر قلمرو حکمرانی پدرانش نفوذ یابد واقتدارش ازهند کسته گردد .

درسال ٤٦٥ سلطان ابراهیم اول به‌سوی طخارستان حمله کرد تا سکلکند را ازسلجوقیان بازستاند عساکر اوبه شدت جنگ کردند .

وعثمان عم سلطان ملك شاه سلجوقی را که لقب امیر الامرائی داشت اسیر کرده بغزنی آوردند .

دیگر ازواقعات عصرسلطان ابراهیم‌غزنوی مسئلهٔ فتوحات اودرهند است بقول اکثرمورخین سلطان ابراهیم درسال ٤٧٦ جانب هند لشکر کشید تادامنهٔ فتوحات محمودی راوسیعتر سازد اولاً قلعهٔ اجـو درا تحـت حمله قرارداد اهالی آنجا با اینکه‌ده‌هزار مردجنگی‌داشتند تاب مقابله نیاوردند وسلطان ابراهیم در۲۰صفر سال مذکور آنرا عنوةً فتح کرد .

بعد ازان جانب قلعه روپال حمله آورد ابن اثیر می نویسد که روپال برفراز کوهی واقع بود یکطرف آن رادریا ویك طرف آنرا جنگل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 593 of 736

ابیوهی فرا گرفته بود و جزیك راه باریك دیگر هیچ معبری برای پیش بردن جنگ وفتح قلعه نداشت وهندوها آن راباچندین قبیل ومردان جنگی استوار کرده بودند ولی سلطان ابراهیم باهمان قوت قلب وعزم آهنینی که داشت قلعه رافتح کرد وبعد ازان دردوموضع دیگر حمله برده بعد ازسه‌ماه وهجده روز مقاومت آنهارا نیزفتح کرد وسالماً وغانماً به غزنه مراجعت نمود.ابوالفرج رونی رادرتهنیت ابن‌فتح قصیده هاست .

ملك شاه سلجوقی یك مرتبه دیگر در سال ٤٧٢ جانب غزنه لشکر کشید وباوجود آنکه باسلطان غزنه معاهد بود تا اسفزار حمله آورد - اما سلطان ابراهیم بحیلت لطیف اورا باز گردانید چنانچه بجماعتی از اعیان لشکراو نامه فرستاد ودرآن چنان‌وانمود که‌من ازتدبیری‌که شما برای گرفتار کردن ملك شاه سنجیده اید ممنون شدم وو عده های که با شما بسته ام همه را انجام میدهم وبه قاصد امرداد که‌درعرض راه‌درجائی که ملك شاه بشکار مشغول باشد خودرا به وی نشان دهد و چنان کند که ملك شاه مجبور به استفسار گردد .

ملك شاه درحدود اسفزار به‌قاصدتصادف نمود وبعداز آنکه قاصدرا به‌قتل تهدید کرد وی نامه را بازنمود وملك شاه متوحش شده باز گشت . (١)

ابراهیم بقولی در٤٨١ وبقولی در ٤٩٢ ازاین جهان رخت بست وهر چه کوشید تو انست خراسان را ازبیکانگان نجات دهد. ابراهیم پادشاه عادل نکو کار وخوش محضر بود - ابن اثیر می نویسد . - ابراهیم همیشه میگفت"دریغا من بجای پدرمی بودم تا سلطنت محمودی را آسیبی نمی رسید اما اکنون کار از کار گذشته ونمی توانم بردشمنان فیروز گردم .

(١) تاریخ الکامل ابن اثیر صفحه ٦٨ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 594 of 736

منهاج سراج می نویسد خللی را که درمملکت افتاده بود بسبب حوادث ایام ووقایع عجیب جمله در عهدسلطان ابراهیم بقرار آمد و کار مملکت محمودی ازسر تازه شدوخزاین های ولایت عمارت پذیرفت .

ابن اثیروابوالفداء اورا ازشهریاران عادل ومجاهد و کریم اسلام میخوانند وازفضل ودانش او ستایش می کنند ومیگویند که سلطان ابراهیم هر سال یکبار مصحف کریم را بخط خود نوشته وبه کعبه شریفه میفرستاد ودر هرسالی سه ماه بصیام میگذرانید. عوفی در جامع الحکایات نقل می کند که سلطان ابراهیم هرسال یکمرتبه امام یوسف سجاوندی را درمجلس خودحاضر ساختی واوبه وعظ مشغول گشتی ومردم را وعظ دادی وا ما م سخنان بی محابا گفتی واز درشتی آن سلطان آزرده نشدی .

دولت شاه بحوالهٔ مقامات ناصری مینویسد که سلطان ابراهیم انار الله برهانه شب ها گردمحلات غزنه گردیدی و بینوایان و محتاجان رازروطعام بدست خود دادی وبعهد او درغزنه اشربه واطعمه تمامت مریضان از خزانهٔ او بردندی وازاولاطین سلجوقی تعلیم گرفتندی واورابزر گوارداشتندی سلاح سلطان ابراهیم نیرولیزه بوداماهیل نداشت خود درمیدان جنگ حاضرشوددر روز گاراودوبنای زیبادرغزنه تعمیر نمود یکی ایمن نام داشت ودیگرش خیرآباد.

سلطان ابراهیم مردی باوقار و متین ومهیب بود منهاج سراج گوید چون در آغاز سلطنت بعد ازمرگ پدرفرخزادرا ازقلعت نای بیاوردند وفردای آن بزیارت پدران خود رفت همه مردم پیاده درر کاب او میرفتند واوبه هیچ کس اعتنا ننمودهم چنان سوارمروان بود وازان روز هیبتوی دردلها مستولی گردید - وی شصت ودوسال عمروچهل ودوسال سلطنت کرد ودرپنج شوال ۴۹۲ درغزنه رخت از جهان بست. سلجوقیان درمکاتبات اورا پدرخطاب میکردند لقبوی راظهیر الدوله ونصیر الملة ورضی الدین ضبط کرده اند.ابوالقاسم فرشته

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 595 of 736

می‌نگارد که روزی جمالی درغزنی سنگ گرانی رابرسر نهاده برای تعمیر سلطانی می‌برد نگاه سلطان بروی افتاد رحمتش آمد و گفت سنگ را بینداز وی سنگ را درهمان جادرمیان جادهٔ عمومی افگند چون اسپان بدا نجا می‌رسیدند می‌رمیدند یکی ازمقربان به سلطان عرض کرد تا امرشود آن سنگ را بردارند سلطان گفت چون گفته‌ایم بگذارید بگذارید گویند تا دوره بهرام‌شاه برای تعظیم لفظ سلطان کس آن سنگ را نبرداشت .

سلطان ابراهیم بقول منهاج سراج چل دختر وسی وشش پسر داشت سلطان دختران خودرا به سادات وعلماء داده بود ویکی ازاین دختران را جد سوم منهاج سراج که مولینا عبدالخالق جوزجانی نام داشت وقبرش درطاهرآباد غزنیست گرفته بود پسران ابراهیم را نامها این بود :

محمود — اسحق — یوسف — نصر — علی — شهزاد — شهردار — چهرملك — خوبچهر آزادچهر - ملك چهر - آزادمهر - شاه فیروز — توران ملك - ملك زاد - شمس الملك شهرملك — مسعود — ابران ملك — کیبها ن شاه — جهان شاه - فیروز شاه میران شاه — تغان شاه — ارسلان شاه — طغرل شاه — قتاغ شاه — موید شاه سطلان شاه — ملك شاه - خسروشاه - فرخ شاه — بهرام شاه - دولت شاه - طغان‌شاه - ملك داد .

قبر این سلطان درغزنه مشهوراست درشمال شرقی شهروواقع میبا شد که دران باره به تفصیل بحث خواهیم کرد انشاء الله .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 596 of 736

فصل یازدهم

علاء الدوله مسعود بن ابراهیم (مسعود ثالث)

علاء الدوله مسعود به گفته منهاج سراج در سال ۴۹۲ و بقول ابن اثیر در سال ۴۸۱ به سلطنت رسید وی مردی خوشگزران وقانع بود. نتوانست مقابل سیلاب ترکمنان سدی استوار کند در عهد او هرات و بلخ نیز در تصرف ترکمنان در آمده و آهسته آهسته قسمت غربی خراسان رو به سقوط می گذاشت حتی تلاطم این سیلاب تا کناره هیرمند سرازیر شده و بست نیز مورد تر کتاز آن ها قرار یافته بود. مسعود چندانکه خطر دشمن را نزدیک می دید از عدل و داد و دستگیری غربا مضایقه نمی کرد و مردم از او خوش بودند و چراغ گویند گان که بعد از قضیه مرگ مسعود اول خاموشی گزیده بود دو باره در عهد او روشن شد و عایا به آسودگی بسر می بردند هندوستان نیز بخوبی اداره می شد شور شی کوچك که در نواحی لاهور در حدود قلعه (چنگجوان) واقع گردید به تدبیر او خاموش شد.

سنائی عارف شهیر وطن در ستایش این عهد دولت خاندان محمودی را به قلزم وجودی تشبیه می کند:

تا به بینی چو قلزم وجودی
دولت خداندان محمودی
حضرتی بینی آسمان در او
صد هزاران سپاه چاکر او

مسعود سعد گوید:

دولت جوان و ملك جوان
ملك جهان گرفتن و دادن نکو توان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 597 of 736

درعهد این پادشاه طغاتکین حاجب کهسالار هندوستان بود از آب کنگ عبور نمود و تاجاهای دوردست رفت و قلعه‌ها بگشاد خواهر سنجررا که‌مهد عراق می گفتند گرفت و بدین وسیله مناسبات دربارغزنه وتر کمنان فی الجمله بهتر گردید واین خویشاوندی چنانکه بعداز این بیاید در خاندان محمودی دخالت عظیم داشت امیر شهزاده در غزنین درسال ۴۵۳ متولد گردید ودر ۵۰۸یا۵۰۹رخت ازجهان بست وی راموزخین مسعودثالث نیزمی نامند .

سال مرگ اوموافق است بسال ۱۱۱۴ میلادی منهاج سراج لقب او را علاءالدین مسعود الکریم مستوفی عمادالدوله فخرمدبر علاءالدوله‌وصاحب روضة الصفاء جلال‌الدوله وفرشته علاءالدوله ضبط کرده اند .

فخر مدبر داستان های نفیس ازاودارد چنانکه گوید: آورده‌اند که‌درسال ۵۰۳ سلطان کریم علاء الدوله مسعود بطرف بست حرکت فرمود دری نفیس قیمتی بی‌مثل ازمنقار باز چترش بیفتاد خواص درهم شدند بجستن آن مشغول گشتند سلطان کریم گفت بگذرید وبگذارید کسه درویشی بیاید واعقاب واخلاف اوازان بیاسایند و دعای ان درویش یاد گیار ماندو بعد وفات ما باز گویند همچنین فخر مدبر گوید درسال ۵۰۴ در غزنه قحطی پدید آمد وملخ برمزارع مستولی شد بسلطان عرض کردند سلطان کریم بریشت عریضه نوشت هرزهری رایازهر بست و هر ردی رادرمانی فرمودیم غله‌های مارابیرون افکنند وبده‌هفت بفروشندتا مردم آسوده گردند. این سلطان باقلا چوری می‌جنگید.

تربت‌وی:- مرحوم‌شیخ رضادررساله‌نفیس خودریاض الا لواح اززبان مردم معتقد است نزدیك مناره ها طرف شرق شهر غزنی واقع است منارری که دورترازشهرغزنه میباشد درعهد این پادشاه‌تعمیر گردیده والقاب‌وی دران علاءالدوله والدین ابی سعدمسعود نوشته شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 598 of 736

فصل دوازدهم

ارسلان شاه

ارسلان شاه به اتفاق مورخین بعداز وفات مسعود پدرش به تخت سلطنت جلوس نمود تنها حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد که بعد از فوت مسعود اول شیرزاد پسرش پادشاه شد واورا بعدازیك سال یاد شاهی ارسلان شاه کشته خودش پادشاهی اختیار کرد.

ارسلان شاه بجای اینکه درراه استقرار سلطنت خود مساعدتی نماید زیاده تر موجب انقراض وبربادی خانواده خود گردید.

بامهد عراق خواهر سنجر بدیدهٔ استخفاف نگریست، آل سلجوق رابر خود دلیر وجری گردانید. سلسله انتظامی را که مسعود وابراهیم سرازنو بدست آورده بودند درهم گسست، برادران خودرا زندانی کرد بعضی از ایشان را کشت وبرخی را کور نمود مگر بهرام شاه که گریخته به سنجر سلجوقی ماماى خود پناه برد سنجر در آن وقت ازطرف برادر خود به حکومت قسمتی از خراسان مامور بودوی بهرام شاه را حمایت کرده به ارسلان شاه نوشت تا به تسلی خاطر بهرام شاه بپردازد ولی ارسلان شاه قبول نکرد عاقبت سلطان سنجر به مدد بهرام شاه برخاسته فرمان داد تا یك دسته عساکر او به غزنی حمله برد وتاج وتخت رابه بهرام شاه مسترد نماید سنجر با لشکر گران به ساراری ابوالفضل نصربن خلف حاکم سجستان حمله آورد وارسلان شاه درحوالی بست شکست فاحش نموده به غزنه بازگشت دربن حال ارسلان شاه بهراس اندر شد وخواهر سنجر راشفیع گردانید ودوصد هزار دینار نیز به سنجر فرستاد اما بهرام شاه بصلح تن درند اد وچندان کوشش نمود که سنجر عزم غزنه نمود وبدو فرسنگی شهر رسید ارسلان شاه باسی هزار سپاه وصد وشصت پیل درمقابل سپاه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 599 of 736

سنجر صف آراست سرانجام فتح نصیب سنجر شد و ارسلان شاه جانب هندوستان بهزیمت رفت و سنجر پاتخت شهنشاهان بزرگ مارا متصرف گردید و از اتفاق ارسلان شاه و بهرام شاه ناموس وحشمت دودمان بزرگ آل سلجوق بر باد رفت این واقعه بقول مولف حبیب السیر در سال ۵۰۰ رخ داد. در دوره سلطنت ارسلان شاه شهر غزنی بسوخت و بازار ها ویران گردید منهاج سراج سوختن شهر را از اثر صاعقه میداند.

سنجر چل روز در غزنه توقف نموده و بسوی خراسان باز گشت ارسلان شاه دوباره به غزنه لشکر کشید بهرام شاه بیامیان هزیمت نموده سنجر باز و برا یاری کرده وغزنه را مفتوح نموده ارسلان شاه را اسیر کردند و نزد بهرام شاه آوردند بهرام شاه اول اورا امان داد و بعداً از بیم فتنه در سال ۵۱۲ ویرا بخفیه بکشت این پادشاه تیره روز سه سال پادشاهی کرد.

حمدالله مستوفی لقب او را سلطان الدوله ضبط کرده منهاج سراج تنها از جنگ اول او ذکر نموده و گفته است چون از غزنی بگریخت در سال ۵۱۱ فوت شد و از این جهت مدت پادشاهی او را دو سال شمرده - اما مستوفی و میرخواند و خواند میر وفرشته قول اول را ترجیح نهاده اند. مدت عمر اوسی و پنج سال بود.

تا این جا آنچه نگاشتیم براساس کتب فارسی بود اکنون شرحی را که مورخ شهیر عرب ابن اثیر در الکامل نگاشته ترجمه و خلاصه می کنیم.

ابن اثیر درضمن وقایع سال ۵۰۸ می نگارد:

درشوال این سال علاءالدوله ابو سعید مسعود پسر ابو المظفر ابراهیم پسر مسعود پسر محمود سبکتگین رخت از جهان بربست پس ازوی ارسلان شاه پسر او که از بطن خواهر سلطان الپ ارسلان سلجوقی بود بر تخت ملک نشست

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 600 of 736

همه برادران خود را در زندان افکند مگر بهرام شاه به خراسان رفت و بهسنجر پناه برد سنجر دراین معنی به ارسلان شاه پیام فرستاد واورا نصیحت نمود که جانب برادر نگاه دارد. ارسلان شاه نشنید.سنجر سپاهی گران آماده کرد که به غزنه رود وبهرام شاهرا بهتخت بنشاند ارسلان شاه چون ازماجری شنید به سلطان محمد سلجوقی ازدست برادرش سنجرشکایت کرد.سلطان قاصدی به سنجرفرستادوپیغام داد که باید سنجر باارسلان شاه آشتی کند ودرملك اوتعرض ننماید ودرضمن بقاصد فهماند که اگر دیدسنجر قصد غزنه نموده رحرکت کرده باز دیك است که حرکت اورامانع نشود.نامه سلطان را باونمایند چون قاصدنزد سنجررسید دیدقبل ازآمدن وی عساکر سنجر جانب بست حرکت نموده وامیر (از)سالار لشکر مقرر گردیده وبهرام شاه نیز با این لشکر همراه شده است .

چون این لشکر به بست و سیدابوالفضل نصربن خلف حکمدار سیستان نیز بانها پیوست ارسلانشاه لشکرانبوه فرستاد وبعداز یك جنگ مختصر لشکر ارسلانشاه شکست خورده در کمال پریشانی بغزنه عقب نشینی نمود .ارسلانشاه به امیر(از)مال فراوان وعده داد که باز گردد ری نپذیرفت سنجر خودنیز درقفای این لشکر قصدغزنه کرد ارسلان شاه زن کاکای خود را بشفاعت نزد سنجر فرستاداین زن نیزخواهرسنجر بود که سلطان علاء الدوله شوهروی را کشته واورا بنکاح خود درآورده بودارسلان شاه دوصد هزار دینار بصحابت این زن بهسنجر فرستاده بود خواهرسنجر بجای آنکه ازارسلان شاه شفاعت نماید ازوی سعایت کرده وداستان کشتن و کورنمودن برادران بی گناهش رابوی باز نمود سنجراز بست رسولی نزدارسلان شاه فرستاد اورسولش رامحبوس کرد سنجر بغزنه رسید ودر یك فرسخی غزنه بصحرای شهرآباد جنگ درپیوست ارسلانشاه سی هزار سوار و چندین هزار پیاده حاضر نموده بود یکصد و بیست

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 601 of 736

فیل در این سپاه بود که بر هر کدام چار مرد نشسته وخود را بسلاسل واغلال برپشت پیلان بسته بودند پیلان یك‌بارگی بر قلب حمله نمودند سنجر درقلب ایستاده بود. اندك ماند که قلب بهزیمت رود سنجر سه‌هزار غلام ترك را امرداد که یك دم بطور مجموع فیلان را تیرباران کنند قلب بسلامت ماندو پیلان از انجا دور شده بمیسره حمله کردند. ابوالفضل درینجا بود تزلزلی درمیسره افتاد ابوالفضل شجاعت بی نظیری نشان داد وخود درزیر شکم فیل رفته آن راشق کرد امیرانز نیز ازعقب عسکرغزنه حمله آورد وباین ترتیب اردوی ارسلان شاه شکست خورد کسانی که خود را بر پشت پیلان بزنجیر بسته بودند معلق ماندند سنجر. ربیست شوال سال ۱۰ : بشهر محمود بزرگ در آمد . و ارسلان شاه گریخت. قبل از این بهرام شاه با سنجر قرار داده بود که اگر غزنه را بگشایند تنها بهرام شاه حق داشته باشد که بر تخت محمود بنشیند اما در خطبه اول نام خلیفه بعد ازان نام سلطان محمد واز آن پس نام سنجر وبهرام شاه خوانده شود چون سنجر در شهر داخل می شد وی سواره بود و بهرام شاه پیش روی وی پیاده میرفت هنگامیکه نزدیك تخت رسیدند بهرامشاه بر تخت فراز آمد وبنشست وسنجر بقرارگاه خود باز گشت چون خطیب بخطبه آغاز کرد سنجر را پادشاه خواند وبهرام شاه را به سنت پدرانش سلطان نامید .

این نخستین بار بود که بر منابر غزنه نام سلوجوقیان برده شد وتفاق فرزندان ابراهیم ارسلانشاه وبهرام شاه موجب آن گردید .

در این واقعه اموال فراوان بدست سپاهیان سنجر افتاد آن ترکمنان بیابانی الواح نقره را که بر دیوارهای قصور سلطنتی وتعمیرات شخصی بود وحتی نقره‌هائی را که درمقسم جوی های باغهای سلطنتی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 602 of 736

تعبیه کرده بودند خراب کردند وهمه را باخودبردند اگرچه سنجر آن‌ها را منع کرد وچند تن‌را نیزبه‌دارزد .

دربن‌واقعه‌پنج تاج‌و هزاروسه سد قطعه زرین و مرصع وهفده تخت طلا ونقره بدست سنجر افتاد.ابن اثیر می گوید قیمت یك تاج آن دوهزار بار هزار دینار بود .

سنجر چل روز به غزنه ماند وبخراسان باز گشت معزی شاعر درباروی دراین فتح قصیده مشبعی دارد که سنجر را تهنیت گفته وبه‌آئین فرخی سخن رانده بلکه از وی اقتباس کرده .

تحول زمانه چنین است دربارگاهی که بحضور بزرگترین سلطانان جهان یمین‌الدوله وامین الملة محمود غزنوی فتح‌نامه سومنات‌وری وبحارا خوانده می‌شد درهمان‌جا فتح نامه پای‌تخت محبوب وزیبای وی‌خوانده‌شد.

چند بیت از قصیده معزی

نیازد جان اسکندر بسلطان جهان سنجر
که سلطان جهان سنجرشرف دارد براسکندر
بعمر خویش در عالم نکرد اسکندر رومی
چنین فتحی که کرد امسال سلطان جهان سنجر
معزالدین والدنیا خدا و بند خدا وندان
شهنشاه مبارك رای ملك آرای دین پرور
جهانداری که در لشکر هزاران پهلوان دارد
برزم اندر سکندر دل‌بیزم‌اندرفریدون فر
بدو چیزش همی امسال دولت تهنیت گوید
که هردو درصفت هستند زیبا تر زیکدیگر
یکی آنست کو بستد بزرنین تخت‌سلطان‌را
دگر آنست کوبر تخت سلطانی نشست ایدر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 603 of 736

ز مردی آنچه کرد امسال درغزنین ودر کابل
نکرد اندر عجم رستم نکرد اندر عرب حیدر

هزیمت کرد شاهی را بهم برزد سپاهی را
که حا کی بود ازان گیتی ز کاخ ایرج و نوذر

دراو گرگان بادندان ودادانشان همه ژوبین
در او شیران با چنگال و چنگال همه خنجر

همه همزاد اسپ وزین همه همراز رزم و کین
همه آشوب ملك و دین همه بنیاد شور وشر

میان بسته بهجنگ و کین دولشکر بردرغزنین
از آن سو لشکر صفدر از این سو لشکرصفدر

ز بخت آمد بیك ساعت زچرخ آمد بیك لحظه
غنیمت بهر این لشکر هزیمت قسم آن لشکر

شهٔ غزنین گریزان شد مصافش برگ ریزان شد
عدو افتان و خیزان شد بدشت و وادی کردر

دچهارم بطن داودی زپنجم بطن محمودی
ولایت بستد و بگرفت گنج وملك او بگسر

دی و بهمن زسرما بقعهٔ غزنین چنان باشد
که گردد بادچون سوهان و گردد آب چون مرمر

هوا از ابر چون را یات عباسی سیه باشد
بود چون رایت مصری سپید از برف کوه و در

چو گشتی چیره برغزنی کشادی قلعهائی را
همه بر جامهٔ دیبا همه بر کوه و بر زر

به شعر فتح غزنین بنده شاید گر سر افرازد
که شعر فتح غزنین را همی شاهان کنند از بر

بود بیشك سزاوار چنین فتحی چنین شعری
که بر خوانند و بپسندند و بنویسنددر دفتر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 604 of 736

فصل (۱۳)

یمین الدوله بهرامشاه

بهرام شاه پسر مسعود پسر ابراهیم پسر مسعود پسر سلطان محمود پسر سبکتگین چون برادر را گرفتار نموده بقتل رسانید بیاری دولت بیگانه بر تخت غزنه جلوس نمود واو نخستین پادشاهی بود ازاین خانه واده که سلجوقیان در روز گار او غزنه را کشودند وبانچه سالیان درازدرجستجوی آن بودند کامیاب گردیدند چون وی باین آئین بر تخت نشست سید حسن غزنوی شاعر معروف آن روز گار قصیدهٔ فتح انشاد نمود و گفت :

منادی بر آمد ز هفت آسمان که بهرام شا هست شاه جهان

در حقیقت روز جلوس او روز سقوط غزنی وبد بختی آل ناصر بود .

ولا بد همین اطاعت وی به سلجوقیان وتصرف آن ها در ولایت غزنی وانبازی شان در کار سلطنت است که حکیم بزرگوار ابوالمجد مجدود سنائی باین قضیه تعریض نموده وبه بهرام شاه گفته است :

ملك چون بوستان نخندد خوش تا نگردد سنان چون آتش

بسکن از خون دشمن آلوده تیغ های نیام فرسوده

من نگویم که تیغ بردون زن گردن گرد بان گردون زن

خصم خودرا به تیغ بر در پوست که دوسر در یکی کله نه گوست

نشگ باشد یکی جهان ودوشاه عیب باشد یکی سپهر ودوماه

وهمین آوردن ترکمانان سلجوقی بود که حکمداران غور بروی خشم گرفتند ودراین گیرودار شهر زیبای غزنی ویران گردیدودودمان غزنویان به کلی ازیادرافتاد. بهرامشاه پادشاهی علم دوست وشعر پرور ودوست سندگان وشعرای بزرگ کتابهای خود را بنام او تالیف کرده اند. حدیقه حکیم سنائی و کلیله دمنهٔ بهرامشاهی ازاین جمله است. حمدالله مستوفی لقب اورا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 605 of 736

یمین الدوله ضبط کرده درمناری که بعهد او ساخته شده والان در غزنه موجود است نام ولقب اوچنین خوانده می‌شود: السلطان الاعظم یمین الدوله وامین الملة ابوالمظفر بهرامشاه.

واین القاب عین همان القاب سلطان بزرگ شهنشاه فاتح سلطان محمود غزنوی میباشد امامعلوم است که میان این دوسلطان چه فرق فاحش موجود می‌باشد وپدیدار است که تنها القاب و کلمات مایهٔ بزرگی و سر بلندی شده نمی‌تواند. بهرامشاه درسال ٥١٢ به تخت نشست ودوبار بهندوستان لشکر کشید وعلت این بود که در روز گار ارسلان شاه محمد باهلیم سپهسالار هندوستان بود واز فرمان بهرام شاه سر کشی می‌نمود. بهرام شاه در ٥١٢ به لاهور رفت ووبرا گرفتار کرد وبعد ازچندی گناهش را بخشید ودوباره بهسالاری هندوستان بر گماشت وخود بغزنه باز گشت باهلیم درغیاب سلطان در ولایت سوالك در حدود بیره قلعت استواری بنام (ناگور) بنا نمود ودر آنجا اقامت گزید وسر فتنه برداشت (١) بهرامشاه دوباره جانب هندوستان لشکر کشید باهلیم نیز بایسران خود که ده تن می‌شدند وهریك حکم دار ولایتی بودند حق تربیت بهرامشاه‌را فراموش نموده درملتان باوی مقابل شد. فخر مدبر مینگارد:

باهلیم بولایت ملتان که زمین فراخ دارد لشکر گاه کرد واز یکطرف دران زمین آب در بست تا بر آب وخلاب شود ولشکر بهرام شاه دران فرورود لشکر باهلیم تادوصد هزار میرسید وبا بهرام شاه ده هزار سوار بود هر چند سلطان بهوی پیغام‌های نصیحت آمیز بفرستاد قبول نکرد.

فردای آن جنگ آغاز شد بقول فخر مدبر محمد باهلیم کشته شد وسپاهیانش دران خلاب که خود ساخته بود غرق شدند.

(١) طبقات ناصری طبع آقای حبیبی وفرشته.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 606 of 736

وبقول منهاج سراج ودیگران خودش بادو پسرش درهمان خلاب فرورفت .
فخر مدبر میگوید مدتی است که چون در آن زمین جوی عمارت میکنند
باحوض وچاهی می کنند از میان گل اسپ و مرد پوسیده وچوشن وزرهٔ
زنگ گرفته وچاك شده بیرون می آید .

بقول فرشته چون بهرام شاه از حادثه باهلیم فارغ شد حسین بن ابراهیم
علوی را بسالاری هندوستان گماشت وخود به غزنه باز گشت وپس ازچندی
با غوریان در افتاد .

سوختن غزنه

چنانکه در فصول گذشته خواندیم درمیان خاندان سوری ودود مان
محمودی یعنی آل ناصر وآل شنسب درروز گار محمود بزرگ وفرزندش
مسعود اختلافات مذهبی بوقوع پیوسته بود .

در وقت ابراهیم غزنی نیز امیر عباس غوری دربند افتاد که شرح این داستانها
درقسمت غوریان خواهد آمد وازمبحث ما استیعاب آن خارج است .

بهر حال تاهنگام بهرامشاه مخصوصاً از دوره ابراهیم به بعد در میان
هردو خانواده بظاهر روابط دوستانه موجودبود وآل شنسب درمقابل آل
ناصر خردی واحترام میکردند .

هنگامی کهسلطان سوری ولایات غور وبامیان رامیان فرزندان قسمت
نمود بهملك الجبال قطب الدین محمدبن حسین ولایت درسار وفیروز کوه رسید
واو درصدد آن برامد که در فیروز کوه پایتخت خودرا تعمیر نماید امادرهمین
آوان میان وی وبرادرانش منافشتی پدیدآمد واو از برادران خشم گرفت
وبه غزنی رفت .

این ملك الجبال جوانی بوددر کمال زیبائی ودر منتهای مروت وجوانمردی .
او دست بذل وسخا بر گشاد و مردم بدورش فراهم شدند سخن چینان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 607 of 736

بهرام شاهرا بروی بدگمان کردند و گفتند اودر حرم سلطان بنگاه خیانت می نگرد واین همه مال بدان جهت بذل میفرماید که مردم را بر پادشاه بر انگیزاند. بهرامشاه امرداد که دوخفیه ویرازهر دادند وآن پادشاهزاده بزرگ بدین ترتیب درغزنه بشهادت رسید ودو پاره داغ سوری که در روز گار محمود انتحار کرده وخانمانش برباد رفته بود تازه گشت. (۱)

سلطان سیف الدین سوری چون از کشته شدن برادر بزرگ خویش ملك الجبال شنید از غور با لشکر گران روی بغزنین نهاد و بهرامشاه را شکست داد بهرامشاه جانب هندوستان رفت وسیف الدین بامردم غزنی ازدر لطف ومهربانی پیش آمد چون زمستان فرارسید سپاهیان غوری را رخصت داد که بغور روند وخود باسید مجدالدین موسوی وچندتن ازخدام خویش بغزنه ماند وبرحشم ومأمورین بهرام شاه اعتماد نمود .

در این وقت راه غور مسدود شد وبرف برزمین چیره گشت غزنویان به بهرامشاه پیام فرستادند واورا بغزنه طلب داشتند وفهماندند که سیف الدین غوری بدون لشکر درغزنه میباشد وفرصتی بهتر ازاین نیست بهرامشاه نیز ازموقع استفاده نمود وبشتاب بغزنه - ملجه کرد سلطان سیف الدین مجبور شد وشهررا ترك نموده باسید مجدالدین موسوی وتنی چند غوریان راه غور پیش گرفت .

سواران بهرام شاه وی را تعقیب کردند و درحدود سنگ سوراخ اورا دریافتند سلطان با کمال شجاعت ومردانگی با سواران غزنه جنگ کرد وناممکن بود سوار وبعد ازان پیاده جنگ کرد وتایك تیر درتر کش داشت کس رامجال آن نشد که بوی دست یازد .

چون تیر در ترکش سلطان نماند اورا باوزبرش دستگیر نموده به غزنی آوردند وبردو شتر سوار کردند ودر کمال ناجوان مردی درباز ارهای شهر

(۱) فرشته اورا داماد بهرام شاه می داند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 608 of 736

گردانیدندواز بالا خانه‌ها نجاسات وخاکستر برسرایشان ریختند وبالا خره دریك طاق هردو را آویختند .

فرشته‌علاوه میکند که‌سرسلطان‌را بریدندودرعراق‌نزد سنجر فرستادند(۱) این‌خبر بسان رعد در کهسار غوربپیچید سلطان بهاء الدین به تعزیت برادر مشغول نگشت‌ولشکری گران ازغور و گرم‌سیروغرجستان فراهم‌آوردچون بحد گیلان (۲) رسید ازشدت غیظ‌وخشم بیمارشد ودر همان جا جان بجان آفرین سپرد

بجای‌وی علاءالدین‌ازغورحرکت وباسپاه گران قصدغزنی‌نمودبهرام شاه نیز باعساکر خود بزمین داوورسید وبه علاءالدین پیام داد که ازجنگ باز گردد واورا ازپیلان خود ترسانید علاء الدین گفت اگر تو پیل داری‌من خرمیل‌دارم‌سرانجام هردولشکر جنگ نمودند ودومبارز غور زیر شکم پیل درآمده یکی ازان‌رادربدودومی‌زیرپیل‌جان‌داد جنگ‌دوم نزدیك‌تکین‌آباد درموضعی که آنرا جوئی آب گرم می گویند واقع شد.جنگ‌سوم‌درنزدیك غزنه واقع‌شدوشهرمفتوح گردیددراین‌جنگ‌ها علاءالدین لباس سرخ پوشیده بود که اگرزخمی شود چشم سپاهیانش بخون نیفتد وبی دل نشوند.

علاء الدین هفت شبانه روزغزنه راآتش‌درزدوامرداد که‌مردان‌رابکشند وزنان را اسیر گردانند وحکم داد که مرده سلاطین راازقبرها بر آرند وبسوزند مگرسلطان محمودومسعودوابراهیم‌راومرده‌برادران‌خودرا درنابوت نهاد وبه غوربرد - ودرشب هفتم این بیت‌هارا درستایش‌خود گفت ومطربان رافرمود تادرپیش او بچنگ وچغانه درزدند .

---

(۱) براقوال‌منهاج سراج که‌نزدیك ترین مورخان‌باین‌عصراست اعتماد کرده آنرا متن‌قرار دادیم .

(۲) این کلمه‌راحبیبی درحواشی طبقات ناصری گیدان تصحیح نموده و مرا گمان آنست که این همان جای می باشد که درنزدیك پکوا بنام حسن گیلان معروف است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 609 of 736

جهان داند که من شاه جهانم
چراغ دودهٔ عباسیانم

علاء الدین حسن ابن حسینم — که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گیلگون دولت بر نشینم — یکی باشد زمین و آسمانم
همه عالم بگیرم چون سکندر — بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که بالا باش غزنین — چو رود نیل جوی خون برانم
ولیکن کشته پیرانند وطفلان — شفاعت می کنند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان
که باداجان شان پیوندجانم (۱)

چون این اشعار راخواندند بقول عروضی کتاب شاهنامه راباز کردوچون این بیت فردوسی را که درستایش محمود گفته بود خواند برغزنه رحم کرد.

چو کودک لب ازشیر ما در بشست — بگهواره محمود گویدنخست

وبقول منهاج سراج خودش گفت بقیه اهل غزنی را بخشیدم ازمجلس برخاست وبحمام رفت ومرده برادران خودرابفوربرد وسادات غزنی را بانتقام خون سید مجد الدین موسوی بفیروز کوه برد ودر گردن هر کدام جوالی از خاک غزنی آویخته بودودر فیروز کوه آنهارا کشت وبخون آن ها خاک غزنی را گل نمود ودرعمارات خودبکار برد ودر راه قصور وعمارات محمودی را ازنگین آباد تابست که بقول منهاج سراج در آفاق مثل آن نبودخراب کرد.

اینکه میگویند کتبخانه غزنی راآتش زدبهتان است زیرادرتفسیر کبیر خویش امام رازی می نگارد که آن کتب را علاء الدین در کتب خانهٔ فیروز کوه برده بود وامام فخر الدین رازی ازان استفاده کرده است.

بهرحال غزنه سوخت وآن شهرزیباطعمه حریق گردید ودیگر بحال خویش نیامد

(۱) کلمه عباسیان منسوب است به عباس غوری جدعلاء الدین.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 610 of 736

بهرام شاه ازغزنه بهزیمت رفت ودوباره نتوانست زمام امور را دردست گیرد دولت شاه سبزقبائی درتذکرهٔ خوش داستان محزونی ازروزهای آخر حیات بهرام شاه دارد.

وی می نگارد: ملك علاءالدین از سلاطین غور قصد بهرام شاه کرد در کنار (آب باران) مصاف نمود بااینکه دو بست فیل جنگی داشت ازعلاءالدین منهزم شد وشب از شدت سرما پناه بخرابه دهقانی برد گفت طعام چه داری دهقان فطیری وپودنهٔ لب جوئی پیش آورد چون تناول کرد به استراحت مشغول شدبوشش خواست دهقان گفت ای جوان خدا میداند که بغیر ازجل گاو هیچ چیز ندارم سلطان گفت ای بدبخت نامش چرا بردی خاموش باش وبپوش چون آن شب دهقان از سیرت وصورت سلطان فهم کرد که او سلطان است بامداد از سلطان سوال کرد وگفت که بحق خدای (یکوی) که تو سلطانی ؟ گفت هستم گفت ای مخدوم جهانیان باوجود این تهور وشجاعت ولشکر جرار چه افتاد که ازیك غوری روی بهزیمت نهادی؟ سلطان دهقان را گفت بیل بردار بیل برداشت یك چوبهٔ تیر از بیل گذرانید وتاسو فار درخاك نشست وتبسمی کرد وگفت ضرب این است اما بخت رو گردانست.

فخر مدبر در کتاب آداب الحرب والشجاعه دوسه داستان دیگر از این پادشاه می آورد:

یکی ازاین داستانها حکایت گرامت شاه قسور گردیزی می باشد ازاین داستان برمی آید که چون علاءالدین ازغزنه بغور رفت وشهر زیبای محمود ویران گشت (امیر خان) یکی از سالار ان خود را بغزنه گماشت وی دست بایذای مسلمانان کشود وهرچه توانست ازظلم وستمگاری ومصادره وغارت انجام داد که بقول فخر مدبر جمله مردم دیبا پوش نمد پوش ویوستین پوش شدند وامر داد که زن ومرد وپیر وجوان به تمامی شهررا بگذارند که شهر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 611 of 736

ویران گردد مردم بشمس العارفین ابوالمؤید که از عرفای غزنی بود پناه بردند ونالیدند وشفای این درد رااز انفاس او باز جستند وی قاصدی بمزار شاه قسور بگرد یز فرستاد وخداوند به طفیل او دیگر غزنه را ازچنگال ستم امیر خان نجات داد .

اکنون مزاراین شاه قسور در گردیز است و گنبدی هم دارد ویکی از شهزاده گان مغلی هم درهمان گنبد دفن شده ــ مردم گردیز بغلط آن را مزار سلطان بایزید بسطامی می دانند وسنگی هم دراین اواخر براساس ظنیات عوام نوشته وبر تربت پاك وی گذاشته شده است .

علی هجویری در کشف المحجوب در زمره اولیای معاصر خویش شاه قسور را ستوده وازوی باحترام نامبرده است . در باره وفات بهرام شاه اختلاف است .

صاحب طبقات ناصری براست که بهرام شاه پس از رفتن علاء الدین وویرانی شهر دوباره به غزنه برگشت ودرهمان جا فوت شد ومدت پادشاهی او را چل ویك سال میداند حمدالله مستوفی براست که بهرام شاه قبل از رسیدن علاءالدوله بغزنه وویرانی شهردر سال ٥٤٤ در گذشته بود میر خواند وخواندمیر براند که بهرام شاه قبل از رسیدن علاء الدوله وویرانی شهر در ٥٤٧ وفات نموده.

ابوالقاسم فرشته می نگارد وقول وی معقول نیز هست که چون دولت شاه پسر جوان بهرام شاه وسپهسالار لشکر وی در جنگ غزنه مقابل سلطان علاءالدین بقتل رسید بهرام شاه معنویات خود را باخته عازم دیار هند شد ودر راه ازاندوه پسر درسال ٥٤٧ جان سپرد دردوسه نسخه طبقات ناصری فرزندان بهرام شاه را چنین نامبرده اند :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 612 of 736

خسرو شاه ـ منصور شاه ـ فرخ شاه (۱) زاول‌شاه ـ دولت‌شاه ـ شهنشاه ـ مسعود شاه ـ محمد شاه ـ علی شاه .

فخر مدبر دوداستان از بهرام شاه نقل می کند که‌خالی از لطف نیست وی میگوید:بهرامشاه کنیزی‌داشت که‌دلش‌بروی سخت ما یل بود این کنیز بیمار شدوسلطان از اندوه بیماری‌اوشب هانمی‌خفت‌دران‌وقت طبیبی از عراق آمده بود که‌اورا ابوسعید موصلی می‌نامیدند وتر سابود حال رنجوری این کنیزرابا و گفتند دلیلش‌را (فارورم)خواست ومعاینه کرد مریض راناديده گفت این‌زن است وهندو میباشد وبیشتر این گونه مرض به‌این طایفه‌و ارد میشود من‌خود مریض را معاینه کنم ومعالجه نمایم سلطان ازمهارت وی متعجب شد طبیب همین که‌چشمش بر بیمارافتادعاشق گشت‌وحالی بوی‌طاری شد که‌زبانش بسته گردید وازسرای‌سلطنت‌به‌بهانه‌رجوع کتاب‌بخانه خویش رفت‌مهترجوهراین‌حال‌را بسلطان‌رساند و گفت‌ندانم‌چه حادثه شد که طبیب علاج نتوانست سلطان مهتر رابمنزل وی فرستاد که قضیه‌را تحقیق نماید .

طبیب ماجرای عشق‌خودرابی‌پرده بیان کرد و گفت اگر این کنیزرا سلطان بمن دهد من‌مسلمان می‌شوم ـ مهتر جوهر بعد از اجازه موضوع را به‌سلطان گفت سلطان‌چند ن بخشم آمد که‌بعادت‌محمودیان‌موی برپیشانی وی راست شد و کلاه بیفتاد .

مهتر عرض کرد این‌طبیب ازراه دور آمده ومیخواهد مسلمان شود سلطان چون به‌اسلام‌وی‌مطمئن‌شد کنیزرا به طبیب بخشید ودر جهاز وی نیز مبالغ زیاد عنایت فرمودو کنیز به‌معالجه طبیب نیکو گردید .

داستان دیگر این‌است که‌روزی سلطان‌درقصر باغ پیروزی جشن شاهانه بپاداشته‌بود آخر روز امرداد که‌مجلس ازخانه بیرون برند فراشان‌به‌بردن

(۱) در اجراب یك دره بنام فرخ شاه منسوب است ومردم آن دیار او را معاصر سلاطین غزنوی وازان دودمان دانند ـ مزار وی هم در آنجاست .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 613 of 736

سامان برد خنند فراشی درین گیرودار یك تن کس دان مرصع که دوهزار مثقال وزن داشت بالگد دونیمه کرد و درساق (راندن) تها دو برفت سلطان آن حال رادید وازجیا وبز رگ منشی هیچ نگفت وتا دیده انگاشت مهتر کارخانه‌ها هر کس رامی‌خواست و تحقیق میکرد آخر آن‌ها را بتازیانه گرفت چون صدا بگوش سلطان رسید بمیر کارخانه گفت بیکنا هان رامیازار - آنکس که ببرد باز نخواهد داد و آنکس که بدید غمازی نخواهد کرد .

روز گاری سپری شد و آن فراش باغ و سراو زمین خرید و قبای مرقع پوشید روزی بردست سلطان آب می افکند سلطان آهسته بوی گفت مردك ازان زر کس دان چیزش مانده جواب داد بخاك پای خداوند که جمله خرج شده وهیچ نمانده است .

مبلغ دیگر صلت فرمود و گفت خرج کن چون نماند دیگر فرموده نشود این حال با کسی مگوئی تادر حق تو قصدی نکند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 614 of 736

فصل چهاردهم

خسرو شاه پسر بهرام‌شاه

خسرو شاه در سال ۵۵۲ به‌تخت پدر نشست در این وقت سلاطین غزنه سخت ضعیف و ناتوان شده بودند و تنها به‌غزنه و بعضی از بلاد هندوستان قناعت داشتند. خراسان و بست و بلخ و طخارستان از دست رفته‌بود. غزان سنجر را محبوس نموده بر خراسان مستولی گردیده‌بودند شهریاران غور بر زوال دولت غزنویان و ضعف ایشان و آمدن سپاهیان سنجر ملتفت گردیدند.

بقول منهاج سراج غزان سپاهی بغزنه فرستادند و خسروشاه بهندوستان رفت و غزان دوازده سال بر غزنین فرمان راندند تا اینکه غیاث‌الدین محمد سام به‌غزنه لشکر کشید و غزان را از انجا براند و سلطان معز الدین محمد سام را به تخت غزنه نشانید.

خسروشاه بعد از آنکه هفت سال حکومت لاهور را بدست داشت در آنجا وفات یافت.

مستوفی بر انست که علاءالدین برادر زادهٔ خود ابوالفتح محمد سام را نیابت غزنی داد او خسروشاه را به‌پیمان و وعده گرفت و در غزنه محبوس نمود و بعد از ده سال در سال ۵۵۵ در قلعت غزنه جان سپرد.

مولف روضة الصفا قول منهاج سراج رفته. ابوالقاسم فرشته بر انست که چون علاء الدین غزنه را سوخت گرمسیر و تکین آباد را مسخر گردانید و به سلطان غیاث‌الدین محمد سپرده خود بغور رفت و خواست با خسرو شاه صلح نماید به‌این ترتیب که وی تنها به‌غزنه قناعت کند و تکین آباد و گرمسیر بدست غیاث الدین باشد اما خسرو شاه راضی نشد علاءالدین این رباعی را نوشته به وی فرستاد.

اول پدرت نهاد کین را بنیاد تا خلق جهان جمله به‌بیداد افتاد
هان تا ندهی ز بهر یك تکیاباد سر تاسر ملك آل محمود بباد

خسرو شاه چشم امداد به‌نیروی سنجر داشت ولی در این اوقات سنجر بدست غزان افتاد و خسرو شاه از ترس علاءالدین و غوریان به‌لاهور رفت و در سال ۵۵۵ در همان شهر در گذشت لقب او را منهاج سراج یمین الدوله والدین مستوفی ظهیر الدوله نگاشته‌اند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 615 of 736

فصل پانزدهم

آخرین سلطان غزنویان خسرو ملك

وی آخرین چراغ دولت محمودیان بود که درلاهور اعلان سلطنت نمود ودرهمان جااسیر گردید . بعدازمرگ پدر درلاهور به‌تخت نشست .

مردی‌حلیم وعیاش بود سلاطین‌غور به‌غزنه‌قناعت‌نکردند وهرسال قسمتی از بلاده‌متصرفه خسروملك‌را تسخیر می‌نمودند سلطان‌معزالدین محمدسام درسال ۵۷۷ تادرلاهور لشکر کشید و کودك‌خورد سال خسروملك رابافیل نامی‌وی بیغما گرفته‌بغزنی‌آوردودرسال۵۸۲باخسروملك‌طرح دوستی افکند و پسرش را بوی بازفرستاد وامرداد که‌اورا آهسته آهسته تالاهور برسانند وخود ازراه دیگر با بیست هزارسوار جریده برلاهور حمله‌آورد وخسرو ملك را اسیر نموده‌بفیروز کوه فرستاد وازآنجا به‌قلعه بارو‌ان غرجستان محبوسش نمودندچون‌درخراسان حوادث مشهوره رخ دادوغوریان به‌آن‌سوب مشغول شدند درسال ۵۹۸ خسرو ملك‌را درهمان قلعه وپسرش‌را در قلعه سیف رود شهید کردند وبدین وتیره دودمان غزنویان بپایان رسیدوازان همه حشمت وقدرت وکیرودار که دریکقرن‌مشرق را بلرزه در افکنده بود جز داستانی باقی نماند.

فهرست تاریخ جلوس سلاطین غزنه بحساب قمری وعیسوی

این‌جدول ازتاریخ طبقات اسلام تالیف استانلی لین پول نقل شده

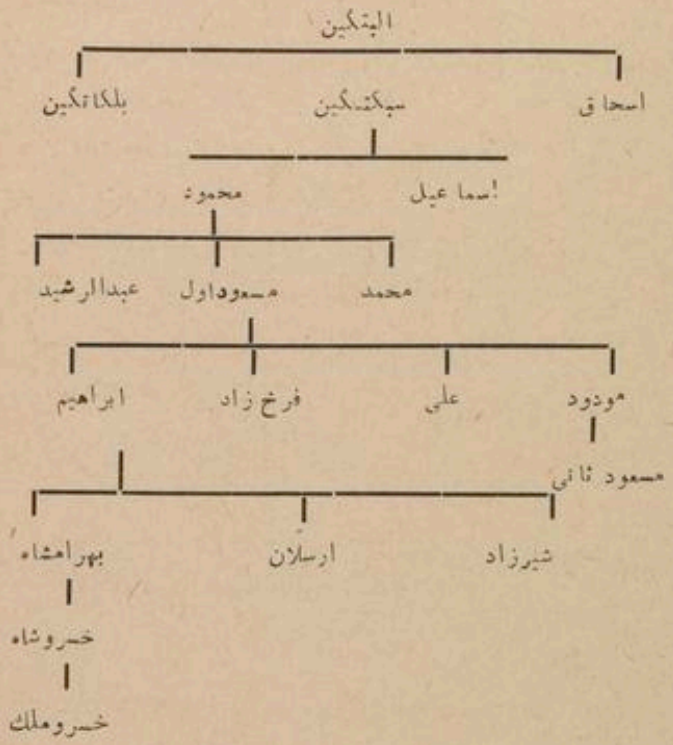
نام	سال‌هجری	سال عیسوی
الپتکین	۳۵۱	۹۶۲
اسحق	۳۵۲	۹۶۳
بلکاتکین	۳۵۵	۹۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 616 of 736

پیربکاتکین	٣٦٢	٩٧٢
سبکتکین	٣٦٦	٩٧٦
اسمعیل	٣٨٧	٩٩٧
سلطان محمود	٣٨٨	٩٩٨
محمد	٤٢١	١٠٣٠
مسعود اول	٤٢٢	١٠٣١
مودود	٤٣٢	١٠٤٠
مسعود ثانی	٤٤٠	١٠٤٨
علی ابوالحسن	٤٤٠	١٠٤٨
عبد الرشید	٤٤٠	١٠٤٩
طغرل غاصب	٤٤٤	١٠٥٢
فرخ زاد	٤٤٤	١٠٥٢
ابراهیم	٤٥١	١٠٥٩
مسعود ثالث	٤٩٢	١٠٩٩
شیرزاد	٥٠٨	١١١٤
ارسلان شاه	٥٠٩	١١١٥
بهرامشاه	٥١٢	١١١٨
خسروشاه	٥٤٧	١١٥٢
خسرو ملك	٥٥٥–٥٨٢	١١٦٠–١١٨٦

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 617 of 736

غزنویان



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 618 of 736

مسکوکات سلاطین غزنه

سبکتگین :

الف: مسکوکات طلائی.

محل ضرب:هرات

۳۸۵ هجری

وزن : ٤ گرام قطر: ۲٤ ملی‌متر

روی سکه : ـ ناصرالدین والدوله سبکتگین

پشت سکه : ـ لله . الطایع لله ـ الملك المنصور نوح بن منصور

حاشیه سکه : ـ هذا الدینار بهرات سنة خمس و ثمانین وثلثمائة

ب: مسکوکات نقره ئی:

وزن : ۳٫۱ گرام ـ قطر ۱۸ ملی متر

روی سکه : الطایع لله

پشت سکه : لله ـ نوح بن منصور ـ سبکتگین .

حاشیه سکه : سنه ثلث وثمانین وثلثمائة

* * *

یمین‌الدوله‌محمود:

الف : مسکوکات طلائی .

نومره(۱)محل ضرب :غزنه ٤۰٤ هجری .

وزن : ۳٫۹ گرام-قطر ۱۵ ملی متر .

روی سکه : القادر .

پشت سکه : لله ـ یمین الدوله وامین‌الملة ـ ابوالقاسم .

نومره (۲)

محل ضرب غزنه سنه ٤۱۷

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 619 of 736

وزن ٤٠٣ گرام-قطر ٢٥ ملی متر .

روی سکه : القادر بالله

پشت سکه : لله - یمین الدوله - امین الملة - محمود .

نومره (٣)

محل ضرب هرات .

روی سکه القادر بالله .

پشت سکه:لله - یمین الدوله و امین الملة - نظام الدین ابوالقاسم .

نومره (٤)

محل ضرب هرات ٤١٤ هجری

روی سکه : - مانندفوق .

پشت سکه : - لله یمین الدوله - امین الملة نظام الدین ابوالقاسم .

نومره (٥)

محل ضرب نیشاپور - ٣٩٠هجری

وزن ٤٠٩ گرام -قطر ٢٦ ملی متر.

روی سکه : القادر بالله .

پشت سکه : لله - الامیر سید یمین الدوله وامین الملة ابوالقاسم ولی امیر المومنین

نومره (٦)

محل ضرب سجستان ٣٩٢ هجری

وزن ١٠٧ گرام- قطر ٢٠ ملی متر .

روی سکه - لا اله الا الله وحده - یمین الدوله محمود - حاشیه : ضربه سجستان سنه اثنین وتسعین وثلثمائة .

پشت سکه : القادر با لله - حاشیه لااله الا الله وحده لاشریك له.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 620 of 736

ب مسکوکات نقره ئی ـ

نومره (١)

محل ضرب لایقره ـ قطر ٢١ ملی متر

روی سکه : القادر بالله

پشت سکه : لله ـ یمین الدوله وامین الملة محمود بن سبکتگین

نومره (٢)

محل ضرب بلخ ٤٢٠هجری وزن ٣٠٨ گرام قطر ٢٢ ملی متر

روی سکه : عدل

پشت سکه : ابوالقاسم یمین الدوله محمود

* * *

سلطان مسعود:

الف مسکومات طلائی.

نومره (١)

محل ضرب : هرات ـ ٤٢٢ هجری

روی سکه : الناصر الدین ـ القادر بالله ـ مسعود ـ الله

پشت سکه : المنتقم من اعداء الله ـ ظهیر خلیفة الله ـ ابوسعید.

نومره (٢)

محل ضرب ـ غزنه ـ ٤٢٣ هجری وزن ٣٠٧ گرام قطر ٢٢ ملی متر

روی سکه : القادر بالله

پشت سکه : القایم بامرالله ناصردین الله ابوسعید

نومره (٣) ٤٢٣ هجری

روی سکه : لایقره

پشت سکه : الناصر الدین‌الله ظهیر خلیفة الله مسعود بن محمود

نومره (٤) محل ضرب نیشاپور ٤٢٢ هجری

روی سکه : القادر بالله

پشت سکه : لله ناصرالدین الله حافظ عبادالله مسعود

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 621 of 736

ب مسکو کات نقره ئی

نومره (١) محل ضرب بلخ - بین ٤٢١ - ٤٢٢ هجری -

روی سکه : عدل - القار بالله

پشت سکه : لله . . . علیه السلام مسعود

* * *

شهاب الدوله سلطان مودود

الف مسکو کات نقره ئی - ٤٣٤هجری

نومره (١)

روی سکه : رجب - عدل

پشت سکه : القایم بامرالله - شهاب الدوله مودود

نومره (٢)

روی سکه : عدل - القایم با مرالله

پشت سکه : فتح (؟) شهاب الدوله ابوالفتح مودود

ب مسکو کات برنجی

روی سکه : القایم بامرالله

پشت سکه . لدوله . . . . الامة - ابوالفتح مودود

* * *

عبد الر شید

الف مسکو کات طلائی :

وزن ٢٠٨ - قطر ٢٤ ملی متر

روی سکه : - القائم بامرالله

پشت سکه : - لله - عزالدوله وزین الملة - شرف الله - عبدالر شید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 622 of 736

طغرل غاصب:

الف مسکوك نقرهئی وزن ۳٫۳ ـ قطر ۱۹ ملی متر

روی سکه : فتح ... بامرالله

پشت سکه : لله قوام الدوله ـ ابوسعید ـ طغریل

* * *

فرخ زاد:

الف مسکوکات طلائی

محل ضرب : غزنه ـ ٤٤٤ هجری وزن ٤ گرام قطر ٢٤ ملی متر

روی سکه : القائم بامرالله

پشت سکه : فرخ جمال الدوله و کمال الملة فرخزاد بن مسعود

ب مسکوکات نقرهئی ـ وزن ۳٫۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر

روی سکه : عدل ـ القایم بالله

پشت سکه : لله ـ ابو شجاع ـ فرخزاد بن مسعود .

سلطان ابراهیم رضی:

الف مسکوکات طلائی ـ ٤٥٥ هجری وزن ٤٫٨ گرام قطر ۲۵ ملی متر

روی سکه : لااله الاالله وحده لاشریك له ـ القایم بامرالله

پشت سکه : ظفر ـ نصیر الدوله وظهیر الملة ـ ابراهیم

ب : ـ مسکوکات نقرهئی.

نومره (۱) وزن ۲٫۹ گرام قطر ۱۸ ملی متر

روی سکه: الله ـ القایم بامرالله ـ نصیری

پشت سکه : ظهیر الدوله ـ الملك ابراهیم

نومره (۲) وزن ۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر

روی سکه : القایم بامر الله

پشت سکه : محمد رسول الله ـ ظهیر الدوله الملك ابراهیم نصیری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 623 of 736

نومر ۰ (۳) وزن ۳ ۰ ۳ گرام - قطر ۱۸ ملی متر

روی سکه : ملك الاسلام - قاهر الملوك .در حاشیه ملك

پشت سکه : - لااله الاالله ملك الاسلام ابراهیم

نومره (٤) وزن ۲۰۸ گرام قطر ۱۹ ملی متر

روی سکه : - القایم بامرالله - ملك الاسلام - نصیری در حاشیه ا لملك لله

پشت سکه : لله - السلطان الاعظم - قاید الملوك - سیدالسلاطین ابراهیم

° ° °

مسعودسوم:

الف مسکو کات نقره ئی وزن ۲۰۸ گرام قطر ۱۹ ملی متر

روی سکه : لله - محمد رسول الله - المتسظهر .. یمینی(؟)

پشت سکه : ابوسعید . . . الاعظم- القادم بامرالله القایم بحجت الله مسعود

حاشیه الملك المؤید علاء الدوله و ...

° ° °

بهرام شاه :

الف مسکو کات نقره ئی وزن ۳۰۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : لله المسترشد بالله - عزالدوله (؟) سنجر .

پشت سکه : ... (؟) السطان الاعظم یمین الدوله بهرام شاه .

این تشریحات از کتاب فهرست مسکو کات قدیمه اسلامیه موزه کابل

تالیف دومی لیك سوردل چاپ دمشق سال ۱۹۵۳ ترجمه واقتباس شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 624 of 736

فصل (هفدهم)

مشاهیر رجال

ارباب حل وعقد

ابوالفتح بستی

درروزگار فرمان فرمائی ناصردین الله امیرغازی سبکتگین مردی که نام وی درزمرهٔ اصحاب حل وعقدبیشتر ازدیگران برده شده وهمه مورخان اعم ازنگارندگان تاریخ سیاسی وتویسندگان احوال وآثار رجال ابوالفتح بستی می باشد.وی دراوائل در بارایتوزامیربست دبیربودوچون آن خانه واده نسبت به نقض میثاقی که با ناصرالدین سبکتگین نمودند از یادرافتادند ابو الفتح درشهر متواری شد سبکتگین رااز کمال دانش ودبیری وسخنوری ولیاقت وی آگاه نمودند اورا احضار نمود وخواست به وظیفهٔ دبیری دربار گاه غزنه بپردازد وی عذر خواست و گفت چون هنوز تازه مخدوم من برافتاده و و ی دشمن سبکتگین است واگرحاسدان دراین راه کاری کنند و مرا د ر نظر پادشاه باشتباه معرفی نمایندسخن ایشان درمعرض قبول خواهدافتادبهتر آنست چندی درموضعی دورتر باشم تا کار بایتوز یکطرفه شودآن وقت شغل دبیری را انجام خواهم داد.سبکتگین پیشنهاد اورا پذیرفت وفرمان داد که چندی درزخج برود وحکومت آنجارا انجام دهد .

ابوالفتح بفرمان شاه راه زخج گرفت خوبی آب وهوا وسرسبزی یکی ازمراتع دلکش زخج وی را مفتون نمود وبه کتابی که باخود داشت تفاءل نمود از تصادف این جمله برآمد .

«واذانتهیت الی السلامة فی مداك فلا تجاوز .»

وی میگوید صادق ازین فالی وموافق تراز ان جائی نیافتم گفتم سامان مرا درآنجافرود آرند وتاهنگامی که سبکتگین ویراخواست ودیوان رسالت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 625 of 736

باو مفوض نمود درهمان جامی زیست چون سبکتگین رخت از جهان بست وسلطان محمود بر تخت سلطنت جلوس نمود تاسال ۴۰۰ وی درخدمت محمود بود وهمان وظیفه دیوان رسالت راانجام میداد تاوقتی بعلتی که معلوم نیست ازغزنه رفت ودراوزگندمتوقف شد ودرهمان سال ۴۰۰ درانجا وفات یافت(۱)

این خلکان در تاریخ وفیات الاعیان می نگارد که وی دربخارا وفات یافت ومرگ اورادرسال ۴۰۱ نیز نگاشته اند اسامی پدران اورا ابن خلکان ازروی مقدمهٔ دیوان اوچنین می نگارد :

(ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبد العزیز بلخی) ابوالفتح یکی از نویسندگان مغلق روزگار خوداست وی بهردوزبان بپارسی وعربی شعرانشادمی کرد ونثرمی نگاشت فتح نامه های سلطان محمود غزنوی راکه اونگاشته در کتب ورسایل دیگران ثبت شده ونویسندگان دیگر بدرج آن کتب خودرا آراسته اند .

صاحب یتیمة الدهر رابا این دبیر دانشمند مفاوضات بوده است وی درعربی صاحب قصاید وقطعات لطیف است ودرنظم ونثر صنعت جناس رابا استادی ومهارت کامل ادانموده قصایدعرفانی واخلاقی وی سرمشق گویندگان قرار یافته قصیدهٔ نونیهٔ وی که باین مصرع مصدر است :

زیادة المرء فی دنیاه نقصان

ازطرف علمای بزرگ شرح وترجمه شده ودردیار ما آنرا در زمرهٔ قصاید ادبی وروحانی درحلقه های درس می خوانند وچندان اهمیت میدادند که سالها اساتذه وشیوخ خودرا درروایت واسناداین قصیده درست میکردند(۲)

این جمله هادرعربی ازوست :

من اصلح فاسده ارغم حاسده ٭ من اطاع غضبه اضاع ادبه

---

(۱) تاریخ یمینی ترجمه جرفادقانی .

(۲) رجوع شود برصفحه ۵۲۱ کتاب قطب الارشاد میافقیر الله جلال آبادی طبع هند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 626 of 736

عادات السادات سادات العادات - من سعادت جدك وقوف عند حدك

هنگامی که سلطان بروی متغیر شده بود این قطعه را انشاد کرد.

قل لله میر ادام ربی عز ه واناله من فضله مسکنو نه
انی جئت ولم یزل اهل النهی یهبون للخدام ما یجنو نه
ولقد جمعت من العیوب فنونها فاجمع من العفو الکریم فنونه
من کان یرجو عفو من کان فوقه عن ذ نبه فلیعف عمن دونه

واین بیت نیز در جناس از ویست:

وان اقر علی رق انا مسله اقر با لرق کتاب الانام له

عوفی در لباب الالباب در جلد اول یك قطعه فارسی وی را ضبط نموده که بیت اول آن این است:

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن که از نصیحت سود آن برد که فرمان کرد

در کتاب یتیمة الدهر در جلد چارم بیشتر قصاید وی ضبط گردیده که مشتمل است بر علوم عقلی وطب وفلسفه ونجوم.

ابو العباس فضل بن احمد اسفرایینی وزیر سلطان محمود غزنوی

این وزیر از معاریف نویسندگان ومشاهیر دوستان فایق بود که وثائق حاجب وسردار هفتمین امیر سامانی نوح بن منصور می باشد وچند بار بروی شوریده وخیانت کرده است.

دران روزگار که سلطان محمود از جانب پدر امارت خراسان داشت این ابو العباس صاحب برید مرو بود.

ناصر دین الله نیذ ری از کفایت وی شنود اورا بنامه ازملك نوح خواست وبوزارت فرزند خویش محمود در نیشابور گماشت.

سلطان از ته دل به وزارت وی راضی نبود وخواجه بزرگ احمد ابن حسن میمندی را به وی ترجیح می نهاد وروی دلش به هنرمندی ولیاقت او بیشتر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 627 of 736

متوجه بود ولی حکم پدر را رعایت می کرد و به وزارت او مخالفتی نمی نمود، تا سال ۴۰۱ بوزارت ادامه داد و در آن سال از وزارت معزول گردید(۱) در سبب عزل وی روایات مختلف است بعقیده نگارنده آنچه عتبی نگاشته رجحان دارد ولی میشود دیگر فصولی را که در باره سلطان نوشته مورد قبول قرار دهیم و این داستان را مردود ندانسته افسانهٔ را که عوفی در جوامع الحکایات نگاشته بپذیریم :

ابو نصر عتبی می نگارد:

میگوید این خواجه بمال و جان رعایا دست دراز کرد و مال بسیار و خزاین فراوان جمع کرد و ادارهٔ ملك را تنها دران می دید که از مردم مطالبات ناواجب کند بدین جهت خراسان معمور و ویران گردید و مردم بینوا شدند و از هیچ روزن دود برنمی خاست هر گاه سلطان در این باره بوی عتاب می کرد جواب های درشت میداد و از وزارت استعفا می نمود و حبس و قتل خود را ترجیح می داد - بزرگان روزگار نزد سلطان وسیله شدند و به وی نیز دانستند که در استرداد آنهمه اموال قراری دردهد اما او به هیچ وجه تن در نداد احمد ابن حسن میمندی در این باره سعی کرد باز هم مفید نیفتاد و باختیار خود به قلعت غزنه رفت و خود را محبوس نمود سلطان نیز مجبور شد که مال مردم را از وی بازستاند و در این بار بوی سخت گرفت و در این مواخذت از وی خط گرفتند که صدهزار دینار بخزانه بپردازد و سوگند خورد که از سامت و ناطق و کثیر و قلیل آنچه دارد بخزانه تحویل کند ورنه خونش مباح خواهد بود وی بادای این مبالغ مشغول بود که بعضی از ودایع او بیش یکی از تجار ظاهر شد سلطان در این وقت به غزا رفته بود عمال دولتی ابوالفضل را شکنجه نمودند تا دران شکنجه مرد - چون سلطان

(۱) ترجمه یمینی صفحه ۵۹۰

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 628 of 736

از غزا باز گشت بحال وی تاسف نمود اما آن وقت کار ازدست رفته بود .

عوفی بر آنست که او درغزنی قصر بزرگی تعمیر کرد و مال فراوان بران مصرف نمود مخبران سلطان را مطلع گردانیدند که اوغلامی دارد رامش نام که سخت زیبا می‌باشد سلطان آن غلام را از وی مطالبت کرد او گفت سرمن است وسر آن غلام سلطان اورا معاتب قرارداد واین عتاب را هرروز می‌افزود وزیر نیز بجان آمد وبپای خود بزندان رفت وازانجا بسلطان نوشت که مرا ازاین وزارت حبس نکوتر است سلطان گفت چون او خود چنین خواسته چنین باشد وامر داد تادارائی اورا ضبط کردند و بخزانه سپردند وخودش در زندان جان سپرد عقیلی بر انست که علی خویشاوند باوی دشمن بود و توطئه چید تاوی را بعدازسوگندنزدسلطان دروغ گو بنمایاند .

راجع به فضیلت این وزیر نیز اختلاف موجود است برخی برانند که وی علمیت نداشت وعربی را درست نمی نوشت و برخی این امر را فضیلت او میدانند که او نخواست دیوان ها بعربی باشد وهمه را بفارسی گردانید وبراساس این تعصب خواجه احمدبن‌حسن میوندی‌رانکوهش می کنند .

خواجه‌احمد بن‌حسن میوندی

وی از بزرگ زادگان میوند بود میوند در سر راه قندهار و کرشك واقع وبکی از شهرهای زیبا در کشور مابوده است فرخی آب و هوای آنرا به نکوئی وخرمی ستوده واکنون نیز خرابه های آن شهر برجای است چشمگ خونین مردان این کشور باسپاه انگلیس دراین‌منطقه اتفاق افتاده و مزارشهیدان افغان برشهرت تاریخی این شهر افزوده‌است .

حسن پدر خواجه‌احمد در روزگار سبکتگین عامل بست بود وخود ش باسلطان محمودغزنوی‌در کود کی‌بك‌جا پرورش یافته‌وبرادرزضاعی‌سلطان بود خواجه‌احمد دراول دبیردیوان خراسان وعامل‌ولایت بست ورخج و

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 629 of 736

مستوفی الممالك ورئیس عرض عساکر مقرر بود درسال ۴۰۵ بجای اسفراینی بمقام وزارت برداشته شد. سلطان محمود را ازاول نظر بخواجه احمد بود و به وزارت اسفراینی رضا نداشت اما ناصر الدین سبکتگین وبرا مجبور نمود که وزارت اسفراینی را بپذیرد.

خواجه احمد بن حسن امر داد که اگر مخاطب ازمعرفت عربیت عاجز نباشد نامه های دولتی را بعربی وآنجا که عربی را ندانند نامه ها را غیر عربی انشاء نمایند.(۱)

احمد تاسال ۴۱۶ دردربارسلطان محمود بمامروزارت مشغول بود و باحشمت تمام کارهارا انجام میداد چون مرد سخت گیر بود وازحقوق بیت المال بشدت حمایت می کرد محسود مردم واقع شد وسال ۴۱۶ موردخشم سلطان قرار یافت. وسلطان اورا درقلعه کالنجر محبوس نمود.

خواجه ابونصر مشکان حکایت میکند که چون کارخواجه احمد آشفته گشت وهر چند مال تقدیم نمود مفید نیفتاد نومید گشت اورا ازدیوان بخانه باز فرستادند وموکلان بسیار بروی گماشتند واسباب فرزندان واقوام ویاران او را همه فرو گرفتند و گواهان دروغی راآوردند و درباره وی هر گواهی که دادند پذیرفتند وعلی دایه دراین باب بسیار سعی کرد که خواجه ازپا در افتد چون خواجه رابسارغ سپردند که اورا بهولایت اوبرد ودارائی وی را باز ستاند سلطان پنهان بوی گفته بود که متوجه باشد تابجان خواجه زیانی نرسد بعداز آن دانشمند صابونی رافرستادند وخواجه رابمسجد جامع حاضر کردند وسوگند دادند که اقرار کند که در روی زمین وزیر زمین ازناطق و صامت چیزی از وی نمانده است.

اورا ازمیوند بهقلعت گردیز آوردند وسلطان هرروزدر باب وی عتاب میکرد

(۱) ترجمه جرفادقانی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 630 of 736

وسوالهای تحریری می فرستاد وخواجه بادلایل وحتی بدرشتی جواب میداد که مو جب حیرت همه واقع می شد چون مخالفین خواجه از هر طریق عاجز آمدند و نتوانستند آن وزیر دانشمند پردل مدبر را مغلوب کنند سلطان گفت به وی بر نگارند که گرفتیم که هرچه درحق تو گفته اند دروغ بود وجوابها دادی و بگذشت یك چیز مانده است وما آنرا نگه میداشتیم تا چون هیچ بهانه نماند ترا بدان بگیریم و آن این است که وزیری را که مال سامت ازسی هزار هزار درم بگذرد درسر فساد ی بزرگ میداشته باشد تا این وقت سی و نه هزار درم تورسیده است برسم هدیه از درك قماش ودیگر عوارض نیز سی هزار درم پوشیده بخزانه رسیده وچون ترا مصادره کردند هفتاد و نه هزار درم از تو گرفتند احمد بریشت نامه این جواب را نوشت :

بندگان که مال وآلت سازند خاصه بندهٔ که این شغل دارد که بنده داشتم نکونامی وجاه خداوندرا سازند. بندهٔ بی نواخاصه وزیر بکار ناید ومن بنده همیشه از خداوند درخلوت ومجلس شراب می شنیدم حدیث ی وآن نواحی، که محالست آنرا بدان زلك وگردی فراغ شلواران بگذاشتند ومیدانستم که چون رأی عالی قصدی کند نه آن مرداست که عنان تابغداد باز کشد که در آن دیار کسی نمانده است که پیش نعمت او بچیزی ارزد و نیز عادت خداوند داشته بودم که پاك ندارد ودرمجلس برادخویش دویست وسه صدهزار دینار بخشید. من این مال ها از بهر آن جمع کردم که تا چون خداوند قصد آن دیار کند ازان جمله با خویشتن برم و درتشیید ملك ونیکو نامی وی خرج کنم نگویم که بدو خواهم بخشید که بهر دیناری که ازان خویش دا دمی دوسه بار استدمی چنانکه خزانه را زیان نداشتی من راست بگفتم اگر دشمنان من دیگر تاویل کنند سرو کار ایشان باخدای عزوجل است وهنر بزرگتر آنست که خداوند الحمدلله بیدارتر مردم روی زمین است

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 631 of 736

وچهارسال است تا بنده‌را می‌بیند و می‌آزماید جان خشك که مانده است بدو بماند خداوند بچشم بزرگی خویش نگرد و بسخن این عاجز درمانده نه به‌خشم حاسدان ودشمنان والسلام.

سلطان نامه وبرا خواند و با وجود این همه خدمات ورنجها ودوستی ها اورا بچنگی خادم خود فرستاد که درقلعه کالنجر محبوس نگه‌دارد این قلعه در نزدیکی کشمیر بود.

فصلی دیگر که ازاین وزیر در تاریخ بیهقی اشاره رفته وابوالفضل آنرا درتاریخ خود ضبط نکرده اصل نسخه آن که از باقی مانده مقامات ابونصر مشکان بدست آمده ومواضعه نامهٔ وزیر ومسعود میباشد این است :

الجواب المواضع : این مواضعه‌ایست که بنده نوشته تافصول آنرا برأی عالی زاده الله علوا عرضه کنند ودر زیر هر فصلی جوابی باشد تا بنده شغل وزارت را بدل قوی پیش گیرد و آن چون اما می‌باشد که بدان رجوع میکند ، که بهروقت ممکن نگردد وهرحالی مجلس عالی‌را دام الله اشرافه درد سر آوردن. والله ولی الخیر والخبیر مما فیه الفلاح بمنه وسعة فضله .

المواضعه : برای عالی خداوند سلطان بزرگ ولی النعم اطال الله بقاه پوشیده نمانده است که اختیار بنده آن بود که باقی عمر بدعوت خواندن مشغول باشد دولت عالی‌را شرفها الله که بربنده رحمت کرده اند واز چنگ سختی بدان بزرگی خلاص کرده ، اما چون بنده پیر و ضعیف گشته است و گناه توبه ودست کشیدن از شغل دنیا آمده ، اما چون فرمان عالی برین جمله است که ناچار به‌شغل وزارت قیام باید کرد بندگان را جز فرمان برداری چه چاره است ، بدین خدمت مشغول گشت وآنچه جهة بندگیست اندرین کار بزرگ بجای آورد ، که اگر تقصیری رود دربعضی از کار ها که ویرا اندرآن گناهی نباشد باوی عتاب نرود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 632 of 736

الجواب: ماخواجهٔ فاضل‌را ادام‌الله تائیده‌نه‌امروز می‌شناسیم‌چه‌روز گار درازاست که‌وی‌را می‌بینیم ومیدانیم‌وحقهای وی‌برین دولت‌پوشیده‌نیست دل‌بچنین ابواب مشغول نبایدداشت وآنچه جهدست می‌باید کرد ، که‌وبرا جز امانت و،نا صحت نیامده است وبه هیچ وقت وبهیچ حال ما باوی عتاب نفرمائیم بکاری که‌وی‌را اندرآن میلی نیست .

المواضعه :— برأی عالی زادها الله علوا پوشیده‌نیست که وزیر شبیه بادشاه است وویرا درهمه کارها مثال تاچار باید داد، خداوند عالم ادام الله سلطانه ملك وفرمانده است، اما چیزها باشد که‌مگر آنرا برأی عالی‌پوشیده نکنندوبنده بهیچ حال‌خیانت نتواند کرد ناچار آنرا بازباید نمود وحاسدان و دشمنان بنده صورتی نگارند که‌بنده برأی عالی اعتراض‌میکند وبدان‌بازاری جویند وحیلتی سازند ، درتغیر صورت باید که‌بنده ازاین ایمن باشد ومقرر گردد که‌آنچه بازنماید ازچنین ابواب صلاح اندر انست .

الجواب : درین ابواب دل قوی‌باید داشت که‌حالهابرما پوشیده نتوانند کرد بدل قوی کار می باید کرد و بپوسته صلاح و صواب ما باز می‌باید نمود . هم درباب اولیا وحشم‌واصناف لشکر وهم درباب اعمال و اموال وهم درباب فرزندان عزیز ومهمات ملك ، که میدانیم آنچه‌وی بازنماید صلاح درآنست و کسی را زهره نه که درچنین ابواب سازان باشد ، تا دل ساکن داشته آید .

المواضعه :- بنده می‌بیند که هر کسی گستاخی میکند پیش تخت ملك در باب اعمال واموال سخن میگوید و مردمان را عملها میسازد ومثالها وتوقیعها می‌ستاند درباب‌اموال وآنکه توفیری نمایدضرر آن‌سخت بزرگست چه آن حال چنان سازد که رای عالی رانیکو نماید و سودمند . اما باید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 633 of 736

دانست که سر بسر زشتی وزیانست ، این را واجب چنانست که همگنان بسته گردیده ، هر کسی که توفیری نماید باید که با بنده اندر آن رجوع کرده آید ، تاصواب و سلاح آن باز نماید ، که اگر بر آن جمله که اکنون است بماند بسیار خلل ظاهر گردد ، نه امروز بلکه فردا تادرین باب نیکو نگاه کرده آید .

الجواب :- ما چون ازسپاهان روی بدین طرف آوردیم دل مشغولی ها بسیار درپیش بود که آن وقت چنان می بایست که هر کس پیش ما گستاخی میکرد وسخن میگفت مانیزمثالی میدادیم که کارهاقرار نگرفته بود ، امروز حالی دیگریست بحمد الله که برقاعدهٔ اول نظام گرفت وهمه دل‌مشغولی برخاست و فرمان‌دیگر گونه گشت‌ونیز کسی‌را آن تمکین نباشد که پیش ماسخنی گوید جزازباب‌شغل خویش ، دل فارغ باید داشت که فرمان ما راست‌وچون‌ازما گذشت‌خواجهٔ فاضل را ودیگران بندگان ماانند و شاگردان وی ، اگر کسی خواهد که ازاندازه محل خویش وشغل خود بیرون شود آن نشنویم تا ندانیم بهیچ حال رضا داده نیاید و اگر تلبیس کنند برمجلسی و بگوش خواجه رسد بدان رضاداده نیاید و اگربسوی راست مارا باز نماید تا آنچه رای واجب کند در تلافی آن فرموده شود .

المواضعه :- دیوان عرض و دیوان و کمالت دیوان بزرگست و متولیان آن کسانی باید که خداوند عالم ادام‌الله سلطانه اختیار کند ، کسانی که ایشان‌را ایام جاه وحشمت باشد اماچنان باید که براحوال حساب‌های کسان بنده واقف باشد که اندرین دو شغل گزافها نرود که رای عالی بسرآن نتواند رسید ، فرمان باید دربن‌معنی تامتولیان این دوشغل برحد واندازهٔ خود بایستندو گوش درفرمان‌عالی‌ومثالهای‌بنده دارندتاخللی نیفتد والله الهادی الی طریق الرشاد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 634 of 736

الجواب :- رسم چنان رفته است که سخن درچنین ابواب باوزیر گویند و ماچنین دیده ایم پدر برپدران ماضی انا رالله برهانهم مرآن دودیوان را هنوز ترتیبی داده نیامده است متولیان نامزد کرده نشده ، که چنانکه آمدیم تااین غایت کاری می راندیم وخواستیم که سخن کار وزارت انتظام داده شود که دیگر دیوانها تبع آنست ، اکنون چون کار قرار گرفت باخواجه فاضل درین باب رای زنیم ، تا بدین دوشغل هم دومرد کار آمده باید تاتام ستانده هر کس بدان کار قیام کنند ، هرچندایشان چاکران وبرکشیدگان ما باشند از شاگردان و بندگان بر مثال وی کار می باید کرد و خواجهٔ فاضل را از دخل و خرج وحل وعقد وقبض وبسط ایشان آگاه می باید بود ، تاخلل نیفتد وتضییع نرود واگرنه برین جمله باشد وخواجه فاضل مشاهده بکنند بهیچ حال بدان رضا داده نیاید وباوی عتاب نرود و اولیای حشم نصر هم الله همگان ولایت ونعمت بسیار ومشاهره های گران دارند وازحسن رای عالی او زادالله علوا ایشان را از بهر آن داده می آید تادست کوتاه باشند وحمایت نگیرند وبامردمان ستم نکنند وباعمال ایشان را کارنباشد دستها را فرو بندند درچنین ابواب ، تا هر کس بدانچه دارد اقتصار کند ، که اگر روا داشته باشد که ایشان دستها بر کشایند و تخلیط ها کنند ضرر آن به بیت المال باز گردد وسخت بزرگ باشد حسب الامر درحمایت کردن فرزندان پس برجمله اولیای چشم بسته است وبهیچ حال رضا داده نیاید که یکی بدست زمین حمایت گیرد ، خواجهٔ فاضل را درین باب اندیشه نباید داشت و همداستان نباید بود که حمایت گیرند وآنچه جواب است به تمامی درین باب بجای باید اورد و بهیچ وجه القاومسامحت نباید کرد واگر رباب قومی راست نیاید بی حشمت مارا باز باید نمود تاآنچه رای واجب کند فرموده اید .

ا لمواضعه: رسم چنان رفته است که صاحب برید هاو مشرفها خداوند عالم ادام الله سلطنته ارزانی دارد به بندگان وخدمتگاران وایشان ازدیوان بنده باید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 635 of 736

که داند تا کسانی باشند امین ومعتمد که بندهایشان را که مطلع است اختیار کند تا افتضا ر کنند وزیادتی نستانند بنده متابع ایشان بگوید که تمامی بدیشان رسانند تا بکار برند .

الجواب : خواجه فاضل را ادام الله تائیده ما این اجابت فرمودیم و آنچه رسم است نوشتیم همی گوید ابوسعید مسعود بن محمد که الله الطالب الغالب الرحمان الرحیم که با ابوالقاسم احمد بن حسن برین جمله نگاه داریم تا ازوی درملك خیانت آشکارا وپیدا نیاید رای نیکوی خویش رادرباب وی اگر دا ایم وسخن معاندان وحاسدان ودشمنان اورادرباب وی نشنویم وخدای عزوجل رابرین گواه گرفتیم و کفی بالله شهیدا بخطه وتاریخه .

خواجه بزرگ در روزگار سلطنت مسعود سخت باحترام وحشمت می زیست وتا وقت آخر مسعود او را بنظر حرمت می نگریست واگر گاهی بنصایح او گوش نمیداد حرمت ظاهری اورا هیچ وقت فرو نمیگذاشت .

یك بار حصیری ملازم خواجه را در بلخ بی حرمت کرد باوصف آنکه وی از بزرگان بارگاه بود سلطان براو خشم گرفت واورا نزد خواجه بزرگ فرستاد ومبالغ کثیره اورا جریمه نمود

سلطان می گفت خواجه بزرگ ما را به منزلت پدر است. درمحرم ٤٢٤ خواجه درهرات مریض شد وسلطان اورا بهرات گذاشته قصد نیشاپور نمود در حال مریضی نیز خواجه از سخت گیری وتشدد دست باز نکشید سلطان درشادماخ بود که خبر وفات خواجه بزرگ رسید وسلطان سخت متاثر شد و گفت دریغ احمد یگانهٔ روزگار - چنو کم یافته میشود وبسیار تاسف خورد و توجع نمود و گفت اگر باز فروختندی ما راهیچ ذخیره از او دریغ نبودی. ابونصر مشکان بمرگ وی مرثیتی سرود که مطلع آن اینست:

یاناعیا مکسوف الشمس والقمر بشرت بالنقص والتسوید والکمد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 636 of 736

بیهقی گوید: بمرگ این محتشم شهامت و دیانت و کفایت و بزرگی بمرد واین جهان گذرنده را خلود نیست وهمه بر کاروان گاهیم و بس یکدیگر میرویم.

لقب خواجه بزرگ شمس الکفات بود خواجه در هرات مردود میوند نیز مقبرهٔ بنام وی میباشد و یقین است فرزندان او تابوتش را از هرات بمیمند آورده باشند چنانچه تابوت ابونصر مشکان را بغزنی آوردند بعضی کتیبه‌ها نیز دراین مقبره هست ومعلوم است آنرا یکقرن قبل ازما نوشته اند دولت افغانستان گنبدی باشکوه وشان بر آرامگاه وی تعمیر کرد واین گنبد هفت سال پیش انجام یافت و نهصد سال بعد از مرگ وی بدین وسیله همو طنان او مرده اش را تجلیل کردند شرح خصوصیات وزندگانی مفصل خواجه کتابی جداگانه می‌خواهد که آن اشباع به کتاب مختصر مادر نگنجد (۱).

عنصری وفرخی در مناقب این وزیر بانام ودانشمند چکامه های غرا دارند وحتی فرخی میگوید من در خدمت این وزیر از جوانی به پیری رسیده‌ام.

من همان بنده‌ام و بلکه کنون بنده‌ترم هم چنین است وخدای از دل من هست آگاه.

کودکی بودم ودرخدمت تو پیر شدم ورچه هستم بدل و مردی واحسان بر ناه

فرخی در تجدید وزارت وی گوید:

تا سایهٔ او دور شد از دولت محمود
دیدی که جهان برچه نمط بود و چه کردار
بی سایه و بی حشمت او ملك جهان بود
چون خانه که ویران شود او را درودیوار
اکنون که بدین دولت باز آمد بنگر
تا چون شود این ملك فرو ریخته از بار
هر چند که ویرانست امروز خراسان
هر چند تباه است درو مردم بسیار

(۱) شاغلی علی احمد نعیمی مقاله مبسوطی درین باره نگاشته وطبع کرده اند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 637 of 736

سال دگر از دولت واز برکت خواجه
چون باغ پر از لـل شود اندرمهٔ آزار
رأی ونظر خواجه چو باران بهاراست
این هردوچو پیوست بخندد گل و گلزار
عـدل آمـدو امن آمـد ورستند رعیت
از پنجهٔ گـرگـان ربـا پنـدهٔ غـدار

عروضی سمرقندی درفضیلت خواجه‌میگوید وقتی‌مردم‌لغمان برای تخفیف مالیات خود بغزنه آمدند وشکایت وتظلم درحضرت سلطان نمودند سلطان بران ها رحم فرمود ومالیات آن سالرا بخشید سال دیگر باز آمدندوعرض نمودندواصرار والحاح کردند سلطان بخواجه فرمود تابجواب عرض آنها بپردازد خواجه دوجمله بریشت آن تظلم نا مه نوشت که نسبت باحتوای مطلب وافادهٔمعنی وایجاز ودرعین حل آوردن صنعت جناس موجب تحسین همگنان گردید وآن جمله این است:

اخراج خراج ادائه دوائه

مالیات دانه ایست که ادای آن درمان آنست درداستان فردوسی وبخشش سلطان دربارهٔ وی نیز خواجه بزرگ دخل فراوان داشت واین داستان در شرح احوال فردوسی مشروحاً درج است .

حسنك میکالی

ابوعلی حسن بن محمد بن عباس معروف بحسنك ازوزرای نامور سلطان محمود واز رجال بزرگ آن روز گـار است واو از خاندان میکالیان بود کههمه اهل علم ودانش ومردمی محتشم بودند،حسنك اول رئیس نیشابور شد چون خواجه حسن میوند از وزارت برافتادسلطان بهبزرگـان بارگـاه امر داد که اسامی بزرگـانی را که شایسته وزارت میدانند بحضورشاهنشاه عرض کـنند آنهـا نـام ابوالقاسم عارض - ابو الحسین عقیلی - احمد بن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 638 of 736

عبد الصمد ـ حسنك میکال را نوشته نزد سلطان فرستادند ـ سلطان فرمود اگر منصب وزارت را بهابوالقاسم دهم‌شغل عرض مهمل می‌ماند ابوالحسین عقیلی روستائی طبع است وزارت‌را نشاید احمد عبدالصمد قابلیت این‌امررا دارد اما مهمات خوارزم درعهدهٔ اوست.حسنك بهعلونسب و کمال حسب برهمه فایق است آنها چون کلمات سلطان را شنیدند وزارت حسنك را تائید کردند. سلطان نیز او را بجای خواجه احمد حسن مقرر نمود وبهوی محبت زیاد داشت واز کمال مرحمت او را حسنك می گفت اودرسال ٤١٤ بسر کردگی قافلهٔ حجاج به کعبهٔ مکرمه رفت.هنگام مراجعت ازراه‌مصر برگشت ـ الظاهر خلیفه فاطمی درمصر بود وبهوی‌عنایت زیادنمودوخلعت بخشید وخلعتی هم بهسلطان فرستاد.چون حسنك به غزنی آمد خلیفه بغداد بهسلطان نگاشت که حسنك نزد خلیفه فاطمی‌رفته وقرمطی‌شده است سلطان بهسخنان خلیفه اهمیتی نداد و بجواب او گفت حسنك پروردهٔ نعمت ووزیر ماست اگراوقرمطی می بود سزای سخت میدادیم ـ بهرحال حسنك درحیات محمود با محمد علاقه مندی زیاد داشت ونسبت به مسعود سخنان کم و بیش می گفت‌وحتی گفته بود اگرمسعود پادشاه‌شود مرا بردار کندهمین که‌مسعود بهسلطنت رسید درسال ٤٢٠ دربلخ به‌تهمت‌قرمطی بودن حسنك‌رابردار کرد وبـاهـانتهای بی‌رحمی کشت ـ هرچندابو نصر مشکان درمیان شد وخواست سلطان را باز گرداند سود نکرد ـ بیهقی در کتاب خود داستان مرگ او را به تفصیل ذکر کرده ویکی از قطعات نفیس وشهکار های نثر اوشمرده‌میشود.

بیهقی داستان دار زدن اورا چنین می‌نگارد :

« ...وحسنك‌رابپای‌دار آوردند نعوذ بالله من قضاء السوء وبیشکهارا ایستادانیده بودند که‌ازبغداد آمده‌اند ـ وقرآن‌خوانان قرآن می‌خواندند ـ

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 639 of 736

حسنك‌را فرمودند که‌جامه بیرون کش. وی‌دست اندرزیر کردوپای‌چه های ازارربه‌بست وجبه‌وپیراهن بکشید ودور انداخت بادستار. وبرهنه با ایزار بایستاد ودست‌هادرهم زده - تنی چون‌سیم سپید. وروی چون صدهزار نگار وهمه خلق بدرد می گریستند. خودی روی‌پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ چنانکه روی وسرش‌را نپوشیدی وآواز دادند که‌سر وروبش را بپوشید تاازسنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد. و حسنك لب می‌جنبانید وچیزی می‌خواند تاخودفراخ‌تر آوردند ودرمیان احمدجامه‌دار بیامد سوار وروی بحسنك کرد وپیامی گفت بەخداوند سلطان میگوید این آرزوی تست که‌خواسته بودی ما برتورحمت کرده بودیم. اما خلیفه نوشته است که‌توقر مطی شده‌ئی وبفرمان او بردار می کنند. پس ازآن خود فراخ دروی پوشانیدند وآواز دادند که بدو. اودم نزد واز ایشان نیندیشید نزدیك بود شوری بپاشود سواران تاختند وآن شور بنشاندند. وحسنك‌را سوی‌دار بردند وبجایگاه رساندندبه‌مر کبی که‌هرگز نشسته بود. جلادش استوار به‌بست ورسنها فرود آورد وآواز دادند که‌سنگ دهید هیچ کس دست بسنگ نمیکرد وهمه‌زار زار می گریستند خاصه نیشابوریان. پس مشتی‌رندرا سیم‌دادند که‌سنگ زنند واوخود بیشتر خفته شده ومرده بود.

این است حسنك وروزگارش — چندان غلام وضیاع واسباب‌وزروسیم ونعمت هیچ‌سود نداشت اورفت وآن‌قوم که‌این مکرساخته بودند نیزبرفتند احمق مردا که دل دراین جهان بندد که نعمتی‌بدهدوزشت باز ستاند هفت سال مردهٔ وی بردار بماند هفت سال بعد اورا دفن کردند ولی کس ندانست که‌سرش کجاست وتن کجا. مادر حسنك زنی بود سخت‌جگرآور دوسه ماه ازوی پنهان داشتند. چون بشنید جزعی نکرد چون زنان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 640 of 736

بلکه بگریست بدرد که حاضران خون گریستند پس گفت: «بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدوداد و پادشاهی چون مسعود آن جهان.»

این وزیر از بزرگان و نکو محضران روزگار بود و درعین جوانی از جهان رفت فرخی را دربارهٔ وی چکامهاست یك جابه‌جوانی وی اشاره کرده گوید:

طعنه‌ی دگر باو نتوانند زدن عدو
جز آنکه ژاژ خاید و گوید که نیست پیر
رای درست باید و تدبیر مملکت
خواجه بهر دوسخت مهیب آمد و بصیر

وجای دیگر درستایش وی گوید:-

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
وز پی خویشان ز شهر خویشتن دارم خبر
شهر من شهری بزرگ است و زمینش نامدار
مردمان شهر من در شیر مردی نامور
تا خلف را خسرو ایران از آنجا بر گرفت
در ششم بودند از بیدادگر بیداد گر
چون شه شرق وزارت را بخواجه باز خواند
بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر
خانه ها آباد گشت و کاخها بر پای شد
باغ خضر شد بار دیگر باغهای بی‌خضر

ابو نصر احمد بن عبدالصمد شیرازی

این وزیر در اوایل حال در سرزمین خوارزم بامر سلطان محمود صاحب دیوان التونتاش و پسرش هارون بود چون خواجه احمد بن حسن میمندی وفات یافت

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 641 of 736

سلطان مسعود چنانچه درشرح احوال وی مفصل نگاشتیم این خواجه رااز خوارزم خواست ومنصب وزارت را بوی سپرد خواجه احمد نیز آنرا بدرستی انجام داد و تادوسال درسلطنت مودودوزارت برجای ماندسرانجام بحسادت همکنان وتوجه دشمنان معزول وزندانی شده ومسموم گردیده ازاین جهان رخت بست .

احمد مردی باتام وبردل ومدبر وفاضل بود مکرر به سلطان مسعود نصیحت میکرد ورأیها ومصلحتهای نیکو میداد ولی سلطان بدان التفات نمیکردحتی گاهی نیز براو بد گمان میگردید. شعرا درمدح وی قصاید دارند .

منو چهری گوید :

وزیری چون یکی والا فرشته — چه در دیوان چه درصدر محافل
وزیران دگر بودند از این پیش — همه دیوان بد پیوان رسائل
حدیث او معانی و رمانی — رسوم او فضایل در فضایل

ودر قصیده دیگر این وزیر را چنین می‌ستاید :

شمس الوزراء احمد عبد الصمد آنکو
شمس الوزراء نیست که شمس الفضلاست
اندر کرمش هرچه گمان بود یقین شد
وندر نسبش هرچه یقین بود گمان است
دینار دهد نام نیکو باز ستاند
داند که همه حال زمانه گذراست

در سلطنت مودود سه نفر بوزارت رسیدند اول احمد عبد الصمد که ما شرح احوال اورادر دورهٔ سلطنت مسعود نگاشتیم وی دوسال در سلطنت مودود بوزارت برقراربود وبعدازدوسال مودود بروی برآشفت واوراعزل وحبس وبروایتی مسموم نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 642 of 736

طاهر مستوفی

طاهر مستوفی در عصر محمود و مسعود مستوفی الممالک بود چون مودود خواجه احمد را برانداخت وزارت خویش را به طاهر سپرد ولی چون مشارالیه پیر و ناتوان شده بود بعد از دو سال از وزارت مستعفی گردید و تا آخر سال منزوی می زیست .

عبدالرزاق بن احمد بن حسن

بعد از طاهر مستوفی مودود امر وزارت را به عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی یعنی به پسر شمس الکفات خواجه بزرگ سپرد عبدالرزاق مانند پدر مرد مدبر و دوراندیش و سیاست مدار بود و چند سال عهده دار وزارت مودود را بخوبی به پایان رسانید ـ هنگامی که مودود سوی هرات لشکر کشید و بمعارضه قولنج وفات یافت سالاری سپاه را بوی سپرد وی هنوز برراه بود که مودود وفات کرد لهذا واپس آمده عبدالرشید پسر سلطان محمود را از حبس بر آورد و در رکاب او به غزنه معاودت کرد .

تقة الملك طاهر بن علی بن مشکان

وی وزیر مسعود بن ابراهیم و ممدوح مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی و برادر زادهٔ ابونصر مشکان دبیر دربار محمود و مسعود بود .

حسین بن مهران

این وزیر در روزگار سلطان محمود بوزارت و نیابت سلطان محمد قیام می نمود چون سلطان بزرگ چهره در نقاب خاک نهفت . وی از ترس سلطان مسعود خود را از خدمت محمد کناره کشید .

سلطان مسعود امر اشراف خزانه را بوی محول نمود .

در عهد سلطنت فرخ زاد بوزارت رسید و در همان وقت معزول و محبوس در زندان از جهان در گذشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 643 of 736

ابوبکر صالح

بعد از انکه حسن پیرمهران ازوزارت معزول گردید فرخزاد ابوبکر صالح رابوزارت برداشت وی قبل ازوزارت سی سال دردیارهندحکومت داشت. مردی مبارز وسوار کار وتیرانداز ماهربود تاآخر روزگار فرخ زاد بکار وزارت وی پرداخت ودر عهد سلطان ابراهیم بدست بعضی از غلامان بقتل رسید.

بو سهل خجندی

مدتی در دارالانشای سلطان محمود و مسعود بامر کتابت می پرداخت در روز گار سلطان ابراهیم بمنصب وزارت بر قرار گردید وسر انجام بحکم همان سلطان کور گردید.

عبدالحمید پسر احمد بن عبد الصمد

وی نواسهٔ خواجه بزرگ احمد بن عبدالصمد است این شخص در روز گار ابراهیم ومسعود وارسلان شاه بعهدهٔ وزارت برقرار بود و بهرام شاه او را مقتول نمود.

جرجیریا (خرخیز)

این شخص که به تحریک وی طغرل غاصب از سلطنت بر افتاد درسلطنت فرخزاد کارهای وزارت را انجام میداد وچنانچه درفصل سلطنت فرخزاد نگاشتیم وی یکی از مردان نامی وجنگجو ووطن خواه وشاه دوست عهد خود بود.

ابو نصر منصور مشکان

برخی برانند که مشکان نام پدراوست وبرخی برانند که مشکان اسم محل است درتعین این محل نیز قول قاطع وصحیح دردست نیست حمدالله مستوفی درنزهت القلوب محلتی را نزدیک شوشتر بنام بید و مشکان ذکر کرده ودرغزنه نیز محلی الان بنام موشکان وموشکی موجود است و درغور دره ایست زیبا که بنام (مژگان) یاد میشود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 644 of 736

ابو نصر دردیوان رسالت محمود و مسعود رئیس بود و وظیفهٔ سردبیری را اجرا می نمود و یکی از مردان با نام و نیك محضر و نویسندگان بزرگ است وی درسال ۴۰۰ درخدمت دولت غزنوی واردشد و سی سال این عهده را در کمال عزت وحشمت انجام نمود واز خیر خواهان و دلسوزان وناصحان سلطان محمود و مسعود بود و آن پدر وپسر در کارهای بزرگ باوی مشوره مینمودند و بر رای و تدبیر او اعتماد داشتند شاهنشاه بزرگ غزنه حتی درامور خانگی ومسائل پسران خویش نیز باوی مشوره میکرد چنانکه از بقایای مقامات برمی آید که سلطان شبانه درخلوت که همه می رفتند ابو نصر را نگه میداشت و باوی داستان های خصوصی را در میان می آورد و او نیز نرمك نرمك بای وای نعمت خودرا می مالید و به پرسش های سلطان بزرگ پاسخ میداد چنانکه در مسئلهٔ از دواج سلطان باخواهر اباز این داستان گذشت سلطان مسعود با وجود استبداد رای این دبیر دانشمند را مجال میداد که صاف وبی پروا باوی مذاکره کند و نصیحت خود را از وی باز نگیرد در کار وزیران وامور بزرگ دیگر درجنگ وصلح درشادی واندوه رأی وی تاثیر بزرگ داشت .

در کارهای مسعود وسخت گیری باوزرای پدر وبرداشتن مردم فرومایه بکار های بزرگ همیشه در اندوه می بود و دراواخر زوال دولت مسعود رایش کوئی میکرد وبران می گریست وحتی مرگ خودرا ازخدامی خواست چنانچه روزی درسال ۴۳۰ دوقیر گچ کرده وسفید کرده را درهرات دید و تمنا کرد کاش او نیز چون آن ها باشد وبه پوسهل گفت من کار ها رابسته می بینم واین سودا ازسرمن بدر نمیشود و تصور می کنم که در بیابانی شکست خواهیم کرد که آنجا کس بکس نرسد وآن جایی غلام و بی یار مانیم و بیهوده جان سپاریم .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 645 of 736

ابونصرمشکان در سال ۴۳۱ بمرض لقوه وفالج از این جهان در گذشت اگر چه درعلت مرگ اواشتباهی نیز کرده اند که شاید مسموم شده باشد شاگرد وی ابو الفضل بیهقی که نوزده سال باوی بود واین اوستاد را چون پدر مهربان دوست میداشت میگوید چون سلطان از مرض وی شنید سخت متاثر شدو خواجه گان را بر با لین وی فرستاد ابو العلای طبیب بعلاج وی پرداخت اما هیچ کارگر نیفتاد - و دبیردر گذشت.

سلطان ابو القاسم کثیر وبوسهل زوزنی را فرستاد تاحق تعزیت اوبجای آرند تابوتش بصحرا بردند وبسیار مردم بروی نماز کردند و سپهسالار و حاجب بزرگ وهمه محتشمان آمده بودندواز اتفاقات تابوت اورا نزد یك همان دو گور بخاك نهادند که خود آرزو کرده بود وبعد از بیست روز ازانجا برداشته بغزنی آوردند ودر رباطی که (بلشکری) ساخته بود درباغش دفن نمودند.

این دبیر دانا از نویسندگان بزرگ وعلمای عصر بود وبفارسی وعربی نامه‌ها انشادمی کردیك بیت عربی اورا که در رثای خواجه میمندی سروده بود درفصل خواجه بزرگ نگاشتیم.

بیهقی درمرگ او می نگارد:

ختمت الکفایة والبلاغة والعقل به

واین بیت را می آورد.

الم تر دیوان الرسایل عطلت بفقدانه اقلامه ودفاتره

ومیگوید چه بود که این سهتر نیافت ازدولت ونعمت وجاه ومنزلت وخرد وروشن رائی وعلم.

ابن اثیر درذیل حوادث سال ۴۳۱ درباره وی می نگارد در این سال ابو نصر مشکان کاتب انشای محمودوپسرش مسعود رخت ازجهان بست او از نویسندگان مغلق بود و کتابتی در کمال جودت داشت.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 646 of 736

ایاز ایماق

از مشاهیر دربار سلطان محمود و مسعود و مودود یکی هم ابوالنجم ایاز او ایماقی است ایاز را در حضرت سلطان مقام و محبوبیت عظیم بود و سلطان چندان بمرحمت باوی پیش می آمد که چندی بعد موضوع افسانهٔ شعرا و گویندگان واقع گردید و چنان که شعرا بدیگر داستان‌های عشقی تلمیح میکردند نام ایاز را در بیشتر از تلمیحات خویش بکار بردند انیسی شاملو و زلالی در این باره کتابی نوشته میگویند سخت نیکو صورت نبود لیکن سیمبر چهره ملیح بوده است متناسب اعضاء و خوش حرکات و خردمند و آهسته و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بود (۱) ایاز رئیس غلامان سرای و طرف اعتماد سلطان و مورد احترام سران و سپاهیان بود و چون سلطان مردی صاحب دل و با ذوق بود جمال و کمال ایاز در وی تاثیر داشت و تنها نفوذ دستگاه وی بر سلطان چیره نشده بود بلکه نفوذ اخلاق و دستگاه و موقع شناسی او بیشتر سلطان را تحت تاثیر قرار داده بود عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات گوید باعث که سلطان را به محبت ایاز برانگیخت این بود که روزی در شکارگاهی همائی برخاست همه تاختند که زیر سایهٔ همای بایستند ایاز جست زد و رکاب سلطان بگرفت سلطان گفت چه می کنی گفت همه سایهٔ همای طلبند و من سایهٔ خدای (۲)

از گفته‌های بیهقی برمی آید که ایاز در عهد محمود هیچ گاه از موکب

(۱) چهار مقالهٔ عروضی .

(۲) جوامع الحکایات خطی مربوط بموزه کابل ورق ۱۰۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 647 of 736

سلطان دور نشده است چنانکه گوید مسعود دربارهٔ نقر روی بحکومت‌هند باخواجهٔ بزرگ گفت ایاز پس بناز وعزیز آمده است وازسرای‌دورنبوده وعطسه‌بدر ماست اما گرم وسرد نچشیده وهیچ تجربت نکرده است (۱) اما آنچه بیشتر قابل توجه است ومورخان آنرا فرو گذاشته‌اند مسئلهٔ قرابت سلطان باایاز است که‌عوفی آنرا ازمقامات ابی‌نصرمشکان ذکر می کنند واز گفتهٔ ابی‌نصر برمی‌آید که سلطان خواهر ایاز را در حبالهٔ نکاح خویش درآورده بود : ابونصر می گوید شبی درخدمت سلطان بودم چون مجلس خالی شد سلطان پای دراز کرد و گفت پای مرا بمال مرا یقین شد که هرآئینه بامن سری خواهد گفت آنگاه گفت مدتی است می‌خواهم خواهر ایازرا درنکاح خویش آرم اما می‌ترسم مراعیب کنند تو درین باره چه گوئی آیا در کدام تاریخ خوانده ئی که پادشاهان بنده زادگان خودرا درنکاح آورده باشند ابونصر گوید من خدمت کردم و گفتم امثال این درجهان بسیار واقع شده وحتی ملوك سامان نیزموالی خودرا عقد کرده‌اند عالمیان این معنی‌را جز برکمال عفت ودیانت پادشاه حمل نکنند وحکایتی چنددرین باره نمودم سلطان‌را نهایت خوش آمد و گفت مرا ازرنج رهانیدی وبعد ازدوروز خواهر ایازرا درعقدخویش درآورد(۲) عروضی سمرقندی داستان محمود وایاز را مجملی خالص وعفیف می دا نـد ازتعرای دربارمحمو د دربارهٔ ایاز همان دوبیتی عنصریست که فی‌البدیهه درحضرت سلطان گفته وسلطان امرداده که‌سیمرتبه دهان اورا ازجواهر پر کنند . ودوبیتی که‌عنایری گفته وطرف عنایت سلطان واقع‌شده فرخی درمدح ایاز قصیدهٔ غرائی دارد که ما چند بیت آنرا درحاشیه

(۱) بیهقی صفحه ۳۸۵ .
(۲) جوامع الحکایات ورق۲۷۹ .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 648 of 736

می‌نگاریم:(۱) بهرحال ایاز از ناموران و سالاران معروف این کشور است در خدمت مسعود نیز بردلی و شهامت وی مکرر مذکور شده و در اخذ انتقام مسعود از پسران محمد دست داشته وچنانکه مشروحاً درجای خویش بیامد ایاز درسال ٤٤٩ قمری درماه ربیع‌الاول وفات نموده ومزار او درلاهوراست (۲)

خوارزمشاه التونتاش

دیگر ازافسران بزرگ وبهترین سرداران نامی ووفادار محمود التونتاش بود که حکومت هرات داشت ودرجنگ غور و غرشستان سهم بود — و در اکثر جنگ های هند در رکاب سلطان می‌بود واز غلامان وپروردگان محمود بود ودرسال فتح خوارزم بحکم سلطان بپادشاهی آن ولایت مقرر گردیدو بخوارزمشاه معروف شد . این افسر بزرگ بعدازمحمود نیز درخدمت حوارزم برا قرارماند — سلطان اورابرادر خطاب میکرد — وپسران خود را می گفت که التونتاش بمنزلت عم مشفق شماست وسلطان هیچ وقت بهوی درشت نگفته بود .

مسعود و محمد نیز تاهنگامی که سلطان درقید حیات بودپیش روی او برمی‌خاستند واورا بالامی نشاندند ودربار گاه محمود هیچ کس فراتر ازاو نمی‌نشست وچندان طرف اعتماد سلطان بود که چون در خوارزم بود نیز سلطان درامورمهم مملکت باوی مشورت می‌نمود و کتبآرای اورا می‌خواست

---

(۱) امیر جنگجوسالار ایماق

دل وبازوی خسرو روزپیکار
سواره کز درمیدان در آید
ز پای افتد دل های نظار
یکی گوید که آن سرویست برکوه
دگر گوید گیلی تازه‌است پرپار
زنان پا و سا ازشوی گردند
یکسا بین دیدن او را خریدار
دلیران در نهیبش روز کوشش
همی لرزند چون بر گ صنوبر
اگر بر خنجرش خارا برزند تیر
بسنگ اندر نشاند تا بسوفار
نه بر خیروبشر دل داد محمود
دل محمود را بازی میندار

(۲) ابن اثیر ص ۲۶۶ ج ۹ تاریخ کامل . (٦٠٦)

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 649 of 736

امامسعود بروی بدگمان بود یکمرتبه خواست درهرات اورا محبوس کند وبه‌سعایت درباریان صاحب عرض ، آن سردار نامورا زیادرافکند—ولی چنانکه گذشت التونتاش خودرا نجات داد وبه‌خوارزم رفت‌ودرآنجا بحکم‌سلطان مسعود باعلی تکین جنگ کرد ودرعین جنگ تیری به پایش رسید همان جا که در فتح یکی ازقلاع هندوستان سنگی افتاده مجروح شده بود اما خوارزم شاه باوجود زخم منکر ازپانه نشست وچندان‌مردانه جنگید که دشمن را بصلح مجبور کرد وعهدی استوار گرفته به مسعود فرستاد ولی خود نیز دران جنگ به‌اثر آن زخم منکر وتکاپوی زیاد ورفتن خون بسیار ازپا درافتاد ودر جمادی‌الاولی سال ٤٢٣ وفات کرد - وپسرش جانشین وی گردید - که تفصیل آن گذشت :

ابوسهل احمد بن حسن حمدوی یا حمدونی

وی از پروردگان احمد بن حسن میمند بست و بعداً صاحب دیوان غزنه وهندوستان شد وبعد از عزل خواجه بزرگ میمندی درزمرهٔ اشخاصی که‌باید به‌وزارت برقرار میشدیکی اوبود — دردورهٔ موقتی محمد به‌وزارت برداشته شد ودرعهد مسعود صاحب دیوان ری بود و در جمله ترکمانان منتهای رشادت ومردانگی نمود فرخی وی را ستوده‌ودربارهاش قصایددارد —

عبدالله بن یوسف معروف به‌ابوبکر حصیری

اصل وی‌از سیستان بود ودر حضرت غزنه نزدسلطان منزلتی بسزاوراثیهٔ بدیعی داشت امامیانه وی‌وخواجه بزرگ حسن میمندی چندان خوب‌نبود وقتیکه حسن میمندی هنگام سلطنت مسعود دوباره بوزارت برقرار گردید خواست ابوبکر را بعقابین کشد اوبنصر مشکان مداخله‌نمود ووی را نجات داد و پس از وفات خواجه بزرگ یعنی در ٤٢٤ وفات نمود خانه‌وادهٔ حصیریان در عهد محمود و مسعود اعتبار و اهمیت بسزا داشتند.مسعود ابوالقاسم حصیری را برسالت نزد خاقان ترکستان فرستاده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 650 of 736

ابوسهل زوزنی

در بار گاه سلطان محمود غزنوی قرب ومنزلت بسزا داشت ولی خودمردی بهم اند از بود در اوائل وزارت لشکر (دیوان عرض) به وی مربوط بود سلطان مسعود در۴۲۳اورا ازوظیفه دیوان عرض معزول کرد و بزندان فرستاد درسال ٤٢٥ دو باره درزمرهٔ ندیمان در آمد .

ابوالفضل بیهقی

ابو الفضل بیهقی خود ش محمد وید رش حسین نام داشت وشرح حال وی چنانکه باید روشن نیست د راوائل حال در دیوان رسالت شهنشاه بزر گ غزنه زیردست ابونصر مشکان وظیفهٔ کتابت داشت .

در روز گار سلطنت مسعود نیز باین وظیفه مقرربود وسلطان مسعودبه وی مرحمت فراوان داشت وبر کارهای اواعتماد می نمودوچون ابوسهل زوزنی رئیس دیوان رسالت گردید بااینکه بابیهقی خوب نبود مسعود ازوی حمایت می کردوبه وزیرخود خفیه امرداده بود که بیهقی را حمایه کند بنابرروایت عوفی درعهد عبدالرشید رئیس دیوان رسالت شد واخیراً درفتنه طغرل غاصب که عبدالرشید کشته شد بیهقی رانیزمحبوس کرد وسر انجام درسال ٤٧٠ جان سپرد .

وی یکی ازنویسندگان بزرگ است و کتابی که وی نگاشته وقسمتی ازان در دست ماموجوداست بزرگترین اثری است که چه ازنقطه نظر احتوا بر مطالب بسیار سود مند وچه ازدیدگاه بلاغت وفصاحت نظیر آن کمتر سراغ میشود ودر تاریخ خاندان باحشمت وشکوه محمودیان که در تاریخ مشرق دخالت دارد روشنی می اندازد .

مع الاسف قسمت های دیگراین کتاب مفقود است وشاید روزی پیدا شود که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 651 of 736

در اثر کاوش‌های علمی و تجسسات در کتاب خانه های شخصی درغزنه یا غور قسمتی دیگر نیز ازان بدست آید .

بقول ابن فندق این کتاب درسی مجلدبوده‌است که‌تادورهٔ‌سلطان‌ابراهیم دران نگاشته شده‌بود .

و کتاب‌دیگر نیزازاین مولف بنام زینة الکتاب بوده است مقامات محمودی را که‌ابو نصر مشکان املا کرده‌وی‌جمع وتدوین نموده‌است که متاسفانه این کتاب نیزمفقود است و بعضی قسمت های آن بصورت متفرق دربعضی کتب دیده وخوانده میشود .

بیهقی‌ازعلما وبزرگان‌روزگاربوددر کتاب اوتمام‌جزئیات خانه‌واده غزنویان دیده میشود و کمتر کتابیست که باین‌شیوائی و انسجام و جامعیت بر مطالب نگاشته شده‌باشد تاکنون این کتاب دو سه‌بار در کلکته وایران طبع‌شده وچون اسمای محلات‌ورجال‌آن بیشتربکشورما مربوطاست وخود این کتاب دردربار غزنی وبرای سلاطین‌غزنوی‌نگاشته‌شده‌امیدوارم جوانان دانشمند وطن مانقطه‌های را که‌دراین کتاب بر دیگران پوشیده مانده شرح دهند واین کتاب را تعلیق وحواشی کنند .

امام ابو الطیب سهل بن سلیمان صعلوکی .

این مرد از خاندان علم وفضیلت بود بد روی ازعلما وبزرگان جهان اسلام ممتاز عصر خودبود - ابن خلکان‌دروفیات الاعیان ذکری مفصل‌ازوی نموده - عتبی ازسهل ستایش کرده ووی‌را امام حدیث ومقدم علما د رفقه وخلافیات دانسته است .

وی دردربار سلطان محمود بودوبامرسلطان نزدخانان ترکستان بسفارت رفت ودختر اورا خواستگاری کرده بغزنی آورد .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 652 of 736

فصل (هیجدهم)

گویندگان و دانشمندان

«در این شك نیست که دورهٔ محمود دورهٔ ترقی ورواج علوم وادبیات بو
وغزنی دانش گاه شرق و کعبهٔ فضلاء وپرورش گاه گویندگان بزرگ
محسوب میشد .

وچندین دانشمند وحکیم وشاعر و گوینده دران روز گار بودند که همه
درسایهٔ حمایت وپرورش و تشویق شهنشاه بزرگ افغانستان مشغول تالیف و
تحقیق وسخن سرائی ونگارش بودند - شعر دری دران وقت بکمال نضج و
عروج خود رسیده بود تاهنوزطوس استادی چون فردوسی وبلخ شاعری چون
عنصری وسیستان گویندهٔ بزرگی چون فرخی وغزنه عارف وحکیمی چون
سنائی ندارد .

سخنوران آن عصر به قصیده ومثنوی بیشتر توجه داشتند وهنوز غزل ورباعی
بپایهٔ کمال نرسیده بود .

قصاید اکثر به ستایش ومدح منحصر بود و گوینده تمام قدرت خودرا
دراین راه بکارمی برد وچاداشت زیرا دران روز گار ممدوحی چون محمود
بود وشهکارهای بزرگ او خود در پیشگاه شاعر مضمون می نهادواحساسات
اورا تحریك می کردوغرور طبع ومنافعت قلم را دروی ایجاد می نمود - شاعر را
فرصت نمی داد که مکرر در یك موضوع سخن راند ویاازستایش فتوحات او
وعظمت وطن وازمدح جهان بانی وجهان ستانی وعدل وجودوی بچیزی دیگر منهمك
گردد ویاچنان شود که شاعر به فقر معنی دچار گردد و به بازی الفاظ
مشغول شود وبکوشد معنی واحد را به صنایع مختلف برنگهای مختلف نشان
دهد وشنونده را به صنایع لفظی بفریبد در کلام فرخی وعنصری حتی استعاره
کمتر پیدامی شود واین ها تنها ستایشگر سلطان نیستند ثنا خوان ایشن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 653 of 736

سرزمین ومدح گوی مفاخر وشیدای شکوه آن می‌باشند ومحمودچون موجد وپدید آرندهٔ این افتخارات بود در خوراین همه ستایش ها شمرده می‌شد بعضی گفته اند گویندگان عصر محمود دراثراجباری که سلطان بر آنها می‌نمود بمدایح وی می‌پرداختند اما این سخن دوراز حقیقت است وبس بعید می‌نماید چگونه شعرای آن عصر شکست ترکمنان ونیایش قدر خان را می‌دیدند وشکوه وجمال غزنه رامشاهده می‌نمودندومی‌دیدند بارگاه خدایگان خراسان وخسرو شرق ازشهزادگان و راجگان بلاد مفتوحه و از گنجها و فیلان وسالاران آن مملوست یکباره بوجدنمی آمدند .

گویندگان ملی وشاعران بزرگ‌گیوباهمت ودانشمند را بهترازاین موضوعی دردست نبود وازاین‌جاست که سلطان را بافتح سیاسی فتح ادبی و علمی نیز نصیب شد .

قصاید این گویندگان بزرگ همه‌داستان‌های مفاخر و دیوان ملیت است حتی در تشبیب های قصاید شان نیز از همین‌موضوع خارج نشده اندو کمتر قصیده‌ایست که‌درتشبیب‌آن ذکربهار و مناظرطبیعی و زیبائی های کهسار کشور ذکر نشده باشددیوان فرخی‌وعنصری‌درحکم‌شهنامه‌عصر سلطنت غزنویان است وبجز ذکر شهکار های غزنه و غزنویان وفضایل ومحامد ایشان چیزی دیگر دران نمی‌توان‌یافت در این دوره اشعار گویندگان دو نقطه بارز دارد مدایح وچکامه‌های درباری- وآثار عرفانی‌وتصوفی که ما هردو قسمت را دراین رساله می‌نگاریم واز هردونوع گویندگان دورهٔغزنویان باجمال سخن‌میرانیم البته‌تفصیل واستیعاب کامل این‌قسمت‌وظیفه دانشمندانی می‌باشد که تاریخ ادبی افغانستان را بربنیادِ تحقیقات علمی وادبی می نگارند .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 654 of 736

شعرای زبان دری

ملک الشعراء

عنصری

نام اوحسن کنیهٔ اوابوالقاسم نام پدرش احمدومولدش بلخ بود. عنصری استاد وامام سخنوران و بزرگترین شاعرو گویندهٔ کشور ماست و اسلوب او در گویندگی سرمشق شعرا واقع شده و در دولت محمودی به حشمت وعزت بسر می برده که حتی محسود گویندگان مابعد قرار یافته و شاعر بزرگ ناصرخسرو گفته است:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری

عنصری چنانکه از اشعار خودش برمی آید ازاحرار بلخ بوده ودرجوانی بخدمت حضرت محمود رسیده:

مبارك است براحرار نام وخدمت تو مرانخست پدید آمدست این برهان

مراجوان خرد وپیر بخت بگزیدی بنام توخردم پیر گشت وبخت جوان

بعضی گویند عنصری اول تجارت میکرده وازان دست برداشته بخدمت سلطان رسیده است اما از گفتهٔ خوداو برمی آید که درخوان پدرنیز به نعمت سلطان برخوردار بوده وبازرگانی ودکانداری نکرده.

غذاونعمت توخورده ام زخوان پدر نه از میانه رامونه ازدر دکان

دیوان اشعار عنصری مشتمل برسی هزاربیت بوده است اما حیفا که همه ازمیان رفته وامروز دیوان او بیشتراز سه هزار بیت ندارد.

عنصری شاعر قصیده گو است وقصاید اوهمه درستایش محمود و فتوحات وراد مردی ودلیری خود او وخانه دان اوست واندر وصف مناظر دلکش وطن وزیبائی های بهار بلخ وغزنه. سخنان وی شسته و روان می باشد از تعقید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 655 of 736

معانی و الفاظ و خفا مهرا و بهترین پارچه های ادب زبان دریست. تشبیهات بلیغ وشیوا دارد و بیشتر به ایراد معانی جمیل و بکر توجه داشته و در الفاظ نیز بسیار کوشیده که از ثقل و تنافر و وحشت و غرابت خالی باشد از این جاست که در گفته های او دوشیزگان معنی در پیرایه الفاظ لطیف و شیوا جلوه می کنند. تشبیهات عنصری اکثر محسوس است .

در تشبیه زلف وروی گوید :

چه چیز است رخساره و زلف دلبر — گل مشکبوی و شب روز بروز
گل اندر شده زیر نورسته سنبل — شب اندر شده زیر خورشید انور
نگر تا رز روشن شب تار زلفش — اگر چند روشن زتیر و نکوتر

و در تشبیه درخت روشنائی که در چشن سده بیار گاه محمود ساخته بودند گوید :

گهی سرو بلند است و گهی نار — عقیقین گنبد و زرین نگار است
اگر نه کان بیجاده است گوئی — چرا بادوهوا بیجا ده باراست

در تشبیه خورشید و ابر بهار گوید :

چون حجابی لعبتان خورشید را بینی ز ناز
گه برون آید زمیغ و گه بمیغ اندر شود

ودر تمام این مثال ها که خواندیم محسوس به محسوس تشبیه شده ووجه شبه نیز حسی و روشن و بدون کاوش وفرورفتن در زوایای بعیده بخواننده آشکار می گردد ونفس را لذت می بخشد و اندیشه را بکاوش و جستجو نیاز نمی افتد .

مدایح عنصری آلوده به مداهنه وچاپلوسی نیست و چیزی را ستوده که مایه ستایش بوده است از راستی گفتار تجاوز نکرده .

عنصری در وقایع نگاری ید طولی دارد و واقعه را روشن وصریح می نویسد فتح خوارزم و عبور سلطان از آمو و حال لشکریان هزیمتی را چه نیکو شرح داده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 656 of 736

به وقت آن که زمین تفته شدز باد سموم — هوا چو آتش و گرد اندرو بجای شرار
فرو گذشت به آموبه شهر یارجهان — اطفال خترِ نیك و به نصرت دادار
فراخ جیحون چون کوه شدز بسکه دراو — کلاه و تر کش و زین بود و جامه و دستار
کسیکه زنده بماند است ازان مر بتبان — اگر چه تنش درست است هست چون بیمار
بمغزش اندر تیغ است اگر بود خفته — بچشمش اندر تیر است اگر بود بیدار
اگر بجنبد بند قبای او از باد — گمان کند که همی بر جگر خورد مسمار
اگر سوال کند کوپدای سوارمزن — اگر جواب دهد گوید ایملك زنهار
اگر نماز کند آه باشدش تکبیر — وگر گنه کند آوخ بودش استغفار

عنصری تا پایان دورهٔ مسعود زنده بود اما عروج شاعری و کمال گوینده گی وی در روز گار محمود است عنصری در (٤٣١) وفات نموده است .

منو چهری شصت گله در بارهٔ عنصری قصیدهٔ غرا دارد

تو همی تا بی زمن بر تو همی خوانم بهر
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد او ستادان زمانه عنصری
عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن
شعر اوچون طبع او هم بی تکلف هم بدیع
طبع اوچون شعر او هم باملاحت هم حسن
نعمت فردوس یك لفظ متینش را ثمر
گنج باد آورد یك بیت مدیحش را ثمن
تا همی خوانی تو اشعارش همی خائی شکر
تا همی گوئی تو ابیاتش همی بوئی سمن
گوهر از آیند و شعر او ستادم بشنوند
تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 657 of 736

شعراوفردوس راماند که اندر شعر اوست

هرچه درفردوس ماراوعده کرده ذوالمنن

کوثر است الفاظ عذب او ومعنی سلسبیل

ذوق او انهارخمرو وزنش انهار لبن

از کف او چودخیز د وز دل او مردمی

از تبت مشك تبتی و ز عدن در عدن

ای منوچهری همی ترسم که از بی‌دانشی

خویشتن راهم بدست خویش بردوزی کفن

برد خواهی پیش اونا پروریده شعرخویش

کردخواهی درملامت عرض خودرامرتهن

امیر فرخی

نامش علی، کنیتش ابوالحسن، تخلص فرخی ونام پدرش جو لوغ ومولدش سیستان وازدهقان زادگان آنجاست ودرجوانی توسطامیرچغانی به بارگاه سلطان غزنه راه یافت مقام وپایه‌وی درسخنوری فراتراز ان است که در اوراقی چند گنجانده آید ستایش وی‌را کتابی جداگانه در خور است .

فرخی گوینده‌توانا واستاد سخن ویکی‌ازرجال بزرگ کشور است. معانی لطیف درپیشگاه فلم و قریحت اوچون موم بوده واین سخنور نیرو مند بهر شکلی که‌می خواسته آنرادرمی آورده است. مطالعه آثار او درنفس اذت بدیدمی آورد ودراحساس شور تولیدمی کندودردل عشق می انگیزد. وی چنان‌شسته‌وجذاب وبدون تعقید وابهام سخن‌می‌راند وچندان بشوق وجوش حرف‌می‌زند که‌خواننده گاهی می‌پندارد درمیدان جنگ‌است وبرق‌سنان ولمعان شمشیررااز میان غبارسواران می بیند فریاد جنگجو یان رامی‌شنود ونالهٔ هز یمتیان ومجروحان را اصغامی کند و گاهی خیال می کند بهار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 658 of 736

غرنه شکوه آورده خورشید تابان دمی پیدا و دمی پنهان میشود و بیلگون ابری چون پراکنده پیلان بر آبگون صحرای می بندد و می کشاید، می گسلد و بهم می آید

گفته های فرخی با احساسات ملی و مناعت فطری و شور جهان ستانی آمیخته است.

عنصری استاد است و سخنان پخته و متین گفته اما فرخی از پایهٔ شاعری فراتر رفته و بحدی احساسات ملیت و وطن خواهی و شاه دوستی در وی استیلا کرده که منویات خود را بدون اندیشه و هراس آشکارا به سلطان پیشنهاد داده و باوی چون خواجگان و سپهبدان در امور مملکت سخن رانده. چون سالاران و سرداران ملی توده را در مقابل بیگانگان برانگیخته و نهیب داده و بیدار کرده و فرمان رانده است. آرزوهائی را که برای عظمت وطن داشته می توان از این سخنان او دانست:

وقت آن آمد که در تازی بروم — نیزه اندر دست و در بازو کمان
تاج قیصر بر سر قیصر زنم — هم چنان چون بر سر خان چتر خان
خوش نخسپم تا نکوبد فرخی — شعر فتح روم را بر کوی و خوان

جای دیگر در آرزوی فتح ری گوید:

ری را بهانه نیست بباید گرفت ری
وقت است اگر بجنگ سوی ری کشی عنان
این جا همی بگان و دو گان قرمطی کشی
زینان به ری هزار بیابی بیک زمان
بستانی آن دیار و ببخشی به بندهٔ
بخشیدنست عادت و خوی خدایگان

جای دیگر گوید:

بغداد و زانسوهم ترا بودی کنون گر خواستی
لیکن نکهداری همی جاماهیر المومنین

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 659 of 736

حرمت نگهداری همی حری بجا آری همی
واجب چنین بینی همی ای پیشوای پیش بین

فرخی بدار الملک محبوب غزنه عشق داشته وآن دیار مردان وخانهٔ بزرگان ومرغزار شیران را برجهان برتری میداد وشایستهٔ بارگاه محمود بیگانگان را نمیدانسته.

دریکی از قصاید به مسعود می گوید :

عزم کی دارد که غزنین را بیاراید بروی
رای کی دارد که بر صدر پدر گردد مکین
دار ملک خویش را ضایع چرا باید گذاشت
مرسیا هان را چرا کرده است برغزنی گزین
هر که غزنی دیده باشد در صفاهان چون بود
هر که تازه میده بیند کی خورد نان جوین
خانه محمود را مسعود زیبد کدخدای
کدخدای خانهٔ شیر عرین باشد عرین

شه زاولستان محمود غازی سرگردن کشان هفت کشور
به نیزه گر کدن را بر کند شاخ بزو بین بشکند سیمرغ را پر

چنانکه در مقدمه نگاشتیم مایهٔ شاعری سخنوران دربار محمود ذکر جمیل شاه شاه بزرگ ومفاخر وطن است واین مایه چندان به فراوانی موجود بود که شاعرها نمیگذاشت به مضمون دیگر دست زند وبه فقر معنی دچار شود این حال در دیوان فرخی بیشتر موجود است ودر کلیهٔ چکامه های شیوای وی جز این شیوه نتوان یافت - حتی فرخی نتوانسته با اندیشهٔ ژرف وطبع

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 660 of 736

دقیقی که داشت لختی از اظهار مفاخرومناعت ملی باز آید وبخود گراید واز شور ونوا بیاساید ودر اسرار مرموز کاینات فرورود ـ حتی خمریات وشاهد بازیهاوتغزلات وی نیزطفیلی‌همین احساسات اوست .

فرخی چنانکه‌شعر راخوش‌می گفته‌چنگ‌را نرمی‌نواخته‌وشاعری‌شوریده وشادمان و کشاده‌رو وخوش طبع‌بوده ـ وبه آزار موری‌مایل‌نشده. در یکی از روزها که محمدسحراورا بخون غزالان سرخ کرده شاعر بیاد چشم سیاه یار افتاده وچنان گریسته که محمد را بروی رحمت آمده وچند آهوی زنده بشاعر فرستاده .

مرا زچشم و سیه زلف یار یاد آمد
فرونشستم وبگریستم بزاری زار
در آرزوی‌دوزلف‌ودوچشم آهوی خویش
چوچشم شیران کردم زخون‌دیده کنار
زچار کران ملك چاکری بدید مرا
همی ندانم بواصر بودیا کشوار
برفت‌وگفت‌ملك را که فرخی بگریست
بصید گاه توبرچشم آهوی بسیار
مگر که آهوچشم‌است‌یارِاو که شده‌است
بچشم آهو چشمان او جواهر بار

وجای دیگر در ستایش‌غزنه گوید :

روزخوش گشت‌وهواصافی‌وگیتی خرم
آب ها جاری ومی روشن و دل ها بی غم
من وغزنین‌ولب رود در باغ امیر
چه در باغ امیر وچه در باغ درم
باغ پنداری‌لشکرگه‌میراست که نیست
ناخنی خالی از مبطرد و منجوق و علم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 661 of 736

کاشکی خسرو غزلی سوی غزلی رودی
که ره غزلی خرم شد و غزلی خرم
بر کشیدند به کهپایهٔ غزلی دیبا
در نوشتند ز کهپایهٔ غزلی ملحم

فرخی بعد ازغزله عاشق‌وشیدای هر گوشه وطن است کوه وصحرا دره ودریاحتی دشت های خشك وبایروطن نیزدرطبیعت شاعر تاثیر بزرگ داشته. دروصف شب وذکر یکی از بیابان های خشك بت گوید:

روی بند از روی بگشاده عروسان سپهر
هریك ازایشان گرفته برده از رازنهان
آسمان چون سبزدریا واختران برروی او
هم‌چو کشتی های سیمین بر سردریاروان
من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندر او
از نهیب دیو ، دل خوناب گشتی هرزمان
ریگ اومیدان دیو وخوابگاه از دها
سنگ او بالین بیرو بستر شیر ژیان

وهم دراین چادرستایش آب‌های خروشان هیرمند وقصر سلطانی و کشتی های پادشاهی گوید:

اندراین اندیشه‌بودم کز کنار شهربست
بانگ آب هیرمند آمد بگوشم ناگهان
منظر عالی شه بنمود از بالای در
کاخ سلطانی پدیدار آمداز دشت لکان
مرکبان آب دیدم سرزده برروی آب
بالهنگ هریکی پیچیده بر کوه گران

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 662 of 736

جانور آتش مر کبانی سر کش و نا جانور
آب هر یك را ر کاب و باد هر یك راعنان

درستایش بهار بلخ گوید :

ای خوشا ای نوبهار خرم نو شاد بلخ
خاصه اکنون کز در باغ اندرون آمد بهار
هر درختی پر نیسان چینی اندر سر کشید
بر نیان خرد نقش سیز بوقلمون کار

فرخی در مرگ محمود در غزنه نبود وچون باز آمد و کاخ پیروزی را از سلطان تهی دید از دیده سرشك خون بارید و در مرگ او مرثیتی گفت که بهتر ازان نتوان گفت و ازان مراتب اخلاص وعشق وی بدوام دولت محمود وبقای عظمت وطن ثابت میشود .

فرخی دو ترجیع بند نهایت شیوا دارد واز امهات آثار او شمرده میشود فرخی کتابی در علم بیان داشته که نام آن ترجمان البلاغه بوده و بعضی ازان انکار کرده اند و آنرا رشید وطواط دیده و در حدایق السحر ازان مستفید شده

فرخی دربار گاه سلطان بعزت واحترام بسر می برده وسلطان بروی لطف ومرحمت زیاد داشته و در اکثر اسفار جنگی در معرکز سلطان حاضر بوده وشدائد و اهوالات را بچشم دیده و در ان فتح بزرگ قصیدهٔ غرای در آفرین محمود سرائیده .

روزی سلطان در اثر سعایت یکی از مخبران بروی خشم گرفته که چرا فرخی با کسی که سلطان روا نمی داشته باده گساری کرده ولی بزودی در قصیدهٔ غرائی که وی در ان باب سرائیده واز سلطان پوزش خواسته طرف مرحمت سلطان قرار یافته . فرخی در سال ٤٢٩ وفات نموده ومعلوم نمیشود تن او را در کجا بخاك نهاده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 663 of 736

غضایری رازی

ابویزید محمد غضایری رازی اول مداح دیلمیان بودچون ز با ن در ی درآن کشور رونقی نداشت وآنجا تحت سلطه وتاثیر زبان عربی بود اشعار غضایری موقعیتی پیدا نکرد ورو بحضرت غزنه آورد ود قصیدهٔ که درفتح ناراین گفت ومنظور سلطان علم پرور اقعا نستا ن گرد ید دو بدره زربدو عطا شد .

دوبدره زربگر فتم بفتح نار این
بفتح رومیه صدبدره گیرم وخرمال

ونسبت بدوبیتی که در ستایش ایاز گفت دوبدره دینا ر ودو هزار درم بوی عطا گر دید .

غضایری درسخنوری بپایهٔ فرخی وعنصری نمی رسد ودرقصیدهٔ که درستایش سلطان به غزنه فرستاد ودران عطای بیگران سلطان را د ید ه وگفته بود دیگر بس است وطاقت عطای تراداریم وصلات سلطانی ازحو صله وی فزونی گرفت وشاعری رامخصوص بخود دانست عنصری براوخشم نمود وقصیدهٔ او را پاسخ گفت اگرچه غضایری نیز بجواب پرداخت اما از عهده برآمد ه نتوا نست. غضا یری در (٤٢٤) وفات نمود

بس ای ملك که نه گوهر فرو ختم به سلم
بس ای ملك که نه عنبر فروختم بجوال
بس ای ملك که از این شا عری وشعر مرا
ملك فریب بخوا نند وجا دو ی محتا ل
بد ین بها که تو یك بیت من خرید ستی
سر پرو ملك نخرند و تا ج وجا ه وجما ل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 664 of 736

مرا دو بیت بفرمود شهریار جهان

بر آن صنوبر عنبر عذار مشکین خال

دو بدره زر بفرستاد و دو هزار درم

بدل بداد و بیت مرا دو بیت المال

ابو نظر عبدالعزیز بن منصور عجدی مروزی

وی بقولی ازمرورود وبقولی ازهرات است یکی ازشعرای بزرگی است که وی رابافرخی وعنصری همیشه دریک ردیف ذکر میکنند اشعار عجدی از بین رفته وجزدوسه قطعه چیزی دیگر ازوی دردست نیست. عجدی نیز پرورده بارگاه محمود وازمدیحه سرایان حضرت اوست واز قصید ؛ او که در فتح سومنات موجود است جزالت او درلفظ وقدرت وی درمعنی ثابت میکر دد .

تاشاه خسروان سفر سومنات کرد

آثار روشن ملکان گذشته را

کرد ازخویش راعلم معجزات کرد

نزدیک بخردان همه را مشکلات کرد

بزدودزاهل کفرجهان را براهل دین

شکرودعای خویشتن ازو اجبات کرد

محمود شهریار کریم آنکه ملک را

بنیادبر محامد و بر مکرمات کرد

شطرنج ملک باخت ملک باهزار شاه

هرشاه را به لعب دگرشاه مات کرد

شاهانو ازسکندر بیشی بدان جهت

کوهرسفر که کرد بدیگر جهات کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 665 of 736

استاد ابو الحسن علی بهرامی سرخسی

وی از شعرای دربار حضرت غزنه ودا نشمندان آن عصر است در عروض وقافیه رسایلی تالیف نموده وآنرا غایت العروضین و کنز القافیه ور ساله خجسته نام نهاده این دوبیت از اوست .

ماهر دو بتا گل دور انگیم　　بنگر بچه خوا هیمت صفت کرد
یک نیمهٔ آن تیو ئی بسر خی　　وین نیم ـ گیر مشیم چنین زرد

محمد بن محمود بدا یعی بلخی

گویند اشعار مصنوع می‌سروده ولی ازاین اشعار اوچیزی درمیان نیست ومهم تر ین ا ثری که از اوما نده بند های نو شیر وان است که در بحر تقارب منظوم ساخته واصل آن بزبان پهلوی بوده (۱)

ابو محامد محمود بن عمر جوهری زرگرهروی

وی محمودرامدح گفته ودر حضرت غزنه وگاهی درمولد خود بهرات بسر می برد ودر ٤٤٤ لیز حیات داشته است.

حکیم ابو اسحق کسائی مروزی

در ۲۷ شوال ۳٤۱ متولد شده وتاسال ۳۹۱ درقید حیات بوده وازشعرای بزرگ محسوب میشود. در قصیده سبک استا درود کسی دا شته:

سرود گوی شد آن مرغک سرو دسرای
چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید گوید که عاشقا شب گیر
بگیر دست دلا رام وسوی باغ خرام

(۱) سا لنا مه پارس.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 666 of 736

ابو نصر احمدبن منصور اسدی طوسی

ازمشاهیر شعرای عصرخود استوری‌را استاد فردوسی خوانده‌اند وحتی گفته اند محمود نظم شهنامه‌را ازوی خواسته ووی‌پیری راعذر آورده وباین کار نپرداخته است ازشعر اوجز چند قطعه چیزی نمانده واین خودبراستادی وی گواهی دهد اسدی سه سال بعد ازحضرت محمود درسال ٤٢٣ مرده .

عمـارهٔ مروزی

دیگرازشعرای که‌بمدح سلطان محمودپرداخته‌وطرف‌مرحمت‌سلطانی واقع شده اندعماره‌مروزیست تاسال٣٩٥درقید حیات بود وقتی‌این‌قطعه‌رابه‌سلطان فرستاد سلطان امرداداز خزانه مرودوهزار دینار بوی عنایت کنند واگرخود شاعرمرده‌بورثه‌او بپردازند .

بنفشه داد مر العبت بنفشه قبای بنفشه‌بوی‌شداز بوی آن بنفشه‌سرای
بنفشه‌است‌ولیبد بنفشه‌بوی‌خوریم به پاد همت محمود شاه یار خدای

حکیم ابوالقاسم فردوسی

بزرگترین شاعر خراسان

حکیم ابوالقاسم فردوسی که‌بدون شبهه‌شاعری بزرگ‌وحکیم گران‌مایه میباشدوشهنامهٔوی بزرگترین شهکارزبان‌فارسی بلکه‌شهکاربشری‌شمرده‌شده ازطوس برخاسته و کتاب‌خودرا بقول اکثر مورخان وتذکره نگاران بامر وفرمان‌شاهنشاه‌مشرق‌ابوالقاسم‌یمین‌الدوله‌محمودغزنوی درغزنه انشادنموده است‌درباره‌این‌شاعر بزرگ سه کدورت‌وی‌ازسلطان‌مردم‌باختلاف‌سخن‌رانده‌اند چندبیتی به‌شهنامه‌ضمیمه‌شده که‌آن‌درهجوسلطان‌میباشد ازتحقیقات عالمانه که‌دکتورمحمد شیرانی‌نموده استپدیدار گردیده که‌این بیت‌هارا دیگران ازمواضع‌مختلف‌شهنامه گردآورده‌وچنین‌وانموده‌اند که‌فردوسی آنرا درباره سلطان سروده‌است‌بهرحال‌اگرآن اشعار ازفردوسی باشد یانه‌وآنرادر هجو

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 667 of 736

سلطان گفته‌است باخیر فردوسی بزرگترین شاعر زبان فارسی میباشد و بلاشك رتبهٔ استادی و پیشوائی بر همه شاعران ما بعد خود که در این شیوه سخن رانده اند دارد و همچنانکه در کتاب او بیتی چند در هجو سلطان دیده میشود چندین بیت در ستایش سلطان بزرگ غزنی موجود است که ارتباط وی را بدربار غزنه ثابت می گرداند.

در آغاز شهنامه گوید:

چو داستم آمد زمان سخن — کنون نبوشده روز گار کهن
برانند یشهٔ شهریار زمین — بخفتم شبی دل پر از آفرین
دل من چو نور اندران تیره شب — بخفته کشاده دل و بسته لب
چنان دید روشن روانم بخواب — که رخشنده شمعی بر آمد ز آب
همه روی کیتی شب لاجورد — از آن شمع گشتی چو بافوت زرد
رده بر کشیده سیاه از دو میل — بدست چپش هفصد ژنده پیل
چو آن چهره خسروی دیدمی — از آن نامداران بیر سیدمی
که این چرخ و ماهست با تاج و گاه — ستاره است پیش اندرش با سپاه
یکی گفت این شاه روم است و هند — ز قنوج تا پیش دریای سند
جهاندار محمود شاه بزرگ — به آبشخور آردهمی میش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین — بر او شهریاران کنند آفرین
چو کودك لب از شیر مادر بشست — به گهواره محمود گوید نخست
به ایران همه خوبی از داد اوست — جهان شادمان از دل شاد اوست
ببزم اندرون آسمان وفاست — به رزم اندرون تیز چنگ اژدهاست

مسعود سعد سلمان

شاعر بزرگوار ما که چندین سال عمری در زندان سپری شد وحبسیه های وی از شاهکار های ادب دری شمرده میشود شکفت است که

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 668 of 736

درروز گـار سلطـانی چون ابراهیم که‌ازشاهان نیك‌محضر وعادل‌و کریم بود شاعری چون مسعود سعد آزار یافت ومحبوس شد .

وی‌یك بار درعهد ابراهیم‌ویك‌بارهم درروز گـار مسعود پسر ابراهیم درزندان رفت شرح احوال مفصل ویرا درمقدمهٔ دیوان او ودرتذکره ها وتواریخ به تفصیل نگاشته‌اند. زندان اوقلعه نای ومولد او غزنی بالا هور بوده‌وشایدبه‌این مناسبت که‌روزگار آخرزندگی اودر لاهور گـذشته اورا لاهوری نیز می‌خوانند :

دریغا جوانی وآن روز گـار — که ازرنج پیری دل آگه نبود
نشاط من از عیش کمتر نشد — امید من از عمر کوته نبود
دران چاهم افکند گردون‌دون — که ازژرفی آن چاه راته نبود
بـاشب که‌درحبس برمن گذشت — که‌بینای آن شب‌جزا کمه‌بود
سیاهی سیـاه ودرازی دراز — که‌آنرا امید سحر کـه نبود
بـدم تـا امـید وزبـان مرا — همه گفته جز حسبنالله نـبود

منوچهری

نام‌او احمد، کنیتش ابوالنجم ونام پدرش قوص‌و تخلص اومنوچهریست برسر مولد اواختلاف است که ازبلخ میباشدیادامغان. درسال ٤١١ بدربار سلطان محمود راه یافته ومورد عنایات بار گـاه شاعر بزرگ نوی قرار یافته است.عنصری ملك الشعرای آن بار گاه را مدح گفته اما عروج شاعری وی درمدح سلطان مسعود وزوز گـار آن‌پادشاهست.قصایدی‌پس شیوا وپخته دارد وتشبیهات ومصطلحات ادبیات عرب دران بیشتر دیده میشود ومعلوم است این استاد درادبیات‌عرب تبحروا حاطه کـامل داشته مسمطهای وی درادبیات فارسی نظیری تاهنوز ندارد.خمریات یاعشقیـات اوقسمت مهم شعرش رافرا گرفته تمام این چکامه ها بجزیك قسمت محدود درمدح‌مسعود ووزرای وی سروده شده :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 669 of 736

درثنای مسعود گوید:

شاهی که بدو هیچ ملك چیر نباشد
شاهی که شکارش بجز ازشیر نباشد

یك نیمهٔ گیتی ستدو سیر نباشد
تا نیمهٔ دیگرنستد دیر نباشد

این یافتن ملك به شمشیر نباشد
باید که خداوند جهاندار بود یار

امسال که جنبش کند آن خسروچالاك
روی همه گیتی کندازخارجهان پاك

تاروی بجنبش ننهد ابرشغب ناك
صافی نشود رهگذر سیل زخاشاك

ناباد بجنبد نبود خودز بشه باك
چون آتش برخیزد تیزی نکند خار

ای شاه توئی شاه جهان گذرا را
ایزد بتو داد است زمین راوزمان را

بردارتو ازروی زمین قیصر وخان را
یك شاه بسنده بود این مایه جهان را

با ملك چه کاراست فلان راو فلان را
خرس ازدر گلشن کن وخوك ازدر گلزار

وجای دیگر دروصف جلال وشکوه لشکریان غزنه گوید:

چون به لشکر گه او آئینه برپیل زنند
شاه را فر بقیه را جامه فرو نیل زنند

ملکی کش ملکان بوسه بایوان زنند
میخ دیوار سرا پرده بصد میل زنند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 670 of 736

چون رسولانش ده گـام به تعجیل زنند
قیصر از تخت فرود آید و خاقان از گـاه
پادشاهی که بروم اند رصاحب خیران
پیش اوصف سلاطین زده زرین کمران
رای کرد است که شمشیر زند چون پدران
که شود سهل بشمشیر گران شغلگران
بامدادای که زمین بوسه دهندش بسران
چهل و اند ملك بینی با خیل و سپا .
چون ملك با ملـکان مجلس می کرده بود
پیش او بیست هزاران بت تو برده بود
چون سپهرا سوی دشت برون برده بود
چون سواران سپهرا بهم آورده بسود
گرد لشکر صدو شش میل سرا پرده بود
بیست فرسنگ زمین پیش بود لشکر گـاه

زینتی علوی محمودی

وی از دودمان سیادت است و در دربار سلطان محمود و سلطان مسعود بشاعری می پرداخت و آنها را مدح می گفت ابوالفضل بیهقی از این شاعر در کتاب خود چندجا ذکر نموده و از سلتی که سلطان مسعود بوی بخشیده پدیدار است که در آن روزگـار در زمره شعرای با نام محسوب و پایهٔ شاعری وی بر مردم زمانه اش روشن بود

بیهقی آنجا که از بخشش های سلطان مسعود سخن می راند میگوید در یك شب علوی زینبی را که شاعر بود یك پیل و اردرم بخشید هزار هزار درم چنانکه عیارش درده درم نقره نه بود و فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهادند و بخانه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 671 of 736

علوی بردند و جای دیگر در واقعات ۴۲۱ در روز عید رمضان از این شاعر نام می برد ومیگوید امیر بشاعرانی که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را بپنجاه هزار درم بر بیل بخانه او بردند و در جای دیگر آنجا که می خواهد استاد ابوحنیفه اسکافی غزنوی را بستاید میگوید اگر پادشاهی طبع او را به نیکو کاری مدد دهد چنانکه یافتند اوستادان عنصری و عسجدی و زینبی و فرخی او نیز در سخن موی بدو نیم شکافد ـ از این سخنان بیهقی برمی آید که او نسبت بدیگر شاعران از سلطان بیگانه تر نبوده و مرتبه وی هم در شاعری بدان پایگاه بوده است که مرتبه عنصری و عسجدی و فرخی .

عوفی دو قطعه شعر اورا نقل نموده که هر دو در ستایش محمود است و باین بیت مصدر است :

ای خداوند روز کار پناه مطربان را بخواه و باده بخواه

و قطعه دوم باین بیت مصدر است :

ای شهریاری که گرد سپاهت
همی چشم دین را کند توتیائی

لبیبی ادیبی

مداح یوسف بن ناصر الدین برادر سلطان محمود است عوفی وی را بشاعری ستوده این قصیده را در ستایش امیر یوسف سروده است :

چو بر کشندم دل از دیدار دلبر نهادم مهر خرسندی بدل بر
شرر دیدم که بر رویم همی جست زمژگان همچو سوزن سوی زر
مرا گفت آن دلارام بی ارام همیشه تازیان بی خواب و بی خور
هوا اندوده رخساره بدوده فرو نه یك ره و بر گیر ساغر
فغان زین بی دپای کوه دیدار فغان زین ره نورد هجر گستر
خرو زین سو کشید عشق زان سو فرو ماندم من اندر کار مضطر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 672 of 736

به‌دلبر گفتم ای از جان‌شیرین — مرا بایسته‌تر وز عمر خوشتر
مخور غم میروم درویش زین جا — ولیکن زود باز آیم توانگر
رهی دورو شبی تاریك وتیره — هوا فیروزو هامون چون‌مقیر
فرودا زود زین زین وبیارام — سپهر آراسته چهره‌به گوهر
مکلل گوهر اندر تاج اکلیل — بتارك بر نهاده غفر مغفر
مجره چون بدریا بار موسی — که اندر قعر او بگذشت لشکر
زمانی بود مه برزد سراز کوه — به‌رنگ روی مهجوران مزعفر
چوزر اندود کرده گوی سیمین — شد از انوار او گیتی منور
بریگ اندرهمی‌شدبارهزان‌سان — که در غرقاب مرد آشنا ور
دمنده از دهانی پیشم آمد — خروشان‌ودی آرام وزمین در
شکم مالان بهامون برهمی‌رفت — شده هامون بزیر او مقعر
گرفته دامن خاور به دنبال — نهاده بر کران باختر سر

به باران بهاری بود قریبه — ز گرمای‌حزیران گشته‌لاغر
ازو زاداست هرچه اندرجهانست — زهرچه‌اندرجهان‌است‌اوجوانتر
مدیح شاه برخواندم به‌چیحون — برامد بانگ‌ازو الله اکبر
تواضع کرد بسیار ومرا گفت — زمن مشکوه وبسی آزار بگذر
که من‌شا گرد کسف را دآ نم — که‌تومدحش همی‌برخوانی‌ازبر
به فرشاه ازو بیرون گذشتم — یکی موی ازتن من ناشده تر

بدین در گاه‌عالی چون‌رسیدم — رها کردم‌سوی‌جانان کبوتر
کبوترسوی‌جانان کرد پرواز — بشارت نامه زیر پرش اندر
بنامه دربنشسته کی دلارام — رسیدم دل‌بکام وکان گوهر
بدرگاهی سپردم کز بسر او — نیارد تند رفتن چرخ محور
بصدر اندرنشسته‌یادشاهی — ظفر یاری بکنیت بو المظفر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 673 of 736

بشامش بر نبشته عهد آدم | به کیش در سرشته هول محشر
جهان راخور کندروش ولیکن | زراه اوست دایم روشنی خور
ز بار همت او گشته گوئی | بدین کردار پشت چرخ چنبر

ابوالفرج رونی

وی‌را باستادی ستوده وسخنان اورا سرمشق انوری شناخته اند صاحب دیوانست ودیوانش مرکب‌است ازقصاید وبرخی قطعات وچندغزل قصاید ش درستایش سلطان ابراهیم ومسعود پسراوست نام‌وی درست‌معلوم نشده برخی همین (ابوالفرج)رانام شناخته‌اند این‌قطعه‌درمدح سلطان ابراهیم‌ازاوست:

شاهیکه‌ملوک‌را زعدلش‌بیم‌است | هفت‌اندامش سلاح‌هفت‌اقلیم‌است
از هیبت ملک‌او فلک‌دولیم است | سلطان مظفر ملک‌ابراهیم است

این قطعه نیز ازویست:

عنقای مغرب است دراین‌دورخرمی
خاص‌از برای‌محنت وغم‌زاد آدمی
هر چند کرد عالم صورت بر آمدم
غم‌خوار آدم آمد بیچاره آدمی
هر کس بقدرخویش گرفتارمحنت‌است
کس‌را نداده اند بسر ات مسلمی

بعضی اورا سیستانی وبرخی غزنوی دانند.

سیدمحمد بن ناصرعلوی غزنوی

نام خودش محمد ونام پدرش ناصرولقبش جلال‌الدین است ازخانه‌واده سیادت‌می باشد برادر کوچك اوسید حسن‌است.

این شاعر معاصر بهرام‌شاه‌وسنائیست وسنائی قصیدهٔ‌درمدح‌وی‌داردقصیده بر دیف آتش درثنای بهرام شاه دارد که‌چندبیت آن‌این‌است:

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 674 of 736

چو ساخت دردل تنگم چنین مکان آتش
نیافت جای مگر درهه جهان آتش
بخوشدلی بنکشم گرم و سرد تو که مرا
تو در بهار نسیمی و در خزان آتش
عجب که لاله دعای حسود شاه نگفت
دعا که کرد که بادا ش در دهان آتش
بیمن دولت بهرامشاه کاندر دم
زبان خنجر او هست تر جمان آتش

سنائی دربارهٔ وی گوید :

مزاج وطبع هوا گرم ونرم شد چه عجب
اگر بر آورد ازبشم ومرمر آتش وآب
چو طبع سید گردد چمن بزینت وفر
چو عدل سید گردد برابر آتش و آب
سرمحامد سیدمحمد آنکه شد است
بلند همت ونظمش بگوهر آتش و آب

سیدحسن غزنوی

ازشعرای بزرگ ونامور عهد بهرامشاه می‌باشد دیوانی ضخیم دارد و اشعار اوسخت دل‌انگیز وپخته وشیوا است بنا برعلتی از بهرام شاه رنجیده بمدینه طیبه‌رفت و درانجا قصیده شیوای نگاشته در بارگاه فرخنده نبوی صلی‌الله علیه وسلم قرائت نمود این‌بیت ازان قصیده است :

لاف فرزندی نیارم‌زد ولیکن ای حبیب
مدحتی گفتم وحضرت خلعتی بیرون فرست

این قصیدهٔ فخریه نیز ازحضرت اوست :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 675 of 736

داند جهان که قرة عین پیمبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم

ابوالفضل مسرور بن محمد طالقانی

این سخن پرداز نیز از گویندگان دورهٔ یمین‌الدوله وستایشگران آن پادشاه بزرگ است و فی یک قصیده‌را که وی در ستایش خواجه بزرگ احمدبن حسن میوندی سروده نقل نموده است و این دو قطعه‌را نیز از زبان وی ذکر کرده:

بوقت ترکی ارخواند کسی فردوس گیتی را
بیک معنی روا باشد که دل مان داردش باور
زبهر آنکه جز در خلد کی شاید بدین هنگز
درختی کش تن از دینار و بر گ از سیم و بار از زر

قطعه دوم.

چنانم که مجنون عامر نبود ز تیمار لیلی به لیل و نهار
وفادار مهر توام تا زیم تو خواهی و فادار و خواهی مدار

منشوری سمرقندی

نام وی احمد و کنیتش ابو سعد و نام پدرش محمد است و از ستایشگران سلطان بزرگ غزنه یمین‌الدوله میباشد.

این قصیده‌را در صفت آتش گفته چنانکه آب از و میچکد.

یکی دریا پدید آمد زمین از مشك و آب از زر
معلق موج زرینش باوج اندر کشیده سر
نشیب و قعر آن دریا همه پر رشتهٔ مرجان
فراز موج او هر سو همه پر گوهر از هر
نهنگ سندروسینش بسیمابه اندرون غلطان
دم تمساح زرینش پریشان از گلو گوهر
برخشد سراوبی رخ بغرد غور او بی دل
چو برق از میغ بر دریا چو رعد از کوه در کشور

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 676 of 736

فلك چون قصر مدهون گشت بروی کشگر مزرین
در افشان هر یکی روشن چو قصر مردمد هوشن گر
چو چشم باز از و روشن زمین و آسمان امشب
نقابی بست بر روی و مثا گوش تذو و تر
گهی چون ابهر سیمین همی بر آسمان لازد
گهی چون ابر یاقوتین همی نالد بابر اندر
زبر بین گردد از رشکش بدریا در همی لولو
عقیقین گردد از عکسش بگردون بر همی اختر
تو گوئی همت خسرو برای نعمت زایر
یکی زرین فلك خواهد بر آوردن همی دیگر
بدست و تیغ و جام و جان مباسا از چهار آئین
چنانك از لاقهٔ فتحت نبا ساید همی رهبر
بدست از مال بخشیدن بتیغ از کینه آهختن
بجام از باده نوشیدن بجان از مدت بیمر

صدر اجل ملك الكتاب

ابو المحاسن جمال الدین یوسف بن نصر کاتب عوفی در لباب الالباب وبرا ستوده واز نوشته‌های وی پدید می‌آید که در عربی و فارسی دیوان دارد این اشعار بنام وی ثبت شده:

چون بردهٔ باز روز شد پرغراب — دریا و فلك نمود درهای خوشاب
همچون ماهی که گردد از ابر پدید — بنمود رخ آن سروسمن زیر نقاب
در سوسن جام کرد گلرنگ شراب — گوئی که نمود آتشی اندر آب
یا لعل مذاب ریخت در مروارید — یا شعلهٔ برق بود بر روی سراب

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 677 of 736

می‌داد مرا زان لب نوشین بشتاب — بسرآب عنب نقل شکر از عناب
از بسکه من بررخ گل داد نبیذ — چون نرگس خود کرد مرا مست وخراب
رفت از برمن چو تیر اندر پرتاب — بگداخت مرا چو توزی اندر مهتاب
چون دید که گشت زلف شب باز از تاب — مهراست وسپهر وابر ودریا وسحاب
ازصبح چو تیغ شاه مشرق خندید — خسرو ملك آن شاه که اورا القاب
گردون بهزار دیده چون او بندید — اندر صدقرن بلکه افزون ز حساب

ابوسراقه عبدالرحمن پسر احمد بلخی

از ثنا خوانان شاهنشاه شرق یمین الدوله وامین الملة محمود بود واز بلخ برخاسته دراول پیشه‌اش تجاری بود.

دریك چکامه درمدح سلطان گوید:

چومحمود خسرونبود و نباشد
سفر پیشه شاه سفر کرده بس عمر
کهی سوی جیحون رود چون فریدون
کهی سوی سمت رواد چون سکندر ظ
کهی تخت جیسپال بردر بدارد
کهی چتر خاقان بیاویزد ازسر
کهی راه تش را بپیروی بپیمی
امین ملك خسرو هفت کشور

ابو محمد عبدالله بن محمد معروف بهروردی بلخی

از بزرگان بلخ وصدور خراسان بوده دراین دولت زندگانی وتنعم داشت اوبیت های مستقل دارد که اگر مجموعه شود ازذوق دور نگردد:

گربر کشم این فروشده پای از گل — هرگز نزند هم بهیچ تا مردم دل
بی خوابی را بدیده بر بستم — وزدیدن خواب بیهده رستم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 678 of 736

امام ابو عبدالله عبدالرحمن پسر محمد عطا ردی

از ثناخوانان سلطان محمود غازی واز پرورد گان نعمت آ خاندان است .

ملك قلاده است و اومیان قلاده — زین نگیرد قلاده جز بمیانه
حشمت اوبردهان دهردهانه است — فضل نیاردلگام جز بدهانه
میلی دارم برخ‌برازخون جگر — آن روز که‌مژگان ترابینم تر
ای چون شکر شکسته‌از یاقاسر — مگری که تباه گرددازآب شکر

ابوا لمظفربن‌ابراهیم
بن علی پنجهری (پنجشیری)

شاعردورهٔ غزنویان‌ومداح‌آن خاندانست‌عوفی‌این‌اشعاررا‌ازوی‌نقل‌می کند.

لبش خسته‌زوهم بوس هر کس — تولب دیدی‌زوهم بوس خسته

این قطعه نیزازاوست:

باشم تا نیز چه‌آید دگر — مادر تقدیر چه زاید دگر
بارد گر نیزبگردد فلك — موعظهٔ نیزنماید دگر
شاد بدانم که‌چه بندد دری — ایزدما باز گشاید دگر

ابوعبدالله‌روزبه بن‌عبدالله نکتی لا هوری

ازشعرای دربار سلطان مسعود بن سلطان‌محمود غزنویست

روی‌آز ترك نه‌رویست وبراونه بر است
که براین‌نارپیاراست و بران گل به براست

مسعود رازی

بیهقی‌ازاین گوینده ذکر نموده و سلطان مسعود بوی انعامها داده است

آن زلف نگر بروخ آن دریثیم
چون بشکاری چنانکه از غالیه چیم
و آن خال بران عارض چون‌ماهی‌شیم
همچون نقطی ز مشك بر تختهٔ سیم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 679 of 736

مظفر پنجدهی

از پنجدهٔ مرورودبود واز شعرای دورهٔ غزنویان عوفی این اشعار رااز اوروایت می کند .

بهفت کشور تا مدح پنجده گویم
چو باد گشتم اندر زمی زمی بیجای
دو پای دارم چارده گر بیاید از آنک
بهفت کشور رشوان رسید بی‌شش پای

در صف آتش میگوید :

همی به بینی آتش میان خیا کستر
چو آفتاب که گیرد زمیغ تیره حجاب
چوروی دختر دوشیزه کو خجل گردد
نقابرا برخ اندر کشد بوقت عتاب
زداغ فرقت آن چهرهٔ چولاله گل
همی زلاله گل زرد بر کنم بگلاب
بدان نشان که بسیماب زرهمی گیرند
من از فراق تو گیرم همی بزرسیماب
شتاب وصل تو دارد مرا همی دلتنگ
در نگ هجر تو دارد مرا همی بشتاب
خمار خواب چرا در دلم فراوانست
اگرلب تو برنگ گلست وبوی شراب
بشب زفرقت آن قامت چو قامت رمح
سنان شود مژهٔ من ز بهر جستن خواب
گهی بگریم وباشم چو ابر کس تو دژم
گهی بنالم و گردم چو سنبل تو بتاب

کوکبی مروزی

وی‌نیزازسرایندگان این عصراست عوفی این اشعاررااز او روایت می کند

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 680 of 736

وله ، قطعه

قدح و باده هر دو از صفوت همچو ماه و دو هفته دارد اثر
با قدح بی می است یا می ناب بی قدح در هوا شکفت نگر

قطعه

نگاه کن بگل سرخ تا شکفته تمام
چولعبتی که شمن را همی نماز برد
بسان دولب معشوق سرخ و کوچك و تنگ
که گاه بوسه بعاشق همی فراز برد

ابوالمجد مجد ودسنائی غزنوی

در ستایش این شاعر بزرگ و عارف نامی همان بس که سوفی بزرگوار آفتاب بلخ مولینا جلال الدین رومی میفرماید :

ترك چوشی کرده ام من بیم خام از حکیم غز نوی بشنو تمام
آن امام العیب و فخرا لمارفین در الهی نامه گفته شرح این

و خاقانی شاعر بزرگ شروان فخرمیکند و میگوید :

خاك غزنی شاعری در خاك برد خاك شروان شاعری دیگر بزاد
یوسف صدیق چون بر بست نطق از قفا موسای پیغمبر بزاد

و نظامی گوید :

نامه دوآمد زدونامور سگاه هر دو مسجل به دو بهرام شاه
آن زده بر خطهٔ غزنی علم وین شده بر نامه رومی رقم

چون در بارهٔ حکیم بزرگوار اسلام و مایهٔ افتخار غزنی کتاب جداگانه نوشته ام واگر دراین مختصر بشرح مناقب او بپردازیم سخن بپایان نمیرسد مختصری از شرح احوال اورا مینگاریم :

پدرسنائی آدم نام داشت واز بزرگان غزنه بود ومزارش هم اکنون درغزنه مشهور است درزمان بهرام شاه میزیست و چندین اثر گرامی دارد که همه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 681 of 736

حاوی بر مطالب عالیه و معانی لطیفه و عرفان و تصوف وفلسفه و اخلاق میباشد و نام این کتب را چنین شمرده اند :

حدیقه الحقیقه ، سیر العباد ، زاد السالکین ، طریق التحقیق ، کارنامهٔ بلخ عشق نامه ، عقل نامه .

سنائی درمیان سنوات ۵۲۵ - ۵۴۵ وفات نموده ومزارش درغزنی میباشد.

مختاری غزنوی

نام وی سراج الدین عثمان و نام پدرش محمد و تخلص او مختار بست ومولد وی شهر غزنه میباشد واز شعرای قصیده سرای است .

در قصاید وی نام مسعود ثالث ، شیر زاد ، ارسلان شاه ، و بهرامشاه دیده میشود که آنها را مدح کرده ودر سال ۵۵۴ وفات نمود .

اشعار او سخت شیوا وبخته ودل انگیز است این شعر از اوست:

شاخ مرسم شد ازجواهر الوان — شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان
ابر گهرهای گل بسفت هوا را — خورد الماس کشت قطرهٔ باران
حوض زنیلو فرو چمن ز گل سرخ — کوه نشابور گشت وکان بدخشان
بود گل تا شکفته بر صفت دل — باز چو بشکفت گشت برصفت جان
باغ چو میدان آبگینه شد ازخوید — برگ شکوفه زبا دتخت سلیمان
دامن خود بر کشید سرو چو یلقیس — کاب گمان کرد آبگینهٔ میدان
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل — چون زبنفشه بدید حالت رهبان
شب همه شب کبك زعفران چرداز کوه — روز همه روز از آن نگردد خندان
چون نبهی داشت مرغزار بدریا — لاله بر اطراف او برست چو مرجان
گوئی در پیش آفتاب نهادند — آینه در سایهای برگ درختان
باغ زابر آن جمال یافت که هستند — ازپسر کدخدای لشکر سلطان
مفخر ارباب علم حضرت غزنین — نازش اصحاب فضل ملك خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 682 of 736

فصل (نوزدهم)

عرفا رحمهم الله تعالی

هنگامی که سایهٔ سلطنت محمودیان درخراسان گسترانیده شده بود. روز گار نوبت اقبال را بردرشهر ستان غزنه می نواخت سپهبدان به پیروزی و گویندگان به سرود مشغول بودند. مدارس باز بود دانشمندان به تتبع وتحقیق می پرداختند.

صاحبدلانی نیز درقلمرو محمودبسر می بردند که شهنشاه شرق درایشان باحترام می نگریست وسر تعظیم فرود می آورد ومتو اضعانه رفتار می کرد وآن هارا نیز بحضرت غزنه قرار محبت استوار بود که مابشرح احوالشان می پردازیم تا تاریخ آن عصرمکمل تر شود.

شیخ علی هجویری دادا گنج بخش

کنیت وی ابوالحسن ونامش علی ولقب پدرش عثمان است ومنسوب است به هجویر وجلاب که دو محله از محلات غزنه بوده وخانواده شیخ در آنها سکونت داشته اند.

شیخ از بزرگان وناموران این طائفه وبامحمود معاصر است وهمین که سلطان دیار هند را فتح نمود وی با مرقعی وعصائی خامه و کتابی درآنجا رفته و مشعل حقایق را در آن سرزمین روشن نموده است.

عارف غزنی مرید شیخ ابوالفضل ختلانی است وسلسله ارادت وی به جنید بغدادی منتهی می شود.

تذکره نگاران این طایفه درشرح مناقب شیخ تفصیلاتی داده اند ولی اکثر به تخمین سخن رانده اند. مقام فضل وپایهٔ معرفت ومراتب وی در سلوك وشرح زندگانی واز کتاب قیمت دار خودش (کشف المحجوب) بخوبی آشکار می شود. دراین کتاب چنانکه شیوهٔ مقربان است از سلطان ذکری بمیان نیامده ولی آشکارا واضح می شود که شیخ رابا دارا لولاده محبوبش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 683 of 736

غزنه چه‌اند ازه محبت بود چندجا در کتاب خود آنجارابنام حضرت غزنه ذکر کرده وازاینکه نتوانسته‌تمام کتب خودرا بهلاهور آردتاسف‌خورده -

شیخ علاوه‌بر کشف المحجوب یك دیوان شعر وپنج کتاب دیگر نیز داشته که بعضی رادر حیات اودزدی کرده دیگری بنام خود نموده وبعضی پس ازوفات‌وی ازمیان رفته‌وتنها کشف‌المحجوب باقی مانده‌است وآن بهترین کتابی است درتصوف وطریقت وتاریخ عرفا وشرح مصطلحات شان - وتقریباً نخستین کتابی است که درزبان دری در تصوف نوشته شده شیخ درلاهور وفات نمود وپیکر پاك اورا درهمان جا بخاکنها دند واکنون مرجع احترام واز مفاخر مشترك ماومسلمانان آن دیار محسوب می‌شود وفات شیخ در (٤٥٣)اتفاق افتاده.

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی

این‌عارف بزرگوار در(٣٤٨)درخرقان که‌یکی ازقرای بسطام‌است‌متولد گردیده وچنانکه انگاشتیم سلطان‌محمود چون ازجنگ خوارزم بیرون‌شد آوازهٔ حق‌شناسی‌وخداجوئی وکرامات شیخ راشنید بخرقان آمد تاباشیخ ملاقات نمایدواز کرامات وی‌مستفیدشود شیخ‌فریدالدین‌عطاردرتذکرةالاولیاشرح‌این ملاقات‌راچنین انگاشته :

چون سلطان درخرقان آمد ویکی دو روز بیاسود کسی را نزد حضرت شیخ فرستاد وگفت برو وشیخ را ترغیب کن که بملاقات ما آید اگر نیامد این آیت برخوان (اطیعوا اللّٰه‌واطیعوا الرسول واولی الامر منکم) فرستاده بیامد وپیغام گذارد - شیخ عذر خواست وی آیت بسر خواند شیخ گفت ما چندان‌دراطیعوا اللّٰه مصروفیم که هنوز به اطیعو الرسول نرسیده ایم تاچه رسد به‌اولی الامر.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 684 of 736

سلطان لباس سلطنتی را بر ایاز پوشانید وخود در لباس اسلحه داران براه افتاد وایاز راامر داد که پیشتر ازخودش باشد چون بخدمت رسید شیخ با استقبال ایاز بر خاست ودر وی نگریست ودست سلطان را گرفته گفت آنرا که بر خلق جهان پیش داده اند توئی پیش آو بنشین سلطان درتعجب شد وبنشست وچند ساعت در خدمت شیخ بود واز مواعظ وحکم وی مستفید شد چون بر خاست بندهٔ زرنزد شیخ گذاشت والتماس نمود که شیخ آنرا قبول کندشیخ پارهٔ جوین که از خوراك خودش بود نزد سلطان گذاشت که بخوردسلطان هرچه کوشید نان از گلویش فرود نرفت شیخ گفت چنانکه این لقمه زاگلو گیر می شوداین بنده مارادر گلوفرو بندد آنرا به مستحقان بخش کن .

شیخ از اکابر مشایخ کرام است وسلطان راباوی سر احترام و اخلاص بوده است ودرسال (٤٢٣) وفات نموده است .

شیخ ابوسعیدابو الخیر رحمت الله علیه

از بزرگان مشایخ و کبار این طایفه است درسال ٣٥٧ تولد یافته وعمر دراز نموده ازسوخته گان کوی محبت وآوارگان طریق است وباعیات وی بهترین پارچه های ادبی وعرفانیست دراسرار التوحید نگاشته اند که پدر شیخ سلطان محمود را عظیم دوست داشتی واو در میهنه سرای بنا کرده که اکنون معروف است بسرای شیخ وبردیوار وسقف های آن بنا نام سلطان محمود وذکر خدم وحشم وپیلان ومراکب اونقش کردند .شیخ ابو سعید گفت مریدررا که بمن دراین سرای یك خانه بنا کن چنانکه آن خانه خاصه من باشد وکسی رابران تصرفی نبود پدرش بهوی خانهٔ بنا کرد چون خانه تمام شدودر گل می گرفتند شیخ فرمودتا بردرودیوار آن بنوشتند: الله الله پدر پرسید این چیست شیخ گفت هر که بهدیوار خانهٔ خویش نام امیرخود نویسد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 685 of 736

شیخ را با سلطان محمود روابط ومحبت ها بود چون وفات شیخ نزدیك شد بیکی ازمریدان گفت به‌غزنی برو وسلام به سلطان رسان وی سه‌هزار دینار بتو می دهد آنرا بوام‌داران من باز ده چون شیخ وفات کرد سلطان وصیت او را به کمال احترام بجاآورد شیخ در سال (٤٤٠) وفات نمود .

شیخ یحیی بن عمار سجستانی

نامش یحیی ونام پدرش عمار واصل او باتفاق همه تذکره نگاران ازسیستان است این بزرگوار کسی است که‌پیر هرات خواجه عبد الله انصار در کودکی به محضر او تربیه شده وخواجه انصار می گفت : (رسوم علم رادر هرات خواجه یحیی بیاورد).

قاضی ابوعمر وبسطامی که‌از علما و دانشمندان بودچون بهرات آمدوبه مجلس خواجه یحیی رسید گفت بحر وبر، مشرق ومغرب راگشتم ازبزرگ انفاس این خواجه بر نگشتم وشادابی دین را فقط در هرات دیدم خواجه درسال (٤٠٢) وفات یافت ودر خیابان هرات مدفون گردید .

خواجه ابوعبدالله طاقی

این خواجه بزرگوار از قلعه طاق سیستان بود و در هرات بسر می برد وخواجه انصار به‌وی ارادت تمام داشت دربکی ازرباعیات خود دربارهٔ وی گفته است :

ای آنکه بگانه گشته ئی‌در آفاق
ازجان بتواند اهل عرفان مشتاق
کس نیست همانند تودرفقر وفنا
گشتست ازان‌نام خوشت خواجهٔ طاق

وی درسال (٤١٦) وفات ودر هرات مدفون‌شدوهم چنین ازمشایخ آن وقت شیخ ابولیث فوشنجی است وشیخ ابو عبدالله مالا نی کتاب اربعین را

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 686 of 736

تالیف نموده وشیخ عمو ویسا ازبزرگان دیگر که ازخوف اطناب در این جا از ذکر شان صرف نظر نمودیم رحمت الله علیهم .

ابواسمعیل عبدالله انصاری

کنیتش ابو اسمعیل و نامش عبد الله و لقبش شیخ الاسلام است نام‌پدرش محمد و کنیتش ابومنصور بود سلسلهٔ‌پدران ایشان به ابو منصور رمت الانصاری پیوند د که وی ازاحفاد حضرت ابوایوب انصاری صاحب‌رحل‌رسول الله است صلی الله علیه و سلم .

مت انصاری درروزگار خلافت حضرت‌خلیفهٔ ثالث‌عثمان بن‌عفان رضی‌الله‌عنه در تحت‌لوای احنف بن‌قیس بخراسان آمده و در هرات ساکن‌شده‌است پدر وی هنگامی دربلخ بود و باشریعت حمزهٔ عقیلی‌دست ارادت داده‌وابوالمظفر ترمذی راخدمت میکرده و خوداز مردان بزرگ ونکوکار وپارسا وصوفی بوده است .

شیخ الاسلام از تربیت معنوی پدربرخویش میبالد پدروی در سال (٤٣٠) از جهان‌رخت بست راجع بمادر شیخ‌الاسلام اینقدر ازگفتهای جامی پدید می‌آید که‌ازهرات بوده‌است شیخ‌الاسلام هنگام‌فرودشدن‌خورشید‌در روز دوم شعبان سال (٣٩٦) قمری در قهندز هرات پابعرصهٔ وجود گذاشته آفتاب درهفدهم درجه‌ثور بوده . وفصل بهار هرات بعیا نه رسیده شیخ الاسلام همیشه‌میگفت من بهارراد وست دارم که‌ربیعی‌میباشم ودر فصل‌جا نبخش بهار در جهان آمده امروی در اوایل به‌ابوعاصم‌ارادت‌داشت و از نفحات از گفتار خود او برمی‌آید که‌او ازخو یشاوندان وزدیکان شیخ الاسلام بوده‌است .

و در مشایخ به‌جناب شیخ‌ابو الحسن خرقانی ارادت تمام داشته درحدیث و فقه و تفسیر وحفظ اشعار عرب و دقایق انسکات عرفا

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 687 of 736

در چهار سالگی بدبیرستان مالینی مشغول تحصیل شده ودر نه سالگی املای حدیث می‌نگاشته وبقول خودش چندین هزار شعر عربی در حافظه داشت.

کتب وی همه تصوف وعرفان است ذم الکلام ومنازل السایرین را بعربی تالیف کرده رساله دل وجان و کنزا لسالکین ور سالهوارد ات و قلندرنامه و هفت حصار ومحبت نامه ورساله مقولات والهی نامه وی درپارسی است.

رباعیات روان وجاذب عرفانی نیز سروده که قدیمترین رباعیات پارسی شمرده میشود تحلیل آثاراوازنقطهٔ نظرادب ازاین مبحث خرج است. کتب او اکثرطبع شده هم دربن اواخر تفسیر وی طبع شده تفسیر اورا عبدالله رشیدالدین میبذی شرح و تفصیل نمود دریازده مجلد بزبان پارسی و از بهترین کتب تفسیر است. کتاب طبقات الصوفیه عبدالرحمن سلمی رابزبان هروی املا کرده بود وآنرا درقرن نهم مولنا عبدالرحمن جامی بفارسی متداول آورده وابزاداتی دران نموده کتاب نفحات رابو جود آورد حضرت شیخ الاسلام درسال ٤٨١ درهرات وفات ودر گازرگاه مدفون شده هزار روی مطاف زایرین ویکی از ابنیه تاریخی وبزرگ کشور ماست ملوك کرت وامرای مغل بران عمارات مفصل نموده اند وبسا از بزرگان این سرزمین که درپیرامون تربت پاك وی بخاك سپرده شده اند.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 688 of 736

فصل (بیستم)

علماء

شیخ الرئیس ابو علی سینا

پدران وی ازمحتشمان بلخ بودند ودرآن شهر زندگی داشتند جدش سینا وپدرش عبدالله وخودش حسین نام داشت کنیتش ابوعلی ولقبش شیخ الرئیس می باشد پدرش ازبلخ به بخارا رفت ودر روزگار سامانیان درآن سامان در قریه خرمیثن ماموریت دولتی داشت وازقریه افشنه زنی خواست که ستاره نامیده می شد این بزرگوار درسال ۳۹۱ هجری قمری درافشنه متولد گردید واز کودکی باذکای خارق العاده وبی نظیر مشغول تحصیل شد و ازبخارا بخوارزم رفت وچنانکه در کتب وآثار متعدد موجود است ازخوارزم بهمدان آمد وبعداز اشغال مراتب ومناصب دولتی درسال ٤٢٧ ازجهان رخت بست ودرهمدان جان سپرد وهمان جا مدفون گردید. سلطان محمود آرزو داشت وی به غزنه بیاید وما نند سایر فضلا ومحققین بمرکز جدید خراسان که دردربار وی گردآمده بودند وبه تالیفات علمی وفلسفی می پرداختند بوعلی سینا نیز در آن حلقه دانش وحکمت شامل شود وبا حمایتی که سلطان ازعلم وعلماء دارد مانند ابوریحان بیرونی به مشاغل علمی موظف گردد اما روزگار مجال نداد که حکیم نامور به غزنه بیاید ویا قحط کشوری را که پدرش ازآنجا برخاسته بود دیده بتواند. چون شرح احوال اوراعلمای جهان به تفصیل نگاشته اند وشخصیت بین المللی وی مربوط بتمام بشریت است ودراین راه تجلیلات مکرر بعمل آمده ودردیار ما نیز کتب متعدد دراین معنی نگاشته اند بهمین قدرا کتفا رفت.

ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی

وی بقول اکثر مورخان ازخوارزم است تنها امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود اورا ازهرات میداند. سلطان محمود چون خوارزم را کشود این حکیم

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 689 of 736

دانشمند را از آن جا باخود آورد اما بقول عروضی سمرقندی قبل از فتح خوارزم توسط نماینده خویش که از غزنه فرستاده بود ابوریحان و شیخ الرئیس را از نزد علی پسر مامون خوارزم شاه خواست. شیخ الرئیس نیامد و ابو ریحان به کمال خوشی بخدمت سلطان حاضر شد چون ابو ریحان از علماء بزرگ و دانشمندان و محققان عصر بود سلطان محمود و پسرش مسعود اولی عنایت و مرحمت زیاد داشتند و همیشه او را از انعام و اکرام خویش بهره مند میگردانیدند ابوریحان در یکی از قصاید خود که بزبان تازی دارد اکرام سلطان را یاد کرده از آن ممنونیت نموده.

راجع به حبس او که صاحب چار مقاله می نگارد از مقام حکیم مستبعد مینماید و بدیع الزمان فاضل معاصر تحقیقاتی در این باره نموده از آن برمی آید که این حکایت مبالغه آمیخته است. سلطان ابوریحان را در اسفار هند با خود می برد و آن حکیم بزرگ را موقع میداد که درباره عادات و اخلاق و علوم و آداب هند تحقیقات مفصلی نموده آنرا بصورت کتابی تدوین نماید.

ابوریحان بسلطان ارادت داشته در کتاب تحقیق ماللهند محمود را شیر جهان و نادرهٔ زمان خوانده است.

تالیفات وی

(۱) کتاب تحقیق ماللهند که مشتمل بر عقاید هنود در باب ه - اوراء الطبیعه و جغرافیا و نجوم و هیئت میباشد این کتاب را در ۴۲۱ تالیف کرد.

(۲) الاثار الباقیه عن قرون الخالیه.

موضوع این کتاب ذکر تواریخ ملل مختلف از قبیل اقوام آریائی و یهود و صابئین و عرب و قبطی و یونانی و روم و مبادی آنها ست و این کتاب را در ۳۹۱ تالیف کرد.

(۳) کتاب التفهیم لاوایل صناعت التنجیم.

موضوع این کتاب نجوم و معرفت ستارگان و ادوار فلکی و مدارات و حرکات

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 690 of 736

آن هاست اما از حساب و هندسه نیز در آن ذکر شده واین کتاب در (٤٢٠) تالیف شده .

٤- کتاب الاشباع فی صنعة الاسطرلاب

این کتاب نیز بزبان عربی میباشد وآنرا در (٣٩١) تالیف نموده .

٥- مقالید علم الهیئت

این کتاب در موضوع علم هیئت است وآنرا در (٤٢٧) تالیف کرده ابوریحان درسال ٤٤٠ وفات نموده است ودرغزنه دفن شده و تاهنوز قبراو مکشوف نگردیده است آثارجهان قیمت ابن استاد بنام غزنویان تالیف شده است.

ابوسلیمان خطابی

احمد بن محمد بن ابراهیم بستی

سمعانی میگوید ابو سلیمان قوی الحجت ومتدین وصادق القول بود در عراق وحجاز مسافرت نموده وخراسان را وجب وجب دیده است بمال حلال خویش تجارت میکرد وآنرا درنفقهٔ برادران وخویشاوندان خودصرف می نمود .

در نام وی اختلاف است بعضی او را احمد و بعضی حمید خوانده اند ازقول ابو عبید هروی وابومنصورثعالبی برمی آید که نام وی احمد بوده- حاکم بن بیع در کتاب نیشابور نام اورا احمد نگاشته مشار الیه از دانشمندان وعلما ومحققین بزرگ کشور ماست .

تالیفات او قرارذیل است.

معالم السنن فی الحدیث

غریب الحدیث

تفسیر اسماءالحسنی

شرح ادعیه ماثوره

اعلام السنن شرح بخاری

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 691 of 736

کتاب العزله
کتاب اصلاح الغلط المحدثین
کتاب اعلام الحدیث
کتاب شرح امهات ابی خزیمة
کتاب العروس
کتاب الغنیه عن الکلام

در هرجای که خطا بی سکونت اختیار کرده علمای بزرگ از محضروی مستفید شده اند.دربست عبد بن احمد بن غفیر هروی وابو مسعود بستی درغزنه ابو بکر بن محمدبن حسن مقری درسجستان ابوالحسن علی بن حسن فقیه سجزی خطابی با ثعالبی دوستی و مراودت داشته و ثعالبی در کتاب خودازوی ستایش کرده — خطابی علاوه برعلوم رسمی شعرنیز گفته واشعار اوهمه عربی می باشد .

عبدالملک بن علی هراتی

سیوطی گوید وی درهرات مؤدب بودا کثر فضلا نزد وی درس خوانده بودند کتاب محیط درلغت و منتخب تفسیر زمانی در تفسیر از مولفات اوست درسال ٤٨٩ در هرات وفات نموده .

ابو منصور ثعالبی

وی از ائمه وبزرگان و دانشمندان خراسان است با ابوا لفتح بستی و حسنک میکال واکثر علمای کشور ما که نام بردیم مفاوضات داشته وی درسال ٣٥٠ متولد شده ودارای تالیفات مفیده ومتعدد است .

از مولفات وی غرر اخبارملوك الفرس است که به عربی بنام امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین تالیف کرده واین کتاب را مابین سالهای ٣٩٠ و٤١٢ تالیف نموده ولی متاسفانه کتاب به پایان نرسیده .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 692 of 736

دیگر کتاب یتیمة الدهر است ودران شرح حال شعرای عرب وخراسان وفارس را ضبط نموده وچار جلد می‌باشد وبهترین کتابی است که دراین موضوع نگاشته شده . اما نظر مولف نسبت بضبط احوال تاریخ به تحلیل آثار بیشتر بوده است .

دیگر ازمولفات او کتاب فقه اللغات است که درلغت ومحاورات عرب بنام عبید الله بن احمد میکال تالیف نموده و از امهات کتب ادب شمرده میشود دیگر کتاب الاعجاز والایجاز است که مشتمل بر کلمات بلیغ وجمله‌های فصار وجامع می باشد .

ابو منصور ثعالبی شاعر ومورخ وفقیه ونویسنده بود و انتقادات ادبی وی فصلی شیوا وجذاب درقرض الشعر ونقد الشعر باز نموده .

مولفات او به طبع رسیده ومخصوصاً یتیمة الدهر که همیشه طرف عنایت وا هتمام علماء بوده وبران ذیل ها نموده اند. در این کتاب شرح حال یك عده از دانشمندان وسخن سرایان عهد محمود روشن میشود .

آل میکال

درعهد دولت محمود خانواده درنیشاپور بنام آل میکال یا میکائیلیان زندگانی داشتند که درحشمت ودانش وعلوم ومعارف- شهرت بسزائی داشته‌اند ومرجع علماء وفضلای عصر بوده‌اند وباغزنه ارادت وخدمت داشته بنعمت آل محمود بکامرانی وجلال زندگانی میکردند. حسنك میکال که شرح احوال اورا نوشتیم نیزازاین دودمان محتشم بوده. عتبی در تاریخ خود درفصل مخصوصی سه تن ازاین خانواده را نام می برد وآن هارا اعیان فضلای نیشاپور می خواند .

ابو نصر احمد بن علی میکالی

بقول عتبی صنیع سلطان وربیب دولت ودیرینه مملکت بود. فضلی بزرگ ومالی فراوان ومحامدی بیش از شمار داشت وشعر عربی می گفت این ابو نصر

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 693 of 736

بابدیع الزمان نیز مکاتبات داشت ووقتی که بدیع الزمان درهرات بود فصلی بوی نگاشته ومحامدواورا ستوده‌است ثعالبی درمدح او گوید «هوبقیة الاماجد وغرة الاکارم وواحدالخراسان ومفخرتها وجمالها وزینتها»

ابوالفضل پسرابونصر میکالی

عتبی وی‌را ستوده گفته‌است که وی درعایای سلطان ستارهٔ فروزان است وماهی درخشان و در علوم متداوله قدرت وتوانائی دارد که نظیرآن کمتر پیدا میشود ثعالبی دریتیمة الدهر گوید ابوالفضل عوض این عمید و خلف صاحب وبدل صابی مهیا شد ــ کتاب فقه اللغات را ثعالبی بنام وی تالیف کرده .

امیر ابواراهیم بن ابونصر میکال

وی نیز ازعلما ودانشمندان عصرخود بوده امادرادب بپایهٔ برادرش نمیرسد .

شیخ ابی عبدالرحمن سلمی

نام خودش محمد ونام پدرش حسین سلمی می‌باشد اصل وی ازنیشابور است وازعلمای بزرگ است وچندین کتب وتالیفات دارد و کتاب «الحقایق فی التفسیر» تالیف وی‌است واین تفسیراوبه‌شیوه متصوفان می‌باشد وازاین جهت درزمرهٔ تفاسیر علمی بشمار نمی‌آید واین تفسیر ازطرف ابن جوزی انتقاد شده وابن جوزی کسی است که بیشتر اهل تصوف ازطعن لسان اومامون نمانده‌اند ودیگر کتاب طبقات صوفیه ازتالیفات اوست که آنرا خواجه انصار تدوین کرده وجامی نفحات را از آن تهذیب نموده شیخ عبدالرحمن درسال ٤١٢ وفات کرده وچنانکه آقای شالیزی درر سالهٔ خود تحقیق کرده قبرآن درجوار حظیرهٔ حضرت سنائی موجود می‌باشد وبنام خواجه نیمروز شهرت دارد و کتیبه قبرآن خوانده میشود .

ابی بکراحمدبن حسین بن علی البیهقی

وی از مشاهیر علمای حدیث است سلطان محمود به اوا خلاص داشته وبقولی علم حدیث را نزدوی آموخته واستاد سلطان بوده است کتاب سنن

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 694 of 736

کبیر وصغیر ازویست واز بهتر کتبی می‌باشد که‌دراین فن دراسلام تالیف گردیده یاقوت حموی وصاحب کشف الظنون وابی اثر وعسقلانی وی را ازبیهق نیشابور میدانند . تنها امین احمدرازی درهفت اقلیم وعلی‌شیر قانع در تحفة الکرام در مورد بیهق اختلاف دارند این ها میگویند بیهق شهرچهایست ازضمایم قندهار نزدیك بغزلات که‌آنرا مقرنیز گویند مردم نیك از آنجا برخاسته‌چون ابوبکر بیهقی استاد سلطان‌محمود غازی که سخن کبیر ازتالیفات اوست شیخ‌عبدالحق‌دهلوی دراشعة اللمعات شرح‌مشکوة دراین باره به‌تفصیل سخن رانده این استاد بزرگوار در ٤٥٨ وفات یافته چون این موضوع تحقیق زیاد می‌طلبد این‌جا موقع آن نیست .

احمدبن‌محمدعبدالرحمن‌پاشانی‌هراتی

بقول سیوطی کنیت وی ابوعبیداست وویشاگرد خطابی بستی می‌باشد که‌شرح حال‌او گذارش یافت ونزد ازهری نیزدرس خوانده .

این شخص کتابی بنام غریبین در حدیث داشته وهم‌چنین تاریخی‌بنام ولاة هرات متاسفاً هردو کتاب‌او موجود نیست درسال ٤٠١ وفات کرده .

آدم بن‌احمدبن اسدهراتی

یاقوت درمعجم‌الادبا وسیوطی درتذکره خویش می نگارند که‌نامبرده ازاهل هرات بود امادربلخ سکونت داشت ادیب وعالم و اصولی بود چون ازحج به‌بغداد آمد علمای بغداد بروی گرد آمدند ونزدوی حدیث وادبیات خواندند . ابو منصور جوالیقی دریك‌مسئله باوی مناظره کرد. فاضل‌هرات به‌وی گفت تواول نسبت خودرا درست کن آنگاه داخل مناظره شو !

زیراوی منسوب به‌جوالیق بود ونسبت بجمع درست نمی‌باشد .

جناده‌بن‌محمدبن‌حسین‌ازوی‌هراتی

وی‌نیز ازشاگردان علامهٔ‌ازهریست یاقوت در معجم‌الادباء گوید وی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 695 of 736

ازعلمای جلیل القدر ومعروف بود. درمصر رفت ودرجامع مقیاس درس می گفت یکی ازحکام قرمطی خلیفه مصر به‌تعصب مذهبی وی‌را درسال ۳۹۹شهید کرد جنازه وقتی درمجلس صاحب بن عباد رفت وازدیك صاحب نشست صاحب بچیزی مشغول بود چون نگاهش بجنازه ولباس مندرس وی‌افتاد گفت این سگ‌را که‌دراین‌جا آورده جنازه گفت سگ آنست که‌سه‌صد نام برای سگ نمیداند. صاحب مقام علمیت اورا دریافته پوزش خواست ودر کنار خویش جاداد.

ابو عبید الله عبدالواحدجوزجانی

وی ازشاگردان فاضل شیخ الرئیس وازمحققین وفلاسفه وطن است درسال ٤٠٤ نزد شیخ الرئیس رفته وتا ٤٢٨ که‌شیخ‌وفات نموده‌ازاو دوری‌نکرده‌است. دراثرصحبت شیخ واستعدادی که‌در ابوعبیدالله موجود بود باندك فرصت مرتبه تحقیق یافته خود ازعلمای عصر بحساب آمد ابو عبیدالله در تدوین آثار شیخ مساعدت زیاد نمود ودر کنار رصدخانه اصفهان هم‌به‌وی معاونت نمود شرحی برمشکلات قانون وشرحی بررسالهٔ حی‌بن یقظان نگاشت و کتابی نیز بنام ترکیب الافلاك تالیف‌نمود وخود درسال ٤٣٧ وفات کرد وبقول قطب‌الدین لاهیجی بعد ازوفات شیخ درجوز جانان رفته و درآنجا وفات کرد وآنجا دفن شد.

ابوالخیرخمار

حسین بن سوار بن بابا بن بهرام ابوالخیر معروف به‌ابن خمار درربیع‌الاول سال ۳۳۱ دربغدادمتولد شده‌واز بزرگان ونوابغ‌عصرخودبوده‌وچندان‌دانشمند وفاضل که شیخ الرئیس بملاقات او اظهار اشتیاق نموده است بعد ازتحصیل‌و اتمام علوم فلسفی بدربارخوارزم شاه رفت وسلطان‌دانش‌پرورمحمودغزنوی نخواست دارالملك غزنه که مهد دانایان وستودگ‌نست ازچنان محقق

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 696 of 736

بزرگ نهی باشد لهذا او را از شوهر خواهر خود خوارزم شاه خواست وابوالخیر در غزنه آمد و بقول بیهقی سلطان محمود بعد از فتح خوارزم اورا باخود آورد و باوجود آنکه نصرانی بود سلطان او را بدین اسلام دعوت نمود اما وی نپذیرفت و سلطان دوباره بمذهب او تعرض نکرد و مقام دانش و فلسفهٔ وی را گرامی شمرد و طبابت عهدرا بوی تفویض نمود - درانوقت درغزنه بیمارستان بزرگی سلطان بنا کرده بود که شرح این بیمارستان را عوفی در جوامع الحکایات ضبط نموده واز گفتهٔ عوفی بر می آید که دران بیمارستان علاوه بر علاج سایر امراض شعبهٔ مخصوص برای دیوانگان ومعتوهان نیز بود(۱)

ابوالخیر در غزنی روزی از در دبستانی میگذشت آواز دلکش طفلی را شنید که قرآن می خواند این صدای ملکوتی دروی تاثیر کرد همان شب در رویا بشرف دیدار فرخندهٔ حضرت پیغمبر (ص) مشرف شد وفردای آن بدولت ایمان فایز گردید . ابن خمار قولی در ٤٠٨ و بقولی در ٤٨٩ وفات نمود تالیفات اورا متجاوز ازسی جلد دانسته اند (۲)

ابو نصر عتبی

ابو نصر دری متولد شد محمد نام داشت وبام پدرش عبدالجبار بود ازری بخراسان عزیمت کرد وبواسطه ابوالفتح بستی دردیوان رسالت سبکتکین راه یافت ودردارالانشای محمود نیز بشغل سابق می پرداخت شاعر بزرگ و نویسنده مفلق بود تاریخ یمینی راه وی تالیف نمود این کتاب شامل است براحوال سبکتکین ومحمود ویکی ازماخذ مهم آن دوره است این کتاب بعربی نوشته شده ودران تصنع و تکلف زیاد بکار برده است. جرفا دقاقی درسال ٦٠٣ آنرا بفارسی ترجمه نموده و آن ترجمه در طهران بطبع رسیده .

چندتن از علماء کتاب یمینی رابعربی شرح کرده اند ازان جمله شرحی بنام

(۱) جوامع الحکایات قلمی مربوط بموزه کابل (۲) تتمهٔ صوان الحکمه

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 697 of 736

فتح الوهبی میباشد که آنرا احمدبن علی بن عمر منینی درسال ۱۱۱٤ تالیف نمود.

اصل کتاب عتبی درمصر وهندوستان طبع شده است عتبی دراواخر زندگانی در کنج رستاق (بادغیس) بوظیفه بریدی مشغول بود - وبا احمد بن حسن میمندی روابط فراوانی داشت وازطرف سلطان به سفارت نزد شارهای غرشستان مامور شد چنانچه درفصل غرشستان نگاشتیم.

(ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود گردیزی)

وی از گردیز بود و یکی ازمورخان ونویسندگان بزرگ محسوب میشود شرح احوال وی درست معلوم نیست تنها چیزی که ازوی دردست میباشد کتاب نفیس اوست که بنام زین الاخبار تالیف نموده وبدیدار است که اول وآخر آن کتاب افتاده است در نسخه موجوده که ازروی نسخه های کمبریج واکسفورد استنساخ گردیده ومرحوم قزوینی دانشمند بزرگوار ایرانی آنرا طبع نموده است از روز گار طاهر بن حسین یعنی ازوقعات سال ۲۰۵ آغاز نموده بوقعات شهاب الدوله مودود پسر مسعود پسر محمود میرسد ومعلوم است این کتاب درعهد عبدالرشید بن سلطان محمود (٤٤١-٤٤٤) تالیف شده زیرا مولف بنام عبدالرشید جمله ادام الله دولته راضمیمه کرده بدین ترتیب قسمت آخر کتاب که مفقود شده بسیار اندك خواهد بود امادریغ از قسمت های اول که معلوم نیست از کجا آغاز و چه مقدار آن مفقود گردیده باشد.

(ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید غزنوی)

از بزرگان غزنی واز فضلای دورهٔ بهرامشاه میباشد ودر عهد این پادشاه بخدمت اشراف گماشته شد و درعهد دولت خسروملك (٥٥٥) آخرین پادشاه غزنوی به منصب وزارت رسید ودیری نگذشت که به سعایت جاسوسان محبوس گردید واز زندان این رباعی راسروده بخسرو ملك فرستاد.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 698 of 736

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو روزی که نبودانی که نترسند از تو
خرسند نه‌ئی بملك ودولت زخدای من چون باشم بحبس خرسند از تو

خواندن رباعی سود نکرد وقصد هلاك وی کردند هنگام جانداد این رباعی را بر زبان راند .

از مسند عز اگرچه ما گه رفتیم حمدالله که نیك آ گه رفتیم
رفتند وشدند ونیز آیند و شوند ما نیز تو کلت علی‌الله رفتیم

بزرگترین اثر این شاعر بلخی اثر دورهٔ بهرامشاه کتاب کلیله ودمنه است که این نویسندهٔ بزرگ به تشویق سلطان بهرامشاه از عربی بفارسی ترجمه نموده ودران کمال مهارت واستادی خودرا ثابت نموده وآن کتاب به کلیله‌ودمنه بهرامشاهی مشهورمی باشد ویکی از متون برگزیده و شیوای زبان دریست که‌در عذوبت لفظ وجزالت معنی نظیرآن کمتر دیده شده. این کتاب رادر قرن نهم هجری ملاحسین واعظ کاشفی بعبارت عصرخود در آورده انوار سهیلی نام کرده است .

کلیله دمنه بهرامشاهی درهندوستان وایران طبع شده واین کتاب اثر یکی از علمای افغانستان است که‌به تشویق دربار غزنه بوجود آمده .
احمدبن ضیغورسجاوندی ودیگرخانواده آنها که اهل علم ومفسر ومحدث بودند ومزار شان اکنون در سجاوند لوگرد میباشدنیز ازدوره سلطان محمودتا بهرامشاه زندگی واز فضیلت پروری و کرم این خانه واده برخورداری‌ها داشتند ــ چنانکه شرح احوال آن‌هارادر رساله جدا گانه نوشته ام که در مجله آریانا طبع شده .

همچنین نیانیان دراین‌خانه واده بحشمت ونعمت به‌سر برده اند که عتبی وبیهقی بذکر آنها پرداخته است. برای آنکه‌ازمبحث تاریخ بیرون نیائیم ازذکر سایرعلما ودانشمندانی که‌دراین دوره می‌زیستند صرف‌نظر کردیم.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 699 of 736

فصل (بیست و یکم)

شعرای که در دورهٔ محمودیان به عربی شعر دارند
و در مدح این خاندان برداخته اند

ابو حفص عمرو بن مطهر حاکم

در دربار محمود یمین الدوله شعر می گفت و در جنابذ بروی از استاد ابوالفتح می نمود این قطعه وی در مدح محمود است .

اری حضرة السلطان یقضی عفا تها الی الروض مجداً بسماح مجود
و کم لجباه الرا غبین لدیه من مجال سجود فی مجالس جود

شیخ ابوالحسن محمد بن عیسی کرجی

از شعرای روزگار یمین الدوله می باشد مرد دانشمند و مستغنی بود بدربار سلطان نیامد اما به ثنای وی پرداخته و اشعاری در این معنی دارد .

قاضی ابوالفضل احمد بن محمد رشیدی لوکری

خود را از اولاد هارون رشید می پنداشت چندی متولی قضای سیستان بود و چندی در غرشستان به شغل وزارت می پرداخت بدربار خلیفة القادر بالله نیز رفته بود .

لقب تاج الدوله وزین الکفات داشت هنگامی که ترکمنان بر بلخ مستولی شدند سخت اندوهناك شد و این قطعه را انشاد کرد:

اری الاحرار کلهم حیاری کانهم و لحیانهم سکاری
واضحی الافضلون من البرایا بایدی الغیر فی بلخ اسیری
کان المسلمین وقد جبوهم مجوس او یهود او نصاری

و در مدح شمس الکفات احمد ابن حسن میمندی قطعه‌های شیوا دارد .

ابوبکر عبدالمجید پسر افلح غزنوی

شاعر فاضل بود یمین الدوله او را اکرام میکرد حتی بر صاحب تفضل

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 700 of 736

می‌نهاد گاهی بحیث برید طوس و گاهی در دیوان رسالت مأموریت داشت.

ابو محمد عبدالله بن دوغ آبادی

در دیوان رسالت مسعود بوظیفه کتابت می‌پرداخت ثعالبی وبرا نهایت ستوده این قطعه را درمدح سلطان مسعود سروده است:

لا یطمعن احد فی الملک بعدکه والسیف فی ید مسعود ابن محمود
سقی الکمات کئوس الموت از عته علی غناء صهیل الضمر القود

ابو منصور قیم بن ابراهیم ملقب به بزرجمهر

از شعرای دوره سلطان مسعود وشاعری بس مفلق وتوانا می باشد ثعالبی در کتاب خود ازوی ستایش نموده.

ابو سهل کشمیهنی

عضو دیوان رسالت دردربار مسعود بود بعربی شعر می گفت ودیوان داشت ثعالبی وبرا بمراعت لفظ ورشاقت معنی ستوده.

قاضی ابواحمد منصور بن محمد ازوی هراتی

باخواجه بزرگ احمد ابن حسن میمندی ارتباط داشت و در مدح آن وزیر قطعات شیوا درعربی دارد.

ابوالمظفر بلخی

شاعری مفلق وتوانا بود وتا سال ٤٢٠ درقید حیات بود.

ابو محمد شعیه بن عبدالملک بستی

ابوالفتح بستی را دیده ودرمیان این دوشاعر مفاوضات بوده

ابوبکر نحوی بستی

صاحب دیوان بود واشعار غراوقصاید شیواداشت بیشتر اشعار اودرصنعت متشابه وجناس است.

ابو عبدالله الوضاحی البشری محمد بن حسین

شاعر ظریف ودرنیشابور بخدمت یمین الدوله رسید و مورد مرحمت وی واقع شد درسال ٤١٦ وفات نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 701 of 736

فصل (بیست دوم)

غزنه و وجه تسمیه آن

شهری که امروز برسرراه کابل وقندهار واقع شده ودرروزگار سلطان محمود غزنوی وفرزندان او یکی از بلاد باشکوه وزیبا ومشهور جهان شناخته می‌شدقبل از دوره غزنویان نیز در کتب تاریخ وجغرافیا ازان نامبرده شده.

هیوان تسانگ سیاح چینی درحدود ٦٤٤ میلادی این شهر را سیاحت نموده وآنرا پایتخت (تسا و کیوتو) زابلستان خوانده و نام شهر غزنه را (هوسی نا) نگاشته است .

پروفیسر بن و نیست عقیده دارد که شاید این کلمه همان (گانزاك) باشداماچنانکه از تحقیقات اخیره پروفیسرمد کور برمی‌آید دربارچه سغدی این کلمه‌رابه تلفظ (گزنك) یافته که بمعنی خزانه‌می باشد(١) مورخان عرب گاهی آنرا غزنه وگاهی غزنی وگاهی غزنین نگاشته اند.

در رساله نفیسی که آقای کهزاد بنام مدنیت اوستائی نگاشته سرزمین کخره را از روی اوستا سیزدهمین سرزمین خوب ومقدس اوستائی دریافته ومعتقد است که بقول بعضی مورخان کخره عبارت از همین کگرك غزنیست . نویسند گان روزگار آل ناصر نیز به لهجه غزنین از این شهر نام‌برده اند . فرخی درقصاید خود آنرا غزنین خوانده .

عزم کی‌دارد که‌غزنین‌را بیاراید بروی
رای کی‌دارد که‌برتخت‌پدر گردد مکین

گردیزی نیز آنرا غزنین ضبط نموده وواضح تر از همه عقیده سنائی میباشد که دراین باب تصریح کرده وگفته است:

عرش وغزنین به‌نقش‌هردویك‌است گرچه غزنین رفیع‌تر فلك‌است

---

(١) مقاله پروفیسر بن ونیست مجله آریانا ترجمه آقای نعیمی .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 702 of 736

و باین ترتیب غزنین مصحف عرش می باشد .

شکوه وجلال غزنه وتزئیناتی که دراین شهر بزرگ بکار برده شده بود در کتب واشعار نویسندگان آن وقت به تفصیل ذکر شده .

تختی را که برای محمود بهمه سال ساخته بودندوماشرح آن را نگاشتیم ازنوادر روزگار بود. ابن اثیر می نگارد که مقسم های آب باغهای دولتی همه از نقره وطلاء بود که سپاهیان سنجر آنرا بغارت بردند ودیوارهای کاخهای سلطنتی را بالواح نقره آراسته بودند. کاخهای محمودیان هر کدام دارای برجهای بلند ورفیع بود ودروسط سرای سفه مربعی تعبیر می کردند بسیار بلند وبران می نشستند و بارمی دادند بابزم می نمودند ودر دیوار ها صورت های سلطان ومناظر طبیعی وشکار گاهها را بهسنگ نقش می نمودند از خرابه های غزنه سنگ سفیدی بدست آمده که لابد بهقصر سلطان تعلق داشته ودر این سنگ مناظر شکار آشکار دیده میشود. دیوار هارا بکافور وگلاب رنگ می دادندبشم ترکن ومرمر دران بکار می بردند بجای شنگرف وساردج عقیق ودرنصب میکردند فاصله های سنگهای را که درمسجد غزنی بکار برده بودند بهلاجورد تکحیل شده بود کنگره های کاخهارا بهشاخ گوزن وآهو که سلطان وشهزادگان شکار می کردند . آرایش می دادند .

تالاب های که درمیان باغها می ساختند دران ماهی می افکندند ودر گوش آن ماهیان حلقه های طلا ونقره می کشیدند دران وقت شهر غزنی دارای ربض وشهرستان بود قلعت کهن برای دفاین و گنجهای سلطنتی وذخایر حربی تخصیص داده شده بود علاوه برقلعه خود شهر چندین قلعت وحصار دیگر نزدیك شهر بود که دران مجرمین بزرگ را محبوس می نمودند بیشتر این مجرمان ازشهزادگان بودند باغهای سلطنتی دران وقت هر کدام بنام جداگانه خوانده میشد باغ پیروزی همین جاست که اکنون قبر سلطان دران واقع است.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 703 of 736

درمیان این باغ کاخی مجلل موجود بود که فخر مدبر ازان درواقعات بهرام شاه نامبرده .

باغ صدهزاردورتر ازغزنه بوده است که سلطان چون ازشکارژه بغزنه برمی گشت اول درانجا فرود می آمد ونشاط می کرد .

باغ محمودی درخود غزنه بود باغ عدنانی درهرات وباغ نو دربلخ بود کاخ های غزنه عبارت بود از کوشك دولت ـ کوشك شاه ـ کوشك کهن محمودی ـ کوشك محمودی ـ کوشك مسعودی ـ کوشك سپید .

معلوم است این قصرهاهمه بسلطان مربوط بود وقصرهای شخصی شهزادگان وخواجه گان وسپهبدان غیراین ها بوده است.

نام محله های غزنی که در تاریخ باقی مانده وامروز آن نام ها بدل شده است عبارت است از کوی زرین کران ـ کوی سیمگران ـ کوی سپید بافان ـ محلهٔ سر آسیاب ـ پل یك طاق ـ پل بامیان ـ ده آهنگران ـ افغان خالی ـ رباط محمد سلطان که یك منزلی شهر بود طرف سجاوند .

دشت شاه بهار جای بود که سلطان دران جا لشکر هاراسان میدید وسپهسالاران راخلعت میداد وبجنگ می فرستاد ـ صحرای باغ فیروزی نیز دشتی بود نزدیك باغ فیروزی که سلطان درانجا عرض لشکر میدید.

درنزدیك یکی ازاین قصر ها میدانی بود که درآن چوگان می باختند.

چیزی که ازان همه حشمت وجلال امروز درغزنه بجا مانده وشناخته میشود:

تربت سلطان :

مزار سلطان در محلتی میباشد که آنرا روضه می نامند واین همان چمن سیب زار کاخ پیروزیست.مع الاسف درحوالی باغی که تربت سلطان دران واقع است خانه های مردم آباد شده و ازین جهت بهیچ صورت نمی توان باغ پیروزی را معلوم نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 704 of 736

تربت سلطان در زیر گنبدیست که اعلیحضرت سراج الملت والدین امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۳۲۰ قمری آنرا تعمیر نمود ودر روز کار سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید ترمیم گردیده وبیرون سقف آنرا از آهن پوشیده اند. این گنبد ازخشت خام است وراه رویی که احاطه گنبدرا بابیرون باغ وصل می کند ازخشت خام وپخته پوشانیده شده .

سنگ تربت سلطان محمود از رخام نهایت نفیس است که بشکل هشتم ساخته شده ودو تخته‌سنگ یك‌جا بهم وصل گردیده .

دریك طرف این سنگ این‌عبارت خوانده‌میشود :

(غفرانا‌من‌الله‌للامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتکین غفرله)

عبارت فوق بخط کوفی ودرمیان گلبر گهای برجسته ونهایت اعلی‌رسم شده

ودرجانب دیگرسنگ که‌طرف‌شرقی‌میباشداین‌عبارت‌بخط رقاع نوشته شده:

(توفی‌رحمة‌الله‌علیه ونورحفرته وبیض وجهه عشیة یوم‌الخمیس لسبع بقین من‌شهر ربیع‌الاخر سنه احدی‌وعشرین واربعمائه)

لابددرمیان این دوخط فرق تاریخی موجود است وخط سنگ دوم مدتی بعد ازسنگ اول نوشته شده.

چارمحراب کوچك‌برچارطرف‌سنگ ودودائره کوچك‌دربالاوپایان سنگ کنده‌شده ودران آیات قرآنی نگاشته شده‌واین آیات‌همه‌بخط کوفی‌میباشد

در دایرهٔ اول :

بعد ازتسمیه :

« ربنا اتمم لنانورنا واغفر لنا بالنبی وآله »

دردایرهٔ دوم‌بعد از تسمیه :

« غفرانك ربنا والیك المصیر »

دردیوار گنبد لوحی ازسنگ‌مرمر است که بخط خطاط شهیروطن‌جناب‌سید

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 705 of 736

عطاء محمدشاه آقانگاشته‌شد وازبنای گنبد که‌درعصر امیرحبیب‌الله‌خان تعمیر شده یاد میدهد .واین‌خطخودیکی‌از شاهکارهای خطاطیست.

چهار محراب چهار گوشهٔداخل‌قبه‌حضرت‌یمین‌الدوله‌محمود بانوشته هابخط کوفی حسب ذیل است :

اول : محراب پیشروی دروازه :

بسم الله الرحمن الرحیم . تبارك الذی بیده‌الملك وهوعلی کل شیء‌قدیر الذی خلق الموت‌والحیاة الایه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حسبی‌الله و کفی

شهدالله انه لااله الا هو ، وا ولی العلم قایما بالقسط لا اله‌الاهو العزیز الحکیم»

محراب دوم :

«بسم الله الرحمن الرحیم- کل نفس ذایقة الموت وانماتوفون‌اجورکم یوم القیامة ، بسم الله الرحمن الرحیم ، ذوالعرش قل‌الروح من‌امرربی»

محراب‌سوم:اطراف مرقد حضرت‌سلطان یمین الدوله‌محمود ...

«بسم الله الرحمن الرحیم - مالك الملك تو تی‌الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاءوتعزمن‌تشاء و تذل من‌تشاء بیدك الخیر »

بسم الله الرحمن الرحیم - بسم الکافی ان‌الله یغفرالذنوب جمیعاً »

محراب چهارم اطراف مرقد منور :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم کل نفس ذایقة الموت وانماتوفون اجورکم یوم القیامة لااله الاحسبی و کفی عنده باذنه »

دروازه گنبد را که انگلیس ها اشتباه کرده بنام د ر وا ز ۀ سو منات برده‌ودر اگـــره گـذاشته اند از هـمـین جـا بـرده شـده

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 706 of 736

واکنون آن دروازه در آگره موجود است بعضی خطوط کوفی بزدران نقش شده که من نتوانستم بخواندن آن موفق گردم .

منارها:

دیگر از بناهای که ازدورهٔ غزنویان باقیمانده همان دو مینار غزنیست که از خشت پخته ساخته شده و بفاصله ایم کروه بطرف شمال شهر موجودهٔ غزنین واقعست هریك ازین منارها تخمیناً هشتاد ذرع ارتفاع خواهد داشت درحاشیه های بالا بخط کوفی بعضی از اسمای الهی و نام بانی منار نوشته شده مرحوم شیخ محمدرضا اولین کسی است که این خطها را درست خوانده ودر کتاب نفیس خود ضبط کرده است .

پایان این هردو منار درسابق هشت رخ وبالای آن استوانه ئی بود ولی در اثر یك زلزله که دروقت سراج الملة والدین واقع شد قسمت استوانه ئی فرود غلطید.

بعضی از مستشرقین اشتباه کرده منارهارا بدورهٔ محمود مربوط دانسته اند کتیبه مینارها اینست :

مینار اول که جانب شهر غزنی نزدیك تراست .

بسم الله الرحمن الرحیم

السلطان الاعظم ملك الاسلام یمین الدوله وامین الملة ابوالمظفر بهرام شاه خلدالله تعالی ملکه .

کتیبه منار دوم :

بسم الله الرحمن الرحیم

(السلطان الاعظم ملك الاسلام علاء الدوله والدین ابوسعد مسعودبن ظهیر الدوله امیر المومنین ابراهیم خلدالله ملکه)

گویا مینار اول بدوره بهرام شاه ومینار دوم به دوره مسعودبن ابوالملوك سلطان ابراهیم تعمیر شده .

بندسلطان نیز از تعمیرات دوره یمین الدوله محمود غزنویست که درسیلاب غور ویران گردید یابرنتوانست آنرا ترمیم کند سراج الملة والدین به ترمیم آن پرداخت ولی بزودی ویران شد اکنون درعصر اعلیحضرت معظم همایون ولی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 707 of 736

محمد طاهرشاه ادام الله سلطنته سراز نو تعمیریافته است .

ازغزنی باشکوه وجلال غیرازانچه نوشتیم جز هزار ها لوح قبر و چندین گنبد و بران چیزی دیده نمیشود .

لگد کوب حوادث چنان این شهر رامطموس نموده که انسان باور کرده نمی تواند یك وقتی برروی این اتلال وخرابه هاشهر با عظمت محمودشاهنشاه مشرق بنایافته بود .

آنچه از دورهٔ غزنویان شناخته میشود بقعه سلطان مسعود و بقعه سلطان ابراهیم است که سنگهای آن نیز شکسته .

سنگهائی که خوانده میشود عیار تندازآرامگاه سید ابوجعفر که در نزدیك بقعه سلطان ابراهیم است وبران این کلمات را نوشته اند .

قبر الفا بنز بعمل الاحاد ابو جعفر محمد بن علی الخاص غفره هذاه الحجر بتاریخ شهر الله المبارك رمضان سنه ثلاث وخمسمائه .

لوح مزار حضرت حکیم سنائیست که از قدیم تنها این کلمات بران نوشته است .

«هذا القبر الفقیر الحقیر الی رحمة الله مجدود ا لسنائی غفرالله»

وسنگهای دیگر بعد ازان نگاشته شده لوح آخرین در عصر اعلیحضرت المتوکل علی الله بعد ازاتمام تعمیر مقبره سنائی نوشته شده است .

در مقبره حکیم سنائی لوحی دیگر نیز از ان عصر خوانده می شود که دران نام رمضان این یوسف نگاشته شده ومعلوم است در محرم پنجصدونه قبل از وفات حکیم رخت ازجهان بسته در مقبرهٔ حدادیان لوح دوقبر خوانده میشود یکی ازان اینست:

ابی بکر محمد بن الشیخ الامام احمد بن محمد حدادی - یك قبر دیگر در این اواخر اززیر خاکها برآمده و در آن این کلمات بخط کوفی خوانده میشود :

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 708 of 736

هذا قبر الصالح الامیر الاجل نظام الملک وقوام الدوله ابی جعفر محمد بن صاحب! لا جل الشهید انار الله مقامه(١)

در پشته باغ بهشت یک لوح خوانده میشود که معلوم است قبر ابی بکر محمد بن علی میباشد که در سال ٤٦٤ وفات یافته . مزار دیگری است در غزنه بنام محمد الباغبان که برسنگ آن این کلمات خوانده میشود « اللهم اغفر ابن سهل محمد الباغبان الهروی کان وفاته من شهر ربیع الاخر سنه سبع وار بعین وار بعمائة » قبر محمد اعرابی درسمت جنوبی شهر غزنین در گورستان بام بهشت واقع است واین جملات بران خوانده میشود :

هذا مرقد الشیخ السعید العالم ابی محمد اعرابی کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام .

شاید این قبر از محمد اعرابی سپهد ارغازی وجنگجوی سلطان محمود باشد.

دیگر برخی سنگهای شکسته که بدست آمده کلماتی دران ها خوانده میشود که هریک معارف ومسجدی و بنائی مربوط بوده وروزگار آنهارا چنین پراگنده گردانیده است .

ازعمارات دورهٔ غزنوی فصلی بس زیبا ودلانگیز در تاریخ کشورما کشوده شده وآن کشف لشکری بازار یا لشکر گاهست دربست که درسال ١٣٢٥ شمسی توسط مورخ شهیر وطن آقای احمدعلی کهزاد کشف گردیده وهیئت باستان شناس فرانسوی باتحقیقات علمی این نظریه راتائید کرد . وفاضل موصوف رساله جداگانه دراین باره نگاشته اند .

این عمارات قسمتی ازعصر محمود وبقیه ازروزگار سلطان مسعود می باشد که چون لشکرهای سلطانی زیادت گرفت بناهای مفصلی برعمارات سابق افزود ودر لشکری بازار مجلل ترین بناهای سلطانی تعمیر شد و اکنون ازانجا

(١) یادداشت های آقای فاضل جلالی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 709 of 736

مقصوره سلطان ومسجد جامع و کاخ دربار و کوشك دیوان رسالت وحمام ها وشبستان ها وایوانهای بزرگ و کبوترخانه ها باتصاویر دیواری ورسته های بازار و شکارگاه کشف شده که هریك برای شناسائی سبك معماری وعظمت وجلال محمودیان دلیلی ثابت و آشکارا شمرده میشود .

اینك کتاب خود را به قصیده فرخی که در مدح لشکریان سلطان سرود خاتمه می دهیم :

هرسپاهی را که چون محمود باشد شهریار
یمن باشد بریمین و یسر باشد بر یسار
تیغ شان باشد چو آتش روز و شب بدخواه سوز
اسب شان باشد چو کشتی سال و مه در یا گذار
از عجایب خیمه شان باشد چو در باوقت موج
وز غنایم خانه شان چون کشتی آگنده بار
شاخ کرگدنشان بود میخ طویله در سفر
چنك شیرانشان بود تعویذ اسپان در شکار (۱)
بگذرند از رودهای ژرف چون موسی ز نیل
برشوند از کنده چون شاهین بدیوار حصار (۲)
ترکش ترکش کنند از گوهر تاج ملوك
وز شکسته دست بت بر دست بت رویین سوار (۳)
از سر بت بندمصحف هاهمی زرین کنند
وز دو چشم بت دو گوش لیکوا را گوشوار

---

۱ - کرك بفتح اول کرگدنست که حیوانی است معروف (وناخن شیررا رسم بود که برای تعویذ براسپان می آویختند ۲ - کنده خندق است ۳ - کوکب ترکش ستاره مانندی ازسیم وزر که برترکش اسب کوبند و سوار بکسر دست بت زنان است .

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 710 of 736

تیغ ایشان دست یابد با اجل در یك بدن
اسپشان بازی کند باشیر دریك مرغزار

هر که چون محمود بیشی دارد اندر روز جنگ
چون سر لشکر مقدم باشد اندر کارزار

لشکر او بیش دشمن ناکشیده صف هنوز
او به تیغ از لشکر دشمن بر آورده دمار

من ملك محمود را دیدستم اندر چند جنگ
پیش لشکر خویشتن کرده سپر هنگام کار

مردمان گویند سلطان لشکری دارد قوی
پشت لشکر اوست در هیجا بحق کرد گار (۱)

پیش ازو در روز محشر خسته برخیزد ز خاك
هر که از شمشیر او شد در صف دشمن فگار

نیست از شاهان گیتی اندر این گیتی چو او
وقت خدمت حق شناس و وقت زلت بردبار (۲)

هر زمان افزون ز خدمت شاه یاد اشی دهد
خاندان خویشرا وین را عجب کاری مدار

هر یکی را در خور خدمت ثنایی داد خوب
خلعتی کو را بزرگی بود و فخر تا ر

زنده گردانید یك یك نام خویش و نام فخر
نیست گردانید یك یك نام ننگ و نام عار

---

(۱) مضمون این بیت را عنصری نیز گفته است :
گر بحرب اندر بود لشکر پناه خسروان چونکه روز حرب باشد تو پناه لشکری
(۲) زلت بفتح و تشدید لغزش

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 711 of 736

جان شیرین را فدای آنخدا و ندی کنند
کزپی ایزد بود شان بهتر بن پرورد گار
از رضای او نتابند و مراو را روز جنگ
یکدل و یك رأی باشند ومو افق بنده وار
وقت فتح ازبخشش نیکو بود شان ملك ومال
وقت بزم از خلعت نیکو بود شان یادگار
بخششی کان دخل شاهان بودی اندر باستان
خلعتی کان خسروا نرا بودی اندرروزگار
پیش خسرو روز خدمت چون خزان اندرشوند
باز گردند از فراوان ساز نیکو چون بهار
از نواز شهای سلطان دل پر از لهو وطرب
وز کرامتهای سلطان تن پر از رنگ ونگار
برمیانشان حلقهٔ بند کمر ها شمس زر ( )
زیررانشان جمله زرین مرکبان راهوار(۲)
از تفاخر و ز بزرگی وز کرامت سر بزمین
زیر نعل مرکبانشان مشك بر خیزد غبار
زینهمه بهتر مر ایشانرا همی حاصل شود
چیست آن خوشنودی شاه ورضای کرد گار
باچنین نیکو کرامتها که می بینند باز
بیش ازین باشد کرامت شان امید ازشهریار
وانگهی زیشان نباشد نعمت سلطان دریغ
نعمتی کورا بران کردست یزدان کامگار

(۱) (شمس زر) (۲) - (زیر ران با ساز زرین)

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 712 of 736

نعمتش پاینده با دو دولتش پیوسته باد
دولت او بیکران و نعمت او بی کنار

بندگان و کهتر ار احق چنین باید شناخت
شاد باش ای پادشاه حق شناس و حقگذار

راست پنداری خزینهٔ خسروان امروز شاه
بر رسولان عرضه کرد و بر سپه پاشید خوار

کز در میدان او تا گوشهٔ ایوان او
هر یک سیمین ستام است و بت سیمین عذار (۱)

هر بوائین مرکبی زان کشوری کرده پریش
هر بتی زان سد بت زرین شکسته در تتار

آن یکی زینت میدان خسرو روز جنگ (۲)
وین بخوبی شمهٔ ایوان خسرو روز بار

آن برزم اندر فوشته پیش او دشت فراخ
وین ببزم اندر گرفته پیش او جاه عقار (۳)

از فراوان دیدن هر ای زرا مروز گشت (٤)
دیده اندر چشم هر بینندهٔ زر عیار

کی بود کردار ایشان همسر کردار او
کی تواند بود تاری لیل چون روشن نهار

ای بمیمن دولت عالی و ملت را امین
دولت از تو با سکون و ملت از تو بر قرار

---

(۱) ستام لجام ولگام (۲) کنی خوشی و تندرستی (۳) عقار بضم اول شراب و نوشه بفتح در نور دیده. (٤) هرا بفتح وتشدید کلوله های زرین وسیمین که درساخت اسپ تعبیه کنند بنا بمشابهت آن بوایله که آن را هرا گویند وبمعنی ساخت اسپ چون سینه بند ولگام وغیره استعمال شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 713 of 736

عزم تو کشور کشا وخشم تو بد خواه سوز
رمح تو یولاد سنب وتیغ تو جوشن گذار
موی براندام بد خواهت زبان گردد همی
از بی آن تا ز شمشیر تو خواهد ز بنهار
یك سوار از خیل تو و ز دشمنان پنجاه خیل
یك پیاده از تو وز گردنکشان یا صد سوار
هم سخاوت را کمالی هم بزرگی را جمال
هم شجاعت را جلالی هم شریعت را شعار
تا درخت تا ر تا رد عنبر و کافور بر
تا درخت گل لیار د سنبل و شمشاد بار
تا ز دیبا بفگند نو روز بر صحرا بساط
تا زدریا بر کشد خورشید بر گردون بخار
دیر باش و دیرزی و کام جوی و کام یاب
شاد باش وشاد زی و مملکت گیر و بدار

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 714 of 736

شرح مآخذ

زین الاخبار گردیزی
تاریخ بیهقی
مجمع الانساب شبانکاره‌ئی
برخی از قسمت‌های مفقودهٔ مقامات ابو نصر مشکان که در جوامع الحکایات آمده
جوامع الحکایات عوفی
تاریخ گزیده
تاریخ الکامل ابن اثیر جزری
تاریخ ابو الفداء
کتاب دکتور محمد ناظم ترجمهٔ آقای امینی
تاریخ عتبی متن عربی و ترجمهٔ جرفادقانی
روضة الصفا
حبیب السیر
تاریخ فرشته
جامع التواریخ
سیر المتاخرین
وفیات الاعیان قاضی ابن خلکان
فوات الوفیات
طبقات الشافعیة الکبری سبکی
طبقات ناصری (منهاج السراج)
طبقات سلاطین اسلام ستانلی لین پول

لباب الالباب عوفی
تذکره دولتشاه سمرقندی
یتیمة الدهر ثعالبی
تتمة الیتیمه
تاریخ بیهق
تتمة صوان الحکمه
اداب الحرب والشجاعه
دستور الوزراء

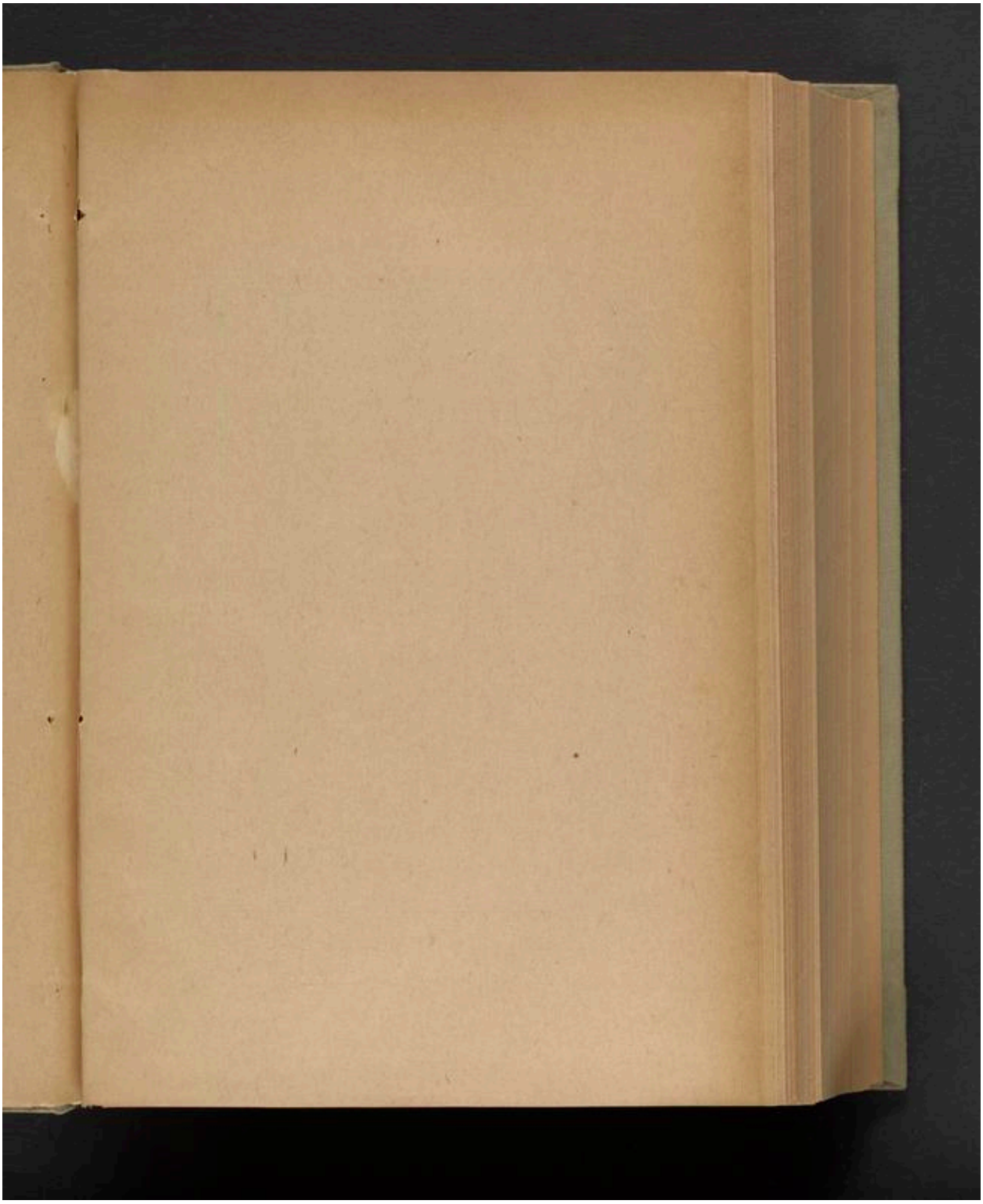
آثار الوزراء - نسخهٔ خطی
ریاض الالواح مرحوم شیخ محمد رضا - نسخه خطی
دیوان فرخی
دیوان عنصری
کشف المحجوب شیخ علی هجویری
طبقات الکبری امام شعرانی
تذکرهٔ شیخ عطار
هشت مقاله (راجع به سه متن)
کلیات سنائی
دیوان منوچهری
مجمع الفصحا
مسکوکات اسلامی موزهٔ کابل (موسیو سورديل)
راحة الصدور راوندی
تاریخ سلاجقه - عماد کاتب
یادداشتهای آقای جلالی راجع به الواح غزنه
بغیة الوعات سیوطی
طبقات حنفیه مولوی عبد الحی لکنهوی
شاهنامهٔ فردوسی
دیوان ابو الفرج رونی
مقالات اورینتیل کالج مگزین
تاریخ هندوستان - رافوزیه
چار مقاله عروضی سمرقندی
معجم البلدان
معجم الادباء
مجلهٔ آریانا
مجلهٔ کابل
مجله مهر (جانشینان محمود غزنوی)
بقلم فاضل دانشمند نفیسی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 715 of 736



موزهٔ کابل : تصویر جوانی که از خرابه‌های قصر سلطنتی غزنویان
از لشکر گاه بست (وادی هیرمند) کشف شده

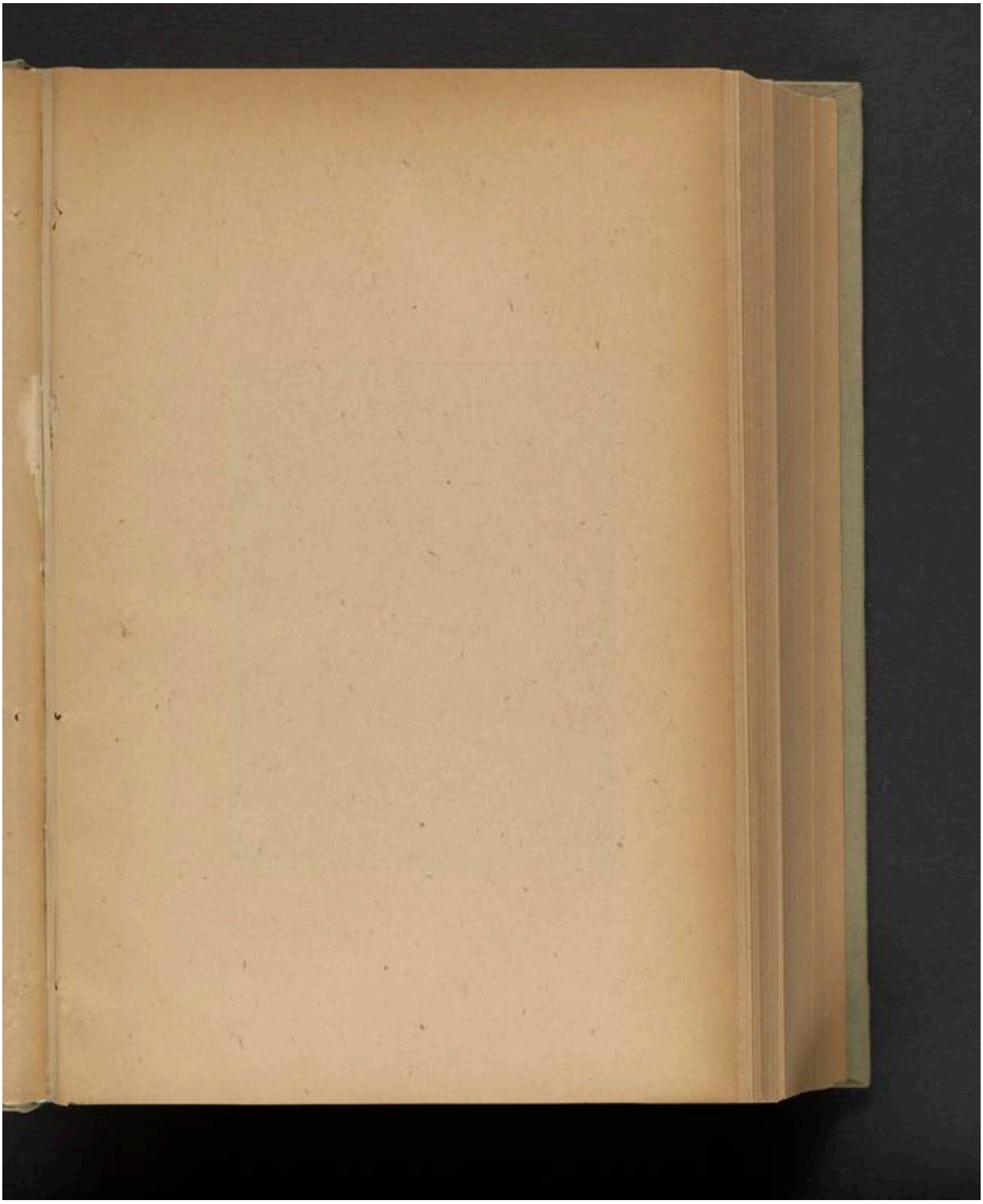
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 716 of 736



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 717 of 736



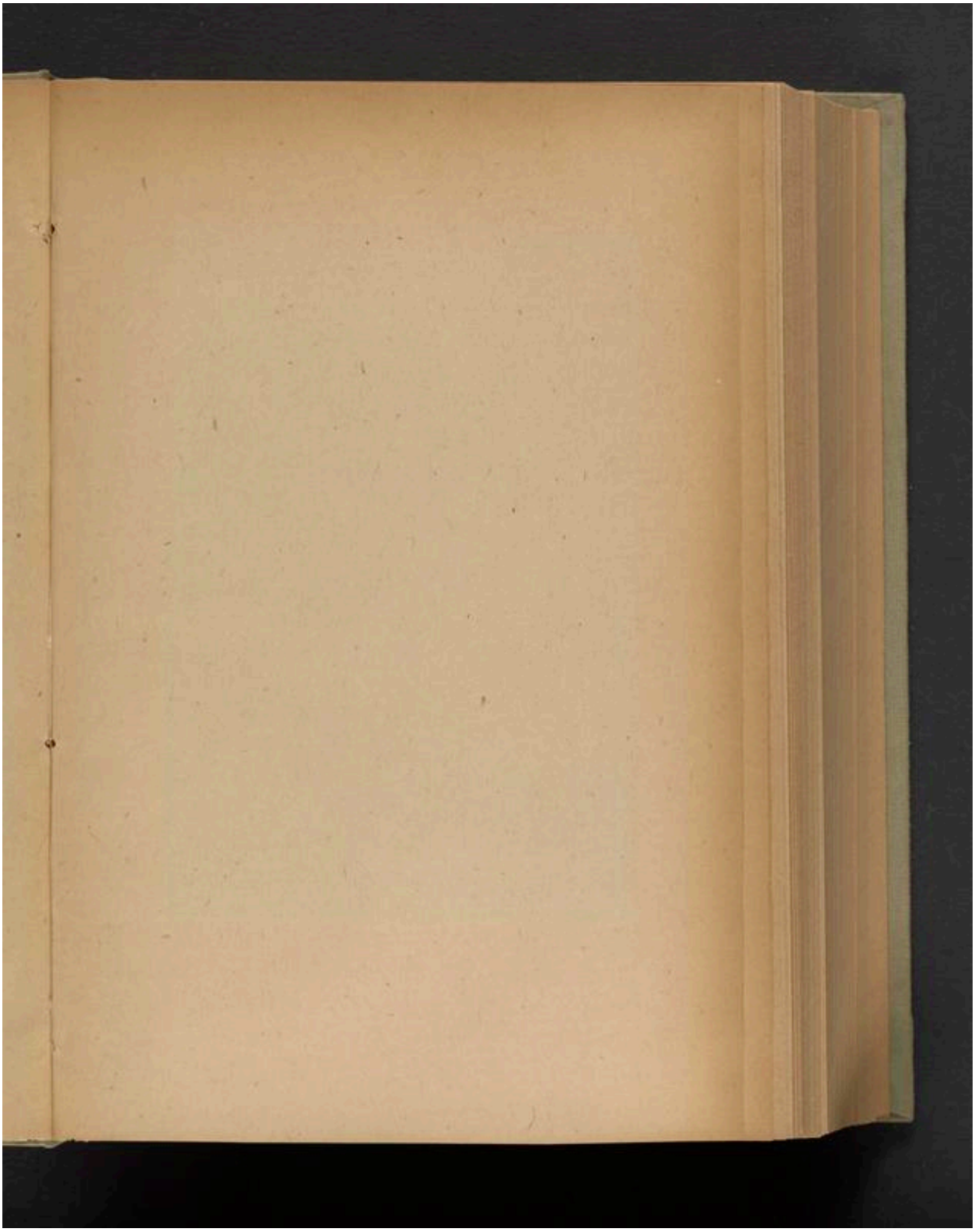
غزنی: سنگ روی تربت آرامگاه سلطان محمود غزنوی



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 719 of 736



موزهٔ کابل: غلامان اخص الخاص بارگاه سلطنتی غزنویان، این تصاویر که اصل آن رنگه است از خرابه‌های
تالار دربار کوشك سلطنتی لشکر گاه کشف شده است

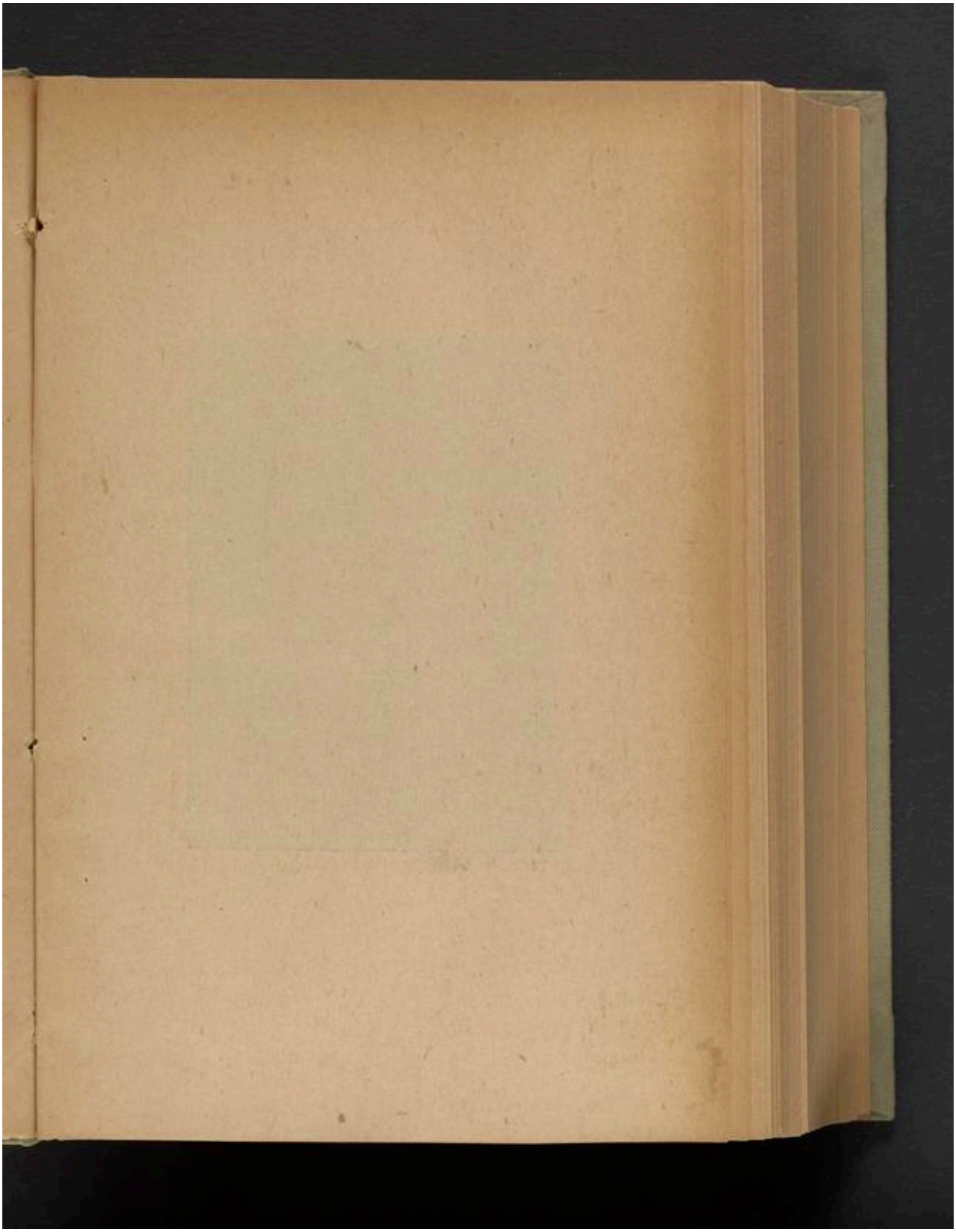


http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 721 of 736



موزهٔ کابل : ظرف فلزی عصر غزنوی

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 722 of 736



http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 723 of 736

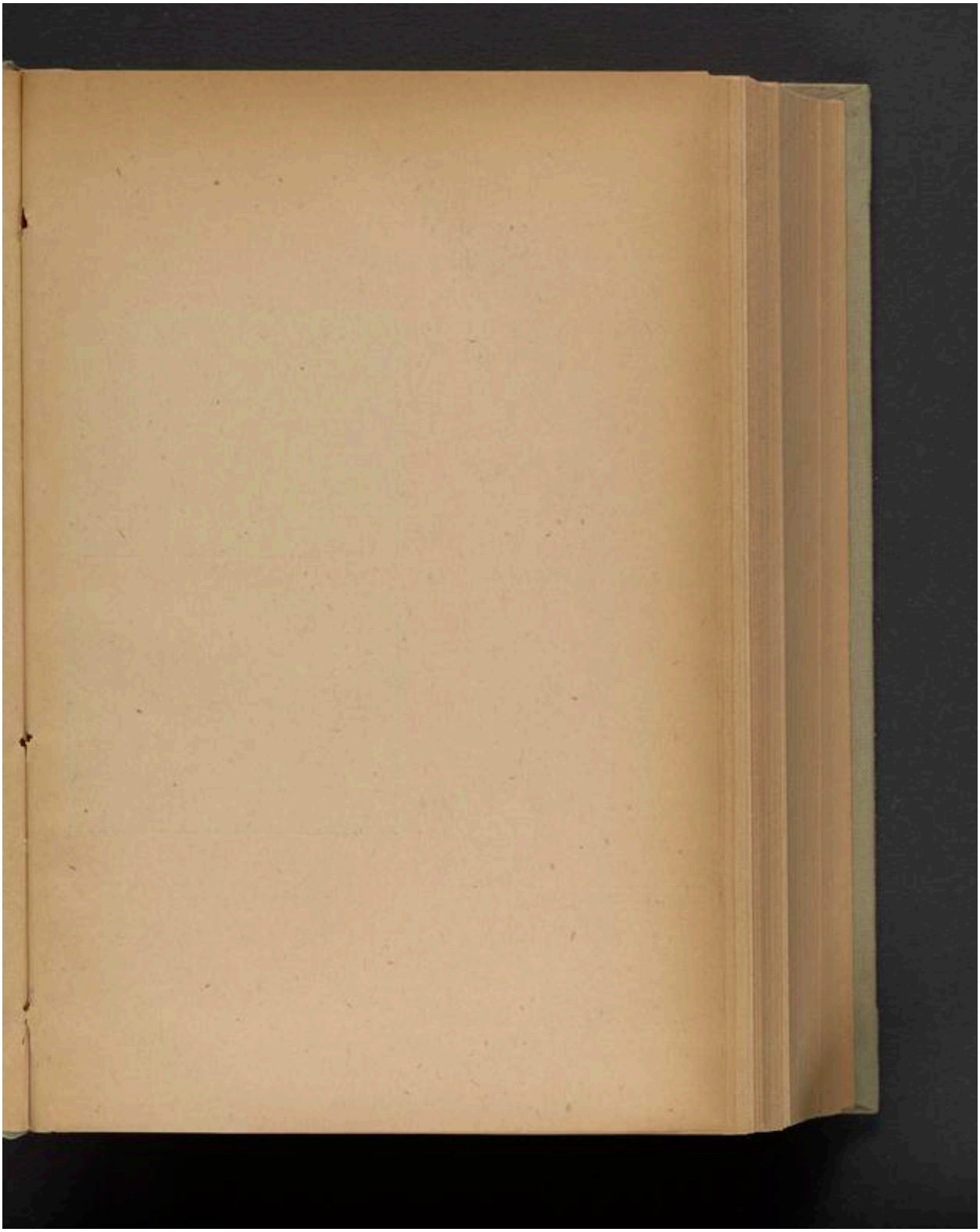


شبهی ازغلامان اخص الخاص(زرین
یاسیمین کمر) که از روی تصاویر رنگه
دیواری رسم شده واز لشکر گاه ازخرابه
های قصر سلطنتی غزنویان کشف شده است

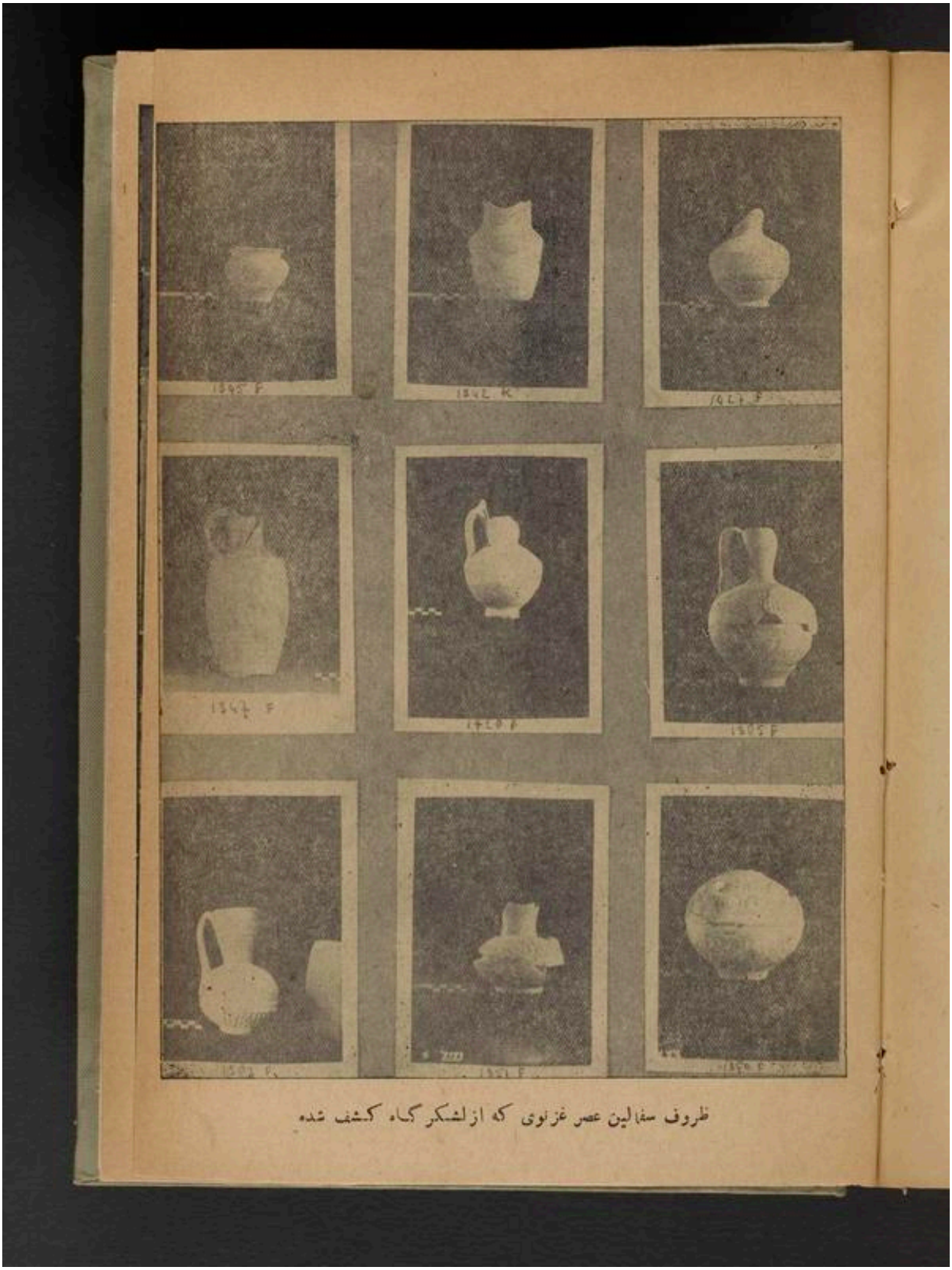




موزهٔ کابل: خود و صحنهٔ شکار
(از پیکر سازی قصر غزنوی)

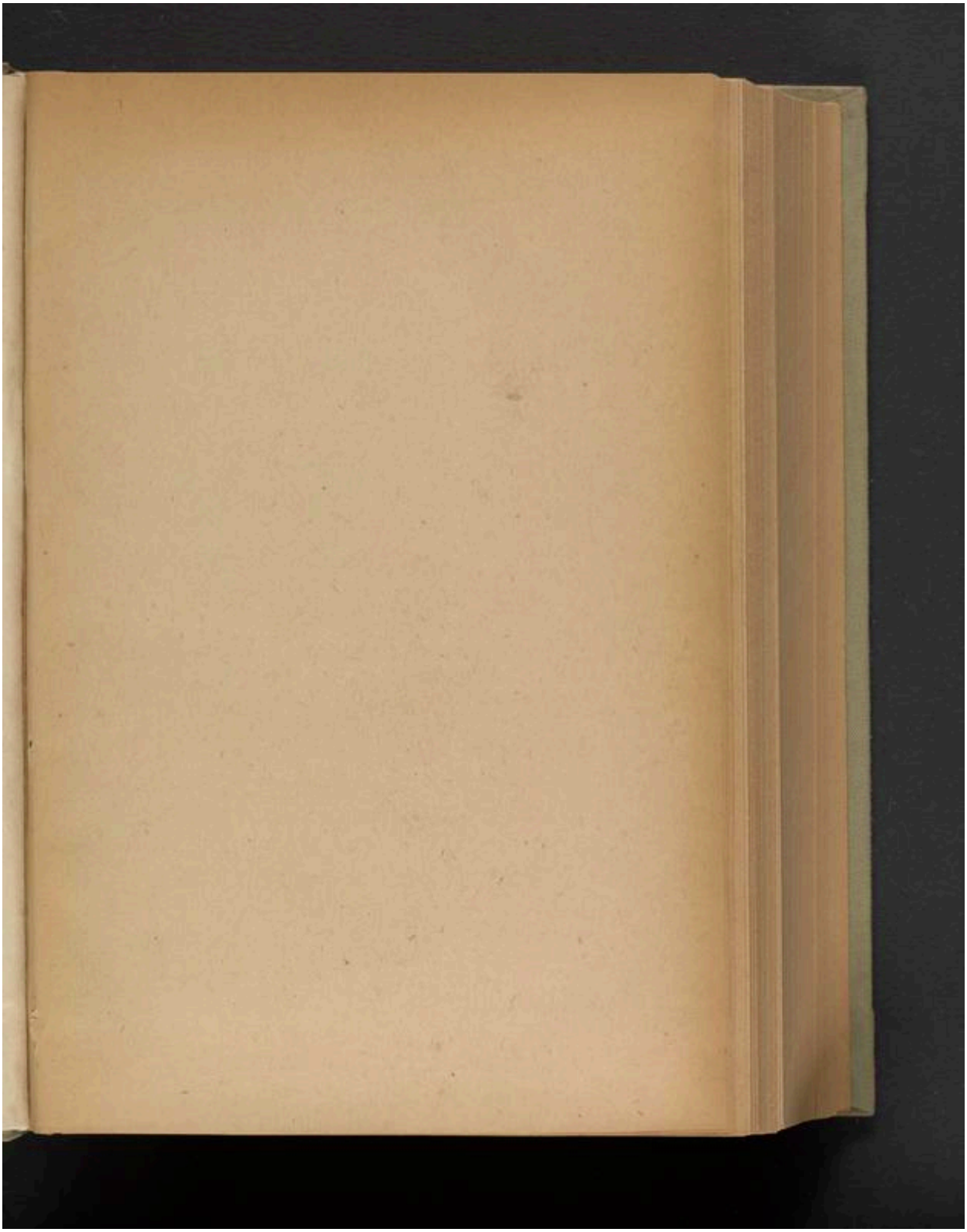


http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 725 of 736

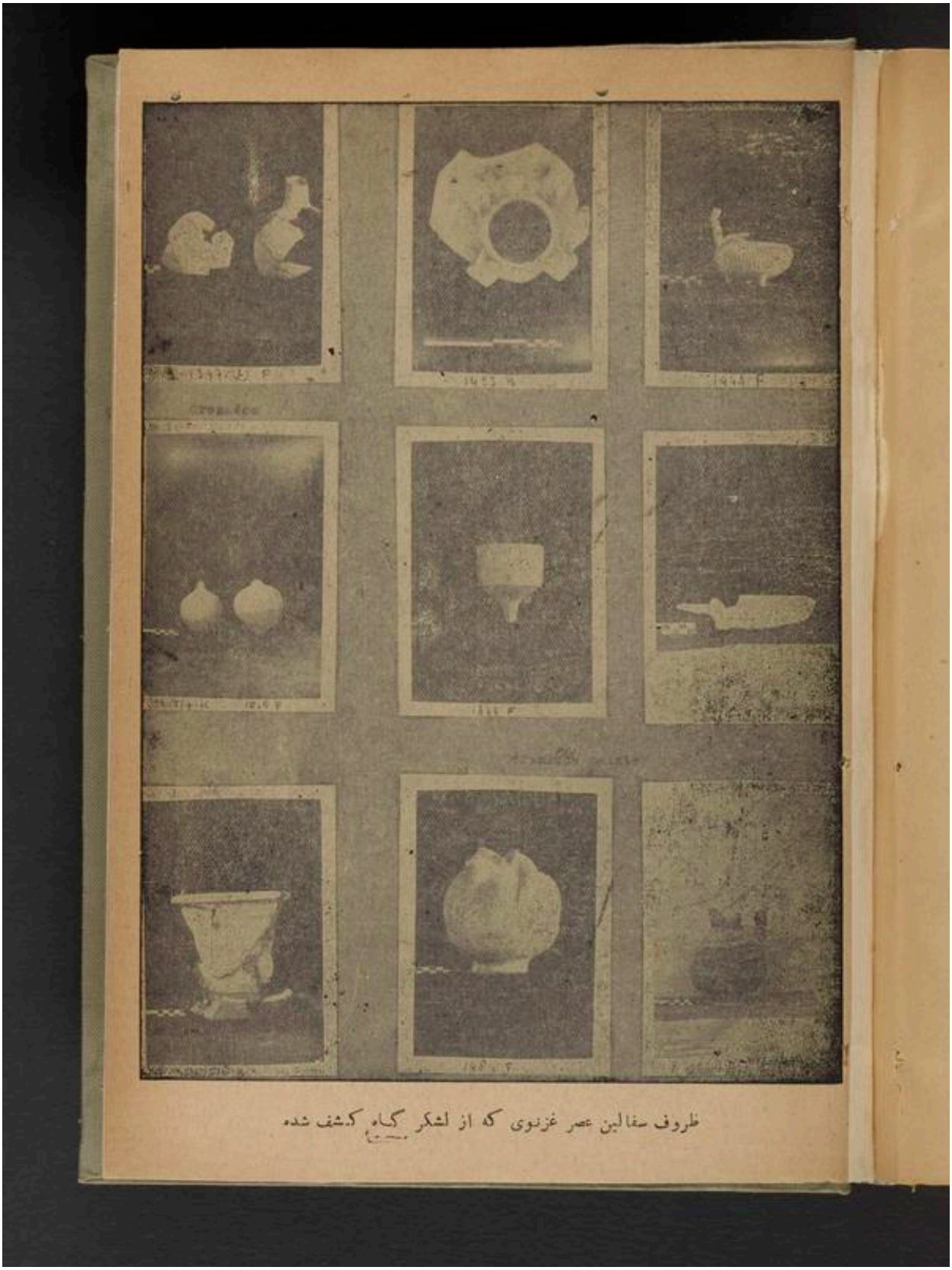


ظروف سفالین عصر غزنوی که از لشکر گاه کشف شده

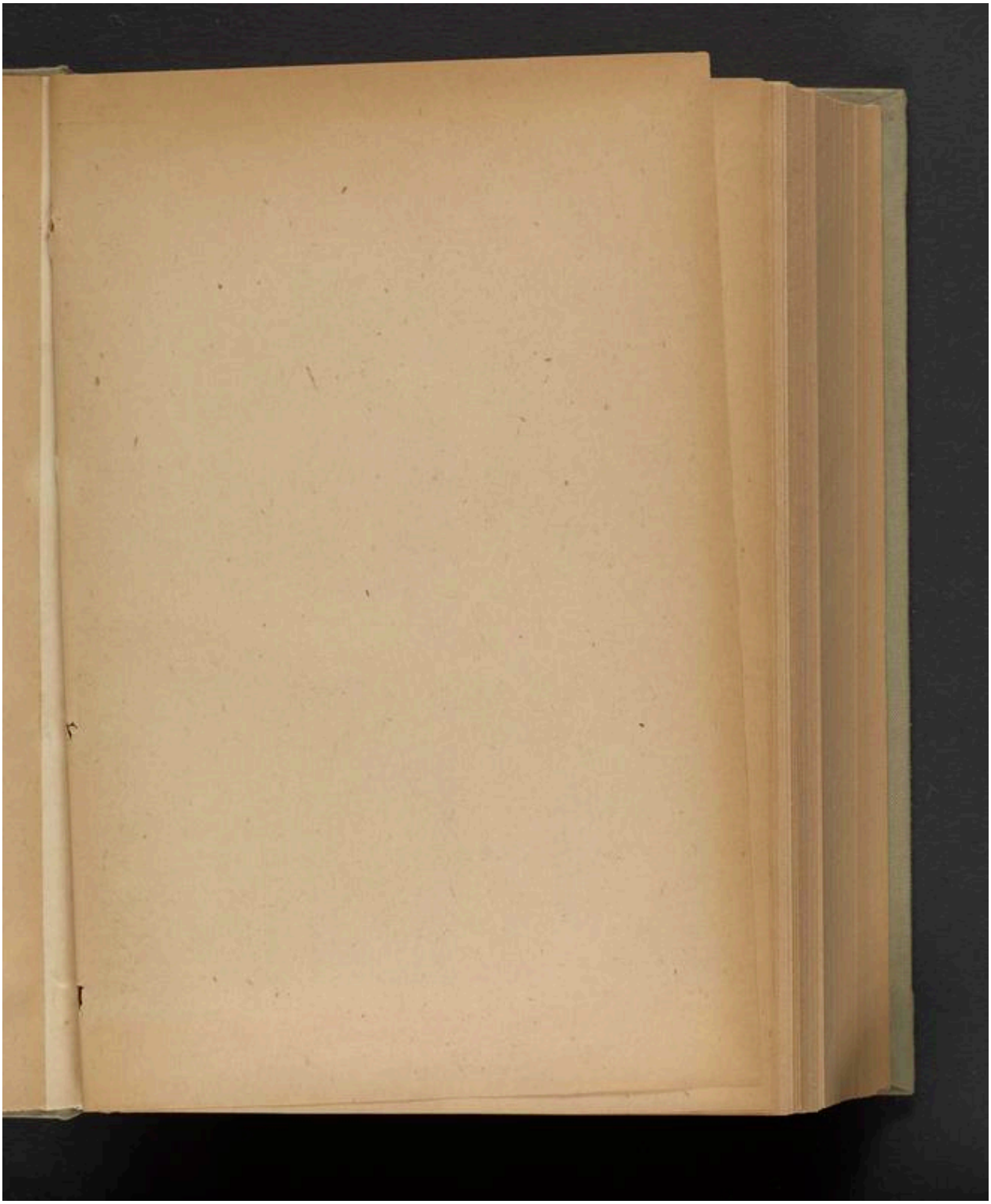
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 726 of 736



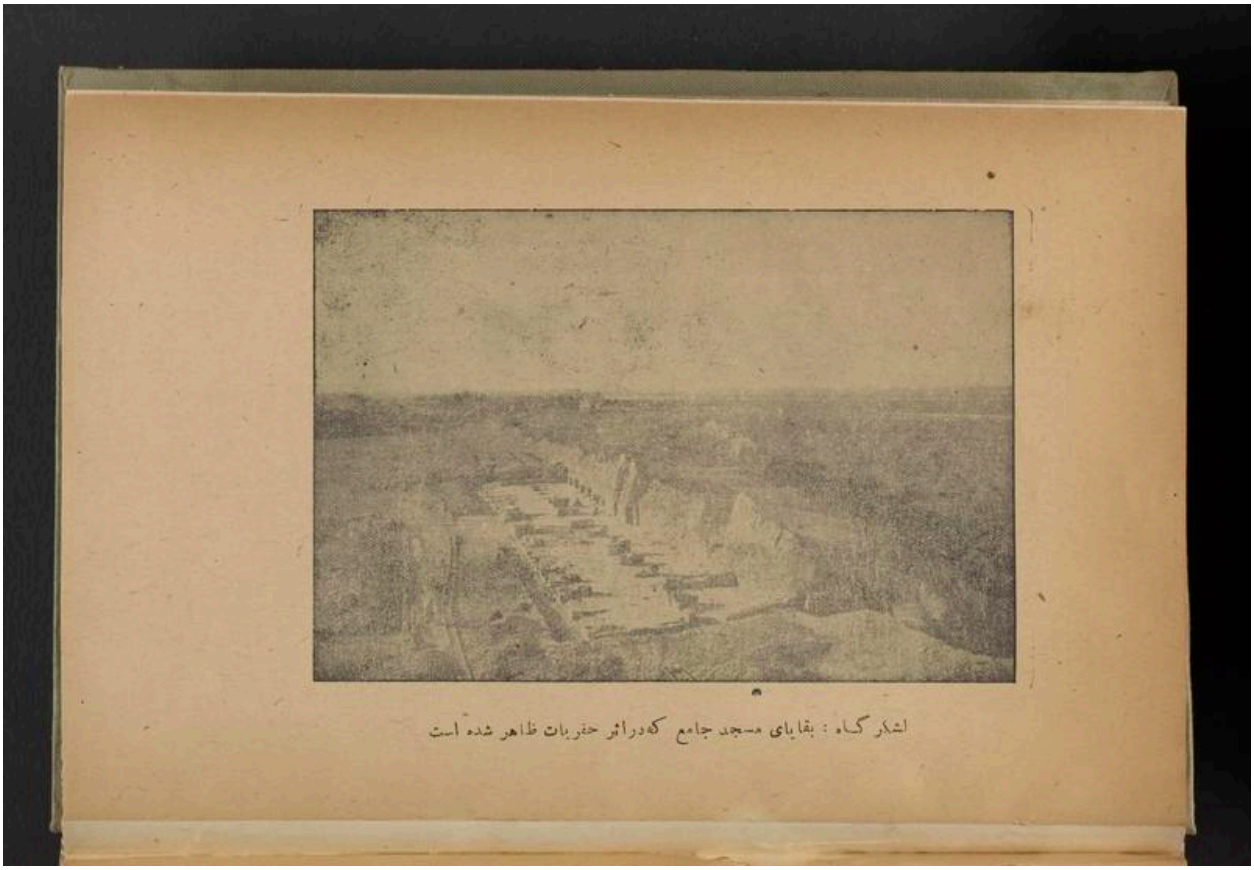
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 727 of 736



ظروف سفالین عصر غزنوی که از لشکر گاه کشف شده

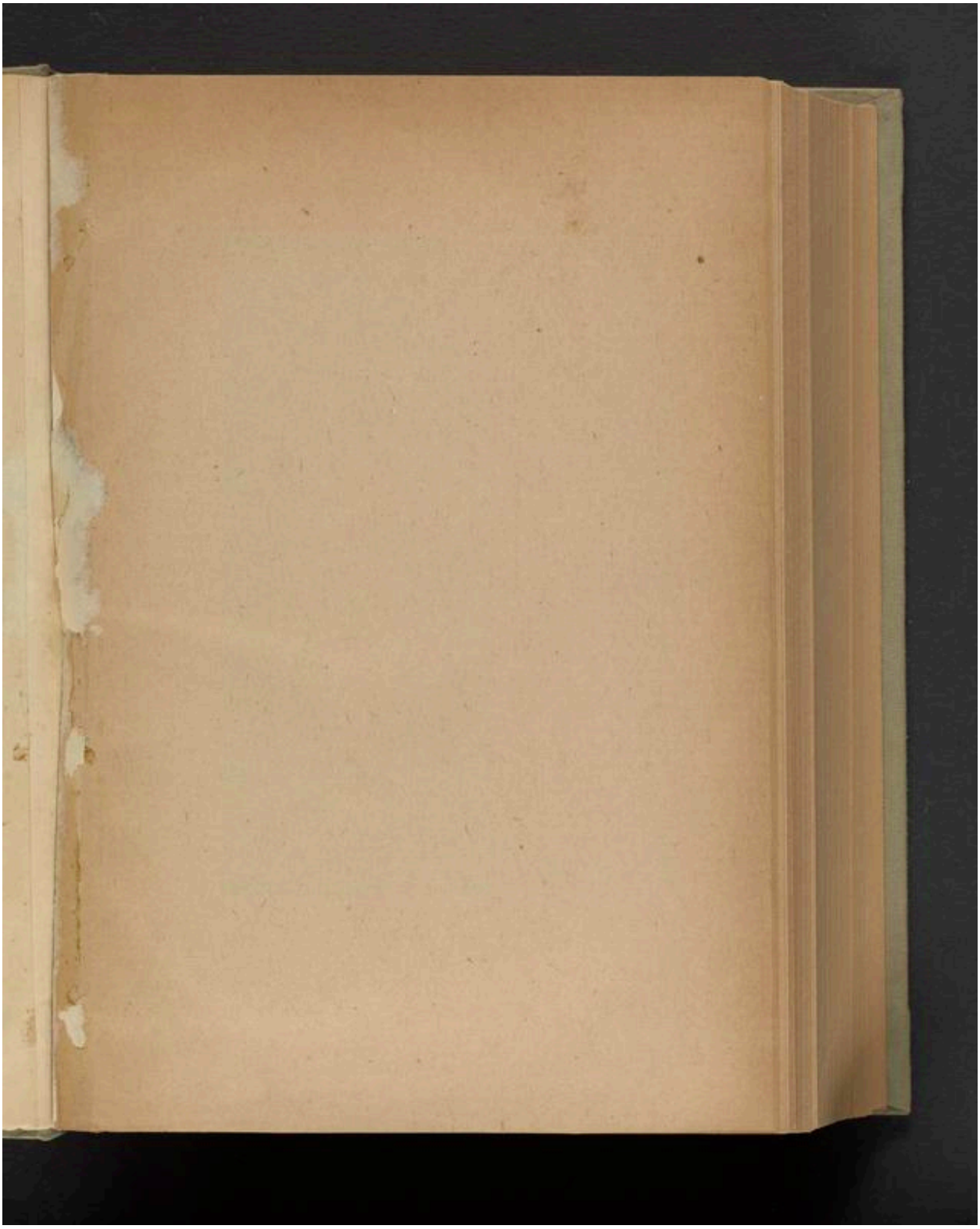


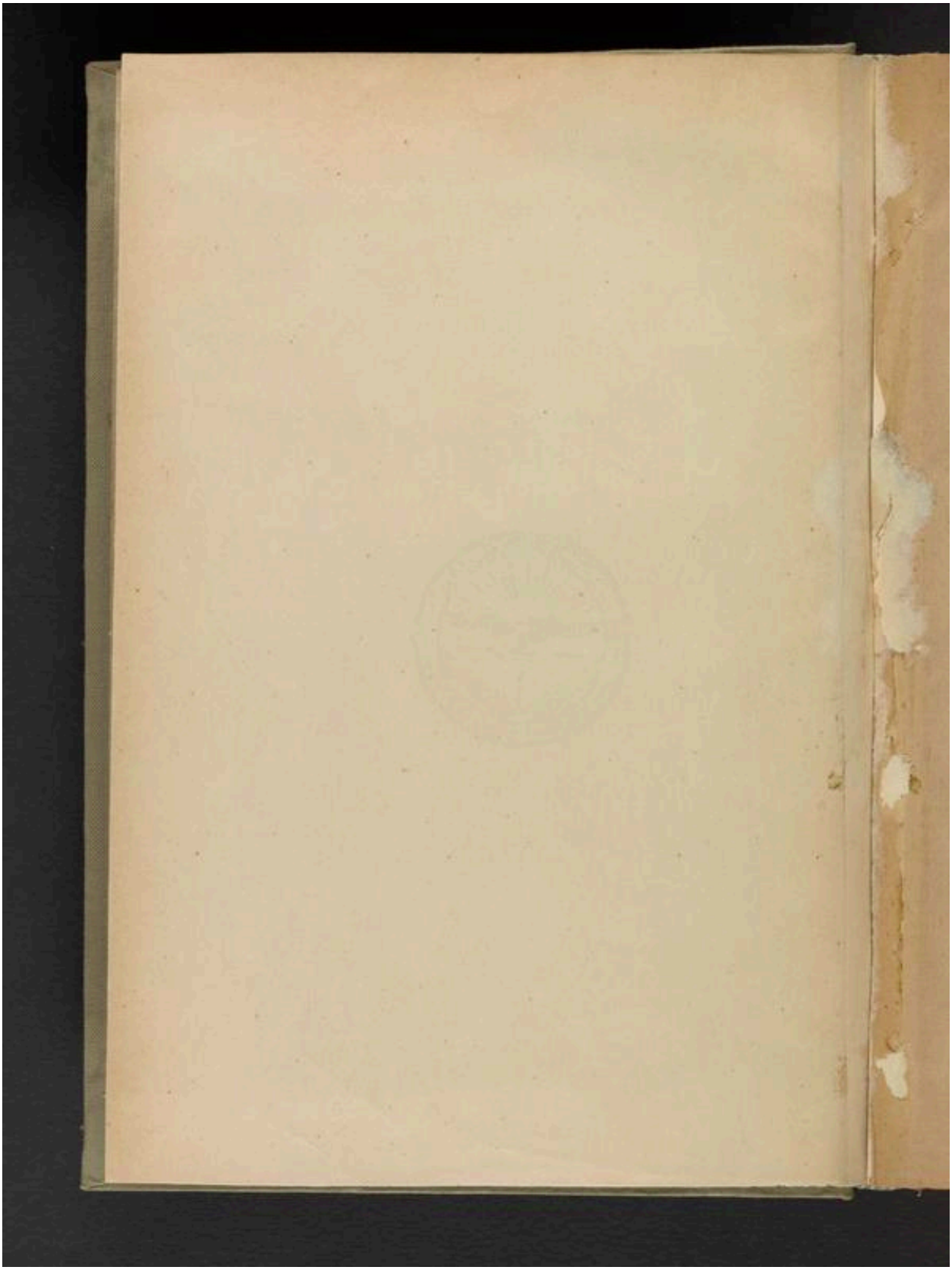
http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 729 of 736



لشکر گاه : بقایای مسجد جامع که در اثر خرابات ظاهر شده است

http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 730 of 736





http://hdl.handle.net/2333.1/34tmphcj Image 732 of 736

